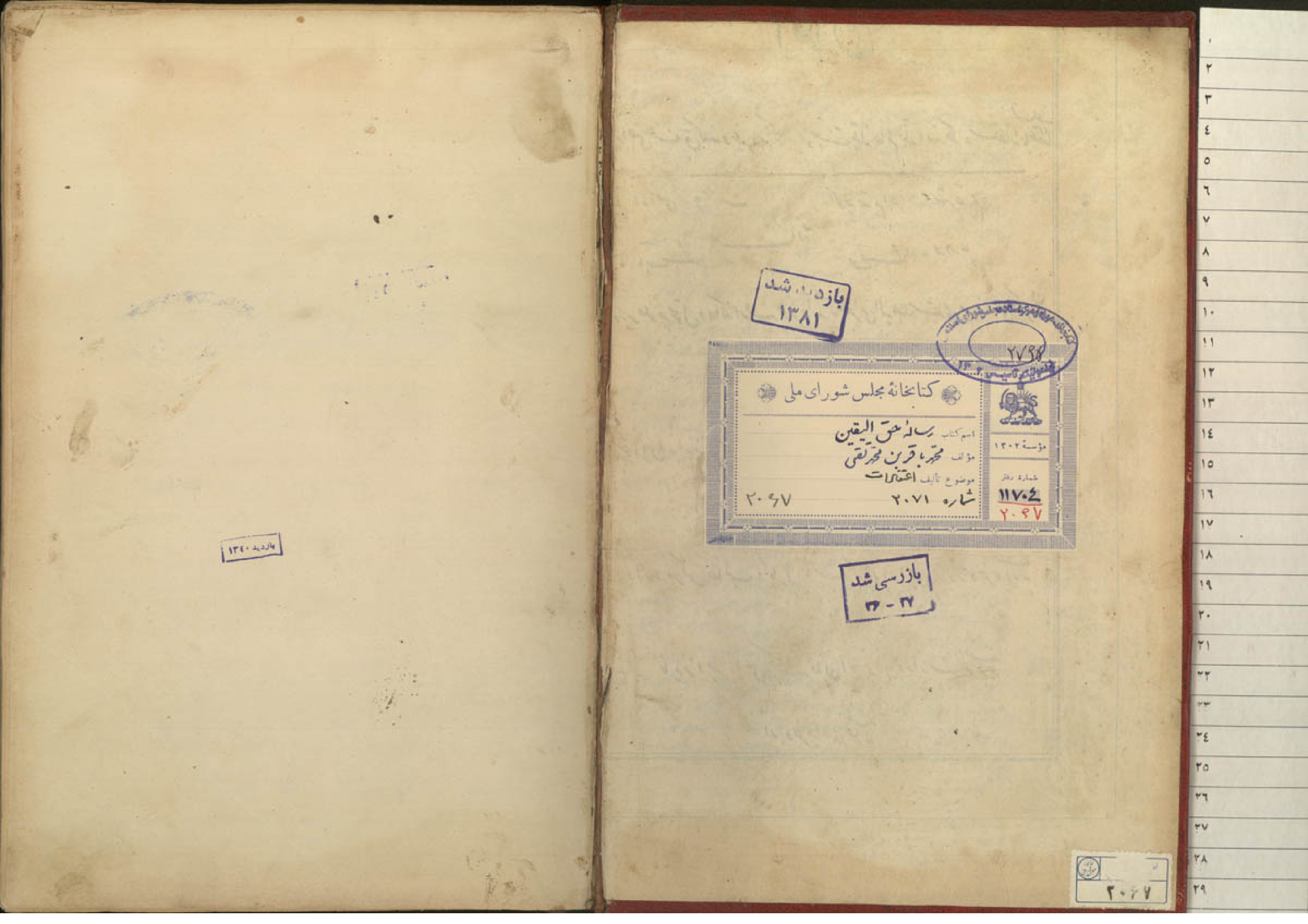
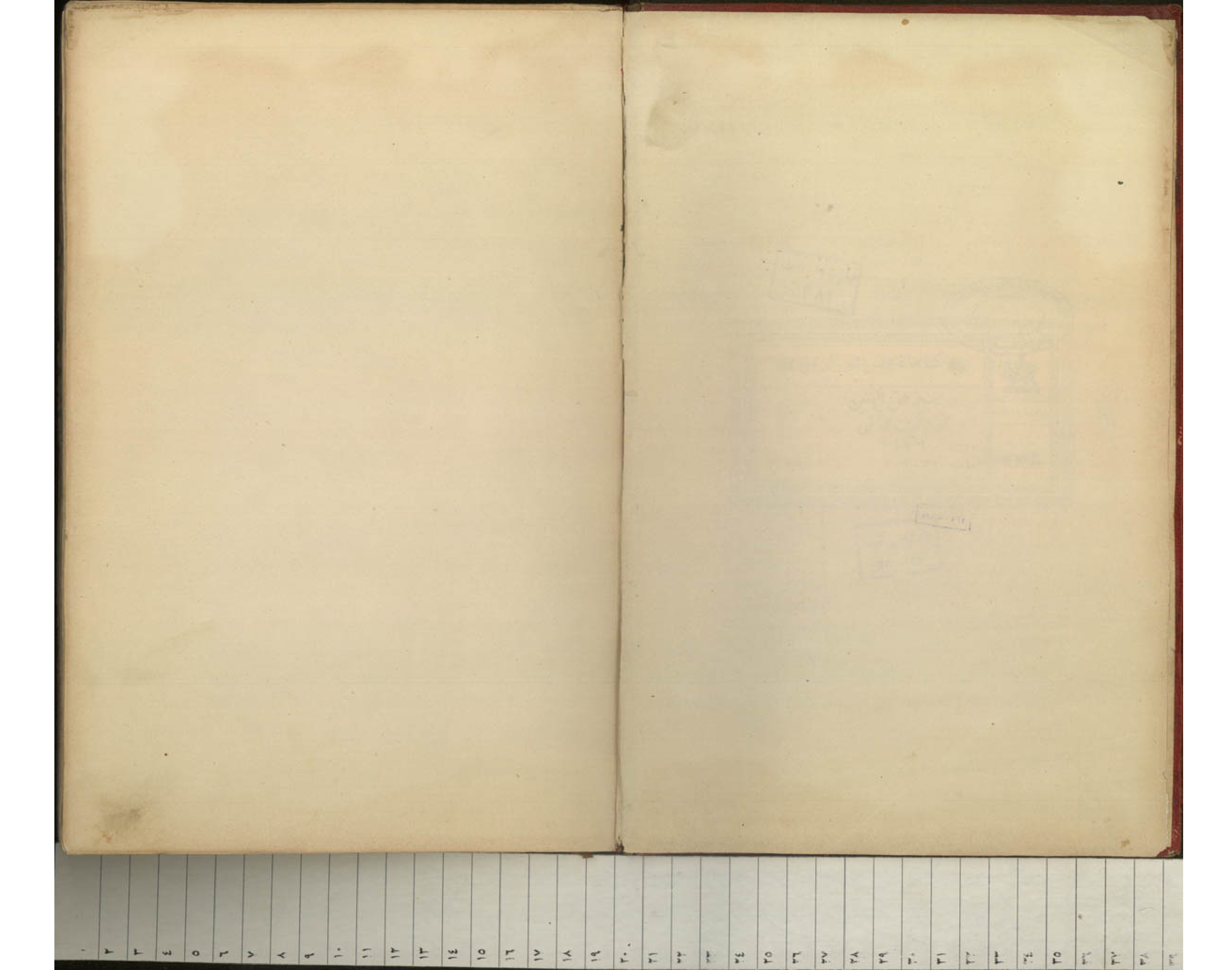
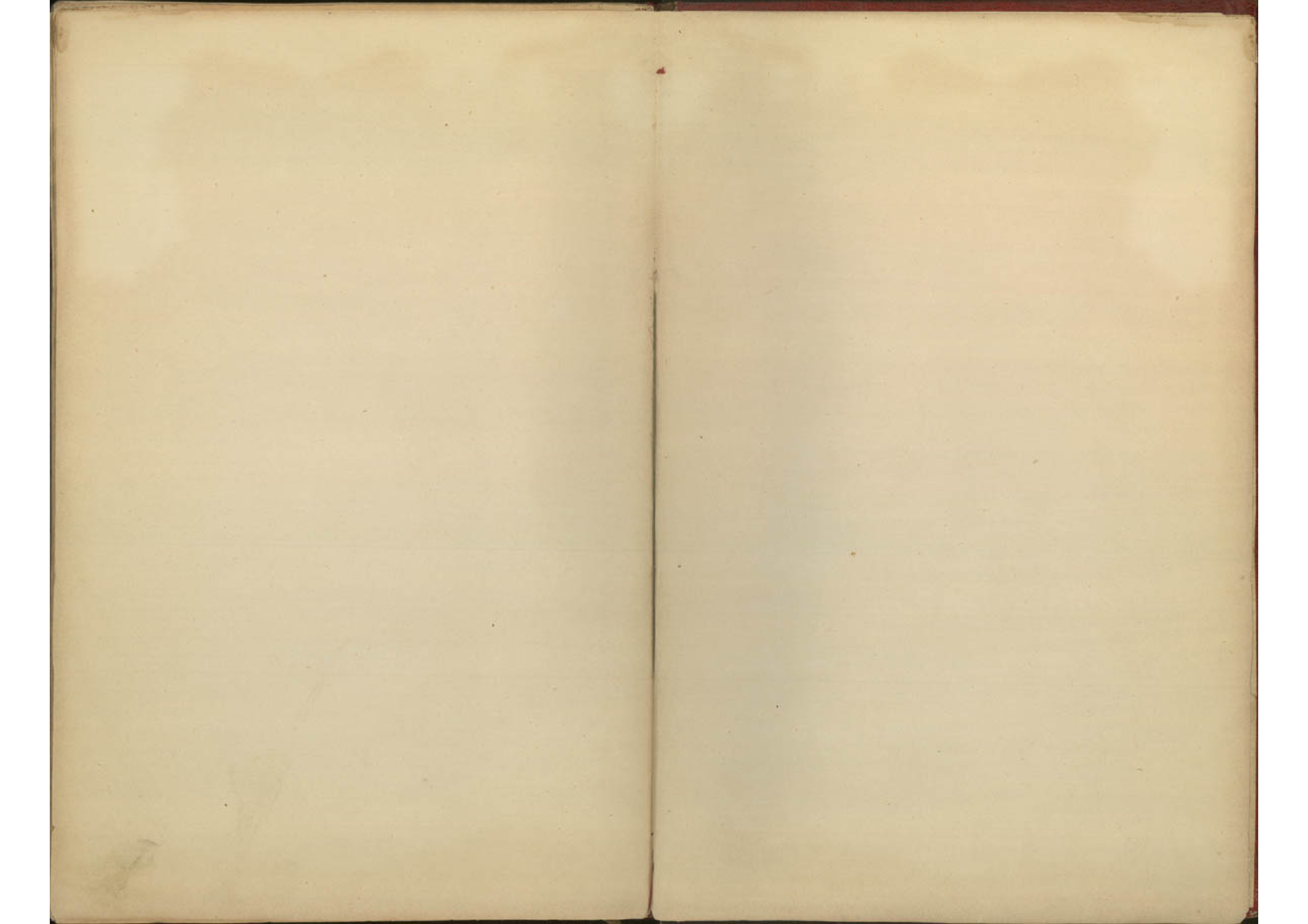
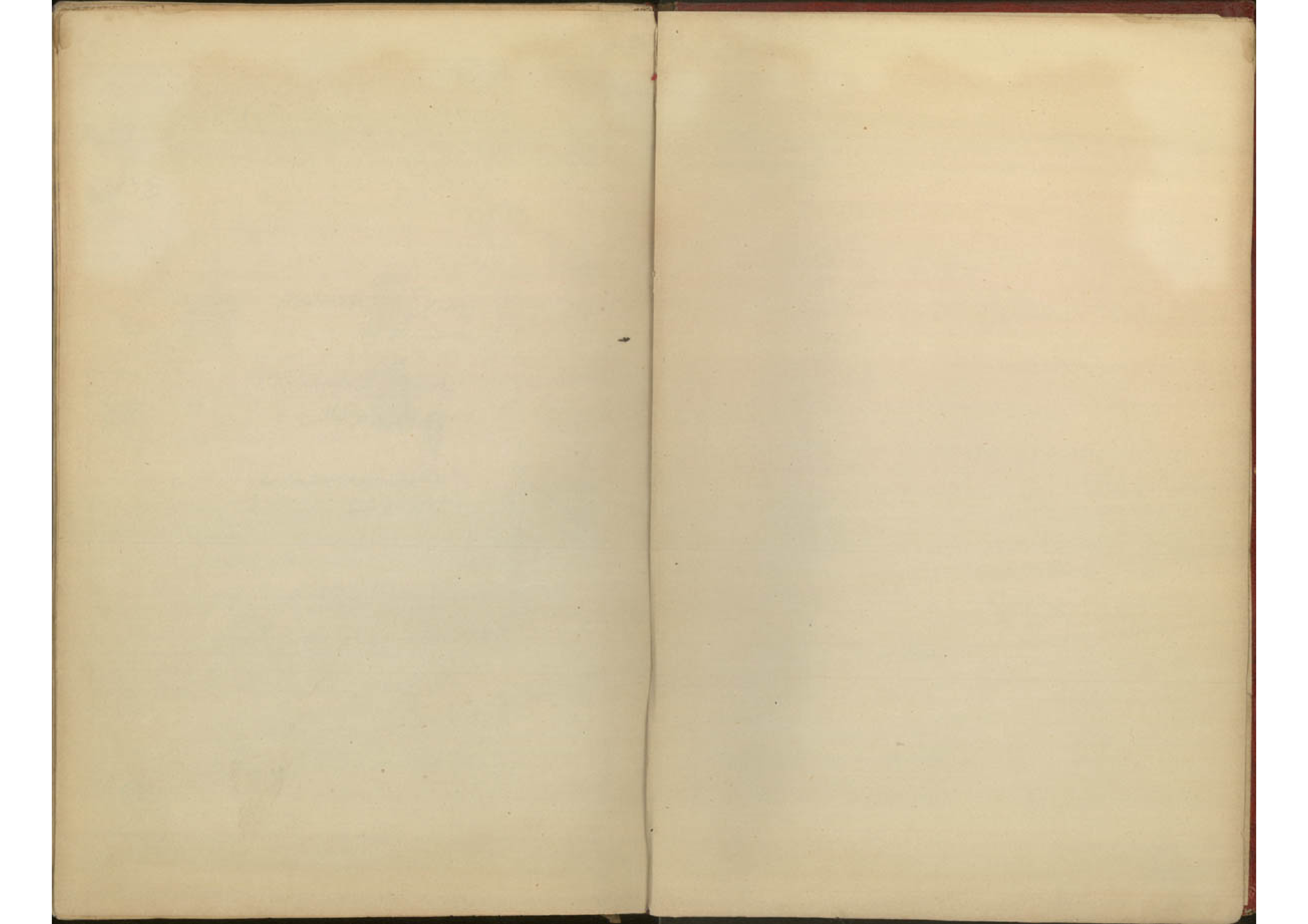

بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب رسالهٔ حق الیقین
مؤلف محمد باقر بن محمد تقی
موضوع تألیف اعتقادات
شماره ۲۰۷۱
۲۰۶۷
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۱۷۰۴
۲۰۶۷
بازرسی شد
۳۶ - ۳۷
بازدید ۱۳۴۰
۲۰۶۷







هو

تاریخ تولد نورچشمی [illegible] شب پنجشنبه هفتم ذی القعده الحرام
چهار ساعت از شب گذشته سنه ۱۲[illegible]

هو

تاریخ تولد نورچشمی [illegible] شب سه چهارم ماه مبارک شعبان المعظم
[illegible] ساعت [illegible] گذشته سنه ۱۲۳

هو

تاریخ تولد نورچشمان میرحسن و میرحسین شب سه شنبه بیست
هفتم ماه جمادی الآخر سنه ۱۳۹



بسم الله الرحمن الرحیم وبه

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع
البصیر والصلوة علی اشرف العارفین وفخر النبیین محمد وعترته الذین فازوا بالقدح
المعلی من الفضل والعلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد خاکسار شکسته
زبان وبیان ابکم نشان تراب اقدام ارباب یقین وخادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صفایح قلوب ولوایح
ارواح طالبان مناهج حق ویقین تصویر وتحریر مینماید که چون بدلایل عقلیه ونقلیه
وهویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده وانسان را که چشم وچراغ این
جهان وعلت غائی آفریدن آنست برای معرفت وعبادت خلق کرده است
روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نمایند وبلذات فانیه این دار غرور فرود
بوسیله این دو حبل متین خود را بسعادات باقیه آخرت رسانند واز آیات واحادیث
معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح ودرست نیست

پس اول چیزیکه بر مکلف در ابتدای تکلیف واجب است تحصیل ایمانست واکثر خلق ازین معنی
غافلند وارکان دین را عقاید اند وقلیلی که از ناقصی چند امثال خود فرا گرفته اند بنظر تحقیق در آن
نظر نکرده اند وبمحض تقلید اکتفا کرده قدم از درکه سافله کان بدرجه عالیه یقین نگذاشته اند واگر
این حقیر در کتب مبسوطه عربی وفارسی این مطالب عالیه را ببیانات وافیه ودلایل کافیه ایراد نموده
ام اما اکثر خلق یا باعتبار عدم اعتنا واهتمام در امور دین یا قلت بضاعت یا وفور اشتغال باطله
یا عدم قابلیت ادراک آنها از آنها انتفاع بسیاری نمی یابند لهذا فقیر اراده نمود که در این رساله مختصره
کافیه عمده آن مطالب عالیه را ببیانهای واضح قریب بافهام ایراد نماید وبتوفیق الله سبحانه فرا
بر وفق مراد بانجام رسید ومسمی بحق الیقین گردید وچون از برکات عهد والا وان وثمرات امن
وامان ایام سعادت فرجام دولت عظمی وسلطنت کبرای اعلیحضرت شاهنشاه ملایک سپاه
ظل الله سید وسرور سلاطین جهان باسط مهاد امن وامان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوض
سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجاء سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان
مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجمن افروز محفل عدل وداد شعله جانسوز نهال جور وبیداد
ممهد اساس عدل وتمکین مشید بنای والای شرع مبین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه
صدر قدر السلطان العادل ظل الله فایز بدرجه علیه نرفع درجات من نشاء مصداق کریمه
یختص برحمته من یشاء اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان سمی ثالث الاجداد
الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادرخان مد الله ظلال جلاله علی رؤس العالمین وشمع المؤمنین
بقائه الی ظهور دولة خاتم الوصیین صلوات الله علیه وعلی آبائه الطیبین بود بنظر الهام منظر اشرف

رسانند امید که مقبول طبع اقدس گردد و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید شود و چون ایمان عبارتست
از تصدیق بوجود حق تعالی و صفات کمالیه و تنزیه او و اقرار بحقیت انبیا علیهم السلام که از جانب حق تعالی
برای تکمیل خلایق بر ایشان مبعوث گردیده اند خصوصاً پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه
وآله و اقرار بآنچه آنحضرت از جانب خدا آورده است ضروریات دین را بتفصیل و آنچه ضروری نیست
باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصاً دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند و
اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب
عالیه در چند باب میشود **باب اول** در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیه او است و در آن چند فصلست
اول در اقرار بوجود صانع عالم است و آن از همه چیز هویداتر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق
آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات
و خلقت بدن خود و روح خود و غرایب صنعتی که در هر یک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها
خود بخود بیصانعی بهم نرسیده اند و کسی که اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذاتست و هیچگونه
نقص در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافی است و از دلایل
تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید **دلیل اول** آنکه هر مفهوم که آدمی تعقل آن مینماید یا
آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی و علتی بودن او در خارج واجبست که او را واجب
الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن او محالست و او را ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه
واجبست بودن او و نه ممتنع است بودن و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هر دو نظر
بذات او برابر است پس اگر علتی بهم رساند موجود می شود و الا معدوم خواهد بود پس گوییم

که شک

که شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشند در ممکنات و واجب
الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را باهم که ملاحظه کنی بمنزله یک شخص اند و عدم بر مجموع آنها
رواست و همچنانچه زید بی علت محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید و آن
ببدیهه عقل محالست همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محالست
و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری
نتواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب
الوجود البته موجود است و اگر گویند هر یک از اجزای علت دیگریست الی غیر النهایه و علت مجموع
مجموع علل اجزاست گوییم که هر یک بشرط وجود علت واجبست وجودش اما با عدم او یا عدم جمیع
عللش ممکنست هرگاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم آید **دلیل دویم** بعضی از
محققین گفته اند که همچنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند از برای آنکه محالست عادة که این
عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا حس همه غلط کند پس هرگاه جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق
کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و آنکه او کاملست من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست
البته انسان را علم بهم میرسد که این حق است و این جماعت جزما اتفاق بر کذب نکرده اند و با این
عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضاً اتفاق ایشان دلیل بر این است که یا این مقدمات
بدیهی اند یا اگر نظری اند دلایل آنها واضح است بحیثیتی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل
در نهایت متانتست **دلیل سیم** معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان صلوات الله علیهم
ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کوه را شتر

کردن و ماه را بدو نیم کردن و آب بسیار از میان انگشتان یا از سنگ کوچک جاری ساختن و امثال
اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید خدائی باشد که اینها را برای اظهار
حقیت ایشان بر دست ایشان جاری کرده اند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب
صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بآن فرموده است کافی
بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بران مفطور است چنانچه حق تعالی فرموده است
که اگر از کافران سوال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه گویند خدا آفریده است و باز
فرموده است أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آیا در خدا شکی هست آفریننده آسمانها
و زمین و ایضاً فرموده است که بر حق فطرت خداست که مردم را بآن مفطور و مخلوق کرده اند
و لهذا پیغمبران که مبعوث گردیدند همه مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمه لا اله الا الله نمودند
نه اقرار بصانع و مبنی بر این معنی آنست که همه خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان از وسایل
ظاهره کوتاه میگردد التجا و پناه بصانع خود میبرند و اقرار مینمایند که خداوند یگانه دارند چنانچه این
مضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از عارفان گفته است اکثر کفار و جهال اگرچه در
ظاهر حال منکر وجود مبداند اما باطناً بتحقق حقیقت و ثبوت وجودش مقر و معترفند و لهذا اختلاف
در وجود مبدا از هیچ عاقل معتد به مروی نیست و توضیح کلام در این مرام آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد
برهان و نقل حضرت حق تعالی و تقدس از آن برتر و بزرگوارتر است که بکنه ذات محاط عقل غیر گردد
اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک و عبید متحقق است و بجهت علاقه افاضه رحمت بیغایت
که زلال نوال از ینابیع علم و قدرت بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روان است جلت و

و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و از این جهت در هنگام صدمت
وقوع وقایع و وقت اضطراب بی سبق رویت روی استغاثت و فزع بدرگاه دارنده خود می آورند و توجه
طبیعی که تامل و تکلفی در آن نیست و از این جهت آن حالت مظهر استجابت دعا می باشد چنانچه آیه کریمه
أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ بآن ناطق است و از نعاج حیوانات عجم در هنگام عروض خوف و گریز
ایشان در حال استیلای وهم و هراس بحقیقت از این قبیل است و لهذا طوایف مختلفه و امم متخالفه
که در هر عهد و اوان و در هر دین از ادیان بوده اند خلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل مروی نیست
بلکه مجال خلاف در احوال و اوصاف اوست و فخر رازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از ازمنه
خشک سال عظیم و قحط شدید بهم رسید و مردم برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای
ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از کوهها رفتم آهوئی را مشاهده کردم
که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید چون بغدیر رسید آن را خشک دید حیران شد و چند
مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و بلند شد و آنقدر بارید
که غدیر مملو گردید و آب خورد و سیراب شد و برگردید و صاحب رسایل اخوان الصفا نقل
کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند
و طلب باران میکنند و از صیادی نقل کرده اند که گفت گاو کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد
من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچه آنرا گرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست
من دید مضطرب شد و رو بآسمان کرد چنانچه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه گودالی پیش آمد
و من در آن گودال افتادم و بچه از دست من رها شد و مادرش آمد و او را برد و آنچه از احادیث

نیز بغیر در این باب وارد شده ذکر آنها در این مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدا در وضوح
و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست **دویم** انکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیست و عدم
بر او محالست و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او
روا باشد هر آینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود و باید
دانست که وجود او واجبست و لازم ذات اوست و محالست که از او منفک شود و جمیع عقول
ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر انکه او کامل من جمیع الجهاتست و عجز و نقص و فنا بر او محالست
سیم انکه خدا قادر مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست
که زیاده بر آنچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق اینها بوده و اگر خواهد اضعاف
آنچه آفریده است از آسمان و غیر آنها ایجاد می تواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند
کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست در کارها و چنان نیست که
تاثیر او در اشیا بدون اراده باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق
گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و
این منافات ندارد با انکه اراده حق تعالی تعلق بامور قبیحه نگیرد و یک دلیل بر این مضامین آنست که مذکور
شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول با اهوای مختلفه بر انکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست **چهارم**
انکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تغییر در علم او راه نیست و علم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت
ندارد با علم او بعد از وجود آنها و در ازل میدانست آنچه در ابد الآباد بهم رسد و جمیع اشیا مانند ذرات
هوا و قطرات دریا و عدد مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او .

هویدا

هویداست زیرا که خالق همه چیزها اوست یا بواسطه یا بی واسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت
چیزی را آفریند البته بآن چیز و صفات و آثار آن علم دارد و باندک تاملی این مقدمه نهایت ظهور دارد دیگر
انکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه چیز مساویست دیگر انکه همچنانکه همه ممکنات از وجود اویند علم آنها
و جمیع کمالات آنها باو منتهی میشود و کسی که همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمی باشد و جناب
مقدس او اشاره بهمه این دلایل در چند کلمه قرآن مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر
یعنی آیا نمیداند همه اشیا را آن کسی که همه چیز را آفریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب
لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را
بمنتهای مراتب کمال او میرساند و داناست بخفایای امور و کسی که نیک تامل کند در غرایب صنع خالق
عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت و در تربیت جمادات و نباتات
و رسانیدن هر یک بحد کمال و تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها با یکدیگر و آلات
و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس خمس ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند
و کتابها در هر باب نوشته اند و بعشری از اعشار آنها پی نبرده اند بعین الیقین میداند که چنین خدا
هیچ امری بر او مخفی نیست و از هیچ امر عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و اینکه ما ایشان باین مراتب همه
و باید دانست که علم او ازلی و ابدیست و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمی باشد و خواب
و چیزی که مقتضی خواب است در او محال است زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است
چنانچه دانستی و هر گاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد بمعجزه حقیت پیغمبران
علیهم السلام و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله و سایر صفات کمالیه

باخبار ایشان ثابت میشود واحتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست ولهذا در این مقام کلام را بسط دادیم **پنجم**
انکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است بآنچه شنیدنی است از اوازها وانچه دیدنی است بی انکه او را الت
شنیدن و گوشی بوده باشد و بدون انکه او را الت دیدن و چشمی بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد
جسم مرکبی خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود واو کامل بذات
خود است و علم او بانها موقوف بر وجود انها نیست بلکه پیش از وجود انها و بعد از برطرف شدن انها
میداند بهمان نحو که در وقت وجود انها میداند واین دو صفت بعلم بر میگردند و چون حق تعالی خود را
باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند وشاید حکمتش آن باشد که در ضمن اینها رد بر حکما میشود که خدا را
عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات است
این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بذکر فرمود که ادخل در زجر ایشان از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات
بوده باشد و بعضی این دو صفت را ورای صفت علم میدانند و ذکر آن ثمره ندارد **ششم** انکه حق تعالی
حی است یعنی زنده است و مراد از حیات صفتی است که از آن توانائی آید و چون معلوم شد که حق تعالی
عالم و قادر است پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی
می باشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون انکه صفت موجودی عارض او گردد
و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد **هفتم** انکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از او باراده
واختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراری که بدون اراده واختیار صادر میشود مثل سوختن
آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار صادر شود اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن
فائده برای آن تخیل میکنیم و آن محرک ما میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود

و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمی باشد پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود
فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود میشود در ان وقت لهذا متکلمان
امامیه گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث وارد شده است که اراده
همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و در این باب سخن بسیار است و از برای مکلف
همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی باراده واختیار و موافق حکمت و مصلحت صادر میشود
و در آن افعال مجبور نیست **هشتم** انکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات می نماید
در جسمی بی انکه او را عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد
و حضرت موسی علیه السلام شنید و ایجاد کلام در آسمان میکند و ملائکه میشنوند و وحی می آورند یا ایجاد
نقوش میکند در الواح سماویه و ملائکه میخوانند و وحی می آورند یا ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیا
و اوصیا علیهم السلام مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعل است
و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بان معانی و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات
در هر چه خواهد و این دو صفت قدیمند و عین ذاتند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای انکه بنای
بعثت انبیا و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر این است و کلامهای خدا که قرآن مجید و
سایر کتب آسمانی است همه حادثند و علم حق تعالی بانها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام نفسی که
اشاعره قایلند باطل است **نهم** باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او
روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است و دروغ مصلحت که ما را
رواست باعتبار ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ما است که قادر نیستیم که مفسده کلام راست را
دفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع جمیع ملیین و ارباب عقول منعقد است بر انکه

بلکه حق تعالی صادق است در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحون است بآن و از جمله ضروریات دین است

دهم آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفت موجودی نیست
که قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما ذاتی هست و
صفت قدرت موجودیست عارض آن ذات شده است در حق تعالی ذات مقدس قایم مقام آن
صفت است و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط
مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محال است
زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر از خدا اگر باشد پس آن نیز خدایی دیگر
خواهد بود و اگر حادث شود لازم آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محال است چنانچه
انشاء الله مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و آن
مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که مَن وَصَفَهُ
فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَن قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنّاهُ وَمَن ثَنّاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَمَن جَزَّاهُ فَقَدْ جَهِلَهُ یعنی هر که وصف
کرد خدا را بصفات زایده پس مقارن کردانید او را با صفات و هر که او را مقارن ساخت بصفات
زایده پس اعتقاد بدو خدا کرد یا دوئی در ذات خدا قایل شد و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزوها
دانست و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناختن خداست
و کمال شناختن خدا آنست که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او آنست که صفات زایده را از او نفی کند
و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند و بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیات و اراده
و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی از این دو صفت تعبیر
بسرمدی کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر

و متکلم و صادق و ازلی و ابدی و چون بعضی از این صفات ببعض دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات
تنزیه است در عدد آنها خلاف کرده اند و همه بر میگردد بانچه مذکور شد

باب دویم

در بیان صفاتیست که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند مبحث است

اول آنست که او یگانه است و شریکی
ندارد و نه در خداوندی و خلق اشیا چنانچه مجوس بیزدان و اهرمن و نور و ظلمت قایل شده اند و نه
در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانکه کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده بودند و پرستیدن و
سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و ببدیهه
عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت الامیر نمیشود و هر گاه
تعدد دو کدخدا در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها
گردد چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد باین وسعت بدو اله منتظم تواند شد
بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزله یک شخص است
و همچنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم
باشد محققان و اهل کشف گفته اند که اگر کسی دیده بصیرت و اعتبار بگشاید و گرد سراپای عالم برآید از مقام
آن که عالم روحانیاتست تا منتهی که عالم جسمانیاتست همه را یک سلسله مشبک منتظم بیند بعضی
در بعضی فرو رفته و هر یک بتالی خود مرتبط چنانچه پنداری یکخانه است و بر اصحاب بصیرت ناقده
مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از
ملاحظه صنایع صناع متعدده متبصر تیز هوش را این معنی منکشف گردد که با وجود آنکه همه
بحقیقت موجد همه یکیست جز نزد محققان اهل دانش و بینش مقرر است که مؤثر حقیقی در همه اشیا

جز واحد احد نیست بواسطهٔ آنکه مقصد صوری مختلف است پس منافرت و مناکرت میان مصنوعات
ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظهٔ این معنی و لخوات آن متفطن هوشمند را معلوم گردد که این چنین
وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع آن نمی تواند بود چنانچه مضمون کریمهٔ
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا مبنی از آنست و اهل اعتبار را ادنی تنبیهی کافی است که ان فی
خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب تمام شد بحث محقق
و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانچه وجود صانع بدیهی و فطریست وحدت او نیز بدیهی
و فطریست و همگی دل بیک اله دادند و مقیم یک درگاهند و اتفاق عقول مستقیم بر این معنی
واقع است و اکثر ثنویه نیز مبداء اصلی را یکی میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت
و اهرمن از او بهم رسیده است و حادث است و قلیلی از ایشان بظاهر الحاد قدم هردو میکنند
و در باطن اگر اندک تاملی کنند اذعان بوحدت می نمایند و ترهات و اهیهٔ ایشان از هر جاهلی که خود
بطلان آنها را بالبدیهه میدانند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فرموده است که اگر خدای دیگری می بود بایستی که آیتها و رسولان او نیز بتو بیاید و این
برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هرگاه یک خدا صد
و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند اگر و العیاذ
بالله خدای دیگر میبود او نیز می بایست پیغمبری برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس
یا قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچیک از این صفات بر واجب الوجود
روا نیست و بر این مطلب دلایل بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آنکه بتها که

جمادی

جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند که مقهور و مغلوب قادر مطلق
اند مستحق عبادت نیستند از آن واضح تر است که احتیاج ببیان داشته باشد و نفی آن ضروری دین
اسلام است دویم آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی نیست باید
دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی
که مرکبست از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزو
نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج
بآن جزو خواهد بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکنست
و او واجب الوجود بالذات و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر
محتاجی ممکنست و جسم نیست زیرا که جسم مرکبست از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و در مکان و جهت
نیست زیرا که هر چه در مکان و جهتست یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو
و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محال است زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیت
سیم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لیس کمثله شیء و شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت
ذات و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد و در آفریدن اشیا
معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله
علیهم را آفرید و خلق عالم را بایشان گذاشت کفر است و خالق همه چیز بغیر افعال بندگان اوست
چهارم آنست که صانع عالم دیدنی نیست و بدیدهٔ سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و
این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است و آنچه توهم می کند
که بر خلاف این وارد شده است مأول است بادراک بدیدهٔ دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین ع فرمود

نه چندانکه او را دیدها بمشاهدهٔ دیدن و لیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید دانست
که کنه ذات و صفات کمالیهٔ خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
که اشرف مکونات و افضل عارفانست اقرار بعجز نموده و فرموده است ما عرفناك حق معرفتك
یعنی نشناختیم ترا چنانچه سزاوار شناختن تواست و حق تعالی فرموده است که ما قدروا
الله حق قدره یعنی اندازه نکرده‌اند خدا را و تعظیم او نکرده‌اند چنانچه سزاوار اوست و فرموده
است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکند او را دیدها و او ادراک
میکند دیدها را و در احادیث وارد شده است که یعنی دیدهٔ دلها ادراک کنه او نمیکند چه جای
دیدهٔ سر و ایضا بسایر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوییدن و لمس کردن و
چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال پنجم آنست که جناب مقدس الهی
محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و واماندگی
و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ
مقوله از مقولات نه گانهٔ عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است
و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج مبراست و مجمل سخن درین باب آنست که آنچه از صفات کمالیهٔ الهی است
حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشند حق تعالی
پیش از عروض آن صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر از او منفک شوند بعد از آن ناقص
خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست و اگر آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض آن
محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق
و رازق و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبوده و الا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه

بوده

بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم آن نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است
قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حق تعالی
منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد
زید در این روز بوده باشد اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است
و همچنین زید را توانگر کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد و بعمل آورد نقص او خواهد بود نه کمال او
چنانچه گفته‌اند که صفت ذات آنست که حق تعالی بآن موصوف گردد و بضد آن موصوف نتواند بود
صفت فعل آنست که بآن صفت و بضد آن موصوف تواند بود اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق
گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین قدرت جناب حق قادر بر هر ممکن هست و عجز را
بهیچ وجه باو نسبت نتوان داد و دویم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان آفریده و زیاده از هفت
آسمان چون مصلحت نبوده خلق نکرده و زید را خلق کرده و پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف
گردیده و بمیراندن نیز موصوف گردیده و یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچ یک از اینها موجب
تغییر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او و قدرت کامل و علم سابق و
خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است و هر چیز را در خور قابلیت ماده و مصلحت
نظام کل عالم از فیض شامل خود داده است و اگر زیاده از آن عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد
بود بکل مصالح و مصالح کل بلا تشبیه از باب باران رحمت که میبارد همه بیک نحو میبارد اما باعتبار
اختلاف مواد و قابلیات در یک زمین گل و سنبل میرویاند و در یک زمین خار بیمقدار ظاهر
میگرداند و در یک زمین اشجار و ثمار و در دیگری بار و اینها را بعمل می‌آورد و یک خانه را آبادانی میگرداند

ودیگری ویران وهم از تنک بار افتد **بیت** هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ❊ ورنه
تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ❊ ودر این رساله زیاده از این بیان مناسب نیست **ششم**
آنست که جناب حق تعالی را نامهای مقدس بسیار هست چنانکه فرموده وَلِلّٰهِ الاَسْمَاءُ الحُسْنٰى فَادْعُوهُ
بِهَا یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بآن نامها واسمای بسیار در آیات واخبار
وادعیه وارد شده است واحوط آنست که خدا را بغیر نامها که در آیات واخبار وارد شده نخوانند
وحق آنست که نامهای خدا حرفی چند اند ومخلوق اند وحادث شده وبعضی از سنیان قایل شده اند که نامهای
خدا عین اوست واین سخن بهذیان شبیه است ودر اخبار وارد شده است که هر که باین قول قایل
شود کافر است وهر که عبادت نام کند بدون معنی کافر است وهر که عبادت نام ومعنی هر دو کند
با خدا شریک قرار داده وهر که عبادت کند ذاتی را که این نامها را بر او اطلاق میکنند خدا را بیگانگی
پرستیده است **هفتم** آنکه حق تعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد داشتن محالست واو را زن
وفرزند نمی باشد ودر چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت عیسی علیه السلام فرزند
خدا است یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است واینها همه مستلزم عجز ونقص حق تعالی است
وکفر است وآنچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیا است یا آنکه ممکنات ممکن الوجود
اعتباریه اند وعارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند وبا او متحد میشود همه این
اقوال عین کفر وزندقه است وهمچنین آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا
وائمه هدی علیهم السلام حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر
شده است همه کفر است وائمه ما صلوات الله علیهم از ایشان تبری کرده اند وایشان را لعنت کرده اند

وامر بقتل

وامر بقتل بعضی از ایشان نموده اند وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمعی از ایشان را بدود هلاک
کرده **هشتم** آنکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد وهر چیز غیر جناب مقدس او است حادث است
وجمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند واگر چه حدوث وقدم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق
میکنند اما آنچه اتفاقی ارباب ملل است آنست که آنچه غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد وزمان
وجودش از طرف ازل متناهی است وبغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست واین معنی اجماعی مسلمانان بلکه
جمیع ادیان است وآیات واخبار که دلالت صریح بر این معنی دارد بسیار است وفقیر در کتاب بحار قریب
بدویست حدیث از کتب معتبره خاصه وعامه در این باب ایراد نموده ام با ادله عقلیه وجواب شبهه فلاسفه
ودر احادیث معتبره وارد شده است که هر که قایل شود بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است **باب سیم**
در بیان صفاتیست که متعلق است بافعال حق تعالی ودر آن چند بحث است **اول** آنکه مذهب امامیه
آنست که حسن وقبح افعال عقلی است ومراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح
وثواب باشد وقبیح آنست که فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق مذمت وعقاب باشد وفعل را فی نفسه قطع نظر
از وارد شدن شرع جهت حسنی وقبحی میباشد که مستحق مدح یا ثواب ومذمت یا عقاب میگردد وآن جهت را
گاه هست بدیهه عقل همه کس میفهمد مانند نیکوی راست گفتن که نفع رساند وقباحت دروغ گفتن که ضرر
رساند وگاه هست که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم
بحسن وقبح آنها محتاج بنظر وفکر است وگاه هست که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها ولیکن بعد از
ورود شرع حسن وقبح آنها را میدانند مثل حسن روزه روز آخر رمضان وقبح روزه روز اول ماه شوال
واشاعره واهل سنت میگویند که حسن وقبح افعال بامر ونهی شارع است هرچه را شارع امر کرد حسن میشود

و هر چه را نهی از آن کرد قبیح میشود پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد
و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بآن از آیات و اخبار بسیار ظاهر است دویم آنکه صانع عالم
فعل قبیح نمیکند و محال است که از او صادر شود زیرا اگر فاعل قبیح عالم بآن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک
آن نیست یا محتاج است بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک هست و احتیاج بآن ندارد اما بعبث آن فعل را میکند
بنا بر اول جهل خدا لازم می آید و بنا بر دویم عجز و بنا بر سیم احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت و هر چهار بر حق تعالی محال است
پس قبیح از او صادر نتواند شد سیم آنکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که اختیاری ایشان نیست تکلیف نمیکند بآن
نه بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان بر فعل خود مختار اند و خود فاعل فعل خود اند خواه طاعت باشد و خواه معصیت
و اکثر امامیه و معتزله باین قول قایلند و اشاعره که اکثر اهل سنت اند میگویند فاعل همه افعال بندگان خداست
و بندگان مطلقا در آنها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبور اند
اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده مقارن آن فعل می باشد اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود
آن فعل ندارد و این مذهب باطل است بچند وجه اول آنکه ما ببدیهه عقل و وجدان خود می یابیم که فرق است
در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ما است و حرکت کتابت که باختیار خود می کنیم و همچنین فرق
می یابیم میان آنکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی از بام بزیر آید و اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق
نباشد میان این و افعال ما دویم آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بر آن کرده است
و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد
تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد
و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و او را بزند که چرا نیاوردی یا بگوید بآسمان برو و بزند که چرا نرفتی

که فعل

که فعل قبیح بخدا روا نیست و کیست ظالم تر از کسی که کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار
او جاری کند و او را ابد الآباد بسبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیاری جای قرآن مجید میفرماید که
خدا ظلم کننده نیست بر بندگان سیم آنکه حق تعالی در مواضع بیشمار از قرآن مدح مقربان بارگاه
احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت اگر ایشان فاعل فعل خود
نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیهوده خواهد بود و بر خدا محالست و بدانکه در احادیث بسیار
وارد شده است که نه جبر است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشان را بخود گذاشته
باشد بلکه امری است میان این دو امر و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است بندگان را و بنده
باراده خود کرده است اما اسباب همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات
و ادوات که در فعل در کار است از جانب خداست و امر بین امرین نیست و حق آنست که مدخلیت
حق تعالی در اعمال عبد زیاده از این است زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که مستحق آنها
باشد در خیرات و اعمال حسنه او دخیلست در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او بخود دخیلست
در فعل معاصی اما هیچیک بحدی نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک
مانند آقائی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعلی مامور سازد مثل آنکه هر دو را بگوید که فردا
بروید و فلان شاعر را از برای من هر یک بخرید و هر یک این کار را بکند صد دینار باو میدهم و هر یک که
نکرده ده تازیانه باو میدهم و اگر بهمین اکتفا کند در باب هر دو و یکی بکند آنکه کرده است مستحق صد دینار
هست و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه هست و اگر یک غلام فرمان بردار تر است و خدمات
بیشتر کرده است و او را دوست تر میدارد و بعد از آنکه هر دو را تکلیف کرد و حجت را تمام کرد او را تنهائی

میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند تاکید میکند که البته فردا آن خدمت را بکن و شب از برای او
طعامی میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و فردا این غلام این خدمت را میکند و آن
دیگر نمیکند و اگر این صد دینار بدهد او را ده تازیانه بزند هیچکس او را مذمت نمیکند زیرا که نه
این غلام در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند و حجت بر هر دو
تمام است این قدر مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر
اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کرد که در نهایت اشکال است و محل لغزش اقدام است
و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است **چهارم** آنست که لطف بر حق تعالی
واجبست بحسب عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت
مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعد و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها
پنجم آنکه حق تعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بی فایده از او صادر
نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن غرض در افعال الهی عاید بندگان
میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما
و اشاعره گفته اند که افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت
میکند و اکثر امامیه را اعتقاد آنست که آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی
واجبست و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی
واجبست و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که می باید فعل الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور
نیست و ظاهر آنکه تفکر در این مسئله نیز ضرور نیست **باب چهارم** در مباحث نبوت و در آن

چند

چند مقصد است **اول** آنکه امامیه را اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجبست عقلاً
زیرا که لطف بر خدا واجبست باجماع شیعه و نصوص متواتره جمیع انبیا از اول عمر تا آخر عمر معصوم اند
از گناهان کبیره و صغیره عمداً و سهواً و در این باب ادلهٔ عقلیه و نقلیه قائمست و سهو و نسیان بر ایشان
در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما در غیر آن امور
عادیه و عبادات باز مشهور میان علمای امامیه آنست که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع بر این کرده اند
و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی
ایشان را بسهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نماز ظهر یا عصر سهو
کرد و در تشهد اول سلام گفت و چون بخاطر آنحضرت آوردند برخواست و دو رکعت دیگر کرد و گفته
اند حق تعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر
آنکه در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این باب وارد
شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست و لیکن حق تعالی
لطفی چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند یا آنکه بسبب قوت عقل و فطانت
و ذکاوت و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه آن باخلاق حسنه بمرتبه رسد
که محبت جناب مقدس الهی در دل او مستقر گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات شیطانی رهائی یابد
و پیوسته مشغول مطالعهٔ جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی در دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت
پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر آنچه رضای محبوب او در آنست بر خاطرش نگذرد
و اگر نادراً خیال معصیتی در خاطر او در آید ملاحظهٔ جلال الهی نگذارد که پیرامون آن گردد و ایضاً

شرم کند از انکه در حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته بر او قادر است مرتکب معصیت او گردد و باین
اسباب معصیت از او صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور میسازد
بر ترک معصیت هر آینه عصمت برای او کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه
ایات و اخباری که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام محمولست بر ارتکاب مکروه و ترک
اولی و چون نسبت بجلالت قدر ایشان این نیز عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر
دارد که در حیات القلوب ذکر کرده ام و انچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیا علیهم السلام
که متضمن خطای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیانست که از کتب یهود بر داشته اند
برای انکه خطاهای خلفای جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه
نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بر رد آنها از طرق اهل بیت علیهم السلام بسیار است
که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و در دین بآنها اعتماد و بر آنها اعتقاد
نباید کرد **دویم** طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوای مرتبه بلندی کند بمحض دعوی
او باور نتوان کرد چنانکه گفته اند **بیت** ای بسا ابلیس آدم روی هست : پس بهر دستی نباید داد دست
چنانچه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکمم باید اطاعت من کنید بمحض گفتن او کسی از و
قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد و معجزه
مثل آنست زیرا که معجزه فعلیست که بشر از اتیان بآن عاجز باشند بر خلاف مجرای عادت باشد و مقارن
دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر شود آن معجزه نیست مانند صنایع غریبه
و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گویند در وقت

طلوع آفتاب معجزه من آنست که آفتاب الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوای پیغمبری نباشد از او کرامت
میگویند نه معجزه مثل مائده حضرت مریم و هر گاه شخصی دعوای پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای
دین و دنیای خلایق فرستاده و دلیل من اینست که حق تعالی باشارۀ من ماه را دو نیم میکند یا این مرده
را زنده میکند و در همان ساعت آن امر واقع شود ما البته میدانیم که او راست میگوید زیرا که خدا
بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر اینمرد کاذب باشد
دعوای او قبیح خواهد بود و اطاعت ما او را قبیح پس خدا اغرای همه بر قبیح کرده خواهد بود و
این قبیح است و قبیح بر خدا محالست چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت
بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه
کذاب که دعوای پیغمبری میکرد باو گفتند که محمد صلی الله علیه و آله برای کوری دعا کرد روشن شد
او کسی را طلبید که یک چشمش کور بود و دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد آب دهان
مبارک در چاهی که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه که کم آبی داشت آب
دهن انداخت خشک شد و اینرا معجزه مکذبه خوانند **سیم** باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد
و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت او
بآنها محتاجند و باید بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوت رای و
عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیرت در دین و رافت و رحم و مروت
و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه
مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و جاه و کج خلقی و جبن و از امراضی که موجب

نفرت خلق باشد مانند خره و پیسی و کوری و کری و کنگی و امثال اینها و از قدح در نسب که ولد زنا
و شبهه نباشد و پدران ایشان زنی نباشند بلکه صنعتهای دنی نداشته باشند مثل جولاهی و حجامی و حمالی
وسیطاری و کارها که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان بازارها
در حال راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن میرود و بدان
پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده اند همه مسلمان بوده اند چنانچه بعد
از این مذکور خواهد شد اما پدران سایر پیغمبران اگر چه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان
باشند اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قایم نشده و بعضی از اخبار که در باب
احوال حضرت خضر علیه السلام و غیر او وارد شده دلالت بر خلاف آن دارد و توقف در این باب
اولی است **چهارم** علمای امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیا و ائمه صلوات الله علیهم افضل اند
از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث بسیار است و ادله عقلیه بسیار نیز گفته اند و میان مخالفان
خلاف بسیار در این مسئله هست و عدد انبیا علی نبینا و آله و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور
صد و بیست و چهار هزار است باید مجملاً اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان بر حق اند و
آنچه در قرآن مجید وارد شده و نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده مانند حضرت آدم
و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابرهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحاق
و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس اقرار بنبوت و حقیت ایشان واجب است
و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه
پنج نفرند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم و ایشانرا اولو العزم مینامند

وشریعت

و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و بعد
از او حضرت ابرهیم ع از سایر انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول بوجوه مختلفه کرده اند بعضی گفته اند
رسول آنست که ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی شامل آن هست که در خواب بر او نازل شود
و بعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل آن هست که بر کسی مبعوث نباشد
و بعضی گفته اند که رسول آنست که کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آن هست که حافظ شریعت
دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث
بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدای ملک را
می‌شنیده و در بیداری ملک را نمیدیده است و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی بوده است
یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابرهیم بود علیهما السلام و پیغمبری بوده است که در
خواب میدیده و صدا می‌شنیده و ملک را میدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما تابع شریعت
پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس علیه السلام و آنکه در خواب میبیند و صدا میشنود و ملک را در بیداری
میبیند و خود صاحب شریعت باشد او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی آنست
که در خواب میبیند و صدای ملک را میشنود اما ملک را در بیداری نمی‌بیند و رسول آنست که صدا
میشنود و در خواب ملک را میبیند و در بیداری ملک را میبیند و امام صدای ملک را میشنود
و او را نمی‌بیند و بدانکه خلاف کرده اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده اند
و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردید و آن ثابت نیست و توقف در این مکان
اولی است **پنجم** در بیان حقیت پیغمبری محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف

است و دلیل پیغمبری او آنست که دعوای نبوت نمود و معجزات باهره بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخت
و هر دو متواتر است اما دعوای پیغمبری پس همه ارباب ملل و نحل قایل اند که او دعوای پیغمبری کرد و اما
معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصا است بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق آنحضرت معجزه بود
و معجزات آنحضرت دو نوع است **اول** قرآن مجید است و آن متواترترین معجزات آنحضرت است که تا روز
قیامت باقی است و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه او از جنس آن فنی بود که در آن
زمان شایع تر بود و اهل آن زمان در آن ماهرتر بودند تا اتمام حجت بر ایشان تمامتر باشد چنانکه در
زمان حضرت موسی علیه السلام چون مدار بر سحر بود حق تعالی او را عصا و ید بیضا و امثال آنها داد که
قوم او از ایشان بمثل آنها عاجز شدند با آنکه در آن جنس ماهر بودند و در زمانیکه حضرت عیسی علی
نبینا و آله و علیه السلام مبعوث شد چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مانند جالینوس
و امثال او بودند پس حضرت معجزه مرده زنده کردن و کور روشن کردن و خوره و پیسی را شفا دادن و
امثال اینها را آورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانیکه حضرت رسالت پناه
محمدی صلی الله علیه و آله مبعوث گردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار
و سخنان فصیح بلیغ می آوردند و بر کعبه می آویختند و بآن فخر میکردند و حضرت قرآن مجید را آورده و
اشعار و سخنان و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن را بیاورید
ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره از مثل این قرآن را بیاورید و نتوانستند
پس فرمود که یک سوره از مثل این قرآن بیاورید و ایشان متحیر شدند و اتفاق کردند و مثل سوره
کوچکی نیاوردند با آن حرصی که در تکذیب آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و

شدن

شدن کردند و آنچه از ایشان خواسته بود نیاوردند و اگر قادر میبودند البته می آوردند با وفور فصحا در میان
عرب و علما و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از آن تا حال با آنکه همه اعادی و دشمنان
آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بودند و نیاوردند و نتوانستند آوردن پس معلوم شد که از جنس فعل بشر
نیست و فعل خالق عالم است اگر آنحضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد والا اغرا بجهل
بکذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می آید و آن قبیح است و بر حق تعالی ایشان قبیح محال است
و در وجه اعجاز قرآن مجید خلافست که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است یا از آنکه هرگاه اراده معارضه
میکردند حق تعالی صرف قلوب و سد اذهان ایشان می نمود که ایشان نمی توانستند نمود و اگر چه اعجاز بهر دو
وجه حاصل میشود و لیکن حق آنست که اعجاز از چندین وجه بود **اول** از جهت فصاحت و بلاغت و تلاوت
که هر عجمی که قرآن را میشنود امتیاز آنرا از سخنان دیگر میفهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصیحی واقع شود
مانند یاقوت در میان و لعل بدخشانی میدرخشد و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت
و بلاغت آن نموده اند و روایت کرده اند که هر که سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت بر کعبه
مشرفه می آویختند چون آیه و قیل یا ارض ابلعی ماءک نازل شد همه از بیم رسوائی در شب آمدند و نوشتهای
خود را بر گرفتند و پنهان کردند **دویم** از جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و
خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمی یابد و جمیع بلغای آن زمان از غرابت
آن متعجب و حیران بودند **سیم** عدم اختلاف چنانکه حق تعالی فرموده است و لو کان من عند غیر الله
لوجدوا فیه اختلافا کثیرا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می یافتند در آن اختلاف بسیار
زیرا که از بشر هرگاه کلامی باین طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت

یکی از جهت آنکه اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتی که انشا کنند آن سخن صاحب خط و سواد نباشند و دیگران
آیه آیه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافقان و دشمنان او باشند دیگر اختلاف در فصاحت
زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است فقره دیگر فصیح است و اگر یک بیت عالیست
بیت دیگر واهی است و اگر یک جزو سخن در تحقیق است جزو دیگر لهو و باطل و تزویق است و کلامی که از اول
تا آخر همه در اعلای درجات بلاغت بوده باشد و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد
مگر از کسی که هیچگونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوال او نیست چهارم از جهت اشتمال
بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصا اهل مکه علم بر طرف شده بود و آنحضرت
پیش از بعثت با هیچیک از علماء از اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده و مسافرت به بلاد
دیگر بسیار ننموده که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند در هر
سوره و آیه باحسن وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا
در آن نیست و ببرکت آنحضرت طائفه عرب که بعدم فهم علم و ادب مشهور آفاق بودند از وفور علم
و محاسن آداب و مکارم اخلاق مغبوط ساکنان سبع طباق گردیدند و علمای جهان در اکتساب
علم و ایمان محتاج بایشان شدند پنجم از جهت اشتمال بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم
اخلاق آنچه حکما و علما در سالها فکر کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده و در شریعت
قانونی چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات
و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هر چند علمای زمان و عقلای جهان
تفکر نمایند خدشه در آن نمی توانند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت

سید انام علیه و علی آله السلام مقرر گردیده نمی توانند ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند
که از این معجزه عظیم تر نمی باشد ششم از جهت اشتمال بر قصص انبیای سالفه و قرون ماضیه که در آن
زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران خصوصا اهل مکه را بر اینها اطلاع نبوده و بنحوی بیان
فرموده که با وجود معاندان بسیار خصوصا اهل کتاب نتوانستند که تکذیب آنحضرت نمایند
در هیچ جزوی از اجزای آن قصه ها و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود حقیقت آنرا بر ایشان ظاهر
گردانید مانند کشتن و بردار کشیدن حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام و آنچه در کتب
ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانید مانند قصه سنگسار و حلال
بودن گوشت شتر و غیر اینها که بتفصیل در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام هفتم از جهت
خواص سوره و آیات کریمه است که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع تسویلات نفسانی
و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات
و سور فرقانی هست و بتجارب صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قرآن حمید را در جلای قلوب
و شفای صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از سوره مشتهیات نفسانی زیاده از آنست
که صاحب انکار آن نماید یا عاقلی در آن مجال تاملی باشد هشتم از جهت اشتمال قرآن مجید است
بر اخبار مغیبه که غیر حق تعالی را بر آنها اطلاعی نیست و آنها زیاده بر آنست که احصا توان نمود و آن
بر دو قسم است اول آنست که در جاهای از آیات کریمه خبر داده است بآنچه کافران و منافقان در
خانهای خود میگفتند یا با یکدیگر براز و پنهان مذکور می ساختند یا در خاطرهای خود میگذرانیدند
و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت نمیکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون بحثی میکنند

خایف میشدند دعوی کنند در این ساعت جبرئیل با آنحضرت خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر را
در حیاة القلوب ذکر کرده ام دویم آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بامور آینده که غیر خدا
را بر آنها اطلاعی نیست بغیر از وقوع آنها مگر بوحی و الهام مانند خبر دادن از عدم ایمان ابو لهب و
جمع دیگر و خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد و تا حال پادشاهی میان ایشان بهم نرسید
و در هر شهر و دیار ذلیل ترین اهل روزگارند و بمذلت ایشان مثل میزنند و خبر دادن از فتح بلاد برای
اهل اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه و برگشتن حضرت بسوی آن بلده طیبه
و خبر دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبه رومیان بر گبران عجم و خبر دادن در
سوره کوثر از کثرت اتباع و اولاد آنحضرت و بر افتادن بنی امیه و نسل آنها که حضرت را ابتر گفته و خبر
دادن از عدم آرزوی یهودان مرگ را و چنانچه و اکثر در حیاة القلوب مذکور است دویم در بیان
سایر معجزات آنحضرتست بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده است مگر آنکه مثل آنرا و زیاده
بر آن با آنحضرت عطا کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نمی توان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر
کتب ایراد کرده ام و سایر معجزات آنحضرت چند قسم است قسم اول معجزات بدن شریف آنحضرتست
و آن بیست و چهار معجزه است اول آنکه پیوسته نور از جبین نورانیش ساطع بود و چون ماه شعاع
جبین مبین آن معدن انوار بر در و دیوار می تابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد انگشتان منور
مانند شمع روشنی میداد دویم بوی خوش آنحضرت بود چنانچه هر وقت از راهی میگذشت تا دو روز
و زیاده هر که از آن راه میگذشت میدانست که حضرت از آن راه رفته است از عطر او و از عرق آنحضرت
جمع میکردند و بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلو آبی بنزد آنحضرت آوردند

وکف

و کف آبی در دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر شد سیم آنکه
چون در آفتاب می ایستاد یا راه میرفت او را سایه نبود چهارم آنکه با هر که آنحضرت راه میرفت هر چند او بلندتر
بود حضرت بقدر یک سر و گردن از او بلندتر می نمود پنجم آنکه پیوسته در آفتاب ابر بر سرش سایه می افکند
و با او حرکت میکرد ششم آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس و پشه و غیر
آنها بر آنحضرت نمی نشست هفتم آنکه از عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید هشتم آنکه خواب و
بیداری او یکسان بود و خواب قوای او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملائکه را می شنید و دیگران
نمی شنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمی دیدند و هر چه در خاطرها میگذشت میدانست
نهم آنکه هرگز بوی بد بمشام مبارکش نمیرسید دهم آنکه آب دهان بهر جا می افکند در آن
برکت بهم میرسید و پر آب میشد و بهر صاحب دردی که میمالید شفا می یافت و دست مبارک بهر طعامی
که میمالید در آن برکت بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از بزغاله و
یک صاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد یازدهم آنکه جمیع لغتها را میفهمید و بجمیع لغات سخن میگفت
دوازدهم آنکه در محاسن شریفش هفده موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشیدند سیزدهم
مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش کرده بود و نور آن بر نور آفتاب زیاده میکرد چهاردهم آنکه آب از میان
انگشتان مبارکش جاری شد بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند پانزدهم آنکه باشاره انگشت ماه را
دو نیم کرد شانزدهم آنکه سنگ ریزه در دست حق پرستش تسبیح می گفت و مردم میشنیدند هفدهم آنکه
ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیر آن متولد شد و در وقت ولادت از او نوری برآمد که از
و چون بزمین آمد بوی بهتر از بوی مشک از او لایح و فایح گردید و جهان را معطر کردید و بکعبه بسجده افتاد

وچون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرده واقرار نمود بوحدانیت حق تعالی و رسالت خود و نوری
از او ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هجدهم آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید
نوزدهم آنکه فضله که از آنحضرت جدا میشد بوی مشک از آن می آمد و کسی آنرا نمیدید بلکه زمین
مأمور بود که آنرا فرو برد بیستم آنکه بر هر چهارپائی که آنحضرت بر آن سوار میشد رهوار میشد و پیر
نمیشد بیست و یکم آنکه در قوت کسی با آنحضرت مقاومت نمی توانست کرد بیست و دوم آنکه جمیع مخلوقات
رعایت حرمت آنحضرت میکردند و بر هر سنگ و درخت که میگذشت خم میشدند از برای تعظیم و بر آنحضرت
سلام میکردند و در طفولیت ماه گهوارهٔ آنحضرت را میجنبانید بیست و سیم آنکه اگر بر زمین نرم راه میرفت
جای پایش نمیماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش میماند بیست و چهارم آنکه حق تعالی از آنحضرت
مهابتی در دلها افکنده بود که با آن تواضع و شکستگی و شفقت و مرحمت که داشت کسی بر روی مبارک او
درست نظر نمی توانست کرد و هر کافر و منافقی که آنحضرت را میدید از بیم بر خود میلرزید و از دو ماه
راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد قسم دویم معجزات ولادت با سعادت آنحضرت
خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد آنجناب شیاطین را
از صعود باسمانها منع کردند و باین سبب شهب از آسمان ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت
بر پا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود بر رو در افتاد
و طاق کسری که پادشاه عجم با نهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز باقی است بلرزید و چهارده کنگره
ریخت و از میان شکست و تا زمین دو حصه شد و تا حال شکستگی بغیر آنها ندارد و قصری که بر دجله
بنا کرده بود خراب شد و آب دریاچه ساوه که آنرا می پرستیدند خشک شد و الحال

بجای آن

بجای آن نمکی است که نزدیک کاشان است و آتشکدهٔ فارس که هزار سال بود می پرستیدند در آن شب
خاموش شد و مرده خانه سماوه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در آن شب از طرف حجاز
ساطع شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن
روز لال بودند و سخن نمی توانستند گفت و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام
ولادت و اوان السعادت آن منبع سعادات حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند
و ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای حضرت آمنه شربتها از بهشت آوردند
که او آشامید و آنحضرت را بعد از ولادت بابهای بهشت غسل دادند و از عطرهای فردوس معطر گردانیدند
و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند
و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند و بر او سلام
کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجرهٔ مقدسه بسجده افتاد و
غرایب ولادت و معجزاتی که در آن حالت و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد عد
و احصا است و بر نحوی در حیات القلوب مذکور است قسم سیم معجزاتیست که متعلق باجرام
سماویه و آثار علویه است و آن بسیار است اول شق قمر حق تعالی فرموده است اقتربت الساعة
وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه در وقتی
نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت با انگشت مبارک اشاره بماه کرد و بقدرت الهی
بدو نیم شد و چون از اهل بلاد دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ما ماه را در آن شب چنین دیدیم
که بدو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابو قبیس

دویم برکردانیدن آفتابست خاصه وعام درسندهای بسیار از اسما بنت ابی عمیس وغیر او روایت
کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را برای کاری
فرستاده بود وبعد از انکه حضرت رسول از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر مراجعت نمود وحضرت
رسول سر مبارک خود را در دامن انحضرت کذاشت وخوابید ودر آن حال وحی بر انحضرت نازل شد
تا انکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند وچون وحی منقطع شد حضرت فرمود یا علی نماز کرده کفت نه
یا رسول الله نتوانستم سر مبارکت را بر زمین کذارم پس حضرت دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو و
طاعت رسول تو بود آفتاب را برای او برکردان اسما کفت والله دیدم که آفتاب برکشت وبلند شد و
بجائی رسید که بر زمینها تابید ووقت فضیلت عصر برکشت وحضرت نماز کرد پس باز آفتاب میل کرد و
فرو رفت ومثل این معجزه از برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول
صلی الله علیه وآله واقع شد سیم ریختن ستارکان وبسیاری شهب در هنکام ولادت باسعادت
انحضرت چنانچه مذکور شد چهارم نازل شدن مائده برای اهل بیت علیهم السلام از آسمان پنجم
صواعق وعقوبات که بر بعضی از دشمنان انحضرت نازل شد قسم چهارم اطاعت جمادات ونباتات
انحضرت او سایر انچه در آنها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب خرمائی که حضرت بر آن تکیه
میداد چون منبر را ساختند از مفارقت انحضرت وطلبیدن انحضرت درخت را واجابت کردن و آمدن
بسوی انحضرت وبر رو افتادن بتها باشاره انحضرت وسبز شدن ومیوه دادن درخت خشک در ساعت
وسلام کردن درخت وسنک بر انحضرت وکشتن درختان خرما برای سلمان ودر ساعت بلند شدن
ومیوه دادن وفرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را واین قسم از معجزه زیاده از حد احصا است قسم پنجم

سخن کفتن

سخن کفتن حیوانات با انحضرت مانند سخن کفتن آهو وشتر وکرک وسوسمار وبزغاله بریان وناقه انحضرت
در شب عقبه ودلالت کردن شیر سفینه مولای انحضرت را براه وکواهی دادن انواع حیوانات برسالت
انحضرت واز این نوع بسیار است قسم ششم مستجاب شدن دعای انحضرت در زنده شدن مردکان
وبینا شدن کوران وشفا یافتن بیماران واین نوع زیاده از انست که حصر توان کرد قسم هفتم
استیلای انحضرت بر دشمنان ودفع شر ایشان ونازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری انحضرت
چنانکه در جنک بدر واحد وغیر آنها شد وآثار آن بر مردم ظاهر کردید قسم هشتم استیلای
انحضرت بر شیاطین وجنیان وایمان آوردن جن بانحضرت چنانکه قرآن مجید بآن ناطق است
ودر احادیث بسیار وارد است ومنع شیاطین از آسمان ودفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است
قسم نهم خبر دادن از امور پنهان وامور آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه وانکه
ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد واز دولت بنی عباس ومظلوم شدن اهل بیت رسالت صلوات الله
علیهم وشهید شدن حضرت امیرالمؤمنین وحسنین علیهم السلام وکیفیت شهادت هریک وانقراض
ملک پادشاهان عجم وبقای دولت نصاری وخبر دادن از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام ومدفون
شدن انحضرت در خراسان وخبر دادن از شهادت عمار ودیکران وکیفیت آنها وجنک انحضرت با عایشه
وطلحه وزبیر وبا معاویه وبا خوارج وخبر دادن از مظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه وبیرون کردن او وانچه
بلکه انچه بر اکثر اهل بیت وصحابه واقع شد انحضرت خبر داد وخبر داد از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت
فوت او واز شهادت جعفر طیار رضی الله عنه وزید وعبدالله بن رواحه در ساعت شهادت ایشان
در جنک تبوک واز شهادت خبیب بن عدی در مکه واز مالی که عباس در مکه پنهان کرده بود وخبر دادن

و خبر دادن آنحضرت را آنچه منافقان در خانهای خود می‌کفتند و آنچه صحابه در خانهای خود میکردند و اکثر
مردمی که نزد آنحضرت می‌آمدند پیش از آنکه سخن بکویند حاجت ایشانرا میفرمود و کم حینی از آنحضرت صادر
میشد که از معجزه خالی باشد و کسی که تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیات القلوب رجوع نماید

ششم در بیان معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است و نصوص صریح قرآن
مجید بر آن دلالت کرده است و از جمله ضروریات دین اسلام است و منکر آن کافر است و خلافی که
بعضی از قاصران در خصوصیات آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا قلت تدین زیرا که بعضی از عامه
خلاف کرده اند که در خواب بود یا در بیداری و بروح تنها بود یا ببدن و روح هر دو و تا مسجد اقصی
بود یا تا آسمان و بعضی از متاخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی از این خلافها متابعت ایشان کرده اند
بیکی از دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست
که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در یک شب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است
برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلی سیر فرمود و عجایب خلق سموات را بآنحضرت
نمود و رازهای پنهانی و معارف نامتناهی بر آنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت
عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیا علیهم السلام با اجساد ایشان ملاقات کرد
و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده نمود و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت
میکند بر آنکه عروج آنحضرت ببدن بوده نه بروح بی بدن و در بیداری بوده نه در خواب و در میان
قدمای علمای شیعه در این معانی خلاف نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما و غیر
ایشان تصریح باین مراتب کرده اند و اتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتمل است

که بعد از

که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانکه جمعی قایل شده اند که معراج مکرر واقع شده و
ابن بابویه و صفار و دیکران بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و
امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و
مبالغه نمود و از حضرت صادق ع منقولست که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج
و سؤال قبر و مخلوق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا ع منقول است که هر که
ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول را

هفتم در بیان قلیلی از فضایل و مناقب
آنحضرتست باید دانست که آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب و عجم و جمیع ادیان و ایضا مبعوث
بود بر جنیان بنص قران و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبرانست و آخر پیغمبرانست و بعد از و پیغمبری
نخواهد بود و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت امیر المؤمنین و سایر
ائمه علیهم السلام افضل بود و آنچه بعضی از غلاة می کویند که حضرت امیر المؤمنین ع افضل از آنحضرت بود
کفر است و آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزه عظیم از معجزات آنحضرت این بود
که در میان کروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد
و فساد و نزاع و تغایر و تحاسد بود و در حج مانند حیوانات عریان می شدند و بر دور کعبه دست بر هم میزدند
و صفیر میکشیدند و بر میجستند عبادت ایشان چنین بود از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چه
خواهد بود و الحال که زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت کذشته است و شریعت مقدسه ایشانرا طوعا
و کرها باصلاح آورده است کسی که در صحرای مکه ایشانرا مشاهده میکند میداند که بمراتب پست‌تر از انعام

بتر ند در میان چنین کروهی آنحضرت بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم و حلم و حیا و کرم
و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علماء خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته اند
و عشری از اعشار آنها را احصا نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از آثار در کتاب حیات القلوب
ایراد نموده ام و ایضا اجماع امامیه منعقد است بر آنکه پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم همه مسلمان بوده اند تا آدم ع بلکه همه انبیا یا اوصیا بوده اند و هیچیک کافر نبوده اند و آزر که کافر
بود پدر حضرت ابرهیم علیه السلام نبود بلکه عموی او بود و چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه
پدر حضرت تارخ بود و مسلمان بود و احادیث که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبد الله و
آمنه هر دو مسلمان بودند و عبد المطلب از اوصیای حضرت ابرهیم بود و همچنین پدران او تا حضرت اسمعیل
همه اوصیا بودند و حضرت ابوطالب پدر حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام بعد از عبد المطلب وصی بود و هرگز
بت نپرستید و کافر نبود و لیکن ایمان خود را از برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله برای او بکنند و اعانت آنحضرت بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابرهیم
و اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و بحضرت رسول در وقت مردن تسلیم کرد و در آن وقت اظهار
اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند
و کفر را اظهار کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف کردانید و بر این مضامین احادیث
متواتره از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است و اسلام ابوطالب و آبا و اجداد حضرت رسالت از
ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام ابوطالب
قایل نباشد و باید اعتقاد کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه علیهم السلام همه عفایف و نجیبات و مکرمات

بوده اند

بوده اند و آلوده بتهمتی نبوده اند و در هنگامی که نطفه ایشان یا آبای ایشان در رحم آنها قرار گرفته
مسلمان بوده اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانویه مادر حضرت علی بن
الحسین علیه السلام و مادرهای اکثر ائمه علیهم السلام که کنیزان بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفه
ایشان در رحم آنها نبوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفهای کریمه در صلب ایشان
بوده باید هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر
متفطن و متعرض نشده اند والله الموفق هشتم خلافی است که آیا آنحضرت بر ملائکه مبعوث بوده
یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق و ولایت آنحضرت و اوصیای او را
از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشانند و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه
و تقدیس و تسبیح حق تعالی را اموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی آید مگر آنکه بخدمت امام علیه السلام
می آید و بعد از آن پی آن کار میرود و جبرئیل علیه السلام بی رخصت داخل خانه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان با ادب در خدمت آنحضرت می نشست نهم خلافست
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پیش از بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد یا نه بعضی بر آنند که بشریعتی
متعبد نبود و بعضی گفته اند بود و بعضی توقف کرده اند و فرقه دویم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند
بشرع حضرت نوح علیه السلام عمل میکرد و بعضی گفته اند بشریعت ابرهیم صلوات الله علیه و بعضی بشرع
موسی و بعضی بشرع عیسی و بعضی بهمه شرایع و حق نزد فقیر آنست که بعد از بعثت آنحضرت تعبد بهیچ شریعتی
غیر شرع خود نمی نمود و شریعت آنحضرت ناسخ جمیع شرایع بود و لهذا انبیا از آنحضرت سؤال میکردند تا
وحی نازل نمیشد جواب نمیفرمود و هرگز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیکردید و در حکم سنگسار

زناکار دختران تورات را برای اتمام حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان و آیاتی که
اشعار بر متابعت انبیا دارد محمول بر اصول دین است که متفق علیه جمیع ادیان است و بر موافقت ایشان در تبلیغ
رسالت و صبر بر تحمل مشاق است و اما پیش از بعثت مداول اخبار و ادله عقلیه بسیار است که آنحضرت
اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی و آداب زیاده از همه کس می‌نمود
و چون تواند بود که سایر خلق در حداثت سن مکلف بشرایع باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف
مخلوقات تا چهل سال مطلقا مکلف بعبادتی نبوده باشد و راه دین ننموده باشد با آنکه منقولست که
آنحضرت انواع عبادات میکرد و بیست حج پیش از هجرت پنهان بجا آورد و آداب حسنه از تسمیه و تحمید و
تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و روزه و انواع عبادات از آنحضرت صادر میشد و نمی‌تواند بود که اینها
بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین وجه **اول** آنکه اگر عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد
بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضرورت دین است **دوم** آنکه شریعت آن پیغمبر را
بایست بداند تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده خواهد بود
که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست پس بایست که از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از
جمله معجزات آنحضرت آن بود که خط و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب معاشرت نکرد و فضل انبیا را بنحوی
که در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان فرا گرفت و ایضا اکثر علمای اهل کتاب در آن عصر فاسق و
فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان میتوان کرد **سیم** آنکه در احادیث بسیار وارد است که هیچ زمانی
از حجت خدا خالی نمی‌باشد اگر حضرت رسالت در ابتدای تکلیف پیغمبر نبود بایست با وصی حضرت عیسی یا وصی
حضرت ابرهیم علیهما السلام را متبع نماید و با او ایمان بیاورد و تابع او گردد و بایست این معنی را اکثر اهل مکه

بدانند

بدانند و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم می‌آید که آنحضرت مرتبه اش پست‌تر از آن وصی باشد و افضلیت
آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس گوییم که پیغمبری آنحضرت همیشه بود و پیوسته بوحی الهام
الهی بشریعت خود عمل می‌نمود و بعد از چهل سال رسول شد و مأمور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت
نماید بچندین وجه **اول** آنکه عامه و خاصه از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود که من پیغمبر بودم
در وقتی که آدم در میان آب و گل بود و احادیث بسیار وارد شده است که روح آنحضرت را در عالم ارواح
بر ارواح انبیا مبعوث گردانیدند و همه بآنحضرت ایمان آوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از روح
مقدس او و اهل بیتش آموختند **دوم** آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه فرمود که
حق تعالی مقرون گردانید بپیغمبر خود صلی الله علیه و آله در هنگامی که او را از شیر باز گرفتند از زمان
بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که دلالت میکرد او را براه مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب
و روز و همین است معنی پیغمبری و معلوم شد که شرایع دین خود را از ملک فرا میگرفت **سیم** آنکه در
احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی حضرت ابرهیم را بنده خاص خود گردانید پیش از آنکه او را
پیغمبر گرداند و پیغمبر گردانید او را پیش از آنکه رسول گرداند و رسول گردانید او را پیش از آنکه خلیل گرداند
و خلیل گردانید او را پیش از آنکه امام گرداند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنست که در خواب
می‌بیند مانند خواب ابرهیم و مانند آنچه میدید رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسباب پیغمبری پیش از
آنکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او برسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است **چهارم**
در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از اول سن
تا آخر مؤید بودند بروح القدس که ایشان را تعلیم و تسدید می‌نماید و از سهو و خطا و نسیان نگاه میدارد که

نهم بنص قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیا است و هر فضیلت و کرامتی
که بهر پیغمبری داده اند بآنحضرت زیاده از آن عطا کرده اند پس چون تواند بود که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد
و حضرت عیسی در مهد صبا بشرف نبوت فایز گردد و حضرت رسالت با آن جلالت تا چهل سال خلعت نبوت
نپوشد و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه ما صلوات الله علیهم در وقت طفولیت بلکه در
هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر میشده و حضرت قایم علیه السلام در کودکی در نزد اما پدر از مسایل مشکل
غامضه جواب فرمود و حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالگی در یک مجلس زیاده از سی هزار مسئله غریبه کلامیه را
بیان شافی نمود چون تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد دهم خلافست که حق تعالی آنحضرت را
چرا امی نامید اکثر گفته اند برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است
که نسبت بام القری که مکه مشرفه است داده شده و در این خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم
خط و سواد از کسی ننموده بود چنانکه نص قرآن بران دلالت کرده است و خلاف در این است که آیا بعد از
بعثت می توانست خواند و نوشت یا نه و حق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانکه بوحی الهی همه
چیز را میدانست و بقدرت الهی کارهایی که دیگران از آن عاجز بودند می توانست اما برای مصلحت
نمی نوشت و وحی را دیگران می نوشتند و غالب اوقات دیگران را امر بخواندن نامها مینمود و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه را میخواند و نمی نوشت و بسند
معتبر منقول است که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام پرسید که چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
امی نامیدند حضرت فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا که نمی توانست چیزی نوشت فرمود دروغ
میگویند لعنت خدا بر ایشان باد و الله که آنحضرت میخواند و می نوشت و بهفتاد و سه زبان بلکه خدا او

می نامید

امی نامید برای آنکه از اهل مکه است و یک نام مکه ام القری است یازدهم آنحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران
در آنها با حضرت شریک نبودند اول آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود دویم قربانی بر آنحضرت
واجب بود سیم بعضی گفته اند مسواک بر آنحضرت واجب بود چهارم هر چیزی که میدید بایست الله اکبر گوید
پنجم مشورت کردن با صحابه بعضی گفته اند بر آنحضرت واجب بود ششم مخیر گردانیدن زنان که در گرفتن
طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوة واجب بر او و بر اهل بیت و ذریت او و در حرمت زکوة سنت
و تصدقات سنت خلافست هشتم واجب بودن ادای دین کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه گفته اند
آنحضرت سیر و پیاز میل نمیفرمود و بعضی گفته اند حرام بود بر او دهم آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نمیفرمود
و بعضی گفته اند بر آنحضرت حرام بود یازدهم بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت
نیست دوازدهم وصال در روزه برای آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال آنست که دو روز
روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید یا قصد سیزدهم بر آنحضرت زیاده از
چهار زن بعقد دایم جایز بود و بر دیگران حرام است چهاردهم بر آنحضرت حلال میشد زنی که خود را
بآنحضرت ببخشد بدون عقد پانزدهم آنکه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده
باشد در حال حیات آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود شانزدهم حرام بود که آنحضرت را
بنام ندا کنند که یا محمد و یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا نفرموده
بلکه یا ایها الرسول و یا ایها النبی و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده هفدهم حرام بود که مردم
صدا را در سخن گفتن بلندتر از صدای آنحضرت کنند هجدهم حرام بود که از پشت حجره ها آنحضرت را
ندا کنند و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این

رسائل نبود لهذا حواله بکتاب حیاة القلوب نمود **باب پنجم** در امامت و مراد از امام
کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحویکه پیغمبر میکرد بنیابت و جانشینی
پیغمبر نه بر سبیل استقلال و در آن چند مقصد است **مقصد اول** در وجوب نصب امام است بدانکه
امت اختلاف کرده اند در آنکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجبست یا نه و بر تقدیر
وجوب بر حق تعالی واجبست یا بر امت و ایضا خلافست که عقل حکم میکند بوجوب یا شرع معلوم
شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمری ندارد و آنچه فرقه ناجیه امامیه بر آن اتفاق کرده اند آنست که واجبست
بر پروردگار عالم عقلا و سمعا نصب کردن امام اما عقلا بچندین وجه **اول** آنکه هر دلیلی که دلالت
بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام امور
دین و دنیای ایشان ناچار است از رئیسی و سرکرده که در امور مختلفه ایشان را در امور مختلفه براه راست
هدایت نماید و رفع مخاصمه و مجادله و منازعه و مغالبه ایشان که بالضرورة در معاملات و معاشرت
ایشان رو میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان بکند و همه عقول بر این معنی مفطورند و چنین کسی
یا نبی است یا امام که جانشین اوست خصوصا بعد از ختم رسالت صلی الله علیه و آله که خاتم
پیغمبرانست و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست **دویم** آنکه نصب امام لطف است و لطف
بر خدا عقلا واجبست و ایضا اصلح بر حق تعالی واجبست و شک نیست در آنکه اصلح بحال عباد
در جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و حاکمیست علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای ایشان بدست
او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام **سیم** آنکه
چون بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق

تا روز

تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در هر امری
حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد و در فرایض و مواریث
و قضایا و معاملات احکام واقعیه حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود
و در آن مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان کردند که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند پس هیچ عاقلی تجویز
این میکند که خدا و رسول امر عظیم چنین را ناتمام بگذارند و حافظی برای این ملت و شریعت و کتاب
و سنت که معصوم و مأمون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجمل غلط و درهم
و محتملی در میان ایشان بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در میان باشد
در غایت اجمال باشد و هر کس بنحوی فهمد و مفسری از برای تعیین نمایند با آنکه هزار یک احکام ضروریه
در ظاهر آن نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و نو مسلمان چند را که هر یک انواع
اغراض فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت کرده باشند که هر باطلی که خواهند برای خود تعیین نمایند که
و آن باطل جاهل هر امری که در دو ره صحابه را جمع کند و خود مانند خر در گل مانده باشند و از این نوع آزار
برسد تا بمقتضای اغراض باطله خود یکی را ترجیح دهد هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیع را
بر خدا و رسول روا نمیدارد خداوند با آن لطف و رحمت نسبت بعباد خود خصوصا این امت و پیغمبر
با آن مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان میشوند پیغمبر
بزرگواری که آن آزارها ببدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که
یکمرتبه دست از ایشان برداشت رئیسی و دهقانی که در دهی بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزرع
خود یک کسی تعیین مینماید و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای مزرعه و کان خود تعیین مینماید

پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی تعیین نمی کند
اگر در این باب عقل حکم نکند دیگر هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد **چهارم** آنکه مخالفان نیز معترفند که عادت
مقرره حق تعالی در جمیع انبیا علیهم السلام از آدم تا خاتم آن بود که تا خلیفه برای ایشان تعیین نمی نمود
ایشان را از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در جمیع غزوات
و سفرهای جزئی که آنحضرت از مدینه مشرفه بیرون میفرمود آن بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در
جمیع بلاد و قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب می نمود و امر ایشان را مهمل نمیگذاشت پس چون در این
مفارقت کبری و سفر بی انتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میگذاشت **پنجم** آنکه
رتبه امامت چنانچه دانستی نظیر منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که نبی را
نیز مردم اختیار توانند کرد و این باطل است باتفاق و ایضا بمصالح عامه عباد عقول ناقصه امت کی
حکم میتوانند کرد و عقلای صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای خود قریه بحکومتی تعیین می نمایند
و در اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند پس ریاست دین و دنیای عامه خلق
چگونه بعقول مردم وفا کند و ایضا عصمت در آن شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی
بر آن مطلع نمیتواند شد و ادله عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب گشت بسیار است و در این رساله
بچند آیه اکتفا می نمایم **اول** آیه وافی هدایه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست در آنکه
امام از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که

حق تعالی

حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه
شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شد **دوم** دو آیه کریمه و قالوا لولا نزل
هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم ٥ اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم
فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمة ربک خیر
مما یجمعون ٥ مفسران خاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قرآن بر دو مرد
عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال
و بساتین بسیار دارند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت می کنند رحمت پروردگار
ترا یعنی پیغمبری را و بهر کس خواهند میدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی
دنیا و بعضی را بلندتر کردیم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا آنکه بگیرد یکی محتاج باشند و بعضی از
ایشان بعضی را بکارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار تو
بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را که
نزد ما قدری و اعتباری ندارد باختیار ایشان نگذاردیم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این
رفعت شان باختیار ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است و بعد از
نبوت هیچ رحمت و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که آنرا نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین
نماید و این معنی نهایت وضوح دارد از این آیات کریمه اگر پرده تعصب و عناد دیده بصیرت را
نپوشاند **سیم** حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله
و تعالی عما یشرکون یعنی پروردگار تو می آفریند هرچه را میخواهد و بر میگزیند هر که را میخواهد نبوده است

ایشانرا اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میکردانند و دلالت این آیه نیز ظاهر است برانکه
بر کزیننده برای امور دین و دنیا خداست بر خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه بر رد آنها نازل شد
که کفتند خدا چرا پیغمبری را بدیکران نداد **چهارم** آیات بسیار هست که دلالت میکند برانکه خدا همه
چیزرا در قرآن مجید بیان فرموده است مثل ما فرّطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب
از هیچ چیز و کلّ شیء فصّلناه تفصیلا و هر چیزرا تفصیل داده ایم تفصیل دادنی و لا رطب و لا یابس الا
فی کتاب مبین و هیچ تر و خشکی نیست مکر انکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هر کاه حق تعالی همه چیز
در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امورست بیان نفرموده باشد
پنجم حق تعالی فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا
و اطاعت کنید رسول را و آنها را که صاحبان امراند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت
اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر امیری و صاحب حکمی
بکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشند در انکه خطا و غلط و دروغ و کناه و سهو از او صادر نشود
و الا لازم آید که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امامی است که
حق تعالی نصب کرده است و معصوم است از خطا و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب
این مرتبه نیستند **مقصد دویم** در بیان شرایط امامت بر قول متکلمین و مشهور است که در امامت
سه شرط معتبر است **اول** انکه باید افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا در علم و الا تفضیل
مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است و ایضا حق تعالی میفرماید افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع امّن لا یهدّی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسی که هدایت

میکند

میکند بسوی حق سزاوارتر است باین که مردم پیروی او کنند یا کسی که خود هم نمی تواند هدایت یافت مکر انکه
دیکری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمیفهمید و چکونه حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و ایضا
فرموده است هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی
آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب علم و دانائی اند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشود این را
مکر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال کنید از
اهل علم یا اهل قرآن اکر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی کرد که انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی
منم که در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه کفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که افساد کند
در زمین و بریزند خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم
چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم آدم کرد و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما
اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است و ایضا
چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت بنا کردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ایم بزیادتی علم
و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است چه ظاهر است که زیادتی جسم
قوت و شجاعت باشد نه بزرکی بدن **دویم** از شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد
است بر انکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع کناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتر
بر این مضمون وارد شده است و ایضا امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هر کاه خود در احکام
الهی خیانت کند قابل امامت نخواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی اتامرون الناس
بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی آیا امر میکنید مردم را بنیکو

وفراموش میکنید نفسهای خود را با اینکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید و باز فرموده است
ای گروه مومنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید خدا دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نکنید و معلوم است که
کسی که مستحق این ملامتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و ایضا چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت
ابراهیم علیه السلام که من کردانیده ام ترا امام از برای مردم حضرت خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد
و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریت من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود لاینال عهدی
الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در هر
وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد و ایضا عمده
فایده در نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا
بر او روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر کردد او ظاهر سازد
پس او امام کل خواهد بود نه اول و ایضا بر امت واجبست که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه از آیه
اولی الامر معلوم شد پس اگر اطاعت بکنند یک چیز باید هم واجب باشد و هم حرام و ایضا نهی از منکر ایشان
واجبست اگر بکنند مخالفت اطاعت و رعایت امام دارند و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر
وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام از او اخذ کنند پس محتاج
بدو امام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهند بود پس یا تسلسل لازم آید یا
منتهی شود بامام معصوم و این دلیل بچند دلیل بر میگردد و بعد از تامل معلوم میشود سیم از شرایط
امامت نزد امامیه منصوص بودن امام است و آن منصوصی که بخصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیهم
وارد شده است معلوم خواهد شد انشا الله و سنیان هیچ یک از این سه شرط قایل نیستند و این صفات را

متکلمون

متکلمون ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در او باشد بلکه شبهه در نسبش نباشد
و پدر ایشان و نه مادر ایشان غیر عفیفه نباشند و از عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشند و مانند
خوره و پیسی و کوری و کنگی و درشت خوئی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند جولاهی
و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین نصیر الملة والدین رحمه الله
در بعضی از رسایلش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است اول معصوم بودن و از گناهان
کبیره و صغیره که مذکور شد دویم آنکه عالم باشد بهر چه در امامت بآن محتاج است از علوم دینی و
دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان دین و رفع شبهات ایشان
زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سیم شجاعت برای دفع فتنها و بر انداختن اهل باطل
و غالب کردانیدن دین حق زیرا که او سر کرده است بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا
چهارم آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات کمال
باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد و الا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا پنجم آنکه بری
باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم میگردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در خلق
مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او
با پدران او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه زیرا که اینها منافات با لطف دارند
ششم آنکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد و عبادت و طاعت او
از همه بیشتر باشد و زهد و عبادت و طاعت او از همه بیشتر باشد هفتم آنکه معجزها از او ظاهر شود
که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت دعوت دلیل حقیت او باشد هشتم آنکه امامت

او عالم باشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب فساد میان رعیت گردد و اثبات این مدعا بالجماع و احادیث
متواتره اولی است

مقصد ششم

در بیان صفات و خصایص امامت که از احادیث معتبره ظاهر
میشود و آنها در احادیث ما بسیار است و در حیات القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایراد
مینمایم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام را ده علامت است
پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد
و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و با خباثت جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود
و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع میشود در آن حال میداند و خمیازه و کشاکش نمیکند و از پشت سر
می بیند چنانکه از پیش رو می بیند و فضله که از او جدا میشود بوی مشک از آن می آید و زمین را خدا
موکل کرده است که آنرا بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می پوشد
بر قامتش درست می آید و هر که دیگر بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیادتی می آید و ملک
با او سخن میگوید تا آخر ایام عمر شریف و ابن بابویه رحمة الله علیه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بدقایق امور از همه در پیشتر است و پرهیزکارتر
و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید مراد آن
باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دائمی بود و بول و غایط او را
کسی نمی بیند و زمین موکل است بآنکه آنچه از او بیرون آید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بوی او از
مشک خوشتر است و اولی است بمردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود در هر باب و جان
خود را فدای او کنند یا آنکه مردم بی اختیار اینحالت را نسبت باو بهم میرسانند و مشفق تر و مهربان تر

بر ایشان

بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را
بآن امر میکند خود زیاده از دیگران بآن عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند بیش از دیگران اهتمام
در ترک آن میفرماید و دعای او مستجاب است حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند هر آینه بدو نیم شود و حربها و
اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد اوست خصوصا شمشیر ذوالفقار که از آسمان آمده و نزد او
نامه هست که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در آن نوشته است
و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام
می باشد جامعه و آن نامه ایست که طول آن هفتاد ذراع است در عرض پوست گوسفند و چون
پیچیده میشود بکلفتی ران شتر میشود و در آن نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج شود و نزد
او می باشد جفر بزرگ و جفر کوچک که یکی از پوست گوسفند نر است و دیگری از پوست گوسفند و
در آنها احکام حدود و غیر آنها هست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی گاهی که تمام
آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است و آنرا حضرت رسول املا فرموده و
حضرت امیر المؤمنین بخط مبارک خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها
نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای آن آنرا بآن
حضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد حضرت
فاطمه علیها السلام را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد
حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام می نوشت و در آن کتاب اخبار آینده هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر

نمود که میان امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در آن عمود اعمال بندگان خدا را می بیند و آنچه
بر او مشتبه شود در آن نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست
که امام را بهفت خصلت میتوان شناخت **اول** آنکه امام پیش از نص امامت بر او میکند چنانکه حضرت
رسول نص بر خلافت امیر المؤمنین کرد صلوات الله علیهم **دویم** آنکه هر چه از او پرسند جواب شافی
میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا می نماید **سیم** خبر میدهد بنده را با آینده **چهارم** آنکه جمیع لغتها را
میداند و هر کس را بلغت او جواب میفرماید **پنجم** آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست
و همه را می فهمد و از احادیث مستفیضه بلکه متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی
که مصلحت بوده است مرده زنده میکرده اند چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر مرده را زنده
کرد و حضرت باقر و صادق علیهما السلام ابو بصیر را بینا کردند و صاحب خبره و بسیار شفا دادند و در احادیث
بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری داده بود همه را رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی ارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیل طی مینمایند
بلکه در یک روز و کمتر چندین مرتبه دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند توریة و انجیل
و زبور و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی همه نزد ایشان بود و آثار جمیع
پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری
میشد و انگشتر سلیمان و بساط او و سایر آثار انبیا علیهم السلام نزد ایشان بود و اکنون همه نزد
حضرت صاحب الامر علیه السلام است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار توانستند شد
که ملکوت آسمان و زمین را بگردند و هفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای هر حاجتی

میخواندند

میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از آن اسما را آصف میدانست که بآن اسم تخت بلقیس را از دو ماه
راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را می
شنیدند و گاهی روح القدس که خلقیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشاهده با ایشان القا میکرد و گاهی
بالهام حق تعالی در دل ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای
زنجیری که بر طشتی فرو آید و در احادیث بسیار وارد شده است که عمده علم ما علمیست که در هر
آن و در هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ما فایض میشود و ملایکه و روح که اعظم از ملایکه است
در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال در آن شب
مقدر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان
بزمین آمده نزد ایشان هست و وارث علم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمون اند که هر کس نظر میکنند
از جبین او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و در هر درختی و برگی و تربتی و سنگی که امام نظر میکند
از آن علمی بر او ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص امام است
و جامها و حربها و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوطست و
صندوقی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آن مضبوطست
و آنرا جفر ابیض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله در آن مضبوطست و آنرا جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر علیه السلام آنرا خواهد گشود و
در احادیث معتبره بسیار منقولست که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره

امامان گذشته و روح پر فتوح امام زمان را صلوات الله علیهم رخصت میدهند که باسمانها عروج نمایند
تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قایمه از قوایم عرش دو رکعت نماز
میکنند پس ببوی بدنهای شریف خود بر میگردند با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از این امت
را از نیکان و بدان و در هر صبح و شام و هر هفته و هر ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول و ارواح ائمه
گذشته بر امام زمان صلوات الله علیهم و بر درها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشود
و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بر آن مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله در هنگام وفات جمیع علوم خود را با میر المؤمنین صلوات الله علیه تسلیم کرد و حضرت
امیر فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که
چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سوال کن من چنان کردم و در آن وقت
نیز هزار باب از علم را تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشود و همچنین هر امامی در وقت وفات
جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر از امام غسل و کفن و دفن
و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آن وقت
باعجاز امامت و طی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید بنحوی که
اکثر مطلع نمیشوند چنانچه حضرت امام رضا ع در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان
حاضر شد و بتفصیل در جلاء العیون ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح
ایشان از انوار مقدس حق تعالی خلق شده است و بدنها و دلهای ایشان از طینت عرش آفریده شده
و چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند که شربت آبی از زیر عرش برمیدارد و نزد

بدر امام

پدر امام می آورد که او می آشامد و آن از آب رقیق تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از
شیر سفید تر است و از برف سرد تر است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از آن آب منعقد میشود و چون چهل روز
بر او میگذرد در رحم روح در او دمیده میشود و بروایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را میشنود و
میفهمد پس ملکی بر بازوی او می نویسد این آیه را وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ
وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید
و چون متولد میشود مربع نشسته از جانب پا بزیر می آید و چون بزمین می آید رو بقبله میکند و دستها را
بر زمین میگذارد و سر بجانب آسمان بلند میکند و صدا بکلمه شهادتین بلند میکند پس ملک در میان
دو دیده اش و در کتفش همان آیه را نقش میکند پس ندائی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بحق
کبریای امر عظیمی تو را خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین
منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که تو را دوست دارد واجب کردانیده ام رحمت
خود را و بخشیده ام بهشت خود را بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را بدترین
عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ کردانم چون ندای منادی تمام شود او آیه شهد الله
تا آخر در جواب منادی بخواند پس در آن وقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق آن شود
که روح القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت کند پس چون برتبه جلیل امامت فایز گردد حق تعالی در هر
شهری منادی و علمی از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا را در آن ببیند و بروایت دیگر در آن
شبی که متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد که پدر و مادرش آن را مشاهده نمایند و چون بزمین آید
رو بقبله کند و سر بر عطسه کند و انگشت تحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهایش

هر دو دیده باشند و در یک شب اندر دو نور ز دو دیدی مانند طلا که از دستهای او ساطع باشد و در احادیث بسیار
وارد شده است که خانهای ایشان محل نزول ملایکه است و در خانهای ایشان مکرر ملائکه ظاهر میشوند و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که ملایکه از احوال با اطفال ما مهربان‌ترند از ما و دست زد حضرت به بالشی از بالشهای
خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملایکه و بسیار می باشد که ما پرهای ایشان را بر می چینیم و جمع
میکنیم و تعویذ اطفال خود می نمائیم و ایشان حجت خدایند بر جمیع جن و افواج جنیان بخدمت ایشان
می آمدند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان می پرسیدند و ائمه ایشان را خدمات میفرمودند
و رسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در وقتی که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد
پرسید که کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و او در این وقت فوت شد
حضرت او را بجای پدرم خلیفه خود گردانید اینها مجملی است از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بآن
می تواند رسید و غرایب احوال و خفایای اسرار ایشان را میدانند و تاب شنیدن آنها ندارد مگر ملک
مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد
و در اخبار وارد شده است که ما را شریک خدا مگردانید و پروردگاری از برای ما قایل مشوید و غیر اینها
آنچه از فضایل و کمالات برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود حق تعالی فرموده است قُلْ لَوْ كَانَ
الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا یعنی
بگو یا محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه آخر شود دریا پیش از آنکه تمام
شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم مثل آن دریا مدد آن و در احادیث وارد شده است که مائیم

کلمات

کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نمی توان کردن چنانکه گفته اند بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست
که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری مقصد چهارم در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه میتوان
شد اول که از همه ظاهرتر و آسانتر است و مناسب لطف و حکمت الهی است چنانچه دانستی نص حضرت
رسول است صلی الله علیه و آله بر امامت هر یکی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد
شد که ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم همه منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق دویم
افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمیع که مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان
بیرون نیست سیم معجزه که مقارن دعوای امامت باشد و آنچه سنیان دعوی میکنند که امامت به
بیعت منعقد و قلیلی حاصل میشود و اگر چه یک کس باشد چنانکه ابوبکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند
می باید پنج کس بیعت کنند چنانکه عمر در شوری باجماع پنج نفر اکتفا کرده و زیاده از پنج نگفته اند
که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده خلق همین که پنج نفر یا
یک نفر یا جاهلی بیعت کنند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل
ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه آن مخالفت کننده علی بن ابیطالب یا امام حسن یا امام حسین
صلوات الله علیهم باشند و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگر گوشه
رسول خدا و سید جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جابر ولد الزنا شارب الخمر بانواع عیوب
آراسته جایز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که خفیه در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق دشمن
امیر المؤمنین واقع شود بدون حضور حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات الله علیهم و احدی
از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر اکابر صحابه واقع شود

آنرا اجماع کنند و جبر امیر المؤمنین و سایر صحابه را کنند به بیعت او زیرا که اینها اتفاق اهل حل و عقد
نام کنند و در کتابهای خود نوشته‌اند آیا عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا را
که تالی رتبه نبوت است بر چنین بازیچه‌ها بگذارد و اگر رئیسی در دهی خواهند تعیین کنند تا اکثر اهل
آن قریه بر کسی اتفاق نکنند تعیین آنرا عقلا صحیح نمیدانند و تفصیل این امور ان شاء الله بعد از این مذکور
میشود دیگر معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از این سه امر است که مذکور شد و هر یک از آن
سه امر در باب هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم باخبار متواتره از ثقات و معتمدین رواة
شیعه امامیه که علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم بر ما ثابت شده و
بعین الیقین حقیت آنها را میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت ایشان تمام کنیم باید احادیث
کتب معتبره ایشانرا بر ایشان حجت گردانیم لهذا علماء ما رضوان الله علیهم بنوشته از احادیث
کتب معتبره ایشان حجت آورده اند بر ایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود بر ایشان حجت گردانیم
ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای
جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت گردانند بر ما
قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتر و مقبول الطرفین است یا در کتب
معتبره ایشان مذکور است بر حقیت مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که
متواتر است یا در کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص
کتب ایشانست و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع است استدلال کنند و چون
از شدت تعصب ایشان در این ایام زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول

بوده و بر فضایل اهل بیت و مثالب خلفای ایشان مشتمل بوده است در میان ایشان متروک است فقیر
در این رساله از کتب متداوله میان ایشان ایراد می‌نمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم
که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشانست و جمیع احادیث صحاح
ستة ایشانرا که عبارتست از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن
ابی داود سجستانی است در آن کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علمای
ایشانست و طیبی و دیگران بر آن شرحها نوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداولست و منهجها
و در اول کتابش میگوید که من این احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هر گاه حدیث را بایشان
نسبت دهم بهمانست که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر
که از مشاهیر علمای ایشانست و کتابش میان ایشان متداولست و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر
نهج البلاغه که از اعاظم علمای ایشانست و کتابش میان متداولست و در منثور سیوطی که از مشاهیر
فضلای ایشانست و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از آن است و تفسیر فخر رازی که امام
ایشانست و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد ما
موجود و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث اهل بیت علیهم السلام را در کتاب حیاة
القلوب ایراد کرده ام و بدانکه مذهب فرقه ناجیه امامیه آنست که خلیفه بلا واسطه بعد از حضرت
رسالت پناه بحکم خدا و رسول علی بن ابی طالب است و سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول
نصب کردند و خلیفه اول اوست و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه دوم اوست و عمر در وقت
مردن شوری میان شش کس قرار داد و امیر المؤمنین علیه السلام را داخل آن شش نفر کرد و تدبیری کرد

که با امیر المؤمنین کشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کنند زیرا که حضرت امیر المؤمنین ع را با عثمان و زبیر و طلحه
و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرده و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر
اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند و دو نفر یک کس را اختیار کنند و
دو نفر دیگر آن سه نفری که عبد الرحمن در میان ایشانست اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند
آنها را بکشند چون بیرون آمدند حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که
عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است و دانست که این سه نفر از هم جدا نمی شوند
نهایتش اینست که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن در آن طرفست باید یا من کشته شوم یا با یکی
از آنها بیعت کنم و آخر چنان شد که روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را برای ایشان
شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن بحضرت امیر ع گفت با تو بیعت میکنم و بسیرت
شیخین عمل میکنیم و برای آن این سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت آن دو مبتدع فاسق را
قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو
با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفه سیم او را میدانند بحسب تدبیر عمر ملعون
و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه
بر حق امیر المؤمنین بیعت کردند لهذا آنحضرت را خلیفه چهارم میدانند و قول دیگر بعضی از منافقان
بخوش آمد خلفای عباسی اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس عم حضرت
دعوای خلافت کرد و او خلیفه است و بطلان آن قول بسی ظاهر است و اصحاب آن بحمد الله
منقرض شده اند و کسی نمانده است و باثبات خلافت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

بطلان

بطلان این قول نیز ظاهر میشود **مقصد پنجم** در بیان بعضی از آیات که دلالت بر امامت و فضیلت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میکند **اول** آیهٔ وافی هدایهٔ اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا
الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ وَ هُمْ رَاکِعُونَ یعنی نیست صاحب اختیار و اولی در کارهای شما
که با شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند آنها که بر پا میدارند نماز را و میدهند زکوة را
در حالتی که در رکوعند و عامه و خاصه اتفاق کرده اند بر آنکه این آیه در شان آنحضرت نازل شده است
حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفتم چون ما تصدیق خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما
کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه
را فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم برخاستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در
سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی سؤال کردند ناگاه سائلی سؤال کرد پس علی ع در رکوع انگشتری
خود را باو داد و سایل برسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول
این آیه را با آیه بعد بر ما خواند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کنار
چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابو ذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس
منم ابو ذر غفاری شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله باین دو گوش و الا کر شود هر دو و دیدم
باین دو چشم و الا کور شود هر دو که میگفت علی قاید نیکوکارانست و کشنده کافرانست
یاری کرده شده است هر که او را یاری کند مخذول است هر که او را یاری نکند بدرستی که من نماز
کردم روزی از روزها با رسول خدا نماز ظهر را پس سائلی در مسجد سؤال کرد کسی باو چیزی نداد

وسایل دست بسوی آسمان بلند کرد وگفت خداوندا گواه باش که من سؤال کردم در مسجد رسول
خدا وکسی بمن چیزی نداد ودر آن حال علی علیه السلام در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سایل با انگشت کوچک
دست راستش وپیوسته انگشتری در آن انگشت میکرد سایل آمد وانگشتری را از انگشت آنحضرت
گرفت وحضرت رسول نیز در نماز بود وآنرا مشاهده نمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان
بلند کرد وگفت خداوندا برادرم موسی از تو سؤال کرد وگفت پروردگارا سینهٔ مرا گشاده گردان
وآسان گردان برای من کار مرا وبگشا گرهی را از زبان من که بفهمند سخن مرا وبگردان از برای من
وزیری از اهل من که آن هرون است محکم گردان بآن بازوی مرا وشریک گردان اورا در کار من
پس تو دعای اورا مستجاب گردانیدی وبا او خطاب کردی که بزودی محکم گردانم بازوی ترا به
برادر تو وبرای شما هر دو سلطنتی واستیلایی بدهم خداوندا ومنم محمد پیغمبر تو وبرگزیدهٔ تو خداوندا
پس بگشا برای من سینهٔ مرا وآسان گردان برای من کار مرا وبگردان از برای من وزیری از اهل
من که او علی است محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که
جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل وگفت یا محمد بخوان پس این آیه را بر آنحضرت خواند و
سیوطی بسندهای بسیار وفخر رازی بدو سند وزمخشری وبیضاوی ونیشابوری وابن
البیع وواحدی وسمعانی وبیهقی ونطنزی وصاحب مشکوة ومؤلف مصابیح وسایر مفسران ومحدثان
خاصه وعامه از سدی ومجاهد وحسن بصری واعمش وعتبة بن ابی حکیم وغالب بن عبد الله وقیس
بن الربیع وعبایة بن ربعی وابن عباس وابوذر وجابر وغیر ایشان روایت کرده اند وحسان شاعر
وغیر او بنظم آورده اند ووجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنست که انما کلمهٔ حصر است وولی در لغت

بمعنی آمده است یاور ودوست وصاحب اختیار واولی بتصرف ودو معنی آخر نزدیک بیکدیگر
ودو معنی اول معلوم است که در این آیه مراد نیست زیرا که یاور ودوست مؤمنان مخصوص خدا و
رسول وبعضی از مؤمنان که موصوف باین صفات باشند نیست بلکه همهٔ مؤمنان یاور ودوست
یکدیگراند چنانچه حق تعالی فرموده است والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض و
ملائکه نیز محب ویاور مؤمنانند چنانکه فرموده اند نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و
فی الاخرة بلکه بعضی از کفار محب ویاور بعضی از مؤمنان می باشند واگر گویند که آیه بلفظ جمع
وارد شده چگونه مخصوص آنحضرت باشد جواب گوییم که در عرف عرب وعجم اطلاق جمع بر واحد
شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر ودر آیات کریمه نیز بسیار است با آنکه ما دعوی
اختصاص نمیکنیم زیرا که در حدیث ما وارد شده است که سایر ائمه در این داخلند وهر امامی
در وقت امامت البته باین فضیلت فایز میگردد وصاحب کشاف گفته است که مراد از این آیه
هر چند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند ومؤید آنکه
آیه در شان آنحضرت است ومراد بولایت امامت است آنکه در صحیح مسلم وصحیح ترمذی از عمران بن
حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله لشکری فرستاد وحضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه را امیر آن لشکر گردانید چون حضرت فتح کرد یک کنیزی را از غنیمت
از برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد وچهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله برسند از آنحضرت عرض کنند وقاعده چنان بود که
چون مسلمانان از جنگ بر میگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند وسلام میکردند

بعد از آن بخانهای خود میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از آن چهار نفر برخواست
و گفت علی چنین کرد حضرت روی از او گردانید پس دوم برخواست و همان سخن را گفت باز حضرت رو
از او گردانید و سیم نیز گفت و حضرت رو گردانید چون چهارم نیز گفت رو بایشان کرد و غضب از
روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدرستی که علی از منست و من از اویم
و او ولی هر مؤمن است بعد از من و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی ابن ابی طالب علیه السلام گفت تو ولی هر مؤمنی بعد از من پس
معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص اوست و ولی که در آیه است در شان اوست و از فقره اولی
در حدیث اول معلوم است که اختصاصی که حضرت را بآن جناب بوده دیگری را نبوده و ایضا تخصیص
بعد از خود در دو حدیث دلیل بر خلافتست زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نیز بود و هر
غافلی میداند که چنین کسی رعیت ابو بکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمی تواند بود دوم آیه کریمه
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای گروه که ایمان آورده اید
بترسید از خدا و باشید با صادقان و راستگویان در همه چیز خصوصا در دعوای ایمان بگفتار
و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشانست در گفتار و کردار نه آنکه بدن
و جسد با ایشان باشد زیرا که این محالست و بی فایده و معنی امامت همین است و چون خطابهای
قرآن مجید عام است و شامل جمیع امتست و همه زمانها هست باتفاق امت پس باید که در جمیع
زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیست
و الا لازم آید که هر که یک راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید

صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در
هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده امام صلوات الله
علیهم معصوم نیستند پس حقیقت مذهب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی
در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند
که مراد از صادقین علی بن ابی طالبست علیه السلام و ابراهیم بن محمد ثقفی و خرکوشی در کتاب
شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد
و علی است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود صادقون مائیم که عترت
آنحضرتیم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صادقون آل محمدند علیهم السلام و در
بعضی از روایات وارد شده است که مراد بصادقین آنهایند که خدا فرموده است در شان ایشان
من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من
ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی از جمله مؤمنان مردانی چند هستند که راست گفتند آنها که
با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که با رسول امین ثبات قدم ورزند و با دشمنان دین
قتال کنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا
بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکردند عهد خود را
هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان اهل بیت را
علیهم السلام نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین علیهم السلام اند که عهد کرده بودند
که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ندارند و وفا باین عهد کردند

وآنها که کشته شدند حمزه وجعفر بودند وآن که انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین علیه السلام بود وازجملهٔ نکرهیتند ومانند ابوبکر وعمر وعثمان وامثال ایشان وتغییر وتبدیل در دین بعد از او کردند مثل ایشان ودر اسباب نزول از طرق عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که منم آنکه انتظار شهادت میکشم وتبدیل نکردم تبدیل کردنی ودو استدلال در این آیه نقل میکنیم برای تنبیه این مدعا یکی از مشاهیر علماء عامه ویکی از اعاظم علمای خاصه **اول** آنست که فخر رازی که امام سنیان است در تفسیرش گفته است که حق تعالی در این آیه امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط است بوجود آن چیز تا جایز است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند واین دلیل است بر آنکه اجماع حجت است واین مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین هست تا روز قیامت وایضا لفظ آیه شامل جمیع اوقات هست وتخصیص ببعضی از ازمنه که از آیه معلوم نیست موجب تعطیل حکم این آیت است وایضا حق تعالی اول امر کرده است ایشان را بتقوی واین امر شامل هر کسی هست که تواند بود که متقی نباشد وخطا بر او جایز باشد پس این کریمه دلالت میکند بر آنکه هر که جایز الخطا است واجبست که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجبست وآنها اند که حکم کرده است خدا بآنکه صادق اند پس حکم در این باب دلالت میکند بر آنکه از برای این واجبست بر جایز الخطا که اقتدا وپیروی کند صادقی را که مانع باشد از خطای او واین معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد وما این را قبول داریم اما ما میگوئیم که معصوم جمیع امتست وشیعه میگویند یک شخص از امتست وما میگوئیم که این قول باطل است زیرا که اگر چنین بود بایست ما بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم وما که نمیشناسیم چنین کسی را در میان امت تا اینجا

ترجمهٔ کلام

ترجمهٔ کلام آن پیشوای اهل ضلالتست وحق تعالی حق را بر دست وزبان او جاری کرده وبعد از اتمام دلیل بانهایت اتفاق چنین جواب سستی گفته که عصبیت وعناد خود را بر عالمیان ظاهر گردانیده واگرچه بر هیچ عاقل ضعف این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه جواب او را میگوئیم **اول** آنکه گاهی تصریح کرد که در هر زمان احتیاج بمعصوم هست از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز میکند که در این اعصار که ملت حضرت رسالت مشرق ومغرب عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچکس در این مسئله مخالفت نکرده است خصوصا با این تشتت آرا واهوا که در میان امت بهم رسیده است همین فاضل که دعوی میکند که تبحر او از همه علما بیشتر است معلوم دو مسئله مذهب امامیه را داند چه جای سایر فرق واگر بر فرض محال همه را ببیند واز همه بشنود از کجا معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را باو گفته اند که باشد تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب امامیه جایز است وایضا از کجا معلوم می تواند شد که تا مردن در این مذهب باقی مانده اند واین نیز بنابر قول اکثر شرطاست در تحقق اجماع **دویم** بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی ممکن است وعلم بتحقق آن بهم میتوان رسید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه کی میشود **سیوم** آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آن آنست که مامورند بکون با صادقین غیر صادقین باشند واز این وجه ظاهر میشود که عین یکدیگر اند **چهارم** آنکه آنچه در نفی مذهب شیعه گفته است که اگر می بود می بایست ما بدانیم که کیست نقل آنست که اهل کتاب گویند که نبوت حضرت رسول باطل است زیرا که اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم وحقیت او بدانیم یا یهود گویند که اگر حضرت عیسی پیغمبر بود بایست ما حقیت او را بدانیم وحلش آنست که این راجع بتقصیر ایشانست باید تعصب را بر کنار گذارند ورجوع بدلایل واخبار وآثار بکنند از روی انصاف

تا بمقتضاي والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا حق بر ايشان ظاهر شود اگر راست گويند كه حق بر ايشان
ظاهر نگرديده و مظنون بظن صادق ايشانست كه حق بر ايشان ظاهر گرديده و از براي حب دنيا و متابعت اهواي
نفساني اظهار نميكنند و اگر گويند وجوهي كه در عدم تحقق اجماع گفتي بر علماي شيعه نيز وارد مي آيد جواب ميگوييم
كه ايشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت ميدانند و اگر دو نفر اتفاق كنند كه دانند يكي از آنها معصوم است
حجت ميدانند و اگر صد هزار كس اتفاق كنند كه معصوم در ميان آنها داخل نباشد حجت نميدانند زيرا كه
چنانكه بر هر يك خطا و غلط جايز است بر مجموع نيز جايز است و علم بدخول معصوم عليه السلام در اقوال علماي
شيعه در اعصار ائمه عليهم السلام و قريب بآن ممكن است كه از براي ايشان حاصل شده باشد و اين رساله
محل تحقيق اين سخن نيست دوم آنكه از شيخ سعيد مفيد رحمه الله عليه سؤال كردند از تفسير اين آيه كريمه و اگر
در شان كي نازل شده است شيخ قدس الله روحه در جواب فرمود كه اين آيه جليلة الدلالة در شان حضرت
امير المؤمنين صلوات الله عليه نازل شده و حكمش در اولاد و امجاد او كه پيشوايان دين و ائمه صادقين اند
جاري شده و در اين باب احاديث بسيار وارد شده است و از سياق آيه نيز ظاهر ميشود زيرا كه جناب مقدس
الهي در اين آيه مردم را امر كرده است كه متابعت نمايند صادقان را و از ايشان جدا نشوند و بايد كه آنها را كه
ندا كرده و امر فرموده غير آنها باشند كه ايشان را مامور ساخته كه با آنها باشند زيرا كه محالست كه كسي را امر كند
كه با خود باشد و متابعت خود كند پس گوييم كه مراد از صادقان يا جميع راست گويانند يا بعضي از ايشانند و اول
باطلست زيرا كه هر مؤمني كه باعتبار ايمان صادقست و در آن دعوي راست گوست پس لازم آيد كه همه مؤمنان
مامور باشند بمتابعت خود و اين محالست و اگر بعضي ايشان مراد است يا بعضي معهود معلومي مراد است كه
الف و لام از براي عهد خارجي باشد يا آنكه بعض غير معهودي مراد است بنابر اول بايد كه اين جماعت معلوم

ومعروف

و معروف باشند و مخاطبان ايشان را شناسند و روايات باسم و نسب ايشان وارد شده باشد و
ايشان شنيده باشند و هر كه دعوي كند احدي را بغير آن جماعت كه ما دعوي ميكنيم باطلست زيرا كه معلوم است
كه در حق ديگري اين مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترف اند كه در زمان حضرت رسول صلعم
تعيين ايشان بخلافت نشده بود بنابر دويم كه بعض غير معهود مراد باشد پس بايد كه بعد از آن البته تعيين
و تخصيص آن بعض نشود و الا تكليف بامر مجهول خواهد بود كه ايشان بآن نتوانند نمود و آن محالست و
معلومست كه در غير ائمه ما عليهم السلام كسي ادعاي تخصيص و تعيين نكرده و نمي تواند كرد پس ثابت شد
كه مراد ايشانند و ايضا دليل عقلي و نقلي داريم كه مراد ايشانند اما دليل عقلي زيرا كه در اين آيه كريمه امر شده است
كه امت متابعت ايشان نمايند على الاطلاق و تخصيص امري دون امري نشده است پس بايد كه ايشان
معصوم باشند و الا لازم آيد كه امت مامور باشند كه در خطا و معصيت متابعت ايشان كنند و آن
محالست و چون عصمت امريست باطني كه كسي بغير حق تعالى بر آن اطلاع ندارد پس بايد كه نص بر امامت
و عصمت ايشان شده باشد و باتفاق نص بر غير ايشان نشده است پس ثابت شد كه ايشان مرادند و اما
دليل نقلي آنست كه حق تعالى در قرآن صادقان را باوصافي چند ستوده كه در غير امير المؤمنين عم آن اوصاف
مجتمع نگرديده زيرا كه فرموده است لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ يعني نيست
نيكي آنكه بگردانيد روهاي خود را بجانب مشرق و مغرب وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ و ليكن نيكو كار كسيست كه ايمان بياورد بخدا و روز قيامت
و بملائكه و كتابهاي خدا و پيغمبران وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ
السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ و عطا كند مال را با محبت مال يعني احتياج بآن با محبت عطا با محبت خدا

بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و مسافران
که بخانه خود نتوانند برگشت و بگدایان سؤال کننده و آزاد کردن بندگان و اقام الصلوة و آتی
الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک
الذین صدقوا واولئک هم المتقون و نیز داده نماز را در اوقات فضیلت با داب و شرایط
و اداکند زکوة را و آنها که وفا کنند بعهد خود که با خدا و مردم کرده اند و آنها که صبر میکنند بر فقر و
بدحالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند آنها که راست گفتند و صادقند
در دعوای ایمان و وفای بعهود و ایشانند پرهیزکاران پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است که حق تعالی
در این آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است برای کسی که اینها در او کامل باشد
بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که در علم معانی
و بیان مقرر است پس آیه اولی را با این آیه که ضم میکنیم مفادشان این میشود که متابعت کنید صادقانرا
که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و ما در میانه صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بغیر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کسی را نمی بینیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید که
مراد از صادقین در آیه اولی او باشد و جمیع امت مأمور باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در آیه
تخصیص بامری دون امری نشده است و اما باجتماع و کمال این اوصاف در آن حضرت آنست که در اول
آیه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت
پیش از همه کس ایمان باینها آورده و باجماع متواتر میان خاصه و عامه او اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت
آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول بفاطمه علیها السلام گفت که ترا تزویج کردم بکسی که از همه صحابه قدیمتر است

اسلام

اسلام و انقیاد او از همه بیشتر است علم او و متواتر است که حضرت امیر علیه السلام فرموده منم بنده خدا
و برادر پیغمبر او نگفته است این سخن را احدی پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغ
گوئی افترا کننده نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و میفرمود که خداوندا من اقرار نمیکنم برای احدی
از این امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من و گفت در وقتی که سخن خوارج بآنحضرت رسید آیا
میگویند که علی دروغ میگوید من بر کی دروغ می بندم بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام که
او را عبادت کرده است یا بر رسول او افترا میکنم و حال آنکه من اول کسی ام که او را عبادت کرده ام
یا بر رسول او افترا میکنم و حال آنکه من پیش از همه کس باو ایمان آوردم و تصدیق او کردم و یاری او نمودم و
حضرت امام حسن ع فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت در این شب کسی از دنیا رفته است
که پیشینیان بر او پیشی نگرفته اند و آیندگان در کمالات باو نمی توانند رسید و دلایل بر این بسیار است
که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی بعد از ایمان دادن اموال و تصدقات را فرموده و بنصوص
قرآن و احادیث متواتره آنحضرت در این صفت از همه در پیش است حق تعالی در سوره هل اتی میفرماید و
یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یعنی و میخورانند طعام را با گرسنگی و محبت آن یا از
برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران و راویان عامه و خاصه بر آنکه این آیه بلکه جمیع
این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و باز فرموده است
الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف
علیهم ولا هم یحزنون یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکارا
پس از برای ایشانست اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک می شوند

یعنی و لاحضرت شیخ گفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع
نازل شده و خلافی نیست در آنکه آنحضرت بکد یمین خود جمع کثیری از غلامان را آزاد کرد که احصا نتوان کرد و
وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای بسیار را که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از آن
بر پا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و آن نیز در شان آنحضرت است بدلالت آیه انما ولیکم الله
که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل شد مؤلف گوید
که تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر آن معنی کرده باشد بآنکه واو و آتی الزکوة را واو حالی گرفته باشد
بقرینه این آیه و قرینه آنکه ایتاء مال سابقا در این مذکور شد و تاسیس اولی است از تاکید پس شیخ گفته است
که بعد از این حق تعالی فرموده وفای بعهد را و هیچیک از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر آن کرده باشد
یا نسبت این با و نداده باشند مگر آنحضرت که کسی احتمال این نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی را که با
حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده باشد در یاری و جانفشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت
نیز مخصوص اوست پس حق تعالی صبر بر بلاها و شداید و جنگها را فرموده و معلوم است که کسی غیر آنحضرت
در جنگها و شدتها صبر نکرد و اوست که باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرد و نگریخت
و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرد فرمود که ایشانند که صادق
و راست گویند نه غیر ایشان و ایشانند که پرهیزکارانند یعنی آن صادقی که ما امر بمتابعت او کرده ایم
آنست که این صفات همه در او مجتمع باشد و او امیر المؤمنین است و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم
و تشریف اوست زیرا که عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق میکنند در وقتی که خواهند اشاره برفعت
و علو منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع می آورند از برای اشعار بآنکه جمعی دیگر نیز با او در این امر شریک

و در اینجا

و در اینجا این نیز مراد می تواند بود زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم در این مرتبه و در این صفات
جلیله با آنحضرت شریکند مؤلف گوید که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهار درهم داشت و مال دیگری بغیر آن نبود پس یک درهم را
پنهان و یک درهم را علانیه و یک درهم را در روز و یک درهم را در شب تصدق کرد پس این آیه در شان
او نازل شد الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید رحمه الله گذشت
و از زید بن رومان روایت کرده است که در شان هیچکس آیات قرآن آنقدر نازل نشد که در شان
حضرت علی علیه السلام نازل شد سیم در احادیث بسیار از طریق مؤالف و مخالف تفسیر آیات صدق
و تصدیق بآنحضرت شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابونعیم در حلیه و سیوطی در در منثور
و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی والذی جاء بالصدق
و صدق به اولئک هم المتقون یعنی آنکسی که راستی را آورد و تصدیق آن کرد ایشانند پرهیزکاران
گفته اند آن کسی که صدق را آورد حضرت رسول است و آنکه تصدیق بآن کرد علی بن ابی طالب است
و بنا بر این موصول در وصدق مقدر است و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف موصول کرده اند
باز حق تعالی فرموده است والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء
عند ربهم لهم اجرهم و نورهم احمد بن حنبل و جمعی دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند
که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده ابن عباس گفت یعنی آنها که ایمان
آوردند بخدا و رسولان او ایشانند بسیار راستگویان و تصدیق کنندگان و گواهان پیغمبران
بر آنکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشانست نزد ایشان بر تصدیق رسالت حضرت رسول

و نود ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ
اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ اُولٰئِكَ
رَفِيقًا یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهایند که خدا انعام
کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان
پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران در جز ایشان از شهیدان و صالحان بلندتر است
و این مصداق امامت و وصایت است و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که علی بن
ابی طالب علیه السلام صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل از مسند و ابن
شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند که صدیقون سه نفراند حبیب نجار که مؤمن آل یس است و حزبیل که مؤمن آل فرعون است
و علی بن ابی طالب ع و او افضل ایشانست و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است که سبقت گرفتند
امتها سه نفرند که کافر نبودند بخدا یک چشم زدن علی بن ابی طالب ع و صاحب آل یس و مؤمن
آل فرعون پس ایشانند صدیقان و علی بن ابی طالب ع افضل است از ایشان و ایضا حافظ
ابونعیم روایت کرده است از عباد بن عبد الله که شنیدم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
میگفت منم صدیق اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغگوئی هفت سال پیش از
دیگران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم است یا نزدیک بآن صاحب
صحاح گفته است که صدیق دائم التصدیق است و کسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار
خود و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شان حضرت ادریس علیه السلام گفته است

انه کان

اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا و در حق یوسف علیه السلام گفته است يُوسُفُ اَيُّهَا الصِّدِّيقُ و کسی که مصداق
این آیات و طالب این صفات باشد البته بامامت و خلافت احق است از کسی که بهره از اینها نداشته
و او را بافترا صدیق گویند چنانکه بر عکس نهند نام زنگی کافور **چهارم** حق تعالی میفرماید اَفَمَنْ كَانَ
عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ یعنی آیا پس کسی که بر حجت و برهانی از جانب پروردگار
خود باشد و از پی او باشد گواهی از او مثل کسی است که چنین نباشد اکثر برآنند که بینه حضرت رسول است
صلی الله علیه و آله و در شاهد خلافست و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که گواه بر حقیت آنحضرتست و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی
و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر علما بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد بن عبد الله
و عبد الله بن الحرث که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر منبر میفرمود که کسی از قریش
نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح او یا مذمت او نازل شده باشد پس مردی برخاست پرسید در
شان تو کدام آیه نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود در سوره هود نخوانده این آیه را
رسول خدا بر بینه است از جانب پروردگار خود و منم گواه اویم فخر رازی چون این روایت را ذکر
کرده است گفته است که حق تعالی از برای شرافت این گواه فرموده است که از او است یعنی مخصوص
او است و بمنزله پاره تن اوست و بنابراین تفسیر باید که حضرت امیر تالی حضرت رسول باشد و بعد
از او بلا فاصله خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت دارد زیرا که تفضیل
مفضول قبیح است و ایضا دلالت بر عصمت آنحضرت نیز میکند زیرا که بگواهی یک کس هرگاه
معصوم نباشد مدعی ثابت نمیشود **پنجم** اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی نیستی تو یا محمد

مگر ترسانندهٔ این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی گفته اند یعنی و تو
هدایت کنندهٔ هر گروهی هستی و کسی که در سیاق آیه تفکر کند می‌یابد که معنی اول ظاهرتر است
و بر آن احادیث مستفیضه از طریق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت
کرده اند چنانکه در شواهد التنزیل از ابی بردهٔ اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ شد دست علی علیه السلام گرفت و
بسینهٔ حقایق دفینهٔ خود چسبانید و گفت انما انت منذر یعنی دست بر سینهٔ با سکینهٔ علی
گذاشت و گفت و لکل قوم هاد یعنی گفت توئی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و
امیر هادیان قرآن گواهی میدهم که تو چنینی و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است
در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون
این آیه نازل شد دست مبارک خود را بر دوش حضرت امیر علیه السلام گذاشت و گفت توئی
یا علی هادی و بتو هدایت می‌یابند هدایت یافتگان بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس
روایت کرده است و ابو نعیم بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که منم منذر و هادی علی است یا علی بتو هدایت می‌یابند هدایت یافتگان و بروایت دیگر از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که منذر حضرت رسول است و هادی مردی است
از بنی هاشم و معلوم است که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از ذکر این روایت را بدو سند
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است گفته یعنی نفسه یعنی حضرت مردی از بنی
هاشم خود را اراده کرده است و عبد الله بن احمد حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است

این حدیث را

این حدیث را و این آیهٔ کریمه بنا بر تفسیری که در روایات مستفیضهٔ خاصه و عامه وارد شده است
دلالت می‌کند بر آنچه فرقهٔ ناجیهٔ امامیه رضوان الله علیهم قایلند که هیچ عصری خالی نمی‌باشد
از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا امامی که هدایت نماید مردم را
بدین خدا و طریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانکه عقل نیز بر این شاهد
عدالت است **ششم** و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف با
العباد یعنی و از جملهٔ مردم کسی است که میفروشد جان خود را برای طلب خوشنودی خدا
و خدا مهربانست به بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طرق خاصه و عامه
وارد شده است که این آیه در شان مولای مؤمنان نازل شده در شبی که کفار قریش اتفاق
کردند بر قتل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از
ایشان پنهان شود و بغار برود و کفار قریش در آن شب بر گرد خانهٔ آنحضرت بر آمدند و
انتظار صبح می‌کشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در جای
خود بخوابد که کفار گمان کنند که حضرت رسول است و حضرت بیرون رود و چون حضرت
رسول این بشارت بحضرت امیر داد شاد شد و شکر این نعمت که جان شیرین خود را فدای
جان عالمیان میکند سجدهٔ شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر برهنهٔ
مشرکان را بجان مکرم خود خرید و در آن وقت این آیهٔ کریمه نازل شد و نزول آیه را در
شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطرق متعدده روایت کرده اند
مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشابوری در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در نزول

ایات و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثین و شعرا و علما در این
رساله بچند روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا مینماییم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت
کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد در شبی که حضرت رسول
بغار رفت و علی بن ابی طالب علیه السلام در فراش آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در
مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند امانتهای مردم را که نزد آنحضرت بود بایشان رد کند
و در شبی که خواست بغار رود و مشرکان بخانه آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب را
که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد حضرمی سبزی که من بر خود می پوشم در شبها بخود بپوشان و در
میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و
حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که من میان شما برادری قرار کرده ام و عمر
یکی از شما را دراز تر از دیگری کردانیده ام کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکنید بطول زندگانی
پس هیچ یک دست از طول زندگانی خود بر نداشتند و اختیار طول حیات دیگری بر خود نکردند حق تعالی
وحی نمود بایشان که چرا شما مثل علی بن ابی طالب علیه السلام نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش او
خوابید و جان خود را فدای او کردانید و زندگانی محمد را بر زندگی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی
زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمایید پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل نزدیک سر حق بود
حضرت امیر نشست و میکائیل علیه السلام نزدیک پاهای او و جبرئیل ندا میکرد که به به کیست مثل
تو ای پسر ابو طالب خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس حق تعالی این آیه را بر حضرت رسول فرستاد

در وقتی که

در وقتی که متوجه مدینه طیبه بود در شان علی علیه السلام و حافظ ابو نعیم نیز نزول این آیه را در شان
آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم آیه کریمه تطهیر است إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه برطرف کند از
شما شرك و گناه و شك و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاك كرد اند شما را پاك كردانیدنی بدانکه احادیث
متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم نازل شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است
چنانکه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که این آیه در شان من و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام نازل شد و ایضا ثعلبی و غیر او
از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه من
بود که حضرت فاطمه علیها السلام حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه
آنحضرت بود و در زیرش عبای خیبری کسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و همه
نشستند و مشغول خوردن آن حریره شدند در این وقت حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله زیادتی عبا را گرفت و بایشان پوشانید و دست مبارك بسوی آسمان بلند کرد و گفت
خداوندا اینها اهل بیت من و مخصوصان من اند پس از ایشان دور کن رجس را و پاك كردان
ایشان را پاك كردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا
رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است و مرا داخل آنها نکرد و ایضا ثعلبی از مجمع روایت

کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد عایشه مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل پرسید گفت امری
بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سوال میکنی از کسی که محبوب ترین
مردان بود نزد حضرت رسول و شوهر محبوب ترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه
و حسن و حسین را که حضرت رسول ایشانرا در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهل بیت
و مخصوصان و دوستان من اند پس از ایشان رجس را دور کردان و پاک کردان ایشانرا پاک کردانیدنی
من خواستم داخل شوم گفت دور شو و ایضا نزول این آیه در شان ایشان از عبد الله بن جعفر طیار
روایت کرده است و آنکه زینب نیز بحضرت خواست داخل شود راضی نشد و از واثلة بن الاسقع
روایت کرده است و آنکه حضرت فرمود و اهل بیت من احق اند یعنی سزاوار ترند بخلافت و همچنین
و از ابن عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه
گفت این آیه در خانه من نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود عاقبت
تو بخیر است و تو از ازواج رسول خدائی و در آن خانه در وقت نزول آیه حضرت رسول و فاطمه و علی
و حسن و حسین علیهم السلام بودند و عبا بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت من اند
دور کردان از ایشان رجس را و پاک کردان ایشانرا پاک کردانیدنی و در جامع الاصول گفته است
بروایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان من اند پس ام سلمه التماس کرد که داخل شود
در ایشان حضرت قبول ننمود و فرمود عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمه همین
مضمون را روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند
از عایشه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد و عبای منقش سیاهی پوشیده بود

وعلی

و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را داخل عبا کرد و این آیه را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را
از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علمای ایشانست در کتاب صواعق محرقه گفته است
که اکثر مفسران را اعتقاد آنست که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل
شده است باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده
که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت از اهل بیت اویند گفت نه بخدا سوگند
زن مدتی با شوهر میباشد و چون طلاق گفت بخانه پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه
اهل بیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است که انس بن مالک گفت چون آیه تطهیر در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شد تا قریب
بشش ماه چون نماز بیرون آمد بدر خانه حضرت فاطمه علیها السلام می ایستاد و میگفت الصلوة
اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید ای اهل بیت پس آیه تطهیر را تلاوت می نمود تا آخر آیه و عامه و خاصه
بطرق بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و واثلة بن الاسقع و غیر ایشان روایت
کرده اند که این آیه در شان آل عبا علیهم السلام نازل شد پس باخبار متواتره عامه و خاصه ظاهر شد
که این آیه مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول و سایر خویشان آنحضرت داخل نیستند
پس آیه دلالت می کند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی معصوم اند زیرا که اراده
را بچند معنی اطلاق می کند **اول** اراده که بعد از آن بلا فاصله مراد حاصل شود چنانکه حق تعالی
فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هرگاه
اراده کند چیزی را آنکه بگوید مر او را باش پس آن می باشد و بهم میرسد **دوم** اراده بمعنی عزم و آن در

حق تعالی محال است و نمی باشد و این نیز صریح است در انکه ارادهٔ الهی تخلف از مراد نمی کند سیم
اراده بمعنی تکلیف و این معنی در این آیه احتمال ندارد بچند وجه اول انکه کلمهٔ انما باتفاق اهل عربیت
دلالت بر حصر میکند و تکلیف در اذهاب رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حق تعالی
مکلف اند باین امر حق تعالی فرموده است من نیافریدم جن و انس را مکر برای انکه مرا عبادت کنند
دوم انکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول این آیه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت
رسول ایشان را مخصوص کردانید و عبا بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت و مخصوصان
من اند چرا آیه موکده بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانچه فخر رازی بان تعصب کفته است که لیذهب
عنکم الرجس یعنی جمیع کناهان را از شما زایل کرداند و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را
بر شما بپوشاند و اکر مراد تکلیف بترک کناهان باشد که کفار و فساق هم در آن شریکند چه مدح و چه تشریف
و چه کرامتی در آن خواهد بود سیم انکه در اکثر روایات مذکور شد که این آیه بعد از دعا و استدعای
انحضرت نازل شد و انچه حضرت استدعا نمود اذهاب رجس بود نه اراده که مستتبع حصول نباشد اکر آن
معنی مراد باشد آیه متضمن رد دعای انحضرت خواهد بود نه اجابت آن چهارم انکه اکر این معنی مراد بود
ام سلمه چرا انقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت چرا مضایقه میفرمود که در دخول او در معنی که
همه کس در آن داخلند و انکه بعضی از مخالفان کفته اند که این آیه در میان آیاتیست که در آن آیات خطاب
بزنان انحضرت شده است پس باید که در این آیه نیز ایشان مخاطب باشند باطلست بچند وجه اول
انکه تغییر ضمیر مونث بضمیر مذکر دلیل است بر انکه خطاب با ایشان نیست و کسی که تتبع آیات کریمهٔ قران
نموده باشد میداند که در آیات از این قبیل بسیار است که در میان قصه قصهٔ دیکر مذکور میشود و تغییر خطاب

بسیار

بسیار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان خطاب با زوجات عدول بخطاب
مومنان شده است و باز بعد از آن امر بمخاطبهٔ ایشان شده است یا انکه در اینجا مناسبت تمام هست اکر کسی
تدبر کند زیرا که در این تغییر کلام تنبیهی هست بر زنان که شما و اهل بیت همه با انحضرت محشورید بلکه
معاشرت شما بیشتر است چرا مثل شما نمی باشید در طهارت و نزاهت و رعایت اداب معاشرت یا انکه
مبادا کسی توهم کند که زنان باین اختصاص هرکاه این قسم اعمال از ایشان صادر شود ممکنست که از
اهل بیت علیهم السلام مثل اینها والعیاذ بالله صادر کردد از برای بیان طهارت ذیل عصمت ایشان
این آیه را در میان داخل کرده باشند و این دو وجه بخاطر فقیر رسیده و نسبت بوجوهی که مفسران
در ربط و نظم آیات میکویند واضح تر و ایان تر است دوم انکه اکر سخن صورت داشته باشد
وقتی مجری می شود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول
از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از انکه مصاحف را نوشتیم آیهٔ رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه را با خزیمة بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکنست که آیات بسیار دیکر افتاده باشد و در سابق
و لاحق این آیه که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق منقولست که در سورهٔ احزاب فضایح
مردان و زنان بسیار از قریش بود و بزرکتر از سورهٔ بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند
سیم انکه معلوم نیست که نظم قران مجید موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سورها
مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنیست و بالعکس پس ممکنست که در وقت دیکر نازل
شده باشد و در این موضع دانسته یا ندانسته الحاق کرده باشند چهارم انکه هرکاه باخبار
صحیحهٔ متواترهٔ خاصه و عامه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص اهل بیت است از جهت ربط

ایات بر ما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این
رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و هرگاه حق تعالی حقیقت رجس را از ایشان زایل کرده باشد باید جمیع افراد
منتفی کرده خصوصاً هرگاه بعد از آن مبالغه در تطهیر وارد شده باشد که قرینه واضح بر عموم است
پس باید از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد که معصوم اند و اگر گویند که دلالت بر عصمت ایشان
می کند گوییم همین که عصمت فی الجمله رسید کافی است زیرا که کسی از امت قایل نیست که در بعضی از
اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکب است و ایشان جایز نمیدانند با
آنکه هر جا که در قرآن مجید اراده باین صیغه وارد شده است مراد از آن حصول بالفعل و دوام است مثل
یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ یُرِیدُ اللّٰهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ یُرِیدُونَ اَنْ یُبَدِّلُوا کَلَامَ اللّٰهِ یُرِیدُ الشَّیْطَانُ
اَنْ یُضِلَّهُمْ و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت می شود و در رد حال
ایشان بدلایلی که در عصمت امام مذکور شد زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند هشتم
آیه مباهله است فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَکُمْ
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَى الْکَاذِبِینَ
یعنی پس کسی که مجادله کند با تو در امر حضرت عیسی علیه السلام بعد از آنچه آمده است بسوی تو از
علم پس بگو بیایید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و
جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان و احادیث
متواتره از طریق عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شان آل عبا علیهم السلام نازل شده است
چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص

که چون

که چون آیه مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله
علیهم را طلبید و گفت اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ اَهْلُ بَیْتِی و ایضاً در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از
عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامدادی آمد و بر او عبایی ملونی بود پس
حسن آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و او را داخل کرد پس
علی آمد و او را داخل کرد پس این آیه را خواند و حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند
که چون اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیه را فرستاد رسول خدا آمد با علی و حسن و حسین و فاطمه
علیهم السلام پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما آمین بگویید پس ایشان ابا کردند از ملاعنه و
صلح کردند بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که چون نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله
گفتند مهلت ده تا برگردیم و فکری بکنیم و فردا بیاییم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند به صاحب رای
خود که ای عبد المسیح چه مصلحت می بینی گفت بخدا سوگند که دانستید ای گروه نصاری که محمد
پیغمبر مرسل است و در باب عیسی حجت قاطعه برای شما آورد بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچ گروه
با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کودک ایشان بزرگ شود و اگر مباهله کنید البته همه
هلاک می شوید و اگر البته الفت با دین خود دارید و میخواهید از آن جدا نشوید پس با او صلح کنید
و به بلاد خود برگردید پس آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت بامداد بیرون
آمده بود و حضرت امام حسین علیه السلام را در بر داشت و دست حضرت امام حسن علیه السلام
را گرفته بود و حضرت فاطمه علیها السلام در پشت سر آنحضرت میرفت و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه از پشت سر او میرفت و حضرت رسول با ایشان میفرمود هرگاه من دعا کنم شما آمین

بگویید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می‌بینم رویی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود بکند
باین روها می‌کند پس مباهله مکنید که هلاک می‌شوید و بر روی زمین نصرانی نمی‌ماند تا روز قیامت پس ایشان
گفتند ای ابو القاسم رای ما بر آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما
بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد
از برای شما آنچه از برای مسلمانانست و بر شما آنچه بر مسلمانانست پس ابا کردند حضرت فرمود که پس با شما
جنگ میکنم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست ولیکن صلح می‌کنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را
نترسانی و ما را از دین خود برنگردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله را
در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب و سی زره عادی قدیم پس حضرت با ایشان باین شرط صلح نمود و
فرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست هلاک شدن و آمیخته شدن بود بر اهل نجران
و اگر مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد
و هر آینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران را و اهل آن را حتی مرغان بر سر درختان و پیش از
آنکه سال بگردد و تمام شود جمیع نصاری هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل
کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون آنحضرت ایشان را
داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس تا آخر آیه و مضمون قصه مباهله متواتر است میان
خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی آن خصوصیات اختلافی
کرده اند و خلافی در این نیست که مباهله با آل عبا علیهم السلام شد و غیر ایشان کسی داخل نبود و علی ای
حال دلالت میکند بر حقیت رسول خدا و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع آل عبا علیهم الف الف

صلوة

الصلوة و التحیة و الثنا بوجوه شتی **اول** آنکه اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وثوق تمام بر حقیت
خود نمیداشت باین جرأت اقدام بر مباهله نمی‌نمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای سریع
التاثیر کرد و هر که ظن حقیت ایشان داشت یا احتمال حقیت ایشان میداد بدعا نمی‌آورد **دویم** آنکه
خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود و مبالغه در تحقق مباهله مینمود اگر
جزم بحقیت خود نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری
نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای هر زمان بود **سیم** آنکه نصاری امتناع
از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند بایست که پروا از نفرین آنحضرت و معدودی از
اهل بیت او نکنند و حفظ رتبه خود در میان قوم خود بکنند چنانچه برای این معنی اقدام بر حروب مهلکه
می‌نمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض اسر و قتل و نهب در می‌آوردند و بایست مذلت
و خواری جزیه را اختیار نکنند **چهارم** آنکه در اکثر اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر را منع از اقدام
بر مباهله می‌نمودند و مذکور میساختند که حقیت او بر شما ظاهر گردید و معلوم شد بر شما که آن پیغمبر موعود
اینست و باین سبب از مباهله امتناع نمودند **پنجم** آنکه از این قصه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر
المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشرف
خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند
زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند و زمخشری که از همه متعصب‌تر است
در کشاف گفته است اگر گوئی دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب است
با خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان در مباهله خوا

کوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت او زیاده بود از انکه خود بتنهائی
مباهله نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرات نمود بر انکه اعزه خود و پاره هاي جگر خود را و محبوب‌ترین
مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاک در آورد و اکتفا ننمود بر خود بتنهائی و دلالت کرد بر انکه اعتماد
تمام بر دروغ گو بودن خصم خود داشت که خواست که خصم او با اعزه و احباي او هلاک شوند و مستاصل
کردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص کردانید برای مباهله پسران و زنان را زیرا که ایشان عزیزترین
اهل‌اند و بدل ایشان از دیگران می‌چینند و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک در آورد برای انکه
آسیبی با ایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود می‌برده‌اند که نگریزند و باین
جهت حق تعالی در آیه مباهله ایشان را بر انفس مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم‌اند
پس بعد از این گفته است که این دلیلیست که از این قوی‌تر دلیلی نمی‌باشد بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد
کلام زمخشری پس گوییم هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بودند نزد آنحضرت پس باید بهترین
خلق باشند در آن زمان بعد از آنحضرت چه بر هر عاقل ظاهر است که محبت آنحضرت از برای
دیگران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب‌تر بود آنحضرت او را دوست‌تر می‌داشت
و چون چنین نباشد و حال انکه در آیات و اخبار بسیار مذمت محبت اولاد و آبا و عشایر بدون جهت
دینی وارد شده و ایضا از سیرت آنحضرت معلوم بود که خویشان نزدیک خود را دور میکرد بسبب انکه دوست
خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت انکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان و مقداد
و اضراب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در وصف آنحضرت فرموده است
و والی فیک الابعدین و عادا فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوب‌ترین خلق باشند نزد خدا

و بهترین

و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلا قبیح خواهد بود **ششم** فخر رازی که از
اعاظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور است گفته است که شیعه از این آیه استدلال میکنند بر انکه علی
بن ابی طالب ع از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق تعالی
فرموده است بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و مراد از نفس نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله
نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت می‌کند و آدمی خود را نمیخواند پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق
مخالف و مؤلف غیر از زنان و پسران کسی که بانفسنا از آن تعبیر کرده باشند بغیر علی بن ابی طالب
کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس
محالست پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت
اولی است از حمل بر ابعد و اقرب مجازات استوی در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر
بدلیل بدر رود و لیکن باجماع بیرون رفته است پیغمبری که علی با او در آن شریک نیست پس در کمالات
دیگر شریک باشند و از جمله کمالات حضرت رسول آنست که او افضل است از سایر پیغمبران
و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از آنها باشد و بعد از انکه دلیل را بتفصیل تمام
نقل کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر انکه محمد افضل از علی است
اجماع منعقد است بر انکه پیغمبران افضل‌اند از غیر پیغمبران در باب افضلیت بر صحابه جوابی نگفته است
زیرا که در اینجا جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است
زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر میگوید که اهل سنت اجماع کرده‌اند اجماع
ایشان بتنهائی اعتبار ندارد و اگر میگوید که جمیع امت اجماع کرده‌اند مسلم نیست بلکه بطلانش

ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلام افضلند از سایر
پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود در این باب روایت کرده اند و سایر مقدمات از
بسکه وضوح داشت استاد این امام المشککین میگویند و راقم فی نتواند اثبات کردن پس امامت
حضرت امیر نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول امامت و وجوب اطاعت
است و این غیر پیغمبر نیست پس باید آنحضرت امام باشد و ایضاً افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد
اعلی مراتب امامت را و قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح است و اگر معاند متعنتی مناقشه کند و گوید
ممکنست که دعوت نفس مراد باشد مجاز او مجازی از مجازهای دیگر اولی نیست بچند وجه جواب میتوان
گفت و در این رساله بدو جواب اکتفا می نماییم اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از آن
مجاز دیگر است و در میان عرب و عجم شایع است که میگویند که تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت
امیر علیه السلام این معنی در روایات بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح
عامه منقول است که حضرت رسول صلعم بحضرت امیر علیه السلام گفت انت منی و انا منک یعنی یا علی تو از
منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی از من بمنزله سر من است از بدن من
و بروایت دیگر بمنزله روح منست از بدن من و بگروهی از منافقان خطاب کرد که نماز کنید و زکوة
بدهید یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس منست یعنی علی علیه السلام و از این باب احادیث
بسیار است و اینها همه قرینه این مجاز است   آنکه این آیه کریمه بر هر احتمالی دلالت میکند بر
فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که ندع که حق تعالی بصیغه متکلم مع الغیر فرموده یا باعتبار دخول
مخاطبانست یا از برای تعظیم است که در این مقامات شایع است یا از برای داخل بودن امت آ

وبنابر

وبنابر دو احتمال آخر تقدیر کلام این خواهد بود که ندع ابنائنا و ندعوا ابناءکم و شک نیست در آنکه
احتمال اول اظهر احتمالات است و این نیز دو احتمال دارد اول آنکه مراد باشد که بخوانیم هر یک از ما و شما
فرزندان و زنان و نفس خود را دوم آنکه هر یک از ما و شما ابنا و نسا و انفس جانبین را بخوانیم و او
اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بآن نموده اند و اگرچه اکثر این وجوه دخلی در ما
نحن فیه ندارد اما از برای استیفای احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابنا و نسا و انفس محتملست
که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول امت یا از برای دخول مخاطبین که تقدیر کلام آن باشد
که ندع ابنائنا و ایاکم و افاده ابنا از برای غایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون
اعاده جار مرجوح است میان اهل عربیت یا باعتبار آن باشد که ابتدا نظر بظاهر حال محتمل
بود که آنها که صلاحیت دارند که در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی باشند و چون
نیافتند کسی را که صلاحیت این امر داشته باشند بغیر ایشان این جماعت را آوردند و تعیین خصوص
آن جماعت قبل از تحقق مباهله ظاهر نبود و همچنین جمعیت ضمیر ابنائنا و نسائنا و انفسنا
همه احتمالات را دارد بغیر احتمال سیم و آن در اول نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم است
که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس گوییم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد
نفس آنحضرت باشد که متصدی مباهله شده است و معلوم است که متصدی مباهله از
این جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود باتفاق روایات و اقوال الخصمین
امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مباهله داخل بود پس دخول آنحضرت بی صورت
خواهد بود و نصاری می توانستند گفت که چرا او را آورده و حال آنکه در شرط ما داخل نبود

مگر آنکه گویند که آنحضرت از برای شدت اختصاص و تناسب بمنزلهٔ نفس او بود و گویا هر دو بمنزلهٔ یک شخص بودند لهذا
او را آورد و این وجه با آنکه در این مقام نهایت بُعد دارد در مطلوب ما ادخل خواهد بود و ضرر با نشان
نیز نخواهد داشت **و اما وجه دویم** میگوییم که اگر امت یا صحابه داخل در مباهله بودند چرا اقلام که
حاضر بود از ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر آنکه گوییم که حاضر گردانیدن جمیع موجب غوغا
و اختلاط اصوات میگردید و موهم آن بود که اعتماد بر حقیت خود ندارد که این گروه انبوه را با خود آورده است
که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند یا در این باب اعتماد بر دعاهای مردم کرده است دیگر
خود حاضر شد که قایم مقام همه بود و اولی بنفس بود نسبت بهمه و امیر المؤمنین را آورد از برای آنکه امام
و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ایضاً ابنای پیغمبر ابنای او بودند و فاطمه علیها السلام چنانچه دختر
پیغمبر بود زوجه او بود پس این اسباب آنحضرت را از میان سایر امت و صحابه اختصاص باین امر داده
هر دو را از جانب خود و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانکه آنجماعت نیز سر کرده جمیع نصاری بودند
و از جانب همه حاضر شده بودند پس این وجه نیز اصح خواهد بود در مقصود ما و اقوی خواهد بود
در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه رابع نیز دلالت بر نهایت فضل آنحضرت میکند بسبب آنکه هرگاه
در میان جمیع امت و صحابه کسی که اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت و زوجه و اولاد
او نبوده باشد همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجوهی که مذکور
شد پس منع ایشان آن معنی اول را فایده بایشان نمیرساند یا آنکه آن معنی مؤید باخبار معتبره نیز
است چنانچه دانستی و اگر گویند حمل بر امری مجازات وقتی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این
معلوم است که این معنی را در مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوییم

که هرچند

که هرچند آن احادیث که سابقا بآن اشاره کردیم اکثر دلالت میکند بر آنکه محض همین معنی مراد نیست
اما ما را مناقشه در این ضرور نیست و از برای اثبات امامت و احق بودن بخلافت که مطلب اصلی
ماست در این مقام حصول این معنی کافیست بتقریری که مذکور شد **نهم** وَتَعِيَهَا أُذُنٌ
وَاعِيَةٌ یعنی و ضبط میکند و حفظ می نماید آیات قرآنی و حقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده و نگاه
دارنده است عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در حلیه و واحدی در اسباب
نزول و نطنزی در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و ابن مردویه
در مناقب و اکثر محدثان و مفسران عامه و خاصه از حضرت امیر المؤمنین و ابن عباس و بریده اسلمی
و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر گفت که رسول
خدا صلی الله علیه و آله مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا پروردگارم که ترا نزدیک
گردانم و دور نگردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازمست که اطاعت پروردگار خود بکنم
در حق تو و تو را لازم است که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد و بروایت
دیگر فرمود که چون آیه نازل شد حضرت رسول فرمود که از خدا سوال کردم که این را گوش
تو گرداند و خدا مستجاب کرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن آنچه از حضرت شنیدم
هرگز فراموش نکردم و چون توانند بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری و فخر رازی
با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن
واعیه گوشی است که از شان آن آن باشد که هرچه را بشنود حفظ کند و ضایع نگرداند بترک العمل

نیز این روایت اخبار را روایت کرده است بعد از آن گفته است که اگر گوئی که چرا خدا اذن را بلفظ
مفرد و نکره ادا کرده است جواب گوئیم که از برای اشعار بآن است که حفظ کننده بسیار کم است
و سرزنش است مردم را باین امر از برای دلالت بر آنست که یک گوش که حفظ کند بس است و نزد خدا
بمنزله گروه بسیار است و پروائی نیست بجماعت دیگر هر چند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری
و حق تعالی بر علم او گواهی کرده و اعتراف کرده است که فایده بعثت و نزول آیات در خصوص حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بعمل آمده است و اوست حافظ علوم الهی دیگر چون تواند بود که او محکوم
حکم جاهل چند باشد که در همه احکام محتاج او بودند و از او استفاده می نمودند و حق تعالی فرموده
هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون با سایر آیات و ادله که سابقا مذکور شد و
موید آنکه آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد روا
کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه
میدانم در چه امر نازل شده و در کجا نازل شده و بر کی نازل شده است بدرستیکه عطا کرده است مرا
پروردگار دل فهمنده و زبانی گویا و ایضا گفته است که ابن سعد و دیگران روایت کرده اند از
ابی الطفیل که علی ع فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدرستی که هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم در شب
نازل شده یا در روز و در صحرا نازل شده یا در کوه و گفته است ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت
روایت کرده است که چون حضرت رسول بعالم قدس ارتحال کرد علی علیه السلام بیعت ابوبکر حاضر
نشد و فرمود سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نیندازم مگر برای نماز تا قرآن را جمع نکنم پس
میگویند که مجموع قرآنرا بترتیبی که نازل شده بود جمع کرد ابن سیرین گفت چه بود اگر آن قرآنرا

می یافتم

می یافتم که علم در آنجا است و روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که علی با قرآنست و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض
کوثر بر من وارد شوند و ایضا روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در
مرض الموت خود فرمود ایها الناس نزدیکست که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما
ببرند و پیشتر با شما سخن می گویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستی که در میان شما میگذارم کتاب
پروردگار خود را و عترت خود را که اهل بیت منند پس دست علی ع را گرفت و بلند کرد و گفت این
علی با قرآنست و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس
از ایشان سوال کنم که چه گونه خلافت مرا در حق اینها کرده اند مؤلف گوید که هر گاه چنین متعصبی
که رد اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب و این احادیث را نقل کرده و رد
نکرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت هر گاه در هنگام رحلت حضرت
رسول فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم پس دست حضرت امیر را
گیرد و فرماید که این با قرآنست و از یکدیگر جدا نمی شوند صریح است در آنکه لفظ و معنی قرآن
با اوست و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیت او میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت
او روا نیست و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سوال خواهم کرد که با شما
چگونه رعایت ایشان کرده اید هر عاقلی که در آن حدیث تامل نماید و تعصب نورزد میداند که
این نص صریح است بر خلافت قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت می شود و آن کافی است از برای
اولویت بامامت دهم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا



یعنی آنانکه ایمان آورده اند و عملهای شایسته را کرده اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی
ثعلبی گفته است که یعنی ایشانرا دوست میدارد و دوستی ایشانرا در دل بندگان مومن می اندازد از اهل آسمانها
و زمین و نیز بسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب کرد با علی
بن ابیطالب که بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینهای مومنان
مودت پس حق تعالی این آیه را در هدایه فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت را در کتاب ما نزل
من القرآن فی علی بسندهای خود از براء بن عازب روایت کرده است و ایضا بسند خود از ضحاک از ابن
عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام نازل شده است یعنی محبت او را
در دلهای مومنان می افکند و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی علیهما السلام گفت بلند
کن و از پروردگار خود سوال کن تا عطا کند ترا آنچه سوال کنی پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا
بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل ع این آیه را آورد و ایضا از ابن جبیر از ابن عباس روایت
کرده است در تفسیر این آیه که یعنی محبت علی در دل هر مومنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است
که یعنی هیچ مومنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی ع هست و ایضا از ابن عباس روایت کرده است
که ما در مکه بودیم چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست علی ع را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد و
تکبیر پس سر بسوی آسمان بلند کرد و علی علیه السلام را گفت که دستها را بسوی آسمان بلند کن و هر چه خواهی
سوال کن که بتو عطا میکند پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای
من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حضرت رسول آیه را بر اصحاب خود خواند ایشان از این
واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شان ما اهل بیت

مخصوص

مخصوص من نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و یک ربع حلال و حرام است و یک ربع فرایض و احکام است
بدرستی که حق تعالی بهترین آیات قرآنرا در شان علی و مدح او فرستاده است و نزول این آیه در شان آنحضرت
اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند مانند نیشابوری که در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب
و سجستانی در غریب القرآن و نطنزی در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده
قطع نظر از احادیث مستفیضه شیعه که در این باب وارد شده است و ما در این رساله آنها را ایراد
نمی نماییم و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده باشد مخصوص او باشد غیر این
مودتی نیست که سایر مومنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمان است و بترک آن کفر و نفاق
حاصل میشود و آن از لوازم امامت است و ایضا صالحات جمع معرف بلام است و افاده عموم می کند
پس دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامت است و ایضا اگر والعیاذ بالله از و نقصی
صادر میشد بغض او لازم بود از آنجهت و آن منافی وجوب محبت است و موید آنکه مراد مودت خاصه
مومنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمان است بلکه مراد آنست که او را منزلتی عطا کن که بآن جهت
محبت او بر همه مومنان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی
و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دوست نمیدارد
علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مومنی و ایضا از مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب
گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم با حضرت امیر ع گفت دوست نمیدارد
ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیر علیه السلام خود میگفت بخدا سوگند که عهد کرد

پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت رسول فرمود
که هر که علی را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است
و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق خدا را آزار کرده است و از جابر
روایت کرده است که ما نمی‌شناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول مگر ببغض علی بن ابی طالب ع
تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت
امیر المؤمنین ع که حضرت رسول ص دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست
دارد و این دو تا را دوست دارد و پدر ایشان و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه
من در روز قیامت و ایضا از صحیح ترمذی از ابی دجانه روایت کرده است که گفت ما گروه انصار
منافقان را میشناختیم ببغض علی بن ابی طالب ع و از صحیح ترمذی حدیث ام سلمه را روایت کرده است
و ایضا از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت
سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده عهد کرد بمن
بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از
حضرت رسول روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر علیه السلام را کرد حضرت
فرمود مرا آزار کردی عمرو گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود که هر که علی را آزار کند
مرا آزار کرده است و ایضا ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت امیر علیه السلام بیمن رفته بود
چون برگشت با صحابه گفت که حضرت امیر جاریه را از خمس تصرف کرد منافقان صحابه با او گفتند این خبر را به
رسول ص بگو شاید علی از چشم او بیفتد حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخن را از پس در شنید

پس غضبناک

پس غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود که چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند یا غیبت او
میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت
کرده است علی از من است و من از ویم و او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابرهیم خلق
شده ام و من بهترم از ابرهیم پس این آیه را خواند ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
ای بریده مگر نمیدانی که حق علی در خمس زیاده از آن جاریه است که او برداشته است و این مضمون را
در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضا ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و
صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که حضرت فرمود بدرستیکه خدا مرا امر کرده است بمحبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد
و معلوم است که محبت آن سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر علیه السلام جدا نشدند
و ایضا ابن حجر بچندین سند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هر که
علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که هر که علی را سب کند
مرا سب کرده است و ایضا از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هر که علی را
دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته است و هر که
علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است و ایضا از آنحضرت روایت
کرده است که حضرت رسول فرمود که عنوان صحیفه اعمال مؤمن محبت علی بن ابی طالب است و ایضا
از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی ع فرمود که در باغی از باغهای مدینه در
خواب بودم حضرت رسول مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من بر سنت

خبك خواهی کرد و هر که در عهد من بمیرد او در کنج بهشتست و هر که بعهد تو بمیرد و وفا بعهد خود کرده است
و هر که بعد از مرگ تو بر محبت تو بمیرد حق تعالی ختم او را بامن و ایمان بکند مادام که آفتاب طلوع و غروب
کند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب ع
حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روایات مخالفین روایت
کرده اند از ابن عمر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که محبت علی بن ابی طالب علیه السلام حسنه
ایست که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض آنحضرت سیئه ایست که نفع نمی بخشد با آن حسنه و ایضا از آن
حضرت روایت کرده اند که محبت علی بن ابی طالب ع گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و
هروی در غریبین روایت کرده است از عباده بن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم اولاد خود را
بمحبت علی بن ابی طالب ع پس هر یک را میدیدیم که آنحضرت را دوست نمیداشتند میدانستیم که حلال
زاده نیستند و اخبار در این باب نیز از طریق مخالف و موالف فوق الحصا است و از سیاق
این اخبار بر هر ناقد بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد از این اخبار یا امامتست یا مرتبه
که فوق امامتست و لازم دارد امامت را زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان جمیع امت بانکه
محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی و محبت خدا
رحمانی باشد و دشمنی او نشانه نفاق و حرام زادگی و شقاوت ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی
خدا و رسول باشد نمی تواند بود مگر آنکه پیشوا و خلیفه خدا و جانشین رسول خدا باشد و
ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و ایمان باشد
و این معنی بدون مرتبه جلیله امامت که تالی مرتبه نبوت کبری است متصور نیست و سایر مومنان

هرچند

هرچند محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان نیز از جهت معصیت
اگر چه بدلالت اما نهایتش آنست که اگر اظهار کند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج
از ایمان و استحقاق عقاب ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است
و همچنانچه بانکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند بانکار ولایت بلکه ترک محبت آنحضرت
از ایمان بلکه اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنا بر آنچه گفتی لازم آید که رتبه آنحضرت بالاتر از رتبه
نبوت باشد زیرا که اگر چه انکار نبوت مستلزم دخول نار می شود اما اقرار بآن مستلزم حصول
ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوییم که هرچند اقرار بنبوت اشرف و افضل است و آن اصل است
اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار بنبوت را لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت
از جمله اجزای ایمانست از اینجهت اقرار بامامت موجب نجات هست و اقرار بنبوت تنها
موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام هست و تحقق عام مستلزم تحقق
خاص نیست مثل آنکه هر جا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد و هر جا که انسان هست
البته حیوان هست چنانچه اقرار بکلمه توحید اشرفست و اقرار برسالت اما لازم ندارد
و اقرار برسالت را و اقرار برسالت لازم دارد اعتقاد بوجود صانع و توحید آنرا و اقرار بهر دو
بتنهائی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت با آنها ضم نشود و اقرار بامامت امیر المومنین
و ولایت او و متابعت او لازم دارد و اقرار بهر دو را و اقرار بسایر ائمه را و اقرار بمعاد و
سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل ایمان عالمیانست و بیان او همه اجزای ایمان بخلق ظاهر
کردید از اینجهت ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاص از عقوبات است

یازدهم لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُیُوتَ
مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ یعنی نیست نیکی بانکه بروید خانها را و داخل آنها
شوید از پشت آنها ولیکن نیکوکار کسی است که پرهیزکاری نماید و داخل شوید خانها را از درهای
آنها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستگار گردید و محققان مفسران گفته اند که مراد آنست
که امور دنیا و عقبی را از راهش طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه
آن ائمه اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که آل
محمد ابواب خدایند و وسیله اویند و دعوت کنندگان و کشندگان اند بسوی بهشت و دلالت
کنندگان اند براه بهشت تا روز قیامت و مؤید این معنی است آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و در
مشکوة از ترمذی روایت کرده است انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب روایت کرده
انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه و در مناقب خوارزمی مثل اینرا
روایت کرده است و مضمون همه آنست که منم شهر علم با حکمت و علی درگاه آنست پس هر که علم
خواهد باید بسوی درگاه بیاید و این حدیث از متواترات است و شک در اینحدیث راهی نمید
تعصب و شقاوت ندارد و بمقتضای آیه کریمه باید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علم است
بسوی آنحضرت بیایند و عمده احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت یا امری چند است
از قضایا و احکام که اجرای آنها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت
در میان قومی امامت دیگران عین خطاست و بدانکه این حدیث یک دلیل است از دلائل

اعلم بودن آنحضرت و اعلمیت آن سرور از آفتاب روشن تر است ابن عبد البر که از افاخم علمای مخالفین
است در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق صحابه گفت اقضاهم
علی بن ابی طالب یعنی داناترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان مردم آنحضرت است و کسی تا در
جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این امر نمیباشد او را و ایضا از ابن عباس روایت کرده است
که عمر گفت اعلم ما بقضا علی است و گفته است که از عطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد صلی الله
علیه و آله کسی از علی داناتر بود گفت نه والله کسی را از او داناتر نمیدانم و عطا از اکابر
علما و محدثین ایشانست و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که داده
شده بود بعلی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سایر مردم شریک
بود و آن سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه می برد بخدا از مسئله مشکلی که او را ضرور شود
و علی علیه السلام حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نمی بود عمر هلاک میشد و فخر رازی که
امام مخالفانست در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی بن ابی طالب علیه السلام اعلم
صحابه است اما اجمالا برای آنکه هیچکس را نزاع نیست در آنکه او در اصل خلقت در غایت ذکا و
فطنت و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول صلی الله علیه و آله افضل فضلا و اعلم
علما و در نهایت حرص در ترتیب و ارشاد او بود و علی علیه السلام در طفولیت در حجر تربیت او بود و
در بزرگی داماد او بود و در همه اوقات بنزد او میرفت و او را هرگز از خدمت او مانعی نبود و معلوم است
که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات احوال بنهایت معارج فضل و کمال
میرسد و اما ابو بکر در بزرگی بخدمت آنحضرت رسید و در آن وقت هم شبانروزی یکمرتبه میرسید

وآن هم اندک زمانی بیشتر در خدمت نمیبود و مشهور است که العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر
والعلم فی الکبر کالنقش فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگست که بر طرف نمیشود
وعلم در بزرگی مانند نقش بر کلوخ است که باندک سببی زایل میگردد پس ازین ثابت شد که علی
اعلمست مؤلف گوید که مؤید این مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده است آنست که در جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که بودم در خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله که هر گاه سؤال میکردم از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و ایضاً از صحیح نسائی روایت
کرده است که علی علیه السلام گفت که مرا نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه وآله منزلتی بود که احدی
از خلایق را آن منزلت نبود میرفتم در سحر بلند یعنی در میزدم بر خانه آنحضرت و میگفتم السلام علیک
یا نبی الله اگر تنحنح میکرد بر میگشتم والا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از
ام عطیه که گفت حضرت رسول صلی الله علیه وآله حضرت امیر المؤمنین را بجنگی فرستاد و دیدم که
دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن
بنمائی و از این نوع احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص آن دو بزرگوار با یکدیگر
و شدت اهتمام حضرت رسول در تربیت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما میکند بسیار است پس فخر
گفته است واما تفصیلا بچند دلیل اول وتعیها اذن واعیة که در شان علی نازل شده است
و هرگاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دویم آنکه حضرت رسول فرمود
که اقضاکم علی و قضا محتاج است بجمیع علوم پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم

برهمه فایق

بر همه فایق خواهد بود سیم آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود و آنحضرت او را هدایت فرمود
و از این باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفته و امثال این قضایا
و خطاها غیر علی را بسیار میبود و از آنحضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت
خود فرموده بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت برای من
آماده گردد هر آینه حکم کنم برای اهل توریة بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل
زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان والله که هیچ آیه نازل نشده در صحرا و در
و دشت و کوه و آسمان و زمین و در شب و روز مگر آنکه همه را میدانم که در شان کی آمده و برای چه
آمده پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب و کلمات آنحضرت
مشتمل است بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد آنقدر که در کلام هیچ یک
از صحابه شمه از آن یافت نمیشود و ایضاً فرق متکلمین منسوبند باو در این علم و اما شیعه انتسا
بشان بآنحضرت ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری که از او داشتند همه بزرگی و اکابر خود را ایشان
شاگردان او میکنند پس ثابت شد که همه فرقههای متکلمین که افضل فرق اسلامند شاگرد اویند
و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسران است شاگرد آنحضرت است و اما علم فقه در این علم بدرجه
رسیده بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در شان او فرموده اقضاکم علی و از جمله
فصاحتست و معلوم است که هیچیک از فصحائی که بعد از او بوده اند باندکی از درجه او
نرسیدند و از جمله علم نحو است و معلوم است که ابو الاسود مدون این علم بارشاد او تدوین
این علم نمود و از جمله علم تصفیه باطنست و معلوم است که نسبت این علم باو منتهی است پس ثابت شد

که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او استاد همه عالم است در همه صفات رضیه و مقامات شریفه و
چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم پس واجبست که افضل باشد از همه عالم زیرا که حق تعالی فرموده آیت
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ و ایضا فرموده است یَرْفَعِ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ
وَالَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ **مولف گوید** پس از این دو آیه کریمه با سایر آیات که گذشت
معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علم است و زیادتی آنحضرت در این دو صفت
معلوم شد و بعد از این نیز بوضوح خواهد پیوست **دوازدهم** فَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللهَ
هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذا
و آزار رسول خدا پس خدا یار و دوست و جبرئیل و صالح مومنان یعنی شایسته ایشان و عامه و
خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح مومنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
و در شواهد التنزیل از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون آیه نازل شد حضرت
رسول دست علی را گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مومنین و حافظ ابو نعیم در کتاب
ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت
کرده اند که حضرت رسول فرمود که صالح مومنان علی علیه السلام است و فخر رازی در اربعین گفته
است که مفسران گفته اند که صالح مومنان علی بن ابی طالب است و مراد بمولی اینجا یاور است زیرا که
معنی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مومنین بغیر این نمی تواند بود پس این آیه دلالت
میکند بر فضیلت آنحضرت از دو وجه **اول** آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند پس معنی آن
این خواهد بود که محمد صلی الله علیه و آله را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و علی و معلوم است که

حضرت

حضرت محمد اعظم مراتب طاعات است **دوم** آنکه ابتدا کرد خدا بذکر خود و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرد
و بعد از آن علی را ذکر کرد و در این منقبتی است بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوئیم از جهت دیگر نیز دلالت
بر فضل آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مومنان در آن زمان منحصر در
آن حضرت بود و این خود معلوم است که صلحای دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت
خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت هر امری از امور خیر که جمله آنها از امامتست و این معنی
نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه شکی
نیست **سیزدهم** أَجَعَلْتُمْ سِقَایَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ
الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللهِ لَا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ وَاللهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ الَّذِینَ
آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللهِ
وَأُولَئِکَ هُمُ الْفَائِزُونَ یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن
مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه
خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و ثواب و خدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را
آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود
و جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده اند بمقصود
خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت
امیر المؤمنین ع نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار
نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات در

شده باب علی بن ابی طالب و عباس و طلحة بن شیبه در هنگامی که ایشان مفاخره میکردند طلحه گفت
من صاحب خانه کعبه‌ام و کلید خانه در دست منست و اگر خواهم شب در میان کعبه می‌توانم خوابید
و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان با منست و اگر خواهم شب در مسجد میخوابم حضرت
امیر علیه السلام گفت نمیدانم شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله نماز کردم و در راه
خدا جهاد کردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از سنن نسائی روایت
کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در درّ منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از
محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی ع و عباس منازعه
شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اوئی و سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام با من است
پس حق تعالی این آیه را فرستاد و ایضاً روایت کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضائل
الصحابه و ابن عساکر از انس بن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخره میکردند عباس گفت
من اشرفم از تو زیرا که من عم حضرت رسولم و ساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم که من امین خدا
بر خانه او و خزینه دار خدایم خدا مرا امین کرده است پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام حاضر شد و ایشان این سخنان را مذکور ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما
هر دو و من اول کسی ام که ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از چند روز
این آیات تا ده آیه نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن
فی علی بچندین سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخره علی علیه السلام و عباس

نازل شد

نازل شد و از شعبی روایت کرده است که در مفاخره علی و عباس و شیبه نازل شد و ثعلبی باسانید معتبره و ابو القاسم
حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی شیبه و عباس با یکدیگر تفاخر میکردند که علی ع بر ایشان
گذشت و گفت بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است و آن
آب دادن حاجیانست شیبه گفت که عمارت مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المؤمنین ع گفت
خدا بمن داده در طفولیت آنچه بشما نداده گفتند کدام است که بتو داده شده است فرمود زدم شمشیر
بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخاست و دامن خود را بر زمین
می‌کشید و بشکایت آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت نمی‌بینی علی چه سخن بروی
من گفت حضرت فرمود که علی را بطلبید چون حاضر شد فرمود چه باعث شد ترا که چنین سخنی بروی
عم خود گفتی گفت یا رسول الله حق را بدرشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود
پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت ترا سلام میرساند و میگوید این آیات را
بر ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده شد عباس سه مرتبه گفت ما راضی شدیم و مؤید آنکه این آیات
در شان آنحضرت است آنست که در اینجا حق تعالی فرموده است که ایشانند فائزون و سمعانی از علمای عامه
در کتاب فضائل الصحابه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از ام سلمه زوجه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از حال علی علیه السلام گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله میگفت که بدرستی که علی و شیعیان او ایشانند فائزون در روز قیامت نه غیر
ایشان مؤلف گوید که چون بنقل مؤالف و مخالف معلوم شد که این آیات در شان حضرت امیر ع
نازل شده است پس معلوم شد که او اولی و احق است بامامت زیرا که از این آیات بوضوح پیوست که مناط

نحو فضل و وفور سعادات دارین ایمان و هجرت و جهاد داشت و باتفاق کل آنحضرت در این صفات بر همه صحابه
بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانکه ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از سلمان و ابوذر
و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی بن ابی طالب ع اول کسی بود که اسلام آورد
و همه اینجماعت تفضیل میدهند او را بر سایر صحابه و از محمد بن اسحاق نقل کرده است که اول کسی که ایمان
بخدا و رسول آورد از مردان علی بن ابی طالب ع بود و ابن شهاب نیز چنین گفته است از مردان بعد از خدیجه
و ایضا گفته است که روایت شده است بسندهای بسیار از سلمان رضی الله عنه که رسول خدا صلعم گفت
که اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسی است که پیش از همه بمن اسلام آورده است و او علی بن ابی طالب است
و گفته است که این در روایات بسیار مذکور است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که علی بن ابی
طالب را چهار خصلت بود که احدی غیر او را نبود و اول عرب و عجمی بود که با رسول خدا نماز کرد و در هر
جنگی علم حضرت رسول با او بود و در روز احد هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت
رسول را غسل داد و داخل قبر کرد و ابو المظفر سمعانی در فضایل صحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابوذر
و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول خدا صلعم فرمود که صلوات فرستادند ملائکه
بر من و بر علی هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و بروایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در
فردوس روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی بن ابی طالب ع بود و سبق ایمان آنحضرت
متواتر است و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند خود بسندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را
ذکر کرده و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بعد از این نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت
بر همه کس ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس

روایت

روایت کرده است که خدا نفرستاده است سورهٔ از قرآن را مگر آنکه علی ع امیر و شریف آن سوره است و بتحقیق
که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد صلعم را در مواضع بسیار و نگفته است از برای علی ع مگر خیر و نیکی و ایضا
روایت کرده است که جمعی از مردم می گفتند که یا ایها الذین امنوا خطاب باصحاب محمد است صلی الله علیه
و آله حذیفه گفت هر جا که این خطاب در قرآن وارد شده است لب و لباب آن از برای علی بن ابی طالب ع است
و ایضا از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نازل نکرد خدا
یا ایها الذین امنوا در هیچ آیه مگر آنکه علی علیه السلام سر کرده آن آیه و امیر آنست و بروایت دیگر
مگر آنکه علی سید و امیر و شریف آن آیه است و بروایت دیگر مگر آنکه علی رئیس و قاید آن آیه است
و بروایت دیگر سید و شریف آن آیه است و این مضامین را حافظ و دیگران بسندهای بسیار از
اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست که کسی که ولایت
او را ندارد داخل مومنان نیست و آنکه عمل بآن آیه بیش از همه کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت
باسلام مخصوص او است چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضعی در قرآن
یا ایها الذین امنوا نیست مگر آنکه سابقه آن از برای علیست زیرا که او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام
و مؤید اینست آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ
ابو نعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار روایت کرده اند که میان علی علیه السلام و ولید بن عقبه
برادر مادری عثمان نزاعی شد ولید بحضرت امیر گفت که ساکت شو بدرستی که تو کودکی و من والله
از تو زبانم گشاده تر و نیزه ام تیزتر و در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود ساکت شو ای شقی فاسق پس
حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت فرستاد افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی

آیا کسی که مؤمن باشد مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود که اما آنها که ایمان
آوردند و اعمال صالحه کردند پس از برای ایشان است بهشتها که ماوای دایمی مؤمنان است مهمانی از ایشان
بسبب آنچه کردند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان آتش جهنم است
و بسندهای بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که
مؤمن علی بن ابی طالب است و فاسق ولید بن عقبه است و در دلالت این آیه بر کمال ایمان آنحضرت
شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت می کند چون در برابر فاسق واقع شده و جزم بدخول
جنت او شده است و اگر در این سخن رود دلالت بر فضل ایمان آنحضرت ما را در این مقام کافی

چهاردهم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ یعنی آنها که ایمان
آورده اند و اعمال شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق بعد از آن فرموده است جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ
رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان باغستانهای اقامت
که جاری میشود در زیر آنها نهرها که همیشه ابد الآباد در آنها خواهند بود خدا راضی است از ایشان
و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که بترسد از پروردگار خود بدانکه در احادیث
معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانکه حافظ ابو نعیم بسند خود از ابن عبا[س]
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین ع گفت که مصداق این آیه تو ای و شیعیان تو در روز

قیامت

قیامت خواهید آمد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان تو
غضبناک و غل در گردن و ایضا بسند خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را با ما قیاس نمی توان کرد مردی نزد ابن عباس رفت و این سخن را بر سبیل ا
استغراب با او نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل تو بشر نیست و را انکار او را بدیگران قیاس نمی توان
کرد پس گفت این آیه در شان علی علیه السلام نازل شد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر آیه و
ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید بن شراحیل کاتب امیر المؤمنین ع
که گفت شنیدم از آنحضرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبض روح مقدس او شده در حالتی که
بر سینه من تکیه کرده بود پس در آن حالت گفت یا علی آیا نشنیدی قول الله تعالی را ان الذین آمنوا
تا خیر البریه پس فرمود که ایشان شیعیان تو اند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر است هرگاه جمع
شوند امتها از برای حساب خواهند خواند شما را با روها و دست و پاهای سفید نورانی و ایضا
از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده است
و ابن مردویه و سایر محدثان عامه بطرق متعدده این مضمون را روایت کرده اند و مؤید این است
که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضا فخر رازی
و غیر او از مخالفین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب ذو الثدیه
گفت میکشد او را بهترین خلق و بروایت دیگر میکشد او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابی
الیسر انصاری از بدریه روایت کرده است که گفت رفتیم نزد عایشه پرسید که کی کشت ایشان را

یعنی خوارج را گفتم علی کشت ایشان را گفت مانع نمیشود مرا آن عداوتی که در نفس قرابت بر علی آنکه
حق را بگویم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که میکشند ایشان را بهترین امت من
بعد از من و شنیدم می‌گفت علی با حق است و حق با علی علیه السلام است و ایضا از مسروق روایت
کرده است که گفت عایشه را سوگند دادم که آنچه در این باب شنیده بگو بگفت شنیدم از رسول خدا
که ایشان شر خلق و خلیقه‌اند میکشد ایشان را بهترین خلق و خلیفه و نزدیکترین ایشان نزد خدا از
جهت قرب و وسیله و ایضا بچندین سند دیگر از مسروق روایت کرده است و در بعضی آمده
میکشند ایشان را بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیله او نزد خدا از همه نزدیکتر است و در بعضی
میکشند ایشان را بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیله او نزد خدا از همه نزدیکتر است و در بعضی
میکشند ایشان را نیکان امت من و در مسند ابن حنبل نیز مثل حدیث دویم را روایت کرده است
پس از این احادیث که متفق علیه خاصه و عامه است ظاهر شد که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلایق
اند پس اولی و احق اند بامامت و اما سبقت آنحضرت در جهاد احتیاج ببیان ندارد و برق
شمشیر آتش بارش تا قیامت روشنی بخش دلهای مؤمنان و لهب جانسوز منافقان است
و بعد از این نیز مجملی بیان خواهد شد پانزدهم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده
علم الکتاب یعنی بگو ای محمد بس است خدا گواه میان ما و میان شما و آنکه نزد اوست علم کتاب
یعنی علم قرآن یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طریق عامه و خاصه وارد شده است که
مراد بآن کسی که نزد اوست علم کتاب حضرت امیر المؤمنین و ائمه از فرزندان اوست علیهم السلام
چنانکه ثعلبی روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از

علی بن

علی بن ابی طالب علیه السلام و عاصم از ابو عبد الرحمن سلمی روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که قرائت
قرآن را بهتر از علی علیه السلام کند و ایضا از ابو عبد الرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت اگر
کسی را داناتر بکتاب خدا از خود میدانستم البته نزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم نبود گفت مگر
نزد او نرفتم یعنی چون اعلم بود نزد او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبد الله بن عطا روایت کرده است
که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد نشسته بودم پسر عبد الله بن
سلام را دیدم در ناحیه از مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر علیه السلام گفتم ایشان گمان می‌کنند که
آن کسی که علم کتاب نزد او بود عبد الله بن سلام است حضرت فرمود که علی بن ابی طالب علیه السلام
بود که علم کتاب نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد بن حنفیه رضی الله
عنه روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب علی علیه السلام بود و سیوطی روایت کرده است
که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب آیا عبد الله بن سلام است گفت چگونه او باشد
و حال آنکه این سوره در مکه نازل شد و ابن سلام در مدینه بود مسلمان شد پس معلوم شد که
آنحضرت بعلم قرآن مجید اعلم است از دیگران و حق تعالی میفرماید هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه
علم آن در قرآن هست پس آنحضرت اعلم از جمیع امت است بلکه از سایر انبیا نیز خواهد بود و این
آیه از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت می‌کند یکی از جهت اعلم بودن چنانچه
مکرر مذکور شد دوم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیت رسول قرین خود گردانید
و از این مرتبه بالاتر نمی‌باشد سیم اکتفای بشهادت آنحضرت بتنهائی دلالت میکند بر عصمت
آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک گواه مدعا ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامت است

چنانچه گذشت شانزدهم آیه نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون
اصحاب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سؤال بسیاری نمودند و سبب ملال آنحضرت میگردید
حق تعالی باین سبب و از برای امتحان صحابه که ظاهر گردد که کدام یک در مقام اخلاص و بذل جان
و مال ثابت قدم اند این آیه را فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا
بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای مومنان هرگاه با رسول سخن گوئید پیش از آن راز گفتن
تصدق بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که بیضاوی و سایر مفسران گفته اند راز نگفت و مطلبی عرض
نکرد بغیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باتفاق مخالف و مؤالف تا آنکه حکم آیه منسوخ شد و حق تعالی
فرموده ءأشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله
علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله و الله خبیر بما تعملون یعنی
آیا ترسیدید از آنکه پیش از حرف گفتن با رسول صدقها بدهید پس چون نکردید و خدا شما را
بخشید پس نماز را برپا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدا عالم است
بآنچه شما می کنید پس معلوم شد که معاتبات این آیات متوجه همه صحابه شد بغیر آنحضرت که عمل بآن
امر نمود باتفاق مفسران و از مجاهد روایت کرده اند حافظ ابو نعیم و سایر مفسران که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که آیه در قرآن هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد
احدی بعد از من و آن آیه نجوی است من یک دینار داشتم و بده درهم فروختم و هرگاه خواستم رازی
بگویم یک درهم تصدق کردم تا آنکه آن آیه منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود ببرکت من خدا تخفیف
داد این حکم را از این امت و بسند روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت

رسول

صلی الله علیه و آله راز میگفتند هرگاه حاجتی داشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی
واجب گردانید بر هر کس که خواهد در پنهان رازی بگوید آنکه تصدق کند بصدقه پس مردم دست از
راز گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل فی القرآن فی علی علیه السلام
بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه کریمه نازل شد کسی قدرت نداشت
که با حضرت راز گوید تا آنکه پیشتر تصدق بکند پس اول کسی که تصدق کرد علی بن ابی طالب علیه السلام
بود دیناری داشت بده درهم فروخته و ده راز با حضرت رسول گفت و در هر رازی یک درهم تصدق کرد
و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن
با آنحضرت را و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از
مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای آنکه کار پسر عمش را رواج دهد
و بدانکه اختصاص آنحضرت باین فضیلت منقبت عظیمی است از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود
که آنچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین
کرده اند محض افتراست و معلوم است که اگر اغنیای ایشان مرد دین میداشتند در عرض ده روز محتاج نبودند
از آنکه یک درهم بلکه یکدانه خرما تصدق کنند تا مورد این معاتبات نگردند هفدهم و اعتصموا بحبل الله
جمیعا و لا تفرقوا یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از
چیزی که حق تعالی سبب نجات این امت گردانیده و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد آل
رسول صلی الله علیه و آله اند چنانچه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود مائیم حبل الله که حق تعالی در این آیه فرموده است

وحافظ ابو نعیم نیز این مضمون را از ابو حفص صایغ از آنحضرت روایت کرده است و ایضاً عامه از ابو سعید
خدری روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشته ام
که اگر متمسک شوید بآنها هرگز گمراه نمی شوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست
کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من بدرستی که این دو تا از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر
بر من وارد شوند **هجدهم** قُل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی بگو
یا محمد اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسی که متابعت من کرده است
احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام منقول است که مراد آن کسی است که پیش از همه کس و بیش از همه کس
متابعت آنحضرت کرده است که او علی بن ابی طالب است و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت باقر ع نیز
روایت کرده است و بروایت دیگر از حضرت باقر ع منقول است که مراد آل محمد است و ایضاً حق تعالی
فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی خدا آنکسی است که تقویت کرده است
ترا بیاری خود و بمؤمنین در اخبار معتبره جانبین وارد شده است که مراد بمؤمنین علی بن ابی طالب
یا مراد بنصرت خدا نصرتی است که خدا بر دست امیر المؤمنین علیه السلام جاری کرده و بنابر اول مراد
آنست که عمده و سرکرده آنها علی بن ابی طالب است یا مراد بمؤمنان آنهایند که ایمان بعلی آورده اند
چنانچه سیوطی در درمنثور بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است
لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و اینست آنچه حق تعالی فرموده است
هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابو نعیم در حلیه و غیر آن از کلبی از ابو صالح از ابو هریره
همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابو الحمراء خادم رسول خدا صلی الله علیه

وآله

وآله روایت کرده است که از آنحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ
ابو نعیم بسند از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که این آیه در شان علی علیه السلام نازل
شده است یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بس است ترا
خدا و آنکه متابعت تو کرده است از مؤمنان و او علی بن ابی طالب علیه السلام که پیش از همه کس و بیش از
همه او را متابعت کرده است و عز محدث حنبلی گفته است که او علی بن ابی طالب است که سرکرده مؤمنانست
مؤلف گوید که از این آیات و اخبار مقبوله الطرفین ظاهر گردید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل واقعی حضرت رسول صلی الله علیه وآله و همین بس است
از برای استحقاق تقدیم آنحضرت و ایضاً ظاهر شد که دعوت براه خدا بعد از حضرت رسول مخصوص
آنحضرت است که امامت مخصوص او است **نوزدهم** وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید ایشان را
که ایشان سوال کرده میشوند و حافظ ابو نعیم در حلیه و چند کتاب دیگر و ابو القاسم حسکانی
در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسندهای
بسیار از ابن عباس و ابو سعید خدری روایت کرده اند که سوال کرده میشوند ایشان از محبت علی
بن ابی طالب علیه السلام و حافظ ابو نعیم در کتاب منقبة المطهرین بچندین سند از بریده و غیر
او روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله بودیم فرمود که
بحق خداوندی که جان من در قبضه قدرت او است که از جای خود حرکت نمی کند بنده در روز قیامت
تا آنکه سوال میکند از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل

کهنه کرده است و از ما الیه که از انجا کسب کرده و در وجه معصیت صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت
پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی علیه السلام گذاشت
و گفت علامت محبت ما اهل بیت محبت اینست هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته و هر که
او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است و وجه استدلال این احادیث گذشت بیستم قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا موافق
احادیث معتبره عامه و خاصه معنی آیه انست که بگو یا محمد نمی سوال میکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی
مگر مودت خویشان خود و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاده میکردانیم از برای او در آن نیکوی
و ثواب خود را و در جائی دیگر فرموده است قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو آنچه
من سوال میکنم از مزد پس از برای شما است و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت
کرده است که قربی در این آیه قربای آل محمد است و ابو حمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت
کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه هجرت فرمود انصار بعد مدت
بخدمت انحضرت آمدند و عرض کردند که بر شما خرجها وارد میشود در اموال ما هر حکمی که میفرمائی
روا است پس این آیه نازل شد و ایضا ابو حمزه ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند
اقتراف حسنه مودت آل محمد است و بروایت عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
منقولست که در خطبه خود فرمود که ما آن اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمان واجب
کرده است و این آیه که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف حسنه مودت
ما اهل بیت است و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت

کرده است

کرده است که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که ما مامور شده ایم بمودت
ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابو نعیم و دیلمی ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس
این مضمون را روایت کرده است و ایضا در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق کرده است و من و علی از یک
درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین میوه های آنند و شیعیان ما
برگهای آنند هر که در یک شاخ از شاخهای آن چنگ زند نجات یابد و هر که از آن میل بجانب دیگر
کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال تا آنکه
مانند مشک پوسیده شود و محبت ما را در نیابد بخدا او را برو در جهنم اندازد پس این آیه را خواند و
حافظ ابو نعیم حسنهای حیا از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
بسوی خانه فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند
پس دو عضاده در را گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضا
این مضمون را از ام سلمه و ابو سعید خدری روایت کرده است و ایضا از ابو هریره روایت کرده است
که آنحضرت نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین علیهم السلام و این سخن را گفت و از جابر روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرفات بود و علی علیه السلام در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک من
بیا پس دست او را بدست گرفت و گفت یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و
تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای آنند هر که بیک شاخ آن بچسبد خدا او را داخل بهشت گرداند و
ثعلبی در تفسیر و علمنا منطق الطیر روایت کرده است که قبره در فریادی که میکند میگوید خداوندا لعنت کن

دشمنان آل محمد را و ثعلبی صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبدالله روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده
مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است
هر که بمحبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک موت و منکر و نکیر بهشت هر که بمحبت آل محمد بمیرد او
او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانه داماد برند هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت
دو در بگشایند هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی ملائکه رحمت را بزیارت قبر او بفرستد هر که بر محبت
آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد چون در قیامت حاضر شود در میان
دو دیده اش نوشته شده باشد که ناامید است از رحمت حق تعالی هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است
هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند ابن
حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود ایها الناس وصیت
میکنم شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی بن ابی طالب دوست او نیست مگر مومن و دشمن او نیست مگر
منافق دوستا او دوست منست و دشمن او دشمن منست و هر که دشمن من باشد جزای او عذاب
جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت که از پیغمبران سوال نمائی که شما بر چه امر مبعوث گشتید گفتند
بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب و احادیث این مطلب زیاده از آنست که احصا توان نمود و فخر
رازی در تفسیرش گفته است که آل محمد آنهایند که امر ایشان بآنحضرت راجع میشود و هر که آیل شدن
امرش باو بیشتر باشد ایشان آنحضرت اند و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق

میان

میان ایشان و آنحضرت باشد تعلقات بود و این مانند معلوم و متواتر است پس واجب است که ایشان آل باشند
و ایضا اختلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت او اگر حمل بر قرابت کنیم
ایشان آل اند و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان آل اند پس ثابت شد که بر همه
تقدیر ایشان آل اند و اما دخول غیر ایشان پس مختلف فیه است و صاحب کشاف روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجب است بر ما مودت ایشان گفت
علی و فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبر اند پس واجب است که مخصوص باشند
بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول آیه در شان ایشان دوم آنکه چون ثابت
شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن من است
ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد صلی الله علیه و آله که
دوست میداشت علی و حسن و حسین علیهم السلام را پس واجب است بر همه امت که ایشان را دوست
دارند زیرا که فرموده است حق تعالی فاتبعوه لعلکم تفلحون فلیحذر الذین یخالفون عن امره
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة
و این آیات همه دلالت میکند بر وجوب تابعی و متابعت آنحضرت سیم آنکه دعا کردن از برای آل منصب
عظیمی است و از این جهت خاتمه تشهد گردانیده اند در نمازها و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است پس
اینها همه دلالت کند بر آنکه محبت آل محمد واجبست و ایضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده است
که اقتراف حسنه مودت آل محمد است صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است
که حضرت رسول بفاطمه ع گفت بیا و شوهرترا و دو پسرترا چون ایشان را آورد عبائی بر روی ایشان

انداخت پس کرمیت ردا بر داشت بر روی ایشان و گفت خداوندا اینها آل محمد اند پس بگردان صلوات و برکات خود را
بر آل محمد برحمتی که تو حمید مجیدی ام سلمه گفت من عبا را برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید
و گفت عاقبت تو بخیر است **بیست و سیم** الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب
یعنی آنها که ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند طوبی از برای ایشانست و نیکی بازگشت بآخرت ثعلبی
از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختیست که اصلش در خانه علی علیه السلام است در بهشت
و در خانه هر مومنی شاخی از آن درخت هست و ایضا از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال کردند از طوبی فرمود که درختیست که اصلش
در خانه منست و فرعش بر اهل بهشت است مرتبه دیگر از آنحضرت پرسیدند فرمود درختیست در بهشت
که اصلش در خانه حضرت امیر المومنین علیه السلام است و فرعش بر اهل بهشتست پرسیدند که تمامی گفتی
فرمودید که اصلش در خانه منست و بار دیگر فرمودید اصلش در خانه علی است فرمود خانه من و خانه علی در بهشت
یکی است و در یک مکان است بدانکه آیاتی که امامیه و مخالفان روایت کرده اند که در شان حضرت
امیر المومنین و سایر اهل البیت علیهم السلام نازل شده است بسیار است و در کتاب حیات القلوب
ایراد نموده ام و در این رساله بهمین اکتفا نمایم **مقصد ششم** در بیان احادیث متواتره است
از جانبین که دلالت بر امامت و خلافت و فضیلت و جلالت آنحضرت میکند و معایب و مثالب اعدا
آنحضرت و در آن چند فصلست **فصل اول** در حدیث غدیر است و نص صریح امامت که
در آن روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر حضرت امیر المومنین علیه و امامت آنحضرت نمودند
قصه غدیر از متواترات است و کسی که انکار تواتر آن نماید انکار تواتر وجود مکه میتواند نمود زیرا که جا

وجود مکه

وجود مکه و مدینه متواترات وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال اثر آن مسجد
باقیست و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه آن قصه را نقل می کنند از پدران خود و محل قیام حضرت
رسول را نشان میدهند و ایضا همچنانکه حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است نزول
آنحضرت در غدیر از برای بیان منزلت جلیله از منازل امیر المومنین علیه السلام و اصحاب خود را جمع کردن
و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلاف نکرده است و خلافی که کرده اند در بعضی از
خصوصیات قصه و خطبه و دلالت بر خلافتست و چون احادیث این مطلب زیاده از آنست که در این
مختصرات احصا توان نمود مجملی از آن قصه را با احادیثی که در صحاح مشهوره عامه مذکور است ایراد
مینمایم سید ابن طاوس رضی الله عنه در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول بر حضرت
امیر المومنین علیهما السلام در روز غدیر بامامت از آن واضح تر است که احتیاج ببیان داشته
باشد و لیکن ذکر میکنیم اسامی جماعتی را که در این باب تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را
ایراد نموده اند از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای مخالفانست در کتاب
ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن
جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب الرد علی الحرقوصیه از هفتاد و پنج طریق روایتش کرده است و ابو القاسم
حسکانی بطرق بسیار روایتش کرده است و ابن عقده حافظ در کتاب الولایه بصد و پنج طریق
روایت کرده است پس تفصیل این قصه را از مولف کتاب النشر و الطی نقل کرده ام و او از کتب معتبره
مخالفان روایت کرده است از حذیفة بن الیمان که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبر این آیه را النبی
اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی

کتاب

كتاب الله من المؤمنين والمهاجرين يعنى پيغمبر اولى است بمؤمنان از جانهاى ايشان و زنهاى او مادرهاى
ايشان‌اند و خويشان رحمى بعضى از ايشان اولى‌اند ببعضى در كتاب خدا از مؤمنان و مهاجران پس صحابه گفتند
چيست آن ولايتى كه شما بآن احق‌ايد از ما بجانهاى ما فرمود كه شنيدن و اطاعت كردن است در آنچه خواهيد
و نخواهيد ما گفتيم شنيديم و اطاعت كرديم پس حق تعالى اين آيه را فرستاد واذكروا نعمة الله
عليكم وميثاقه الذى واثقكم به اذ قلتم سمعنا واطعنا يعنى ياد كنيد نعمت خدا را بر شما
و پيمانى كه محكم كرديم بر شما در وقتى كه گفتيد شنيديم و اطاعت كرديم و اينها در مدينه بود پس بيرون
رفتيم بسوى مكه در خدمت حضرت رسول براى حجة الوداع پس جبرئيل عليه السلام نازل شد و گفت پروردگار
سلام ميرساند ترا كه على را نصب كن كه هادى مردم و پيشواى ايشان باشد حضرت اينقدر گريست كه
ريش مبارك تر شد و گفت اى جبرئيل قوم من عهد ايشان بجاهليت و كفر نزديك است و بعضى بغض تر خواهى
ايشان را ببين دار آورم تا اطاعت من كنند پس حال ايشان چگونه خواهد بود اگر ديگرى را بر ايشان
مسلط گردانم پس جبرئيل بالا رفت و پيش از حج وداع حضرت رسول صلى الله عليه وآله على را بيمن فرستاده
بود در مكه با حضرت ملحق گرديد روزى على عليه السلام در نزديك كعبه نماز ميكرد چون بركوع رفت
سائلى سوال كرد حضرت در ركوع انگشتر خود را باو داد پس انما وليكم الله نازل شد چنانچه در بيان
آيات گذشت پس حضرت رسول الله اكبر گفت و اين را بر ما خواند و گفت برخيزيد تا برويم از صفاتى كه خدا
فرموده در كى ظاهر شده است چون حضرت رسول داخل مسجد شد سائلى از مسجد بيرون ميرفت پرسيد از كجا
مى آئى گفت از نزد اين مردى كه نماز ميكند اين انگشتر را در ركوع نماز بمن داد پس حضرت الله اكبر گفت و
بجانب حضرت امير روانه شد و با او گفت امروز چه كار خير كرده على تصدق انگشتر را ذكر كرد حضرت رسول تكبير سيم

الله اكبر

الله اكبر گفت پس منافقان بيكديگر نظر كردند و گفتند دل ما تاب اين نمى آورد كه او بر ما مسلط باشد پس
و سوال ميكنيم كه او را بديگرى بدل كند چون اين سخن را بحضرت اظهار كردند حق تعالى اين آيه را فرستاد
قل ما يكون لى ان ابدله من تلقاء نفسى و مضمون آيه بنا بر اين تفسير آنست كه چون بر ايشان خوانده
شود آيات واضحات ما گويند آنها كه اعتقاد بقيامت ندارند بيا و قرآنى غير اين قرآن يا بدل كن ذكر
على را از آن بگو يا محمد نميتواند بود از براى من اينكه بدل كنم آنرا از پيش خود متابعت نميكنم مگر آنچه را وحى
آمده است بسوى من بدرستيكه من ميترسم اگر معصيت كنم پروردگار خود را از عذاب روزى بزرگ
پس جبرئيل گفت يا رسول الله تمام كن امر خلافت على را حضرت فرمود اى حبيب من جبرئيل شنيدى آنچه
منافقان در اين باب پس جبرئيل بالا رفت و بروايت غير حذيفه حضرت رسول در منى بر منبر بر آمد
و گفت ايها الناس من بعد از خود دو چيز در ميان شما ميگذارم كه اگر متابعت آنها كنيد هرگز گمراه
نمى شويد كتاب خدا و عترت من كه اهل بيت من‌اند و بدرستيكه خداوند لطيف و خبير مرا خبر داد كه
اينها از هم جدا نميشوند تا در حوض كوثر بر من وارد شوند مانند اين دو انگشت من و دو سبابه خود را
بيكديگر چسبانيد هر كه چنگ در اينها زند نجات مى يابد و هر كه مخالفت اينها كند هلاك ميشود ايها
الناس آيا تبليغ رسالت خدا كردم گفتند بلى حضرت فرمود خداوندا گواه باش پس چون آخر ايام تشريق
شد كه نهم ماه ذى الحجه باشد حق تعالى سوره اذا جاء نصر الله را فرستاد حضرت فرمود اين خبر
مرگ مرا است كه بمن داده چون دلالت ميكند در آنكه كار دين را تمام كرده‌ام بايد متوجه عالم
قدس گردم پس در روز دوم داخل مسجد خيف شد و فرمود كه ندا كنند كه مردم حاضر شوند چون جمع شدند
خطبه خواند و بعد از حمد و ثناى الهى فرمود ايها الناس من در ميان شما دو چيز بزرگ ميگذارم

یکی بزرگتر است که آن کتاب خداست یکطرف آن بدست خداست و طرف دیگر بدست شما است پس چنگ زنید
در آن و کوچکتر عترت من اند که اهل بیت منند بدرستیکه و تحقیق که خبر داده مرا خداوند لطیف و دانا که
اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند مانند این دو انگشت و جمع کرد میان دو انگشت
شهادت خود و نمیگویم مانند این دو تا و جمع کرد میان انگشت میان و انگشت شهادت که یکی بر دیگری
زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد که امامت را در اهل بیت خود قرار دهد
پس چهار نفر ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر
عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که خلافت باهل بیتش برسد پس حق تعالی این آیات را فرستاد
أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ
يَكْتُبُونَ یعنی آیا محکم کردند امری را پس ما نیز کار خود را محکم میکنیم بلکه گمان می کنند که ما نمی شنویم سر و راز
ایشانرا بلکه می شنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشانند و می نویسند گفتها و کردهای ایشانرا حذیفه دکر
حدیث گفت خودم پس رخصت داد رسول خدا صلی الله علیه و آله که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون
بجحفان رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت رسول را که امامت علی را علانیه بمردم بگوید پس در جحفه فرود آمد
و چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل شد و گفت امامت علی را اظهار کردن حضرت گفت
پروردگارا بدرستیکه قوم من نو مسلمانند که این امور را اظهار کرد انکار خواهند کرد گفت رعایت پس عزیمت کرد
و مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب ولایت روایت کرده است از ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت
بمردم گفت آیا من اولی نیستم بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود پس هر که
من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن

دارد

دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که
اطاعت او در آن روز بر گردن مردم واجب شد پس در روایت اول گفت که چون باز گردید جبرئیل نازل شد
و این آیه را آورد يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب
پروردگار تو و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه گفت وقتی این آیه
نازل شد که نزدیک بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بسیار گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می افکندند بریان میشد
پس فرمود ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خار را
بروبند و سنگها بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر بقدر قامت رسول خدا پس ساختند منبر را و جامه
بر رویش افکندند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت
و بلاغت ادا نمود تا آنکه گفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود به بندگی و گواهی میدهم از برای او بخداوندی
و ادا میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم بلای عظیمی بر من نازل کرده وحی کرده است خدا
بسوی من که یا ایها الرسول بلغ تا آخر آیه پس گفت ای گروه مردم تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه خدا
بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم از برای شما سبب نزول این آیه را بدرستیکه جبرئیل مکرر
بر من نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را
که علی بن ابی طالب برادر من است و خلیفه من است و امام است بعد از من ایها الناس علم مرا احاطه کرده است
بمنافقانی که میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان و اینرا سهل و آسان می انگارند نزد خدا
عظیم است و مرا آزار کردند دربارهٔ علی از آزار بسیار دیگر تا آنکه گفتند او گوش است یعنی هر چه میگویند قبول میکند

بسبب آنکه میدیدند که علی همیشه با من است و من پیوسته متوجه اویم تا آنکه حق تعالی فرستاد و منهم
الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند و می گویند
او گوش بحرف مردم است بگو یا محمد او گوش نیکی است از برای شما ایمان می آورد از برای خدا و ایمان می آورد
از برای مؤمنان پس حضرت فرمود که اگر خواهم که گویند کسانرا نام میبرم می توانم کنند بدانید که حق تعالی نصب
کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب کرده است اطاعت او بر مهاجران
و انصار و تابعان و بر صحرانشینان و شهریان و بر عجمی و عربی و بر آزاد و بر بنده و بزرگ و کوچک و بر سفید
و سیاه و بر هر که اقرار بیگانگی خدا دارد بر او حکمش بر همه رواست و گفتارش نافذ است و امرش جاری است
ملعون است هر که مخالفت او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید
آیات محکمات آنرا و عمل کنید بآنها و تتبع مکنید متشابهات آنرا بخدا سوگند که واضح میکرداند تفسیر
قرآن را مگر علی بن ابی طالب ای گروه مردم بدرستی که علی و طیبین از فرزندان من که از صلب او بهم
میرسند ثقل کوچکتر است و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و علامتی
نیست امارت و پادشاهی مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی علیه السلام
را گرفت و بالا برد و یکدرجه پائین تر از خود باز داشت مایل بدست راست خود پس دست او را بلند کرد
و گفت ایها الناس کیست اولی بشما از جانهای شما گفتند صحابه خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای او
او پس این علی مولای اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی
کند و یاری کن هر که او را یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد بدرستی که کامل کرد خدا از برای شما
دین شما را بولایت و امامت او و هیچ آیه نازل نشده است که خطاب بمؤمنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا

باو کرده است

باو کرده است و شهادت نداده است در سوره هل اتی مگر از برای او و نفرستاده است سوره هل اتی را مگر
برای او و ذریت هر پیغمبری از صلب خودش است و ذریت من از صلب علی است و دشمن نمیدارد علی را مگر
شقی و بدبختی و دوست نمیدارد علی را مگر متقی و پرهیزکاری و سوره عصر در شأن علی نازل شده است
و تفسیرش اینست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیان کارند مگر
آنها که ایمان آوردند بولایت علی و اعمال صالحه کردند با اخوانشان و وصیت کردند برادران خود و وصیت
کردند یکدیگر را بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد اوست و وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر فتنها
و شدتها در غیبت قایم آل محمد ای گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوری که خدا فرستاده است
و در قرآن یاد کرده است و آن نور امامت است که در علی است و در امامان فرزندان او تا مهدی که
حق خدا را از مردم خواهد گرفت و حق همه ما اهل بیت را ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی
شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و منم پیغمبر خاتم ایشانم بدرستی که علی موصوفست بصبر و
شکر و بعد از او امامان از صلب او بهم میرسند ای معاشر ناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان
منم صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سؤال کنید از خدا هدایت
بسوی آنرا پس بعد از من علی و بعد از او فرزندان من از صلب او امامانند که هدایت می کنند مردم را
بسوی راستی بدرستی که من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من فهماننده است
و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای او بامامت
و بدانید که من بیعت میکنم از برای خدا و علی بیعت میکند از برای من و من بیعت می گیرم از برای او
از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا

عظیماً یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند بانچه
با خدا عهد کرده است بر آن پس بزودی خدا باو مزد بزرگ عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید
که همه بکف خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا مرا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد
کرده اید بامارت علی بن ابی طالب و امامان که بعد از من می آیند که از نسل من اند و از نسل او
گفتم که ذریت من از صلب او بهم میرسند پس حاضران بغایبان برسانند پس بگوئید که ما شنیدیم
و اطاعت کردیم و راضی شدیم بآنچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو بر این امر بدلهای ما و
زبانهای ما و دستهای ما بر این عقیده زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد میمیریم و بر این حال در قیامت
مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریبی نداریم داد دادیم بخدا و بتو و بعلی و بحسن و
حسین و امامانی که یاد کردی هر عهد و پیمانی که گفتی از دلهای خود و زبانهای خود و بدل این پیمان
و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه فرمودی خواهیم رسانید بهر که ببینیم پس مردم از همه طرف
صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و امر رسول او را و ایمان آوردیم بآن
بدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول و حضرت امیر صلوات الله علیهما و دست گشودند
بر بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یک وقت بجا آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند
تا آنکه نماز شام و خفتن را در یک وقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه
مختصریست از آنچه علمای امامیه و مخالفان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و غیر او روایت
کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام و آن خطبه مشتمل است بر اکثر آیاتی که در شان آنحضرت
نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمیع شرایع

دین را

دین را بمردم رسانید بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل آمد بنزد آنحضرت و گفت خداوند عالم
ترا سلام میرساند و میگوید من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام
کرده ام و حجت او را بر خلق لازم کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده یکی
فریضه حج و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی
نکرده ام و بعد از این خالی نخواهم گذاشت و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها
و اطراف و بادیه نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند و مقصود اصلی آن
بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف و حجت ولایت و امامت را هم بشنوند پس همه با آنحضرت
متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هرون را
از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله و سامری کردند
و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مثل این عدد بیعت خلافت امیر المؤمنین علیه السلام
را گرفت و ایشان بیعت را بعد از آن حضرت شکستند و متابعت ابوبکر گوساله و عمر سامری کردند
پس متصل شد صدای تلبیه از ما بین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل شد و
گفت یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است و عمرت بآخر
رسیده است و من ترا تکلیف مینمایم بامری که چاره از آن نیست و البته ضرور است مقدم دار
وصیت خود را و آنچه نزد تو است از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت
و جمیع آنچه نزد تو است از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه تو بعد از تو
که حجت کامله منست بر خلق من علی بن ابی طالب پس او را بر پا دار از برای خلق که نشانه راه هدایت باشد

وتازه کن عهد و پیمان و بیعت او را و بیاد ایشان بیاور پیمانی را که در روز الست از ارواح خلایق
گرفته بودم که ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است یعنی علی بن
ابی طالب ع زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود
بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست و تمام نعمت منست
بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا و این امروز کامل میکردانم از برای شما دین شما را
و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن
و مؤمنه که او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او و حجت بالغه من بر خلق
من مقرونست طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرونست طاعت هر دو بطاعت من هر که اطاعت کند
علی را امر اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده ام میان
من و میان خلق من هر که او را بامامت بشناسد مؤمن است و هر که امامت او را انکار کند کافر است
و هر که در امامت دیگری را با او شریک کند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت
شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس ای محمد علی را برپا کن و بشناسان و عهد و پیمان
مرا بر ایشان تازه گردان که تا در این زودی میبرم بسوی خود پس حضرت رسول ترسید از منافقان
که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینهای ایشان را نسبت بامیر المؤمنین میدانست و سؤال
کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف
باز جبرئیل ع آمد و تاکید کرد اما خبر نگاه داشتن از شر ایشان نیاورد پس چون در میان مکه و مدینه
بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد حضرت فرمود ای جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و

در حق علی قبول نکنند چون باز کرد و نبدیر خم رسید که یک فرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در
هنگامی که پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت
از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و از احادیث عامه و خاصه
ظاهر میشود که فی علی در آیه بوده است و در آن وقت اول قافله بجحفه رسیده بود پس فرمود که پیش قافله را
بر گردانند و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه میل کرد و بر غدیر فرود آمد و خطبه طولانی
که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم آوردند و بر رسول خدا و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما
از برای بیعت و اول کسی که بیعت کرد ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بود تا سه روز متوالی بیعت می کردند و اکثر
مخالفان اجزای این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار این قصه با کلیته
نهایت بیحیائی دارد بعضی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست
نقل کرده اند و هر عاقلی میداند که در قضیه که این قدر آیات و تاکیدات در آن نازل شده باشد و مردم را
در چنین وقتی در چنین جائی فرود آورند اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند و باین دو سه کلمه نمیکنند و اکنون
قلیلی از آنچه در صحاح ایشان و کتب مشهوره معتبره ایشان در این باب مذکور شده ایراد مینمایم زیرا که
رسالها اکثر ذکر همه نداده در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان از زید بن ارقم
که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر آبی که آنرا خم می گفتند
در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد ما آورد پس گفت ایها الناس
من بشرم مگر نزدیکست که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم

بالم قدر و من دو چیز بزرک در میان شما می کذارم اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور هست بگیر
بگیرید کتاب خدا را و تمسک شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس کفت و اهل بیت من خدا را بیاد
شما می آورم در حق اهل بیت من و دو مرتبه این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او
ای زید آیا زنان او از اهل بیت او نیستند کفت زنان او از اهل خانه او هستند و لیکن اهل بیت نبی در اینجا آنها اند
که بعد از حضرت تصدق بر ایشان حرام است مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس کفت بر اینها همه صدقه
حرام است کفت بلی و در جامع الاصول کفته است که در روایت دیکر نیاورده است اینرا که کتاب خدا در آن هدایت
و نور هست هر که چنک زند در آن و عمل کند بآن بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند کمراه کشت و در روایت
دیکر کفته است که من در میان شما دو چیز بزرک میکذارم کتاب خدا که آن ریسمان خداست هر که متابعت آن
کند بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت است کفتند کیستند اهل بیت او زنان او یند کفت نه بخدا
سوکند که زن چندکاهی با شوهر می باشد و طلاق میکوید و بخانه پدر خود میرود اهل بیت او خویشان
و عصبه او یند که تصدق بر ایشان حرام است **مؤلف کوید** که معنی اهل بیت را سابقا بیان کردیم که
مخصوص آل عبا است و آنچه زید کفته است از پیش خود کفته است و اعتباری ندارد با آنکه متضمن مطلبیست
زیرا که خلفای ثلثه البته خارجند و خویشان آنحضرت کسی در آن زمان دعوای امامت نکرد و همه اتفاق
برخلافت آنحضرت داشتند و اکر کسی دعوا میکرده باشد قایلان بآن منقرض شده اند و باتفاق مذهب
حق می باید در میان امت باشد تا روز قیامت و ثعلبی در تفسیر واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا روایت
کرده است از ابو سعید خدری که کفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که کفت ایها الناس من
در میان شما دو ثقل میکذارم یعنی دو امر سنکین بزرک که خلیفه من اند اکر اخذ کنید بآنها کمراه نشوید بعد از من

هر کز یکی

هرکز یکی از آنها بزرکتر است از دیکری کتاب خداست و آن ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین
و عترت من که اهل بیت من اند بدرستی که از یکدیکر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند و ابن
مغازلی و دیکران نیز این مضمونرا بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخر نیز ذکر کرده اند که نظر کنید
چکونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمونرا در صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی از زید
بن ارقم روایت کرده اند و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب
که کفت با رسول خدا بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة
جامعة و میان دو درخت را از برای آنحضرت رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را کرفت و کفت
آیا نمیدانید که من اولایم بمومنان از جانهای ایشان کفتند بلی پس کفت آیا نمیدانید که من اولایم بهر مومنی
از نفس خود کفتند بلی پس دست علی را کرفت و کفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست پس کفت
خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر کفت یا علی کوارا
باد ترا ای پسر ابو طالب که کردیدی مولای هر مومن و مومنه و ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است
که فرود آمدیم با رسول خدا در وادی که آنرا وادی خم میکفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه
بر روی درخت انداختند که آفتاب اذیت بآنحضرت نرساند پس کفت آیا کواهی نمیدهید که من اولایم
بهر مومنی از جانش کفتند بلی کفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و
عاد من عاداه و ایضا در مسند ابن حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردم را جمع کرد در رحبه کوفه سوکند داد ایشانرا بخدا که هر که در
غدیر خم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده باشد که در حق من چه کفته است بکوید پس سی نفر

از صحابه در آن مجمع شهادت بر مضمون این حدیث تا و عاد من عاداه دادند و در مسند بسندهای بسیار از
جماعت کثیری از صحابه این مضامین را روایت کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده‌اند که در روز
غدیر مردم متفرق شدند و دور رسیدند از آنحضرت اختیار کردند حضرت رسول امیر المؤمنین را امر کرد که ایشان را
جمع کند چون جمع شدند ایشان دو تکیه داد بر دست علی علیه السلام و گفت ایها الناس مکروه کردید تخلف که
از من کردید تا آنکه گمان کردم که هیچ شجره را دشمن نمیدارید مانند خویشان من ولیکن علی را خدا کرد این آیت
نسبت بمن بمنزله که من نسبت بخدا دارم و خدا از او راضی است چنانچه من از او راضیم زیرا که او برتر
من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دو دست را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای
اوست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما
از تو دور شدیم برای آنکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه میبریم بخدا از غضب رسول خدا پس حضرت
از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته است که بریده و ابو هریره و جابر و
براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول صلعم حدیث غدیر را روایت کرده‌اند و در مشکوة
از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحوی که سابقا
گذشت پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا این منزلت صبح کردی و شام
کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام
از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا در شان علی علیه السلام یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک تا آخر آیه و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری
روایت کرده است و ابو بکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت کرده‌اند و ثعلبی نیز در تفسیر روایت

کرده است

کرده است و در مناقب خوارزمی از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله علم را در روز خیبر بعلی بن ابی طالب داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر
او را بلند داشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و با او گفت تو از منی و من
از توام و با او گفت که تو بر تاویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل قرآن جنگ کردم و گفت
با او که تو از من بمنزله هارونی از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است
و گفت با او که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود برایشان بعد از من و گفت توئی عروة
الوثقی و گفت با او توئی امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از من و گفت با او
توئی آنکه در شان او نازل شد و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و توئی آنکه آیات را بر مردم
خواندی و گفت با او که توئی که سنت مرا اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت با او که من
اول کسی از امت که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام
داخل خواهند شد و گفت با او که خدا وحی فرستاد بسوی من که بایستم بیان کنم و فضل ترا بایشان
کنم و کردم و آنچه خدا در شان تو گفته بود که بیان کنم بیان کردم و فرمود که بترس و بپرهیز از
کینها که در سینه جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من لعنت میکند ایشان را
خدا و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان پس حضرت رسول گریست گفتند چرا میگریی یا رسول الله
گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند
کرد و فرزندان او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل که
ظلم از فرزندان ایشان وقتی زایل میشود که قائم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت

برجعت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشانرا نخواهد ذلیل باشد و مدح کنندهٔ ایشان
بسیار باشد و این امور در وقتی ظاهر میشود که پیش از آن شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف
شده باشند و از فرج نا امید گردیده باشند پس در آن وقت قایم ظاهر میشود در میان ایشان و
حضرت رسول فرمود نام او نام من است و از فرزندان فاطمه دختر منست خدا حق را با ایشان ظاهر
خواهد کرد و بشمشیرهای ایشان آتش باطل را خاموش خواهد کرد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد
و بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بفرج زیرا که
وعدهٔ خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و اوست حکیم دانا و بدرستی که فتح خدا نزدیک است
پس گفت خداوندا ایشان اهل من اند پس زایل گردان از ایشان رجس و بدی را و پاک گردان ایشانرا
پاک گردانیدنی خداوندا ایشانرا محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشانرا و ذلیل
مکن ایشانرا و خلیفهٔ من باش در میان ایشان بدرستی که تو بر آنچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از
حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی در فضل
علی ع و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آیه چنین نازل شده است بلغ ما انزل الیک
من ربک فی علی و چون آیه نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی
روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عز و جل سأل سائل بعذاب
واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرد سوال کننده عذابی را که
واقع است از برای کافران و آنرا دفع کننده نیست از جانب خداوندی که صاحب معارج است این آیه
در باب که نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که از پدرانش علیهم السلام

روایت

روایت کرد که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شد ندا کرد مردم را و چون جمع شدند
دست علی علیه السلام را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبر بشهرها رسید
حارث بن نعمان فهری آمد و ناقه را خوابانید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد و گفت یا محمد امر
کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم آنرا از تو و
امر کردی که روزه ماه مبارک رمضان بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم
پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی او را و گفتی هر که من مولای اویم
پس علی مولای اوست بگو این از جانب تست یا از جانب خداست حضرت فرمود سوگند یاد میکنم
بحق آن خدائی که بجز او خدائی نیست که تفضیل او بر شما از جانب خداست پس روانه شد حارث در حالتی
خود گفت خداوندا اگر آنچه او میگوید حق است پس سنگی از آسمان ببار دان بر ما یا برسان بما عذابی
دردناک را و هنوز به راحلهٔ خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و از دبرش بیرون
رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیه فرستاد و حسکانی نیز که از مشاهیر مخالفانست این حدیث را
در کتاب خود از حذیفة بن الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حسکانی
و غیر او از ابو سعید خدری روایت کرده اند که از مجمع روز غدیر نگذشته بودیم که این آیه نازل
شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل
کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را
که دین شما باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل گردانیدن
دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب ع و بروا

دیگر گفت الله اکبر و کامل گردانیدن دین تا آخر و این آیه نیز نازل شد الیوم یئس الذین
کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون یعنی امروز نا امید شدند کافران از باطل کردن دین شما
پس مترسید از ایشان و از من بترسید و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که کافران
نا امید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت
کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین آیه نازل
میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه و میدانستیم که در چه روز نازل شده است هر آینه آن
روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت
کرده است و از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا
بلند کرد از برای او بولایت جبرئیل ع نازل شد و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضا روایت
کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم
شد که هجدهم ماه ذی الحجه است رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت من کنت مولاه فعلی مولاه
پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابو جریر بسند او و از ابن عباس که در آیه بلغ ما انزل
الیک من ربک یعنی این آیه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی بن ابی طالب
و ان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی اگر کتمان کنی این آیه را و ایضا روایت کرده است از ابن
مردویه باسناد او و از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین
میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان
لم تفعل تا آخر آیه و ابن حجر در کتاب فتح الباری و شرح بخاری گفته است که من کنت مولاه فعلی مولاه

روایت

بر آنحضرت

روایت کرده است ترمذی و نسائی و سندهای این حدیث بسیار است و همه را ذکر کرده است ابن
عقده حافظ در کتاب جداگانه و بسیاری از سندهای آن صحیح است و حسن و صاحب جمهره که از کتب
مشهوره لغت است گفته است خم اسم موضعی است که در آن موضع نص کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله
بر علی ع و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد و بیست و
پنج طریق از صد و پنج نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت
کرده است و ابیات حسان بن ثابت که بامر رسول در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب
مذکور است و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسیده بعلی
بن ابی طالب ع هر کس حق خود را بدو گواه میگیرد و از برای علی علیه السلام ده هزار گواه در مدینه
حاضر بودند که همه در غدیر نص بر آنحضرت را شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت و از ابو سعید
روایت کرده اند که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر نزد حضرت رسول ص آمد و گفت
چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه را فرستاد
ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی تحقیق که راست کرد
بر شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان
که عهد آنحضرت را شکستند و گفتند دیروز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه
گفت اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد مصلحت در آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه
داخل مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که آن
حضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه و ابواء پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر

از جانب چپ نشستند که چون حضرت باینجا رسد ناقه را رم دهند و چون شام شد و حضرت نماز کرد
بار کرد و اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه سوار شد و سوار بود چون بعقبه بالا رفت جبرئیل
ندا کرد آنحضرت را که یا محمد اینجماعت در کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا بجبر هلاک کنند پس حضرت
بعقب نگاه کرد و گفت کیست اینکه در عقب منست حذیفه گفت منم حذیفه یا رسول الله فرمود که
شنیدی آنچه من شنیدم گفتم بلی فرمود پنهان کن چون نزد ایشان رسید ندا کرد ایشانرا بنامهای
ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل قافله شدند و
شترهای خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت بشتران
ایشان رسید و شناخت که شتران کدام جماعت اند چون حضرت از عقبه بزیر آمد فرمود که چه حجت
دارند جماعتی که در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت با اهل بیت
او برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت بمن می کنند چون اینرا شنیدند بخدمت آنحضرت
آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی این آیه را فرستاد یحلفون بالله
ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما
نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان یتولوا
یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والاخرة وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر
یعنی سوگند یاد می کنند بخدا که نگفتند آنچه بایشان نسبت داده شده والبته گفتند کلمه کفر را و کافر
شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیدند کلبی و مجاهد از مفسران اهل سنت
گفته اند که مراد آنست که قصد کردند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند و عیبی شود ا

کرد

کرد دین اسلام را مگر آنکه غنی کردند ایشانرا خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند
بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند حق تعالی عذاب خواهد کرد ایشانرا عذابی
دردآورنده در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشانرا در زمین دوستی و نه یاری و در حدیث
طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه مسمی بود بهرشی و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار
ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر کوه رسید آن چهارده منافق دبهها را
که مملو از ریگ کرده بودند از عقب ناقه آمدند و دبها را از زیر پاهای ناقه انداختند و نزدیک بود که
رم کند حضرت صدا زد باو که ساکن باش بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را بسخن آورد بزبان عربی ظاهر
کننده فصیح و گفت بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم دستی از جای و پایی را از جایی تا تو بر
پشت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار شمشیر کشیدیم
و رو بایشان دویدیم و شب تاریک بود پس ایشان ناامید شدند از آنچه اراده کرده بودند پس برقی
ساطع شد و حذیفه همه را شناخت و حذیفه گفت نه نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه
و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده بن الجراح و معاویة بن ابی سفیان
و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابوموسی اشعری بود و مغیرة بن شعبه و اوس بن الحدثان و ابو هریره
و ابوطلحه انصاری **مؤلف گوید** که حدیث حذیفه اگر چه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانی است
و مناسب این رساله نیست و سایر احادیث این باب نیز بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از برای
منصف کافیست و ابن کثیر شافعی در احوال الطبری گفته است که من کتابی از او دیدم که احادیث
غدیر را در آن جمع کرده بود و جلد بزرگ بود و کتاب دیگر که در آن طرق حدیث طیر را جمع کرده است

و از ابو المعالی جوینی نقل کرده اند که او تعجب میکرده و میگفته که در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم که روایات
حدیث غدیر را در آن ذکر کرده بود و بر پشتش نوشته بودند که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من
کنت مولاه فعلی مولاه و بعد از این جلد بیست و نهم است و بسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث
نموده اند و سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیدیم
که انکار اصل غدیر کرده باشد بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات
دلالت آن بر امامت می نماییم بدو امر **اول** آنکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد
و در هر چه امر کند آمده است **دویم** آنکه در این مقام این معنی مراد است **اما اول** آنکه معانی
الفاظ را باطلاق اکابر اهل عربیت و بیان ایشان میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند
و ابو عبیده که در لغت مدار بر سخن اوست در تفسیر قول حق تعالی که مأویکم النار هی مولیکم گفته است
که معنی مولیکم آنست که آتش جهنم اولی است بشما و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران در این آیه این
معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسرین در قول حق تعالی و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان
والاقربون که مراد آنست که ایشان اولی و احق اند بمیراث و قرا و سایر علمای عربیت تصریح کرده اند بانکه
مولی و ولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر علما و شعرا در اشعار بسیار این معنی را استعمال کرده اند
و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری از برای مولی هشت معنی گفته است و از
جمله آنها اولی است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر وارد شده است
و آن اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یاور و دوست
و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسی که پیمانی با او بسته باشند و بنده و آزاد شده و کسی که انعامی بر او شده

بلکه

باشد و هر که متولی امری شود و قیام بآن نماید او مولی و ولی آن امر است و از جمله اینست حدیث من
کنت مولاه فعلی مولاه بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله اینست حدیث که هر زنی که نکاح کند بغیر
رخصت مولای خود نکاح او باطلست و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی که متولی امر او است
و صاحب کشاف گفته است در آیه انت مولانا یعنی آقای مایی و صاحب کار توییم یا یاور مایی یا متولی
امور مایی **واما دویم** که مراد از مولی در این مقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و
تدبیر است مراد است بچند وجه اثبات می نماییم **اول** آنکه گوییم که آزاد شده و هم سوگند معلوم
است که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت نبود **اول** ظاهر است **و ثانی** از جهت
آنکه آنحضرت هم سوگند احدی نشده که باو عزت یابد و بعضی از معانی هست که همه کس را معلوم است
که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطلست مانند آزاد کننده و مالک و همسایه و داماد و پسر
و پیش رو و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای آنکه بی فایده است مانند پسر عم و قسم دیگر
آنست که بدلیل معلوم می شود که مراد نیست مانند ولایت و محبت دینی و یاری در دین و ولای عتق
زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مؤمنان و قرآن مجید ناطق است بآن پس
برای چنین امر واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی باین اهتمام جمع کند و همچنین اگر مراد
عتق بود تعلیق آن بپسر عم امری معلوم بود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت
و ایضا گفتن عمر اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة منافی این احتمال است پس ماند که مراد
اولی بتدبیر امور است و امر و نهی ایشان باشد و این معنی تمامتر است این وجهی است که سید مرتضی
رضی الله عنه ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر قاصر میرسد **اول** آنکه اکثر مخالفان

مانند قوشچی و غیر او احتمالی که داده اند از روی اضطرار است که مراد ناصر و محبت باشد و بر هیچ عاقل پوشیده
نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی در میان راه و فرود آمدن و نیز بیان
از احکام این ضرورتر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها نفرمود و ایضاً این حکم را بمردم گفتن ضرور
نبود بلکه بایست خصوص حضرت امیر علیه السلام را وصیت کند که یاری کن هر که مرا یاری میکرد و دوست میداد
هر که من او را دوست میداشتم و در خبر دادن مردم باین امر فائده معتد بهی نبود مگر آنکه مراد بیان نوعی
از محبت و نصرت باشد که مراد از نسبت برعایا میباشد یا مراد طلب محبت ایشان باشد نسبت بآنحضرت
و واجب بودن متابعت ایشان او را چون یاری میکند ایشان را در جمیع مواطن و دوست میدارد ایشان را
بجهت ایمان پس مراد مدعای ما ثابت **دویم** آنکه بر تقدیری که محبت و ناصر مراد باشد بقراین
خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت و خلافت است چنانکه اگر
فرض کنیم که یکی از پادشاهان نزدیک وفات تمام جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که از
اقارب او و مخصوص ترین خلق باشد باو و بگوید هر که من دوست و یاور او بودم این مرد دوست و یاور
اوست بعد از آن دعا کند یاور او را و لعن کند خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید و خلیفه
دیگر از برای خود تعیین ننماید گمان ندارم احدی از رعایای او شک کند در آنکه مراد خلافت اوست
و تطمیع مردم در نصرت و محبت او و ترغیب ایشان در اطاعت او **سیم** آنکه هر گاه پادشاه نافذ الحکم
در حق مرد ضعیف بی‌معاونی بگوید هر که مرا دوست دارد او نیز فلان یاور اوست قبیح می‌نماید چه ظاهر است که از پادشاه
یاری همه کس بر می‌آید و از آن مرد ضعیف اگر اعانتی نیاید اعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن
عرف و عادت دلالت میکند بر آنکه باید آنشخص که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخن را در حق او گوید

مرتبه اش

مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک بمرتبه آنحضرت باشد و افادهٔ ولایتی و نفاذ حکمی داشته باشد و در
محبت نیز مثل این سخن را میتوان گفت پس بر هر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت دارد **وجه دویم**
از وجوهی که دلالت میکند بر آنکه مراد بمولی اولی بتصرف امامت است آنست که در اکثر احادیث
که گذشت قرینه هست بر آنکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام فرمود آیا نیستم اولی بشما از جانهای
شما و بعد از آن فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست و هر که عارف باسالیب کلام است
میداند که آن سوال اول قرینه واضح است بر آنکه مراد بمولی اولی است که پیشتر گذشته است و چون
اولی در کلام سابق که مقید بچیزی و بحالی از احوال نیست دلیل بر افادهٔ عموم میکند زیرا که اهل
عربیت گفته اند که حذف متعلق افادهٔ عموم میکند اگر قرینه بر خصوص وقتی و حالی و فردی نبوده
باشد و الا الغاز در کلام لازم می‌آید خصوصاً آنکه در اینجا از انفسکم مذکور شده و آدمی را هست که
هر تصرفی و شروعی در نفس خود بکند و متولی هر امر شروع که خواهد بشود پس هر گاه او اولی از
نفس باشد پس سزد او را که هر امری که خواهد نسبت بایشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در
امور دین و دنیای ایشان بعمل آورد و ایشان را با او اختیاری نباشد و معنی امامت همین است
و ایضاً معلوم است که آنحضرت اولا از ایشان سوال نمود و طلب اقرار ایشان فرمود آن معنی
که حق تعالی در کلام مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است که النبی اولی بالمؤمنین من
انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر آنکه مراد از این آنست که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف
گفته است که نبی اولی است بمومنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از انفس ایشان و لهذا اطلاق
فرموده و مقید بقیدی نکرده پس واجب است از ایشان که آنحضرت احب باشد بسوی ایشان از جانهای

ایشان و حکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان و خود و لازم‌تر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان
و شفقت ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و اگر جان خود را بذل
کنند از او و فدای او گردانند هرگاه امر عظیمی رو دهد و جان خود را وقایه او گردانند در جنگها و اگر
متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکند بسوی آن یا منع میکند از آن و متابعت کنند
هر امری را که حضرت ایشان را بآن بخواند و ترک کنند آنچه ایشان را از آن منع فرماید و سایر مفسران
نیز چنین گفته‌اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات آن اولویتی است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله داشت از برای حضرت امیر علیه السلام و آنچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی
قوشچی و غیر او گفته‌اند که اللهم وال من والاه قرینه اینست که مراد از مولی محب یا ناصر است
باطلست بلکه قرینه معنی اولویت است بچندین وجه اول آنکه چون از برای آنحضرت
اثبات ریاست عامه و امامت کبری فرمود و تمشیت آن محتاج بود بعساکر و اعوان ناصح
خیرخواه و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب هیجان حسد و عداوت
بود که مظنه ترک نصرت و اعانت است خصوصا با وجود آنچه میدانست از کینهای دیرینه که در سینهای
منافقان حاضر بود تاکید آن نمود بدعا کردن از برای او و لعن کردن بر کسی که تقصیر در شأن
او نماید و ایضا معلوم است که این قسم دعاها مخصوص امرا و اصحاب ولایات و مناسب
احاد رعیت نیست دویم آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامتست
زیرا که اگر معصیت از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم بهم رساند که منع او کند
و ترک موالات بکند اظهار معادات او نماید پس چنین دعائی از آنحضرت برای کسی بدون قید

دلالت

دلالت میکند بر آنکه آنشخص هرگز بحالی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت گردد
سیم آنکه اگر مراد بمولی اولی باشد چنانچه ما میگوییم مقصود از این کلام طلب موالات و متابعت
و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانچه آنها میگویند مقصود بیان آن خواهد
بود که آنحضرت ناصر و محب ایشانست پس دعا از برای کسی که موالات و نصرت او کند باول انسب
خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است وجه سیم آنست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد
که آیه الیوم اکملت لکم دینکم در روز غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است
در کتاب اتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده است که این آیه در روز غدیر نازل شد
و این دلیلست بر آنکه مراد بمولی معنی‌ایست که بامامت کبری بر میگردد زیرا که امری که سبب کمال دین و تمام
شدن نعمت بر مسلمین باشد باید که از اصول دین باشد بلکه اعظم و متمم آنها باشد و آن امامتست که
بآن تمام میشود نظام دنیا و دین و باعتقاد بآن قبول میشود اعمال مسلمین وجه چهارم آنست که
در اخبار مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا
آخر در این واقعه نازل شد چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله احتمالات نزول این
آیه کریمه گفته است که این آیه نازل شد در فضل علی علیه السلام و چون نازل شد دست علی را گرفت و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر او را ملاقات کرد و گفت
گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب صبح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس گفته است این قول
ابن عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل بجماعت
بسیار روایت کرده‌اند که این آیه در امر غدیر نازل شد و این صریح است در آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است

زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ نکند هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ
که مبادا موجب اثارهٔ فتنه شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد اینها همه دلیل است
بر آنکه آن امری که مامور بتبلیغ او گردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ آن موجب اصلاح امور دین
و دنیای مردم گردد و بآن از برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع دین بآن محفوظ
ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولی
گفته اند هیچ یک مظنهٔ این قسم امور نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که بآن باقی میماند آنچه
حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان و بآن منتظم میگردید امور مسلمانان و
از جهت کینها که آنحضرت در سینه داشتند مظنه بود آن فتنها بود از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد
نگاه داشتن آنحضرت را از شر ایشان **وجه پنجم** آنست که اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص
صریح در این واقعه نزد کسی که اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این تنزل کنیم
لااقل قرینه میتواند شد بر آنکه مراد بمولی معنی است که متضمن امامت خصوصا هرگاه ضم شود با
آنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بر آنکه نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین
میکرده اند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که از میان شما بروم با آن قراین دیگر
که سابقا مذکور شد **وجه ششم** آنست که از نظم و نثر آن جماعتی که در آن مجمع حاضر بوده اند
ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب سیر
و غیر آن مذکور است که از حضرت رسول رخصت شد و در این باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین
کرد و سایر شعرای صحابه و تابعین و مثل حارث بن النعمن فهری که این معنی را فهمیده بود و حضرت

تصدیق او کرد چنانچه گذشت و امثال این بسیار است و این اقوای دلایل است بر آنکه مراد آنحضرت این
بوده و عجب دارم از بی شرمی علمای مخالفین که در مقامات دیگر بنقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند
و باندک ایما و اشاره در کلام بر مطالب عظیمه استدلال میکنند و چون بمسئله امامت رسیدند قطع
جاده از سر میکنند و در حصار منع میگریزند عصمنا الله و ایاهم من العصبیة و العناد و هدانا الی
سبیل الرشاد **فصل دویم** حدیث منزلتست و آن از طرق عامه و خاصه متواتر است و ما به الاشتراک
همه آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مواطن بسیار با امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که انت
منی بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات این تتمه دارد الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من
بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ما در این مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث
که در صحاح ایشان موجود است چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت
کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک علی بن ابی طالب را
در مدینه گذاشت علی علیه السلام گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت
فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هارون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست
پیغمبری بعد از من و از صحیح مسلم باز روایت کرده است مجموع این عبارت را و از ابن مسیب روایت کرده است
که روایت این حدیث از سعد بمن رسید خواستم مشافهة این حدیث را از سعد بشنوم رفتم نزد سعد
و گفتم تو این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی پس انگشتهای خود را در گوشهای
خود گذاشت و گفت بلی اگر نشنیده باشم هر دو گوش من کر شود و ایضا در جامع الاصول از
ترمذی روایت کرده است از جابر انصاری مجموع این حدیث را و ایضا از صحیح مسلم و صحیح ترمذی

هم روایت کرده است از معاویة بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و باو گفت چه
مانع است ترا از آنکه سب کنی و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر هست آن سه چیز
که در حق علی شنیده ام هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من می بود دوست تر
میداشتم از آنکه شتران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که باو
میگفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی علیه السلام گفت که مرا
با زنان گذاشتی و ذکر کرد همانرا که در حدیث سابق مذکور شد اما در اینجا گفت الا انه لا
نبوة بعدی یعنی آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت و شنیدم که در روز
خیبر می گفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او و همه ما گردن کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی را بطلبید چون علی حاضر
شد دیده اش رمد داشت و درد میکرد آب دهان مبارک خود را بر دیده او مالید و علم را باو
داد پس خدا در دست او فتح کرد و چون آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل من اند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبر ترین کتب
ایشانست گفته است که حضرت امیر المؤمنین ع در هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول او را
از برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و باو گفت انت منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است که این حدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند
و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین آنهاست روایت کرده است آنرا از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و

طرقها

وطرقها بعد بسیار است و روایت کرده است حدیث را ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و
اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیاری که ذکر آنها بتطویل می انجامد و فاطمه دختر
علی علیه السلام روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا با علی میگفت انت
منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی
و صاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوایف او را میدانند کتاب بزرگی
تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این حدیث و ابن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح
ایشانست این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در
تاریخ کامل از محمد بن اسحق دیلمی که در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا
گفت یا علی تو اول مسلمانانی در اسلام و اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی و قاضی
محمد بن محسن تنوخی که از علماء عامه است این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن
مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک
بن الحویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن ابی اوفی و برادرش زید و ابو شریحه
و حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابی طالب و
حبشی بن جناده و معاویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و امام محمد
باقر ع و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی علیه السلام و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته
هم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری
گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب این زیادتی هست که بعد از آنکه حضرت

رسول این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت امیر دوم تیر گفت راضی شدم و گفته است که در اوّل روایت
براء بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی هست که حضرت رسول با علی گفت می باید یا من در مدینه بمانم
یا تو بمانی چون حضرت امیر این را شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان می گویند که علی را از
برای این در مدینه گذاشت که از او آزرده بود و حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم
چنین میگویند حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزلهٔ هارون باشی از موسی مگر آنکه بعد از
من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر بعد از علی و عمر و ابوهریره و ابن عباس و جابر
بن عبد الله و براء و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک و جابر بن سمره و حبشی بن
جناده و معاویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند و جمیع طرق آنرا ابن عساکر در
ترجمهٔ علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه که مقبول
الطرفین است روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین ع که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
با او گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و تو می بینی آنچه من می بینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی
و امور تو بخیر و خوبی راجع است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این
سخن بعد از ذکر اخبار بسیار مؤید این کلام نقل کرده است که گفته است و دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر
حضرت رسول بوده است از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی از حضرت موسی علیه السلام نقل کرده
که گفت وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي و رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرموده حدیثی که اجماع بر روایت آن کرده اند جمیع فرقهای اسلام
که از تو بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت کرد از برای آنحضرت جمیع مرا

هارون و منازل او را از موسی پس باید وزیر حضرت رسول باشد و محکم کنندهٔ پشت او باشد و تقویت
کنندهٔ امر او باشد و اگر نه آن بود که او خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در پیغمبری او هم می بود و باز ابن
ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ذکر روز شوری کرد
گفت با آن پنج نفر که عمر او را شریک کرده بود با آنها آیا در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست
بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق محرقه با آن تعصب و عنادی که با اعدا و امیر المؤمنین
صلوات الله علیه است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این حدیث کرده است امّا منع تواتر
کرده است و کدام متواتر از این واضح تر و قطعی تر می باشد که هر یک از محدثین ایشان از جماعت
بسیار از صحابه روایت کرده است که ایشان قول هر یک از آنها را در هر امری از اصول و فروع
دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از
اصول دین هر حدیث که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از
احادیث متواتره که در طرق شیعه از هر یک از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند و امّا وجه استدلال
باین حدیث متواتر بر امامت آنحضرت بچندین وجه تقریر می توان کرد اوّل آنکه ظاهر منزله
عموم است بحسب عرف خصوصاً هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در این صورت صحیح میشود
در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید فلان مرد بمنزلهٔ من است مگر آنکه بخیل است
هر کس چنین میفهمد که در غیر جود در صفات کمال دیگر مثل اوست پس این کلام دلالت کرد بر آنکه
جمیع نسبتها که میان موسی و هرون علیهما السلام بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و این

معلوم است که از جمله نسبتها خلافت بر امت بود چنانچه گفت اخلفنی فی قومی پس هر گاه موسی غایب
میشد هرون خلیفه او بود پس باید که این خلافت نیز از برای حضرت امیر ثابت باشد و این غیر منفی
پیغمبریست که استثنا شده است اگر گویند که شاید خلافت در حال حیات مراد باشد جواب
گوییم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در آنکه مراد اعم است و الا احتیاج باستثنا نبود
بآنکه خلاف ظاهر لفظ است **دویم** آنکه از جمله منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت
موسی پس باید حضرت امیر نیز افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا
چنانچه دانستی **سیم** آنکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول این تشبیه را در مقامات
متعدده فرموده اگر مطلب منزلت خصوصی بوده در وقایع متباینه تعمیم نمود مثل آنکه در مسدود کردن
درها از مسجد و مفتوح کردن در خانه آنحضرت اینرا فرمود و در تسمیه حسن و حسین و محسن باسماء
اولاد هرون شبر و شبیر و مشبر اینرا فرمود و در استخلاف مدینه اینرا فرمود و در نصب غدیر
اینرا فرمود پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصا منزلت خلافت **چهارم** آنکه مشهور
بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل آن واقع میشود چنانچه
مسلم و بخاری و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار واقع شده است لترکبن سنن من کان قبلکم
حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقه آنها را که پیش از شما بودند
مانند دو تای کفش که با هم موافقند و مانند پرهای تیر که با هم برابرند و در بعضی از روایات وارد
شده است که اگر آنها داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل
امری عظیم تر از قضیه عجل و سامری حادث نشد پس باید در این امت نیز مثل آن واقع شود و در این امت

امری که

امری که شبیه آن باشد بغیر آن نبود که دست از متابعت خلیفه او برداشتند و او را ضعیف گردانیدند و
منافقان بر او غالب شدند و مؤید این آنست که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت امیر را از
برای بیعت ابوبکر بمسجد آوردند رو بقبر حضرت رسول کرد و آیه را خواند که مشتمل بود بر تظلم هرون
نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی
یعنی ای فرزند مادر من بدرستی که قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود مرا بکشند **پنجم** آنکه
جماعتی از مخالفان نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی علیه السلام منتقل شد باولاد هرون ع
پس از جمله منازل هرون از موسی آنست که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند پس بمقتضای منزلت
باید که حسن و حسین علیهما السلام که باتفاق عامه و خاصه مسمی بنامهای پسرهای هرون شدند
خلیفهای حضرت رسول باشند پس بعد از ایشان نیز باید خلیفه آنحضرت باشد بمقتضای اجماع مرکب
و از جمله آنها که از علمای مخالفین اینرا ذکر کرده اند محمد شهرستانی است که در کتاب ملل و نحل در
اثنای بیان احوال یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هرون علیهما السلام
چون موسی گفت اشرکه فی امری پس هرون وصی موسی بود و چون در حیات موسی فوت شد
منتقل شد وصایت بیوشع علیه السلام بامانت که برساند بشبر و شبیر اولاد هرون بر سبیل
استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر باشد و گاه مستودع **ششم** آنکه در خصوص غزوه
تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد بر مدینه و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد
و اگر از این منازل و مراتب همه تنزل کنیم در این شک نیست که دلالت بر نهایت قرب و محبت
و اختصاص میکند پس صاحب منزلت هرونی و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی را

مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ حظی از جهات نداشته باشد بغیر او است در که گزیند
نقصان است و شایبه کمال در آن نیست مقدم داشتن عین خطا است و نزد هیچ عقل روا نیست والله الهادی
الی سواء السبیل **فصل سیم** در بیان اختصاص آنحضرت بمحبت خدا و رسول و اظهار این معنی در
مواطن متعدده شده است **اول** آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
از انس بن مالک که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغی آورده بودند حضرت فرمود اللهم
ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق را
بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی علیه السلام آمد و با آنحضرت خورد و بعد از این گفته آن
کردن گفت که در این حدیث قصه هست و در آخر آن هست که انس با علی علیه السلام گفت که طلب آمرزش
کن از برای من و ترا نزد من بشارتی هست پس این حدیث را نقل کرد و در مسند ابن حنبل از سفینه
مولای رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان کرده میان دو گرده
نان گذاشته بود برای حضرت رسول بهدیه آورد چون نزد آنحضرت گذاشت گفت خداوندا بیاور بسوی
من دوست ترین خلق را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی علیه السلام آمد و صدای خود را بلند کرد
حضرت رسول رسید که کیست گفتم علی است فرمود در را بگشا چون گشودم داخل شد و آن مرغ ها را
با یکدیگر تناول نمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی طرق این حدیث را روایت کرده
و از جمله آنها آنست که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول صلی الله علیه
و آله مرغ بریانی بهدیه آوردند چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من
احب خلق خود را بسوی خود بخورد با من از این مرغ من در خاطر خود گفتم خداوندا بگردان او را

مردی

مردی از انصار پس حضرت علی علیه السلام آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت علی گفتم حضرت
رسول مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون بخدمت حضرت رسول رفتم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور
بسوی من محبوب ترین خلق را بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ باز در خاطر گذرانیدم که خداوندا
بگردان او را مردی از انصار دیگر باز علی علیه السلام آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم که حضرت مشغول
حاجتی است برگشت چون نزد حضرت رسول برگشتم باز آن سخن را گفت پس باز علی آمد و در را
سخت کوبید حضرت رسول تبسم فرمود در را بگشا چون در را گشودم و نظر حضرت بر او افتاد
تبسم فرمود بسوی من بیا پس نشست و آن مرغ را هر دو تناول نمودند و بروایت دیگر از او از ابن
حنبل و دیگران چون حضرت امیر داخل شد حضرت رسول فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم
که محبوب ترین خلق خود را بسوی خود و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اگر در مرتبه سیم
نمی آمدی خدا را بنام تو میخواندم که ترا بیاورد پس حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه
مرا انس برگردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود
هر کس قوم خود را دوست میدارد و بروایت دیگر فرمود که مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضلتر از
او هست و عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقبی که حضرت در روز
شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف بحقیت او کردند و حضرت امیر از انس گواهی طلبید گفت
که خاطرم نمانده است حضرت فرمود که اگر دروغ گوئی مبتلا شوی به برصی که نتوان پنهان کرد آن را از
مردم پس تمام نشده بود از انکه آن پیسی در او بهم رسید مکرر میگفت که این نفرین علی است و ابن
مردویه در مناقب از ابو رافع آزاد کرده عایشه روایت کرده است که چون مرغ را نزد حضرت گذاشتند

حضرت خبر بود کاش که امیر مؤمنان و سید و اقای مسلمانان و امام و پیشوای متقیان نزد من بود و با
از این مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن مرغ خورد و اخطب خوارزم نیز این حدیث را بنحو سابق
از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند
که فوق حد تواتر روایت شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا
و بلاذری در تاریخ و خرگوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضایل الصحابه و طبری در کتاب
الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضایل و نطنزی در اختصاص روایت
کرده است اند و روایت کرده است آنرا از محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن
شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و عبد الملک بن عمیر و مسعر
کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار از انس و ابن عباس و ام
ایمن و ابن بطه در ابانه بدو طریق روایت کرده است و خطیب ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق
و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث تنها تصنیف کرده است و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث
از انس روایت کرده اند و ده نفر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند با آن عداوتی که
اکثر ایشان با امیر المؤمنین علیه السلام داشتند و سعی در اخفای فضایل وی مینمودند و چون سند این
حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه
او در استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه در پیشتر است و ثابت شده است
که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغییر و انفعال در ذات مقدس او نمی باشد و ایضا
معلوم است که ثواب دادن حق تعالی اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال

صالحه

طالح نمی باشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیار
جائی از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قُل إن كُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحبِبكُمُ
الله یعنی بگو یا محمد اگر هستید که خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست
و قوله تعالی إنَّ أكرَمَكُم عِندَ اللهِ أتقاكُم یعنی بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است
و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد میکنند بمالهای خود و جانهای خود بر آنها که
نشسته اند و جهاد نمی کنند در درجه بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده اند و
کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است فَمَن يَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ
خَيراً يَرَه یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آنرا می بیند و فرموده است وَما يَستَوِي
الأعمى وَالبَصيرُ وَالَّذينَ آمَنوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَلا المُسيءُ قَليلاً ما تَتَذَكَّرونَ
یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند با بدکرداران
بسیار کم متذکر میشوید حق را و معلوم است که کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحون است
باین مضمون و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از قبیل محبت قرابت
و بشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت
رسول از این حکم بیرون رفت باجماع و بقرینه آنکه حضرت خود قایل این قول است و با ثبوت افضلیت
احق بودن بخلافت معلوم است چنانچه مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض بر این دلیل
کرده اند اول آنکه گاه باشد مراد احب خلق الله باشد در خوردن آن مرغ و هر زبان فهمی که اندک
ربطی بسخن داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است

که حذف متعلقات و اطلاق از قیود دلیل عموم است و اکل در کلام جواب امر است و قید احبیت نیست و
در بسیاری از روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست با آنکه احبیت یا باعتبار فضیلت و کرامت است یا در مطالب
ما ثابت میشود یا باعتبار فقر و استحقاق است و این باطلست زیرا که معلوم است که در میان صحابه فقیر
تر از آنحضرت بسیار بود و شیخ مفید علیه الرحمة از این اعتراض جواب متینی فرموده است که اگر این معنی
مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس از چه اینقدر سعی میکرد و حرص درین میکردند و خود را
مستحق سخط حضرت رسول میکرد که این فضیلت از برای انصار حاصل شود و حضرت رسول صلی الله علیه
و آله تقریر او براین فهم کرده و فرمود که مگر کسی قوم خود را دوست میدارد یا انکار میکرد در میان انصار
از او بهتری هست و اگر آن مراد بود بایست حضرت بفرماید که چه فضیلتی در این معنی بود که تو میخواستی
از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال می‌بود چگونه حضرت امیر این احب بر افضلیت و خلافت
خود میکرد در شوری و آنها چرا قبول این میکردند بایست در جواب بگویند که این دلالت
بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام مفید قدس سره و ایضا گوییم که اگر
این دلیل فضیلت نبود از چرا از برای غایت آن منافقان کتمان شهادت میکرد تا مستحق نفرین
حضرت شود و پیس گردد **اعتراض دویم** آنکه ممکنست حضرت در آن وقت احب و افضل خلق
بوده باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همانست که این مخالف اطلاق و عموم
لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول در جمیع احوال و ازمنه
حتی بر سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام و دلیلی بر تخصیص در کلام هست نه در خارج کلام و جوابهای
سابق اکثر در اینجا جاریست خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع

مرکبست

مرکبست زیرا که مجموع امت مرددند میان دو قول **اول** تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال
و اوقات **دوم** تفضیل دیگری بر او در جمیع احوال و اوقات و این احتمال که تو گفتی هیچیک از
امت بآن قایل نیستند و بدانکه از بعضی از احادیث شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل
از بهشت آورده بود و قرینه بر آن آنست که حضرت با آن سخاوت و فتوت از فقرا و از حاضران شریک
نکرد و حصر بایشان نداد باعتبار آنکه طعام بهشت در دنیا بغیر معصومین روا نیست خوردن و
بنابراین فضیلت آنحضرت در این واقعه مضاعف میگردد و دلیل بر عصمت و امامت هر دو میتواند
شد **دویم** منقبتی است که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت
کرده است از ابوهریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که
دوست دارد خدا را و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر گفت هرگز دوست نداشتم امارت را
مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم بامید آنکه مرا از برای این امر بطلبد پس حضرت رسول
علی علیه السلام را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و بعقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری
کند چون حضرت امیر اندک راهی رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و باواز بلند با حضرت رسول خطاب کرد
که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت خدا و رسالت من
هرگاه اینرا بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق و حساب ایشان بر خداست و
ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمة بن اکوع که علی علیه السلام
با حضرت رسول بجنگ خیبر نرفت از برای آنکه دیده مبارکش رمد داشت و درد میکرد چون حضرت
رسول با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نروم

از مدینه بیرون آمد و بحضرت ملحق شد چون آن شب شد که در صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول ص
گفت که فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او یا گفت
دوست میدارد خدا را و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی علیه السلام
پیدا شد و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند علی آمد پس علم را بدست او داد و خدا بر دست
او فتح کرد و ایضاً در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سهل بن سعد که
رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا فتح کند بر دستهای
او دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را خدا و رسول او پس مردم در تمام شب در این
اندیشه بودند که آیا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و
هر یک امید آن داشتند که باو بدهد پس حضرت فرمود کجاست علی بن ابی طالب همه صدا بلند کردند که
یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی را طلبید و در دیدهای او رمدی بود پس آب دهان مبارک
را در دیدهای او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز دردی نداشته است
و علم را بدست او داد پس علی علیه السلام گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول ص
فرمود بتأنی برو تا فرود آئی بساحت ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را
بآنچه واجبست بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یک مرد را
بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ موی که در میان عرب بسیار معتبر است و روایت سعد بن ابی
وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول الحق تعالی
ویهدیک صراطاً مستقیماً روایت کرده است که حضرت رسول ص اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه

بصحابه

بصحابه گرسنگی شدیدی مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر
فرستاد چون مقابل آنها شدند عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد
اصحاب را بجبن و بددلی و اصحابش او را نسبت میدادند بترس و نامردی و حضرت را در آن روز درد
شقیقه عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت و رفت و با اصحاب گریخت پس باز عمر علم را
برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول ص رسید فرمود بخدا
سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد او را خدا
و رسول او و او بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی ع در آن وقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر
شد گردن کشیدند بسوی آن ابوبکر و عمر و مردانی چند از قریش و هر یک امیدوار بودند که
شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلمة بن اکوع را فرستاد و علی ع
را طلبید و بزودی حاضر شد بر شتری سوار و بنزدیک حضرت رسول که رسید شتر را خوابانید
و دیدهای خود را از شدت وجع بقطعه از برد سرخ یمنی بسته بود سلمه گفت من دست علی را
گرفته میکشیدم تا بنزدیک حضرت رسول آوردم حضرت فرمود چه میشود ترا گفت رمد
در دیدهایم رسیده فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارکش را
در دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا زنده بود درد چشم ندید پس
علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد و ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون
علی ع علم را بدست مبارک گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب او میرفتم و در هیچ موضع توقف
نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت

تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب پس رو با اصحاب خود کرد و گفت بحق خدائی که توریة را بر موسی فرستاده
او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حلّه
ارغوانی پوشیده بود چون نزدیک قلعه آمد مرحب بعادت روزهای گذشته از قلعه بیرون
آمد و خود مطلا بر سر گذاشته بود و رجز میخواند حضرت امیر علیه السلام شروع برجز کرده
پیش رفت و دو ضربت در میان ایشان رد شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و
خود و سر آن مرد را بدو نیم کرد و شمشیر بدندانهای او نشست چون یهودان حالت را مشاهده کردند
بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میان آن سوراخی بود
حضرت دست معجز نما را در آن سوراخ کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را کند
و مانند سپر از برای دست گرفت و تا صد گام رفت پس آن را از عقب انداخت که چهل گام دور
افتاد و چهل نفر از صحابه خواستند آنرا حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آن در از عظمت و
سنگینی بمرتبه بود که آنرا چهل نفر می بستند و چهل نفر میگشودند و غرایب معجزات آن ولی خدا
در آن غزوه بسیار است که محدثان و مورخان خاصه و عامه بطرق متعدده روایت کرده اند
و فقیر بعضی را در حیات القلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتملست بر مقصود ما در این مقام اثبات
محبت و محبوبیت خدا و رسول است نسبت بآنحضرت و آنکه جمعی غاصب خلافت آنحضرت بودند
در این جنگ گریختند و با این منقصت از روی بی شرمی باز آرزو و سند این منزلت عظمی و منقبت کبری
بودند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی بچندین طریق و ابن مغازلی بده طریق و احمد بن
حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچندین طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی

ومحمد بن

ومحمد بن اسحق و بیهقی در دلایل النبوة و حافظ ابو نعیم در حلیة و اشنهی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس
الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی علیه السلام و عمر و عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن
اکوع و ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا
علم را بابو بکر و عمر دادی و ایشان گریختند و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت
که در این واقعه بامر حضرت رسول در مدح آنحضرت گفته مشهورست و همچنانکه اصل غزوه خیبر
متواترست این خصوصیات نیز متواترست و اما استدلال باین قصه بر امامت و خلافت آنحضرت
بچند وجه مبین می توان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد **اوّل** آنکه بر هر عاقل معلوم است
که اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان را در آن شریک میدانند با آنحضرت هر آینه صحابه
با آن جبنی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عزیز میداشتند آنقدر آرزو نمیکردند که علم را
با ایشان داده شود و آنقدر حسد بر آنحضرت در این باب نمیبردند و شعرا در مدایح خود ذکر نمیکردند
و حضرت امیر در مفاخرات خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را محبتی
کامل است که مخالفت ایشان را اختیار ننماید و جان و مال خود را بطلب خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد
بمحبت خدا و رسول آنحضرت را آنست که در همه امور و در جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد
و این هر دو ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت چنانچه مکرر مذکور شد وجه
دیگر نفی ریب نکنیم و گوییم که یا مراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت فی الجملة نسبت بهر مؤمنی بحسب الایمان
هست و اختصاص بی وجهست و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه بالاتر از مرتبه عصمت را
زیرا که هر صفت مرجوحی اتصاف بآن مستلزم آنست که از این جهت او را دوست ندارد و اگر از این

مراتب همه تنزل کنیم در آن شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت عظیمی هست برای آنحضرت
پس تقدیم غیر بر آنحضرت ترجیح مرجوح است و بر حکیم علیم محالست **دویم** آنکه بعد از اندک
تاملی بر عاقل مخفی نمیماند که هرگاه اول علم را با بوبکر و بعد از او بعمر داده باشد و ایشان گریخته باشند
و از گریختن ایشان آزرده باشد بعد از آن بفرماید که فردا علم را بشخصی میدهم که صاحب این صفات
باشد و بر دست او فتح شود البته باید آن شخص مخصوص بهمه آن صفات باشد و آن صفات در آنها
که منهزم شدند نباشد پس اگر آنحضرت بجای این صفات میفرمود که فردا علم را بکسی میدهم که از
اهل مکه باشد و قرشی باشد با آنکه این دو صفت در آنها که پیشتر علم را گرفته بودند بود خلاف
قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابوبکر و عمر دوست خدا و رسول نبوده اند و خدا و
رسول ایشان را دوست نمیداشته اند و شک نیست در آنکه اینها منافی دعوی خلافت و امامت
بلکه منافی ایمان است و چون تواند بود که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول او دوست ندارد و حال
آنکه حق تعالی فرموده است والذین امنوا اشد حبا لله یعنی و آنها که ایمان آورده اند و محبت
ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان بتها و ایضا فرموده است اگر خدا را دوست
میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حق تعالی هیچیک از
طاعات ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است بدرستی که حق تعالی دوست
میدارد آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است که دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست
میدارد متطهران را پس مقبول نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبه ایشان از شرک و تطهر ایشان
بهر معنی که باشد دیگر میباید که ایشان نیز از صابران باشند و نیز از پرهیزکاران و نیز از توکل کنندگان

و نیز از محسنین

و نیز از محسنین و نیز از مقسطین زیرا که حق تعالی در بسیاری از آیات کریمه محبت خود را نسبت باین
جماعت یاد کرده است اگر ایشان از یکی این جماعت می بودند بایست خدا ایشان را دوست دارد
و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را با ایشان نسبت داده است مثل خائنین و ظالمین
و کافرین و فرح کنندگان بدنیا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان و افساد کنندگان
در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود را از ایشان
نموده و کسی که باین مثابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت امت دارد و هرگاه آنها
استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شد
و ممکنست این دو دلیل را یک دلیل تمام تر کردانیم بآنکه گوییم اگر مراد محبت کامله است و در جمیع احوال
و از جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانکه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است
پس دلالت می کند بر خطر تبر معارضان آنحضرت از جهات شتی چنانچه معلوم شد و بدانکه حق تعالی
فرموده است یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و
یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون
لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم یعنی ای گروهی که ایمان
آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما از دین خود پس بعد از این خدا بیاورد گروهی را که دوست
دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را و ذلیل و متواضع باشند از برای مؤمنان و شدید و غالب
باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کننده این فضل خداست میدهد
بهر که خواهد و خدا واسع العطا و داناست و از این احادیث گذشته ظاهر میشود که این گروه که

حق تعالی اوصاف ایشان را در این آیه مذکور ساخته حضرت امیر المؤمنین و اصحاب وی اند که با اهل جمل و
زبیر و معاویه و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را
را بآنها وصف کرده موافق است با اکثر اوصاف آیه خصوصاً یحبهم و یحبونه قطع نظر از آنکه معلوم است
که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک از اینها بمرتبه در آنحضرت کامل بود که کسی قدرت
بر انکار نمیتواند نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان
آنحضرت نازل شد و مؤید اینست آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جماعتی از
رؤسا و سرکردهای مشرکان و گفتند بیرون آمده اند بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما و از
خدمت گریخته اند پس رد کن آنها را بسوی ما پس حضرت رسول غضبناک شد و گفت ای گروه قریش البته ترک
کنید مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که گردن شما را بشمشیر بزنند و آنها
گروهی اند که خدا امتحان کرده است دل ایشان را از برای پرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند یا
رسول الله کیستند این جماعت فرمود که از جمله ایشانست خاصف النعل یعنی پینه کننده نعل و حضرت
کارهائی که متعلق بجسد مبارک آنحضرت بود در سفرها حضرت امیر متوجه آنها میشد در آن وقت
نعل خود را داده بود که حضرت امیر پینه کند و حضرت مشغول آن کار بود و عبدالله بن احمد حنبل
در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است ای گروه
قریش ترک این سخنان بکنید والا میفرستم بسوی شما مردی از شما را که خدا امتحان کرده باشد دل او را از
برای ایمان که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند یا رسول الله آن ابوبکر است گفت نه گفتند پس عمر است

گفتند

گفت نه و لیکن آنست که در حجره نعل مرا پینه میکند و بروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است
که حضرت رسول فرمود در میان شما کسی هست که بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد چنانکه من بر تنزیل قرآن قتال
کردم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت منم یا رسول الله فرمود نه و لیکن آنست که نعل مرا پینه
میکند **سیم** احادیث متفرقه ایست که در کتب معتبره عامه در این باب وارد شده است در جامع الاصول
روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دو لشکر فرستاد
بسوی یمن و بر یکی علی علیه السلام را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را و فرمود که اگر کارزار منتهی
شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنایم آن قلعه جاریه را از برای خود برداشت
خالد شکایت علی را و برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که از برای حضرت رسول آوردم چون
حضرت نامه را بخواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه می بینی در باب مردی که دوست میدارد خدا
و رسول او را و دوست میدارند او را خدا و رسول او و من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و غضب
رسول او و من تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را آوردم و در صحیح بخاری نیز روایت شده و در آنجا این
زیادتی هست که حصه او در خمس زیاده از این است که برداشته است و ابن ابی الحدید این قصه را روایت
کرده است و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت که بروید و مذمت علی بکنید پس سه نفر از
ایشان گفتند و حضرت رو از ایشان گردانید تا آنکه بریده اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت
علی کرد و گفت جاریه از غنیمت از برای خود برداشت پس حضرت رسول بحدی غضبناک شد که رنگ
مبارکش سرخ شد و مکرر گفت علی را برای من بگذارید بدرستیکه علی از من است و من از علی ام
و او ولی هر مؤمن است بعد از من و حصه او از خمس زیاده از آنست که برداشته است پس ابن ابی الحدید

گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچندین سند روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را
روایت کرده اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول صلعم
فرمود که علی از منست و من از علی ام و نمی رساند از جانب من رسالت مرا مگر من یا علی و این حدیث
صریح است در خلافت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب معرفت ابرهیم بن سعید
ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قلعه خیبر را
فتح کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو آنچه
نصاری در شان حضرت عیسی علیه السلام گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو می گفتم که بهیچ گروهی
نگذری مگر آنکه خاک کف پای ترا بردارند و بقیه آب دست شستن ترا بگیرند و بآنها شفا کنند
ولیکن بس است ترا آنکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزله
هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بری میکردانی ذمت مرا و قتال خواهی کرد
بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین خلق خواهی بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی
بود و تو پیش از همه کس در حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسی که حله بهشت می پوشد با من
تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت میشود از امت من توئی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند
بود با روهای سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من
خواهند بود و هر که با تو جنگست با من جنگست و هر که با تو صلح است با من صلح است و دوست تو از
منست و آشکار تو آشکار منست و پنهان سینه تو پنهان سینه منست و فرزندان تو فرزندان
منند و تو وعده های مرا بعمل خواهی آورد و حق با تو است و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان

دو دیده تست و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون من
و در حوض کوثر بر من وارد میشود دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و با تو بر حوض کوثر
وارد خواهند شد پس حضرت امیر علیه السلام سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدائی را که منت گذاشت
بر من بایمان و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلایق و خاتم پیغمبران و سرور مرسلان
بمحض احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی اگر تو نمی بودی مؤمنان بعد از تو شناخته
نمیشدند **فصل چهارم** در بیان اختصاص حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله
علیه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله در آخرت و همراز بودن و سایر امور و در آن چند
مطلبست **اول** آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادری قرار داد میان صحابه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گریان
بنزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی
حضرت رسول صلعم گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا با علی علیه السلام گفت تو از من بمنزله هارونی از موسی برادر منی و مصاحب
منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد خلافت را شوری قرار داد میان علی و
عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر ع با ایشان گفت شما را بخدا سوگند میدهم که
آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول صلعم برادری میان خود و او قرار داده باشد
در وقتی که مسلمانانرا با یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت
کرده اند که علی میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم این سخن را بغیر من کسی نمیگوید مگر [illegible]

در فتح کوفی و قصر مولخات از متواترات است ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است از
جمعی از صحابه و ابن مغازلی بهشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن
عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادری کرد اند
از مهاجر و انصار را با کسی که در سعادت یا شقاوت نظیر او بود چنانچه ابو بکر را با عمر و عثمن را
عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابو ذر و همچنین سایر صحابه را برادر کردانید و
حضرت امیر علیه السلام را با کسی برادر نکرد حضرت امیر گریان شد حضرت رسول فرمود من ترا
از برای خود کذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از منست و من از اویم و او
من بمنزله هرونست از موسی و مضامین این اخبار صریح اند در آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان
سایر صحابه و بغیر حضرت رسول نظیری و شبیهی نداشت که شایستهٔ برادری او باشد پس باید در علما
و ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد و در مسند احمد بچندین سند از جابر انصاری روا
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت دیدم که بر در بهشت[2] بود که دو هزار
سال پیش از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند محمد رسول خداست علی برادر رسول خداست
دویم آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول بود ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است
از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت صاحب سر من علی بن ابی طالب است و در صحیح
ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی و سایر کتب اخبار روایت کرده است
که در روز فتح طایف حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علی صلوات الله علیه راز گفت و بسیار طول داد
عمر با ابو بکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی که صاحب جامع الاصول

[2] نوشته

و صاحب مشکوة روایت کرده اند مردم گفتند که راز در و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول
رسید گفت من با او راز نگفتم خدا با او راز می گفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت
کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده از مسند احمد و در مسند ابن حنبل و
مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حال
احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا و در روایت دیگر خلیل مرا ابو بکر را طلبیدند چون نظر
بر او افتاد سر را از او پوشانید و باز گفت دوست مرا بطلبید عمر را طلبیدند سر را گردانید و باز
گفت یار مرا بطلبید عایشه گفت علی را میخواهد چون علی آمد او را در میان جامه داخل کرد و راز
در میان گرفت و با او راز گفت تا بعالم اعلی ارتحال نمود سیوم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت
کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند در دور مسجد خانها بنا کردند و درهای آنها را بسوی
مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند و رسول خدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول
خدا امر میکند شما را که همه درها را ببندید و درکنید مگر در خانهٔ علی پس در این باب مردم سخنان گفتند
چون آن سخنان بحضرت رسید خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من این درها نبستم و در خانهٔ
علی را نگشودم ولیکن خدا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد بن حنبل و ابو یعلی
در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه و دیگران از سی نفر از اکابر
صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را به
بسیار روایت کرده است و ابن جبر نیز از احمد روایت کرده است که حدیث روایت شده است
که چون ندا کردند که بیرون روید از مسجد همه کس بغیر آل رسول و آل علی بیرون رفتیم از مسجد و خیمها

خود را میکشیدیم و بیرون می بردیم و در این زمان نیز علامت در خانه امیر المؤمنین که در مسجد مفتوح
بوده موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت
کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول صلعم امر کرد که درها را از مسجد ببندند مگر در خانه علی ع و صاحب
جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
گفت حلال نیست احدی را که جنب شود در این مسجد بغیر من و بغیر تو و این فضیلت و اختصاص منقبتیست
که فوق آن متصور نیست **چهارم** آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خواست که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر آورد و بشکند حضرت امیر را بر
دوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر آورد احمد در مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد
و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصایص و جماعت بسیار دیگر از جابر
روایت کرده اند که گفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و
شصت بت بر دور کعبه گذاشته بودند حضرت رسول صلعم امر کرد که همه را برو انداختند و بر بالای خانه
بت بزرگی گذاشته بودند که آنرا هبل می گفتند و چون نظر حضرت رسول بر آن افتاد فرمود که یا علی
یا می باید تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بیندازیم علی علیه السلام
گفت بلکه تو بر دوش من بالا رو و حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش من نشست
از برای ثقل رسالت و جلالت نبوت نتوانستم آنحضرت را حرکت دادن حضرت تبسم فرمود و
بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد و چون برخاست بحق آن خدائی که دانه را شکافته و خلایق را
آفریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را می توانستم گرفت بر هبل بالا رفتم و بزیر افکندم

و بعد از آن

و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم و المی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است و تا کسی
در جلالت هم دوش پیغمبر نباشد پا بر دوش او نمیتواند گذاشت و در کتب مخالفان مذکور است
که حضرت رسول هرگاه اراده برخاستن میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه می نشست تکیه بر آن
حضرت میکرد در خصایص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
عطیه میکرد حضرت امیر علیه السلام میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر ترا بلند کرداند و چون حضرت
رسول در جواب میگفت اعلی الله کعبک یعنی خدا پای ترا بر سر دشمنان بلند کرداند و چون حضرت
رسول غضبناک میشد بغیر علی کسی جرات نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده اند
که گفت دیدم حضرت رسول علی علیه السلام را در بر گرفت و بوسید و گفت پدرم فدای تو
ای یگانه شهید و چون علی حاضر نبود میفرمود کجا است محبوب خدا و محبوب رسول او و ابن حجر
این حدیث را از عایشه روایت کرده است و بسندهای بسیار در صحاح عامه و سایر کتب اهل
روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که علی از منست و من از علی ام و ادا نمیکند از جانب
من مگر علی و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال
دویم هجرت دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را بغیر مریم دختر عمران تزویج نمود بعلی علیه السلام
و باو گفت ترا تزویج کردم بکسی که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و بدرستیکه اسلام او
پیش از همه صحابه بود و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه عظیم تر است اسماء بنت عمیس گفت دیدم در
وقتی که رسول خدا آن دو برگزیده خدا را بیکدیگر داد دعای بسیار از برای هر دو کرد و دیگری را در
دعا با ایشان نکرد و از برای علی دعا میکرد بنحوی که از برای فاطمه دعا میکرد و ایضا روایت کرده است
از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب کرده بگروه ثقیف در وقتی که بنزد آنحضرت آمدند

و گفت یا سلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از من است یا گفت مثل جان منست پس گردن شما را
خواهد زد و فرزندان شما را سبی خواهد کرد و مالهای شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که
من آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز و سینه خود را پیش میکردم که شاید بگوید این است
پس رو کرد بعلی و دست او را گرفت و دو مرتبه گفت او اینست **مولف گوید** که آن بی ایمان چون اعتقاد
بخدا نداشت لسان از قسم دروغ پروا نداشته است زیرا که این سخن را موکد بیمین در خطاب خیبر و مواطن
دیگر گفته و الشرکی یا زیاده دروغ خواهد بود و چون شرم نداشته است پروا از این نداشته است
که مردم از فحوای حال او دانند که او دروغ میگوید و از همه کس حریص تر بوده بخلافت و اگر گوئیم
مرادش این بوده که اهلیت این امر را در خود ندیده این راست گفت اما بایست در این مواطن نیز
آرزو نکند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده اند که ابو بکر
و عمر فاطمه علیها السلام را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواستگاری کردند و با او داد و احادیث
در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله زیاده از آنست که در این رساله
احصا توان کرد و هر عاقلی که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند که هر گاه پادشاهی یا امیری یک
شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود کرده اند و در امور کلیه و جزئیه باو توسل جویند و پیوسته
او را محرم اسرار خود کرده اند و در همه احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او کنند البته او را برای خلافت
خود مهیا کرده و این ادل است بر امامت و نیابت او از آنکه صریح بگوید که او جانشین من است
خصوصا هر گاه این امور از کسی صادر شود که معلوم است که محبت او تابع محبت خداست و متبنی
بر امور دنیویه و روابط بشریت نیست پس اینها اول دلایلند بر امامت و خلافت آنحضرت **فصل**
پنجم در بیان آنست که بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است

پس حضرت نداد و عذر فرمود که او صغیره است و علی خواستگاری کرد

که حق همیشه با امیر المؤمنین علیه السلام است و او از حق جدا نمیشود و در مناقب خوارزمی از ابو لیلی
روایت کرده است که رسول خدا گفت بعد از من فتنه خواهد بود و چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت
علی ابن ابی طالب که او جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است
و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت رسول بعمار گفت که اگر ببینی که علی بوادی میرود و مردم
بوادی دیگر میروند تو با علی برو و مردم را بگذار که او ترا بضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون
نمی برد و از ابو ذر روایت کرده است که از ام سلمه که حضرت رسول گفت علی با حق است و حق با او است و
از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من آیند و ایضا از عایشه روایت کرده است همین مضمون را
و ابن ابی الحدید گفته است این حدیث متواتر است که حضرت رسول فرمود که علی با حق است و حق با وی
هر جا که او گردد و محمد شهرستانی در جواب علامه حلی رحمه الله که در کشف الحق استدلال باین حدیث
کرده گفته است که بودن آنحضرت با حق و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در آن شکی نیست که
احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه که گفت
شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت علی با قرآنست و قرآن با علی است از هم جدا
نمیشوند تا در حوض بر من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه و عایشه روایت
کرده است و مولف کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و از فردوس الاخبار از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند علی را خداوندا حق را با او
بگردان هر جا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون ندارد و هر گاه مضامین
این احادیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچندین وجه **اول** آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت

و بعضی بجای [illegible]

میکند و دانستی که عصمت دلیل امامتست دویم انکه دلالت بر افضلیت انحضرت میکند و تفضیل
مفضول قبیح است عقلاً سیوم انکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تصدیق خلافت خلفای
ثلثه هرگز نکرده و همیشه ایشانرا نسبت بجور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت میکرد و هرگاه ایشان
برخلاف انحضرت باشند مخالف حق خواهند بود و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایات انحضرت
از ایشان اگرچه احتیاج باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد می نمائیم صاحب
جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود روایت کرده است از مالک بن
اوس که علی علیه السلام و عباس آمدند بنزد عمر و طلب میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند پس
عمر بایشان گفت که چون حضرت رسول از دنیا رفت ابوبکر گفت من ولی رسول خدایم پس آمدید و تو
طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس ابوبکر گفت که رسول خدا
گفت که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند تصدق است پس شما او را دروغگو و گناهکار
و مکار و خیانت کننده دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون
ابوبکر مرد گفتم من ولی رسول خدا و ولی ابوبکرم پس شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار و خائن
دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم الحال
هر دو متفق شده اید و میگوئید میراث را بما بدهید پس از این حدیث که در پنج صحیح از صحاح ایشان وارد
شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که حضرت امیر این دو منافق را کذاب و غدار و مکار و
گناهکار میدانسته است پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد و ایضا شبهه که اینان
که بر باب خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه داده اند اجماع بر امامت او است و هرگاه امیر المؤمنین و

عباس

و عباس در آن داخل نباشند کی اجماع متحقق شده است چنانکه صاحب جامع الاصول روایت کرده است
از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه دختر رسول خدا و عباس آمدند بنزد ابوبکر و طلب میراث خود از رسول
خدا صلی الله علیه و آله میکردند و طلب فدک میکردند و حصه خود را از خیبر ابوبکر گفت من از رسول خدا
شنیدم که گفت از ما میراث نمیماند آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد از این مال میخورند و کاری که
پیغمبر میکرده است من تغییر آن نمیکنم پس چون حاصل شد تمر مدینه آمد عمر آنرا بعلی و عباس داد و علی متصرف
شد و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است
که فاطمه صلوات الله علیها آزرده شد و هجرت کرد از ابوبکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت
او را در شب دفن کرد و ابوبکر را برای نماز او خبر نکرد پس عایشه گفت حضرت علی را وقعی در میان مردم
داشت تا فاطمه در حیات بود چون فاطمه از دنیا رحلت نمود روی مردم از او گردید و رعایت او
نمیکردند و فاطمه بعد از حضرت رسول شش ماه زنده بود پس زهری از راوی پرسید که پس علی شش ماه
با ابوبکر بیعت نکرد گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند تا
علی بیعت کرد چون علی ع دید روی مردم از او گردیده بضرورت میل کرد بصلح با ابوبکر پس پیغام کرد
ابوبکر را که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور از برای آنکه عمر را با خود نیاورد چون شدت عمر را میدانست
پس عمر با ابوبکر گفت تنها بنزد ایشان مرو ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم و مرا چه میتوانند
کرد پس آمد بخانه علی علیه السلام و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر المؤمنین برخاست
و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر سنگین دل بگریه افتاد
و حضرت ساکت شد و ابوبکر برخاست و خطبه خواند و عذر نا موجه خود را در باب فدک ذکر کرد

و بعد از آنکه ظاهر حضرت بنصرت دست پیدا کرد پس هر عاقل که در این حدیث تامل کند میداند که
باعتراف خود در سنه ششماه اجماعی بر خلافت ابوبکر نه طوعا و نه جبرا منعقد نشد و تصرف ایشان
در این مدت در فروج و اموال و ادیان مسلمانان محض جبر و غصب و خطا بود و اگر در آخر رضا
شده باشد بعد خراب البصرة از محض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی بود و اجماع و بیعت
چنینی در حق هر پادشاه جابری و ظالم قاهری تحقق میشود و تتمه این سخن انشاء الله در مطاعن مذکور
خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرترین مورخین و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل
کرده است که معاویه بعلی علیه السلام نامه نوشت که مضمونش اینست اما بعد حسد برده بر خواست
و نه جز و آن در حق تست و دیگر نه و در سایر مردم زیرا که امور اینها بر گشت باحدی بعد از رسول خدا
مگر آنکه حسد بردی باو و تعدی کردی بر او و ما دانستیم اینرا از تو از نظر خشم آلود تو و غضبان تو
هموار تو و آهای بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفا تا اینکه کشیدند ترا بسوی بیعت مانند
شتری که مهار ترا کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه میشومه او پس حضرت
امیر در جواب او نوشت که آمد بمن نامه تو و در آنجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفا و امتناع مرا
از بیعت ایشان و انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر نمیخواهم از این امور نه بسوی تو و نه
بسوی غیر تو زیرا که حضرت رسول از دنیا رفت و امت اختلاف کردند قریش گفتند می باید امیر از ما
باشد و انصار گفتند می باید امیر از ما باشد پس قریش گفتند محمد از ما است و ما سزاوارتریم بخلافت
از شما پس انصار ولایت و سلطنت را بقریش گذاشتند و بسبب قرابت محمد پس ما که اهل بیت آنحضرت
بودیم احق بودیم باین امر از غیر ما و چون مردم با ابوبکر بیعت کردند پدر تو ابوسفیان بنزد من آمد و

تو احقی باین امر از غیر تو و من یاری میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سوار
و پیادگان بر پسر ابوقحافه و من قبول نکردم از ترس آنکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن
ابی الحدید از کلینی روایت کرده است که چون علی علیه السلام خواست بجانب بصره رود خطبه خواند و
بعد از حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی که چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را
از ما گرفته متصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم بآن از همه مردم پس دانستیم
که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه کلمه مسلمانان را پراکنده کنم و خونهای مسلمانان را بریزم و مردم
نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود هنوز قرار نگرفته بود و باندک ضعفی فاسد میشد
و باندک تاملی متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود
کردند و بعد از آن رفتند و ایضا بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر گفت خداوندا
تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند امر مرا و بروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش
بدرستی که ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعه من امری را که من
اولی بودم بآن از ایشان و هرگاه امیر المؤمنین این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان او را
دوست نمیداشته اند و از ایشان متاذی شده بوده و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است
که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی از ابو سلمه
روایت کرده است که ما منافقان را نمی شناختیم مگر ببغض علی و در استیعاب نقل کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله گفت که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن
دارد مرا دشمن داشته است و هر که ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است

وحق تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ
لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ وکسی که خدا او را در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد
مستحق امامت و خلافت نیست

فصل ششم

در بیان افضلیت آنحضرت بر سایر صحابه است
زیاده بر آنچه سابقا مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای مخالفانست گفته
قول بتفضیل امیر المؤمنین علیه السلام قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین قایل بآن بوده اند
از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و
ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن التیهان و خزیمه بن ثابت و ابو الطفیل و عباس بن
عبد المطلب و بنی العباس و بنی هاشم و بنی عبد المطلب کافه و زبیر نیز اول قایل بود و بعد از آن
برگشت و از بنی امیه جمعی قایل بوده اند از آنجمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبد العزیز و ثعلبی
که از اعاظم مفسران ایشانست نقل کرده که این آیه در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است
چنین بود إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ و ابن
حجر ناصبی در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول در پنج چیز با آنحضرت
مساویند در سلام که حق تعالی فرموده است السلام علیک ایها النبی و فرموده سلام علی آل یس
در صلوات بر ایشان در تشهد و در طهارت که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده و یطهرکم
تطهیرا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فاتبعونی یحببکم الله و فرموده قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی و ابن ابی الحدید گفته است اما فضایل آنحضرت از کثرت و
شهرت بجائی رسیده که با وجود آن متعرض ذکر و بیان شدن سماجت است بعد از آن گفته چگونه

درشان

درشان مردی که اعدای او اقرار دارند بفضلش کرده و خصمان او انکار و کتمان فضایلش نتوانستند
کردن معلوم است که بنی امیه با آنکه مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی و حیله در اطفای نور او
نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر منابر و مناصب
لعن او کردند و مادحان و شیعیان او را حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت حدیثی
که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند و تا حدی که بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان
جاری کردانند و هر چند ایشان در این امر اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او بلندتر و قدر او رفیعتر شد
مانند مشک که هر چند آنرا پنهان کنند بوی او مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و
بر مثال روز روشن که اگر یکچشم آنرا نه بیند چندین چشم دیگر بینند و چگونه در شان کسی که همه
فضایل باو منسوب و سلسله جمیع کمالات باو منتهی میگردد و سرکرده همه فضیلتها و سرچشمه تمام مکرمتها
و معدن جمیع فضایل او بوده و گوی سبقت از میدان همه مکارم او ربوده و بعد از او هر کس نصیبی از
فضیلتی داشته از او داشته و هر که بهره از کمالی یافته از او یافته پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت
الهی و علوم خداشناسی است و هر که خدا را شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان
او افراخته و راه خدا بجمیع کلام او روشن گشته و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما افروخته معتزله
که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل و در این فن استاد مردم اند شاگردان اویند و اشاعره
نیز غاشیه بردوش این تلک بوی و هوادار این سرکروهند زیرا که استاد ایشان ابو الحسن اشعری
و او شاگرد ابو علی جبائیست که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطا است و او
شاگرد ابو هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه است و او شاگرد پدر خود امیر المؤمنین صلوات الله علیه است

والنّا اما مسیر و نیز به انتساب ایشان بآنحضرت ظاهر است و از جملهٔ علوم علم تفسیر قرآنست که تمامی از او
ماخوذ است و ابن عباس که استاد مفسرین است و اکثر این علم از او ماخوذ است شاگرد اوست و از او
پرسیدند که علم تو با علم ابن عمّت چونست گفت مثل قطرهٔ باران بدریای محیط و از جملهٔ علوم علم طریقت
و حقیقت و احوال تصوفست و معلوم است که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی باو می شوند و شبلی
و جنید و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در دوغ فخر میکنند و خرقه
که شعار ایشانست نسبت متصل باعتقاد خود بآنحضرت میرسانند و از جملهٔ علوم علم نحو و صرف است
و همه کس میداند که اختراع این علم او کرده و ابو الاسود دؤلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم
کرده است و اصول و قواعد آنرا بیان فرموده از آنجمله آنست که اقسام کلام اسم و فعل و حرفست
و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع است
و مفعول منصوب است و مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزدیکست که معجزه باشد و اگر ملاحظه
فضایل نفسانی و خصایص انسانی نمائی میدانی که رایت جلالتش در رفعت بکجا رسیده و مشارق
همتش از کدام مشرق دمیده اما شجاعتش شجاعت گذشتگان را از یاد مردم برده و نام آیندگان را
برطرف نموده مقامات او در حروب مشغول و حروبش تا قیامت معروف و مذکور است اوست
شجاعی که هرگز نگریخته و از هیچ لشکری نترسیده و هر که خصمی برابر او آمده که از او نجات یافته باشد و هرگز
ضربتش نزدند که محتاج بضربت دیگر باشد شجاعی و اگر او میکشت قومش افتخار میکردند باینکه کشته اوست
چنانکه بعد از آنکه آنحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت که مضمونش
اینست اگر کشندهٔ عمرو دیگری می بود تا زنده بودم بر او میگریستم اما چون قاتلش یکانه است در شجاعت

ممتاز و بکرامت سرافراز گشتن او را عاری و کشته او را ننگی نیست و بدر شیر پادشاه مگر بود و شجاعی که لحظه
در برابر او ایستاده همیشه بآن افتخار می نمود روزی معاویه بدبخت بر تخت خوابیده بود و پیدا شد عبدالله
بن زبیر و در زیر پایش ایستاده عبدالله از روی مزاح باو گفت ای امیر اگر میخواستم می توانستم یعنی ترا کشت
معاویه گفت دعوای شجاعت میکنی عبدالله گفت مگر انکار شجاعت من می توانی کرد من در صف
قتال برابر علی بن ابی طالب ایستاده ام معاویه گفت اگر دست میکشید ترا و پدرت را بدست چپ خود
کشته بود و دست راستش بکار مانده طلب دیگری می نمود مجملا اینکه هر شجاعی در مشرق و مغرب او را
مسلم میدانند و بنام او مثل میزنند اما قوتش در شهرت ضرب المثل است در همه آفاق و هیچکس بقوت او
نبوده است باتفاق در خیبر را بیکدست از جا کند و چندین کس نتوانستند حرکتش دهند و سنگ
عظیمی را از سر چاه برگرفت که تمام لشکر از تحریکش عاجز بودند و اما سخاوت و جودش از آن مشهورتر است
که بایکفت روزها روزه میگرفت و شبها بگرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران میداد و سورهٔ
هل اتی باین سبب نازل شد و آیه کریمه اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَ
عَلَانِیَةً در شان او آمده مرویست که برای نخلستان از یهود بدست خود آب میکشید انقدر که
دست حق پرستش مجروح میشد و اجرتش را تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست
و گفته اند که آنحضرت اغنای ناس بود و در سخاوت و جود بحدی بود که خدا خواستش و چندیده
و هرگز سائل را نگفت حتی انکه منافقی از خدمت آنحضرت روگردان شده نزد معاویه رفت که دشمن
ترین مردم بود نسبت بآنحضرت و نهایت سعی در تهمت عیب و منقصت باو می نمود و گفت از پیش بخیل ترین
آمده ام معاویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال آنکه اگر خانه از طلا و خانه از کاه داشته باشد

طلا را بیشتر تصدق میدهد تا هیچ از آن نماند اوست که خانهای اموال را تصدق میکند تا انکه جاروب نموده
بر جای آن نماز میگذارد اوست که با اهالی دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب دهید که من شما را طلاق
گفته ام که هرگز رجوع ندارد و با اینکه تمام دنیا در تصرف او بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما
در حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی می نمود و صحت این قول معلوم است
از آنچه کرد با اعدای خود مروان بن الحکم و عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص که در جنگ
جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از انکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرض ایشان نشد و تلافی
ننمود با انکه عبد الله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم و احمق نام میبرد و چون که
او را اسیر کرد سر داد و گفت برو تا ترا نه بینم و بیش از این نگفت و از آنچه با عایشه کرد چون بر او ظفر یافت
نهایت مهربانی و شفقت با او فرمود و اهل بصره شمشیر بر او و بر اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند
چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولاد ایشان را نگذاشت
که غارت کنند و آنچه در جنگ صفین با معاویه کرد که اول لشکر معاویه سر آب را گرفته ملازمان آن
حضرت را از آب منع کردند بعد از آن حضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را بصحرای بی
آبی انداخت اصحاب گفتند تو هم ایشان را از آب منع نمای تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد
فرمود نه والله آنچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر تیز مغنی است ازین و فرمود طرفی از آب را
گشودند که آنها آب بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سید
مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچکس دیگر را سوای او جهاد نیست و در این باب اطناب
بیفایده است زیرا که جهاد آنحضرت از امور ضروریه متواتر است و اما فصاحت آنحضرت امام فصحا و

سید

سید بلغا و استاد خطبا است بلغا کلام او را گفته اند که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق است و کسی از
خدمت آنحضرت پیش معاویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده ام گفت وای بر تو او را عاجز
میگوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر او نگشوده و قانون سخن وری را سوای او کسی
تعلیم ننموده و اما حسن خلق و شگفته روئی او ضرب المثل است تا حدی که اعدای او را باین عیب
کردند و عمرو بن عاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو این را از قول عمر برداشته که او برای
منع این که خلافت را بآنحضرت نداد گفت بازیگر است و صعصعه بن صوحان و دیگر شیعیان در
وصف او گفته اند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود هر جانب که میخواندیم می آمد و هر چه میگفتیم
می شنید و هر جا میگفتیم می نشست و با این حال از او میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر
بر سر او ایستاده باشد و خواهد که گردنش را بزند روزی معاویه بقیس بن سعد میگفت خدا رحمت
کند ابو الحسن را که بسیار خندان و شگفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا هم با صحابه
خندان و خوش طبع بود ای معاویه تو بظاهر چنین نمودی که مدح او میکنی اما قصد مذمت کردی و والله
که او با آن شگفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوی بود که او داشت نه مثل
هیبتی که اراذل و لئام شام از تو دارند و آن تا امروز از او در میان دوستان و اولیای او مانده است
و همچنین درشتی و ناخوشی و بدخوئی در میان مخالفان او مانده است و اما زهد در دنیا او سید
زهاد بود و همه زهاد روی اخلاص باو دارند هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول و ملبوس او از همه کس
درشت تر بود نان جوین های خشک را میخورد و سر انبان نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان از روی
مهربانی روغن بآن بیالایند و جامه را پینه میکرد گاه بپوستی و گاه بلیف خرمائی

پیراهنش که باس بسیار درشت بود و اگر آستینش دراز بود می برید و نمی دوخت و رشته رشته بر سر دستش
می ریخت تا وقتی که تمام شود و کم بود که نان خورش با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد سرکه یا نمک بود و اگر
ترقی میکرد سبزی بود و اگر از این هم ترقی میکرد اندکی شیر شتر بود و گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت
شکم خود را مقبره حیوانات مکنید و با این حال قوت و زورش از همه کس بیشتر بود و از همه بلاد اسلام
سوای شام که در دست معاویه بود اموال پیش او می آمد و همه را بر مردم قسمت میکرد و اما عبادت عابدترین
بود نمازش از همه کس بیشتر بود و روزه اش از همه فزون تر مردم از او نماز شب و ملازمت اوراد و ادای
نوافل آموختند و شیعه یقین دارد که راه دین از مشعل او افروختند چه توان گفت در عبادت کسی که یک
شمه از آن اینست که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی برایش گسترده بودند و بر آن نماز میکرد
و تیر از راست و چپ او میگذشت و در پیش او بر زمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ
شد و پیشانی نورانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعواتش را تأمل کنی
و از آن تعظیم و اجلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خضوع نموده ملاحظه نمائی توانی دانست
که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی بن الحسین
علیهما السلام که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت چون است گفت
چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت بود و اما قراءت قرآن او در این باب مرجع همه بود
و همه متفقند بر اینکه در زمان حضرت رسول تمام قرآن را کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت
و بعد از آنحضرت اول کسی که قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قراءت کنی دانی که استادان
قراءت همه شاگردان اویند و قراءت همه منتهی باو است و همه پناه باو میجویند و اما رای و تدبیر او

از همه

از همه کس صواب‌تر و تدبیرش از همه صحیح‌تر بود و در همه امور هر یک از خلفا و امرا رجوع باو می نمودند عمر را او
از هلاک نگاه داشت و عثمان از مخالفت او در آن بلیه گذاشت و اگر اطاعت رای او میکرد جان خود
را از آن ورطه بدر میبرد و اگر دشمنانش گفته‌اند که او صاحب رای نبود سببش آن بود که موافقت
شریعت مینمود و خلاف حکم دین نمینمود چنانکه خود گفته اگر نه رعایت تقوی بودی من از همه
زیرک‌تر بودمی و خلفای دیگر برای خود هر چه را صلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و
خواه نبود و ظاهر است که کسی که در اکثر امور رعایت حکم دین کند دنیایش بی نظام‌تر از کسی است
که پروای دین نداشته باشد اما سیاسات و حکومت در حکم الهی سیاستش بغایت بود و رعایت
خویشان خود نمی نمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از آنچه با برادر خود عقیل و امثال او کرد
و آنچه بیان نمودیم خصایص دنیویست و واضح شد که در همه آنها او بر همه مقدم و امام همه عالم است و
چه توان گفت از وصف کسی که کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او را دوست
میداشتند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود میکشیدند و جمعی از ملوک ترک و آل بویه
برای تیمن و تبرک صورت آنحضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت نگاشتند و با خود
میداشته‌اند و چگویم در شأن مردی که هر کس میخواهد که از او و منسوب باو باشد حتی مردانگی و
جوانمردی که مردان عالم او را سید و بزرگ خود میدانند و خود را منسوب باو میگردانند تا حدی که
در روز احد از آسمان در شأن او در حضور حضرت رسول شنیدند که ملائکه ملاء اعلی میگفتند
لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و چگویم در شأن کسی که پدرش ابوطالب است سید
بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه گفته‌اند که کم است فقیری که با پریشانی بزرگ باشد و ابوطالب با

کال الفقر بزرگ بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول بود از آن صغر تا ایام کبر و آنحضرت را از شر مشرکان
و کفار محافظت و حمایت مینمود و تا او در حیات بود آنحضرت از وطن خود محتاج بهجرت و اختیار غربت
نشد و بعد از رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رو که دیگر ترا در اینجا ناصری و یاوری
نماند و آنحضرت با پدری با این رفعت و شان پسر عمش خاتم النبیین و سید الاولین و الآخرین است
و برادرش جعفر طیار با ملائکه طیار و زوجه اش سیدة نساء عالمیان و پسرانش سید شباب اهل
پدرانش پدران رسول الله مادرانش مادران خیر خلق الله گوشت و خونش بگوشت و خون او ممزوج
و نورش بانور او متصل و مضمون پیش از خلق آدم تا صلب عبد المطلب و بعد از عبد المطلب در
صلب عبد الله و ابو طالب از هم جدا شدند و دو سید عالم بهم رسید اول منذر و ثانی هادی
که بعد در شان کسی که بر همه مردم در هدایت سبقت نموده و بعد ایمان آورده وقتی که همه کس مشغول
عبادت احجار بودند و هیچکس بر او در توحید الهی سبقت نداشته مگر رسول خدا که رایت سبقت
در عالم افراشته اکثر اهل حدیث بر این اند که او از همه کس پیشتر متابعت پیغمبر کرده و باو ایمان آورده
و خلاف این نگفته مگر اندکی و شک در این نموده مگر دو کس یا یکی و آنحضرت خود فرموده انا الصدیق
الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم و هر کس
تتبع احادیث نماید آنچه گفته شد یقین داند و آنچه ما در این مقام ذکر نمودیم اندکیست از فضایل آنجناب
و اگر شرح مناقب او بتفصیل کنیم محتاج شویم بکتابی بزرگ غیر این کتاب تا اینجا ترجمه مجملی از کلام ابن
ابی الحدید بود و اگرچه علما اضعاف اینها ذکر کرده اند ما از کلام او اینها را نمودیم که بر مخالفان حجت تواند
شد و ثابت ترین مناقب آنست که دشمنان بآن شهادت دهند زیرا که این گمراه با این اهتمام که در ذکر

مناقب آن ولی خدا می نماید باز آن منافق جاهل حیدر را بر او در خلافت مقدم میداند و عداوتی با این
بالاتر نمی باشد و از همه غریب تر آنست که با آنکه خود اقرار میکند که او احق و اولی بود بخلافت میگوید خود
متعرض خلافت نشد و مردم را در جهالت و ضلالت گذاشت و ترک دنیا کرد با آنکه خود نقل کرده است
شکایتها را که حضرت امیر از ایشان میکرد و مکرر میفرمود که غصب حق من کردند و بر من ستم کردند
و قطع رحم من کردند اگر خود با ایشان گذاشته بود و خلافت ایشان بحق بود چرا چنین بزرگوار
حاق برای خود میشد و این افتراها در حق ایشان میگفت و ایضا خلافت خدا و امامت کبری که
کمالی مرتبه نبوت مگر منصب نبوت یا حطام دنیای فانی است که کسی دست از آن بردارد و بد
که اهلیت آن نداشته باشد بگذارد و بر هر عاقل مانند آفتاب روشن و واضح است که هرگاه کسی
با این جهات و مناقب و کمالات در میان امت باشد و دیگری که بهره از این جهات نداشته باشد
خلافت را متصرف شود اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت دارد که خلافت بغیر
کسی تفویض نمایند و مردمانی که کمالات را رعیت او کرده اند که باید اطاعت او بکنند و اگر مردم کرده اند
معلوم است که بنای کار را بر بیعت و جاهلیت گذاشته اند و از روی تعصب و عناد دست از خلیفه حق
برداشته اند و اعانت امام خود در اخذ حق خود نکرده اند تا مخالفان و منافقان بر او غالب شدند
چنانکه قوم موسی هرون را ضعیف کردند و اطاعت عجل سامری نمودند و سیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون

فصل هفتم

در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره
ایراد ذکر نموده اند و اکثر نص صریح است در امامت و ایشان تعامی و تجاهل از آنها نموده اند و چون
همه مناسب این رساله نیست از بسیار باندکی اکتفا مینمائیم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت

کرده است از ابی الحمراء خادم حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حضرت فرمود در شب معراج دیدم که
بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به و ایضا از خوارزمی روایت
کرده است که حضرت رسول بعلی ع گفت که مردم از درختهای مختلف اند و من و تو از یک درختیم و صاحب
مشکوة از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول با علی علیهما السلام گفت در تو مثلی
و شباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن داشتند بحدی که مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست
داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات کردند که او راضی بآن نبود بآنکه او را خدا یا پسر خدا خواندند پس حضرت
امیر فرمود که دو مرد در حق من هلاک میشوند دوستی که افراط کند در دوستی من و دشمنی که بر من بهتان
بندد و ایضا از مسند از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود هر که علی را دشنام دهد مرا
دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است اگر حضرت امیر المؤمنین ع در مقام
مفاخره در آید و خواهد فضایل و مناقب خود را بشمارد با آن مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده و او را مخصوص
بآن گردانیده و جمیع فصحای عرب او را مساعدت و معاونت کنند نتوانند رسید بعشری از آنچه رسول
صادق القول در شان او گفته است و مراد من اخبار مشهوره نیست که امامیه بر امامت او استدلال
میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خبر از کفتن و قصه خیبر و خبر تبلیغ رسالت در مکه
که عشیره خود را در یکجا جمع کرد و گفت هر که اول بمن ایمان می آورد وصی و خلیفه منست و اول علی ایمان
آورد و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چند است که ائمه و پیشوایان حدیث در شان او
روایت کرده اند و اندک بسیار قلیلی از آنها را در حق دیگری روایت کرده اند و من اندکی از آنها را نقل میکنم
که روایت کرده اند آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر ایشان تفضیل

از صحابه

از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که روایتی که ایشان کنند نفس بآن مطمئن میگردد و مثل روایت دیگران نیست
پس بیست و چهار حدیث روایت کرده و ما در این رساله بعضی را ایراد مینمائیم **اول** آنست که حافظ
ابو نعیم در حلیة الاولیا و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علی بن
ابی طالب ع گفت یا علی بدرستی که خدا ترا زینت داده است بزینتی که زینت نکرده است بندگان را بزینتی که
محبوب تر باشد بسوی او از آن و آن زینت ابرار و نیکوکاران است نزد خدا و آن زهد در دنیا است گردانیده است
ترا که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است بتو محبت مساکین را پس گردانیده
ترا که راضی هستی که آنها اتباع تو باشند و آنها راضیند که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل این را زیاد کرده
پس خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند **دوم**
از مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقا مذکور شد نقل کرده است که حضرت رسول ص بگروه ثقیف گفت
که مسلمان میشوید یا میفرستم مردی را که از من است یا گفت عدیل نفس من است و از روی عمر نقل کرده است
که خلیفه گذشت و گفته است باز احمد در کتاب فضایل علی ع نقل کرده است که مردی را میفرستم که بمنزله جان منست
ابوذر گفت در این حالت من در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد و دست بر پشتم گذاشت که برو و دست کشید او را
و از من پرسید که کی را گمان داری که اراده کرده گفتم ترا نمیخواهد آنرا میخواهد که نعل او را پینه میکند یعنی علی بن
ابی طالب ع **سیم** حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت
بدرستی که خدا عهد کرد در باب علی بسوی من عهدی پس گفتم پروردگارا بیان کن از برای من گفت بشنو
علی علامت راه هدایت و امام اولیای منست و نوریست که اطاعت من کنند و اوست کلمه که لازم گردانیده ام
بر متقیان آنرا و آنست آیه کریمه و الزمهم کلمة التقوی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که

اطاعت او کند بتحقیق مرا طاعت کرده پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا من او را بشارت
دادم گفت من بنده خدایم در قبضه قدرت او پس اگر مرا عذاب کند بگناهان من است و هیچ ستم نکرده
بر من و اگر تمام کند آنچه مرا بآن وعده داده است پس او سزاوارتر است باینکه بکند پس حضرت رسول گفت
من دعا کردم از برای او و گفتم خداوندا دلش را جلا ده و بهار او را ایمان بخود گردان خدا فرمود کردم اما
او را مخصوص گردانیدم او را ببلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بآن امتحان نکرده ام گفتم پروردگارا او
برادر من است و صاحب من است فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا و ممتحن است و مردم را باو امتحان
خواهم کرد و ایضا حافظ بسند دیگر از انس روایت کرده است که حضرت فرمود بدرستی که پروردگار عالمیان
عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت و علامت هدایت و منار ایمان و امام و پیشوای
دوستان من است و نور جمیع مطیعان من است و علی امین من است در قیامت و علمدار من است و
بدست علی خواهد بود کلیدهای خزینهای رحمت پروردگار من **چهارم** روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند
و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او
و بسوی ابرهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب
مؤلف گوید فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است
هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابرهیم در خلت او و بسوی موسی
در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی بن ابی طالب علیه السلام پس از جانب شیعه گفته اند که
ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی مساوی آن پیغمبرانست در آن صفات و شک نیست که آنها افضل از دیگر
بوده اند و از سایر صحابه و مساوی افضل افضل است پس باید علی افضل از ایشان باشد **پنجم** ابو نعیم در حلیه

و ابن حنبل

و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر که دوست دارد که زندگی
کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و چنگ زند در شاخی که از یاقوت سرخ است و خدا آنرا
بدست قدرت خود خلق کرده است باینکه گفت باش آن بهم رسید پس باید متمسک شود بولایت علی بن ابی
طالب **ششم** از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول در بین روز عرفه بیرون آمد و فرمود
بدرستی که حق تعالی مباهات کرد با ملائکه بهمه شما عموما و گناهان همه را آمرزید و مباهات کرد بعلی
بخصوص و گناهان او را آمرزید من سخنی میگویم و رعایت خویش خود نمیکنم بدرستی که سعادتمند و کل سعادتمند
و حق سعادتمند کسی است که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او **هفتم** احمد بن حنبل در کتاب
فضایل و مسند روایت کرده است که حضرت رسول گفت اول کسی که او را در قیامت می طلبند منم پس می
ایستم از جانب راست عرش در سایه عرش پس حله بمن می پوشانند پس پیغمبران را یکی بعد از دیگری میطلبند
و از جانب راست عرش باز میدارند و حلهها بایشان می پوشانند پس علی بن ابی طالب را میطلبند برای
قرابتی که با من دارد و منزلتی که نزد من دارد و میدهند بدست او علم مرا که آن لوای حمد است و آدم و هر که
بعد از او هست همه در زیر آن علم اند بعد از آن با علی خطاب کرده که پس تو با علم می آئی تا بایستی میان من و میان
ابرهیم خلیل پس حله بر تو می پوشانند و منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابرهیم و نیکو برادریست
برادر تو علی بشارت باد ترا که ترا میخوانند هر گاه مرا میخوانند و ترا خلعت می پوشانند هر گاه مرا خلعت می پوشانند
و بتو عطا میکنند هر گاه بمن عطا میکنند **هشتم** حافظ در حلیه روایت کرده است از انس بن مالک
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی بمن گفت آبی برای وضوی من حاضر کن پس برخواست و وضو ساخت
و دو رکعت نماز بجا آورد پس گفت اول کسی که بر تو داخل میشود از این در امام متقیان و سید و سرور مسلمانان

و یعسوب مؤمنان یعنی پادشاه ایشان و خاتم اوصیا و کشاننده روسفیدان و دست و پا سفیدان
بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی آمد
و حضرت رسول گفت کی آمد گفتم علی آمد پس برخاست بسوی او شاد و خندان و دست در گردن او کرد
و عرق روی او را پاک میکرد علی گفت یا رسول الله امروز می بینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی
حضرت فرمود چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی
شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را در آن اختلاف کنند بعد از من نهم ایضا حافظ
روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول صلعم گفت بطلبید از برای من سید عرب را که او علی است
من گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان آدمم و علی سید عرب است چون علی ع
آمد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار میخواهید دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر بآن متمسک شوید
هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا رسول الله گفت او علی است پس او را دوست دارید بدوستی من و او را
گرامی دارید بگرامت من بدرستی که جبرئیل مرا امر کرد از جانب خدا بآنچه گفتم بشما دهم ایضا حافظ در حلیه
روایت کرده است که روزی علی علیه السلام آمد رسول خدا صلعم گفت مرحبا بسید مؤمنان و امام متقیان
گفتند بعلی که چه گونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر آنچه بمن داده است و سؤال
میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر آنچه بمن عطا کرده است و زیاده کند بر آنچه بمن انعام
کرده است یازدهم ایضا در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول صلعم گفت هر که خواهد زندگی کند
بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من او را کشته است
پس باید موالات کند با علی بعد از من و دوستی کند با دوست او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستی که

ایشان

ایشان عترت من اند و از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم مرا بایشان داده اند پس وای بر آنها
که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان صله مرا خدا شفاعت مرا بایشان
نرساند دوازدهم از احمد در مسند و کتاب فضایل و صاحب فردوس الاخبار روایت کرده است که
حضرت رسول صلعم فرمود که بودم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم را خلق کند بچهارده هزار سال
پس چون آدم را خلق کرد قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس یک جزو من بودم و یک جزو علی بود و در روایت دیگر
زیاد کرده است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا صلب عبد المطلب پس در من نبوت شد
و از برای علی وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است که حضرت رسول خطاب کرد با علی و فاطمه
علیهما السلام که نظر کردن بروی تو عبادت است تو سیدی و سروری در دنیا و آخرت هر که ترا دوست دارد مرا
دوست داشته و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست وای بر کسی که
ترا دشمن دارد چهاردهم ایضا احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت کیست که آبی از برای ما بیاورد پس مردم همه امتناع کردند علی ع مشکی برداشت و شب بسیار تاریکی بود
آمد بر سر چاه بسیار عمیقی فرو رفت بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
علیهم السلام که مهیا شوند برای نصرت و یاری محمد و برادرش علی و لشکر پس از آسمان بزیر آمدند با غلغله
و صدائی که هر که می شنید می ترسید چون بنزد چاه رسیدند همه آن ملائکه بحضرت امیر علیه السلام سلام کردند
برای اکرام و اجلال او و ایضا این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در آخر زیاد کرده است
که حضرت رسول صلعم گفت یا علی در روز قیامت ناقه از ناقهای بهشت برای تو خواهند آورد پس بر آن سوار
خواهی شد و زانوی تو با زانوی من و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم باز احمد روایت کرده

کتاب فضایل روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواند و در آن خطبه گفت یا
ایها الناس وصیت می کنم شما را بمحبت خویش و برادر من و پسر عم من علی بن ابی طالب دوست ندارد
او را مگر مؤمن و دشمن نمیدارد او را مگر منافق هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که
او را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد عذاب کند خدا او را بآتش **شانزدهم** از
از کتاب فضایل احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا در حق علی
پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوبتر است بسوی من از دنیا و هر چیز که در دنیاست **اما اول** انکه
او متکای من است در پیش خدا تا انکه خدا فارغ شود از حساب خلایق **دویم** انکه لوای حمد در دست
او خواهد بود و آدم و جمیع فرزندانش در زیر آن علم خواهند بود **سیم** انکه در کنار حوض من خواهد
ایستاد و هر که را شناسد که از دوستان اوست آب خواهد داد از امت من **چهارم** او عورت مرا
خواهد پوشید و مرا دفن خواهد کرد **پنجم** انکه من بر او نمیترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود
بعد از احصان **هفدهم** از حلیه حافظ ابو نعیم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت یا علی فخر بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر مردم مخاصمه میکنی برایشان
زیادتی داری بهفت چیز و احدی از قریش در آنها با تو منازعه نمیتواند کرد و تو پیش از همه ایمان آوردی بخدا
و پیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت کننده تری میان مردم بسویت
و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و دانا تری از همه بقضا و حکم در میان خلق و زیادتی و فضیلت
تو نزد خدا از همه بیشتر است **هیجدهم** از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول خدا
صلی الله علیهما که مرا تزویج کردی بفقیری که مال ندارد حضرت فرمود ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از

همه اقدم

همه اقدم است و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل
زمین و از میان همه شوهر ترا برگزید **نوزدهم** ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و قصه (تفسیر)
مذکور با لعقل موجود است که چون سوره اذا جاء نصر الله و الفتح نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین
بسیار مداومت می نمود حضرت رسول ص بر گفتن سبحان الله و استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه
خدا مرا وعده داده بود فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند و بدرستی که هیچکس از تو
سزاوارتر نیست بمقام من برای تقدمی که در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و داماد منی و
زن تو است بهترین زنان عالمیان و پیش از این بر من ثابت است نعمتهای ابوطالب و حقوق او در وقتی که
قرآن نازل شد و من حریصم و بسیار میخواهم که رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس گفت ابن ابی الحدید
بعد از انکه این احادیث را نقل کرده است که گفته است فخر این اخبار را در این موضع از برای این نقل
کردم که بسیاری از آن جماعت که منحرفند از آنحضرت چون می بینند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
از برای تحدث بنعمتهای خدا بر خود در خطبها فضایل و کمالات خود را ذکر میکند آنحضرت را نسبت
بتکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز پیشتر این را میگفتند چنانچه عمر گفتند که امارت لشکر
و خلافت را بعلی بگذار گفت او تکبرش زیاده از آنست که این را قبول کند و زید بن ثابت میگفت ما
متکبرتر از علی و اسامه ندیده ایم لهذا ما این احادیث را ایراد کردیم تا بدانند که کسی که این منزلت
نزد حضرت رسالت داشته باشد و آنحضرت در شان او اینها را گفته باشد اگر بآسمان بالا رود
و با ملائکه و انبیا مفاخره کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد با انکه آنحضرت هرگز در گفتار
و کردارش اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم و خلق و تواضعش از همه کس بیشتر بود تا انکه دشمنانش او را

بدعا بر و فراخ مذمت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از آنحضرت صادر میشد از باب شکوی
بود که سینه پر دردش از تلاطم امواج هموم مملو شده بضرورت اظهار می نمود و آه سردی بود که از دل
پر درد میکشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار می نمود یا شکر نعمتهای الهی بود که باو
عطا فرموده بود و تنبیهی بود غافلان را که اقرار بفضل او نداشتند و از باب امر بمعروف و نهی از منکر
بر او واجب بود که قدری از فضایل خود را ظاهر گرداند که مردم اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگرانرا
در فضیلت بر او تقدم ندهند و حق تعالی نهی کرده است از این و گفته است افمن یهدی الی الحق
احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمه کلام
ابن ابی الحدید بود **مؤلف گوید** که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان را می بندد و حق بر زبان ایشان
جاری میکند تا حجت شیعه باشد بر ایشان و بسیار غریب است که این مرد با آن فضیلت این احادیث را
نقل میکند و تصدیق بصحت آنها میکند و قبول میکند که مثل این فضایل در حق دیگران وارد نشده
و اقرار بافضلیت آنحضرت از همه جهات میکند و اعتراف بمظلومیت آنحضرت میکند و بر آنحضرت
واجب میداند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و نقص آنها بکند و استشهاد میکند باین آیه که
صریحست در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه میداند و در مدت
و پنج سال آنحضرت را رعیت آنها میداند و آنها را نسبت باو امام واجب الاطاعه میداند ان هذا
لشیء عجاب و بدانکه احادیثی که در این فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمی توانند انکار
صحت آنها کرد زیرا که آنچه از شش صحیح ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت آنها
نمی توانند کرد و آنچه از سایر کتب ایشان نقل شده از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان نقل کرده ایم مانند

مسند

مسند احمد بن حنبل که مؤلف آن از ائمه اربعه ایشانست که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی
میشود و کتب حافظ ابو نعیم است که همه توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از
مفسرین مشهور ایشانست و اکثر فضل و اعتبار ایشان نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح ایشانست
و چون آن شش نفر تعصب ایشان زیاده از دیگرانست آنها را معتبر شمرده اند و احادیثی که ما
بر ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه روایت کرده اند و آنچه آنها در
برابر می آورند حدیث موضوعی چند است که مطلقا در کتب ما از آن اثری نیست و آثار وضع
بر آنها ظاهر است و کسی که استشمام رایحه انصاف کرده باشد میداند که اکثر احادیث که در این
مقام نقل شد و اکابر علمای ایشان حکم بصحت آنها کرده اند صریح است در امامت زیرا که امامت
در عرف حدیث و قرآن صحیح است در خلافت و ریاست کبری و کسی که عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر
نمی باشد و حدیث ابتلا هم صریح است در امامت و غصب خلافت در چندین موضع و کسی که متصف بصفات
مشهوره انبیا باشد و همه در تحت لوای او و در جوارش میان رسول خدا و ابرهیم باشد رعیت هر شقی
لئیم که چند منافق با او بیعت کرده باشند نمی باشد و حدیث وضوء مصنف عارف بلغات
و مصطلحات اکثر فقرات دلالت بر امامت میکند خصوصا امام المتقین و سید المسلمین
و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصایت نیابت پیغمبر است و ریاست
امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصایت انبیای دیگر این معنی داشته و الا آنحضرت طفلی
نداشت که وصی برای او تعین کند و مالی نداشت که در آن وصیت کند خصوصا بنا بر طریقه
جماعت که میگویند که آنحضرت میراث نمیدارد و احادیث وصایت آنحضرت متواتر است و این

صریح است

ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایت است و ایضاً آخر حدیث صریح است
در امامت زیرا که ادا کردن رسالات از جانب حضرت رسول و صوت آنحضرت بایشان شنوانیدن
باین معنی که آنچه از او شنوند باعتبار عصمت یقین دانند که فرمودهٔ آنحضرت است و گویا صدای او را
شنیده اند و ایضاً چون بمنزلهٔ نفس او و جان اوست پس صدای او بمنزلهٔ صوت اوست و ایضاً بیان
حق در اختلاف امت همه کار امام و ثمرهٔ امامت است و در حدیث نهم سید و سرور جمیع عرب بودن
و محبت او باعث هدایت بعد گردیدن بالا تر از مرتبهٔ امامت است و دهم صریح است در امامت
بجهاتی که مذکور شد و یازدهم صریح است در امامت او و امامت اولاد او و امجاد او و در دوازدهم
باعتبار وصیت و نهایت اختصاص و کرامت ظاهر است در امامت و سیزدهم که دلالت میکند که افضل است
از سایر خلق بغیر از حضرت رسول حجت کامل است بر امامت بتقریبی که مکرر مذکور شد و حدیث آخر
صریح است در آنکه حضرت رسول خلافت برای او تعیین کرده بود و آنحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد
و حق تعالی ترک خواهش رسولش نمیکرد و تا آنحضرت مکرر این امر را از خدا نشنیده بود بمردم اظهار
نمی نمود و سایر اخبار صریحست در جلالت و امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر بر او تفضیل مفضولست و عقلا
قبیح است و اگر منصفی در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اجتماع همه با هم موجب علم یقینی است
باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را و کسی که تعصب و عناد دیدهٔ بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت
نیابد بهیچ حقی در دنیا اذعان نخواهد کرد و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور **فصل هشتم**
در بیان مطاعن آن جماعتی که غصب حق آنحضرت کردند و اگر آنها قابل امامت بودند پس حق
منحصر در آن حضرت بود زیرا که باجماع حق منحصر بود در ایشان و آنحضرت و هر گاه خلافت آنها باطل شد

خلافت

خلافت آنحضرت ثابت می شود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در مطاعن ابو بکر است
و آن بسیار است بقلیلی در این رساله اکتفا می نمائیم **طعن اول** آنکه آنحضرت رسول صلی الله علیه
و آله امور عظیمه که رو میداد بعظماء صحابه تفویض می نمود و هیچ امری را بابو بکر تفویض ننمود مگر خواندن
آیات سورهٔ برائت بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که ادا نمی کند
رسالات ترا مگر تو یا کسی که از تو باشد پس حضرت امیر رفت و آیات را از ابو بکر گرفت و ابو بکر را برگردانید
و آیات را در موسم بر اهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امری را بدون
وحی الهی نمیکرد پس اگر حق تعالی اول امر کرد که بابو بکر بدهد و بعد از آن از او بگیرد حکمتی در آن
ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و اگر بعضی از متعصبان
مخالفین نقل کرده اند که ابو بکر از امارت حاج معزول نشد و همراه بودند در اکثر روایات معتبرهٔ
ایشان نیست و خلاف آن در روایات ایشان هست اگر چه فایده از برای ایشان ندارد و اگر جمعی دیگر
گفته اند که عادت عرب آن بود که بزرگ ایشان عهدی که میکردی بایستی آن عهد را بزرگان
قبیله او بشکنند حرفی است بی اصل و در کتابی از کتب معتبرهٔ قدمای ایشان موجود نیست و ابن
ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از عادت عرب معروف نیست و این تاویلیست که متعصبان
ابو بکر اختراع کرده اند و ایضاً اگر عادت معروف متقرری بود بایستی بر حضرت رسول مخفی نباشد و در
اول ابو بکر را نفرستد و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایستی بر ابو بکر و عمر و سایر صحابه که عادات جاهلیت را
میدانستند مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابو بکر مخالف قاعده است و ایضاً
اگر سبب این بود بایست وقتی که ابو بکر خایف و محزون برگشت حضرت این عذر را ظاهر نماید که در هیچ روایتی

مذکور نیست که حضرت این غدیر را فرموده باشد بلکه غدیری که در روایات مذکور است این است که
فرمود جبرئیل نازل شد و گفت ادا نمیکند از جانب تو مگر کسی که از تو باشد و از جمله غرایب تعصبات است که بنابر
نمازی را که ثابت نیست که بگفته رسول باشد بلکه خلافش معلوم است و با اعتقاد ایشان هر بر و فاجر
امامت نماز می تواند کرد دلیل خلافت ابوبکر میکنند و عزل ابوبکر و دادن آیات را بامیر المؤمنین با امر خدا
منشا فضیلتی نمیدانند **طعن دویم** آنکه آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله اسامة بن زید را امیر
لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ روم شوند و ابوبکر و عمر از
جمله مامورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای
غصب خلافت و مستحق لعن شدند و بقرائن احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه و تاکید
در سرعت خروج ایشان آن بود که مدینه از منافقان خالی گردد و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این
مضامین بطرق متعدده در تواریخ و سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب
احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبد الله بن عبد الرحمن که رسول خدا در مرض موت خود
امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند و از جمله آنها ابوبکر بود و عمر و ابو عبیده
بن جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر امر کرد او را که غارت برد بر موته همان موضع که پدرش در آنجا
شهید شده است و جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل نمود اسامه و لشکرش و حضرت گاهی مرضش شدید
میشد و گاه سبک میشد و در همه حال تاکید میفرمود در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم
فدای تو باد رخصت میدهی که چند روز بمانم تا خدا ترا شفا بخشد فرمود که بیرون رو و ببرکت خدا
یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا باین حال بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت و عافیت

گفت

گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بپرسم احوال ترا از مترددین پس حضرت فرمود که بیرون رو و طاعت
امر من بکن پس مرض بر آنحضرت غالب شد و اسامه بیرون خواست که متوجه بیرون رفتن شود چون حضرت بهوش
آمد خبر اسامه و لشکر او را پرسید گفتند تهیه رفتن میکنند باز مکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا
لعنت کند کسی را که از او تخلف کند و باز بیرون روید مکرر این را فرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرد
و روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد و با او بودند ابوبکر و
عمر و اکثر مهاجرین و روسا و سرکردهای انصار تا آنکه ام ایمن کسی فرستاد بنزد اسامه که بیا بمدینه که حضرت رسول
در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت بر خواست و علم را برداشت و داخل مدینه شد و
علم را بر در خانه حضرت نصب کرد و حضرت در همان ساعت بعالم قدس ارتحال نموده بود و ابوبکر و عمر تا زنده بودند
پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر و
اکثر مورخین و محدثین عامه گفته اند که ابوبکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابوبکر
خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من و لشکری که با من اند ترا والی نکردند و حضرت رسول
مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحبت عمر بی رخصت من برگشتید و امر بر حضرت رسول
مخفی نبود و مرا و شما را می شناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد ابوبکر خواست خود را خلع کند [illegible]
عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول مرا بر او
امیر کرد و او مرا عزل کرده و دعوای امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است در بیان
اختلافها که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت **دویم** آن بود که حضرت رسول فرمود که سازید
کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجب است بر ما

که امتثال امر آنحضرت بکنیم و لشکر اسامه با امر حضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفته‌اند مرض حضرت
سخت شده دل ما تاب نمی‌آورد که آنحضرت را در این حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم که امر حضرت
بکجا منتهی میشود و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان در بحار الانوار ایراد
نموده‌ام پس این واقعه از سه جهت دلیل است بر بطلان خلافت آن سه غاصب خلافت اول آنکه
حضرت رسالت اسامه را بر ایشان امیر گردانید و معزول نگردانید و ایشان در تحت حکومت و امارت
او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت اسامه باشند
و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد اطاعت او بکند پس اگر ایشان نیز خلیفه باشند
بلکه واجب بود اطاعت خلیفه دیگر بکنند دویم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش
اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول ملعون است و ملعون بودن با خلافت جمع نمیشود سیم
آنکه ایشان تولی و اعراض از امر حضرت کردند و هر که چنین کند مؤمن نیست بگفته حق تعالی و یقولون
آمنا بالله و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک و ما اولئک با
لمؤمنین یعنی میگویند ایمان آورده‌ایم بخدا و رسول و اطاعت ایشان کرده‌ایم و با وجود این
فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند و این جماعت مؤمن نیستند طعن سیم
در بیان جوری که او با عمر و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت
اول مختصری از روایات شیعه را که از اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه منقول گشته
نقل می‌نماییم و بعد از آن بر هر جزو از اجزای آن روایاتی که از کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهور است
بر طبق آن ایراد مینماییم تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفان بآن متمسک شده‌اند در خلافت آن

منافقین

منافقین دلیل که بر ایشان است بر خلافت ایشان شیخ طوسی رحمه الله در احتجاج باسانید صحیحه روایت
موافق روایات متواتره کرده و در سایر کتب شیعه مذکور است که چون مرض آنحضرت رسول صلی الله
علیه و آله شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی علیه السلام و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه
داد بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبر
از دنیا نرفته است مگر خلیفه در میان امت گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم
کتاب خدا و اهل بیت من هر که ایشان را ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار وصیت نمود که
رعایت ایشان بکنید بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه کرد در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا
مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را برد و در یک فرسخی مدینه نزول کرد و اول کسی که
مسارعت کرد بر رفتن ابوبکر بود و عمر و ابوعبیده بن الجراح در رفتند و در میان لشکر فرود آمدند پس مرض
حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه شد حضرت
سید انبیا بعالم بقا رحلت نمود و دو سه روز از بیرون رفتن لشکر گذشته بود چون این خبر وحشت اثر
بعسکر رسید اکثر مدینه برگشتند و مدینه بهم برآمد پس ابوبکر [illegible] بمسجد آمد و فریاد کرد
که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده‌اید اگر محمد مرده پروردگار محمد نمرده است پس این آیه را
خواند و ما محمد الا رسول یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته‌اند پیش از او رسولان پس اگر او
بمیرد یا کشته شود شما از دین بر خواهید گشت و کسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار
جمعیت کردند بر سعد بن عباده و او را بسقیفه بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید
ابوبکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و ابوعبیده که هم سوگند ایشان بود با خود بردند

و در سقیفه جماعتی بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و سخن از
بسیار در میان این چند نفر و انصار شد تا آنکه ابوبکر با انصار گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از دو نفر
با ابوعبیده یا عمر هر دو را پسندیدم امر برای خلافت عمر و ابوعبیده با ابوبکر گفتند سزاوار نیست که ما بر تو
تقدم نماییم تو پیشتر از ما مسلمان شدی و تو مصاحب غار بوده و تو احق باین امری از ما انصار گفتند میترسیم
غالب شوید بر این امر کسی که نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای خود امیری میگیریم و شما از برای خود امیری
قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار را هر دو ذکر کرد و گفت مهاجران امرا باشند و شما وزرا
باشید حباب بن منذر انصاری برخاست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانه شما
و در زیر سایه شمایند و کسی جرات بر مخالفت شما نمیکند اگر آنها با امارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد
و از ایشان امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نمی تواند بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر
باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی نمیشوند با آنکه خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشان است و کی میتواند
منازعه کند با ما و خلافت آنکه ما خویشان و عشیره اوییم مگر کسی که خواهد خود را بهلاکت اندازد و فتنه
برپا کند باز حباب آن قسم سخنان گفت و گفت که بشمشیر شما اینها اطاعت کرده اند و هر که رد قول من
میکند شمشیر بر بینی او میزنم پس ابوعبیده برخاست و سخن بسیار گفت و بشیر بن سعد که از بزرگان
انصار بود چون از قبیله اوس بود و ایشان خلافت را از برای سعد میخواستند و او از قبیله خزرج بود حسد
بر این داشت که میل کرد بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران و باین سبب
اختلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابوعبیده و شیخ
قریش اند و با هر یک که میخواهید بیعت کنید عمر و ابوعبیده باعتبار طلبیه که باهم کرده بودند گفتند ما

با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم دست خود دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت من هم با شما شریکم
چون قبیله اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابوبکر و هجوم آوردند و سعد
نزدیک شد که در زیر پای مردم هلاک شود گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را
بکشد قیس پسر سعد برجست و بریش عمر چسپید و گفت ای پسر صهاک حبشیه ترسان و گریزان در
جنگها و شیر غران در محل ایمنی اگر یک مو از بدن کم کنی یک دندان در دهانت نمیگذارم ابوبکر گفت
آهسته باش ای عمر که رفق و مدارا نافع تر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله که اگر قوت
برخاستن میداشتم هر آینه می شنیدید در کوچهای مدینه صدائی که شما را و اصحاب شما را از مدینه
بیرون کند و ملحق شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران بودید الحال بر من
جرات بهم رسانیده اید ای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید او را برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر
فرستاد که مردم بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری که در کنانه دارم
بسوی شما بیندازم و سرنیزه خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت گرفتن آن
داشته باشد لیکن من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیره من و بخدا
سوگند که اگر جن و انس جمع شوند من با شما دو عاصی بیعت نکنم تا بنزد پروردگار خود روم چون این
جواب را با ایشان گفتند عمر گفت البته از او بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از
بیعت و بلجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته
شوند او را بگذارید و بیعت نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از سعد
و او نماز با ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان قائل نبود و اگر یاوری می یافت البته با ایشان جنگ میکرد

پوشیده برین حالت بود تا ابوبکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد و چون از ضرر عمر ایمن نبود بدر رفت بشام
و در انجا مرد و با هیچیک بیعت نکرد و سبب کشتن آن بود که در شب تیری بر او زدند و او را کشتند
و تهمت بر جن بستند که جن او را کشتند و بعضی گفتند که خالد برای محمد بن سلمه انصاری تیر او کردند
و او سعد را کشت و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که مغیره بن شعبه او را کشت
و سایر انصار و جمعی که در مدینه حاضر بودند بیعت کردند و حضرت امیر المؤمنین ع در این احوال
مشغول تجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول صلعم بود و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان رضی الله
عنه شنیدم که چون حضرت رسول بملاء اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابو عبیده
آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی بایست بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود که
گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول صلعم از قریش است و مهاجران بهتر اند
از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و
حضرت رسول فرموده که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر علیه السلام
و او مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او متکفل غسل
او نشود پس گفت یا رسول الله کی اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی را که حضرت
میخواست بشوید جبرئیل میگردانید و آن عضو را ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد
مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ما در عقب او صف بستیم و بر او
نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را نبیند پس رخصت داد
صحابه را که ده نفر ده نفر داخل میشدند و بر آن حضرت می ایستادند و میگفتند ان الله و ملائکته

یصلون

یصلون علی النبی را تا آخر آیه میخواندند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه همه مهاجران و
انصار داخل شدند و صلوات میفرستادند و میرفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول کرده شد و اکثر
ایشان خبر نشنیدند طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیر
المؤمنین را بآنچه آن منافقان کردند در وقتی که مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است
و مردم راضی نمیشوند که بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست او بیعت میکنند حضرت فرمود
یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر حضرت رسول بالا رفت کی بود گفتم
نه ولیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابو عبیده بن جراح پس سالم مولی
حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر با او بیعت کرد
سلمان گفت ندانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشم
علامت سجده بود و بسیار متعبدی مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و
گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا درین مکان دیدم دست را بگشا او دست دراز کرد و با او
بیعت کرد پس گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت
فرمود یا سلمان دانستی کی بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان می نمود که شماتت میکرد
بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا رسول خدا صلی الله
علیه و آله که ابلیس و سرکردهای اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول
مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام بایشان از جانهای ایشان
و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحاب ابلیس

کفتند که این امت مرحوم و معصوم اند و تو را و مرا بر ایشان دستی نخواهد بود ایشان پناه خود را و امام
خود را بعد از پیغمبر دانسته‌اند پس شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا فرمود
که چون من از دنیا بروم و مردم در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول
کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت مرد پیر متعبدی و چنین خواهد گفت
پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد که ایشان او را سجده خواهند کرد
و خواهند گفت ای سید ما و بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت بدر کردی پس او در جواب خواهد گفت که
کدام امتند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما می‌گفتید که من بر ایشان راهی ندارم دیدید چگونه ایشان را
بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است که حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ
إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را مگر گروهی از مومنان
سلمان گفت چون شب شد علی علیه السلام فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرد و دست حسن و حسین را
علیهم السلام گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران و انصار رفت و حق امامت و خلافت خود را
بیاد ایشان آورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایت دیگر بیست
و چهار نفر پس فرمود که راست میگوئید سرهای خود را بتراشید و اسلحه خود را بردارید و بامداد بیائید
بنزد من که با من بیعت کنید بر موت یعنی تا کشته نشوید دست از یاری من بر ندارید چون صبح شد بغیر
چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بروایت دیگر بجای عمار زبیر است سه شب حضرت
چنین کرد و در روز بغیر این چهار نفر حاضر نشدند چون حضرت دانست که ایشان در مقام غدر و
مکر اند و یاری او نمیکنند رفت و در خانه نشست و مشغول جمع قرآن شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را

جمع کرد

جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و چوبها و رقعها و استخوانها پس ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت
گفت من سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس چند روز صبر کردند
و حضرت مجموع قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و سرش را مهر کرد پس آنرا بمسجد آورد در وقتی که
ابوبکر با صحابه در مسجد بودند و ندا کرد باواز بلند که ایها الناس چون حضرت رسول از دنیا رفت من
مشغول غسل و تجهیز او گردیدم و بعد از آن مجموع قرآن را در این جامه جمع کرده ام و هیچ آیه نازل نشد
مگر حضرت رسول بر من خوانده است و تاویلش را بمن گفته است در قیامت نگوئید که ما از این غافل
بودیم و نگوئید که من شما را بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را بکتاب خدا دعوت
نکردم عمر گفت آنچه از قرآن با ما هست ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم پس حضرت فرمود دیگر
این قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من آنرا ظاهر کند و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر گفت
علی ابن ابیطالب را بطلب تا بیعت کند و تا او بیعت نکند ما ایمن نیستیم ابوبکر فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله
را حضرت گفت سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول بستند ابوبکر و جمعی که بر دور او بودند میدانند
که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیگر فرستاد که اجابت کن امیر المومنین ابوبکر را حضرت
تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی است که پیغمبر از میان ایشان رفته است و خود میدانند که این نام
از برای غیر من صلاحیت ندارد و او هفتم آن هفت نفر بود که حضرت رسول ایشان را امر کرد که بر من سلام
کنند بامیر المومنین پس او و رفیقش عمر پرسیدند که خدا این را امر کرده است حضرت فرمود
که بلی بحق و راستی از جانب خدا و رسولست و او امیر مومنانست و سید مسلمین است و صاحب علم غر
محجلین است خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و

دشمنان خود را بسوی جهنم چون آن خبر را بردند در آن روز ساکت شدند پس در آن شب با حضرت امیر
فاطمه و حسنین علیهم السلام را از برای اتمام حجت بخانه جمیع اصحاب رسول بردند و از ایشان یاری طلبیدند
بغیر آن چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابو بکر گفت کی را بفرستیم عمر گفت قنفذ را میفرستیم که او مرد درشت
غلیظ بی شرمی است و از قبیله بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر رخصت
نداد که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت بی رخصت
شوید چون رفتند حضرت فاطمه سوگند داد ایشان را که بی رخصت داخل خانه من مشوید قنفذ آنجا ماند
و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر لعین در غضب شد و گفت ما را با گفته زنان چه کار است و امر کرد هیزم را
که برده و را و بودند که هیزم برداشتند و خود نیز هیزم برداشت و برد و گرد خانه اهل بیت گذاشتند و حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین با سایر اهل بیت در آن خانه بودند و فریاد زد عمر که یا علی
بیرون بیا و بیعت کن با خلیفه رسول خدا و الا آتش در خانه ات می افکنم پس حضرت فاطمه برخواست و گفت
چه میخواهی از ما ای عمر گفت در را بگشا و اگر نه خانه را با شما ها میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمیترسی و
بخانه من میخواهی در آئی آن بیحیا برنگشت و آتش طلبید و بدر خانه انداخت فاطمه فریاد یا ابتاه یا رسول الله
بلند کرد عمر سر غلاف شمشیر را بر پهلوی آنحضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر ذراع شریفش زد فاطمه ع
خطاب کرد بپدر بزرگوارش که یا رسول الله بد خلافتی کردند ابو بکر و عمر در حق اهل بیت تو پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بیتاب شد و برجست و گریبان آن ملعون را گرفت و بر زمین زد و بینیش را
شکست و گردنش را پیچید و خواست آن ملعون را بکشد بخاطر آورد وصیت حضرت رسول ص را که او
امر بصبر نموده از مقاتله ایشان فرموده بود دست باز داشت و گفت بحق آن خداوندی که محمد را گرامی داشت

به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیری می بود از حق تعالی که پیش گذشته و عهدی که حضرت رسول در این باب
با من کرده هر آینه میدانستی که بی رخصت من داخل خانه من نمی توانی شد پس عمر فرستاد و لشکر مدد خود
طلبید و آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند و حضرت امیر شمشیر خود را برداشت چون قنفذ
دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید که شمشیر را بکشد و بیرون آید و یکی را زنده نگذارد دوید نزد ابو بکر
و قصه را نقل کرد ابو بکر گفت اگر علی اراده بیرون آمدن کند بخانه اش بریزید و او را بگیرید و اگر مانع
شود آتش در خانه زنید پس قنفذ ملعون و اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست
حضرت گرفتند و ریسمانی در گلوی حق جوی آن مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون
آورند و بروایت عیاشی خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دستش گرفت
و خواست بر او بزند و حضرت را قسم داد حضرت شمشیر را انداخت عمر ملعون فرستاد نزد قنفذ که اگر
حضرت فاطمه مانع بیرون آوردن علی شود پروا مکن و او را بزن و دور کن چون حضرت را
بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه بنزدیک در آمد و مانع شد قنفذ ملعون در را بعنف گشود
و بر پهلوی فاطمه ع زد که یک دنده از دندهای پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول
او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و از صدمه آن مریض بود و تازیانه بر بازوی مبارکش زدند که
استخوان شکست و بهمین ضربتها شهید شد و چون از دنیا رفت در بازویش کوه بزرگی از آن ضربت
مانده بود پس حضرت امیر را با آن حال بیرون کشیدند تا نزد ابو بکر لعین آوردند و عمر علیه اللعنه با
شمشیر برهنه بالای سر حضرت ایستاد و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیرة
بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان مکمل و مسلح بر دور ابو بکر ایستاده بودند

سلیم بن قیس گفت من سلمان گفتیم آیا این جماعت بی رخصت داخل خانه فاطمه شدند گفت آری والله متقنعه
بغیر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه یا رسول الله تو دیروز از میان ما رفتی و ابوبکر و عمر با امت
تو چنین می کنند و من دیدم که ابوبکر لعین و آنها که بر دور او بودند همه میگریستند غیر عمر و خالد و
مغیره و عمر میگفت ما را کاری نیست بزنان و رایهای ایشان در هیچ امری چون علی ع را نزدیک
ابوبکر آوردند فرمود که بخدا سوگند که اگر شمشیر در دست من می بود شما بر من دست نمی یافتید والله
که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند بیعت را نمی شکستند
و من جماعت شما را پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند و بیعت را
شکستند و چون نظر ابوبکر علیه اللعین بر حضرت افتاد فریاد زد که دست از او بردارید حضرت گفت
ای ابوبکر چه زود بر جستید بر مخالفت رسول خدا و از بیت اهل بیت او بکدام حق و بکدام منزلت
مردم را به بیعت خود میخوانی تو دیروز بامر خدا و رسول او با من بیعت نکردی عمر گفت این سخنان را بگذار
دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی فرمود که اگر نکنم چه خواهید کرد گفت خواهیم کشت ترا بمذلت و
خواری حضرت فرمود که پس کشته خواهید بود بنده خالص خدا و برادر رسول او را ابوبکر گفت و
بروایت عباس عمر گفت که بنده خدا را قبول داریم اما برادر رسول را قبول نداریم حضرت فرمود که انکار
میکنید که رسول خدا مرا برادر خود گردانید گفتند بلی پس حضرت خطاب کرده بجانب کرای گروه مهاجران
و انصار شما را بخدا قسم میدهم که شنیده اید از رسول خدا که فرمود در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان
همه گفتند که همه اینها را شنیده ایم چون ابوبکر ترسید که مردم او را یاری کنند خود مبادرت کرد و گفت
آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم بگوشهای خود و در خاطر داریم اما شنیده ایم از رسول خدا

که بگذار از اینها گفت که ما اهل بیت را خدا برگزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده آخرت
آخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری را هر دو در ما جمع نکرده است علی علیه السلام گفت آیا کسی هست که
با تو گواهی دهد بعد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول الله من نیز شنیده ام پس ابوعبیده و سالم مولای
حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما پنج نفر بآن صحیفه ملعونه که
در میان کعبه نوشتید که اگر محمد کشته شود یا بمیرد نگذارید که خلافت با اهل بیت او برسد و این
حدیث را در آن روز وضع کردید ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود ای زبیر
و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما نشنیدید از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که این پنج نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشته اند و چنین پیمانی
با یکدیگر بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت گفت که ایشان چنین نامه نوشته اند و عهد
کرده اند که خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر
چنین کنند من چه کنم فرمود که اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال بکن و اگر نیابی خون خود را
حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر گفت که اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا
میکردند جهاد میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر از من
غصب کردند باحدی از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و آنچه تکذیب قول
شما میکند در افترائی که بر حضرت رسول بستند این آیه است اَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلیٰ مَا
آتیٰهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنَا آلَ اِبْرٰهِیمَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَآتَیْنَاهُمْ مُلْکاً عَظِیماً
یعنی آیا حسد می برند بر مردم در آنچه خدا عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس تحقیق که دادیم

آل ابرهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان ملك و پادشاهی عظیم را حضرت فرمود کتاب پیغمبریست
و حکمت سنت است و ملك عظیم خلافت است و مائیم آل ابرهیم پس مقداد برخواست و گفت یا علی چه
میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر فرمائی دست بدارم باز دارم حضرت فرمود
که ای مقداد دست باز دار و عهد حضرت رسالت را و آنچه ترا بآن وصیت کرده است بخاطر بیاور
سلمان گفت پس من برخواستم و گفتم بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که اگر دانم که
دفع ظلمی می توانم کرد و دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر آینه شمشیر خود را میکشم و میزنم تا حق غالب شود آیا
برادر رسول خدا و وصی او و خلیفه او را در امتش و پدر فرزندانش را باین منزلت میکشید وی آورید
پس بشارت باد ببلای خدا و نا امید باشید از نعمت و رخا پس ابوذر برخواست و گفت ای امتی که بعد
پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود مخذول کردیده اید حق تعالی میفرماید اِنَّ اللهَ اصْطَفیٰ آدَمَ
وَنُوحًا وَآلَ اِبْرٰهِیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ و آل
محمد اخلاف نوح اند و آل ابرهیم اند و برگزیده سلاله اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت
نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد و شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان بلند محل رحمت
الله اند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترمه قبله عالمیان اند و مانند
چشمه صافیه منبع علوم حق اند و مانند ستارههای درخشنده هدایت کننده خلق اند و شجره مبارکه
اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد خاتم انبیا و سید ولد آدم است و علی وصی
اوصیا و امام متقیان و قائد غر محجلین است و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث
علم او و اولی بناس مومنین از انفس ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است اَلنَّبِیُّ اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ

مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْواجُهُ اُمَّهاتُهُمْ وَاُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلیٰ بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللهِ یعنی پیغمبر
اولی است بمومنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند و خویشان او بعضی اولی و احق اند
ببعضی در کتاب خدا پس ابوذر گفت مقدم دارید هر کرا خدا مقدم داشته است و موخر دارید هر کرا
موخر داشته است و ولایت و وزارت پیغمبر را بکسی بدهید که خدا داده است پس در این وقت عمر
برخواست و گفت چه عبث در بالای این منبر نشسته علی با تو در مقام محاربه است و در زیر منبر تو
نشسته است و بر نمیخیزد با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آی بفرما که گردنش را بزنیم و امام حسن و امام
حسین صلوات الله علیهما بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون حرف گفتن را شنیدند
گریستند و صدا بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر ایشان را بسینه خود چسبانید و گفت
گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند و از آن ذلیل تر و بی مقدارترند که این
جرات توانند کرد پس ام ایمن مربیه رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق
خود را عمر گفت ما را با سخن زنان چه کار است و گفت او را از مسجد بیرون کردند پس بریده اسلمی برخواست
و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر و فرزندانش چنین سلوك میکنی و ترا در میان قریش می شناسیم آیا نه
منافقی که همه کس میداند آیا رسول خدا نگفت بتو و ابوبکر که بروید بسوی علی و سلام کنید بر او بامارت
مومنان شما پرسیدند که بامر خدا و رسول است گفت بلی ابوبکر گفت چنین بود اما پیغمبر بعد از آن گفت
از برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود بریده گفت بخدا سوگند که این از رسول خدا نگفته است
والله که در شهری که تو در آن امیر باشی من نمی مانم عمر امر کرد که او را زدند و از مسجد بیرون کردند
پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم عمر گفت گردنت را میزنیم حضرت سه مرتبه

این سخن را گفت و این جواب را شنید تا حجت بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را گرفت بلند کرد و بجهت اگر
حضرت دست بگشاید ابو بکر دست خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت و بروایت عیاشی
چون عمر گفت گردنت را میزنم حضرت فرمود بخدا سوگند که ای پسر صهاک تو قادر بر آن نیستی و تو لئیم
تر و ضعیف تری از آنکه این کار توانی کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر کشید و گفت والله اگر
بیعت نکنی میکشم ترا حضرت برخواست و گریبان خالد را گرفت و او را انداخت که بر پشت افتاد و شمشیر
از دستش پرید و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند و ریسمان در گردنش بود و میکشیدند
رو بجانب قبر حضرت رسول کرد و گفت یا ابن اُمَّ اِنَّ القومَ استضعفونی وکادوا یقتلوننی
یعنی ای برادر بدرستی که قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست که
هرون بموسی گفت از برای پرستیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن او ابا کرد و عمر و خالد
و مغیره با جمع دیگر شمشیر را از دستش گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان گفت
پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا سلعه در گردن من بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را
بجبر و اکراه بیعت فرمودند و بغیر امیر المؤمنین و ما چهار نفر بجبر بیعت نکرد دیگری و شدت و امتناع
زبیر از ما همه بیشتر بود چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند که اگر این طاغیان نبودند
که ترا اعانت کردند تو نمی توانستی مرا جبر کنی در وقتی که شمشیر در دست من باشد من جبن ترا و نامردی
ترا خوب میدانم ولیکن طاغی چند ترا اعانت کرده اند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر در غضب شد
و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نتوانم برد صهاک کنیز
حبشی بود از جدم عبد المطلب و زنا کار بود و زنا کرد با او جد تو نفیل پس خطاب پدر تو از او بهم رسید

وبعد از

و بعد از آنکه او ولد الزنا از او بهم رسید عبد المطلب صهاک را بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ما است
پس ابو بکر میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم تو با ابو بکر
بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک و ملعون شدید تا قیامت آیا میدانید
چه کردید با خود سنت کافران پیش از خود اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید
و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا که تو و صاحبت
بیعت کردید هرچه خواهید بگوئید من گفتم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت
بر تو و بر صاحبت ابو بکر که با او بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان
خواهد بود عمر گفت هرچه خواهی بگو امام تو بیعت کرد و دیده ات روشن نشد تا آنکه خلافت باو
رسید من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام که بابی از درهای جهنم بنام تو و نسب تو
و صفت تست گفت آنچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان گرفته بودید
بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم در تفسیر این آیه فیومئذ
لا یُعَذِّبُ عذابَهُ اَحَدٌ و لا یُوثِقُ وَثاقَهُ اَحَدٌ که این آیه در شان تست یعنی عذاب و بند او از
همه کفار شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو خدا صدایت را ببرد ای غلام فرزند زن کنیز پس حضرت
امیر علیه السلام گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شوی سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت مرا
امر بسکوت نمیکرد هر آیه که در شان او نازل شده بود و هر حدیث که از حضرت رسول در حق او و ابو بکر
شنیده بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت از روی تهدید که تو مطیع و منقاد اوئی پس چرا
ابوذر و مقداد بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشان را زیاده از آنها

بیتا ابوذر گفت ای عمر ایا سرزنش میکنی ما را بمحبت آل محمد و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و کرده است کسی
که ایشانرا دشمن دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشانرا بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط
گرداند و این امت را از پس پشت از دین برگرداند عمر گفت امین خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان
کند ایشانرا در خلافت حقی نبود و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا شما
حجت کردید بر انصار بقرابت رسول پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ای پسر صهاک
پس ما را در این حقی نیست و حق خلافت مخصوص تو و ابوبکر دنی زاده پسر زن خورنده مگس است عمر گفت
الحال که بیعت کردی دست از این سخنان بردار عامه مردم بصاحب من راضی شدند و بتو راضی نشدند
گناه من چیست حضرت فرمود و لیکن خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و صاحبت را
و آنها که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب او و خواری او و وای بر تو ای پسر خطاب ببینی
که چه کرده و چه عذاب از برای خود و صاحب خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما
از شر و فتنه او ایمن شدیم بگذار هر چه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما
می آورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد آیا شنیدید از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که گفت در جهنم تابوتی از آتش هست که در آن دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر
از این امت و آن تابوت در چاهی است در قعر جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد
جهنم را مشتعل گرداند میفرماید آن سنگ را از آن چاه بر میدارند جمیع جهنم از شدت حرارت آن چاه
مشتعل میگردد پس علی ع فرمود در حضور شماها از حضرت رسول ص سوال کردم که آنها کیستند
فرمود اما پیشینیان پس پسر حضرت آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل

کرکی

که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشانست و از این امت دجال است و پنج نفر
که اتفاق بر نوشتن آن ملعونه کردند و با یکدیگر عهد و اتفاق کردند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت
یکدیگر کردند بر غصب حق تو تا آنکه پنج نفر را نام برد و یک یک ایشان را شمرد پس ما چهار نفر گواهی
دادیم که ما در این واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم در این وقت عثمان گفت که آیا نزد تو و این
اصحاب تو حدیثی هست که در حق من شنیده باشید علی علیه السلام گفت بلی شنیدم از رسول خدا
که ترا لعنت کرد و بعد از لعنت نشنیدم که استغفار کرده باشد عثمان در غضب شد و گفت
مرا با تو چه کار است در هیچ حال دست از من بر نمیداری نه در حیات رسول و نه بعد از وفات او
زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک بمالد عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا شنیدم که
میگفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت که در این وقت حضرت امیر ع آهسته بمن
گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد شکست
و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا ص
بغیر چهار نفر مردم بعد از رسول خدا بمنزله هرون و اتباع او شدند و بمنزله گوساله و اتباع آن
پس علی بمنزله هرون بود و ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که گفت گروهی از اصحاب من بیایند از آنها که در ظاهر نزد من منزلت و قرب داشته
باشند که بر صراط بگذرند پس من چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند و من ایشانرا بشناسم
و ایشان مرا بشناسند ایشانرا از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب من اند گوید
بمن که نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند و از دین

بر کنند پس من گویم دو بهره بدایشانرا و شنیدم از رسول خدا که هر آینه خواهد شد سنت و طریقه
بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای نعل با یکدیگر و پرهای تیر با یکدیگر وجب بوجب و ذراع بذراع
و باع بباع زیرا که بودند و قرآن مجید بیک دست و یک قلم و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و
سنتهای این دو امت مساویند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت فاطمه صلوات الله علیها بیرون آمد و جمیع زنان
بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول رسید گفت
دست از پسر عمم بردارید بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده است اگر دست از او بر ندارید موی خود را
پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر کنم و ناله بدرگاه خدا بلند کنم ناقه صالح نزد خدا گرامی تر
از من نیست و بچه آن گرامی تر از فرزندان من نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که
دیدم دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست از زیرش می توانست بیرون رود
پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده من و خاتون من خدا پدرت را رحمت عالمیان گردانید
بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون رفت و دیوارها بجای خود فرود
آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیگر حضرت فاطمه علیها السلام
دست حسنین علیهما السلام را گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد که
نفرین کند پس حضرت امیر علیه السلام سلمان را گفت برو دختر محمد را دریاب که من می بینم پهلوهای
مدینه را که بحرکت آمده است و اگر او موی سر را بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش برود و
فریاد بدرگاه خدا برآورد اینجماعت مهلت نمی یابند و مدینه بزمین فرو میرود که با اهلش پس سلمان خود را بحضرت

فاطمه

فاطمه رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که بر گرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود
هرگاه او فرموده است بر میگردم و صبر میکنم و باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که در وقتی که گریبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را می کشیدند و بنزد ابوبکر می آوردند
چون بنزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید این آیه را خواند یا ابن ام
ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر که همه شناختند
که دست حضرت رسول است و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای آنحضرت است که اکفرت بالذی
خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن خدائی که ترا آفرید
از خاک پس از نطفه پس ترا درست مردی کرد و ایضا از طرق خاصه از حضرت صادق علیه السلام و از
طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابوبکر
خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود
و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و
عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین خزیمة بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بر منبر
رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند میرویم و او را از منبر بزیر می آوریم و بعضی دیگر گفتند
اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حق تعالی فرموده است خود را بدست خود بتهلکه میندازید پس
رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی بآن از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود علی با حق است و حق با علی است بهر سو که او میرود و ما
میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم که رای ترا در این باب بدانیم حضرت فرمود بخدا

سوگند که اگر چنین کنند باید با ایشان مدارا کنید و شما نسبت با ایشان از بابت ننگی آید در میان طعام
و از باب شهر که در چشم کنند و خواهید آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان
نزد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس باید من با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از
خود بکنم و این خلاف فرموده رسول خداست زیرا که آن حضرت پیش از وفات خود بمن گفت که
نزدیک است با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزله
هارون از موسی و امت بعد از من از بابت هرون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود
من گفتم یا رسول الله هر گاه چنین شود چه کنم فرمود که اگر یاوران بیابی مبادرت کن و جهاد کن
و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم نزد من آیی و چون حضرت
رسول صلعم بملاء اعلی ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد کردم که ردا بر دوش نگیرم
مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست فاطمه و حسنین علیهم السلام را گرفتم و گردیدم
بخانهای اهل بدر و آنها که در راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشان را که رعایت
حق من بکنند و خواندم ایشان را بیاری خود و اجابت من نکرد از ایشان مگر چهار نفر سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترسید و ساکت باشید برای آنچه میدانید از کینهای که در
سینهای این جماعت هست و بغض و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او
اما همه با هم بروید نزد این مرد و ظاهر کنید بر او آنچه از حضرت رسول شنیده اید در حق من و ایشان
تا حجت بر او تمامتر شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت در وقتی که او را
ملاقات میکنند بدتر باشد پس در روز جمعه که آن شقی بر منبر نبی بالا رفت همه بروی منبر او

جمع شدند

جمع شدند و اول کسی که از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود چون اعتماد بر امانت بنی امیه داشت
و گفت از خدا بترس ای ابوبکر میدانی که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای گروه مهاجران و انصار من شما را وصیت
می کنم حفظ نمایید بدرستی که علی بن ابی طالب امیر شما است بعد از من و خلیفه من است در میان شما باین وصیت
کرده است مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او ننمایید مختلف خواهید
شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان شما والی شما خواهند شد بدرستیکه اهل بیت
من وارثان امر من اند و عمل کنندگان بامر امت فرا اند بعد از من خداوندا هر که اطاعت ایشان بکند از امت
من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشان را محشور گردان در زمره من و از برای ایشان بهره کامل از
مرافقت من قرار ده که بآن دریابند ثواب رستگاری آخرت را و خداوندا هر که بخلافت من کند در اهل بیت
من پس محروم گردان او را از بهشتی که عرض آن مانند عرض آسمانها و زمین است پس عمر او معارض شد
و خالد را سب و دشنام و قبایح اعمال او و عثمان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو در این امر نیز از شیطان
که حق تعالی در قرآن فرموده است که مثل او مانند مثل شیطان است در وقتی که با انسان گفت که کافر شو پس
چون کافر شد گفت من از تو بیزارم پس عاقبت هر دو آن خواهد بود که در جهنم خواهند بود همیشه و آنست
جزای ستمکاران پس سلمان برخواست و اول بفارسی گفت کردید و نکردید و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت
ای ابوبکر هر گاه مسئله روی دهد که ندانی از کی خواهی پرسید و گاه امر مشکلی را از تو سوال کنند بکی پناه خواهی
برد و چه عذر داری در اینکه تقدم نمایی بر کسی که از تو داناتر است و قرابتش برسول خدا بیشتر است و بتاویل
کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد باو نزد وفات
خود پس گفته او را طرح کردید و وصیت او را فراموش کرده انگاشتید و وعده او را خلف کردید و عهد او را

شکستید و عقد امارت اسامه را که رسول خدا او را بر شما امیر کرده که شما را از مدینه بیرون برد که این فتنه انگیزید
و بر امت ظاهر شود که شما را در هیچ امر ثابت نکرده بر هم زدید و این زودی عقوبت آن خواهد رسید و با من
و در عظیم تغیر خواهی رفت تا زود است توبه کن و این وبال عظیم را با آخرت مبر تحقیق که آنچه ما در حق علی شنیدیم
تو هم شنیدی و آنچه ما دیدیم تو نیز دیدی و انها مانع نشد ترا از انکه چنین امر عظیمی را بجا کردن که فتنی بر انبود
برخواست و گفت ای گروه قریش عجب تعاملی کردید و دست از قرابت رسول باز داشتید و جماعت بسیاری
از عرب با این مرتد خواهند شد و در این دین شک خواهند کرد و اگر اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید فی الخلافه
در میان شما بهم نرسید و اکنون که چنین کردید هرگز زودی بهم نرسانید خلاف در استقرار خواهد شد و خونهای
بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول ص فرمود
که خلافت بعد از من از علی است پس از برای وی و پس حسن و حسین پس از برای طاهران از ذریت من پس طرح
کردید گفته پیغمبر خود را و آخرت باقی را بدنیای فانی فروختید و سنتهای گذشته امتان را متابعت کردید که بعد از
پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را خواهید کشید و جزای اعمال خود را خواهید دید
و خدا ستم کننده نیست بر بندگان خود پس مقداد برخواست و او را نصیحت بسیار کرد و گفت میدانی که
بیعت علی ع در گردن تست و حضرت رسول ترا و عمر را در زیر علم اسامه که آزاد کرده رسول و امیر المؤمنین
بود داخل کرده و او را بر شما ها امیر کرد تا این خیال بخاطر شما ها نرسد و پیش از آن شما ها را در زیر علم سعدن
شقاق و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد در غزوه ذات السلاسل و آن منافق بود که درشان او ان
شانئک هو الابتر نازل شد و چنین منافق را بر شما ها امیر کرد بر سایر منافقان و غرض شما را جاوش
آن لشکر کرد از جا و شما یکبار ترقی کردی بخلافت و بیقین میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی بن

ابو طالبست

ابی طالب است حق را باو تسلیم کن پس بریده اسلمی برخواست و گفت انا لله و انا الیه راجعون چه محنت کشید
حق از باطل ای ابو بکر آیا از خاطرت رفته است که رسول خدا امر کرد ما ها را که علی را امیر المؤمنین بگوییم
و سلام کنیم بر او بامارت مومنان و در بسیاری از مواطن گفت که این امیر مومنان و کشنده قاسطان است
از خدا بترس و حق را بکسی که اهل آنست باو برگردان پس عمار برخواست و گفت ای گروه قریش ای گروه
مسلمانان بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولایند بخلافت و احق بمیراث او و قیام بامور دین بیش از همه
میتوانند نمود و حفظ ملت رسول بهتر می توانند کرد و خیر خواه ترین خلق بامت اند همه کس دین بگویید
بصاحبش که حق وارد کند با اهلش پیش از انکه امر شما سست شود و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع
کنند و میدانید که علی ولی شما است بعهد خدا و رسول و میدانید که فرق گذاشت حضرت رسول میان
شما و او در مواطن بسیار در کارها از مسجد مسدود کرد بغیر از در او و کریمه خود فاطمه را باو داد و بنام
ملکها را ندا داد و گفت من شهرستان حکمتم و علی در گاه آنست هر که حکمت خواهد از در گاه در آید و همه
شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما محتاج نیست با آن سوابق عظیمه که او دارد و
همچنان که از شما ندارد پس چرا از او میل بدیگری میکنید و حق او را بغارت میبرید بئس للظالمین
بدلا پس ابی بن کعب برخواست و گفت ای ابو بکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است
و حق را باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخواست و گفت ایها الناس آیا نمیدانید
که رسول خدا شهادت مرا تنهائی قبول کرد گفتند بلی گفت پس من شهادت میدهم که شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان که
پیروی ایشان باید کرد گفتم آنچه میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پس ابو الهیثم برخواست

وگفت من شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را باز داشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند او را باز نداشت
مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را برای آن باز داشت که مردم بدانند که او مولای هر کسی است که پیغمبر
مولای اوست تا جمعی را فرستادیم که از آنحضرت سوال کردند حضرت فرمود که بگویید که علی ولی مؤمنان است
بعد از من و خیرخواه ترین مردم است برای امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان
بیاورد و هر که خواهد کافر شود در روز قیامت وعده گاه هم است پس سهل بن حنیف برخاست و بعد از
حمد و صلوات گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که من گواهی میدهم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
که دیدم او را در این مکان یعنی در ما بین قبر و منبر و او دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و میگفت
ایها الناس این علی امام شما است بعد از من و وصی من است در حیات من و بعد از وفات من و
قضا کننده دین منست و وفا کننده بوعده منست و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من
پس خوشا حال کسی که متابعت او و یاری او کند و وای بر کسی که تخلف نماید از او و او را یاری نکند پس برادر
عثمان با او ایستاد و گفت شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اهل بیت من ستارهای زمین اند
پس بر ایشان تقدم منمایید و ایشان را مقدم دارید که ایشانند والیان بعد از من پس کردی برخاست
و گفت یا رسول الله کدام اند اهل بیت تو گفت علی و طاهرون از فرزندان او پس برخاست ابی ابو بکر او
کسی که کافر شود باین سخن و خیانت منمایید با خدا و رسول و خیانت منمایید امانتهای خود را و حال آنکه
دانید حق را پس ابو ایوب برخاست و گفت بترسید از خدا ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود
و رد نمایید با ایشان حق ایشان را که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شما شنیده اید مثل آنچه
برادران ما شنیده اند که در مقامات متعدده میگفت که اهل بیت من امامان شمااند بعد از من

وانشان

وانشان را تعلیم میکرد و میگفت این امیر برده و نیکوکار است و کشنده کافر است هر که او را واگذارد خدا او را
وا میگذارد و هر که او را یاری کند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستی که
خدا توابی رحیم است حضرت صادق علیه السلام فرمود که پس ابو بکر ساکت ماند بر منبر و نتوانست جواب
بگوید پس گفت من والی شما شدم و بهتر شما نیستم شما اقاله کنید بیعت مرا و دست از من بردارید پس
عمر گفت بزیر بیا از منبر ای احمق هرگاه تو جواب حجتهای قریش را نمیتوانستی گفت چرا خود را در این مقام باز
داشتی والله که میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را بسالم مولای حذیفه بدهم پس ابو بکر از منبر بزیر آمد
و دست عمر را گرفت و بخانه خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند چون روز چهارم شد خالد بن
ولید پلید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید بخدا سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را
منصرف شوند و سالم با هزار نفر آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و پیاپی لشکری آمدند تا چهار هزار
منافق جمع شدند و بیرون آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان می آمد تا داخل مسجد حضرت
رسول شدند پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخن میگوید مثل آنچه دیروز گفته شد
کنید سرش را از بدن جدا میکنیم پس خالد بن سعید برخاست و گفت ای پسر صهاک حبشیه شمشیرهای
خود ما را میترسانید یا بجمعیت خود میخواهید ما را پراکنده کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است
از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بهتریم زیرا که حجت خدا در میان ما است بخدا سوگند
که اگر نه این بود که امام ما ما را منع میکند از قتال و اطاعت او بر ما واجب است هر آینه شمشیر میکشیدیم
و جهاد میکردیم تا عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بنشین ای خالد خدا
دانست سعی ترا در راه دین و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان برخاست و گفت

الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا و اگر نشنیده باشم گوشهای من کر شوند که میگفت روزی خواهد بود
که برادر من و پسر عم من در مسجد من نشسته باشد با نفری از اصحاب خود که ناگاه جماعتی از سگان اهل جهنم
او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که شما آنها اید
پس عمر خواست که بروی حمله کند حضرت امیرالمؤمنین بر جست و گریبان او را گرفت و او را بر زمین زد
و گفت ای فرزند صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد که پیش نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول پیشتر
شده هر آینه بتو می نمودم که کدام یک از ما ضعیف تر است و عددش کمتر است پس با اصحاب خود خطاب نمود و فرمود
برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل این مسجد نخواهم شد مگر بروشی که دو
برادرم موسی و هرون داخل شدند در وقتی که اصحاب موسی باو گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما
اینجا نشسته ایم و با شما بجنگ نمی آییم والله که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا صلی الله علیه
و آله یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه میشود و حکم حق در آن بکنم زیرا که جایز نیست از برای حجتی که رسول
خدا در میان مردم نصب کرده باشد که مردم را در حیرت بگذارد بدانکه این مجمل و قلیلی است از آنکه
از طرق معتبره شیعه در این قضیه ها بما وارد شده است و اکثر این مضامین در کتب سیر و احادیث
معتبرۀ مخالفین متفرق وارد شده است و بعضی از آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از جمله
ابن ابی الحدید گفته است که روایات در قصه سقیفه مختلف است و آنچه شیعه می گویند و جمعی کثیر از
محدثین روایت کرده اند آنست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امتناع نمود از بیعت تا آنکه او را
باکراه در آوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمی کنم مگر با علی و همچنین ابوسفیان و خالد
بن سعید و عباس عم رسول و پسرهای او و ابوسفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که زبیر

شمشیر

شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند و گفت شمشیر زبیر را بگیرید و
بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و همه را بجبر آوردند نزد ابوبکر تا بیعت
کردند و کسی بغیر از علی علیه السلام نماند و از برای رعایت حضرت فاطمه او را بیرون نیاوردند و بعضی
گفته اند بیرون آوردند و با ابوبکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها را روایت
کرده است و گفته است که چون انصار دیدند که خلافت با ایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی
از ایشان که ما با غیر علی بیعت نمی کنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبدالکریم معروف بابن
اثیر موصلی در تاریخش و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی علیه السلام بعد از وفات حضرت
رسول میگفت که اگر چهل نفر از صاحبان عزم می یافتم جهاد میکردم و این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین
و بسیاری از ارباب سیر نقل کرده اند و اما آنچه اکثر محدثین عامه و اعیان و مفسرین ایشان می گویند
آنست که حضرت امیر علیه السلام امتناع نمود از بیعت ابوبکر تا شش ماه و ملازمت خانه خود را اختیار
کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دار فنا و عنا بعالم راحت و بقا رحلت نمود و
چون آنحضرت رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیات
بود روی مردم بسوی آنحضرت بود چون فاطمه ع وفات یافت روی مردم از او گردید و از خانه او
بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیات فاطمه بعد از پدرش شش ماه بود مؤلف گوید
که از جمله غرایب آنست که با آنکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است در اول گفته است که بعد از
فاطمه طوعا بیعت کرد و حال آنکه عبارت صحیحین صریح است در آنکه تا اعوان می یافت و ممکن بود
او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون روی مردم از او گردید و مضطر شد بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید

از کتاب سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری که بتوسط او را توثیق و مدح میکند نقل کرده است که چون با
ابوبکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه بنزد علی علیه السلام تردد میکردند و او در خانه فاطمه
علیها السلام بود و مشورت میکردند و در امور خود بیکدیگر مصلحت میکردند پس عمر آمد و داخل
خانه حضرت فاطمه شد و گفت ای دختر رسول الله احدی از خلق محبوب تر نیست نزد ما از پدر تو و بعد از
پدر تو احدی نزد ما محبوب تر نیست از تو بخدا قسم این مانع من نیست از آنکه اگر این جماعت نزد خانه
تو جمع شوند آتش بزنم و خانه را بر ایشان بسوزانم چون عمر بیرون رفت و آنها آمدند فاطمه گفت
عمر چنین گفت و میدانم که این کار را خواهد کرد شما دیگر باین خانه نیایید ایشان رفتند و با ابوبکر
بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهور معاویه است که بعلی علیه السلام نوشت
که دیروز بود که زن خود را بر دراز گوش سوار کردی و دستهای دو پسرت حسن و حسین را گرفتی در وقتی که
با ابوبکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسران بدر
خانه ایشان رفتی و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال با مصاحب رسول خدا و اجابت تو نکردند
از ایشان مگر چهار نفر و اگر محق می بودی اجابت تو میکردند و اگر هر چیز را فراموش کنم این را
فراموش نمیکنم که با پدرم گفتی در وقتی که میخواست ترا از جا بدر آورد که اگر چهل نفر می یافتم که صاحب
عزم بودند قتال میکردم با ابوبکر و ایضا از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان و زبیر و
انصار میخواستند بعد از رسول با علی بیعت کنند و سلمان گفت اختیار را درست کردید که با نضادند
اما خطا کردید که بمعدن آن که علی باشد ندادید و بروایت دیگر گفت که خطا کردید که با اهل بیت پیغمبر ندادید
و اگر بایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکرد و بر فراغت زندگانی میکردید و ایضا از جوهری روایت

کرده است

کرده است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابوبکر و بغضب آمدند علی و زبیر
و داخل خانه فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از آنها اسید بن حضیر بود و سلمة بن سلامه
پس حضرت فریاد زد و ایشان را بخدا سوگند داد فایده نکرد و هجوم آوردند و شمشیرهای علی و زبیر را
گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشان را بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند
پس ابوبکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من امری بود فلته واقع شد و بی
تامل و خدا از شر آن نگاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز حرص
بر خلافت نداشتم و امر بزرگی بگردن من انداختند که من طاقت آن را ندارم و از دست من بر نمی آید و سعی
که قوی ترین مردم بجای من می بود و از این مقوله عذرها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت
دیگر گفته است که ثابت بن قیس نیز با آنها بود که با عمر داخل خانه حضرت فاطمه شدند و بروایت دیگر
عبد الرحمن بن عوف نیز با آنها بود و محمد بن مسلمه نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب
جوهری از سلمة بن عوف روایت کرده است که چون ابوبکر بر منبر نشست علی و زبیر با گروهی از بنی هاشم
در خانه فاطمه علیها السلام بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدائی که جانم در دست اوست
بیرون می آیید بسوی بیعت یا خانه را با شما آتش میزنم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد مردی از
انصار او را در بر گرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر افتاد و ابوبکر بر منبر صدا زد که شمشیر را
بر سنگ بزنید بر سنگ زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید خدا او را می آورد ایشان را و بجمع
گفته است که در روایت دیگر آنست که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود که در خانه فاطمه و مقداد نیز
بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند و عمر آمد که در خانه آتش بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد

وحضرت فاطمه بیرون آمد و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که از عبد الله بن موسی حسنی
پرسیدند از حال ابوبکر و عمر گفت جواب میدهم شما را بجوابی که عبد الله بن الحسن گفت در وقتی که از حال
این دو کس از او سؤال کردند گفت فاطمه صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود
بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند ما نیز غضبناکیم از غضب او برای او و ایضا جوهری از امام محمد باقر روایت
کرده است که ابن عباس گفت من از عمر شنیدم که گفت صاحب تو اولی تر بود بخلافت بعد از وفات رسول خدا
مگر آنکه ترسیدیم بر او از دو چیز گفتم کدام است آنها گفت ترسیدم بر کمی سال او و محبت او با اولاد
عبد المطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع علی ع از بیعت ابوبکر تا آنکه او را بعنف بیرون آوردند
بآن نحوی که مذکور شد محدثان و راویان سیره و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی آنچه جوهری در این باب
از رجال حدیث نقل کرده است و همه ثقات اند و مأمون اند و غیر او نیز آنقدر ذکر کرده اند که احصای آن نتوان
کرد و ایضا روایت کرده است از جوهری از ابوبکر باهلی و اسمعیل بن مجاهد از شعبی که ابوبکر بعمر گفت
کجا است خالد بن ولید گفت حاضر است ابوبکر گفت هر دو بروید و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند
پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام
برای بیعت علی و در خانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زد
بر سنگی که در آن خانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و برخیزاند و بیرون آورد و بدست
خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابوبکر بمدد فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام گفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع کرد دست حضرت را گرفت و کشید و آورد
و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم آوردند و میکشیدند ایشان را بعنف شدید و مردم جمع شدند

در شوارع

در شوارع مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه با زنان بسیار از هاشمیات و غیر ایشان بیرون آمدند و
صدای ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابوبکر را و گفت چه زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت
رسول خدا بخدا سوگند که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون بطلب عمر بیعت کردند و این فتنه
فرو نشست ابوبکر آمد و شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه از او راضی شد ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایات
نقل کرده است گفته است صحیح نزد من آنست که فاطمه از دنیا رفت غضبناک بود بر ابوبکر و عمر و وصیت کرد
که آنها بر او نماز نکنند و لیکن نزد اصحاب ما از جمله گناهان صغیره بود که از ایشان صادر شد و اولی آن بود که او را
گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضا ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استاد خود
میخواندم آن حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر رسول الله ص کرد و او ترسید و فرزندی
از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه خون او را هدر کرد
چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا ص خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب
و سقط او ظاهر حال آنست که اگر در حیات می بود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزندش را
هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت من بنقیب گفتم که من این را از تو روایت بکنم که فاطمه را ترسانیدند و
فرزند محسن نام از او سقط شد او تغییر کرد و گفت صحت و بطلان خبر را هیچ یک از من روایت مکن که من
در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت سقیفه را بهمان نحو که سابقا ذکر کردیم از
محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخین ایشان است روایت کرده است و واقدی روایت کرده است
که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم و جماعتی بدر خانه علی ع و گفت بیرون آیید والا خانه را بر شما
میسوزانم و ابن خنزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت من از آنها بودم که با عمر هیزم

برداشتیم و بدر خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند از بیعت و عمر بفاطمه گفت که بیرون کن
هر که در این خانه است والا میسوزانم خانه را با هر که در آن خانه است و در آن وقت علی و فاطمه و حسن
و حسین و جماعتی از صحابه در آن خانه بودند فاطمه گفت آیا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی
یا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشانست گفته است که علی و عباس در خانه حضرت
فاطمه نشستند و ابوبکر بعمر گفت که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر لعین آتشی برداشت
و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه گفت ای پسر خطاب آمده‌ئی خانه ما را بسوزانی گفت بلی و باز ابن ابی
الحدید قصه سقیفه را از کتاب جوهری مبسوط تر از آنچه سابقا مذکور شد بهمان نحو روایت کرده است
تا اینجا که گفته است بنو هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شدند و زبیر با ایشان بود و زبیر خود را از بنی
هاشم میشمرد و حضرت امیر میفرمود که زبیر همیشه با ما اهل بیت بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را
از ما گردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانه فاطمه علیها السلام با اسید و سلمه و گفت بیایید و بیعت
کنید و ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت سگ را بگیرید سلمه بن اسلم شمشیر را
گرفت و بر دیوار زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابوبکر بردند و بنو هاشم همراه بودند و علی ع
میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم چون آنحضرت را بنزد ابوبکر بردند گفتند بیعت کن حضرت
فرمود که من احقم باین امر از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولایید که با من بیعت کنید شما این امر را
از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید
اگر از خدا میترسید و بحق ما اعتراف کنید چنانچه انصار بحق شما اعتراف کردند والا معترف شوید که
دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت دست از تو برنمیداریم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت نیک با هم

ساخته اید

ساخته اید امروز از برای او میگیری که فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت
نمیکنم ابوبکر گفت اگر با من بیعت نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابوعبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و اینان
پیران قوم تواند و تو تجربه ایشان نداری و ابوبکر قوت بر این امر بیش از تو دارد و تاب برداشتن این امر
بیش از تو دارد پس با او راضی شو و اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر سزاوار خواهی بود باعتبار
فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهادها که تو کرده علی علیه السلام گفت ای گروه مهاجران
از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانه او بیرون مبرید بسوی خانهای خود و دفع مکنید اهل او را
از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان کسی باشیم
که کتاب خدا را خوانده و دانسته و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا و امر رعیت را
براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ما هست پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور
میشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت ابوبکر میشنیدند دو کس
بر تو اختلاف نمیکردند ولیکن ایشان با ابوبکر بیعت کرده اند پس علی ع بخانه خود برگشت و ملازم
خانه خود شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است
از امام محمد باقر علیه السلام که علی علیه السلام حضرت فاطمه را سوار کرد و شب بخانهای انصار رفت
و از ایشان طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت
کرده ایم اگر پسر عمت تو پیشتر این سخن را می گفت ما از او بدیگری عدول نمیکردیم علی ع گفت من
رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم و پیش از تجهیز او بطلب خلافت بیرون می آمدم فاطمه ع گفت علی آنچه
کرد خوب کرد و آنها کردند کاری که خدا جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم

علما و مورخین عامه است قصهٔ سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت و مبسوط تر از آن روایت کرده‌اند
تا آنکه گفته است چون خبر بابوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده اند و در خانه علی ع جمع شده اند عمر را
بسوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید و گفت بحق خدائی که جان عمر
در دست اوست یا بیرون می آیید یا خانه را با هر که در آن هست میسوزانم مردم گفتند فاطمه در این خانه
هست گفت هر چند که او باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی که گفت سوگند
یاد کرده ام که تا قرآن را جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من
قومی بجفا تر و بد کردار تر از شما ندیده ام جنازه رسول خدا را در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت ما
متوجه غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد و گفت علی را که تخلف از بیعت کرده است چنین
در خانه میگذاری ابوبکر قنفذ را گفت برو و علی را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفهٔ رسول الله
ترا میطلبد حضرت گفت چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را آوردند ابوبکر گریست
و گفت برو و بگو که امیر المؤمنین ترا میطلبد چون این را گفت حضرت گفت سبحان الله امری را دعوی
میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر گریست پس عمر برخاست و جمعی را
با خود برداشت و بدر خانه فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید
گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه
چون مردم صدای گریه آنحضرت را شنیدند گریان برگشتند و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته
و جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماندند تا علی را بدر آوردند و بنزد ابوبکر رسانیدند پس با او
گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را میزنیم علی ع گفت

پس بنده خدا

پس بندهٔ خدا و برادر پیغمبر را خواهید کشت عمر گفت بندهٔ خدا بلی اما برادر رسول نه و ابوبکر ساکت
بود و سخن نمیگفت عمر گفت با ابوبکر که در باب او چرا امر نمیکنی ابوبکر گفت تا او را اکراه نمیکنم بر امری
تا فاطمه در پهلوی اوست پس علی علیه السلام بنزد مرقد مطهر حضرت رسول رفت و گریان شد و فریاد
کرد که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس عمر با ابوبکر گفت که بیا برویم
بخانهٔ فاطمه که او را بغضب آورده‌ایم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمه ایشان را رخصت نداد پس
بخدمت حضرت امیر آمدند و استدعا کردند که آنحضرت رخصت بطلبد حضرت امیر از فاطمه التماس کرد
که ایشان را رخصت بدهد و چادر بر روی حضرت انداختند و چون داخل شدند حضرت روی از
ایشان گردانید بجانب دیوار پس سلام کردند و فاطمه ع جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبهٔ رسول خدا
من صلهٔ قرابت رسول را دوستر میدارم از صلهٔ قرابت خود و من آرزو میکنم که کاشکی روزی که
پدر تو مرد من میمردم و بعد از او نمیماندم آیا گمان داری که من ترا شناسم و حق ترا دانم و میراث ترا
از حضرت رسول بتو ندهم من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ما گروه انبیا میراث
نمیدهیم آنچه از ما میماند صدقه است فاطمه گفت اگر حدیثی از رسول خدا نقل کنم آیا اقرار
بآن میکنید گفتند بلی فرمود که قسم میدهم شما را که نشنیدید از آنحضرت که گفت رضای فاطمه
از رضای منست و سخط فاطمه از سخط منست و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد بتحقیق مرا
دوست داشته و هر که راضی کند فاطمه را بتحقیق مرا راضی گردانیده هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق
مرا بخشم آورده گفتند بلی شنیدیم اینرا از رسول خدا فاطمه گفت پس خدا را و ملائکه را گواه
میگیرم که شما مرا بخشم آوردید و مرا خوشنود نگردانیدید و اگر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت

شما را خواهم کرد با او ابوبکر گفت پناه می برم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر آنقدر گریست
که خود نزدیک بود هلاک شود فاطمه گفت بخدا سوگند که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابوبکر
گفت من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون آمد ابوبکر و با مردم گفت شما ها
هر یک میروید و با حلیله خود خوشحال میخوابید و مرا باین حال میگذارید مرا احتیاجی نیست به
بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفه رسول الله این امر مستقیم نمیشود بدون تو و اگر اقاله
کنی دین خدا برپا نمیشود ابوبکر گفت اگر نه ترس این بود و آنکه میترسم عروه اسلام سست شود
هر آینه یک شب با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از آنچه شنیدم و دیدم از فاطمه پس علی بیعت نکرد تا فاطمه
وفات یافت و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب زنده بود و بلاذری که از محدثین و مورخین
مشهور مخالفین و در نهایت تعصب است روایت کرده است که چون ابوبکر علی ع را از برای
بیعت طلبید و قبول نکرد عمر آمد و آتشی آورد که خانه را بسوزاند و حضرت فاطمه در در خانه او را
ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانه مرا بر من میسوزانی گفت آری و این قوی تر است در آنچه
تو آورده است پدر تو پس علی ع آمد و بیعت کرد و ابرهیم بن سعید ثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت با ابوبکر نکرد تا آنکه
دید دود از خانه اش بلند شد و ایضا بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی علیه السلام
امتناع نمود از بیعت ابوبکر عمر را فرستاد و گفت بیاور او را بنهایت عنف و شدت پس چون آورد
او را گذشت میان ایشان سخنی پس علی ع بعمر گفت بدوش شیری را که نصفش از تو باشد بخدا
سوگند که حرص ترا بر این نکرده است بر امارت او مگر آنکه فردا ترا بر دیگران اختیار کند و ابرهیم ثقفی

از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی علیه السلام مگر بعد از شش ماه و جرات بهم نرسانیدند بر او
مگر بعد از وفات حضرت فاطمه علیها السلام و ایضا ابرهیم روایت کرده است که قبیله اسلم ابا کردند
از بیعت ابوبکر و گفتند تا بریده بیعت نکند ما بیعت نمی کنیم زیرا که حضرت رسول صلعم با بریده گفت
که علی ولی شماست بعد از من پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که ایشان مرا عاجز کرده اند
انکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من با ایشان بیعت کنم یا کار بجنگ منتهی شود و مردم مرتد
شوند و از دین بر گردند و من اختیار این کردم که بر من ستم کنند و مردم از دین بر نگردند و ایضا
از عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچ کس آنقدر رحم نکردم که بر علی کردم در وقتی که
گریبان او را کشیدند و نزد ابوبکر آوردند و ابوبکر با او گفت بیعت کن علی ع گفت اگر نکنم گفتند سرت را بر میداریم
پس علی سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش پس دست داشتن نگشود و بلند کرد و ایشان
راضی شدند **مؤلف گوید** که ای طالب حق و یقین بدانکه دلیل عمده مخالفان بر خلافت ابوبکر آنست
که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود تعریف کرده اند
اجماع را که آنست که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور دینی در یک وقت و در این اجماع
سخن بسیار است **بحث اول** آنکه در کتب اصول خود چندین خلاف در این مسئله کرده اند **اول**
آنکه تحقق چنین امری ممکن است یا محال **دویم** تقدیر امکان آیا متحقق شده است در امری یا نه **سیم** آنکه
بر تقدیر تحقق آیا دلیل بر حقیت آن امری میشود یا نه **چهارم** بر تقدیر حجت بودن آیا شرط است که بعد
تواتر برسد یا نه و در هر یک از اینها تشاجر و منازعه بسیار کرده اند پس اثبات امامت ابوبکر باجماع
موقوف بر اثبات جمیع این مراتب خواهد بود و آنها که باین امور قایل نیستند از علمای ایشان چگونه باین دلیل

استدلال میتوان کرد و باز خلاف کرده اند در آنکه آیا شرطست در حجیت اجماع آنکه آنها که اتفاق برین
رای کرده اند بر این رای باقی بمانند تا مردن یا نه و باز خلاف کرده اند در آنکه اجماع تنها حجتست یا
مستندی می باید داشته باشد و این مستند حجتست و مستندی که ذکر کرده اند قیاس فقهی است
که قیاس کرده اند ریاست دین و دنیا را بنماز و آن بوجوه شتی باطلست اول آنکه علمای امامیه باحادیث
بسیار از طرق عامه و خاصه اثبات کرده اند که نماز او بغیر فرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبود
بلکه بامر عایشه بود و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف تکیه بر حضرت امیر و فضل بن عباس یا عباس کرده و
بمسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانکه از صحیح بخاری یا از عروه روایت
کرده است که حضرت رسول در خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز
حضرت رسول و مردم نماز میکردند بنماز ابوبکر یعنی بتکبیر او دویم آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است
و علمای اهل بیت علیهم السلام و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل [illegible]
بر بطلان آن اقامت نموده اند سیم آنکه بر تقدیر حجیت در جایی حجتست که علتی در اصل بوده باشد
و فرع مساوی اصل باشد در آن علت و در اینجا این مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که ایشان امامت
نماز را برای هر نیکوکار و بدکاری جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت و قرشی بودن و شرایط
دیگر را شرط میدانند و ایضا امامت جماعت یک امر است و در آن علم بسیار در کار نیست و شجاعت و تدبیر
امور رعیت در آن معتبر نیست و چون خلافت سلطنت و ریاست جمیع امور دین و دنیاست در آن علم
بسیار و شرایط بیشمار معتبر است که هیچیک در ابوبکر و عمر و عثمان نبود و در هر امری مانند خر در گل
میماندند و استعانت از حضرت امیر المؤمنین و سایر صحابه مینمودند و آنکه بعضی از آن ملاعین گفته اند که

حضرت رسول او را برای دین ما اختیار کرد چرا ما او را از برای امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب
و خطا بود و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده اند امامت را بحکومت
عامه در دین و دنیا و ایضا اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در برابر انصار نگفتند و دست
بقرابت زدند چهارم آنکه قیاس اگر حجت باشد در مسایل فروع حجتست نه در مسایل اصول و بر تقدیر
تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم بخلیفه گردانیدن حضرت رسول امیر المؤمنین را در غزوه تبوک
در مدینه و او را بعد از آن عزل نکرد و هر گاه خلیفه در مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد بود زیرا که
کسی قایل بفصل نیست و این اقوی است از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود
بخلاف خلافت نماز بحث دویم آنکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود
که سعد بن عباده و اصحاب او همه خارج بودند و مطلقا با ابوبکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت
و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و آنها که ظاهرا بیعت کردند تا آتش در خانه اهل بیت رسالت
نینداختند و شمشیرها برهنه نکردند بیعت نکردند پس هر ظالمی که تسلط یابد و جمعی از فسقه بطمع
مال و جاه با او موافقت کنند باید که خلیفه خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم
باشد و معلوم نیست بیعت بخت نصر و نمرود و شداد و مسیلمه کذاب باین رسوائی شده باشد و اگر
گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیر المؤمنین بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب
گوییم که آن نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولاد او هرگز داخل این بیعت نشدند
چنانچه ابن عبد البر در استیعاب گفته است در ترجمه ابوبکر که بیعت بخلافت کردند با ابوبکر در روزی که
رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده و روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت.

عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله خزرج و فرقه از قریش و ایضا
ابن عبد البر در کتاب مذکور و ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه گفته اند که سعد با هیچیک از ابوبکر و عمر
بیعت نکرد و نتوانستند او را جبر کنند بر بیعت چنانچه دیگران را جبر کردند برای آنکه اقوام او از قبیله خزرج
بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه او و چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد گفت یا
در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو امیر
باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیله بسیاری بود در نواحی دمشق داشت هر هفته روزی نزد جماعتی میبود
از قبیله دیگر میرفت از یکی از باغستانها تیری بر او انداختند و او را کشتند و صاحب روضة الصفا
گفته است که سعد بیعت نکرد با ابوبکر و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک یکی از عظما
کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری هم در تاریخش روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد
بن ولید و محمد بن سلمه انصاری بکشتن سعد هر یک بر او تیری انداختند و او کشته شد پس بوهم مردم
انداختند که جن او را کشت و آن شعر مشهور را بزبان جن وضع کردند و تظلم حضرت امیر المؤمنین
از ایشان تا آخر ایام حیات متواتر است و آنچه آنحضرت در جواب معاویه نوشت صریح است در انکه
باختیار خود بیعت نکرده **بحث سیم** آنکه بر تقدیر تسلیم تحقق بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق
آن چرا در این مدت مدید بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج و دما و اموال مسلمانان میکردند
و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند و ایضا ادنی تأملی کرد ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده اند که اتفاق
کنند اهل آن بر یک امری در یک وقت زیرا که اگر در یک وقت نباشد ممکن است متقدم پیش از موافقت
متاخران از آن رای برگردد پس اجماع تدریجی ابوبکر چه فایده میکند و از جمله غرایب آنست که اکثر متاخرین

ایشان

ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران چون دیدند
که تمسک باجماع چنین شدن موجب فضیحت است دست از اجماع برداشته اند و گفته اند هرگاه ثابت شد
حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بر آن قایم
نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافی است در ثبوت امامت و وجوب
متابعت امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کردند در
امامت بهمین مثل عقد عمر از برای ابوبکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمان و شرط نکردند در عقد
اجتماع هر که در مدینه باشد چه جای اجماع امت از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکاری نکرده و بر این
اتفاق کرده اند اعصار بعد از آن تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که
دلیل خلافت ابوبکر چند چیز است **اول** اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد و توقف بود
چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابوسفیان گفت ای فرزند عبد مناف راضی
شدید که تیم والی شما باشد پر میکنم مدینه را از سواره و پیاده و در صحیح بخاری و غیر آن از کتب اصحاب
مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود و در فرستادن ابوبکر و عمر ابو عبیده را بسوی
علی رسالت لطیفی هست که ثقات بسندهای صحیح روایت کرده اند و مشتمل است بر سخن بسیاری
از جانبین و اندک غلظتی از عمر و روایت کرده اند که چون علی آمد و بیعت کرد چون برخاست
گفت خدا برکت دهد شما را در آن امری که مرا آزرده کرد و شما را شاد کردانید و آنچه روایت میکنند
که با ابوبکر بیعت کردند و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر تخلف کردند پس ابوبکر روز دیگر
با اصحاب آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت مثل سخن صاحب مواقف

گفته است و فخر رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابو بکر در زمان خود
بلکه بعد از فوت او و در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل درین نظر کن
که شیطان چگونه فضلای ایشان را مسخر کرده است که از فضیحت اجماع که گریخته اند و خود را بابتلای بدتر
گرفتار کرده اند بآن میمانند که کسی از بالوعه بگریزد و خود را بکنیفی بیندازد هرگاه اجماع متحقق نشد دیگر
حجت بودن این بیعت که از اخبار سقیفه معلوم شد که بنای آن بر تعصب و معاندت قبیله اوس و خزرج بود
و تواطئه که میان ابو بکر و عمر شده بود که ابو بکر او را خلیفه کند و ابو بکر بعد از خود او را خلیفه کند انجا
معلوم شد و هرگاه باعتبار عدم بیعت آن جماعت اجماع متحقق نشود عدم انکار چون معلوم میشود و
هرگاه ایشان بیعت یک شخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا معارضه با ابو بکر میکردند با
بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت ابو بکر و بر عدم اکتفای به بیعت
آحاد امت متحقق بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت
نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار حدیث
متواتر انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح و صاحب کشاف
با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه روح
دل من است و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده من است و امامان از فرزندان
او امینان پروردگار من اند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در ایشان
نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرو رود و اعجب آنکه جمعی از فضلا
با دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در تحقق ریاست دین و دنیا و وجوب

اطاعت

اطاعت عامه خلق بآنکه یک شخص با کسی بیعت کند هر چند عامه اهل فضل و علم و صلاح در طرف
دیگر باشند و اگر این یک شخص شهادت دهد که در همین دیار از عمرو طلب داد شهادتش را قبول نمی کنند
و در تحقق امامت به بیعت او اکتفا نمایند و باین سبب یزید پلید و ولید عنید را که قرآن مجید را
تیرباران کرد خلیفه خدا و واجب الاطاعه خلق میدانند اگر میخواهی در قیامت یوم ندعوا کل
اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی و در دوزخ و وبال او شریک باشی اختیار داری

بحث چهارم

اگر هرگاه باحادیث سابقه و اقرار مشاهیر علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی که آن
شش ماه است نزاع بود میان حضرت امیر المؤمنین و ابو بکر و عمر در خلافت و آنحضرت قدح در ایشان
و در خلافت ایشان میکرد و ایشان را نسبت بجور و ظلم و ستم میداد پس باید قائل شوند یا که بنای
خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قائل شوند بآنکه آنحضرت در این مدت بر باطل بود و عاق امام
خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام بحق میکرد پس یکی از ایشان باید که اهلیت خلافت نداشته
باشند و اکثر اعاظم علمای ایشان تصحیح کرده اند صحت این حدیث که حضرت رسول فرمود که حق با
علی است و علی با حق است با او میگردد هر جا که بگردد و غزالی با آن تعصب در کتاب احیای علوم گفته است
که هر که صاحب بصیرت است علی را نسبت بخطا نداده است در هیچ امری و در جمیع صحاح و اصول خود روایت
کرده اند که علی بعد از پیغمبر دیان این امت است یعنی قاضی و حاکم این امت است چنانکه زمخشری گفته است
و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است که گفت حاضر بودم نزد
اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود مردی از حنابله قرضی از مردی از اهل کوفه طلب داشت
او نزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که با غریم خود چه کردی طلب خود را از او گرفتی گفت بیزار شدم

از طلب خود در گذرم و فردا بر سر قبر امیر المؤمنین روم که شاید طلب خود را از او بگیرم حالتی مشاهده
کردم از فضیحتها و اقوال شنیعه و سب صحابه علانیه بی خوفی و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل
گفت آنها چه گناه دارند والله که این راه را نگشود و جرات نداد ایشان را بر این فضیحتها مگر صاحب
آن قبر آن مرد گفت صاحب آن قبر کیست گفت علی بن ابی طالب ع آن مرد از روی استبعاد گفت
و ایشان را جرات بر این امر داده است اسمعیل گفت بلی والله آن مرد گفت اگر علی بحق بود در این امر پس
ما چرا اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر او مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی گفت که
چون اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را
اگر جواب این مسئله را داند و داخل خانه خود شد **بحث پنجم** آنست که هر گاه دانستی که اجماع عمده
دلایل ایشانست بر خلافت خلفای خود ما بهمین احادیث که مستند اجماع ایشانست اثبات میکنیم
عدم استحقاق امامت آنها را بلکه کفر و نفاق ایشان را زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشان که عمر
قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت نمود بامر ابوبکر یا برضای او و آن خانه مهبط وحی و محل نزول
ملایکه مقربین بود و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم در آن خانه
بودند و استخفاف و تهدید و ایذای ایشان نمود و ایشان را بخشم و غضب آورد بلکه از روایات
مستفیضه محفوفه بقراین جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه را نترسانیدند بلکه تازیانه و در و شمشیر
بر او زدند تا او را مجروح کردند و فرزند او سقط شد و از ایشان آزرده از دنیا رفت و صاحب
جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول فرمود بس است ترا از
زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد ص و آسیه زن فرعون

وباز از صحیح

و باز از صحیح ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت با عمه ام بنزد عایشه رفتم پس عمه ام
از او پرسید که از زنان کی محبوب تر بود بسوی رسول خدا گفت فاطمه گفت از مردان کی محبوب تر
بسوی آنحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده است و از جمیع صحاح ایشان
از حدیث مسور بن مخرمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که فاطمه پاره تن من است هر چه
او را آزرده میکند مرا آزرده میکند و هر که او را آزار میکند مرا آزار میکند و هر چه او را بتعب
می اندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود فاطمه بهترین زنان بهشت است و بروایت
عایشه بهترین زنان مؤمنانست یا زنان این امت و ایضا بروایت ترمذی از عایشه روایت
کرده است که گفت ندیدم کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا از فاطمه بسیرت و رفتار و نشستن
و برخاستن و چون بنزد آنحضرت می آمد حضرت برمیخواست و او را می بوسید و بجای خود می نشاند
و ایضا از صحیح ترمذی و از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا بعلی و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم گفت من جنگم با هر که شما با او جنگ کنید و صلحم با هر که شما با او صلح کنید و باز از ترمذی
روایت کرده است از حذیفه که گفت بمادرم گفتم مرا رخصت ده که بروم بخدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و نماز مغرب را با آنحضرت بکنم و از او سوال کنم استغفار کند از برای من و از
برای تو پس بخدمت آنحضرت رفتم و نماز شام و خفتن را با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شد
از پی آنحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری
خدا ترا و مادرت را بیامرزد ملکی امشب بر من نازل شد که پیش از این بزمین نیامده بود از
پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه بهترین

زنان اهل بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضاً روایت کرده آنست
که حضرت فاطمه فرمود که حدیثی که خدیجه بشما نقل کند تصدیق او بکنید و ثعلبی از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشوار عرش الهی اند و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است از براء که گفت دیدم رسول خدا حسن بن علی را
بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار
و از جمیع صحاح روایت کرده است از براء که حضرت رسول حسن و حسین را دید گفت خداوندا
من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس
که پرسیدند از رسول خدا که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب تراند گفت حسن و حسین
و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسر مرا پس ایشان را می بویید و در بر میگرفت و ایضاً از
ترمذی روایت کرده است از اسامة بن زید که حضرت رسول دست در گردن حضرت امام حسن کرده و گفت خداوندا
من این را دوست میدارم پس دوست دار او را و دوست دار هر که او را دوست دارد از صحیح بخاری
و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضاً از ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت
رسول حسن و حسین را بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من و دو پسر دختر من اند
خداوندا من اینها را دوست میدارم تو ایشان را و هر که ایشان را دوست دارد دوست دار و ایضاً
ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول فرمود حسین از من است و من از
حسینم خدا دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد حسین سبطی است از اسباط و ایضاً
از ترمذی از ابو سعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول که حسن و حسین دو سید و

مهتر

و مهتر جوانان اهل بهشت اند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا
فرمود حسن و حسین دو ریحان من اند از دنیا و احادیث فضایل ایشان زیاده از آنست که در این
رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذای حضرت امیر ایذای حضرت رسول است
و ایذای رسول ایذای خداست و خدا فرموده است که آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت
کرده است ایشان را خدا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی را خوار کننده پس
معلوم شد که آنها که این اذیتها بایشان رسانیده اند ملعون اند در دنیا و آخرت و محارب خدا
و رسول اند و از اهل کفر و شقاق و نفاق اند پس چگونه صلاحیت امامت داشته باشند

طعن چهارم

مصیبت عظمی و داهیه کبری است که در غصب فدک از ابوبکر و عمر بر اهل بیت رسالت واقع شد
اول از طریق شیعه مجمل آن را روایت میکنم و بعد از آن از کتب معتبره مخالفان مؤید این را ایراد مینمایم
تا معلوم شود که فضایح این قضیه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قصه هایله آنست که چون
ابوبکر غصب خلافت امیر المؤمنین علیه السلام نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار خود را
محکم کرد طمع کرد در فدک که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند
زیرا که هرگاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکن است که باعث میل
منافقان از ایشان بجانب آن ظالمان شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد
تا آنکه دنیا پرستان از ناچیزی ایشان منحرف گردند و هرگاه قلیلی از مال نیز با ایشان باشد ممکن است
که بعضی مردم بسوی ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان برهم خورد با این سبب در اول
حال در وقتی که صحیفه ملعونه را می نوشتند این حدیث مفترای خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیا

میراث میکذاریم آنچه از ما میماند صدقه است و فدك از جمله بلادی بود که بی جنك تصرف حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
جاری شد اهل فدك و سایر قرای نواحی آن دانستند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند آنها
بدون جنك تسلیم کردند و روایات کثیره نازل شد که چون بی جنك کرفته اند مال حضرت رسول است
بعد از آن این آیه نازل شد و آتِ ذا القربی حقه یعنی بده بخویش خود حق او را حضرت رسول
از جبرئیل پرسید که ذا القربی کیست و حق او چیست کفتند ذا القربی فاطمه است و حق او فدك است
پس حضرت رسول صلعم فدك را بامر خدا بفاطمه داد که از او و از ذریت او باشد و فرمود که اینها
بی جنك کرفته شده است و مخصوص من است و بامر خدا بتو دادم بکیر اینها از تو و از فرزندان
تو است تا روز قیامت پس ابوبکر چون خلافت غصبی بر او قرار کرفت فرستاد و وکلای حضرت
فاطمه را از فدك بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون ابوبکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران
و انصار کرفت کسی را فرستاد تا وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را از فدك بیرون کرد حضرت
فاطمه بسوی ابوبکر آمد و کفت بچه سبب منع میکنی میراث مرا از پدرم رسول خدا و بچه جهت
وکیل مرا از فدك بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر حق تعالی آنرا بمن داده بود ابوبکر کفت
بر آنچه میکوئی کواه بیاور حضرت فاطمه ام ایمن را آورد ام ایمن کفت ای ابوبکر کواهی نمیدهم تا حجت را
بر تو تمام کنم بآنچه رسول خدا در حق من کفته است ترا بخدا قسم میدهم که نمیدانی که حضرت رسول
کفت ام ایمن زنی است از اهل بهشت ابوبکر کفت بلی میدانم ام ایمن کفت پس من کواهی میدهم که

که حق تعالی وحی کرد برسول خود که بده بذی القربی حق او را پس حضرت رسول فدك را بفاطمه حضرت
فاطمه داد بامر خدا و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز آمد و بهمین نحو کواهی داد و بروایت
دیکر امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز شهادت دادند پس ابوبکر نامه در باب فدك
نوشت و بحضرت فاطمه علیها السلام داد عمر حاضر شد و کفت این چه نامه است ابوبکر کفت
فاطمه دعوای فدك کرد و ام ایمن و علی علیه السلام برای او کواهی دادند من این نامه را نوشتم
عمر نامه را از دست فاطمه کرفت و پاره کرد فاطمه کریان شد و بیرون رفت روز دیکر حضرت
امیر المؤمنین نزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار نزد او مجتمع بودند و کفت ای
ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا باو رسیده بود و حال آنکه در حیات
حضرت رسول آنرا مالك و متصرف شده بود ابوبکر کفت آن فیء همه مسلمانان است اکر اقامت
شهود بکند بر آنکه رسول خدا آنرا باو داده و مخصوص او کردانیده است باو میدهم و الا او را در آن
حقی نیست حضرت امیر کفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در همه مسلمانان ابوبکر
کفت نه حضرت فرمود که پس بکو اکر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالك و متصرف باشند
بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از من است از کی کواه خواهی طلبید کفت از تو طلب شهود
حضرت فرمود که پس چرا در فدك از فاطمه کواه طلبیدی بر آنچه در دست او بود و در حیات
رسول خدا و بعد از آن مالك و متصرف بود از مسلمانان کواه نطلبیدی چنانکه از من
طلبیدی در آن فرضی که کردم ابوبکر ساکت شد عمر کفت این سخنانرا بکذار ما قوت احتجاج با تو
نداریم اکر کواهان عدول می آوری میدهیم و الا آنرا و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود ای

ابو بکر قران خوانده کفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ
اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا در حق ما نازل شده است یا در غیر ما ابو بکر کفت بلکه در حق شما نازل
شده است حضرت کفت پس اکر کواهان نزد تو کواهی بدهند و العیاذ بالله فاطمه زنا کرده است
چه خواهی کرد ابو بکر لعین کفت بر او اقامت حد می کنم چنانچه بر سایر مردم میکنم حضرت فرمود اکر
چنین کنی نزد خدا از جمله کافران خواهی بود کفت چرا فرمود از برای آنکه رد کرده شهادت خدا را
از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت بر مردم را همچنانکه رد کردن حکم خدا و حکم رسول را که فدک
بفاطمه دادند و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که
کواهی داد که از پیغمبر میراث نمی باشد و فدک را از او کرفتی که غنیمت مسلمانانست و تحقیق که رسول خدا
فرمود که کواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه تو رد کردی قول رسول خدا را و بر عکس کردی چون
سخن ما باینجا رسید مردم کریستند و صداها بلند شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر کردند
و حضرت بخانه بر کشت و فاطمه علیها السلام بمسجد آمد و طواف کرد بقبر پدر بزرکوار خود و شعری
چند خواند از شکایت روزکار و جفای منافقان عذار که در و دیوار را بکریه آورد پس ابو بکر و عمر
بخانه بر کشتند و ابو بکر عمر را طلبید و کفت دیدی علی امروز با ما چه کرد اکر در یک مجلس دیکر چنین معامله
با ما می کند کار ما را بر هم میزند در این باب چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر کفت رای آنست که امر کنیم
بقتل او ابو بکر کفت این کار از کی می آید عمر کفت خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و کفتند میخواهیم
ترا بامر عظیمی بداریم کفت بهر چه میخواهید بدارید اکر چه بر قتل علی بن ابی طالب باشد کفتند ما نیز
همین را میخواهیم خالد کفت در چه وقت او را بکشم ابو بکر کفت در وقت نماز در مسجد حاضر شود در

پهلوی او

بپهلوی او بایست و چون من سلام نماز را بکویم برخیز و کردنش بزن کفت چنین باشد اسماء بنت
که در آن وقت زن ابو بکر بود و سابقا زن جعفر طیار و از شیعیان حیدر کرار بود این سخنان را
شنید و نتوانست علانیه این خبر را بحضرت برساند بجاریه خود کفت برو بخانه علی و فاطمه علیهما السلام
و سلام مرا بایشان برسان و در کذار این آیه را بخوان که مؤمن آل فرعون بموسی علیه السلام خطاب
کرد اِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ اِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ یعنی اشراف قوم فرعون
مشورت میکنند در باب تو که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستی که من از برای تو از خیر خواهانم و
اسماء کفت اکر منفطن نشوند مکرر بخوان پس جاریه آمد و سلام رسانید و بر کشت و این آیه را خواند حضرت
امیر فرمود که خاتون ترا سلام برسان و بکو خدا نمیکذارد که اراده ایشان بعمل آید و بروایت دیکر
فرمود که اکر ایشان مرا بکشند کی با ناکثان و قاسطان و مارقان جنک خواهند کرد پس حضرت امیر
برخاست و مهیای نماز شد و بمسجد آمد و پشت سر ابو بکر ایستاد از برای تقیه و نماز خود را تنها بعمل
آورد و خالد لعین شمشیر بسته در پهلوی او ایستاد و چون ابو بکر بتشهد نشست از آن اراده پشیمان
شد و از فتنه ترسید و شدت و سطوت و شجاعت آنحضرت را میدانست و پیوسته فکر میکرد
و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیکفت تا آنکه مردم کمان کردند که در نماز سهوی کرده است
پس ملتفت شد بجانب خالد و کفت یا خالد مکن آنچه ترا بآن امر کرده بودم و بروایتی سه مرتبه این سخن را
کفت و بعد از آن سلام نماز را کفت حضرت کفت ای خالد چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود کفت مرا
امر کرده بود که کردنت را بزنم حضرت فرمود که خواهست کرد کفت آری بخدا سوکند اکر پیش از تسلیم
مرا نهی نمیکرد هر آینه ترا می کشتم پس حضرت او را کرفت و بلند کرد و بر زمین زد عمر کفت بخدای کعبه

کمیکشتش پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست از آن لعین برداشت
و بگریبان عمر دست زد و پیچید و گفت ای پسر صهاك اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر الهی بود هر آینه
میدانستی که کدام یک از ما و تو کم یاورتر و کم عددتریم و داخل خانه خود شد و بروایت
دیگر در نماز صبح بود و ابوبکر تشهد را طول داد و فکر میکرد که نزدیک شد که آفتاب طالع شود
و بروایت ابوذر حضرت خالد را با انگشت سبابه و میانین گرفت و فشاری داد و او نعره زد که
نزدیک بود جان پلیدش برآید و جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن گفتن
نداشت پس ابوبکر با عمر گفت این از مشورت شوم تست من میدانستم این حالت را و خدا را
شکر کن که متوجه ما نشد و هر که نزدیک میرفت که خالد را خلاص کند حضرت نگاهی باو میکرد که
او از ترس برمیگشت پس ابوبکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت و قسم داد
او را بقبر و صاحب قبر و حسنین و مادر ایشان صلوات الله علیهم حضرت دست برداشت
پس عباس پیشانی نورانی آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب
فدك حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بابوبکر نامه نوشت در نهایت شدت و حدت
و تهدید و وعید بسیار در آن درج نمود چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست
فدك را و خلافت را هر دو رد کند عمر گفت مگر از برای ثواب زلال خلافت را صاف کرده ام
که با شامی و تو میخواهی تشنه باشی چنانچه همیشه بودی و گردنهای گردنکشان عرب را برای تو ذلیل
کرده ام و قدر آن را نمیدانی این علی بن ابی طالب است که بزرگان قریش را کشته است و سلسلها را
بر انداخته است و من تدبیر او را دارم میکنم تو از تهدیدات او بترس و اسکن ابوبکر گفت ای عمر ترا

بخدا سوگند

بخدا سوگند میدهم که دست از این افسانها برداری بخدا سوگند که اگر او اراده کشتن من و تو بکند
بدست چپ هر دو را می کشد بی آنکه دست راست را حرکت دهد و ما را از او نجات نداده است
مگر سه خصلت اول آنکه تنها است و یاوری ندارد دویم آنکه رعایت وصیت رسول خدا میکند که
او را امر کرده است که شمشیر نکشد سیوم آنکه جمیع قبایل عرب از او کینها در دل دارند اگر اینها نبود الحال
خلافت باو برگشته بود آیا فراموش کردید روز احد را که همه ما گریختیم تنهائی شمشیر کشید و علم
داران و شجاعان ایشان را بر خاک هلاك افکند تو فریب خالد را مخور و تا او متعرض ما نشود
متعرض او مشو مؤلف گوید که اگر چه اکثر سنیان خواسته اند که امر ابوبکر و عمر را بقتل امیر المؤمنین
اخفا کنند و صریحا در اکثر کتب خود روایت نکرده اند اما حرف زدن ابوبکر را در نماز پیش از
سلام و خطاب بخالد را نقل کرده اند و آن قرینه واضحه است بر صدق روایات شیعه در این باب
چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابو جعفر نقیب پرسیدم که آیا حق است
قصه خالد و امر ابوبکر و عمر او را بقتل علی ابو جعفر گفت گروهی از سادات علوی این را روایت
کرده اند و ایضا روایت کرده اند که مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابو حنیفه و از او سوال کرد
که از آنچه ابو حنیفه میگوید که جایز است بیرون آمدن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل
کثیر و حدث زفر گفت بلی جایز است چنانکه ابوبکر در تشهد گفت آنچه گفت آن مرد گفت که
چه بود آنچه ابوبکر گفت زفر گفت بر تو نیست که این را سوال کنی و مکرر پرسید زفر گفت بیرون
کنید این مرد را که این از اصحاب ابو الخطاب خواهد بود و ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگوئی
او تقیه کرد و گفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان رحمه الله در کتاب

ایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابو بکر بن عیاش
و شریک بن عبد الله و جمع دیگر از فقهای عامه روایت کرده اند و گفته است از سفیان و ابن حی
و وکیع پرسیدند که چه میگوئید در این که ابو بکر کرده همه گفتند بدی بود اما تمام نکرد و جمعی دیگر
از اهل مدینه گفته اند قصوری ندارد اگر از برای صلاح امت که متفرق نشوند مردی را که شر چون
علی مردم را از بیعت ابو بکر منع می نمود او هم امر بقتل او نمود و بعضی هم از ترس شناعت علت
این عمل را روایت نکرده اند اما اصل بتمهید ابو بکر با خالد که چون سلام دهم فلان کار بکن و پشیمان
شدن و پیش از سلام گفتن که یا خالد مکن آنچه را گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل
او را دلیل جون از حرف زدن پیش از سلام کرده اند بعد از آن نقل کرده است که کسی از
ابو یوسف قاضی بغداد شاگرد ابو حنیفه پرسید که چه بود آنچه ابو بکر بخالد گفته بود ابو یوسف
جواب نگفت و گفت خموش باش ترا با این چه کار است والله که اگر علی راضی ببیعت ابو بکر و مطیع
او بود او و اصحابش همه شهادت میدهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
علی از اهل بهشت است پس جوری در روی زمین از این بیشتر نمی باشد که با این حال امر بقتل او کند
و اگر علی ببیعت او راضی نبود این عین مذهب شیعه است که ابو بکر بجبر بر علی تقدم کرد تا اینجا
کلام فضل بود و از وجوه باطله که آن اشقیا برای عذر او گفته اند و از اخفای سایر جماعت علت
سخن گفتن را علم قطعی بهم میرسد که بسبب آن چنین امر شنیعی بوده است که از خوف فضیحت
اظهار آن نمی توانستند کرد و کدام مسلمان تجویز این می تواند کرد که کسی که اراده قتل چنین بزرگواری
نماید قابلیت امامت و خلافت دارد الا لعنة الله علی الظالمین و اما احادیثی که از طرق عامه

بر غصب

بر غصب فدک وارد شده از آنجمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه صلوات الله علیها است که اکثر
خطبه شهادت بر حقیت آن سید میدهد و این قسم سخن از غیر ائمه انام که منبع وحی و الهام اند از دیگری
صادر نمیتواند شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای عامه است گفته است در شرح نهج البلاغه
در شرح نامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعثمان بن حنیف نوشته **فصل اول**
در آنچه وارد شده است از اخبار و سیر که از دهانهای اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنیم نه از
کتب شیعه و راویان ایشان و جمیع آنچه ایراد میکنیم در این فصل از کتاب سقیفه ابو بکر احمد بن
عبد العزیز جوهریست و این ابو بکر جوهری مرد عالم محدث کثیر الادب ثقه صاحب ورعی است
که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند از او تصانیف او و غیر تصانیف او را پس بسه
سند این خطبه را روایت کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین و از امام محمد باقر علیه السلام
و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی
در کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ ایشان است باین خطبه کرده است و سید مرتضی
رضی الله عنه ایضا در شافی بسند عامه از عایشه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر
در کتاب بلاغات النساء بچندین سند روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظ آن را
روایت کرده است و خطبه باین شهرت را کسی انکار نمی تواند کرد و خطبه بسیار طولانی است و ترجمه
بدو جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد قدری از آن که متعلق باحتجاج فدک است
ایراد مینماید روایت کرده اند که چون ابو بکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر
بحضرت فاطمه رسید مقنعه مطهره را بر سر بست و چادر عصمت از بر کرد و روانه شد با گروهی

خدمتکاران وزنان خویشان خود وچادر بر سر کرد وپائین می‌پیچید از حیا ورفتارش را از رفتار حضرت
رسالت هیچ فرق نمیتوانست کرد تا در مسجد نزد ابوبکر لعین آمد واو در میان گروهی از مهاجران
وانصار نشسته بود پس پرده از پیش روی مبارکش کشیدند ودر پس پرده نشست ونالۀ جانسوزی
کشید که خروش از مردم برخواست وصدای گریه وزاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود که صداها
فرو نشست وشروع کرد بخطبه غرا وحمد وثنای الهی کرد بنحوی که همگی حیران شدند پس درود
بحضرت رسالت پناهی فرستاد وحقوق نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرد تا آنکه گفت پس حق
تعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رافت ورحمت ورغبت که داشت در راحت وآخرت را
برای او پسندید واز تعب دنیا او را راحت بخشید واو را محفوف گردانید بملائکه ابرار و
خوشنودی پروردگار غفار ومجاورت خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او
وامین اوست بر وحی او وبرگزیده اوست از جمیع خلق وسلام ورحمت وبرکات الهی بر او باد
پس خطاب نمود باهل مجلس وفرمود که شما ای بندگان خدا محل اوامر ونواهی خدائید وحاملان
دین ووحی اویید که بر شما خوانده شده وشما را خدا امین کرده است که خود بدین خدا عمل کنید
وبدیگران برسانید وخود را چنین میدانید وخدا را عهدی در میان شما هست که قرآن
مجید است وبقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت اویند پس فضایل قرآن را
بابلغ وجوه ذکر کرد وعلل اوامر ونواهی حق تعالی را بیان فرمود پس گفت از خدا بترسید وطاعت
کنید خدا را در آنچه شما را بآن امر کرده است یا نهی از آن فرموده است بدرستیکه نمی‌ترسد از خدا
مگر علما پس گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه وپدرم محمد است آنچه میگویم غلط نمیگویم

وآنچه میگیم

وآنچه میگیم در آن تجاوز از حد وعدول از حق نمینمایم پس این آیه را خواند لقد جاءکم رسول
من انفسکم یعنی بتحقیق که رسولی مبعوث شد بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او غوایت شما
حریص بود بر هدایت شما بمؤمنان مهربان ورحیم بود اگر نسب او را یاد آورید پدر من است نه
پدر شما ومن دختر اویم نه زنان شما وبرادر پسر عم است نه مردان شما وچه نیکو بزرگوار نسبتیست که این
نسبتها با او دارم پس گزارد رسالت خدا را بشما رسانید ونبوت خود را ظاهر گردانید وبا مشرکان طریق
معارضه مسلوک داشت وشمشیر در میان قبایل ایشان گذاشت وبتهای ایشان را در هم شکست
وسرهای سرکردهای ایشان را بتیغ بیدریغ شکافت وراه حجت را بر ایشان بست بحکمت وموعظه
نیکو وجمعیتهای ایشان را پریشان وشجاعان ایشان را گریزان گردانید تا صبح صادق دین از
ظلمت شب کفر وضلالت ساطع گردید وچهره زیبای حق از پرده جهالت رخ نمود واهل
دین بر مسند هدایت نشستند واعوان شیاطین وراه زنان دین لال گشتند وارذال
اهل نفاق هلاک شدند وعقدهای کفر وشقاق گشوده شد وکلمه اخلاص تمام ودین اسلام
عام گردید وشما بسبب کفر وشرک بر کنار گودال جهنم بودید وخوار وذلیل اهل عالم بودید هر کس
بر شما طمع استیلا داشت وپای ترفع بر سر تکبر شما میگذاشت وهلاک واستیصال شما را آسان
تر از آب خوردن وآتش ربودن می‌پنداشت آب متعفن ممزوج ببول وسرگین شتر را میخوردید
وپوست بز را با برگ درخت قوت خود میکردید وبانهایت مذلت وخواری بسر میبردید
میترسیدید که دشمنان از دور شما بربایند شما را پس حق تعالی شما را از این مهالک ومذلتها برکشید
محمد صلی الله علیه وآله نجات داد بعد از آنکه از آنها کشید وبلاهای کوچک وبزرگ را ابتلا

کردید و بعد از انکه گرفتار شما شد و نزدیکان و دزدان اعراب و سرکشان اهل کتاب شد و هر بار که
آتش حربی افروختند حق تعالی آتش ایشان را باب لطف خود فرو نشانید و هر بار که شاخی
از شیطان ظاهر شد یا فتنهٔ عظیمی از مشرکان دهن گشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت
و از جنگ دور نگردانید تا فرق و جراحات ایشان را پامال قدم شجاعت خود گردانید و سرهای
ایشان را در زیر پای خود دید و آتش فتنه ایشان را باب تیغ بی دریغ خود فرو نشانید خود را
بتعب می افکند در اعلای دین حق تعالی و اهتمام مینمود در امر خدا و نزدیک بود برسول خدا
و از او جدا نمیشد در هیچ حال و سید اولیاء خدا بود و امین بر او ذده بود در طاعت خدا و خیرخواه
خلق بود و خود را بمشقت می افکند در تحصیل رضای خدا و در این احوال شما در رفاهیت عیش این بودید
و در مهد ایمنی آمن بودید و از برای ما منتظر بلاها و فتنها بودید و توقع اخبار موحش می نمودید
و از جنگ دوری میدادید و پهلو تهی میکردید و در هنگام قتال پشت بدشمن داده میگریختید پس چون
حق تعالی از برای پیغمبر خانهٔ پیغمبران خود را در آخرت اختیار کرد و او را بان آنگاه برگزید آنگاه بود
ظاهر شد در سینهای شما خار کفر و شقاق و هویدا گردید در شما آثار غضب و نفاق و کهنه شد جامه
دین و بجنبش در آمدند گمراهان که از ترس شمشیر دهان بسته بودند و پیدا شدند گمنامی چند که
همگی ذلیل تر بودند و نعرهٔ اهل باطل بصدا در آمد و بجولان آمد در عرصهای شما و شیطان
سر خود را از انجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد که همه استجابت او کردید و چشم برکه
غرور دنیا دوختید و گفت برخیزید سبکبار برخواستید و شما را بغضب آورد بر اهل خود دید
که غضبناکید پس شتر دیگری را داغ ملکیت گذاشتید یعنی خلافت که حق دیگری بود بنام خود کردید

منتهم

وحق دیگر را

وحق دیگری را بخانه خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته بود و جراحت مصیبت او مندمل
نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند و بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین
فتنه افتادید و جهنم محیط است بکافران هیهات چه دور است از شما تدبیر امور امت و چگونه نسبت
درست میشود امر ملت و شیطان شما را بکدام جانب میبرد و حال آنکه کتاب خدا در میان شما است
و امور آن ظاهر است و احکام آن واضح است و نشانهای آن پیدا است و اوامر و نواهی آن لایح
و هویدا است انداختید آنرا بر پشت سر خود آیا از رغبت بقرآن ندارید یا حاکمی غیر آن میخواهید
بد بدلیست برای ظالمان حکمی که مخالف آن باشد و حق تعالی میفرماید که هر که طلب کند
غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نمیشود و او در آخرت از زیان کاران است پس انقدر صبر کردید
که خلافت باطل خود را بزور محکم کردید آنگاه شروع کردید در افروختن آتش فتنها و پیدا کردن
بدعتها و هر صدائی که ایشان از شیطان گمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت کردید و انوار
دین جلی را فرو نشاندید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید و در پرده و بمکر و حیله میخواهید که
آثار دین را محو کنید و آهسته آهسته میخواهید در لباس دین داری انوار شریعت را پنهان کنید
و بدعتهای جاهلیت را شایع گردانید و کینهای رسول را در اهل بیت او تدارک کنید و ما صبر
میکنیم بر ضربهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره کنند و چاره نداشته باشد و از جملهٔ آنها
آنست که گمان میکنید که من از پدر خود میراث نمیبرم پس آیه را خواندند که مضمونش اینست آیا حکم
جاهلیت را طلب میکنید و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن از برای گروهی که صاحب یقین اند
آیا نمیدانید حقیقت مرا بلکه دانسته پنهان میکنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان

ای گروه مهاجران آیا باید که غلبه کنند در میراث پدر خود و شما معاونت کنید ای پسر ابوقحافه آیا در کتاب
خداست اینکه تو از پدر خود میراث ببری و من از پدرم میراث نبرم لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً فَرِيّاً اعبثا فترکوا
برخدا بستر آیا عمدا ترک میکنید عمل کردن بکتاب خدا و او را پس پشت خود می اندازید زیرا که میفرماید و
وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ یعنی میراث برد سلیمان از داود و در قصه یحیی بن زکریا گفت رَبِّ هَبْ لِي
مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ یعنی پروردگارا ببخش مرا ولیی که میراث برد از من
و از آل یعقوب و فرموده است وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ یعنی خویشان
رحمی بعضی اولی اند ببعضی در کتاب خدا از یکدیگر بر حضرت آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع
مسلمانان و بیان فرموده خواند پس گفت میگوئید مرا بهره و میراثی از پدرم نیست و میان من و پدرم
رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است خدا شما را بآیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون
کرده است یا میگوئید که من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و باین سبب من از او میراث نمیبرم یا شما
داناترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون حضرت فاطمه دید که از آن منافقان صدائی
بر نیامد خطاب کرد با بوبکر که بگیر فدک را امروز بی معارضی و منازعی تا در روز حشر ترا ملاقات کند
و در مقام حساب از تو سوال کند پس نیکو حکم کننده ایست خدا و طلب کننده حق محمد است و وعده گاه
قیامتست و در قیامت زیان کار خواهید شد و ندامت فایده نخواهد بخشید و هر چیزی را قرارگاهی
هست و بعد از این خواهید دانست که کیست آنکه می آید بسوی او عذابی خوار کننده و حلول میکند
بر او عذاب ابدی پس خطاب بانصار نمود و فرمود که ای گروه شجاعان که خود را یاوران ملت میدانید
این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید و این چه تغافل است که در ستمی که بر من میرود مینمائید

یا رسول

ایا رسول خدا که پدر من است نگفت که باید حرمت هر کسی را در فرزندان او رعایت کنند خوش زود
راضی بدعتهای شدید و دست از حمایت ملت و پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از
شما طلب میکنم دارید و قوت بیاری من در شما هست و اگر میگوئید که محمد فوت شد این مصیبتی بود
که اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستارها بسبب آن تیره گردید و حرمتها
ضایع شد و از این عظیم تر مصیبتی نمی باشد اما این سبب آن نمی شود که شما از دین برگردید حق تعالی
میفرماید و نیست محمد مگر رسولی که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما
از دین بر خواهید گشت و هر که از دین برگردد بخدا هیچ ضرر نمیرساند و بزودی خدا جزا خواهد داد شکر
کنندگان را ای فرزندان قیله آیا بستم میراث پدرم را از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید و مجمع شما
و عدد بسیار و اسلحه کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم و
اجابت نمائید و ناله مرا بشنوید و فریاد رسی نکنید و حال آنکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانگی
و معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب مقاتلها کردید و در رنجها تعبها کشیدید همراهی
میکردید پیر اطاعت میکردید و قدم از قدم ما بر نمیداشتید تا آنکه حق تعالی ببرکت ما آسیای اسلام را
بگردش آورد و خیرات ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد پس اکنون چرا
حیران شده اید بعد از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان پس آیه را خواند که مضمونش اینست آیا
مقاتله نمیکنید با گروهی که شکستند عهد کردند و از دین برگشتند و خواستند که رسول را بیرون کنند
و ایشان در اول حال ابتدای قتال با شما کردند آیا میترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است بآنکه
از او بترسید اگر ایمان دارید و چون دید که این سخنان در آن منافقان اثری نکرد فرمود که جمیع

فرمود که می بینم که بجانب تنعم و راحت میل کرده اید و کسی را که اولیست بخلافت شما دور کرده اید و از شدت
برفاهیت مایل گردیده اید و آنچه از علم و دین در گلوی شما کرده بودند از دهان بیرون افکندید که
اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا بی نیاز است از عالمیان و میدانستم که غدر و مکر را همه
نموده و مرا یاری نخواهید کرد ولیکن درد دلها را در سینه جمع شده بود اظهار کردم و خواستم
حجت را بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حرام را با عار ابدی
و غضب خدا و عقاب روز جزا می بینید و میدانند آنچه میکنید و بزودی خواهند دانست آنها که ستم
کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود من دختر آنکسم که انذار می نمود شما را از عذاب شدید پس بکنید
آنچه خواهید ما میکنیم آنچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما انتظار میکشیم روزی را که حق و باطل
ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمؤمنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود
و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و او را اگر نسبت میدهیم پدر تست نه زنان دیگر و برادر
شوهر تست نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر هر خویشی و او یاری نمود در هر امر عظیمی دوست
نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبخت پس شما عترت پاکیزه رسول
و نیکان و برگزیدگان وی اید راهنمایان مائید بسوی خیر و سعادت و جنت و تو ای برگزیده زنان و دختر
بهترین پیغمبران راستگوئی در گفتار خود و سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود
بر نمیگرداند و منع نمیکند که من از رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و آنچه کرده ام باذن او کرده ام و
خدا را گواه میگیرم که شنیدم از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم طلا و نقره
و نه خانه و عقاری و نیست میراث ما مگر کتابها و حکمت و علم و پیغمبری و آنچه طعمه ماست ولی امر خلافت

بعد از ما در آن حکم میکند بحکم خود و من چنان حکم کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه
شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و این را باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر منفرد و تنها نبوده ام
و اموال و احوال خود را از تو مضایقه نمیکنم آنچه خواهی بگیر تو سیده امت پدر خودی و شجره طیبه از برای
فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت
گفته پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالف احکام
کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیرو آیات و سور قرآنی می بود آیا با مکری که میکنید افترا بر پدر من می بندید
و این حیله بعد از وفات او شبیه است بآن مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیات او و اینک کتاب خدا
حاکم عادلیست میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت میراث در میان
ذکور و اناث در کتاب الهی صریح هست بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امر را پس صبر میکنم
نیکو و از خدا یاری میطلبم بر آنچه وصف میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست
گفته و تو که دختر اوئی راست میگوئی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی
بعید نمیدانم صدق گفتار ترا و انکار نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان من و تو حاضراند و ایشان
بگردن من انداختند این خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه را گرفتم و از برای خود نگرفتم و ایشان گواه
اند پس حضرت فاطمه بار دیگر بمردم خطاب نمود و فرمود که ای گروه مردم که بسوی قول باطل سرعت میکنید
و از کردار قبیح چشم می پوشید آیا تدبر نمیکنید در قرآن یا بر دلها قفلها زده شده است نه چنین نیست بلکه
بپیچید اعمال شما راه حق را از دلهای شما بسته است و گوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تاویلی کرده اند
بدترین امور را راهنمائی نموده اید و ضلالت را بعوض هدایت اختیار نموده اید و بزودی بار ثقل آن را گران

وعاقبت را قرین خسران خواهید یافت در وقتی که پرده از پیش دیدها گشوده شود و عذابها که در مکمن
غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما از پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید و
در آن وقت زیان کار میشوند اهل بطالت و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله رو گردانید و شعری چند از روی درد خواند که مضمون آنها اینست بعد از رفتن تو فتنه و
آشوب بسیار رو نمود که اگر تو می بودی آنها نمی بود ما بی تو گلستانیم بی باران سر و برگ همه پژمرده از
سموم جفای بدکاران گواه حال ما باش و دل ما را بخاطر تغافل مخراش و اهل هر پیغمبر را نزد امت
قرب و منزلتی بود بغیر از ما ظاهر کردند مردانی چند کینهای سینهای خود را چون رفتی و در خاک
پنهان شدی و بر ما ترش کردند بر ما گروهی و سبک شمردند حق ما را چون ترا ندیدند و میراث ما را
بر ما تنگ کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان که باو روشنی می یافتیم و بر تو نازل میشد از جانب
پروردگار عزت کتابها و جبرئیل بآیات قرآن مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان
شد کاش پیش از تو ما را مرگ در می یافت چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم
بلائی چند که هیچ اندوه ناکی از خلایق بمثل آن مبتلا نشده بود نه از عجم و نه از عرب پس حضرت
فاطمه صلوات الله علیها بجانب خانه برگردید و حضرت امیر المؤمنین ع انتظار معاودت او می کشید
چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطابی درشت با سید اوصیا نمود که مانند جنین
رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و بعد از آنکه شجاعان دهر را بخاک هلاک
افکندی مغلوب این نامردان گردیده اینک پسر ابو قحافه بظلم و جبر بخشیده پدر مرا و معیشت
فرزندانم را از من میگیرد و بآواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمیکنند و مهاجران

خود را

خود را بکنار کشیده اند و سایر مردم دیدها پوشیده اند نه دافعی از مردم نه مانعی و نه یاوری و
شافعی خشمناک بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل کردی در روزی که دست از سطوت
خود برداشتی گرگان میدرند و میبرند و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این مذلت و
خواری مرده بودم وای بر من در هر صبح و شامی محل اعتماد من مرد و بازوی من سست شد شکایت
من بسوی پدر من است و مخاصمه من بسوی پروردگار من است خداوندا حول و قوت تو از همه
بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدید تر است پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
ویل و عذاب بر تو نیست بر دشمن تست صبر کن و آتش خشم خود را فرو نشان ای دختر برگزیده عالمیان
و ای باقی مانده ذریت پیغمبری من سستی در امر دین خود نکردم و آنچه از جانب خدا مامور بودم بعمل آوردم
و آنچه مقدور من بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکردم روزی تو و اولاد ترا خدا ضامن است و آنچه
کفیل امور تست مامونست و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است بهتر است از آنچه این
اشقیا از تو قطع کردند پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن پس حضرت فاطمه فرمود خدا بس است مرا نیکو وکیلی
از برای من و ساکت شد **مؤلف گوید** که در این مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است **اول**
دفع شبهه چند که ممکن است در خاطرها خطور کند اگر کسی گوید اعتراض حضرت فاطمه صلوات الله علیها
با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با وجود عصمت هر دو چه صورت دارد جواب گوییم که این
معارضه محمول بر مصلحت است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیر المؤمنین ترک خلافت برضای
خود نکرده و بغصب فدک راضی نبوده و در قرآن بسیاری از معاتبات با حضرت رسول ص شده
و غرض تهدید و تأدیب دیگرانست و از این قبیل است آنچه از حضرت موسی ع صادر شد در وقتی که

بسوی قوم برگشت و ایشان عبادت گوساله کرده بودند از انداختن الواح و سر و ریش هرون را گرفتن
و پیش کشیدن با آنکه میدانست که هرون تقصیر ندارد تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و ما
عتابی که حق تعالی با آنحضرت عیسی هم خواهد کرد که آیا تو گفتی بمردم که مرا و مادرم را دو خدا بدانید با
آنکه میداند که او نگفته است و مثل این بسیار است و اگر گویند که این منافی است که حضرت فاطمه در دعوی
فدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس و تنزه و زهد دنیا و کمال معرفت
آنحضرت دارد بدو وجه جواب میتوان گفت **اول** آنکه این حق مخصوص آنحضرت نبود که از آن بگذرد
و با ایشان بگذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک بودند و مساهله در این
امر موجب تضییع حقوق ایشان میشد و بر آنحضرت واجب بود که حسب المقدور در عدم تضییع حقوق ایشان
سعی نماید **دوم** آنکه غرض آنحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار کفر و نفاق آن گروه
دین مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و بتسویلات ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود
و بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت در آخر خطبه اشعار باین فرمود
که با آنکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت تمام کنم و همچنین منازعه
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با آن متغلبان در باب خلافت و در مدت عمر شریف خود
تظلم و اظهار شکایت چنانچه گذشت نه از جهت محبت دنیا و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم
و ارتداد آن جماعت بود تا حجت بر عالمیان تمام شود **سیم** بیان کفر ابو بکر و عمر از اخباری که در این
واقعه هایله وارد شده است بچندین وجه **اول** آنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما این دو منافق را ظالم و غاصب و عاصی میدانستند در این واقعه

وانها

و آنها نیز این دو را کاذب و مدعی خلافت حق و عاق امام میدانستند و یکی از این دو فرقه
باید محق باشند با آنکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق بسیار که هر که از اطاعت امام
بیرون رود و از اطاعت سلطان بدر رود و بمرگ جاهلیت بمیرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت
امامی نباشد بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه از ابو بکر راضی نشد و او را
بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هر که بامامت ابو بکر قایل باشد باید که قایل شود
که سیده نساء عالمیان و کسی که خدا او را از هر رجسی پاک گردانیده بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت
از دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قایل نمیتواند شد و در جامع الاصول از صحیح مسلم
و صحیح ابو داود روایت کرده است که حضرت فاطمه سوال کرد از ابو بکر که قسمت کند برای او میراث را
از آنچه از رسول خدا مانده است و از آنچه خدا بر او برگردانیده است از انفال پس ابو بکر گفت رسول
خدا گفت ما میراث نمیدهیم آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد
و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه زندگانی کرد الاحدیث شب و فاطمه
سوال کرد نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت رسول داده بود از خیبر و فدک و از صدقه رسول در مدینه
ابو بکر قبول نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد اما عمر صدقه مدینه را بعلی و عباس داد و خیبر و فدک را
نگاه داشت و نداد بایشان و از صحیح بخاری بعضی از این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید از کتاب
سقیفه روایت کرده است که چون ابو بکر فدک را از فاطمه گرفت و او را جواب ساخت فاطمه گفت بخدا
سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابو بکر گفت والله که هرگز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه گفت
والله که نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابو بکر گفت بخدا سوگند که از برای تو دعا خواهم کرد چون هنگام

وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نکند ودر شب او را دفن کردند و عباس بر او
نماز کرد ومیان وفات او ووفات پدرش هفتاد و دو شب بود ودر صحاح ایشان مذکور است
که حضرت امیر المؤمنین واحدی از بنی هاشم در حیات فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند پس باید با خلافت
ابوبکر باطل بود و در اخذ فدک غاصب ودیگر روایت حدیث از حضرت رسول که ذنب باشد با امیر
المؤمنین با وجود عصمت وطهارت وجدا بودن از حق عاصی وظالم وعاق امام خود باشد و نیز
عداوت امیر المؤمنین علامت کفر ونفاق است وکدام عداوت شدیدتر می باشد از آنچه در این واقعه و
غیر آن نسبت با آنجناب کردند حتی آنکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است که چون
ابوبکر خطبه حضرت فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر رفت وگفت ایها الناس این چه گوش دادنست
بهر سخنی این آرزوها چرا در عهد حضرت رسول نبود این قصه از بابت روباهیست که گواهش دم او بود و
او طلایه هر جمیع فتنها است میخواهد فتنه پیر شده را جوان کند استعانت میجوید از زنان مانند
ام طحال که دوست ترین اهل او بسوی او زن زناکار بود اگر خواهم میتوانم گفت واگر بگویم ظاهر
خواهم کرد تا مرا بحال خود میگذارند ساکتم پس گفت ای گروه انصار بمن رسیده است سخن سفیهان شما
ومروت در زبان نمیگشایم تا کسی مستحق آن نشود چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه بر گشت
ابن ابی الحدید گفته است که من بر نقیب استاد خود گفتم که ابوبکر این کنایها را با کی داشت نقیب گفت
کنایه نیست صریح است ومرادش علی بن ابی طالب است پس تعجب کردم وگفتم این قسم سخنان را با او داشت
گفت بلی پادشاه بود وهر چه میخواست میگفت ومیکرد وچون دید که انصار از جا بر آمدند ترسید
که ایشان اعانت امیر المؤمنین بکنند بتهدید ایشان را ساکت وساکن کرد و نقیب گفت که ام طحال زن

زناکاری بود

زناکاری بود در جاهلیت و بر زنای او مثل میزدند **مؤلف گوید** ای طالب حق در این خبر تأمل کن و
انصاف بده که کسی که نسبت دهد سید اوصیا و پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب آن مناقب وفضایل که دوست
ودشمن روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیده نساء عالمیان این قسم سخنان گوید
اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره میدارد **دوم** آنکه تکذیب حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت
آنحضرت متضمن رد قول خدا ورسولست چنانچه در آیه تطهیر دانستی وایضا از طریق عامه وخاصه
متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که فاطمه پاره تن من است پس هر که او را
بغضب آورد مرا بغضب آورده است ومرا آزار داده هر که او را آزار دهد چنانچه گذشت واین
دلیل عصمت آنحضرتست زیرا که اگر معصیت از او صادر تواند شد ایذای او بلکه اقامت حد و
تعزیر او لازم خواهد بود ورضای او در آن معصیت موجب رضای خدا ورسول نخواهد بود
واگر گویند مراد آنست که آزار او کردن از روی ستم وظلم ایذای حضرت رسولست جواب گوییم
که تخصیص خلاف اصل است وحدیث عام است وایضا اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت
وسایر مسلمانان نخواهد بود ودر این کلام مدحی وتشریفی برای آنحضرت نخواهد بود و باتفاق
این کلام در مقام مدح واختصاص وارد شده است وایضا تفریع آن بر پاره تن آنحضرت بودن
بی فایده خواهد بود زیرا که دیگران نیز در این امر با او شریک اند وایضا احادیثی که در صحاح ایشان
وارد شده است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا واهل بیت اگر متابعت کنید
اینها را گمراه نمیشوید ودر مشکوة وغیر آن از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر که در آن سوار شد نجات یافت وهر که تخلف نمود

از آن هلاک شد و گذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسن و حسین از اهل بیت
آنحضرتند و هر که متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک باشد پس باید که تابع
ایشان حق و کردار ایشان متبع باشد و از جمیع گناهان قولاً و فعلاً معصوم بوده باشند و مخالف
ایشان هالک و ضال و گمراه و ملعون بوده باشد سیم آنکه آنچه ابوبکر دعوی کرد که پیغمبران را
میراث نمیباشد محض کذب و افترا بود بچندین جهت اول آنکه مخالف آیات کریمه است در میراث
بردن حضرت یحیی از زکریا و اگر گویند مراد میراث علم و پیغمبری است جواب گوییم که این باطلست بچند
وجه آنکه بحسب لغت و عرف و شرع میراث مطلق که گویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصا
آنکه در آیه قرآن هست که مراد میراث مالست زیرا که شرط کرده است که او را رضی و پسندیده و
صالح گردان و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بی‌فایده است و ایضا خوف از موالی
و خویشان با مال مناسبت دارد نه پیغمبری و علم و چرا زکریا ترسد و مضایقه داشته باشد از آنکه خدا
از اقارب او پیغمبران و علما مقرر دارد و در مال ممکنست کرده اند که مقوی فسق و فساد ایشانست
از این جهت مضایقه داشته باشد و همچنین مخالف آیه میراث بردن سلیمانست از داود علیهما السلام
بوجوهی که مذکور شد و ایضا مخالف آیات میراثست و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان
اقارب او گردد از میراث و در کتب مشهوره ایشان در کتاب فرایض این را ذکر کرده اند دویم آنکه ابوبکر
شهادتی که بر روایت داده است متضمن جر نفع است و متهم است درین باب از چند جهت یکی آنکه
میخواست این اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد بدهد و از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول
روایت کرده است از ابی الطفیل که فاطمه آمد بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر گفت

شنیدم

شنیدم از رسول خدا که میگفت هرگاه خدا به پیغمبری طعمه بدهد آن از کسی است که قیام بامر خلافت
می‌نماید بعد از او و دیگر آنکه از قرائن مظنون بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم
میل بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت با او نتوانند نمود و همین از برای تهمت کافیست
و این اقوی است از جهتی که ابوبکر رد شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام بسبب تهمت جر نفع نمود و خود
نفر دیگر که میگویند تصدیق او کرده همه شریک در آن صدقه بودند و بعداوت اهل بیت علیهم السلام
معروف بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سیم آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت
امیرالمؤمنین ع این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت
کرده است که عمر بعلی و عباس گفت که ابوبکر گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته ما میراث
نداده‌ایم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا
میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا و ابوبکرم پس مرا
دروغگو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری
نیز مثل این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین سند از کتاب سقیفه روایت
کرده است و احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که حق از علی جدا نمیشود با آیه تطهیر و اخبار ثقلین و
سفینه و غیر آنها که در این زودی گذشت و همچنین انکار حضرت فاطمه علیها السلام حجت این
حدیث را حجت قاطعه است بر بطلان آن چهارم آنکه اگر این حدیث حق بود بایست حضرت
رسول صلی الله علیه و آله این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید تا دعوای ناحق نکند و بحضرت امیر که
وصی و معدن علوم او بود این حکم را بفهمانند تا نگذارد که او دعوای ناحق بکند و هیچ عاقلی تجویز

این نمیکند که سیدهٔ نساء عالمیان این حکم را از پدر خود شنیده باشد و مع ذلک این قدر مبالغه
و تظلّم در این باب بکند و بمجمع مهاجر و انصار بیاید و آن عتابها با امام مسلمانان بن عمر فاسد شما بکند
و نسبت ظلم و جور باو بدهد و مردم را تحریک و تحریص بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمع
کثیر از مسلمانان ابو بکر را غاصب و ظالم دانند و تا روز قیامت او را و اعوان او را لعنت کنند و اگر
امیر المؤمنین ع میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابو بکر است کی تجویز این امور میکرد و بعد از
وفات حضرت فاطمه کی منازعه با عباس در میراث میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم
خواهد بود برای اهل بیت آیا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول تجویز چنین مساهله و مسامحه در
امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصا نسبت باهل بیت خود برادر خود و پاره تن خود می نماید این
برهان قاطع است بر آنکه این حدیث محض کذب و افترا بود **پنجم** از شواهد کذب این
حدیث آنست که عادة ناس جاری شده است بر آنکه امری که خلاف معهود و متعارف بین الناس
باشد بسیار روایت کنند و این نیز معلوم است که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم
جاری بوده است و در هر عصری جمعی از انبیا بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام
بسیار دارند بضبط احوال انبیا علیهم السلام و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا
امری چند که مخصوص ایشانست پس چون شده است که چنین امر عظیم خلاف معتاد در هیچ
کتابی از کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور نشده و بغیر ابو بکر تنها یا دو سه منافق
دیگر بر این امر غریب مطلع نشده و یکبار در این امر در عصری از اعصار سابقه نزاعی نشده که
بآن تقریب در تواریخ امم سالفه نقل کنند و یک کس نقل نکرده که عصای موسی یا خاتم سلیمان

یا اسلحه فلان پیغمبر را بصدقه بفلان شخص دادند یا او فخر کند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده پس کسی که
اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند و بی تدبیرانه افترا کرده اند و فکر در عاقبتش
نکرده اند و آنچه از صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است بآن آنست
که غیر ابو بکر کسی این حدیث را نقل نکرده و بعضی گفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده و این
قول را نادر میدانند و در کتب اصول استدلال کرده اند بر آنکه بروایت یک صحابی عمل میتوان کرد
بآنکه بروایت ابو بکر تنهائی باین حدیث عمل کرده اند اما نقل روایت کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس
مخاصمه کردند نزد او در میراث او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن
ابی وقاص و ایشان از ترس یا نفاق شهادت دادند **ششم** از جمله اموری که ابو بکر بخلاف حکم
خدا و رسول کرد و در حق حضرت فاطمه و اهل بیت علیهم السلام آن بود که منع کرد حق ذی القربی را
از ایشان که بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان می کنند که نزاع
فاطمه با ابو بکر در دو امر بود در میراث و در بخشش و در حدیث وارد شده است که در امر ثالث
نیز با او نزاع کرد و ابو بکر باو نداد و آن سهم ذی القربی بود چنانچه در کتاب سقیفه از انس روایت
کرده است که فاطمه علیها السلام نزد ابو بکر آمد و گفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما
اهل بیت صدقات را و از برای ما در غنایم سهم ذی القربی را قرار داده است در آیه خمس ابو بکر گفت
این را خوانده ام اما نمیدانم که تمام این سهم از شما است فاطمه گفت یا ملک تو و اقربای تست
گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه گفت این
حکم خدا نیست ابو بکر گفت این حکم خداست اگر حضرت رسول در این باب بتو عهدی کرده است.

بگو من تصدیق میکنم و تو و با اهل بیت تو میگذارم فاطمه گفت در این باب بخصوص خبری نگفته است
اما شنیدم از آنحضرت در وقتی که این آیه نازل شد گفت بشارت باد شما را آل محمد که توانگری آمد
بسوی شما ابوبکر گفت من از این آیه نمی‌فهمم که همه را بشما بدهم و لیکن آنقدر که شما را بس باشد بشما
میدهم و عمر نیز در این باب تصدیق او کرد و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است و
در جامع الاصول بچندین سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا سهم ذوی
القربی را بر خویشان خود قسمت میکرد و ابوبکر و عمر کم کردند و همه را بایشان ندادند و از حضرت
باقر و صادق علیهما السلام منقولست که حق تعالی نصیبی از خمس از برای آل محمد فرض کرد و ابا کرد ابوبکر
از آنکه نصیب ایشان را بدهد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند
بآنچه فرستاده است خدا پس ایشان فاسقانند و احادیث از طریق اهل بیت علیهم السلام در این
باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه آنست که همه اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای عامه
و خاصه میگویند در باب اقاریر و وصایا و حق تعالی در ذوی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده
آنچه ابوبکر کرد مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن حکم کند بنص قرآن فاسق و کافر
و ظالم است **هفتم** از جمله طعنها که بر ابوبکر کرده اند در این واقعه آنست که زوجات رسول را
متمکن ساخت از تصرف کردن در حجره‌های خود باتفاق و نگفت که آنها صدقه است و این
نقیض آن حکمی است که در باب فدک و میراث رسول در حق فاطمه علیها السلام کرد زیرا که انتقال
حجره‌ها بآنها از جهت میراث بود یا از جهت بخشش **اول** منافی حدیث موضوعی است که او روایت
کرد و **ثانی** محتاج بثبوت بود و از ایشان گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد

کاو در این

که او در این امور غرضی بغیر از اضرار اهل بیت علیهم السلام نداشت بسخن طریقی ابن ابی الحدید در این
مقام نقل کرده است از علی فارقی که مدرس مدرسه غربیه بغداد بود که از او پرسیدم که آیا
فاطمه در دعوای خود صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابوبکر فدک را باو نداد تبسم کرد و گفت
اگر امروز فدک را بمحض دعوای او باو میداد فردا می‌آمد و دعوای خلافت برای شوهرش میکرد
و بعد از آن ابوبکر را ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیش از این خودش بی بینه و
شهود حکم بصدق او کرده بود بعد از آن ابن ابی الحدید گفته که اگر چه این کلام را بر سبیل شوخی
و خوش طبعی گفت اما راست گفت و سخن در این مقام بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده
از این ندارد و در کتاب بحار الانوار بسط تمام داده ام **طعن ششم** آنکه جمیع کتب کلامی و
احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت
بَیعَةُ اَبی بَکرٍ فَلتَةً وَقی اللهُ المُسلِمینَ شَرَّها فَمَن عادَ اِلی مِثلِها فَاقتُلوهُ یعنی بیعت
ابوبکر امری بود که بی تدبیر و مشورت و فکر و رویت واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانان را از شر آن
پس هر که عود کند بمثل آن او را بکشید و کسی که اندک شعوری و انصافی داشته باشد میداند
که کلامی واضح تر از این نمی‌توان گفت در مذمت ابوبکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته است
پس ابوبکر بغایت دور است از اهلیت خلافت که متضمن شر مسلمین است تا حدی که موجب قتلست
و اگر دروغ گفته است پس او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت عمر مبتنی بر خلافت ابوبکر
بود چون تواند بود که قدح کند در آن با آن حیله و مکری که او داشت جواب گوییم که چون امر خلافت
و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود میدانست که باین سخنان

خلافت او برهم نمیخورد و کسی جرأت اعتراض بر او نداد و میسر سید که بعد از او خلافت بامیر المؤمنین
برسد این سخن را گفت که این راه را ببندد و تدبیر شود ای شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید
از جاحظ روایت کرده است که چون عمر شنید که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی ع بیعت
خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر در خطبه اش گفت شنیده ام
که قایلی از شما میگفته است اگر امیر المؤمنین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان دیگر
مغرور مشوید بانکه بیعت ابو بکر فلتة و بیخبر شد و تمام شد آن چنین بود ولیکن خدا شر آنرا
دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیر المؤمنین او را بیتاب کرده و این بر زبانش جاری شده و
مطلبش تهیه قتل آنحضرت بود چنانکه در شوری نیز کرد **طعن ششم** آنست که چون خلافت
مغصوب را ابو بکر مستقر شد خالد بن ولید پلید را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوات
اموال ایشانرا بگیرد بسبب آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مالک بن نویره را فرستاده
بود که زکوات ایشانرا جمع کند و چون خبر وفات حضرت باو رسید دست از گرفتن زکوة کشید
و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر کی قرار خواهد گرفت و موافق روایات
شیعه سببش آن بود که مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد از حقیقت
ایمان حضرت در ضمن بیان اصول دین فرمود که این وصی منست و اشاره کرد بعلی بن ابی طالب
علیه السلام چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیله بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابو بکر را بر
منبر رسول دید پیش آمد و گفت کی ترا بر این منبر بالا برده و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه
و آله علی را وصی خود گردانید و امر کرد مرا بموالات او و ابو بکر امر کرد که او را از مسجد بیرون کنند

قنفذ و خالد

قنفذ و خالد او را بیرون کردند پس ابو بکر خالد را فرستاد و گفت دانستی چه گفت و من ایمن
نیستم از آنکه در کار ما رخنه بیندازد که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک
را کشت و در همان شب با زوجه اش جماع کرد و ارباب سیر و غالب مانند ابن اثیر در کامل و غیر او
روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند و
اظهار اطاعت و انقیاد نمودند چون شب شد از غدر خالد ظاهر شد ایشان احتیاط نموده
اسلحه بر خود بستند اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم چرا اسلحه برداشتید ایشان گفتند شما اسلحه
بیندازید ما نیز بیندازیم چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشانرا اسیر کردند
و دستهای ایشانرا بستند و بنزد خالد آوردند ابو قتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت که این
جماعت اظهار اسلام کردند و شما ایشانرا امان دادید خالد التفات بگفته او نکرد و باعتبار عداوتی
که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد تا مردان ایشان و زنان و اطفال ایشانرا اسیر کرد و در
میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بحصه خود برداشت و در همان شب با او جماع کرد پس
ابو قتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد
و بسوی ابو بکر برگشت و قصه را باو نقل کرد عمر چون این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار
گفت و با ابو بکر گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت و داخل مسجد شد
با میانت اهل حرب تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر برخواست و تیرها را از سرش کشید و شکست
و گفت ای دشمن خود مرد مسلمانی را کشته و با زنش زنا کرده و الله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد
ساکت بود و هیچ سخن نگفت و گمان داشت که ابو بکر نیز در حکم بخطای او با عمر شریکست چون خالد

بنزد ابوبکر رفت وعذرهای ناموجه گفت وابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد وخوشحال بیرون آمد
وکلمه‌ای چند بعمر گفت ورفت وجمعی از عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که
آن قوم اذان می گفتند ونماز میکردند وبرادر مالک عمر را شفیع کرده نزد ابوبکر رفت واز
خالد شکوه کرد عمر گفت او را قصاص باید کرد ابوبکر گفت ما صاحب خود را برای اعرابی نمی کشیم
وبروایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است گفت خالد شمشیر خداست من در
غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدرت
بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم وحصه‌ای که از غنایم برای او جدا کرده بودند تصرف
نکرد وضبط کرد تا وقتی که خود خلیفه شد پس حصه خود را وهر چه از زنان ودختران وپسران
واموال ایشان در پیش مردم باقی مانده بود همه را گرفت وبمردان وصاحبان ایشان داد و
ایشان را مرخص نمود واکثر زنان ودختران حامله بودند وچون خالد از وعده کشتن او
ترسان وهمیشه از او گریزان بود پیش عمر آمد وگفت بعوض کشتن مالک میرفتم وسعد بن
عباده را میکشتم ورفت وسعد را کشت چنانچه گذشت پس عمر از او راضی شد وپیش خود طلبید
وپیشانیش را بوسید وچون برادر مالک آمد وگفت بوعده وفا کن وخالد را بکش گفت من
خلاف آنچه صاحب رسول الله کرده نمیکنم ودر روایات شیعه وارد شده است که چون اسیران را
بنزد ابوبکر آوردند مادر محمد بن حنیفه در میان آنها بود چون چشمش بر ضریح منور حضرت
رسول افتاد صدا بگریه وفغان بلند کرد وگفت السلام علیک یا رسول الله صلوات
فرستد خدا بر تو وبر اهل بیت تو اینها امت تواند وما را اسیر کرده اند مانند کافران ترک

خوله مادر محمد حنفیه

ودیلم ومجددا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر از آنکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینه خود کاشتیم واقرار
بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انگاشتند وبدی را نیکی پنداشتند تو انتقام ما را از
ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد وگفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار دادیم بوحدانیت
خدا ورسالت رسول او گفتند گناه شما آنست که زکوة ندادید گفت اگر راست گویید مردان
ماندادند گناه زنان واطفال چیست پس طلحه وخالد خواستند که او را بحصه خود بگیرند گفت
بوالله که مرا مالک نمیتواند شد کسی ونیست شوهر من مگر کسی که مرا خبر دهد که در هنگام
ولادت من چه بر من گذشته است در این وقت حضرت امیر المؤمنین ع حاضر شد وفرمود
من خبر میدهم چون مادر ترا وضع حمل نزدیک شد گفت خدایا وضع این حمل را بر من
آسان گردان بعد از آن اگر خواهی نگاه دار واگر خواهی ببر وچون متولد شدی همان ساعت
زبان گشودی وادای شهادتین نمودی وبمادر خود گفتی که چرا بهلاک من راضی بودی زود
باشد که سیدی از اولاد آدم مرا نکاح کند وسیدی از من بوجود آید چون مادرت این سخنان را
شنید فرمود اینها را بر پاره مسی نقش کرده در آن زمین دفن نمودند ودر وقتی که ترا اسیر میکردند
تمام اهتمام تو آن بود که آن نوشته را ضبط نمائی تا آنکه آنرا برداشته بر بازوی خود بستی
بعد از آن بمبالغه عثمان ودیگران آن لوح را گشودند بهمان عبارت که فرموده بود نقش
دیدند پس حضرت آنرا گرفت وبخانه اسماء بنت عمیس فرستاد تا برادرش آمد واورا بآنحضرت
تزویج نمود واز احادیث ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را آن بود که
عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک را آوردند

بکشند زنش که ام تمیم دختر منهال بود و مقبول ترین اهل زنان خود بود آمد و خود را بر
روی او افکند مالک گفت دور شو که مرا کشتی یعنی مرا کشتند مگر بسبب تو و زمخشری در اساس البلاغه
و ابن اثیر در نهایه در لغت قتل این مضمون را روایت کرده اند چون بعضی از اخبار مخالف و مؤلف را
در این واقعه شنیدی بدانکه ابوبکر در این واقعه از چندین جهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز
با او شریک گشت اول آنکه بی گناه و تقصیر شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت
این عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که برای این عمل شنیع میگویند آنست که بسبب
منع زکوة مرتد شدند و جوابش آنست که هم لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامت
شهادت نمودند و اذان گفتند و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله که
هر کس شهادتین بگوید و نماز بکند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را
با ابوبکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر میدهیم یا خود بفقرا میدهیم بلکه طبری در تاریخ روایت
کرده است که خالد منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشانرا متفرق کرد و نصیحت کرد
ایشانرا که با ولاة اسلام منازعه نباید کرد و چون پراکنده شدند خالد آمد و ایشانرا گرفت
بغدر و مکری که مذکور شد با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة که
باصل دین قایل باشند کافر نیستند و بمعنی لغوی اطلاق ردة بر ایشان کرده اند دیگر حکم کفار
بر ایشان کرده اند و اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز در بحث باغیان
گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امینی ناصح را
بفرستد که از ایشان سوال کند علت بغی ایشانرا اگر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع

شده باشد

شده باشد ازاله آن از ایشان بکند و اگر شبهه داشته باشند دفع شبهه ایشان بکند و اگر هیچ یک
از اینها نباشد ایشانرا موعظه و نصیحت بکند و اگر اصرار کنند اعلام کند ایشانرا که ما با شما
قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اینها را در باب ایشان
بعمل آورده باشد و از جماعت بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اگر بمحض
عصبیت باشد چرا ابوبکر و دیگران که با خبار متواتره نقض عهود خدا و مخالفت نصوص سید
انبیا و غصب حق امیر المؤمنین و سیده نسا ورد شهادت آلهی و گواهی حضرت رسالت
پناهی بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معاویه
و اعوان ایشان که با حضرت امیر مقاتله و محاربه نمودند و آنقدر از اهل بیت طاهرین و ذریت
طیبین و سایر مسلمین را شهید کردند با احادیث متواتره که سلمک سلمی و حربک حربی
و امثال این که بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفاء خدا و رسول و ائمه مسلمین اند و اطاعتشان
فرض و مخالفتشان کفر است و مالک بن نویره بمحض آنکه گفته که ابوبکر خلیفه نیست یا چون
رسول الله نگفته که زکوة بابوبکر بدهیم نمیدهیم مرتد و مستحق قتل است و خالد با آن اعمال قبیحه مستحق
یک زجر و ملامت نبود بلکه بایست او را مدح کنند و سیف الله بگویند و بعضی از ایشان
گردیده اند که این غدر بصورت غدر دیگر برای او پیدا کرده اند و گفته اند در اثنای
گفتگو خالد نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برد مالک گفت صاحب شما چنین گفته
خالد گفت حضرت صاحب ما است صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد او کرد و او را
کشت و بطلان این وجه از وجه اول ظاهرتر است زیرا که در هیچ روایتی مذکور نیست و ایضا

و اگر این واقع بود بایست خالد را بر عمر این عذر را بگوید و ابو بکر نیز در وقتی که عمر مبالغه در
قصاص او میکرد بایست اینرا بگوید با آنکه بر تقدیر وقوع این عبادات صحیح در ارتداد نیست و
برای دفع حدود شبهه کافیست و بر تقدیر یکه مالک مرتد شده باشد سایر قبیله چه گناه داشتند
و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پدر ایشان کافر اصلی نبودند
که اولاد شان در حکم ایشان باشند چه تقصیر داشتند که همه را مثل کفار اسیر کردند و ببندگی
بمردم دادند تا بدون تزویج و نکاح با زنان و دختران مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم رسیدند
دوم آنکه خالد از دو کار شق بیرون نیست یا آن جماعت در واقع همه ایشان مرتد و مستوجب
قتل و اسر و غارت نبودند پس ابو بکر که این جماعت کثیر از مسلمین را بیگناه کشت و اسیر کرد و ببندگی
مبتلا کرد و باعث این زناهای بسیار شد و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود چندین اولاد
زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اگر این جماعت همه مرتد و مستحق
این انواع عقوبتها بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران را که بنده
مسلمین شده بودند و اولاد مسلمان که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشانرا که
گرفت و برد از مسلمین ظلم نموده و مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده و فاسق و
کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم آید و خلافتش باطل شود
و چون خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل شود باجماع مرکب   آنکه ابو بکر چند حد
از حدود الهی را تضییع نموده یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه حد زنا که
خالد با زن مالک کرد اقامت ننمود دیگر آنکه سایر مقتولین را خونشانرا باطل کرد و قصاص

دینشان را

و دینشانرا معطل نمود و در این باب کارها عمر هم با او شریک است و در تضییع قصاص خالد عمر شریک
غالب است از دو جهت یکی آنکه قسم خورده بود که خالد را بکشد و خلف قسم کرد دوم آنکه بقتل سعد بن
عبادة بیگناه راضی شد و قتل او را بعوض دیت قتل مالک قبول کرد و از این معلوم میشود که انکار
عمر در این باب نمود از راه دین داری نبود بلکه برای آن بود که او در جاهلیت آشنا و هم سوگند بود
بایست عمر این تدین را در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت علیهم السلام بکار برده و از جمله غرایب
آنست که ملا علی قوشجی در دفع تشنیع زنای خالد گفته است که زن مالک مطلقه بود و عدت او منقضی
شده بود و این هرزه و افترا را هیچکس بغیر او نگفته و در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بود باید که
در وقتی که عمر او را تهدید بسنگسار میکرد این عذر را بگوید **طعن هفتم** آنست که در اخبار مستفیضه
بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است که ابو بکر مکرر اقاله و استعفای از خلافت میکرد
طبری در تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی در فضایل و ابو عبیده و غیر ایشان روایت کرده اند
که ابو بکر بعد از آنکه با او بیعت کردند بر منبر میگفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم
دست از خلافت و بیعت من بر دارید من که بهترین شما نیستم و حال آنکه علی در میان شما است و حضرت
امیر صلوات الله علیه در خطبه شقشقیه که عام و خاص روایت کرده اند فرموده چه بسیار عجیب بود
از ابو بکر که در حال حیات طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن
برای دیگری خلافت را عقد کرد و بروایت دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم
اگر راست بروم مرا متابعت کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید بدرستی که مرا شیطانی هست
که عارض من میشود در هنگام غضب من در وقتی که مرا غضبناک بیابید از من اجتناب کنید تا

تأثیر نکنم در موهای شما و در پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت
نمیدانسته و حضرت امیر را از خود افضل میدانسته و امامت مفضول قبیح است و ایضاً اتفاقاً است
که عقل و عدالت هر دو در امامت شرط است و اگر این شیطانی که عارض او میشد و او را از
عقل و تکلیف بیرون می برد و مصروع میشد پس شرط اول که عقل است مفقود بوده و اگر بدر
نمیبرده و ضبط خود می توانسته است کردن پس فاسق بوده و شرط ثانی مفقود بوده و ایضاً
اقاله امامت یا جایز است یا جایز نیست اگر جایز نیست پس ابوبکر چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان
با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد و گفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بمن پوشانیده است و حال
آنکه بی خلاف اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است پس معلوم شد که برای
عثمان از اینها همه بدتر بود پس قدح در یکی از این دو خلیفه البته لازم می آید و هرکه اندک شعوری
دارد میداند از شواهد احوال آن مکار محیل و رفیقش که اینها همه محض مکر و حیله و مواطئه با
یکدیگر بود تا مردم مراد داد این باطل محکم کنند چنانچه آن فقره خطبه شقشقیه شاهد است حتی ا
بر این طعن هشتم آنست که جاهل بود با کثر احکام دین و تفاسیر الفاظ قرآن که اکثر صحابه
میدانستند و در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است بر چندین طعن و ما در این
رساله چند موضع را ذکر میکنیم اول معنی کلاله را که اولاد اب و ام اند که برادران پدری
یا مادری یا پدری تنها یا مادری تنها باشد و موافق روایات اهل بیت علیهم است
چنانچه از آیات سوره نسا نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند که ما عدای والد و ولد است
و از ابوبکر پرسیدند ندانست چنانچه عامه و خاصه روایت کرده اند که از او پرسیدند ندانست

بعد از آن

بعد از آن چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای خود می گویم اگر صواب باشد
از خدا است و اگر خطا باشد از من و از شیطانست و خدا از آن بری است کلاله ما سوای
والد و ولد است و بسیاری خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد
بود و ممکنست که مرادش از شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قرآن
برای خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هرکه در قرآن
برای خود سخن گوید جای خود را در آتش مهیا داند و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده
و بروایت دیگر حضرت رسول جمعی را دید که برای خود تفسیر قرآن میکردند فرمود که جمعی که
پیش از شما بودند همین هلاک شدند که کتاب خدا را بر هم زدند هرگاه برای خود گویند در
کتاب الهی اختلاف بهم میرسد چه رایها مختلف است و حکم خدا اختلاف ندارد و همه با هم
موافق است هرچه را میدانید بگویید و هرچه را نمیدانید بکسی که میداند واگذارید و ای
ندانستن پرسید نکت این همه روایات ایشانست و فخر رازی گفته است که عمر میگفت که
کلاله ما سوای ولد است و روایت کرده است که چون او را زخم زدند گفت من چنان میدانستم
که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از آنکه مخالفت ابوبکر کنم مؤلف گوید
عجب است از کسی که شرم از حضرت رسول نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابوبکر
شرم کند و از برای رعایت او از رای خود برگردد اگر قول اول بی مستند بوده وای بر او که
بی مستندی تفسیر کلام خدا کند و اگر مستندی داشته وای بر او که از برای رعایت ابوبکر در
وقت مردن از آن برگردد و ایضاً روایت کرده که در وقت مردن میگفت که سه چیز است

که اگر حضرت رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هر چه در آنست که امر
و خلافت و دیا دین معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفته اند همه برای خود و خواهش نفس خود
میگفته اند بی سندی و همچنین در باب خلافت ابو بکر شک داشته است و ظاهر میشود
که بنای جمیع امور ایشان بر اهوای باطله و مصالح دنیویه بوده و مستند بدلیلی و حجتی نبوده
و دلیل جهل ابو بکر همین بس است که با وجود انکه او را اسبق اسلاماً میدانند و از جمله مخصوصان
و مصاحب غار آنحضرت میدانند در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث
روایت نکرده است با انکه بسیاری از آنها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث
انبیا و اشباه آن و ابو هریره در مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است
دوم انکه اب که بمعنی گیاه و مرعهای حیوانات است و هر خری میداند او ندانست چنانکه صاحب
کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد و کدام
آسمان بر سر من سایه میافکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم سیم انکه دزدی را گفت بعضو
دست راست او دست چپش را ببرند و فخر رازی گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه
اول خلاف اجماع مسلمانانست چهارم انکه زنی میراث خود را از فرزند زادهٔ خود خواست
گفت در کلام خدا و رسول او برای جده نصیبی نمی یابم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند
که رسول خدا بجده سدس داد و بدین حکم کرد پنجم انکه فجاءه سلمی که اطاعت او نکرد بآتش
سوزاند با انکه او توبه کرد و بعضی گفته اند در میان آتش شهادتین باواز بلند میگفت تا سوخت
و قبول توبه نکردن و بآتش عذاب کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل

کرده است

کرده است که او دعوای اسلام کرد و عذری که بعضی گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علما گفته اند
که توبهٔ زندیق مقبول نیست بی وجه است زیرا که در روایات از او بغیر این نقل کرده اند که او
غارت کرد جماعتی از مسلمانان را و این باعث زندقه نمیشود و روایت نهی از تعذیب
بنار در غایه از روایات صحیحه است و در صحیح بخاری از ابو هریره و ابن عباس روایت کرده است
و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است طعن ششم انکه چون آثار موت در خود مشاهده
کرد و بالی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود از برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دانست
خواست وبال شنایع اعمال عمر را نیز با آن ضم کند و ایضاً خواست وفا کند بآن عهدی که با عمر
کرده بود و با ذ میدانست که غیر عمر کسی مانع عود حق با میر المؤمنین علیه السلام نمی تواند شد
عزم کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در
وقت جان کندن ابو بکر عثمان را طلبید و گفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این
عهدیست که عبد الله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را گفت و بیهوش شد
عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم پسر خطاب را چون ابو بکر بهوش باز آمد گفت بخوان چون
خواند ابو بکر گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من در این غش بمیرم مردم اختلاف کنند در باب
خلافت عثمان گفت بلی ابو بکر گفت خدا ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را
تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل شد و گفت از خدا بترس
و عمر را بر مردم مسلط مکن ابو بکر گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا بپرسد خواهم گفت بهترین
امت را بر ایشان خلیفه کردم و در این تعیین خلیفه چندین خطا کرد اول انکه او را [illegible]

بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا کردم که باعتقاد ایشان خلیفه
تعیین نکرد و تاسی بحضرت رسول بنص قرآن واجب است دوم آنکه گفت عمر بهترین امت است
با آنکه علی علیه السلام در میان امت بود باحادیث متواتره او بهترین امت بود چنانکه گذشت
و خود گفت لست بخیرکم و علی فیکم سیوم آنکه عثمان را چه نسبت بود که بی رخصت خلیفه
ناحق تعیین چنین امر عظیمی برای چنین فظ غلیظ جاهل فتاک بیباکی بکند بایستی او را منع
و زجر کند که چرا چنین کردی چه جای آنکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام
باو بدهد که رسول خدا در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی الهی میکشید و برای کامل خود
سخن نمیگفت این جاهلان بیباک آیا از آنحضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را برای
خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا لازم می آید که شفقت این دو منافق
نسبت بامت زیاده از حضرت رسول باشد که رحمة للعالمین بود و او تعیین خلیفه نکرد و
ایشان کردند و هر عاقل از این اطوار متناقضه و اقوال متباینه می یابد که در همه احوال غرض ایشان
اجرای صحیفه معهوده و محروم گردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بود و اقوال و افعالی که
عامه و خاصه نقل کرده اند که در این حال از او ظاهر شد و دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت
او میکند بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد مطلب دوم در بیان قلیلی از بدع
و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر است که خلیفه دوم سنیان است بدانکه مطاعن و مثالب آن
منبع فتن و معدن محن زیاده از آنست که در کتب مبسوطه احصا توان کرد فکیف این رساله
و او در جمیع مطاعن ابوبکر شریک بود بلکه خلافت ابوبکر پیش شیعه از فتنهای او بود لهذا

از مطاعن

از مطاعن مخصوصه او آنکه در این رساله ایراد مینمائیم طعن اول در بیان حدیث
دوات و قلم است و اشباه آن و این طعن مشتملست بر چندین طعن غزالی و محمد شهرستانی
و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که این اول فتنه و خلافیست که در اسلام بهم رسید
و سببش عمر بود و شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت
شیطان از امر الهی بسجود آدم بود و اول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این
قضیه از جمله متواترات است که عامه و خاصه روایت کرده اند و کسی انکار آن نکرده است
و بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیح با اندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان بطرق
بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک میان همه آنست که ابن عباس گفت روز پنجشنبه
و چه روز پنجشنبه و آنقدر گریست که آب دیده اش سنگریزه ها را تر کرد و بروایت
دیگر مانند مروارید قطرات عبراتش بر گونهای رویش جاری بود گفتند که کدام است روز
پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار رسول خدا پس گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر
گفت کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید که نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن
گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت
رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود او را با هذیان میگوید استفهام
کنید که چه میگوید و بروایت دیگر درد و بیماری بر او غالب شده است و نزد ما کتاب خدا
هست بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار
نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند گفتند که رسول خدا

دخانه کنید دوات وقلم را وبعضی کفتند کفته کفته عمر است ودوات وقلم نباید آورد ونزاع بسیار شد
حضرت فرمود برخیزید از نزد من وبیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس کفت
مصیبت وتمام مصیبت در وقتی بود که حایل ومانع شدند میان رسول خدا ونوشتن آن نامه که
میخواست بنویسد برای اختلاف وصداها که بلند کردند ودر جامع الاصول نیز این احادیث را
بهمین نحو وزیاده از صحیح بخاری وصحیح مسلم روایت کرده است وقاضی عیاض که از فضلای مشهور سنت است
در کتاب شفا از این مبسوطتر وشنیعتر روایت کرده وبر ناقد بصیر مخفی نیست که امری که حضرت
خواهد در این مجال تنک ووقت قلیل بر کتفی بنویسد که جمیع شرایع دین نخواهد بود پس باید امری
مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت وان نیست مکر انکه خلیفه وجانشین
عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت وعموم مسایل دین وخطا بر او روا نباشد
وهمه امت را بر یک طریقه بدارد وقرآن را چنانچه نازل شده لفظا ومعنی برای ایشان بیان کند تا
طریق ضلالت وجهالت بالکلیه از ایشان مسدود کردد چنانکه در حدیث ثقلین فرمود که کتاب
خدا واهل بیت را در میان شما میکذارم وهرکز از یکدیکر جدا نخواهند شد ودر روز غدیر تعیین
خلیفه نمود وچون حضرت میدانست که آنها را با وجود اتمام حجت نشنیده خواهند انکاشت
خواست تاکید حجت در این وقت بفرماید ونوشته صریحی در میان ایشان بکذارد که انکار نتوانند
کرد وعمر این معنی را یافت ومنافی آن تمهیدی بود که او با سایر منافقان دیکر در این باب کرده بود این
شبهه را در میان انداخت که مرض بر آنحضرت غالب شده وهذیان میکوید وحضرت دید که آن
بیحیا در حیات آنحضرت انکار قول او میکند ومنافقان با او موافقت میکنند دانست که اکر در این

ایشان صح

اهتمام

اهتمام بفرماید چیزی نوشته شود آن ملعون خواهد کفت هذیان کفته واعتبار نداده اکتفا
بنصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود وایشان را از حجره طاهره بیرون کرد وایضا
چون مشاجرهٔ آن منافقان را راهی بیابند واسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیر المؤمنین
را بهمین سبب نهی از مقاتله وامر بمسالمه با عدم اعوان نمود وایضا معلوم است که وصیت وعهدی
که مناسب آن وقت وآن حالت است تعیین وصی ووصیت باحوال بازماندکان است وجمیع امت
بازماندکان آنحضرت بودند چون تواند بود که احوال ایشان را مهمل بکذارد ووصی از برای ایشان
تعیین نکند وحال انکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی وابو داود از
رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که کاه هست زنی یا مردی شصت سال طاعت خدا
میکند ودر وقت مرک تقصیر در وصیت میکند آتش بر ایشان واجب میشود ودر جمیع صحاح خود
روایت کرده اند که آدمی نباید یک شب ودو شب بر او بکذرد مکر انکه وصیت او زیر سرش باشد
ومؤید آنچه مذکور شد آنست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که کفت من در
راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است وتنها میرود در از پی او رفتم کفت ای پسر عباس
من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی ع سوال کردم از او که با من بیاید قبول نکرد وهمیشه او را
با خود غضبناک می یابم توجیه کمان داری غضب وخشم او از چه جهت است کفتم تو هم بیشتر را میدانی
کفت کمان میکنم که غضب او برای فوت خلافت است از او کفتم سببش همین است او چنین میداند
که رسول خدا خلافت را از برای او میخواست کفت هرکاه خدا نخواست که او برسد خواست پیغمبر چه فایده
که رسول خدا امری را خواست وخدا غیر آنرا خواست مکر هر چه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا خواست که

کہ عمر او ابوطالب مسلمان شود وچون خدا نخواست نشد پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت دیگر
چنین است که عمر گفت که رسول خدا خواست که در مرض موت خود از برای خلافت او را ذکر کند که من
مانع شدم او را از این رفتن و از خوف آنکه امر اسلام پراکنده شود پس رسول خدا دانست آنچه در نفس من
بود و نگفت خدا آنچه مقدر کرده بود شد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم
بر عمر در اول خلافتش و از برای او یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند و میخورد و مرا تکلیف
کرد یک دانه برداشتم و همه را خورد و سبوی آبی که نزدیکش گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد
بر بالش و حمد خدا بجا آورد پس گفت از کجا می آئی ای عبد الله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال
گذاشتی گمان کردم عبد الله بن جعفر را میگوید گفتم با هم سنان خود بازی میکرد گفت او را نمیگویم
بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب کشیدن بود و تلاوت قرآن مینمود
گفت ای عبد الله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که آیا در نفس او
از امر خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت آیا گمان میکند که رسول خدا نص بر خلافت
او کرده است گفتم بلی و زیاده بر این هم بگویم از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند پدرم گفت
راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در امر او گاهی سخنی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد
و قطع عذری نمی نمود یعنی صریح نبود و گاهی از جهت محبتی که با او داشت میخواست میل از حق
بسوی باطل در باب او بکند و در مرض موت خواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را
از این از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام نه بحق خانه کعبه سوگند که قریش هرگز بر او اتفاق
نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش بر او در اطراف زمین شورش خواهند کرد پس رسول خدا

دانست

دانست که من یافتم که او چه در خاطر دارد ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و خدا اجرا کرد
آنچه مقدر شده بود تا اینجا روایات ابن ابی الحدید بود و از این روایات معلوم شد که از اول
تا آخر رسول خدا تعیین حضرت امیر المؤمنین را میخواسته و سعی میفرموده و این منافق مانع و ساعی
در ابطال آن بوده و معلوم شد که خود را از خدا و رسول اعلم میدانسته است بمصالح امت
و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید و مردمان او را بیزار از کرامات او حساب کرده اند
بسوی تدبیرات او بود که بعد از فوت حضرت رسالت نگذاشت که حق با امیر المؤمنین بر گردد
که موافق طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عادت را در مردم دادر عرض بیست
و پنج سال با آنکه رؤسا و سرکردها را اموال بسیار بدهند و ضعفا و زیردستان را ذلیل کردند
و هر چه مصلحت دنیا را در آن دانند بکنند و دست از حکم خدا بردارند لهذا چون حق بعضی
امیر برگشت خواست موافق فرموده خدا و سنت رسول خدا عمل کند و قسمت بالسویه بکند
و با شریف و وضیع بیک نحو سلوک کند مردم تاب نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه
بصره برپا شد و معاویه را دانسته در شام تعیین کرد و با او تمهید کرد که اگر حق با امیر المؤمنین
برگردد او اطاعت نکند و میدانست که او کافر و منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه
صفین و خوارج و شهادت آنحضرت بر این مترتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول شود
خون شهدا تمام در گردن اوست چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی و اخبار متفق علیه
بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او بچند
جهت لازم آید اول آنکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داد و حال آنکه

باتفاق عامه وخاصه انحضرت معصوم است از انکه در کلامش خنا الفنی و اضطرابی وخلافی واقع
شود نه بعمد ونه بسهو ونه در صحت ونه در حرکت مرض ونه بعنوان جد ونه مزاح ونه در حال رضا
ونه در حال غضب چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا وکرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح
صحیح مسلم تصریح باین نموده اند وحق تعالی در کلام مجید میفرماید وما ینطق عن الهوی ان هو
الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول سخن نمیکوید از روی خواهش نفس خود ونیست سخن او مکر وحی
که از جانب خدا باو رسیده است **دوم** انکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی
وبیحیائی است که دلیل کفر ونفاق است زیرا اکر ایمرد هذیان میکوید یا واکذارید ور اکر هذیان
میکوید با چه شده است او را که هذیان میکوید هر کس که اندک حیا وادبی داشته باشد نسبت
بادنی کسی چنین سخن نمیکوید چه جای جناب خاتم الانبیا که حق تعالی در قرآن مجید همه جا القاب
شریفه نام مبارک انحضرت را برده مثل یا ایها الرسول ویا ایها النبی وایضا فرموده لا تجعلوا
دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی مکردانید خواندن انحضرت را در میان خود مثل
خواندن وندا کردن بعضی از شما بعضی را وفرموده که صدای خود را بلندتر از صدای او مکنید
وایضا بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروائی وعدم محبت او نسبت
بانحضرت میکند که در چنین حالی محزون ومتاثر نباشد واز برای اغراض باطله خود چنین نزاع
وفضیحتی در میان خانه انحضرت که محل نزول ملائکه مقربین است برپا کند بلکه دلالت بر شعف
وشادی وشماتت او میکند که در این حال فرصت بدست او افتاده وانچه خواهد میکند **سیم**
انکه رد حکم الهی کرده که در چندین موضع فرموده اطیعوا الله واطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید

خدا را

خدا را واطاعت کنید رسول او را وفرموده ما اتاکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه
فانتهوا یعنی انچه بیارد رسول از برای شما پس بکیرید انرا وقبول کنید وانچه نهی کند شما را از ان
ترک کنید وباز فرموده است وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا
ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مومن وزن مومنه را نمیرسد که هر کاه خدا ورسول
او حکم کنند در امری اینکه بوده باشد ایشان را اختیاری در کار خود وهیچ جا نفرموده که فرقی
میان صحت وبیماری انحضرت هست یا انکه در بیماری از رسالت معزول است ونکفته که در هنکام
مرض اطاعت او مکنید وحرفهای او را مشنوید ودر جای دیکر فرموده وکسی که حکم نکند بانچه
خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند وظالمانند وکافرانند **چهارم** انکه در روایت ابن
ابی الحدید که کذشت عمر خود اعتراف کرد که حضرت در ان وقت خواست تصریح بنام علی کند
مانع شدم واین عین مشاقه ومعارضه با انحضرت است وحق تعالی میفرماید ومن یشاقق
الرسول من بعد ما تبین له الهدی تا اخر ایه یعنی هر که مشاقه ومعارضه کند با رسول خدا
بعد از انکه حق بر او ظاهر شده باشد ومتابعت کند غیر راه مومنان را که اطاعت رسول است
او را بکرداند بخود واکذاریم واخر بجهنم فرستیم وبد جائیست جهنم از برای ایشان **پنجم** انکه
انحضرت را ازار کرد وبغضب اورد بحدی که با ان وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم
وصف کرده واو را رحمت عالمیان کفته رو از ایشان کردانید واغراض فرمود ایشان را از
واز پیش خود دور کرد ودر احادیث متواتره وارد شده است که ازار انحضرت ازار خدا
وحق تعالی فرموده است والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی انها که ازار

میکنند رسول خدا را از برای ایشانست عذابی دردناک و باز فرموده است اِنَّ الَّذِینَ یُؤذُونَ
اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنیا وَالآخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُم عَذاباً مُهِیناً یعنی بدرستی که
آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشانرا در دنیا و آخرت و مهیا
کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده ما ششم انکه در قول و حسبنا کتاب الله
خطا کرد اول انکه اطلاق جهل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یا خطای او کرد زیرا که اگر
حضرت نمیدانست که کتاب خدا بس است پس اطلاق جهل بحضرت کرده و اگر میدانست و باز نهی
وصیت کند خطا و فعل لغوی کرده دوم انکه آیاتی که استنباط احکام از آن کرده اند پانصد
آیه است تقریباً و معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمیشود و آنچه مستنبط میشود در غایت
اجمال و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم احکام از آنها شده و بعضی گفته اند محکم ترین
آیات کریمه آیه وضو است و قریب بصد تشابه در آن هست و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم
و متشابه و ظاهر و مأول و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر آنها هست پس چگونه کتاب خدا
از برای دفع اختلاف کافی باشد و ایضاً اگر کافی بود چرا خود در مسایل حیران میشد و رجوع بدیگران
میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی
زنها در حجلها و در پس پردها سیم انکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول صلی الله علیه
و آله کتاب را مقرون باهل بیت نمیکرد چنانچه گذشت در حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیگر
جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتاب است کافی است
نه کتاب تنها و لهذا امیر المؤمنین ع فرمود منم کلام الله ناطق قطب محیی شیرازی که از علمای مشهور

شافعیه و اهل حال صوفیه است گفته است در مکاتبت خود که راه بی راهنما نمیتوان رفت و گفته نیز
که چون کتاب الله و سنت رسول الله در میان هست بمرشد چه حاجت است بان ماند که مریض
گوید چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند ما را باطبا مراجعت نباید کرد چه این سخن خطا است
برای آنکه نه هر کس را فهم کتب طب میسر است و استنباط از آن می تواند کرد مراجعت باهل استنباط
باید کرد وَلَو رَدُّوهُ اِلَی الرَّسُولِ وَاِلی اُولِی الاَمرِ مِنهُم لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَستَنبِطُونَهُ مِنهُم
کتاب حقیقی صدور اهل علم است بَل هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ اُوتُوا العِلمَ
نه بطون دفاتر چنانکه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود انا کلام الله الناطق وهذا
کلام الله الصامت تا اینجا کلام قطب بود که حق تعالی بر قلمش جاری کرده است و واقح ردی که
بر امام جاهل باطل خود کرده است چهارم انکه خود مخالفت این سخن کرده است در چند موضع
اول در روز سقیفه که پیش از انکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوة بر حضرت رسول فارغ
شوند او و برادرش و چندین منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت
شدند و مریدان ایشان عذری که میگویند برای ایشان انست که از حدوث فتنه ترسیدند
اگر کتاب خدا از برای دفع اختلاف کافی بود فتنه نخواهد شد و چون نشد که وقتی که حضرت رسول
میخواهد که نصب خلیفه کند او را نسبت بهذیان میدهند و چون خود تعیین خلیفه ناحق میکنند
صلاح امت است و ضرورت است و ایضاً وقتی که ابوبکر در سکرات مرگ عثمان را طلبید که نص بر خلافت
عمر کند و پیش از انکه نام شوم او را ببرد غش کرد و بی شعور شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و
بعد از انکه بشعور آمد او را دعا کرد و چرا او را نسبت بهذیان نداد یا انکه هذیان از جهات شتی

با او اقرب بود وچون حسبنا کتاب الله را در آنجا نکفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا این را نکفت
بي پس عاقل خبیر از این احوال و اقوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا آخر ایشان از این اقوال
متناقضه مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت نبود و این اول قارورة بود که
اسلام شکستند آن شقی و پیوسته در مواطن متعدده معارضات میکرد و راضی بکفته و کرده آنحضرت
نبود چنانکه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند
که چون در نامه صلح حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان بروند پس ندهند و هر که
از مشرکان بنزد مسلمانان بیاید بایشان پس دهند عمر در غضب شد و بنزد حضرت آمد و
کفت تو رسول خدائی کفت بلی کفت ما مسلمانیم و آنها کافر حضرت کفت بلی کفت پس چرا این
مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود آنچه خدا مرا بآن امر کرده است میکنم و خدا مرا
ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر کفت تو نکفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف
خواهیم کرد چرا نشدیم حضرت فرمود که من نکفتم امسال خواهد شد بعد از این خواهد شد
پس غضبناک برخواست و کفت اکر یاوری می یافتم با اینها جنک میکردم و بنزد ابو بکر آمد و
شکایت و مذمت آنحضرت کرد و ابو بکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد و رسول خدا
کلید کعبه را کرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون عمر آمد حضرت فرمود اینست آنچه خدا
مرا وعده داده بود و دروغ نکفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر کفت از روزی که
مسلمان شدم شک در پیغمبری او نکردم مکر در روز حدیبیه و این اخبار صریح است در اینکه
عمر بکفته حضرت رسول راضی نشد و دلتنک بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فلا

وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا
مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی پس بحق پروردکارت قسم که ایمان نمی آورند تا ترا حکم کنند در منازعه
که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و تنکی را در آنچه تو حکم کنی و منقاد کردند
انقیاد کردن کاملی پس معلوم شد که او مؤمن نبوده و او را شک کننده میدانست و آنقدر در خاطر خطیر
آنجناب راسخ نشده بود که در خاطر داشت و در قصد اثبات صدق خود بر آن منافق بود که روز فتح مکه
او را طلبید و فرمود که آنچه من می کفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله آنها آنست
که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج ایراد نموده است که ابو هریره کفت
روزی من پی حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم
نعلین خود را بمن داد و فرمود این دو نعل را ببر و هر که را در بیرون باغ ببینی که شهادت دهد بلا اله
الا الله و در دل خود یقین بآن داشته باشد پس بشارت ده او را به بهشت ابو هریره کفت اول کسی را که
ملاقات کردم عمر بود کفت این نعلها چیست ای ابو هریره کفتم نعلهای حضرت رسول است مرا باینها
فرستاده که هر که را ببینم آن بشارت را باو بدهم پس دستی بر سینه من زد که بر پشت افتادم و کفت برکرد
ای ابو هریره پس بر کشتم بخدمت حضرت و میکریختم و میکریستم و عمر از پی من می آمد پس رسول خدا کفت
چه میشود ترا ای ابو هریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر کفت چرا چنین کردی عمر کفت پدر و مادرم
فدای تو باد آیا تو نعلهای خود را با ابو هریره داده که آن بشارت را بدهد کفت بلی عمر کفت این کار را
مکن که مردم اعتماد بر این خواهند کرد بکذار مردم را اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس بکذار اعمال خیر بکنند
اکر خبر آثار وضع از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانکه بر عاقلی مخفی نیست و لیکن از احادیث

صحاح ایشانست و دلالت بر بی‌شرمی و بیحیائی و بی ادبی عمر میکند و رد قول حضرت رسول کردو
آن عین شرکست و ابوهریره بیگناه را زد و خفت رسانید و آخر حدیث اگر راست باشد حضرت
از برای مصلحتی در آن وقت ترک اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحت ترک معارضه و بیحیائی
آن ملعون باشد و ایضاً بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبد الله بن ابی
منافق مرد پسر او آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سؤال کرد که حضرت پیراهن خود را شفقت
نماید که بدن خود را در آن دفن کند حضرت باو عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند
حضرت برخاست که بر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی
بر او و خدا ترا نهی کرده است [illegible] از آنکه بر او نماز کنی پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت
دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده و فرموده استغفر لهم
او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة و اگر دانم که اگر زیاده از هفتاد مرتبه
استغفار کنم خدا او را می آمرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت که او منافق است پس حضرت بر او نماز
کرد و بعد از آن آیه صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر حضرت رسول کردم
و بروایت ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایت شیعه از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای تالیف قلب پسر عبد الله
بجنازه او حاضر شد عمر گفت خدا مگر ترا نهی نکرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت
عمر بار دیگر این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم من گفتم خداوندا
پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را بسوزان بآتش جهنم حضرت فرمود که آن ملعون

مصلحت

مصلحت حضرت را بر هم زد و از حضرت ظاهر شد امری که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبد الله بشکند
و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی و بیحیائی در این مقدمه از او بظهور آمد و نسبت دادن کسی چنین
حرکتی روا نیست که جامه اش را یا گریبانش را از عقب بگیرند و بکشند و شک نیست که این متضمن
ایذا و اهانت و استخفاف بآنحضرتست که احترامش بر عالمیان واجبست و جزو اسلام است
و ایضاً انکار فعل و قول آنحضرت کرده و حضرت را نسبت بغلط و خطا داده و ایضاً در صحیح بخاری در
دو موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول را بسوی مکه بمشرکان
نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه را بزنی داده و در فلان باغ است و حضرت رسول حضرت امیر
و زبیر و ابو مرثد را فرستاد و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت با خدا و
رسول و مؤمنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی
گفت یا رسول الله من این را از جهت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند و کسی در آنجا
نداشتم که حمایت ایشان کند خواستم نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت
فرمود راست میگوید مگوئید نسبت باو مگر خیر عمر گفت بگذار گردنش را بزنم او خیانت کرده است
حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را که هر چه خواهید
بکنید بهشت را بر شما واجب گردانیدم و این حدیث اگر چه مخالف روایات شیعه است اما الزام
بمخالفان می توان کرد که بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر او را قبول فرموده
باشد و گفته باشد که مگوئید از برای او مگر خیر باز دیگر نسبت خیانت باو دادن و اراده زدن گردن او
کردن رد قول حضرت رسولست و مخالفت صریح آنحضرتست و ایضاً ابن ابی الحدید در شرح نهج و ابن حجر

در فتح الباري روايت كرده اند از مسند احمد بن حنبل و تصحيح سندش كرده اند از ابو سعيد خدري كه
گفت ابو بكر آمد بنزد رسول خدا صلى الله عليه و آله و گفت يا رسول الله من بفلان وادي
گذشتم مردى خوش هيئت با خشوعى ديدم كه نماز ميكرد حضرت فرمود برو و او را بكش ابو بكر رفت
چون او را بنماز ديد نخواست او را بكشد و برگشت پس حضرت بعمر گفت برو و او را بكش آن هم
رفت و چون او را در نماز ديد نكشت و برگشت پس على عليه السلام را گفت تو برو و او را بكش
چون حضرت رفت او را نديد رفته بود پس حضرت رسول فرمود كه اين مرد و اصحابش همه قرآن
ميخوانند و از حنجره شان نميگذرد از دين بيرون خواهند رفت مانند تير كه از نشانه
بدر رود و بعد از آن هرگز بدين بر نخواهند گشت و ابن حجر گفته است كه شاهد حديث اين حد
حديث جابر و رجال آن همه ثقه اند و در روايت ابن ابى الحديد چنين است كه بعد از آن حضرت
رسول فرمود كه اگر كشته ميشد اول فتنه بود و آخر فتنه يعنى ديگر فتنه نميشد پس فرمود كه از نسل
اين گروهى بيرون خواهند آمد كه از دين بدر روند مانند تير كه از نشانه بجهد و اين مضمون را
حافظ ابو نعيم در حليه و موصلى در مسند و ابن عبد ربه در عقد و ديگران بسندهاى بسيار روايت
كرده اند باين نحو كه صحابه مدح كردند مردى را ببسيارى عبادت حضرت شمشير خود را بابو بكر داد
و امر كرد او را بقتل او و بهمان روش روايت كرده اند و در آخرش حضرت فرمود كه اگر او كشته
ميشد ميان امت من هرگز اختلافى بهم نميرسيد پس معلوم شد كه نكشتن ابو بكر او را مخالفت
صريحى بود براى امر رسول خدا و نماز كردن او عذر نبود زيرا كه بعد از آنكه صحابه او را وصف بكثرة
عبادت كرده بودند حضرت امر بقتل او كرد و در حديث سابق بعد از آنكه ابو بكر او را وصف

بصلوة

بصلوة بخشوع كرده بود امر بكشتن او فرمود مخالفت عمر از آن رسواتر بود زيرا كه بعد از آنكه
ابو بكر عذر نماز را گفت و حضرت نپسنديد و باز امر بقتل او كرد او مخالفت كرد و همين عذر
نا موجه را گفت و معلوم شد كه مخالفت ايشان در اين امر باعث حدوث فتنها شد تا روز
قيامت همچنانكه منع دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قيامت و از اين اخبار
مختلفه و وقايع متعدده ظاهر شد كه اين قسم امور باعتبار نفاق باطنى مكرر از او صادر ميشد
و مخالفت خدا و رسول طريقه و عادت او بوده و از براى نفاق دليلى از اين ظاهرتر نمى باشد
چنانكه گفته اند يك خطا يا دو خطا يا سه خطا اى صادر بخطا اينقدر خطا **طعن دويم**
آنكه انكار كرد امرى را كه هيچ عاقلى وقوع آن مخفى نميتواند بود چنانكه عامه و خاصه بطرق متواتره
روايت كرده اند كه چون وفات حضرت رسول صلى الله عليه و آله معلوم شد ابو بكر حاضر نبود
عمر انكار كرد در ميان مردم كه بخدا سوگند كه رسول خدا نمرده است و بر خواهد گشت و دستها و
پاهاى مردانى چند را خواهد بريد كه نسبت مرگ باو داده اند تا آنكه ابو بكر حاضر شد و گفت آيا
نشنيده اين آيه را إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و اين آيه را كه وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ
مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ يعنى تو خواهى مرد و ايشان خواهند
مرد و نيست محمد مگر رسولى كه پيش از او رسولان گذشته اند آيا پس اگر او بميرد يا كشته شود مرتد خواهيد
شد و از پس رفته برخواهيد گشت عمر چون اين آيات را شنيد گفت گويا هرگز اين آيات را از
كتاب خدا نشنيده بودم و اين واقعه را ابن اثير در نهايه و صاحب كامل و زمخشرى در اساس اللغة
روايت كرده اند و كسى انكار اين واقعه نكرده است و اين خالى از دو صورت نيست يا آنكه اعتقاد

جاهل بود بآیات قرآنی و اثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود و حضرت رسول میکرد
میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد و فرمود که علی ولی هر مومنست بعد از من و فرمود که
یا علی بعد از من مقاتله خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر گفت
رفتن من نزدیک شده و در میان شما دو چیز ترک میکنم و در وقتی که دوات و قلم طلبید
اشعار باین فرمود و ایضا از کجا بر او معلوم شد که دست و پای مردم را خواهند برید و شناعت
این واقعه زیاده از آنست که بیان باید کرد و غرض حیله و مکر بود که مبادا تا آمدن ابوبکر با
حضرت امیر علیه السلام بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود این سخن را در میان انداخت تا
ابوبکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفان بتفصیل
در کتابها ایراد نموده ام طعن سیم آنکه امر کرد بحج تمتع و متعه زنان و با آنکه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله آنها را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست در میان امت
در آنکه اصل متعه در زمان حضرت رسول مقرر شد و خلافی که کرده اند در آنست که آیا نسخ شد
یا حکمش باقیست و اهل بیت علیهم السلام اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقیست و منسوخ نشده
و در حکم متعه نازل شد این آیه فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً بنابر اکثر
واضح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش که گفته است اتفاق کرده اند امت بر آنکه متعه مباح بود در صدر
اسلام و گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون حضرت در عمره بمکه
آمد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب حضرت از طول غربت حضرت فرمود متعه
کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم و جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان

روایت کرده اند که حضرت رسول رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت
کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبدالله بن زبیر نهی میکرد مردم را از آن من
این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد ما متعه کردیم در زمان رسول خدا
چون عمر خلیفه شد گفت بدرستی که خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه را میخواست هر چه
میخواست و بدرستی که قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا
شما را امر کرده است و نکاح زنان را دایم قرار دهید اگر بیاورند بنزد من مردی را که زنی را تا
اجلی نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که اگر نه آن بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنا
نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی نیز در تفسیر این را روایت کرده است و ایضا در تفسیر از
عمران بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل نشد
که آنرا نسخ کند و امر کرد بآن ما را رسول خدا و متعه کردیم و مرد و ما را از آن نهی نکرد و بعد از آن
گفت مردی برای خود آنچه خواست که در حج تمتع اجماعی مسلمانانست که مشروع است و حکمش باقیست
و فقهای عامه خلافی که کرده اند در اینست که آیا آن بهترین انواع حج است یا نه و آیه فَمَن
تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ دلیل مشروعیت آنست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی
و غیر اینها احادیث بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام
محمد باقر علیه السلام و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت فاطمه رسول صلی الله علیه و آله
متوجه حج وداع شد هدی با خود کرد و در میان ایشان بغیر رسول خدا و طلحه دیگری نبود با خود

نیاورده بود و حضرت امیرالمؤمنین ع چون در یمن بود حضرت باو نوشت که از آن راه بحج
بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام می بندم مانند احرام رسول خدا و حضرت صد شتر
با خود آورده بود حضرت امیر را شریک در هدی خود گردانید و این یکی از مناقب مختص آنحضرت
که در مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از آن
فارغ شدند و حضرت بر مروه ایستاد و فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعدول
بحج تمتع خواهد فرمود هدی با خود نمی آوردم پس هر که هدی با خود نیاورده است باید که عدول
نیت بعمره کند و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص این سالست
یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یک دست مبارک خود را در انگشتهای دست دیگر داخل کرد و
فرمود داخل شد عمره در حج باین روش و همیشه چنین خواهد بود و چون حضرت امیر احرام خود را تابع
احرام حضرت رسول کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت رسول شصت و سه شتر را
بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت
کرده اند که در عسفان نزاع شد میان علی علیه السلام و عثمان زیرا که عثمان منع کرد مردم را از حج تمتع
چون حضرت امیر این را شنید صدا بلند کرد بتلبیه عمره تمتع و گفت بعمرة و حجة عثمان گفت من نهی
میکنم از حج تمتع و تو تصریح بخلاف آن میکنی حضرت فرمود که من دست از سنت حضرت رسول الله
بر نمیدارم از برای گفتن احدی و در صحیح مسلم از طرق روایت کرده است که عمران بن حصین بمن گفت
که امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا بآن منتفع گرداند بعد از امروز بدانکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی الحجه و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی

ازاین

از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی برای خود آنچه خواست گفت و بر این مضامین روایت
بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با
جواب شبهه‌های ایشان ذکر کرده‌ام و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر
باواز بلند میگفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء
و متعة الحج یعنی دو متعه بودند در عهد رسول الله و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو
یکی متعه زنان و دیگری حج تمتع و هر که اندک بهره از شعور دارد میداند که این عبارت صریح است
در مشاقه و معانده با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخلست در تحت آیه و من
یشاقق الرسول تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت و ایضا حکم نکرده بآنچه خدا فرستاده و حق تعالی
فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران بعضی از علما نقل
کرده اند که مردی متعه کرد او را پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از که فرا گرفتی
گفت از عمر گفتند عمر که نهی کرد از آن و عقاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر گفت که دو
متعه در عهد رسول خدا بودند من روایت او را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بوده و
قبول نکردم رای او که از پیش خود اختیار کرده اینست که چون مغیرة بن شعبه از
جمله رؤسای منافقین و دشمنان حضرت امیرالمؤمنین بود چنانچه در روایات متعدده وارد
شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق بودند
در آنکه نگذارند که خلافت باهل بیت رسالت برگردد و یکی از ایشان مغیره بود و بر منابر سب
آنحضرت میکرد چنانکه ابن ابی الحدید گفته است که اصحاب بغدادیون ما گفته اند که کسی که اصل

اسلامش چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترس و بر سبیل مصلحت بود و خاتمه امرش آن بود
که در اخبار متواتره وارد شده است که بر فوق منبر ها لعن علی ع میکرد تا بجهنم واصل شد و بیان
عمرش عمل زنا بود و انکه از خواهش شکم و فرج نمیگذشت و سفاهت فاسقان میکرد و پیوسته
عمرش را در غیر طاعت خدا صرف میکرد چنین کسی را اما چرا دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر
نکنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت کرده است در انکه آن ملعون سب حضرت امیر علیه السلام بر منابر
میکرد و مردم را امر بان مینمود و همچنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و
اسلام مشهور بزنا بود پس دوست داشتن عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه غرض بود و
اصل قصه طولی دارد و مجملی از انرا در اینجا ذکر میکنیم و آن چنانست که چون عمر مغیره را بان فضایل
والی بصره کرده در بصره زنی بود که او را ام جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان بخانه
او تردد میکرد و چون اهل بصره بر این مطلع شدند بسیار عظیم شمردند این او طبری روایت
کرده است که خانه ابو بکره و خانه مغیره نزدیک یکدیگر بود و همین شارع در میان فاصله بود و
مسکنشان در برده و غرفه مقابل یکدیگر بود و هر یک از غرفها روزنه داشت که بسوی دیگری مفتوح
میشد روزی ابو بکره در غرفه خود نشسته بود با جمعی و صحبت میداشت ناگاه بادی وزید و در روزنه
را گشود ابو بکره خواست که در را ببندد نظرش بر غرفه مغیره افتاد دید که باد انرا نیز مفتوح نموده
و او در میان پای زنی نشسته است پس ابو بکره با جماعت گفت که برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند گفت
گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم ایشان گفتند ما دانی چند دادیم
اما رو ها را ندیدیم ایشان صبر کردند و مشاهده حرکات می نمودند تا فارغ شد چون برخاست

شناختند

شناختند که ام جمیل است در آن وقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل خودش نماز
جماعت بکند ابو بکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز در رد عمر
چند در این باب بعمر نوشت چون نوشتها بعمر رسید عمر ابو موسی اشعری را که دشمن امیر المؤمنین
بود والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی
ابو الفرج اصفهانی که معتبر ترین کتابهای مخالفانست روایت کرده است از عمر بن شبه که عمر
نشست و مغیره را با گواهان طلبید پس اول ابو بکره را طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در
میان رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا می بینم که اثر آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر لطیف
دقیقی کرده ابو بکره گفت تقصیر نکردم در امری که خدا خوار کند ترا بسبب آن عمر گفت نه والله تا
شهادت ندهی که مانند میل در سرمه دان دیده که داخل میکرد و بیرون میکشید قبول نکنم
گفت بلی والله چنین شهادت میدهم در اینوقت رنگ عمر متغیر شد و حضرت امیر علیه السلام گفت
ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند عمر این را گفت پس نافع را طلبید و از او پرسید گفت گواهی
میدهم مثل گواهی ابو بکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی مانند میل در سرمه دان فایده ندارد نافع
گفت چنین گواهی میدهم که دیدم تا پر و سوفار نشست پس تاثر عظیمی در عمر ظاهر شد و علی علیه السلام
گفت یا عمر گفت که نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود و او هم چنین شهادت
داد پس علی ع با عمر گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش بیختند
و زیاد که گواه چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست و نزد مهاجران میرفت
و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله

میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن نگویند تا زیاد
حاضر شود چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید و رؤسای مهاجر و انصار حاضر شدند
چون زیاد را دیدند گفت مردی را می بینم که هرگز خدا خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران را
باین عبارت تعلیم او کرد که نباید شهادت را تمام گفت چون نزدیک رسید دید جوان مغروری
دستها را حرکت میدهد و می آید بخاطرش رسید که او را تهدیدی هم باید کرد و مهابت عمر را
وجود نامردی میان عرب و عجم معروفست بصدای بلند درشتی گفت چه گواهی نزد تو هست
ای گلوله عقاب و گویا مدح و ذم هر دو در این عبارت هست و عبدالکریم راوی حدیث
گفت که چون ابو عثمان نقل روایت عمر میکرد خواست صدای خود را شبیه بصدای عمر بکند
چنان نعره زد که نزدیک شد من غش کنم پس از فحاوی این اخبار معلوم شد که باعتبار جنسیتی که
میان عمر و آن فاسق منافق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود و آن سه نفر بیگناه را
حد فحش بزنند و تعطیل حدود الهی و سعی در آن کردن مطلقا بد است و اگر متضمن حد زدن
چندین بیگناه باشد قبیح تر و شنیع تر است و از سیاق اکثر اخبار ظاهر است که ایشان بیشتر
شهادت خود را بیک نحو نوشته بودند و این اختلاف بحیله و تهدید عمر بهم رسید و ابوالفرج
گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد گفت دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل را
برداشته بود و خصیه های او را دیدم که تردد میکرد در میان رانهای او و صدای بلندی و نفس
تندی می شنیدم و ابوالفرج گفته است که عمر را گفته زیاد و تغییر شهادت دادن و دفع حد از
مغیره بسیار خوش آمد و گفته است که بعد از آنکه ابو بکره را حد زدند گفت گواهی میدهم که مغیره

زنا کرد

زنا کرد عمر اراده کرد که بار دیگر او را حد بزند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را نهی کرد از این
و فرمود که اگر او را حد میزنی من مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا معلوم میشود که نزد حضرت
ثابت شده بود زنای مغیره و از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند این
سخن را و ابوالفرج گفته است که عمر ابو بکره را دعوت بتوبه کرد ابو بکره گفت مرا توبه میدهی که گواهی
مرا قبول کنی عهد کرده ام که گواه نشوم میان دو کس تا تو در دنیا باشی یا تا من در دنیا باشم و
گفته است که چون آن گواهان را حد زدند مغیره گفت که الحمد لله که خدا شما را خوار کرد عمر گفت
ساکت شو خدا جانت را بگیرد و بروایت دیگر نفس کیر شو خدا خوار کند آن مکانی که اینها ترا
در آن مکان دیدند ابوالفرج گفته است که عمر بعد از آن بحج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج
آمده بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا تجاهل میکنی بر من بخدا سوگند که من گمان ندارم که
ابو بکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا نمی بینم مگر آنکه میترسم که از آسمان بر من سنگباران
کند بسبب تو و حضرت امیرالمؤمنین میفرمود که اگر بر مغیره ظفر بیابم او را هم سنگباران خواهم
کرد و هر که تأمل کند در این اخبار او را شکی نمی ماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیرالمؤمنین
و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر دانسته از برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او و اقامت حد بیجور
و ظلم بر بیگناهی چند کرد **طعن پنجم** آنست که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان
عامه و خاصه روایت کرده اند که روزی عمر در خطبه خود گفت که اگر بشنوم که زنی در صداق خود
زیاده از مهر زنان پیغمبر گرفته است پس خواهم گرفت و بروایت دیگر در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت
پس زنی برخاست و گفت خدا ترا رخصت نداده است که این کار بکنی میفرماید که اگر قنطاری

یکی از زنان خود داده باشید از ایشان هیچ چیز را مکیرید عمر کفت همه مردم داناتر و فقیه‌تر اند از عمر حتی
زنان پرده نشین در خانها و بروایت ابن ابی الحدید عمر کفت تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرد و زنی که
حق یافت و با امام شما مفاخره کرد و بر او غالب آمد و بروایت فخر رازی آن زن کفت ای پسر خطاب
خدا چیزی بما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه مردم داناترند از تو
ای عمر و از کفته خود بر کشت و از این روایت نهایت جهل او بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین کسی که
باعتراف خودش زنان مقدم انا او افقه باشند قابلیت ریاست عامه مسلمانان ندارد خصوصا
وقتی که عالم بجمیع علوم در میان امت باشد طعن ششم که از اعظم طعنها است و صریح آن
در معاندت خدا و رسول و اکثر علمای امامیه نیز متفطن آن شده اند و از جمله مطاعن او ذکر نکرده اند
و آن انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت کرده اند که کفت
نزد نشسته بودم با عبد الله بن مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی کفت که مردی جنب شود و
یکماه آب نیابد تیمم نخواهد کرد که نماز کند پس چه میکنید باین سوره مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا
صعیدا طیبا پس ابن مسعود کفت اکر رخصت دهند ایشانرا هر وقت که آب بر ایشان سرد
خواهد بود تیمم بخاک خواهند کرد من کفتم از برای همین معنی کراهت داری از تیمم کفت بلی
پس ابو موسی کفت آیا نشنیدی سخن عمار را که بعمر کفت که رسول خدا مرا برای حاجتی فرستاد پس من
جنب شدم و آب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه میغلطد چون بخدمت حضرت
آمدم این را ذکر کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بهم
مالید و دستها و روی را مسح کرد عبد الله کفت مکر ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری

روایت

بروایت دیکر این مضمون را روایت کرده است و ایضا بسند دیکر روایت کرده است از شقیق بن
سلمه که کفت من نزد ابو مسعود و ابو موسی بودم ابو موسی کفت اکر کسی جنب شود و آب نیابد چه کند
ابن مسعود کفت نماز نکند تا آب بیابد ابو موسی کفت چه میکنی قول عمار را ابن مسعود کفت
ندیدی که عمر باین قانع نشد ابو موسی کفت چه میکنی قول عمار را بکذار این آیه را چه میکنی عبد الله
نتوانست جواب کفتن آن مذو ما موجه سابق را کفت و ایضا بخاری از سعید بن عبد الرحمن از
پدرش روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و کفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر کفت نماز
مکن عمار بن یاسر بعمر کفت که بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز
نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول واقعه را ذکر کردیم حضرت
فرمود ترا کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و نفخ کرد و روی و دستها را مسح کرد و بروایت
مسلم چون عمار این را کفت عمر کفت از خدا بترس ای عمار پس عمار کفت اکر میخواهی فر این حدیث را
نقل نکنم و بروایت دیکر عمار کفت اکر میخواهی بسبب حقی که بر من داری من این حدیث را با احدی
نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از ذکر روایات بخاری و مسلم را روایت کرده است و
کفته است که در روایت ابو داود چنین است که عبد الرحمن کفت نزد عمر بودم مردی آمد و کفت
ما در مکانی یکماه و دو ماه می باشیم و آب نمی یابیم عمر کفت که من باشم نماز نمی کنم تا آب بیابم عمار
کفت آیا بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک غلطیدم پس
آمدم بخدمت حضرت رسول و عرض کردم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود پس عمر کفت ای عمار
از خدا بترس عمار کفت اکر خواهی والله که این حدیث را هرکز ذکر نخواهم کرد عمر کفت ما ترا بکفته خود

میکذاریم مؤلف کوید که این احادیث از صحاح سنیان نقل شده و ایشان انکار صحت اینها نمی
توانند نمود پس میکوییم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر کرد سایل را که در هنکام نیافتن
آب ترک نماز بکند و از عنان قول عمار بکرد و کفت اکر من باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود
بآنکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب کردانیده و متذکر آیه بود که حق تعالی بر رد او در دو آیه تصریح بآن
نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول را بر تیمم و بیان کیفیت آن کردن یا جاهل بود و مفید آن
فرموده خدا و رسول را اکر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را رد
و صریح خواهد بود بر خدا و رسول بکمان آنکه این حکم مستلزم مفسده است و نسبت جهل و امر
بقبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفری ازین قبیح تر و ظاهر تر نمی باشد اکر چه از او غریب نبود و مواد
او برین بود چنانکه حی علی خیر العمل را از اذان انداخت و منع دوات و قلم نمود و سایر اموری که
از او متواتر است و نقلی کذشت و بعضی خواهد آمد و اکر شق دویم باشد که جاهل باین حکم باشد
در آیه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بی دینی او
که در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بوده چنین امری عام البلوائی را که متعلق است
باعظم اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج بآن بسیار واقع شود او نداند پس چنین
کسی چکونه صلاحیت ریاست عامه دین و دنیای جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرایب آنست
که در وقت مرکش کفتند چرا عبد الله پسر خود را خلیفه نمیکنی چون میدانست که او معارضه با حضرت
امیر المؤمنین نمیتواند کرد و امامت ذو بحضرت امیر برخواهد کشت قبول نکرد و عذری که کفت
آن بود که کسی که نداند که چکونه طلاق زن خود بکوید قابل امامت نیست و ابتاعش جهل عمر

حکمی

حکمی را که میان آن و طلاق از جهت شتی فرقست مانع امامت او نکردانیده اند با آنکه کمی
بعد از تنبیه متذکر شد و بر کشت و عمر همیشه بر انکار ماند و نکرد که بعد از قول عمار رجوع بسایر صحابه بکند
و اکر جاهل باشد این حکم را معقول کند و از اینها معلوم میشود که آنچه غایت در اکثر مواضع بآن
متمسک میشوند که چون کسی انکار نکرد فعل خلفا جو در باید حق باشد باطل است زیرا که چنین
امر واضح بینی را که خلاف خدا کتاب و سنت و اجماع امت بود حکم نکرده و نقل نکرده اند که احدی
از صحابه با او معارضه کرده باشد مکر عمار که بعد از اظهار حق باز ترسید و کفت اکر میکوئی من این حدیث را
دیکر روایت نکنم هرکاه در امور جزئیه که چندان غرض دنیوی بآن متعلق نیست ایشان قدرت
بر انکار نداشته باشند در امور خلافت و سلطنت کی می توانستند انکار کردن طعن هفتم
آنست که در وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد و سایر صحابه او را تنبیه میکردند و بر میکشت
چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنکسار کنند معاذ کفت ترا بر زن حکم هست بر فرزندی که در
شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود بر کشت و در مناقب خوارزمی روایت کرده است که در ایام
خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او سؤال کرد که او اعتراف کرد بزنا پس عمر امر کرد که او را
سنکسار کنند در راه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایشانرا ملاقات کرد و از واقعه سؤال نمود
چون مطلع شد فرمود بر کردانید او را و آمد بنزد عمر و فرمود که امر کرده که این را سنکسار کنند
کفت بلی اعتراف کرده نزد من بزنا حضرت فرمود تو بر او سلطنت دادی بر آنچه در شکم اوست
سلطنتی ندادی پس حضرت فرمود که شاید او را تهدیدی کرده باشی یا ترسانیده باشی پیش از
اقرار کفت چنین بود حضرت فرمود که مکر نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

که حدی نمی باشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر آن زن را
رها کرد و کفت عاجز اند زنان از انکه مثل علی بن ابی طالب از ایشان متولد شود اکر علی نبود عمر هلاک
میشد و ایضاً از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند
بسوی عمر که زنا کرده بود عمر خواست او را سنکسار کند حضرت امیر المؤمنین ع فرمود مکر نشنیده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس از دیوانه تا
عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از او برداشت
و این قصه را قاضی القضاة و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند و از این باب اخبار و وقایع
بسیار است که این رساله کنجایش ذکر آنها ندارد **طعن هشتم** بدعتهاییست که او در دین
خدا کرد برای خود بی مستندی بایراد قلیلی در اینجا اکتفا مینمایم **اول** نماز تراویح که در شبهای
ماه مبارک رمضان نوافل بسیار بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن آنست که
خود اعتراف بآن کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد
آمد در شب ماه رمضان و دید که باغوای شیطان مسجد پر شده است کفت نعمت البدعة
خوب بدعتی بود که ما کرده ایم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابو سلمه
از عایشه سؤال کرد که نماز رسول خدا در ماه رمضان چکونه بود عایشه کفت در ماه رمضان
و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی
میکرد پس چهار رکعت دیکر میکرد من کفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود
ای عایشه دیدهای من بخواب میروند و دلم بخواب نمیرود و بروایت دیکر مسلم روایت کرده است

که عایشه

که عایشه کفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت بود که نافلهٔ صبح داخل
در آنها بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله حجره در مسجد از حصیر در ماه رمضان ساخت و بیرون آمد که در آن
حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که با آنحضرت اقتدا کنند حضرت بر کشت و بخانه رفت
و شب دیکر بیرون نیامد ایشان کمان کردند که حضرت را خواب برده است پس بعضی تنحنح
میکردند و بعضی سنک ریزه بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته این
امر را مبالغه میکنید تا آنکه میترسم بر شما واجب شود و از عهده بر نیایید ایها الناس در خانهای
خود نماز کنید بدرستی که بهترین نماز آنست که آدمی در خانه خود بکند مکر نماز واجب که بجماعت
کردن بهتر بود و ایضاً از انس روایت کرده است که حضرت رسول نماز میکرد در ماه رمضان من
آمدم و در پهلوی حضرت ایستادم و دیکری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت
که ما در عقب او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد
از آن فرمود که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این باب احادیث بسیار
در صحاح خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که یا حضرت رسول در ماه
رمضان مطلقاً نافله را اصلا نمیکرده اند یا اکر میکرده اند راضی نبوده اند که بجماعت واقع شود
پس این عدد مخصوص را در شریعت مقرر کردن و بجماعت مستحب کردانیدن و سنت مؤکده قرار
دادن معلوم است که بدعت است و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است
که هر بدعتی ضلالتست و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت

کرده است که حضرت رسول در خطبهٔ خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خداست و بهترین
هدایتها هدایت محمد است صلی الله علیه و آله و بدترین امور آنها است که تازه بهم میرسند
و هر بدعتی ضلالتست و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد
از من نیست و فرمود که چه سبب دارد که جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا
سوگند که من دانا ترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع
الاصول از صحیح ترمذی و ابو داود روایت کرده است که زینهار که احتراز کنید از اموری که
تازه بهم میرسند زیرا که هر تازه بدعتست و هر بدعتی ضلالتست و آنچه جمعی از علما از برای
اصلاح کلام خود گفته اند که بدعت بر پنج قسم منقسم میشود مخالف احادیث عامه و خاصه است
و از نصوص صریحه مستفاد میشود که هر امری را که در دین احداث کنند که در شریعت خصوصاً
یا عموما وارد نشده باشد بدعتست و حرامست و هر فعلی که بر وجه عبادت واقع سازند
و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعت و تشریع است خواه فعل مستقلی باشد
یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع متلقی شده باشد مثل آنکه واجبی را بقصد سنت کنند
یا سنت را بنیت واجب بعمل آورند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طواف را
بجماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادت را در وقتی مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت
که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر همه حرامست و اگر کسی بدعت را اصطلاح کند و بر پنج قسم
منقسم گرداند شک نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرامست **دویم** آنکه عمر بدعت
کرد که شبها گردد و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی نهی از آن فرموده و گفته است لا تجسسوا

وابن

و ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی از برای عسس میگشت از خانهٔ صدائی شنید
از دیوار بالا رفت مردی را با زنی دید که مشک شرابی نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان
میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت او ئی آن مرد گفت تعجیل مکن که اگر من یک خطا
کرده ام تو سه خطا کرده خدا فرموده است تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است و أتوا
البیوت من ابوابها یعنی داخل آنها از درهای آنها بشوید و تو از دیوار بالا آمدی و فرموده است
اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هر گاه داخل خانها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت
اگر از تو عفو کنم اختیار امر خیری خواهی کرد گفت بلی و الله دیگر این کار را نخواهم کرد عمر گفت برو
عفو کردم از تو **سیم** آنکه سه طلاق متوالی را بدون رجوع یکی حساب میکردند در زمان حضرت
رسول و ابو بکر و بعد از آنکه سه سال از خلافت او گذشت سه طلاق حساب کرد چنانچه در
جامع الاصول از صحیح ابی داود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بچندین طریق و عذر که
گفته است آنست که مردم جرات بر طلاق نکنند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد بایست خدا
که علمش بهمه چیز احاطه کرده است بکند و رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل
کامل خود حکم نمیکرد عمر را چه نسبت است که احکام الهی را بعقل ناقص خود تغییر بدهد **چهارم**
آنست که از ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام بطرق متعدده منقولست که مقام ابرهیم ع در زمان
ابرهیم و بعد از آن متصل بود بدیوار خانهٔ کعبه تا آنکه کفار قریش در جاهلیت از آنجا برداشتند
و در موضعی که الحال در آنجا است گذاشتند چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله مکه را فتح
کرد مقام را بر گردانید بجائی که در زمان حضرت ابرهیم ع در آنجا بود و پیوسته در آنجا بود تا عمر

غصب خلافت کرد و بحج رفت پرسید که کی هست که بداند که مقام در زمان جاهلیت در کجا
بوده است منافقی دیگر گفت من اندازهٔ آنرا بر تسمیه بر داشته‌ام و نگاه داشته‌ام عمر او را
طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت
بود گذاشت و تا حال در آن موضع است و حضرت صاحب الامر علیه السلام بمکان اول بر خواهد
گردانید و این قصه از جمله مشهورات بلکه متواترات است و الحال جای مقام را که در زمان حضرت
رسول در آنجا بوده گوشه گذاشته‌اند و مقام جبرئیل علیه السلام میگویند و صاحب کشاف نیز
اشارت بتحویل مقام نموده است و گفته است عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی موضع
مقام در جاهلیت کجا بود گفت بلی و نشان او داد همین موضع را و ابن ابی الحدید گفته است
که مورخان گفته‌اند که عمر اول کسی بود که قرار کرد که تا فطر ماه رمضان را جماعت بکنند و بشهرها
نوشت که چنین کنند و خانه رویشد ثقفی را سوزانید که نبیذ میفروخت و اول کسی بود که
عسس و شبگردی را اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و می‌گفتند
که تازیانه عمر هیبتش بیشتر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف
اموال ایشانرا گرفت و او مسجد حضرت رسول را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله آنچه داخل
کرد خانه عباس بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در آنجا هست و پیشتر متصل بخانه
کعبه بود و معانده با حضرت رسالت از این واضح‌تر و صریح‌تر نمی‌باشد که سنت آنحضرت را دانسته
برطرف کند و بدعت کفر و جاهلیت را احیا کند نهم آنکه چون از حضرت رسول و از
حضرت امیر علیهما السلام شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم عداوت میکرد

واحکام

واحکام مسلمانان بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرد که قریش دختر از عرب و عجم بخواهند و عرب
از عجم دختر بگیرند و قریش دختر بسایر عرب ندهند و عرب دختر بعجم ندهند پس عرب را نسبت
بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داد و حال آنکه رسول خدا فرموده مسلمانان
کفو یکدیگر اند و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه
میراث عرب را بعجم بدهند مگر عجمی که در میان عرب متولد شده باشد و این مضاده صریح است
با احکام میراث که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته ششم آنکه در میراث عول و تعصیب
را قرار داد و آن مخالف کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد که مناسب این رساله نیست
هفتم الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانکه در جامع الاصول از موطای
مالک روایت کرده است طعن هشتم آنست که بیت المال و غنایم و فی را در زمان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در زمان ابوبکر بالسویه قسمت میکردند و عمر آنرا برهم زد
و زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده داد و عایشه را سالی دوازده هزار درهم
میداد و سایر زوجات را ده هزار درهم و قسمت اهل بدر را از مهاجران پنجهزار درهم و از
انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سایر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیگران
روایت کرده‌اند که حضرت رسول با انصار گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگرانرا بر شما زیادتی
خواهند داد پس صبر کنید تا در حوض کوثر بنزد من آیید و ابن ابی الحدید و دیگران اقرار
کرده‌اند که اول کسی که این بدعت را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلوم
است که متفق بود بر جماعتی است که حق ایشانرا کم کرد و اکثر فقهای زمان خلافت حضرت

امیر متفرع بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر خواست که سنت حضرت رسول را در میان ایشان
جاری کند اکابر اصحاب آنحضرت بآن راضی نشدند مانند طلحه و زبیر و فتنه بصره برپا شد و فتنهای
دیگر بر آن متفرع گردید و اگر جایز بود تفضیل در قسمت البته حضرت امیرالمؤمنین ع نایره آن
فتنهای عظیم را بآن منتفی میساخت که آنقدر وهن در ارکان خلافتش بهم نرسد و باعث قوت
معاویه و دیگران نشود ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گوئی که ابوبکر نیز قسمت
بالتسویه کرد چنانکه امیرالمؤمنین کرد و کسی انکار بر او نکرد چنانکه انکار بر امیرالمؤمنین کردند جواب
گوییم که زمان ابوبکر متصل بود بزمان حضرت رسول و بسیرت او عمل کرد بدانکه کسی بر او اعتراض
نتوانست کرد و چون عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل گذاشت و مردم بآن الفت گرفتند و قسمت
اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار گرفت
و آنها که مظلوم شدند عادت بآن کردند و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم بطریقه
عمر سلوک کرد و عادت مردم بآن طریقه محکم تر شد و چون خلافت بحضرت امیرالمؤمنین ع رسید
خواست برگرداند مردم را بعادت زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از آنکه بیست و
دو سال بامر دیگر عادت کرده بودند و آن سنت را فراموش کرده بودند لهذا قبول این بر ایشان
گران بود و بعضی که بیعت را از ما را شکستند و بر آن حضرت خروج کردند و جمع دیگر را که غیر
ایشان را تفضیل میداد گمراه کردند و با خود شریک کردند و سیرت آنحضرت را مذمت میکردند
و بدعت عمر را مدح میکردند تا آنکه اکثر دلها را از آنحضرت منحرف گردانیدند مؤلف گوید
که اگر نیک تامل کنی میدانی که فتنها که در اسلام بهم رسید و ظلمها را که بر اهل بیت رسالت

واقع شد

واقع شد همه از بدعتهای و تدبیرهای آن منافق بود که اصل شجره فتنه را در روز سقیفه غرس
نمود و تفضیل در عطا از او تربیت کرد و تدبیر شوری از او بار آورد و تا ظهور قائم آل محمد
علیهم السلام هر ظلمی و جوری که بر اهل بیت و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات آن
شجره ملعونه است فَلَعنةُ اللهِ علی مَن غَرَسها و سَقاها و اَثمرها و ربّاها طعن دهم قصه
شوری است که از اعظم قبایح و اشنع قضایا است و مجمل این قصه باطله را چنانچه ابن ابی
الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند آنست که چون ابولؤلؤه عمر را زخم زد و
جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد قانع نشد بآنچه در باب حرمان اهل بیت علیهم السلام
از خلافت و نقص مرتبه ایشان در حال حیوة خود کرده بود شروع کرد بتدبیر امری چند که شمه
آن باشند که بعد از او نیز هرگز امر خلافت بر ایشان مستقر نگردد و نزد عوام محمود بوده
باشد و کسی گمان حیله با او نبرد و او را بغرض نشناسند اول مشورت کرد با اصحاب در این باب
کسی برای خوش آمد او گفت عبدالله پسر خود را خلیفه کن از برای آنکه او را صاحب غرض ندانند
و ایضا میدانست که اگر او بشود بر او نمی تواند برد و خوش بصاحبش بر میگردد قبول نکرد و
گفت نه والله از اولاد خطاب دو کس مرتکب این امر نمیشود بس است عمر را آنچه کرد خلافت را
برای اولاد خود ذخیره نمیکنم و در حیات و ممات هر دو متحمل این امر نمیشوم بعد از آن گفت
تحقیق که رسول خدا چون از دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد
بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف بخاطرم میرسد که خلافت را میان ایشان بشوری قرار
دهم تا برای خود هر یک را که خواهند اختیار کنند بعد از آن ایشان را طلبید چون حاضر شدند

نگاه کرد بسوی ایشان و گفت هر یك از ایشان بامید خلافت آمده اند و بروایت ابن ابی
الحدید گفت آیا همهٔ شما طمع خلافت دارید بعد از من که چون دو مرتبه اعادهٔ این سخن کرد
زبیر گفت چه مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی ما در میان قریش کمتر از تو
نیستیم نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت بعد از ان گفت میخواهید بگویم که شما چگونه
مردمید گفتند بگو اگر بگوئیم مگر دست از ما بر نخواهی داشت اما توای زبیر بدخو و مفسدی
اگر راضی باشی مومنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی و گاهی شیطانی گمان هست که
اگر خلافت بتو برسد همان روز برای یك پیمانه جو خود را بر پا بزنی نمیدانم اگر خلیفه
شوی روزی که شیطان باشی امام مردم کی خواهد بود و با انکه تو باین صفت باشی بکار
امت نمی ائی و اما توای طلحه بتحقیق که رسول خدا آزرده از تو از دنیا رفت بسبب کلمهٔ که
روز نزول آیهٔ حجاب گفتی ابن ابی الحدید گفته که شیخ ما ابو عثمان جاحظ گفته است که آن
کلمه آن بود که چون آیه حجاب نازل شد طلحه در حضور جماعتی گفت که چه فایده دارد که پیغمبر امروز
چادر بر سر زنان خود میکند بزودی خواهد مرد و ما زنانش را نکاح خواهیم کرد بعد از ان
برای تو نازل شد وَمَا كَانَ لَكُمْ اَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ وَلَا اَنْ تَنْكِحُوا اَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ
اَبَدًا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا را برنجانید و نه انکه زنان او را بعد از او هرگز
نکاح کنید و اما توای سعد متعصب و متکبری و بکار خلافت نمی ائی و اگر ریاست دهی
با تو باشد از عهدهٔ آن بر نمی ائی و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما توای
عبد الرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را باین کار نسبتی نیست

و اما تو

و اما توای عثمان و الله که سرگینی بهتر است از تو و اگر تو خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم
مسلط گردانی و همه اموال بیت المال را بایشان دهی می بینم که قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را
بر مردم سوار کنی و ایشان را بغنیمت مسلمانان اختصاص دهی بعد از ان گرگان عرب بر تو بشورند
و ترا بکشند بعد از آن رو بعلی علیه السلام کرد و گفت اگر تو مزاح و شوخی نمیداشتی برای
این کار خوب بودی و الله اگر ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی کند بعد
از آن آنحضرت برخواست و بیرون رفت عمر گفت و الله قدر اینمرد را میدانم و می تبرائش را
میشناسم اگر کار خود را باو گذارید شما را بر حق واضح و راه روشن بدارد و پرسیدند که کیست
آن گفت اینکه از میان شما برخواست و میرود اگر او را صاحب اختیار کنید شما را بر راه خدا
میبرد گفتند پس چه مانع است که باو نمیدهی گفت نمیخواهم که بار اینکار در زندگی و مردگی بر
دوش من باشد و بروایت دیگر در غیر روز شوری گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم
جمع نمیکنم و بروایت دیگر گفت کو سالم است بعد از آن عمر گفت آه اگر ابو عبیده جراح یا سالم
مولای ابی حذیفه زنده می بودند مرا هیچ تشویش و تردد نبود و ایشان برای اینکار مناسب
و بی عیب بودند بعد از آن عمر ابو طلحه انصاری را طلبید و گفت پنجاه کس از انصار بردار و
این شش نفر را در خانه جمع کن و شما همه با شمشیرها بر در خانه بایستید و تعجیل کن و بیش از سه
روز مهلت مده تا ایشان با هم مشورت کنند و یکی از جمله خود را برای اینکار اختیار نمایند اگر
پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردن او را بزن و اگر چهار کس اتفاق نمایند و دو کس
مخالفت ورزند گردن هر دو را بزن و اگر سه کس اتفاق کنند که عبد الرحمن میان ایشان

باشد بقول او عمل کنید و اگر آن سه کس دیگر بر مخالفت مصر باشند گردن ایشان را بزنید و اگر سه
روز بگذرد و اتفاق بر امری نکنند گردن همه را بزنید و مسلمانان را بگذارید تا هر که را خواهند
برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند ابو طلحه با پنجاه کس همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند
و خصومت امیر المؤمنین ع با روایات مستفیضه مخالف و مؤالف قریب بصد منقبت از مناقب
غیر متناهیه خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با یکدیگر مشورت کردند و گفتند اگر
خلافت باو داده شود هیچکس را بر دیگری زیادتی نخواهد داد و همه مسلمانان را مساوی خواهد
کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود مأیوس شد و دانست
که خلافت از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت گفت من حصه خود را بعثمان
بخشیدم زبیر چون عمزاده امیر المؤمنین بود برای حیثیت قرابت گفت من حصه خود را بعلی ع
بخشیدم بعد از آن سعد بن ابی وقاص نیز چون دانست خلافت باو نمیرسد گفت من هم حصه
خود را با بن عم خود عبد الرحمن دادم چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از آن عبد الرحمن گفت
من هم از حصه خود گذشتم و میان علی و عثمان گذاشتم و بعلی علیه السلام گفت با تو بیعت میکنم
بر کتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقه شیخین ابو بکر و عمر حضرت فرمود من قبول میکنم بر
کتاب خدا و سنت رسول و آنچه خود دانم و دایم بآن تعلق کرد بعد از آن بهمان نحو بعثمان
گفت عثمان گفت باین شرط قبول کردم باز دیگر بعلی علیه السلام و بعثمان بهمان شرط گفت
تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی قبول نمیکرد چون دید که علی ع شرط طریقه شیخین را
قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی علیه السلام

فرمود

فرمود که والله که تو باو بیعت نکردی مگر بهمان امید که عمر با ابو بکر کرد خدا میان شما جدائی
اندازد و چنانکه اکثر نقل کرده اند دعای آنحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و عناد
بمرتبه بهم رسید که هیچیک با دیگری سخن نمی گفتند تا آنکه مرگ در میان ایشان جدائی افکند این
بود کیفیت این قضیه بنحوی که اکابر محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج
مسلم داشته اند و بر عاقلی مخفی نتواند بود که اشتمال این قضیه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت
و خطای ابو بکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان اوّل آنکه گفت جبر است عمر را الخ کرد
که در حیات و ممات متحمل آن کار نمیشوم اگر این کار حق و موافق امر الهی و حضرت رسالت پناهی
و رضا و طاعت ایشان بود چرا از آن احتراز و استنکاف میکرد و از تحمل آن میگریخت و بار شر
اندرون خود میریخت و اگر خطا و باطل و خلاف رضا و طاعت ایشان بود چرا در حیات خود متحمل
میشد و بکدام حجت خدا و رسول او متمسک شد و حق را از صاحب حق گرفت اول برای ابو بکر و بعد
از او برای خود دویم آنکه اول گفت که رسول خدا از همه این شش نفر راضی بود و از این جهت
همه لایق خلافت اند بعد از آن برای هر کس عیبی گفت که با اعتقاد او منافی است و اکثر آنها اگر
کفر نباشد بی شک معصیت هستند پس با این عیوب چون تجویز خلافت ایشان کرد و چگونه
آنحضرت از ایشان راضی بود ابن ابی الحدید از جاحظ نقل کرده است که اگر کسی بعمر میگفت که
تو اول گفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی بود پس چون حالا بطلحه میگوئی که از تو آزرده
از دنیا رفت و اینها نقیض یکدیگر اند اما کی جرأت میکرد که کمتر از این سخن را باو بگوید چه
جای این سیم آنکه عیب کرد امیر المؤمنین را بمزاح که از جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیا

واولیاست وحق تعالی رسولش را بآن مدح کرده وخلافش را مذمت کرده وفرموده است فبما
رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك واگر مراد او دعابه
ومزاح امری باشد که منافی تمکین و وقار و نفاذ حکم ومتضمن لهو ولعب باشد پس بر همه عالم ظاهر است
که آنحضرت بخلاف این اوصاف موصوف بود ودر عیش ودلهای کافران ومنافقان بمقتضای
اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین بمرتبه متمکن بود که نامش را می شنیدند بدنشان
میلرزید وباین سبب اکثر قبول خلافت او نمیکردند وعمر خود او را نسبت بعجز وتکبر میداد و
از ابن عباس روایت کرده اند که چون آنحضرت ساکت بود ما جرات نمیکردیم که ابتدا بسخن
بکنیم وابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که اگر صاحب شما علی
متولی خلافت بشود میترسم که عجبی که او دارد او را از راه ببرد وباز از ابن الانباری روایت
کرده است که علی آمد بمسجد ونزد عمر نشست ونزد او جماعتی بودند چون برخواست یکی از
حاضران او را نسبت بتکبر وعجب داد عمر گفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند اگر شمشیر او نبود
ستون اسلام راست نمیشد واو در قضا از همه اعلم است واوست سوابق وشرف ایمان پس
کسی گفت هرگاه چنین است چرا او را خلیفه نمی کنید گفت ما از خلافت او کراهت داریم از جهت
آنکه کم سن است وفرزندان عبد المطلب را دوست میدارد وایضا روایت کرده است که عمر با ابن
عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا وپسران عم اوید چرا قوم شما خلافت را بشما نگذاشتند
وابن عباس گفت نمیدانم هرگز بغیر نیکی چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند
قوم شما که از برای شما پیغمبری وخلافت جمع شود پس شما بآسمان بالا روید از نخوت وتکبر و

شاید شما

وشاید شما گوئید که اول کسی که شما را از خلافت دور کرد ابوبکر بود واو مطلبش این بود ولیکن
امری رو داد که علاجی بغیر این نداشت واگر رای ابوبکر بود در حق من هر آینه از برای شما از
خلافت نصیبی قرار میداد واگر میکرد بشما گوارا نمیشد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند
نظری که گاو میکند بقصابی که او را میکشد وباز ابن ابی الحدید از عبد الله بن عمر روایت
کرده است که روزی پدرش با عبد الله بن عباس گفت که میدانی چه چیز مانع شد مردم را از آنکه
خلافت را بشما بدهند گفت نه عمر گفت ولیکن من میدانم گفت آن چیست عمر گفت کراهت
داشتند قریش از آنکه جمع شود از برای شما پیغمبری وخلافت ویکباره مردم را پامال کنید پس
قریش از برای خود تدبیری کردند واختیار نمودند وتوفیق یافتند وراه درستی اختیار کردند
ابن عباس گفت آیا غضب خود را از من دور میگردانی که جواب این سخن را بشنوی عمر گفت بگو
آنچه میخواهی ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حق تعالی میفرماید
وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة یعنی پروردگار تو خلق می کند هرچه را که
میخواهد واختیار میکند از برای ایشان در آن نیست وتو میدانی که خدا اختیار کرد از خلقش
از برای خلافت آنرا که اختیار کرد اگر قریش از برای خود اختیار کرده خدا را اختیار کرده اند
خواست والا باطل است وآنچه گفتی که نخواستند که برای ما جمع شود پیغمبری وخلافت
پس حق تعالی حال جماعت را ذکر کرده است وگفته است ذلك بانهم كرهوا ما انزل
الله فاحبط اعمالهم یعنی این بسبب آنست که ایشان نخواستند آنچه را خدا فرستاده
پس خدا حبط کرد عملهای ایشان را وثواب آنها را برطرف کرد واما آنچه گفتی که اگر چنین میشد

نامی بود را پامال میکردیم اگر ما بخلاف بر مردم تعدی میکردیم بقرابت و خویشی نیز میتوانستیم
کرد و لیکن خلقهای ما مشتق است از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته است که بدرستی که تو بر
خلق عظیمی و ایضا با او خطاب کرده است که بگشا و پست کن بال رحمت خود را برای آنها که متابعت
تو کرده اند از مومنان عمر گفت هموار باش ای پسر عباس دلهای شما پر از غش و مکر است در امر قریش غشی
که هرگز زایل نمیگردد و کینه که هرگز متغیر نمیشود ابن عباس گفت بتانی براه رو ای پادشاه مومنان و
دلهای بنی هاشم را نسبت بغش و فریب مده بدرستی که دلهای ایشان از دل رسول خداست که خدا پاک
و پاکیزه گردانیده است از از هر عیبها و بدیها و ایشان خانواده اند که حق تعالی آیه تطهیر را
در شان ایشان فرستاده است و اما آنکه گفتی که عداوت و کینه شما در دل ما هست چگونه کینه
نداشته باشد کسی که حقش را غصب کرده باشند و در دست دیگران بیند پس عمر گفت اما تو ای
عبد الله از تو سخنی بمن رسیده است که نمیخواهم بتو بگویم و منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس
گفت کدام است مرا خبر ده اگر باطل باشد خلافش را ظاهر گردانم و اگر حق باشد نباید از حق برنجی عمر
گفت میشنوم که مگر تو میگوئی که این خلافت را از روی حسد و ظلم از ما گرفتند ابن عباس گفت
اما حسد پس شیطان حسد برد بر آدم و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد ما
بسیار میبرند و تو میدانی که صاحب این حق کیست پس گفت ای خلیفه آیا حجت نمیگیرند عرب بر عجم
که رسول خدا از ماست پس ما نیز بر سایر قریش و ما بهتریم از شما و قریش دعوای فضیلت میکنند بر سایر
عرب که رسول خدا از ماست پس ما نیز بر سایر قریش این حجت را داریم عمر گفت الحال برخیز و بخانه
خود برو و چون برخواست و روانه شد عمر از عقب او صدا زد که ای آنکه میروی بدرستی که من با هر چه از تو

صادر شود دست از رعایت حق تو بر میدارم ابن عباس رو بعقب گردانید و گفت مرا بر تو و بر همه
مسلمانان حق عظیمی هست بسبب رسول خدا هر که آن حق را رعایت کند بهره خود را حفظ
کرده است و هر که ضایع کند آنرا بهره خود را باطل کرده است اینرا گفت و رفت پس عمر با حاضران
گفت مرحبا ابن عباس هرگز ندیدم امر او را که با کسی مباحثه و معارضه کند مگر آنکه بر او غالب
می آید **مؤلف گوید** که ازین اخبار و امثال قضیه بر عاقل خبیر مخفی نمیماند که آن منافق میدانست
که خلافت حق امیر المؤمنین است و باین رسایل و حیل سعی در ابطال حق او میکرده است و هر یک
از آن گفتها دلیل واضحی است بر کفر و نفاق او مثل آنکه گفت نمیخواهم در حیات و ممات متحمل امر
شوم هر گاه میدانی که امیر المؤمنین صاحب این حق است و اگر خلیفه شود مردم را براه خدا میبرد و
همیشه میگفتی لولا علی لهلک عمر پس چرا بعد از موت باو نمیدهی که شاید کفاره بعضی از گناهان
تو بشود و اگر نمیخواستی در اصل متحمل شوی چرا با قبح وجوه متحمل شدی و تدبیرات کردی که آنکه
باعتراف تو احق و اولی است متصرف گردد و بکسی منتقل شود که باعتراف تو و بحسب واقع سیر کننده از
او بهتر است و از غایت فضیحت کشته خواهد شد و آنکه گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع
نمیکنم ابن عباس جواب شافی در این باب گفت و حق تعالی میفرماید ان الامر کله لله یعنی بدرستی که
امر همه از خداست و فرموده است لا تقدموا بين يدي الله و رسوله و آیات و اخبار بسیار از
این باب گذشت و بنی هاشم چه تقصیر دارند که قابل امامت و خلافت نیستند سوای آنکه معدن نبوت
و ابواب علم و حکمت و اعلام هدی و منار تقوی و راه نمایان راه خدایند و چرا در سایر انبیا مانند
نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری ایشان مانع خلافت اهل بیت

ایشان نشده بود که پیغمبر آخر الزمان که اشرف پیغمبرانست مانع شد و انکه اکر نبوت و خلافت
هر دو با شما باشد برای ما هیچ نماند محض حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است هرگاه خدا
ایشان را برای خلافت پسندیده و شما را قابل آن ندانسته باشد کسی را تقصیری نخواهد بود و اما
عذر کم سالی هرگاه کم سن بودن مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و عیسی و یحیی و سلیمان
و امثال ایشان مانع خلافت چرا باشد در حق آنحضرت و از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیا
بودن هرگاه چهل سالگی کافی باشد زیاده از چهل سالگی در خلافت آنحضرت برای حمل سوره برائت
و در غزوه تبوک برای منزلت هرونی و خلافت که چند سال پیش از این بود کم نبود و بعد از وفات
حضرت رسول که چند سالی بعد از آن بود کم بود و عذر دیگر که خویشان محبت دارد هرگاه محبت
خویشان از برای خدا باشد و نزد رسالت رسول خدا باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که این
خطا مشتمل است بر خطاهای بسیار **چهارم** آنکه خود روایت کردند در روز سقیفه که ائمه میبایید
از قریش باشند و انصار بهمین روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوری گفت که اگر سالم
مولای ابی حذیفه میبود در خلافت او شک نمیکردم و حال آنکه بی شک او از قریش نبود و این
مناقض صریح است با مخالفت نص و اتفاق اما مقدمه اولی پس سابقا مذکور شد و ابن اثیر در
کامل از عمرو بن میمون روایت کرده است که چون عمر را زخم زدند باو گفتند که اگر کسی را خلیفه میکردی
رفع نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده زنده می بود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم
از پیغمبرت شنیدم که میگفت سالم محبتش نسبت بخدا شدید است و سید مرتضی رحمه الله از بلاذری
روایت کرده است که عمر گفت که کسی را تعیین کن گفت از اصحاب خود حریص میبینم بر خلافت

ومن باین

و من باین شش نفر میگذارم که رسول خدا که از دنیا رفت از ایشان راضی بود بعد از آن گفت که اگر
یکی از دو نفر را می یافتم سالم یا ابو عبیده خلافت را باو میگذاشتم و اعتبار بر او میکردم و قاضی القضات
نیز این روایت را نقل کرده است و طعنی در آن نکرده است و اما مقدمه دویم در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریشند در این
امر مسلمان ایشان تابع مسلمان ایشانند و کافر ایشان تابع کافر ایشانند و ایضا از هر دو از ابن
عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته این امر در قریش است
ما دام که دو نفر از ایشان باقی باشند و بخاری از معاویه روایت کرده است که رسول خدا فرمود
که این امر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را برو در جهنم می افکند ما دام
که دین را برپا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول گفت که قریش
والیان مردمند در خیر و در شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در مغنی این روایت را نقل کرده است
و گفته است که در روز سقیفه این روایت را کسی رد نکرد و همه شهادت بر حقیت آنحضرت دادند و
بعد از استفسار رسید پس معلوم شد که در این تمنی و حکم باستحقاق سالم از برای خلافت هم نقیض گفته
خود کرده و هم مخالفت نصوص قاطعه نموده و ایضا عذری که از برای خلافت سالم پیدا کرده بودند
آنکه مجعولست معلول هم هست زیرا که شدت حیا امری نیست که مستلزم استجماع جمیع شرایط امامت
و قدرت بر تحمل بار گران خلافت باشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد
چرا وصف امیر المؤمنین در حدیث طیر متواتر با آنکه او احب خلق است بسوی خدا حجت نامه امامت
او نباشد با آنکه محبوب خدا بودن بالاتر است از محب خدا بودن و شدت محبت مستلزم فضیلت

بر جمیع خلق نیست و محبوب تر بودن هست پس چرا تعیین آنحضرت نکرد قطع نظر از آیات متکاثره
و نصوص متواتره دیگر و بعضی از اکابر گفته اند که این قرینه واضح است بر آنکه شیعه روایت کرده اند
که عهد کرده بودند ابو بکر و عمر و ابو عبیده و سالم بر آنکه امامت را نگذارند که به بنی هاشم برسد و اگر
این نبود چه معنی داشت انزوی وجود ایشان و نفر کردن که بهیچ فضلی موصوف و معروف نبودند
با وجود اکابر صحابه که بانواع فضایل و سوابق ممتاز و معروف بودند **بحث** آنکه اول قسم خورده که
من بعد از فوت متحمل نمیشوم و بعد از آن متحمل شده و رجوع بشوری کرده و چه دلیل بود بر حجیت
شوری که بنای خلافت کبری تواند شد نهایتش آنست که مبتنی بر مشروعیت اجتهاد باشد بر تقدیر
تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از چه راه بود و ایضا چرا خود که خود را خلیفه میدانست اجتهاد
نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع باجتهاد دیگران کرد که محتاج بامر بقتل و آنهمه تقسیم و تهدید
و توعید شود و اگر باجتهاد امر خود اکتفا می نمود چنانکه ابو بکر در خلافت او شد البته از فتنه و
آشوب اسلم بود و فی الحقیقه منشا مقاتله جمل و صفین و نهروان هیچ امری بغیر شوری نبود چنانکه
ابن ابی الحدید از معاویه نقل کرده است که امر مسلمانان را هیچ چیز پراکنده نکرد و خواهشهای ایشان را
متفرق نگردانید مگر شوری که عمر در میان شش نفر قرار داد زیرا که آن باعث این شد که هر یکی
از آنها داعیه خلافت بهم رسانیدند و قوم ایشان نیز این خواهش بهم رسانیدند و اگر عمر یک کس را
خلیفه میکرد چنانچه ابو بکر کرد این اختلافها بهم نمیرسید و تمام کرد بر انگیختن این فتنه را بآنکه طمع
انداخت معاویه و عمرو بن العاص را در خلافت زیرا که او معاویه را عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم
مصر کرده بود برای آنکه عداوت ایشان را نسبت بامیر المؤمنین میدانست پس بایشان داد برای آنکه

اگر روزی

اگر روزی خلافت با آنحضرت برگردد شاید آنها اطاعت نکنند و چون مجروح شد و از حیات مایوس
گردید گفت ای اصحاب محمد صلعم خیر خواه یکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت غالب می شوند بر شما عمرو
و معاویه و چون این سخن بایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر سر
برآوردند و ایضا ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است که محمد بن سلیمان حاجب
الحجاب مرد عاقل ظریف ادیب بود و تتبع علوم فلسفه کرده بود و تعصب مذهب مخصوصی نمیکشید
من از او سؤال کردم از احوال علی ع و عثمان گفت این عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی
عبد شمس و بعد از سخن بسیار در این باب گفت سبب دویم در اختلاف در امر امامت آن بود
که عمر خلافت را بشوری قرار داد و نص بر یک شخص نکرد پس در نفس هر یک از ایشان قرار گرفت
که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته این امر در خاطرهای ایشان مذکور بود و چشم
بر این دوخته بودند و انتظار این امر میکشیدند تا آنکه نزاع میان علی ع و عثمان قوی شد و کار
منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک نداشت که خلافت بعد از عثمان باو
خواهد رسید باعتبار سابقه او و آنکه پسر عم ابو بکر بود و ابو بکر در نفوس اهل آن عصر منزلت
عظیمی داشت و سماحت وجود هم داشت و با عمر در حیات ابو بکر نیز در خلافت منازعه کرده و پیوسته
باین سبب سعی میکرد در تضییع عثمان و شورانیدن مردم بر او و دلهای اهل مدینه و اعراب
و اهل شهرها را از او منحرف کرد و زبیر نیز در این باب معاونت او میکرد و خلافت را از برای خود
میخواست و امید این دو نفر بخلافت کمتر از امید علی ع نبود بلکه طمع ایشان قوی تر بود زیرا که
علی ع را ضایع کرده بودند ابو بکر و عمر و او را در نظر مردم سبک کرده بودند بلکه او را فراموش کرده

بودند از خاطرها و آن جماعتی که خصایص و فضایل و بزرگیهای او در زمان حضرت رسول
دیده و شنیده بودند اکثر آنها مرده بودند و جماعت دیگر بعرصه آمده بودند که او را نمی شناختند
و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه
پسر عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب و فضایل را فراموش کرده بودند
و از برای آنحضرت اتفاق افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت آنقدر که از
برای هیچیک از دیگران اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که ایشان را
بغض علی در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان تالیف قلب قریش میکردند و ایشان را وعده
عطا و افضال میدادند و هر دو خود را در میان مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که
عمر نص بر ایشان کرده بود و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیوة و بعد از وفات
نافذ الحکم بود و مردم افعال و اقوال او را می پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه اراده
اخذ خلافت کرد و بسیار حریص بود بر آن و اگر اشتر و شجاعان عرب که با او بودند خلافت
را در علی ع قرار نمیدادند بآنحضرت نمیرسید و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت
آن رخنه عظیم در خلافت آنحضرت کردند و عایشه را بعراق بردند و فتنه جنگ جمل برپا شد
و جنگ جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ بصره نبود معاویه جرات
بر مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی فاسق شد بمحاربه عایشه و مسلمانان و انکه طلحه و
زبیر را کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مومنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است
پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد و فرع آن بود از فساد صفین و کراه شدن

معاویه

معاویه ناشی شد هر فسادی و قبیحی که جاری شد در ایام بنی امیه و فتنه عبدالله بن الزبیر نیز فرعی از
فروع قتل عثمان بود زیرا که عبدالله دعوی کرد که چون عثمان یقین بقتل خود بهم رسانید نص
خلافت از برای من کرد و مروان بن الحکم و جمعی دیگر برین گواهند پس ببین که سلسله این امور
چگونه بیکدیگر پیوسته است و هر فرعی متفرع بر اصلیست و هر شاخی بدرختی پیوسته است و هر شعله
از آتشی افروخته است و همه منتهی میشود بشجره خبیثه شوری که عمر دو دمین فتنه و ضلالت عمر بود
و گفت عجیبتر از آن این بود که عمر گفت که سعید بن عاص و معاویه و اکثر منافقین و معاویه و اکثر
منافقین که داخل مولفه قلوبهم بودند و اسیر شده های جنگ و فرزندان ایشان که بجبر ایمان را
اظهار میکردند حاکم و والی کرد و علی و عباس و زبیر و طلحه را مطلقا ولایتی و حکومتی نداد و در
جواب گفت که اما علی تکبرش زیاده از آنست که از جانب غیر قبول حکومت بکند و اما این جماعت
دیگر از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار بکنند پس کسی که از حکومت ایشان
خایف باشد که فساد کنند و هر یک دعوای خلافت از برای خود بکنند چگونه نص سیده در رفتی که
شش نفر را در مرتبه خلافت مساوی قرار دهد از انکه فساد کنند پس معلوم شد که جمیع فتنهای
اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر شد علیهما و علی اعوانهما لعنة الله
و لعنة اللاعنین الی یوم الدین ششم انکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که باتفاق
و باخبار سابقه صحیحه متفق علیها از جمله اهل بیت و رهط گوترین اهل زمین و ملازم حق و بای
الهی محبوب حضرت رسالت و شیعیان حضرت امیرالمومنین ع بودند و عباس عم حضرت رسالت را
در شوری داخل نکرد و جمعی را که باقرار خودش معیوب بهمه آن عیوب بودند و معدن نفاق و شقاق

بودند صاحب اختیار و مرجع انکار کرده هفتم آنکه در قضیه فدک که امر جزئی بود متعلق بدعوی
و شهادت چهار معصوم را که جناب احدیت و حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق
و حقیت ایشان داده اند بتهمت جر نفع رد کرده در باب امامت که ریاست تامه است در جمیع امور
و احکام دین و دنیا و آخرت رجوع بجمعی نمود که همه را شریک در این امر کرده بود و تهمت جر نفع
اصلا مانع نشد هفتم آنکه اگرچه بحسب ظاهر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را داخل
شوری کرد اما تقسیم آنرا بوجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت بگردد
و ظاهر شود که دلیل واضح است بر کفر او چه در نهایت ظهور بود که طلحه با وجود آن بغض نسبت
بحضرت رسالت باعتراف عمر و عداوت با امیر المؤمنین باعتبار ربط او با ابوبکر و معارضه حضرت
با او در خلافت و همچنین عبد الرحمن با خویشی عثمان و سایر نسبتها میان ایشان جانب عثمان
راضی گذاشت و همچنین سعد که از جانب زهره و بنی امیه بود جانب عبد الرحمن و عثمان را نمیگذا
و ایشان با وجود او بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند و زبیر که باقرار عمر گاهی انسان و گاهی
شیطان بود و اگر با ایشان می بود آنحضرت تنها می ماند و اگر در خدمت آنحضرت اقامت
می نمود دو کس میبودند و بر تقدیری که سعد هم با ایشان موافقت میکرد و سه کس میشدند عبد الرحمن
و طلحه البته موافقت نمیکردند پس بهیچ وجه از این صورت خلافت بآنحضرت نمیرسید و ابن
ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از
سهل بن سعد انصاری که گفت چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عباس از مجلس عمر برخواستند
در روزی که بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت

که باین تدبیر عمر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود نشنیدی
که میگفت در جانبی باشید که عبد الرحمن در آن جانب است و سعد مخالفت عبد الرحمن نمیکند
زیرا که پسر عم اوست و عبد الرحمن نظیر عثمان و داماد اوست و هرگاه اینها در یکطرف جمع شوند
اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای آنکه من امید بهره و بلکه یکی از
اینها نیز ندارم و باین مراتب مطلب عمر این بود که بفهماند بمردم که عبد الرحمن افضل است
از ما و بخدا سوگند که اول ایشان که ابوبکر بود بر ما فضیلت نداشت چه جای عبد الرحمن
و بخدا سوگند که اگر عمر در این مرض نمیرد من خاطرنشان او خواهم کرد بدغلی غایت آنچه را
از اول تا آخر با ما کرده و اگر بمیرد و البته خواهد مرد ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را
از ما بگردانند و اگر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت و الله که من رغبت بپادشاهی
و دنیا را نمیخواهم و لیکن میخواهم عدالت را در میان مردم ظاهر گردانم و قیام نمایم باحکام کتاب
خدا و سنت رسول خدا اگر کسی گوید که هرگاه حضرت میدانست که خلافت با او نمیرسد چرا
داخل شوری میشد جوابش آنست که چون ابوبکر و عمر در روز اول این حدیث را وضع کردند
که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز مکرر این را میگفت در خاطرهای مردم
شده بود اگر حضرت داخل شوری نمیشد همه کس احتمال خلافت بنی هاشم نمیدادند و حق با او
بر نمیگشت چون حضرت بامر او داخل شوری شد دانستند که آن روایت موضوع و آن حرف
بی اصل بوده است چنانچه ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون
عمر نامه شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی ع را در آخر همه نوشت عباس بحضرت گفت

که ترا بعد از همه نوشته است و ترا بیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل شوری مشو حضرت
جواب او نگفت و چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود
که ای عم داخل شدن من سببی داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر می‌گفت که خدا
برای اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد من خواستم که او بزبان خود تکذیب خود
بکند و مردم بدانند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود ما صلاحیت خلافت داریم دیگر
عباس ساکت شد و ایضا در امور و افعال ایشان مصالح بسیار است که عقول ما قاصر است از آنها
نمیرسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل در شوری نمیشد جبر میکردند او را بر بیعت یکی
از آنها و ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده و با اینها
بیعت کرده است بخلاف آنکه داخل شود در شوری بطلب حق خود بکند و حجت بر ایشان تمام کند
که توهم رضا و اختیار برطرف شود چنانکه طبری در این قصه روایت کرده است که عبد الرحمن
با آنحضرت گفت یا علی بر جان راهی مگشا که گذشته شوری فرو نظر کردم و با مردم مشورت کردم ایشان
کردم ایشان کسی را معادل عثمان نمیدانند پس علی ع بیرون آمد و فرمود آنچه مقدر شده است
خواهد شد و در روایت طبری چنین است که چون مردم با عثمان بیعت کردند علی ع مضایقه
کرد در بیعت عثمان این آیه را خواند که در شأن خود و امثال او که بیعت رسول الله
شکستند نازل شده وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ تا آخر آیه چون حضرت این تهدید
شنید برگشت و بیعت کرد و میفرمود مکر کردند و عجب مکری کردند و سید مرتضی رضی الله
عنه از بلاذری که از معتبرین مورخین عامه است روایت کرده است که چون عبد الرحمن با

عثمان

عثمان بیعت کرد حضرت امیر المؤمنین ع ایستاده بود نشست عبد الرحمن گفت بیعت کن
و اگر نکنی گردنت را میزنم و در آن روز کسی بغیر او شمشیر نداشت پس علی ع غضبناک بیرون
رفت اصحاب شوری از پی او بیرون رفتند و گفتند بیعت کن و الا جهاد میکنیم پس برگردانیدند
حضرت را تا بیعت کرد پس با این احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت از روی رضا
نبود و اجماعی متحقق نشد و چگونه شایبه اختیار میباشد با تهدید بقتل و جهاد و سید
رحمه الله گفته است که اول مکری که عبد الرحمن کرد آن بود که اول خود را از میان بدر کرد
که مردم او را بیغرض دانند و هر چه بگوید قبول کنند و مکر دیگر آنکه بر حضرت امیر المؤمنین
عرض کرد خلافت را اما بشرطیکه علم داشت که حضرت بآن شرط قبول نخواهد کرد با آنکه گفت
بشرط آنکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند
و قبول این شرط نخواهد کرد و نمی‌توانست حضرت ظاهرا این کرد که سیرت ایشان باطل بود
زیرا که همین را سبب قدح در او میکردند و ایضا محال بود عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که
سیرت آنها نیز با هم موافق نبود و باین مکر واضح چنین امر باطلی را از پیش بردند نهم آنکه در
چهار صورت امر بقتل جماعتی نمود مخالفت عمر با عبد الرحمن با سایر اولیای عثمان یا بر خیزی قود
نکردن رای ایشان و اینها چه نحو معصیتی بودند که بآنها مستحق قتل شوند و امر او و رای عبد الرحمن
و دیگران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب اطاعت ایشان نمود که
مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن قتلشان حرام و از اکبر کبایر است شود
دهم آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود بلکه امر بقتل

بود مکر برای آنحضرت و اتباع او چنانچه از حیله و تقیه ظاهر شد یا آنکه باسانید صحیح از طرق
مخالف و مؤالف ثابت شد که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب رسول خدا و
سلم او سلم آنحضرت است **یازدهم** آنکه بر تقدیر وجوب اطاعت در ای اجماعت و ایجاب مخالفت
ایشان قتل مسلمین را خصوصا آن معصوم بزرگوار را که امر دلیل و دلالت بر خصوص تعیین
ایمه است کرده که اگر از سر دو و بکیزند واجب القتل شوند **دوازدهم** آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه را با آن مناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان ثابت شد و اکثر گذشت که از حق
و از قرآن جدا نمیشود و باب مدینه علم و حکمت است و امام حق و حجت بر جمیع خلق است
با سایر مناقب که مذکور شد امر کرد که اطاعت عبد الرحمن بکند که از همه مناقب عاری بود و میل داشت
که جانب عثمان که عمزاده و داماد ش بود میکرد و باعتراف خود ش ضعیف الرای و محب قوم
خود بود و با این علت قابل خلافت نیست و رای او را بر رای آنحضرت ترجیح داد و اطاعتش را بر او
واجب نمود تا حدی که اگر خلافت رای او کند او را بکشند از این عناد و نفاق و کفر و ضلالت
بالاتر نمی باشد **سیزدهم** هرگاه باتفاق مخالف و مؤالف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
قرین کتاب الهی است و هرگز از حق جدا نیست و سفینه نجات و اعلم امت است و بطریقه شیخین
راضی نشد و همین سبب از خلافت که حق مخصوص او بود گذشت از این واضح تر دلیلی نمی باشد بر
ضلالت ایشان و بطلان طریقه ایشان زیرا که اگر طریقه ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول
بود چرا آنحضرت آنرا قبول کرد و اینرا قبول نکرد و چرا آنکه آنرا قبول کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول
نکردن این بخلافت آنحضرت راضی نشد و اگر مخالفت آن بود مخالفت خدا و رسول و عین کفر است

چهاردهم آنکه

چهاردهم آنکه عثمان چون باین شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان
ظاهر شد و ایضا بر تقدیر صحت اجتهاد علی و عثمان اگر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیان قابل
خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم خلافت بمذهب ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل
شورای خلافت و عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر مجتهد بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد
که باجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابو بکر و عمر تجاوز ننمایند و چرا عثمان قبول این شرط کرد و
اگر این شرط جایز است پس قائل شرط اجتهاد در خلافت چیست و ایضا هرگاه باجتهاد مخالفت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که واجبست متابعت او بنصوص قرآنی جایز باشد چنانکه سنیان
تجویز میکنند و خطاهای ابو بکر و عمر را بآن توجیه میکنند چرا مخالفت آن دو جاهل باطل
جایز نباشد و وجوه دیگر از خطا در این قضیه هست که استیفای آنها موجب تطویل کلام است
و آنچه مذکور شد برای عاقل متدبر کافیست **پانزدهم** آنکه ابو بکر را در خانه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله دفن کردند و وصیت کرده که او را نیز در آن خانه مقدسه دفن کردند و آن جایز
نبود بچندین وجه **اول** آنکه تصرف در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست **دوم** آنکه
نهی کرد حق تعالی از داخل شدن در خانه آنحضرت بغیر اذن **سیوم** آنکه کلنگها در نزدیک
قبر شریف آنحضرت بر زمین زدند و حق تعالی نهی کرده از آنکه صدا نزد آنحضرت بلند کنند و حرمت
مؤمن خصوصا آنحضرت در حیات و موت یکیست و در هر دو حال رعایت آن واجبست
و تفصیل سخن در این باب آنست که موضع قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله خالی از آن نیست
که یا تا وقت وفات بر ملکیت آنحضرت باقی بود یا در حال حیات آنحضرت بعایشه منتقل شده بود

چنانکه بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنابر اول خالی از آن نیست که میراث بدیگران رسید
یا صدقه بود اگر میراث بود پس جایز نبود ابوبکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در آنجا مگر بعد از
طلب رضا از وارثان و هیچ روایتی و خبری نقل نشده است که از ورثه رخصتی طلبیده باشند یا
بخریدن و امثال آن از ایشان که فرض باشند و اگر صدقه بود بایست که از مسلمانان خریده باشند
یا رضای بتحصیل کرده باشند و اگر انتقال در حال حیوة بود بایست در این باب حجتی یا شاهدی
از عایشه بطلبند چنانچه از حضرت فاطمه علیها السلام طلبیدند و از برای آنکه در نظر عوام تسویلی
کنند فرستادن بنزد عایشه از او رخصت طلبیدن بی طایل خیر ظاهر است که رخصت عایشه فایده
نداشت زیرا که اگر صدقه بود همه مستحقان در آن شریک بودند و رخصت عایشه فایده نداشت
و اگر میراث بود تصرف در آن پیش از قسمت بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه
تنها نفعی نداشت روایت کرده اند که فضال بن حسن روزی گذشت بمجلسی که ابو حنیفه با
جماعت بسیار از شاگردان نشسته بود و مشغول افاده بود با رفیق خود گفت والله تا ابو حنیفه را
خجل و ملزم نکنم از این موضع نروم پس نزدیک رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابو حنیفه
مرا برادری دادم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است
و من میگویم بهترین مردم بعد از آنحضرت ابوبکر است و بعد از او عمر برای من دلیلی بگو که بر
او حجت کنم ابو حنیفه ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت و گفت بس است از برای کرامت
و فخر ایشان آنکه ایشان همخوابه آنحضرتند در قبر او کدام حجت از این واضح تر می باشد فضال گفت
من گفتم اینرا با برادرم او گفت اگر آن موضع از حضرت رسول بود پس ایشان ظلم کردند بدفن

کردن

کردن ایشان در موضعی که حقی در آن نداشتند و اگر از ایشان بود و بحضرت رسول صلعم
بخشیده بودند بد کردند که رجوع در بخشنده خود کردند و عهد را شکستند ساعتی سر بزیر
افکند پس گفت ایشان بازای مهر دخترهای خود در آنجا مدفون شدند گفت من گفتم برادرم
گفت تا حضرت مهر زنان را نمیداد بر او حلال نمیشد چنانچه حق تعالی فرموده است انا احللنا
لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن ابو حنیفه گفت بگو میراث دخترهای خود در
آنجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم برادرم گفت حضرت رسول صلعم که از دنیا رفت
نه زن داشت و مجموع زنها هشت یک آن خانه میرسید پس بهر زنی یک حصه از نه حصه از
هشت یک میرسید و آن بقدر شبری نمیشد چگونه جا نه با آن بزرگی را دفن کردند و ایضا
ایشان فاطمه را میراث ندادند و گفتند آنحضرت را میراث نمی باشد چون شد که عایشه و حفصه میراث
بردند چون سخن باینجا رسید ابو حنیفه گفت دور کنید اینرا که خود رافضی است و برادری ندارد
و آنچه در کتب مبسوط در رذالت نسب و حسب عمر و ولد الزنا بودن او مذکور است این رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد **مطلب سیوم** در بیان قلیلی از مطاعن عثمان است قبایح اعمال و مشهور
ترا است از آنکه احتیاج بذکر داشته باشد و اندکی از آنها را در این رساله بیان می نماید **طعن اول**
آنست که اقارب کافر منافق فاسق خود را که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان
کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان مسلط گردانید چنانچه ولید برادر مادری خود را
والی کوفه گردانید و انواع فسوق و معاصی از او صادر شد و مدار شن بر شرب خمر بود و ابن
عبد البر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند که روزی مست

کوفه

بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت گزارد پس در اثنای نماز با ایشان گفت که اگر میخواهید زیاده
از چهار رکعت نیز میکنم و صاحب استیعاب بعد از این گفته است که این قصه از مشهورات است و ثقات
روایت کرده اند از اهل حدیث و اهل اخبار و نیز گفته است که خلافی نیست میان اهل علم بتاویل
قرآن که آیهٔ کریمهٔ اِن جاءکم فاسقٌ بنبأٍ فتبیّنوا در شأن ولید نازل شده است و حق تعالی
او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که فسق او بحدی
شایع شد که منبر او را سنگباران کردند و او را بمدینه آوردند و حضرت امیر المؤمنین ع او را
حد شرب خمر زد اگر چه عثمان راضی نبود و مروان منافق را در خلافت خود دخیل کرد و هر چه [illegible]
خواست کرد و عبد الله بن ابی سرح را امیر مصر کرد و چون مصریان از او شکوه کردند و بفریاد آمدند
محمد بن ابی بکر را امیر کرده فرستاد و پنهان بعبد الله نوشت که چون این جماعت بیایند سر و دست بعضی
از ایشانرا ببراش و حبس کن و بعضی را بردار بکش اهل مصر نامه را در راه گرفتند و بمدینه برگشتند
و باین اسباب کشته شد **طعن دوم** آنکه حکم بن ابی العاص را که حضرت رسول او را از مدینه
بیرون کرد باعتبار کفر و نفاق او و ایذای بسیاری که از او بان حضرت میرسید و تا حضرت
در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا رحلت کرد باعتبار قرابتی که
با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق با یکدیگر داشتند عثمان نزد ابوبکر آمد و شفاعت کرد که او را
رخصت دخول مدینه بدهد و ابوبکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز استدعا کرد و عمر راضی
نشد و چون خود خلیفه شد او را و امثال او را باعزاز و اکرام بمدینه آورد و هر چند حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و زبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه در این باب با او سخن گفتند و این

عمل را

عمل را بر او انکار کردند فایده نکرد و این عمل هم مخالف حضرت رسول بود و مخالف سنت
شیخین که شرط کرده بود که بطریقهٔ ایشان عمل کند و این امور را واقدی و ابن عبد البر و دیگران
بطرق بسیار روایت کرده اند **طعن سیوم** آنکه ابوذر رضی الله عنه که احدی از عامه و خاصه
در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او
روایت کرده اند چون منکر عثمان را بطلب ظلمها و بدعتها که میکرد و در کوچهای مدینه می گشت
و می گفت بشّر الکافرین بعذاب الیم عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد
و در آنجا نیز چون از معاویه بدعتها و ستمها میدید و بر او انکار میکرد و فضایل و مناقب
امیر المؤمنین ع را روایت میکرد و معاویه هر چند میخواست او را استمالت کند قبول نمیکرد
و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشوراند معاویه بعثمان نوشت که اگر تو را احتیاج بشام هست
ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را نزد من بفرست بر مرکبی در نهایت درشتی
و ناهمواری پس معاویه آن بزرگوار را بر شتری بی جهاز برهنه سوار کرد و شخصی غلیظ
عنیف بر او موکل نمود و مقرر کرد که شب و روز براند و نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد
و چون آن مرد پیر ضعیف را بان عنف آوردند تا رسید بمدینه رانهایش مجروح شد و
گوشتهایش ریخت و چون او را نزد عثمان آوردند دست از نهی منکر برنداشت و احادیثی که
در لعن و مذمت او و خویشان او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود نقل کرد
عثمان تکذیب او کرد حضرت امیر علیه السلام فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید زیرا که من از
رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین گرد آلود بر نداشته

سخن گوئی اگر راست گوتر از ابوذر باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما این
حدیث را از رسول خدا در شان ابوذر شنیدیم عثمان گفت با صحابه که بگوئید من چه کنم با این
شیخ دروغگو بزنم او را یا حبس کنم یا بکشم یا او را از بلاد بیرون کنم میخواهد جماعت مسلمانان را
پراکنده کند حضرت امیر المؤمنین گفت من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی
علیه السلام گفت پس آن آیه را خواند که مضمونش اینست اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر او است
و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بعض آنها که شما را وعده میدهد بدرستی که خدا هدایت
نمیکند کسی را که عاصی و دروغگو باشد پس عثمان لعین گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود
بلکه در دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده اند که با جماع آنحضرت چون آن ملعون کشته شد
دهانش را پر از خاک یافتند پس عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید بعد از
چند روز باز او را طلبید و گفت از بلاد ما بیرون رو و گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم
گفت ترا از شام طلبیدم که آن ناحیه را فاسد کردی گفت پس بعراق بفرست گفت میخواهی بنزد جماعتی
بروی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بمصر بفرست بآن هم راضی نشد پس
او را بربذه فرستاد که دشمن ترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مصاحبت او و در آن غربت
با محنت و مشقت بعبادت حق تعالی مشغول بود تا برحمت الهی واصل شد و همه این ظلمها که بر ابوذر
واقع شد حضرت رسول او را خبر داده بود و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد
و تنها محشور خواهی شد و گروهی از اهل عراق متولی غسل و نماز تو خواهند شد چون هنگام وفات
او شد کسی بغیر دختر او با او نبود دختر گفت من چه کنم تنها با مرگ تو قیام نمایم ابوذر گفت در

مرا خبر

مرا خبر داده است که جمعی از خارج عراق تجهیز من خواهند نمود چون من فوت شوم جامه بر روی
من بپوش و برو بر سر راه حاج و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا بایشان برسان چون دختر بر سر
راه آمد قافله عراق رسیدند و عبدالله بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر
خبر فوت ابوذر را بایشان گفت همه محزون و گریان شدند و متوجه تجهیز و تغسیل و نماز و دفن
او شدند و بعد از دفن همه گریستند و لعنت کردند بر کسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه بیرون
کرده و این یک سبب ضرب و اهانت ابن مسعود بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و در
وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت بحضرت امیر المؤمنین ع
واقع شد که بشناعت او رفت و کسی که با مثل ابوذر کسی از کبار صحابه و اهل سوابق که ترمذی در
شان او روایت کرده است که در زیر آسمان و بر روی زمین از او راستگوتری نیست و او شبیه
عیسی بن مریم است با فضایل بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستمها روا دارد
و نسبت باهل بیت رسالت این اهانتها و بی ادبیها بعمل آورد از اهل اسلام نمیتوان
شمرد او را چه جای آنکه مستحق خلافت باشد **طعن چهارم** آنکه عبدالله بن مسعود را که از اکابر
صحابه میدانند و زیاده از عثمان احادیث در فضایل او نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرد و دو مرتبه
او را زد یکی برای آنکه بر ابوذر نماز کرد و چهل تازیانه بر او زد و دیگر برای آنکه مصحفش را طلبید که
با مصحف خود که تحریفات و کم و زیاده کرده بود موافق کرداند و او نداد او را آنقدر زد که دو استخوان
پهلویش را شکست و سه روز بعد از آن رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت
رحلت او عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری گفت از گناهان خود گفت

چه میخواهی گفت رحمت خدا را گفت طبیب برایت بیارم گفت طبیب بیمارم کرده است گفت
وظیفهات را که قطع کرده بودم باز برایت مقرر کنم گفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی
شدم میدهی گفت برای فرزندانت باشد گفت خدا ایشان را روزی میدهد گفت برای من از
خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان بر او نماز
نکند و اصل زدن عثمان ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب
و صاحب کتاب لطایف المعارف روایت کرده اند و شارح مقاصد و دیگران نیز تصدیق او
و تسلیم نموده اند طعن پنجم زدن عمار است که از صحابه کبار است و کتب حدیث
خاصه و عامه مشحون است بذکر فضایل و مناقب او چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت
کرده است که عایشه گفت احدی از اصحاب حضرت رسول نیست مگر آنکه اگر خواهم در حق او
سخنی می توانم گفت مگر عمار بن یاسر که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت
مملو است عمار از ایمان حتی کف پاهای او و بروایت دیگر پر است از کف پاهای او تا نرمه گوشهای
او از ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که عمار را
دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد گفت که از روزی که اینرا از آنحضرت شنیدم پیوسته او را
دوست داشتم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود مشتاق است بهشت
بسوی علی و عمار و سلمان و بلال و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود
که بهشت مشتاق است بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده اند که حضرت
رسول فرمود که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آنچه دشوارتر بود بر نفس

و در مشکوة

و در مشکوة از مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من و
عمار نزاعی بود من سخن درشت بروی او گفتم عمار بخدمت حضرت رسول رفت و از من شکایت
کرد و من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم و با او غلظت و درشتی کردم و حضرت
ساکت بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود که هر که با عمار عداوت کند خدا
با او عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند خالد گفت
پس بیرون آمدم و سعی بسیار نمودم در خشنودی عمار و او را از خود راضی کردم و در جامع
الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری که چون مسجد حضرت رسول را
بنا میکردند ما یکخشت یک خشت بر میداشتیم و عمار دو خشت دو خشت بر میداشت حضرت
رسول او را بر آن حال مشاهده کرد بدست مبارک خود خاک را از او میریخت و میفرمود
بیچاره عمار خواهند خواند ایشان را بسوی بهشت و خواهند خواند او را بسوی جهنم و عمار میگفت
پناه میبرم بسوی خدا از فتنها و اما کیفیت قصه عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب
فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند آنست که جمعی از صحابه حضرت
رسالت صلعم اتفاق نموده فسوق و ظلمهای عثمان را نوشتند و تهدید کردند که اگر ترک این
افعال نکند بر او شورش نمایند و بعمار دادند که باو برساند چون باو داد و یک سطر را خواند انداخت
عمار گفت ای امیر این نامه رسول خداست میانداز و بخوان و تامل کن و یقین بدان که من خیر ترا
میگویم پس غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و آنقدر زدند او را
که از حرکت انداختند پس خود پیش آمد و لگد چند با کفش بر شکم و اسافل اعضای او زد آنقدر که علت

فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او فوت
شد و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخت نمازها را قضا کرد و ایضاً اعثم کوفی در
تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را
عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را و ما از دل میگوییم عثمان گفت ترا گمان اینست
که من از اخراج ابوذر پشیمان شده ام گفت نه والله این گمان ندارم عثمان از این سخن آزرده شد
و گفت بر گردنش بزنید و از مدینه اخراجش کنید و بهمانجا که ابوذر بود و تا من زنده ام بمدینه
نیاید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی گرگان و سگان مرا خوشتر است از همسایگی تو و برخاست
و بیرون رفت و عثمان عزم اخراج او کرد بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق نموده بخدمت
حضرت امیرالمؤمنین ع رفتند و گفتند عثمان عمار را زده و آزار کرده ما تحمل کردیم اکنون اخراج
او نموده و اگر این کار کند میترسیم که از ما کاری سر زند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت
ایشان را تسلی داد و فرمود شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس نزد عثمان رفت و گفت
در بعضی از کارها بیتابی میکنی و سخن خیرخواهان نمیشنوی پیش از این ابوذر را که از صلحای
مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه اخراج بربذه نمودی تا در غربت مرد و مسلمانان
آنرا نپسندیدند و حالا می شنوم که اراده اخراج عمار داری از خدا بترس و دست از عمار و دیگران
بدار عثمان از این سخن در غضب آمد و گفت اول ترا بیرون باید کرد که همه را تو ضایع میکنی حضرت
فرمود ترا حد آن نیست که با من این سخن گوئی و این کار توانی کرد و اگر خواهی والله که نتوانی و اگر
شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که فساد عمار و غیر او همه از تست و ایشان گناهی ندارند

کارهای

کارهای بد میکنی که تاب نمی آرند و بزبان می آرند و ترا خوش نمی آید پس برخاست و بیرون
رفت و کسی که در این روایات تأمل نماید میداند که کسی که اذیت و اهانت و شتم و ضرب
واقع سازد و نسبت بکسی که حضرت رسالت در حق او آنها را گفته باشد و دشمنی او را دشمن
خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی صلوات الله علیه که حب او ایمان و بغض او کفر و نفاق
است آن سخنان گوید از ایمان و اسلام بهره ندارد و آنچه از اخبار معتبره خاصه و عامه ظاهر
میشود آنست که عمده اسباب عداوت عثمان با عمار ولایت حضرت امیرالمؤمنین ع بود
چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده از ابن عباس که عثمان بمن گفت پسر عم تو و پسر خال من
بمن چه کار دارد و از من چه میخواهد گفتم کی را میگوئی عمزاده من و خالوزاده تو بسیارند
گفت علی را میگویم گفتم والله من از او بغیر خیر و خوبی چیزی نمیدانم گفت والله که از تو پنهان
میدارد آنچه را با دیگران میگوید در این اثنا عمار رسید پرسید که چه میگفتید که بعضی را شنیدم
گفتم همانست که شنیدی گفت بسا مظلومی که خبر ندارد و ظالمی که خود را نادانی میکند عثمان
گفت تو از دشمنان ما و اتباع ایشانی بعظمت خدا که اگر در غایت بعضی امور باشد ترا ادب
کنم که تلافی گذشته و مانع آینده باشد عمار گفت اما دوستی علی من از آن عذری نمیخواهم
و اما ادب کردن بر من حجتی نداری من بر تو حجت دارم و من تابع سنتم عثمان گفت والله
که تو از اعوان و انصار شر و مانعان خیری عمار گفت من خلاف اینرا از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله شنیدم روزی که از نماز جمعه مراجعت کرده بود تو آمدی و دیگری نبود من
سینه و گردن و روی مبارک او را بوسیدم فرمود بتحقیق که تو ما را دوست میداری و ما

ترا دست میدادیم و تحقیق که تو از اعوان خیر و مانعان شری عثمان گفت چنین بود اما
بعد از آن تغییر کردی عمار دست بدعا برداشت و گفت یا ابن عباس آمین بگو و سه مرتبه
گفت خدایا تغییر ده هر که تغییر داد و این حکایت از چند جهت دلیل است بر فسق و ظلم عثمان
ایذای عمار چند بار و نفرین عمار بر سر او سه بار و نسبت شر با فعال خیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
دادن و اهل شر گفتن آنحضرت و بغض و عداوت آنحضرت که خود دعوی کرد اگر دروغ گفت
فسق بلکه کفر و اگر راست گفت بیقین کفر زیرا که معلوم است که آنحضرت با مؤمن و مسلم البته
بغض و عداوت نمیدارد و بغض او با آنحضرت که از کلام خودش مستفاد است عین نفاق و کفر است

طعن ششم آنکه خمس که مخصوص اهل بیت است صلوات الله علیهم و اموال بیت المال
و سایر اموال مسلمانان را باولاد و اقارب خود زیاده از حد و اندازه داد از جمله بچهار کس که
دختر خود را بایشان داده بود چهار صد هزار دینار داد که تقریبا بحساب این زمان شصت هزار تومان است
و از مال افریقیه بمروان صد هزار دینار داد و بروایت کلبی و شهرستانی دویست هزار دینار که سی
هزار تومان باشد باو داد و بروایت واقدی همه آن مال را باو داد و گفته که عثمان می گفت ابو بکر و
عمر از این مال بخویشان خود میدادند من هم بخویشان خود میدهم و ایضا او روایت نموده که مال
عظیمی از بصره آوردند همه را بکاسه میان اهل و اولاد خود قسمت کرد و هم او روایت کرده است که
شتر بسیار از زکوة آوردند همه را بحارث بن حکم داد و حکم بن ابی العاص را والی زکوة قضاعه
کرد و سیصد هزار درهم همه را باو داد و صد هزار دینار بسعید بن العاص داد و مردم طعن و
ملامتش نمودند و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت

وگفت

وگفت من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود با این سلوک که بعد از رسول الله سیصد
هزار دینار میدهد و ابن مخنف روایت کرده است که عثمان نوشت بعبد الله بن ارقم خازن
بیت المال که بعبد الله بن خالد که خویشان عثمان بود سیصد هزار و بهر یکی از جمعی که رفیق
او بودند صد هزار بدهد او نوشته را رد کرد و آن مبلغها را نداد عثمان گفت تو خازن مایی
هر چه میگوییم بکن عبد الله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تو است
کلیدهای اموال را آورد و بر منبر آویخت و بروایت دیگر پیش او انداخت و قسم یاد کرد که هرگز
متوجه این کار نشود و عثمان کلیدها را بنایل غلام خود داد و واقدی روایت کرده است
که بعد از این واقعه زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار درهم از بیت المال برای عبد الله بن
ارقم برد و گفت امیر فرستاده که صرف عیال و اقربای خود کنی عبد الله گفت مرا با این مال حاجتی
نیست و من برای آنکه عثمان مزد بمن بدهد خدمت بیت المال نکردم و بخدا سوگند که اگر
این از مال مسلمانانست کار من باین قدر نیست که مزدش سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال
عثمانست نمیخواهم که نقصان باو برسانم که او بیت المال را هر که خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی
الحدید روایت کرده است از زهری که جوهری از ذخیره پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون
آفتاب بر آن می تابید مثل شعله آتش شعاعش بلند میشد بخازن بیت المال گفت این را میان
مسلمانان قسمت کن که گمان دارم بوسیله این بلاء فتنه عظیمی میان مسلمانان حادث شود
خازن گفت این یک جوهر را بهمه مسلمانان نمیتوان قسمت کرد و کسی نیست که تواند از عهده
قیمتش برآمد که این را بخرد شاید سال دیگر حق تعالی فتحی مسلمانان را روزی کند که کسی را این قدر

قدرت بهم رسد که تواند اینرا بخرد گفت پس در بیت المال ضبط کن و آن کوه بود تا عمر کشته شد
و عثمان آنرا بدختران خود داد و ایضاً ابن ابی الحدید روایت کرده که مردی بخدمت حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد که از عثمان برای او چیزی بگیرد فرمود که او حمال الخطایا است
و الله هرگز بشفاعت نزد او نرو و صاحب استیعاب و دیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان
سه زن از او ماند و بعضی چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او بهر یک هشتاد و سه هزار دینار
رسید که مجموع ترکه دویست و چهل و نه هزار دینار یا سیصد و سی و دو هزار دینار باشد که
مبلغ اخیر تقریباً نزدیک به پنجاه هزار تومان باشد و در این باب اخبار و روایات بسیار است
که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و کسی که در اموال مسلمانان خصوصاً خمس ذوی القربی اینقدر
از برای خود و اقارب خود تقلب نماید که صرف فسق و فجور و اسراف و تبذیر و زینت کند و فقرا
و مساکین در مشقت و عسرت بوده باشند کی خلافت عامه مسلمانان دارد با آنکه خلاف آن شرط
کرد از اول بر او اقرار کردند که بطریقه ابوبکر و عمر عمل کند و عمر اگرچه تفضیل در عطا داد و بدعت
کرد اما بنحوی میکرد که در نظر عوام مشتبه میشد و جهات واقعیه را فی الجمله رعایت میکرد و خود
کم تصرف مینمود و عثمان رسوایی را بجایی رسانید که خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد
تا آنکه بقتل او منتهی شد طعن هفتم آنکه جمع کرد مردم را بر قراءت زید بن ثابت و این برای
آنکه عثمانی بود و دشمن امیر المؤمنین و چون خواست مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان
را از قرآن بیندازد او را برای جمع قرآن اختیار کرد و باین سبب قرآنی که حضرت امیر المؤمنین
بعد از وفات حضرت رسول جمع کرده با آنکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت قبول نکردند و چون

عمر خلیفه شد از حضرت امیر آن قرآن را طلبید که آنچه را خواهد از آن بردارد و آنچه را نخواهد باطل کند حضرت
نداد و فرمود که مس نمیکند آن مصحف را مگر مطهران از فرزندان من و ظاهر نمیشود آن تا قایم از اهل بیت
ظاهر شود و مردم را بر خواندن و عمل نمودن بآن بدارد و عثمان چون خواست قرآن را جمع کند زید
بن ثابت را امر کرد بجمع قرآن و مصحفهای دیگر را که عبدالله بن مسعود و دیگران داشتند بجبر گرفت
و سوزانید و بعضی گفته اند جوشانید در دیگ و بعد از آن سوخت تا کسی را بر آنها اطلاع بهم نرسد
و یک سبب زدن ابن مسعود و اهانت او این بود که راضی نمیشد که مصحف خود را بایشان
بدهد بآن خفت و اهانت از او گرفتند و سوزانیدند و مصحفی که الحال در میان ماست و مشهور
بمصحف عثمان است نسخه ایست که از آن برداشته اند و چون این خبر بعایشه رسید گفت اقتلوا حراق
المصاحف یعنی بکشید بسیار سوزنده مصحفها را و این عمل از چندین جهت متضمن طعن و استحقاق
لعن اوست اول آنکه رد کلام حق تعالی کرد و آن کفر است چنانکه فرموده است أفتؤمنون
ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم
القیمة یردون الی اشد العذاب یعنی آیا ببعضی از کتاب ایمان می آورید و ببعضی کافر میشوید پس
نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت بر میگردند بسوی
بدترین عذاب و این مصداق حال آن بدمآل است که در دنیا بخواری کشته شد و بعذاب
الیم عقبی رسید و ایضاً کراهت داشت از نزول بعضی از آیات که محو کرد و این موجب حبط اعمال است
چنانکه حق تعالی فرموده است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی این
بسبب آنست که نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا عملهای ایشان را دوم آنکه

نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نمود و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفاف
عظیم تر از جوشانیدن و سوزانیدن نمیباشد ستم آنکه ترجیح قراءت زید بن ثابت از جملهٔ
قراء قرآن ترجیح مرجوح و متضمن رد قول حضرت رسول است اما آنکه متضمن رد قول حضرت
رسول است زیرا که احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل
شده و حضرت رسول منع نمیکرد مردم را از قراءت مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل قرآن را بر من بر یک حرف خواند من سو
از او طلب زیادتی میکردم و او زیاد میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول از صحیح بخاری و
مسلم و مالک و ابو داود و نسائی بسندهای ایشان از عمر بن الخطاب روایت کرده است که گفت
شنیدم از هشام بن حکیم در حیوة رسول خدا که او سورهٔ فرقان را میخواند پس گوش دادم قراءت
او را حروف بسیار خواند که من از حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه
کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردای او را در گردن او پیچیدم و گفتم این قراءت که خواندی که
شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگوئی از رسول خدا بنحو دیگر شنیدم پس او را کشیدم
و بخدمت آنحضرت بردم و گفتم من سورهٔ فرقان را از این شنیدم که میخواند بغیر از آن نحوی که
از تو شنیده بودم حضرت فرمود رها کن او را پس با هشام گفت بخوان هشام خواند بنحوی که من
از او شنیده بودم حضرت فرمود چنین نازل شده است پس گفت بخوان ای عمر من خواندم بنحوی که
میدانستم فرمود که چنین نازل شده است بدرستی که این قرآن بر هفت حرف نازل شده است پس
بخوانید آنچه میسر باشد از آن ترمذی گفته است این حدیث صحیح است و ایضا در جامع الاصول

از مجموع

از مجموع صحاح خمسه مذکوره از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است و احادیث
بسیار دیگر موافق این مضامین روایت کرده اند که ذکر آنها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن همه
بر یک قرآن و یک قراءت و منع از قراءت دیگر مخالف حکم رسول است باعتقاد ایشان و بدعت در دین
است و اگر گویند مراد قرائت سبعه مشهوره است آن باطلست زیرا که باتفاق قراء این اختلافات در خود
مصحف عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را باطراف
بلاد فرستاد و چون برسم الخط نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الفها را انداخته بود باین جهة
اختلافات قرائت در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات ایشان وارد شده تنزیل بر این
نمیتوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قراء و قدوهٔ ایشانست تصریح نموده است بانکه این سبعه آن
سبعه احرف نیست که در روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم
کرده اند و بدانکه اینها را بر ایشان الزام مینمائیم باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده آ
ورد نمیتوانند کرد و از احادیث ائمهٔ ما علیهم السلام ظاهر میشود که قرآن بر حرف واحد است و از نزد
خداوند واحد نازل شده است و آن مصحفی است که حضرت امیر المؤمنین ع آورد و ایشان قبول نکردند
و احادیث ایشان یا موضوع است و آنها را وضع کرده اند از برای آنکه نباید قرآن آنحضرت را قبول کنند
و احتمال زیاده و نقصان داشته باشد یا آنکه مراد از آنها آنست که چون قرآن جمع نشده بود و متفرق
بود تجویز فرموده باشند که آنچه میدانند از آیات و سوره در نماز غیر آن بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که
احادیث صحاح ایشان دلالت میکند بر آنکه ابن مسعود و متابعت قراءت او انجح است از زید بلکه
دلالت میکند بر آنکه متابعت قراءت او واجبست و ترک قراءت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب

روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا
با ابن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای ابی حذیفه را فرمود و فرمود که هر که
خواهد که قرآن را نیکو و تازه بخواند بروشی که نازل شده است بقراءت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود
و از ابو وایل روایت کرده است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من داناترین امتم بکتاب خدا
و بهتر ایشان نیستم و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم که در چه چیز نازل شده است
و کی نازل شده است و ابو وایل گفت نشنیدم که کسی این سخن را بر او انکار کند و از ابو ظبیان روایت
کرده است که گفت ابن عباس از من پرسید که بکدام یک از دو قراءت قرآن را میخوانی گفتم بقراءت
اول که قراءت ابن مسعود است گفت بلکه آن قراءت آخر است جبرئیل هر سالی قرآن را یک مرتبه بر رسول
خدا عرض میکرد و در سالی که از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در آن وقت ابن مسعود حاضر
بود پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و ایضا روایت کرده است که از علی سؤال کردند
از حال ابن مسعود فرمود قرآن را خواند و سنت را دانست و همین بس است از برای او و از شقیق روایت
کرده است از ابو وایل که چون امر کرد عثمان در مصاحف بآنچه امر کرد عبد الله بن مسعود برخواست و خطبه
خواند و گفت امر میکنید مرا که قرآن را بر قراءت زید بن ثابت بخوانم بحق خدائی که جانم بدست او است
من از دهان مبارک حضرت رسول هفتاد سوره یاد گرفتم زید در آن وقت کاکل بر سر داشت
و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که از قرآن نازل نشد چیزی مگر آنکه میدانم در چه چیز
نازل شده است و هیچکس داناتر نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر باشد
بکتاب خدا از من و شتر مرا باو میتواند رسانید البته بنزد او میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من

بهترین

بهترین شما نیستم شقیق گفت من در حلقها که اصحاب رسول در میان آنها داخل بودند نشستم و نشنیدم
کسی را که این قول برو بکند و در جامع الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است
پس مصحف ابن مسعود را که این روایات صحیحه ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است
ترک کردن و سوزاندن و جمع کردن مردم بر قراءت زید که عشر این فضایل را در حق او روایت نکرده اند
و مذمتها او روایت کرده اند تفضیل مفضول و مخالفت قول رسول است و چون در استیعاب گفته است
که زید عثمانی بود و در هیچیک از جنگهای حضرت امیر علیه السلام با انصار حاضر نشد معلوم میشود
که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت آنحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت علیهم السلام و مثالب
اعدای ایشان را تواند بیرون کرد و از جمله مصحفها که اعتبار نکرده اند و سوزانیدند مصحف ابی
بن کعب و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است
بطرق متعدده چنانچه بعضی گذشت **طعن هشتم** که اعظم طعنها است آنکه کبار صحابه که باجماع
و اتفاق جمیع علمای مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند تفسیق و تکفیر
عثمان کردند و شهادت بر ظلم و کفر او دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که او
مکرر میگفت که سه آیه در قرآن گواهی بر کفر عثمان میدهند و من چهارم آنهایم و آیات آنها اینکه
من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است
پس ایشان کافرانند و در آیه دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده است
که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرده بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابو وایل روایت
کرده است که عمار میگفت عثمان نامی در میان مردم نداشت سوای کافر تا اینکه معاویه والی شد و اشم

در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمان را علی کشت گفت خدای علی
کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا
او را کشتید گفت میخواست دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانچه گذشت
و حذیفه گفت بحمد الله در عثمان شکی ندارم اما شکی که دارم اینست که آیا قاتل او کافری بود که کافر
را کشت یا مومنی بود ایمانش افضل از همه مومنان است که به نیت خالص مرتکب قتل او گشت و
ایضا حذیفه میگفت هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شد در روز قیامت گناهش بیشتر از
از گناه جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت
بسه وجه مال خدا را اسباب زینت و دولت اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب
خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن حضرت رسالت را بدست گرفت و گفت
هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین آنحضرت را کهنه کردی و ایضا جمیع صحابه که در مدینه بودند یا که
بودند از مهاجران و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او که بعضی
مرتکب آن شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار ننمودند و یاری او ننمودند
مگر چند نفر قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس سنیان که خلافت ابوبکر را باجماع
اثبات میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر یا فسق و کبیره که منتج
قتل باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافتند و خلیفه واجب القتل معنی ندارد یا
اقرار نمایند ببطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر آن جماعت در این اجماع داخل بودند
و کثرت اینها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنج هزار کس بود که بر همه

قول

قول اضعاف آنها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه ایشان از دو حال خالی نبودند یا
اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه و معاویه چنانکه در تاریخ اعثم
و سایر کتب ایشان مسطور است که با اینکه بسبب بغض و عداوت با حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه خون عثمان را بهانه کرده عالم را بر هم زدند وقتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه
اراده حج کرد و هر چند مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و
گفت دوست میدارم که عثمان در میان جوالی باشد و او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را
نعثل میگفت بر سبیل مذمت یعنی ریش دراز احمق یا پیر کفتار یا تشبیه میکردند او را بمرد یهودی صاحب
نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عایشه میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله
نعثلا یعنی بکشید این پیر احمق را که بآن یهودی مانند را خدا او را بکشد و ابن ابی الحدید از استاد
خود ابو یعقوب معاذلی نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که ایشان را تحریص
و ترغیب مینمود عایشه بود و چون معاویه را عبد طلبید گفت تا او اطاعت خدا مینمود خدا هم رعایت
او مینمود و بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت خدا هم او را واگذاشت و
که حق تعالی رعایت نکند مرا اعانت نکنم و اینجا مورد همان مثل است که دیگ لئن کفره نمرود مثل
ابوذر و عمار و سایر صحابه کبار که در این اجماع بودند که اینجا مخالفت نمودند حتی حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه چنانچه سابقا دانستی اینجا بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و آن هم بجبر و اکراه
و اینجا بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل او داد و بقول دیگران کراهت از آن نداشت بلکه راضی
بآن بود و گفت قتله الله و انا معه یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا و ایضا جمعی که آنها

بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینه بعد از فراغ از آن اجماع بر خلافت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه کردند با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را باین اجماع بر خلیفه
و الی الاطلاق میدانند چرا اجماعشان در اینجا معتبر است و در اینجا معتبر نیست و این طعن مشتمل بر
چندین طعن است و برای اختصار با یکدیگر ضم کردیم **طعن نهم** شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق
او چنانچه خطبه شقشقیه و سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد
و ذکر آنها موجب تطویل است و ایضاً شهادت آنحضرت باباحت قتلش و مضایقه نداشتن از کشتن
برای کفر و شقاوتش کافی است و احتیاج بادعای اجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده که
بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود خوشم نیامد و بدم هم نیامد و ایضاً پرسیدند که راضی بقتل او
بودی فرمود نه گفتند آزرده شدی فرمود نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از این اخبار
گفته است که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچیک نمود بلکه خون او در نظرش
مباح بود و مباح بودن خون او نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او یا ظلم و فسق عظیمی که موجب قتل او باشد
و راضی نبودن بقتلش بر آنکه بر اسلام و خوبی او نبود بلکه از آن جهت بود که حضرت میدانست که قتل
او سبب حدوث فتنهای بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد
در جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هر که قتلی که مستلزم این همه فتنه و کفر و قتل چندین هزار
مسلمان باشد راضی بآن نتوان بود بنابر وجود این مضایقه نداشتن آنحضرت از قتل او برهان قاطع است
بر آنکه کفر و ظلم و عدوان او بمرتبه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این همه فتنه و آشوب براو

مینمود

می نمود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور در قتل او میفرمود و انتظار آن داشت چنانکه
عامه و خاصه روایت کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان و استقرار آنحضرت بر سریر خلافت
موروثی خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود قد طلع طالع و لمع لامع و لاح لائح و
اعتدل مائل و استبدل الله بقوم قوما و بیوم یوما و انتظرنا الغیر انتظار المجدب
المطر و انما الائمة قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده لا یدخل الجنة الا من
عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه یعنی آفتاب خلافت از افق ولایت
طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک و مایت درخشید و
اموریکه از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و حق تعالی قومی را بقومی تبدیل
نمود و روز حق را بدل روزگار باطل آورد و ما منتظر تغییر و انتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای
قحط منتظر باران رحمت میباشند و ائمه و پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایندگانند
از جانب خدا بامور خلق او و شناسندگانند موکل بر بندگان او داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه
ایشانرا شناسد بایمان و داخل جهنم نمیشود مگر کسیکه منکر ایشان و ایشان منکر او باشند
و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است که مراد از سه فقره اول انتقال خلافت باآنحضرت
و از فقره چهارم اعوجاج امور که در اواخر زمان عثمان بود و فقره پنجم اشاره است بتبدیل نمودن
سبحانی عثمان و شیعه او را بعلی و شیعه او و بعد از آن گفته است اگر گویند با وجود آنکه آنحضرت
دنیا را طلاق گفته بود اینقدر سرور و خوشحالی از خلافت چه بود جواب گوییم که طلاق از جهت
جاه و اعتبارات دنیوی بود و سرور از جهت امامت دین و خلافت حق و احیای شریعت و ملت

وبود بعد از آن کفته است آیا جایز است بمذهب معتزله که علی علیه السلام منتظر قتل عثمان باشد
مانند انتظار باران در سال قحط و این عین مذهب شیعه است جواب کوییم که انتظار تقیید کفت
نه انتظار قتل کی تواند بود که منتظر عزل و خلعش باشد بسبب اختراعاتی که کرده بود و این
موافق مذهب اصحاب ما است پس از این کلمات شریفه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام موافق
آنچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر شد که آنحضرت شاد و خوشحال بوده اند از قتل او و
همین قبل است از برای شقاوت او و نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور کورکان علماء ما وراء النهر اتفاق
نموده محضری نوشتند که بر هر کس واجبست بغض علی بن ابی طالب اکرچه جوی باشد بسبب آنکه فتوی
بقتل عثمان داد و امیر را بر این داشتند که باین حکم کند و در ممالک خود رواج دهد امیر قبول نمود
محضر را نزد شیخ زین الدین ابو بکر بردند تا رای او در این باب معلوم شود شیخ در پشت آن
محضر نوشت که وای بر عثمانی که علی مرتضی فتوی بخون او دهد امیر را نوشته او خوش آمد و محضر را
باطل و ابتر کرد **طعن دهم** آنکه طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده بود که اهل مدینه
بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز بر او نکردند چنانچه مداینی در مقتل عثمان و واقدی و
اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد
از کشتن سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند و مردم را از نماز بر او و غسل
و دفن او منع می نمودند حتی آنکه مروان و سه کس دیکر از ملازمانش او را میبردند که دفن کنند مردم
مطلع شدند و نعشش را تیر سنک باران کردند و بعد از سه روز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه مردم را از ممانعت دفن او منع کرد پس او را شب برداشتند و در مقبره یهودان دفن کردند

واکثر

و اکثر کفته اند او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت امیر و احدی از صحابه کبار و مسلمانان
در نماز او حاضر نشدند مکر چند نفر از موالی او و بعد از آنکه معاویه والی شد فرمود که دیوار
که در میان آن مقبره و مقبره مسلمانان بود برداشتند و بامر او مسلمانان اموات خود را در
حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم که در این زمان موجود است
مذکور است که امیر المؤمنین فرمود که عثمان را دفن کردند و حال آنکه سه روز بود تا او را در مزبله
انداخته بودند و سکان یکپای او را برده بودند پس او را برداشته بر روی تخته دری کوچک
کذاشتند که پایش از آن کذشته بود و سرش بر روی آن می جنبید و بروایت دیکر بر آن تخته
میخورد و طق طق میکرد و حکیم بن حزام یا جبیر بن مطعم بر او نماز کذارد و معلوم است که اکر حضرت
امیر المؤمنین و سایر صحابه او را داخل مسلمانان میدانستند از نماز او تخلف نمیکردند و سه روز
جسد او را مانند کلاب در مزبله نمی کذاشتند که سک و کربه او را بخورند و هر که اندک انصاف
دارد میداند که جمع نمیتوان کرد میان اعتقاد بخلافت امیر المؤمنین علیه السلام و خلافت عثمان
و این واقعه البته متضمن قدح در یکی از ایشان هست و خلافت و جلالت امیر المؤمنین علیه السلام
متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت آنها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت
آنهاست روا نیست و چرا امیر المؤمنین علیه السلام در ایذای عمار و اخراج ابو ذر انقدر مبالغه
وانکار و اصرار میفرمود و در قتل و ترک نماز و دفن عثمان که باعتقاد ایشان حضرت رعیت او
بود مداهنه و مساهله میفرمود و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر
علمای عامه است روزی بتقلید حضرت امیر المؤمنین کفت سلونی قبل ان تفقدونی بر سید

از من هرچه میخواهید پیش از انکه مرا نیابید پس زنی برخواست و سؤال کرد که میگویند سلمان
در عهد این فوت شد و علی علیه السلام از مدینه که بیگاه راه است در یک شب آمد و او را تجهیز
فرمود و بازگشت گفت چنین روایت کرده اند گفت عثمان در عهد تو کشته شد و سه روز در
مزابل افتاده بود و علی علیه السلام در مدینه حاضر بود و بر او نماز نکرد گفت راست گفتی زن
گفت پس بر یکی از ایشان خطا لازم آید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهر تا از خانه بیرون
آمدی لعنت بر تو و اگر با اذن او بیرون آمده لعنت بر او زن گفت عایشه با اذن حضرت رسول
بجنگ علی از خانه بیرون رفت یا بی اذن آنحضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد بدانکه بدعتها
و قبایح اعمال و اقوال عثمان زیاده از انست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد
و در کتب مبسوطه مذکور اند و اکثر آنها را در کتاب بحار ایراد نموده ام و آنچه ایراد شد از
برای مصنف کافی است و ابن ابی الحدید بعد از انکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب
اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسیار کرده که بسیاری از مسلمانان
بر او انکار کردند و لیکن ما ادعا میکنیم که آنها بمرتبهٔ فسق نرسیده و باعث حبط ثواب او
نشد و از جمله گناهان صغیره مکفره بودند زیرا که ما میدانیم که او آمرزیده است و از اهل
بهشت است بسه وجه اول انکه او از اهل بدر است و رسول خدا فرمود که خدا مطلع شد بر
اهل بدر پس گفت هرچه خواهید بکنید گناهان شما را آمرزیدم و عثمان اگرچه در بدر حاضر نبود
اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند و حضرت رسول او را از حصه غنیمت داد
و اجر او شد دوم انکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرمود

لقد

لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و او اگرچه در آن بیعت حاضر نبود و لیکن
حضرت رسول او را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای آن بود که از خوف
مذکور شد که او را کشته اند پس حضرت در زیر درخت نشست و از مردم بیعت بر مرگ گرفت
پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست
راست خود گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر از دست راست عثمان است سیم انکه
او از جمله آن ده نفر است که در اخبار وارد شده که ایشان از اهل بهشت اند پس این وجوه دلالت
میکند بر انکه او آمرزیده است و خدا از او راضی است و او از اهل بهشت است پس اینها دلالت
میکند بر انکه او کافر و فاسق و صاحب کبیره نیست اینها سخنان واهی ابن ابی الحدید است و ما
جواب میگوییم بعون الله تعالی از همه این وجوه اجمالا و تفصیلا بانکه بنای این وجوه همه بر اخبار
چند است که وضع کرده اند و خود متفرد اند بروایت آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج بروایتی
چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشند و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کرده ایم نه بروایات
مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و عمده روایات ایشان که بخاری روایت کرده است
ناصبی چند از عبد الله عمر روایت کرده اند و ابن عمر آنست که با امیر المؤمنین بیعت نکرد و با او بدی
نمود و دشمن آنحضرت بود و با پای حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشرهٔ مبشره را امیر المؤمنین
علیه السلام در روز جمل رد و تکذیب نمود چنانکه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که
چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز جمل رد و تکذیب نمود با اهل بصره ملاقات کرد
در جنگ جمل زبیر را طلبید او با طلحه در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو

باجمیع اهل علم از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و عایشه میدانید که اصحاب جمل را لعن
کرد رسول خدا و خایب و نا امید است کسی که افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم
و حال آنکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود اگر شما از اهل بهشت میدانستید قتال ما را
حلال نمیدانستید زبیر گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرد
از رسول خدا که ده نفر از قریش در بهشت اند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را
بعثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت که گمان داری که این حدیث را دروغ بر حضرت
رسول بسته حضرت فرمود مرا جواب تو نمیگویم تا بگویی که این ده نفر کیستند زبیر گفت ابو بکر
و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح
و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه تا را شمردی دهم کیست گفت تویی حضرت فرمود
که اقرار کردی از برای من که بهشت و آنچه از برای خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم زبیر
آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت فرمود که گمان ندارم و الله یقین
میدانم که افترا کرده است بر آنحضرت و بخدا سوگند که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی
اند در دره در چاهی که در اسفل درک جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه خدا خواهد
که جهنم را برافروزد و مشتعل کرداند آن سنگ را از سر آن چاه بر میدارد شنیدم این را از
رسول خدا و اگر نشنیده باشم خدا ترا بر من ظفر بدهد و خون مرا بدست تو بریزد و اگر شنیده
باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما را بزودی بسوی جهنم ببرد پس زبیر
بسوی اصحاب خود و میگریست و ایضا ایشان در صحاح خود از سعید بن زید و عبد الرحمن بن

عوف

عوف روایت کرده اند و هر دو داخل عشره اند و در این روایت متهم اند یا اکثر متکلمین
امامیه ببراهین عقلیه اثبات نموده اند که جایز نیست عقلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر
دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب اغرای اوست بر قبیح و خلافی نیست عقلا
که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب اغرای اوست
بر قبیح و خلافی نیست در اینکه اکثر عشره معصوم نبودند و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر
صادر شد و ایضا اگر این خبر واقع بود چرا ابو بکر در روز سقیفه و غیر آن در مناقب خود این را
نشمرد و همچنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتی که او را محصور کردند و اراده
قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم می‌شمرد چرا تمسک باین خبر نشد و این اگر اصل میداشت
از برای او انفع بود از چیزهای دیگر که مذکور ساخت و ایضا اگر این خبر واقع بود چرا احتمال داشت
که اکابر مهاجرین جرات بر قتل او کنند و چون ایشان خصوصا حضرت سید اوصیا اضعف
کمردی را یقین دانند که از اهل بهشت است بآن منزلت در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند
و چرا اعوان و انصار او و اینها با ایشان جنگ میکردند و ایضا اگر چنین باشد لازم می‌آید که خون
طلحه که باتفاق حلال میدانست قتل او را و ایضا لازم می‌آید که اکثر عسکر طرفین در روز
جمل کافر باشند زیرا که بعضی از عشره در این طرف بوده اند و بعضی در آن طرف و هر یک قتل دیگری
را حلال میدانستند و ایضا اگر این خبر ثابت بود میبایست عمر بداند که منافق نیست برچه از حذیفه
می پرسید که آیا رسول خدا مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا میگوییم که روایت اهل بدر یا محمول است
بر ظاهر شرح چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام بایشان داده اند و مغفرت شامل

گناهان گذشته و آینده هم هست یا تجویز و تخصیصی که در آن میرود و بنا بر اول لازم می‌آید که
تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را از ارتکاب جمیع محرمات از صغیره
و کبیره هر چند آن فعل مؤدی بکفر هم باشد مانند استخفاف بمصحف مجید و این مخالف اجماع و
ضرورت دین است و کسی دعوای عصمت در اهل بدر نکرده است مگر در امیر المؤمنین ع و شکی
نیست که غیر آنحضرت مرتکب گناهان می‌شدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرت تامی و اغرا
بر قبیح است و صدور آن از حق تعالی محالست و بنا بر ثانی که تجوز و تخصیصی در آن رود یا تخصیص میکنند
رخصت را بصغایر و تعمیم می‌کنند مغفرت را در گناهان گذشته و آینده و این با آنکه مخالف
اجماع است فایده بایشان نمی‌بخشد و دلالت نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از
صغایر مکفره بوده است یا تخصیص می‌نمایند مغفرت را بگناهان گذشته و مراد باعملوا ما شئتم مبالغه
در حسن عمل ایشانست در بدر و اظهار رضا از ایشان بسبب آن عمل شایسته پس فایده از برای
ایشان نمیکند و اینها همه بر تقدیر یست که تسلیم کنیم که عثمان در این امر با اهل بدر شریک است
و آن مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است که حال آن سابقا مذکور شد و اما تمسک به بیعت رضوان
بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جانب او استدلال بآن
مدخولست از چند وجه اول آنکه حق تعالی معلق کردانید رضا را بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت
تنها و ایمان عثمان و اضراب او ممنوعست و احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام دلالت
بر نفاق خلفاء ثلثه می‌کند دوم آنکه قبول نداریم که الف و لام المؤمنین برای استغراق است
آنکه در این آیه بعد از این وصفی چند مذکور شده است که دلالت بر اختصاص بجماعت خاصی میکند

زیراکه

زیراکه فرموده است بعد از این که پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشانست پس سکینه و اطمینان بر
ایشان نازل کردانید و ثواب داد ایشان را فتحی نزدیک و فتحی که بعد از بیعت رضوان بود بلا
فاصله فتح خیبر بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر و عمر را در آن جنگ فرستاد و گریختند
و بغضب آمد رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین ع را فرستاد و فتح نمود چنانچه گذشت پس آنحضرت
مخصوص است بحکم آیه و آنها که با او بودند عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس دخول او در حکم
آیه معلوم نیست این جواب را بعضی از محققان متکلمین شیعه گفته‌اند سیم آنکه بر تقدیر تسلیم عموم
آیه و شمول آن عثمان و اضراب او را مفادش آنست که بتحقیق که راضی شد خدا از مؤمنان در
وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت یا بسبب آنکه بیعت کردند با تو در زیر درخت و این کی
دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان
فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره نخواهند شد و ایشان
موافق مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان
مرتکب محرمات و کبایر شدند و اگر آقای غلامی داشته باشد و یک روز کار خوبی بکند و آقا با او
بگوید که من از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی و در روز
دیگر نافرمانی عظیمی بکند و از او در غضب شود و او را تادیب و تعذیب بکند هیچکس او را
ملامت نمیکند و او را نسبت بتناقض نمیدهد خصوصا آنکه آیه که در همین سوره قبل از این
آیه باندک فاصله واقع شده است صریح است در آنکه قبول این بیعت مشروط بوفا است و ممکن
که این بیعت را برهم زنند زیراکه فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ

توق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا
عظیما یعنی دستی که آنها که بیعت می‌کنند با تو بیعت نمی‌کنند مگر با خدا دست خدا بالای دستهای
ایشانست پس هر که بشکند این بیعت را پس شکسته است مگر بر نفس خود یعنی ضرر آن بخودش
عاید میشود وهر که وفا کند بآنچه عهد کرده است با خدا بر آن پس زود بود که خدا عطا خواهد کرد او را
مزدی بزرگ پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی بایشان میرسد ورضای خدا شامل حال
ایشان میشود که امری که مخالف آن باشد از ایشان صادر نکردد واوّل در جنگ خیبر گریختند
وبعد از آن معادات با اهل بیت او کردند ودین او را باطل کردند وشرایع او را برهم زدند و
وصی وخلیفه او را معزول کردند وپاره تن او را شهید کردند وباین اعمال قبیحه حکم آن بیعت وخشنودی
خدا که با ایشان ماند وما این مطلب اندک بسطی دادیم برای آنکه بعضی از مخالفان این آیه و
اخبار را بر عوام شیعه شبهه میکنند وگاه هست که ایشان از جواب عاجز میشوند واما مطاعن
عثمان پس آنها زیاده از آنست که در این رساله احصا توان نمود لهذا در این رساله باین قلیل
اکتفا نمودیم وهر که خواهد بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار وهمچنین
مطاعن معاویه وطلحه وزبیر وعایشه وحفصه وخلفای بنی امیه وبنی عباس وسایر اشقیا وارباب
بدع را با آن کتاب وسایر کتب اصحاب نمودیم **مقصد هفتم** در بیان امامت سایر ائمه است
صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه را بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله خلیفه داند وامامیه واثنا عشریه را بر کسی
اطلاق میکنند که هر دوازده امام را علیهم السلام تا مهدی امام وخلیفه بعد از رسول دانند

وایشان

وایشان عصمت را در امام شرط میدانند وبعد از رسول خدا علی بن ابی طالب وبعد از او امام
حسن را وبعد از او امام حسین را وبعد از او علی بن الحسین زین العابدین را وبعد از او محمد
بن علی باقر را وبعد از او جعفر بن محمد صادق را وبعد از او موسی بن جعفر کاظم را وبعد از او علی
بن موسی الرضا را وبعد از او محمد بن علی التقی را وبعد از او علی بن محمد النقی را وبعد از او حسن بن
علی عسکری را وبعد از او حجة بن الحسن مهدی را صلوات الله علیهم اجمعین امام میدانند و
حضرت مهدی را زنده وغایب از اکثر خلق میدانند والبته ظاهر خواهد شد ودفع جمیع بدعتها خواهد
کرد وعالم را پر از عدالت خواهد نمود ومذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه آنست پس اکثر
زیدیه واسمعیلیه وفطحیه وواقفیه وکیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل امامیه واثنا عشریه
نیستند وشیعه باین معنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی ومحمد شهرستانی وصاحب مواقف
ودیگران نقل کرده اند واز هفتاد بلکه هشتاد متجاوز اند مثل کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین
علیه السلام محمد بن حنفیه پسر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را خلیفه میدانند وبعضی
گفته اند او نمرده است ومهدی اوست وغایب شده است وظاهر خواهد شد وبعد از او امامی
نیست وبعضی گفته اند او مرده وامامت باولاد او رسید ومذاهب باطله در میان ایشان بسیار
بوده است والحمد لله همه منقرض شده اند ومثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین با امام
زین العابدین صلوات الله علیهما قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین علیه السلام شده اند
وبعضی از ایشان حضرت امیر را بی فاصله خلیفه میدانند وبعضی بآن سه خلیفه باطل نیز قایلند
ومانند اسمعیلیه که اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام را امام میدانند واسمعیل در زمان

حضرت صادق ع فوت شد و علانیه جنازهٔ او را برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان چند
فرقه اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تقیه از منصور دوانیقی پنهان
کرد و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت ایام قلیلی زنده بود و امامت باولاد او رسیده
بعضی گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت بر طرف شد و بعد از حضرت
باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقها بعد از مرور ایام ملحد شدند و همهٔ عبادات را بر طرف
کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از این فرقه قلیلی در این ایام پنهان هستند و مثل ناووسیه
که میگفتند حضرت صادق علیه السلام نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد
و او مهدیست و مثل فطحیه که بعد از حضرت صادق ع عبد الله افطح پسر بزرگ آنحضرت را که در
ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و باین سبب امامت باو منتقل نشد امام میدانستند و بعد از او
امام موسی علیه السلام را امام میدانستند و عبد الله چند روزی بعد از حضرت صادق ع
زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگفتند که حضرت امام موسی علیه السلام زنده است
و پنهان شده است و او مهدیست و بامامان بعد از او قایل نبوده اند و چند فرقهٔ نادر دیگر نقل
کرده اند و از جملهٔ این فرقها تا حال که سال هزار و صد و نه از هجرت بیش از سه فرقه نمانده
امامیه و اسماعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه منقرض و مستاصل گشته اند و از ایشان بغیر نامی
نمانده مانند قایلان بامامت محمد پسر حضرت صادق علیه السلام و قایلان بامامت موسی
مبرقع و جعفر کذاب و امثال ایشان اما باطل بودن مذهب آنها که منقرض شده اند احتیاج
بیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف

ساقط

ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف الهی از برای ایشان بکند و مکلف
بمعلوم ایشان بوده باشد و تکلیف ما لا یطاق است و آن عقلاً قبیح است و ایضاً جمیع امت
اتفاق دارند بر آنکه مذهب حق در میان امت میباید باشد تا روز قیامت و ایضاً باجماع
امت منفق اند بر نفی ما عدای مذاهب موجوده و اما اثبات امامت ائمهٔ اثنا عشر علیهم السلام
و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقرض شده باشند به پنج طریق میتوان
کرد **طریق اول** طریق نص است و آن دو نحو است یکی مجمل و دیگری منفصل اما مجمل
چند قسم است **اول** آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت
کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت بعد از من دوازده
امیر خواهند بود پس کلمهٔ گفت که نشنیدم آنرا از پدرم پرسیدم که چه گفت گفت فرمود که
همه از قریش اند و بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و جاری نیست مادام که دوازده
مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدر رفتم
بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شنیدم که میگفت پیوسته این دین عزیز و غالب
و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمود همه از قریش اند و باز بسند
دیگر همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام خود گفته است و باز در جامع
الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از روایات
آنست که از آنحضرت پرسیدند که بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و در بعضی از روایات
چنین است که پیوسته این دین قایم و بر پا است تا والی ایشان باشند دوازده امیر و ایضاً

در صحیح مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره
که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا پس نوشت که شنیدم از رسول خدا در روز جمعه
در شبی که اسلمی را سنگسار کرد گفت پیوسته دین برپاست تا قیامت برپا شود و بر ایشان
دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و در روایت دیگر تتمه این حدیث اینست که پس بیرون
می آیند دروغ گوئی چند نزدیک قیامت و در کتب معتبره ایشان بچندین سند از شعبی
از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما میخواند پس مردی
برخواست و پرسید که آیا از رسول خدا پرسیدید که چند خلیفه بعد از او خواهند بود
عبد الله گفت که تا من بعراق آمده ام کسی اینرا از من نپرسید بلی سوال کردیم حضرت فرمود
دوازده نفر خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه
روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا بگذرند دوازده
خلیفه که همه از قریش اند و از انس روایت کرده که حضرت رسول فرمود که پیوسته این دین برپا است
تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بروند زمین بموج خواهد آمد با اهلش و ایضا
از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود
و ایضا روایت کرده اند که ابن عمر گفت با ابو الطفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از آن هرج و
مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا مرویست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه از برای
حضرت رسول خواهد بود گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود گفتم کیستند گفت
نامهای ایشان نزد من نوشته هست باملای رسول خدا گفتند بگو ابا کرد و نگفت در این معنا

بالفاظ

بالفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن عمر روایت شده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام که از
مردم دو کس باقی باشد و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت کرده اند که گفت هارون الرشید
مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول فرمود که ای عم از فرزندان من دوازده
خلیفه خواهند بود پس امور کریهه و شدت عظیمه رو خواهند داد پس مهدی از فرزندان
من بدر خواهد آمد و خدا امر او را در یک شب باصلاح خواهد آورد پس زمین را پر از عدالت
خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد
پس دجال بیرون خواهد آمد و وجه دلالت این حدیث بر خلافت ائمه اثنی عشر
علیهم السلام آنست که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قایل بوجوب این عدد از خلفا و دوازده
امام و خصوصا که همه از قریش باشند و بوجوب استقرار خلافت تا خلق باقی باشند نیستند مگر
فرقه اثنا عشریه از فرق شیعه پس بهمین احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرر وارد شده است
مذهب ما ثابت شد و همه مذاهب دیگر باطل شد و از غرایب تعصبات مخالفان آنست که بعضی
از ایشان خواسته است که این احادیث را موافق مذهب خود گرداند گفته است که خلفای اثنا عشر
خلیفه اول و امیر المؤمنین و امام حسن و هفت دیگر از بنی امیه اند و دیگری گفته است که مراد
مطلق خلفایند و ایشان بعد از امام حسن علیه السلام عبد الله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و
پنج نفر دیگر از بنی عباس اند و این توجیه در غایت سخافت است زیرا که همه خلفای بنی امیه و
بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی از

از اولاد حسن داشت پس در میان اینها بعضی با انتخاب کردن و بعضی با رد کردن بوجه است
و ایضاً ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشانست و بعضی صریح است که تا روز
قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است فاذا مضوا ماجت الارض باهلها یعنی چون
این امامان بروند زمین با اهلش بموج آید و نظام عالم برطرف شود و بعضی صریحست که
دلالت قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این تاویلها فایده برای ایشان
نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی و کافیند **دوم** احادیث ثقلین و مثل اینهاست
که دلالت میکند بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر بمتابعت قرآن و اهل بیت
نموده و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان
منقرض شده اند و بخلافت احدی از اهل بیت قایل نیستند و ائمه اسماعیلیه اگر باشند فاسق و
ملحد و جند اند که در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی معروفند
و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول دین خود متمسک بحقی نیستند
و باعتقاد ایشان هر فاطمی نسبی که خروج بشمشیر کند امام است و ائمه که الحال ایشان دعوی امامت
آنها میکنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و معانی قرآن مجید بوده باشند
تا آنکه صادق باشد مقارنت ایشان با کتاب و حال آنکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب و سنت و
در فروع دین خود در اکثر مسایل مقلد ابو حنیفه اند و بر خصوص امامت خود حجتی و برهانی ندارند
و نه نصی بر امامت خود دارند و نه اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین جور
بغلبه و استیلا پادشاهی میشوند و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت مانند حضرت

باقر و صادق

باقر و صادق صلوات الله علیهما سب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه جمیع امت بغیر ایشان
و خوارج اقرار بفضل و جلالت و عدالت ایشان دارند و از این جهت ایشان مانند خارجیند
لهذا در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که زیدیه بدتراند از مخالفان زیرا که
مخالفان با شیعیان ما عداوت دارند و با ما عداوت میکنند **سیم** ابن ابی الحدید از
حلیة الاولیا روایت کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص نطنزی نیز مذکور است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من و مردن او مثل مردن من
باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود آن را غرس نموده و منزل من است ساکن شود
باید بعد از من ولایت علی بن ابی طالب اختیار کند و پیروی کند امامان و اوصیاء از فرزندان
او را بدرستی که ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی روزی
ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند
و رعایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند **چهارم** زمخشری روایت
کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل منست
و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده منست و امامان از اولاد او امینان پروردگار
من اند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات
یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود بدرک اسفل واصل گردد و از این باب احادیث
در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد نمود و اما نص مفصل
چون خلافت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ثابت شد نص آنحضرت بر حضرت امام

حسن و نص امام حسن بر حضرت امام حسین و همچنین نص هر یک بر دیگری تا حضرت مهدی
صلوات الله علیهم در میان فرق علما و محدثان امامیه که در هر عصری چندین هزار نفر از
ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند
و معلوم است که ایشان را داعی بر این بغیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه ملوک و پادشاهان
با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و با نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار
و آثار می نموده اند اگر غرض ایشان دنیا بود بایست بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از
بیم و خوف نجات یابند و عزیز و مکرم باشند با آنکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل صلاح و
سداد بوده اند و نهایت احتراز از کذب می نموده اند و هر که با این قراین و جهات
ملاحظه این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیت آنها و در طرق معتبره شیعه احادیث
دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول و از هر یک از حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیه و علیهم متواتر است و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسما و صفات و اولاد و آبای ایشان
هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و خفای میلاد او
و کتبی که مشتمل است بر این احادیث از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان قایم
علیهما السلام میان شیعه و سنی معروف و متداول و مضبوط بوده اند پس در این احادیث
راه شک و شبهه نیست **طریق دوم** افضلیت است و شک نیست در آنکه هر یک از ائمه
ما علیهم السلام افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصاً خلفائی که غصب حق ایشان کرده بودند
در علم و صلاح و ورع و زهد و فضایل و مناقب و مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این

ودر مشکلات

ودر مشکلات مسایل و دقایق وقایع همه علما و فقها با ایشان رجوع می نموده و بعضی ایشان را
حجت و شیعه میدانسته اند و مرجع کافه امرا و رعایا بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی العباس
ایشان را مستحق مقام خلافت میدانسته اند و از ایشان در حساب بوده اند و کتب تواریخ
و احادیث عامه و خاصه مشحونست باین مراتب و فضایل و مناقب خصوص حسنین صلوات الله
علیهما زیاده از آنست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از
براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا را که حضرت امام حسن علیه السلام را
بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست
دار و ایضاً هم از براء روایت کرده اند که حضرت روزی حسن و حسین را دید پس گفت خداوندا
من اینها را دوست میدارم پس تو ایشان را دوست دار و ایضاً در جامع الاصول از صحیح ترمذی
از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا امام حسن علیهما السلام را بر دوش خود سوار
کرده بود پس مردی بحضرت امام حسن گفت بر نیکو مرکبی سوار شده ای کودک حضرت فرمود و
بر نیکو سواریست و ایضاً از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوبترند فرمود
که حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسر مرا و چون می آمدند ایشان را می بو
و در بر میگرفت و بخود می چسبانید و ایضاً از صحیح من بود از ابو هریره روایت کرده است که با
رسول خدا بودم بیاری از روز و با من سخن نگفت و نه با آنحضرت سخن گفتم تا رفت ببازار
بنی قینقاع پس برگشت تا آمد بمنزل فاطمه علیها السلام و گفت آیا کودک در اینجاست یعنی امام حسن

پس دیدم که بیرون آمد و بوی آنحضرت دو پسر دو دست در گردن یکدیگر آورده‌اند پس حضرت رسول
فرمود که خداوندا من این دو را دوست میدارم پس دوست دار تو او را و دوست دار هر که دوست دارد
او را و از صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز این مضمون را از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول آمد
بخانه فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بودند چون حضرت
او را دید دستها را گشود و او را در بر گرفت و گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس او را دوست
دار و هر که او را دوست میدارد دوست دار پس ابو هریره گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت
شنیدم هیچکس نزد من دوستتر نبود از حسن بن علی و ایضا از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است
که شبی برای حاجتی بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت چیزی بر روی رانهای خود گذاشته
و جامه بر روی آن پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست آنچه در بر
گرفته پس جامه را برداشت دیدم حسن و حسین علیهما السلام بر روی رانهای او خوابیده‌اند پس
گفت دو پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس دوست
دار اینها را و دوست دار هر که اینها را دوست دارد و ایضا از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت
کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که حسین از منست و من از حسینم خدا دوست دارد هر که
حسین را دوست دارد حسین سبطی است از اسباط ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این
حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از جمله اسباطی است که فرزندان یعقوب بوده‌اند
یعنی گویا که یکی از پیغمبرانست و در نهایه لغت باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش
گفته است یعنی بمنزله امتی است از امتها در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده

که حسن و حسین دو سبط رسول الله اند پس گفته است یعنی دو طایفه و دو قطعه‌اند از آنحضرت
و ایضا از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که رسول خدا گفت حسن و حسین
بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضا از صحاح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است
که مردی از عبد الله بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن آن در حال احرام ابن عمر میگفت از مردم
کجائی گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید باینمرد که سوال میکند از من از خون پشه و ایشان
فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا که گفت در حق او و برادر او که ایشان دو گل بوستان
منند در دنیا و گفت ایشان سید و مهتر و بهتر جوانان اهل بهشت اند و ایضا از صحیح نسائی روایت
کرده است از عبد الله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا صلعم بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن
و حسن یا حسین علیهما السلام را بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر
نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را طول داد من سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت
سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز بسجود برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم
گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه ما گمان کردیم که امری حادث شد یا وحی
بر تو نازل شد فرمود که اینها نبود ولیکن پسرم بر پشت من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را
تا بحاجت خود برسد و لذت خود را بیابد و از بخاری و سنن ابی داود و ترمذی و نسائی از حسن
بصری روایت کرده است که ابو بکره گفت دیدم حضرت رسول را بر منبر و حضرت امام حسن
در پهلویش بود و گاهی نگاه بمردم میکرد و گاهی نگاه باو میکرد و میگفت این فرزند من سید
بزرگوار است و شاید خدا بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت من و از صحیح بخاری

وترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه‌تر نبود برسول خدا از حسن و حسین صلوات الله
علیهم و احادیث در فضایل ایشان زیاده از حد و احصا است و آنچه گذشت از نزول
آیهٔ تطهیر و مباهله و غیر آنها در فضیلت ایشان کافی است و اکثر اینها صریح است در امامت
ایشان خصوصاً احادیث محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت
خداست و محبت آنحضرت از راه قرابت و بشریت نبوده چنانکه مکرر بیان شد و هرگاه
ایشان محبوب خدا و لحب اهل بیت بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید که در قرب نزد حق
تعالی در کمالات از همه امت زیاده باشند مگر امیر المؤمنین که بدلایل خارجه افضلیت او
معلوم شده و در تتمهٔ این احادیث در بسیاری از روایات مذکور است که ابوهما خیر منهما یعنی
و پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بخلافت امت از جمیع خلق خصوصاً از آن
منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت رسول صلی الله علیه
و آله ایشانرا در مواطن متعدده لعنت کرده بود و ایضاً کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا
باشد باید که محبت و معرفت او از ارکان دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد والا
عداوت او از جهت ارتکاب آن معصیت واجب خواهد بود و ایضاً کسی که آن اختصاص بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله داشته باشد که فرماید که او از من است و من از اویم و تشبیه کرده
باشد او را باسباط بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا بوده اند احق است بامامت از دیگران
و همچنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضل ایشان بر همهٔ عالمیان الا ما
اخرجه الدلیل زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوانانند و پیر در بهشت نمی‌باشد و اگر مراد جمعی

که جوانان

که جوانان از دنیا رفته باشند آن خطا است زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخت
شهید شده اند با آنکه مدعای ما نیز ثابت میشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند حضرت
یحیی علیه السلام جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و
پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوانی بودند فرمود که ایشان
بهترند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بی وجه است زیرا که ایشان در آن
وقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابت است زیرا که
هرگاه ایشان در سن شباب بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز افضلیت ایشان
بر وجه اتم ثابت میشود و از غرایب آنست که عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی
از برای ابوبکر و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابوبکر و عمر سید پیران اهل بهشتند
غافل از اینکه در بهشت پیر نمی‌باشد و آن احتمالات دیگر باطل است چنانکه دانستی با آنکه این
حدیث ضعیف که خود متفرد اند بنقل آن و از پسر عمر نقل کرده اند که متهم است در این باب
بجر نفع و بعداوت امیر المؤمنین معروفست منافات دارد با حدیث سیدا شباب اهل الجنة که
عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضاً منافات دارد با روایتی که در کتب معتبرهٔ خود
روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که فرزندان عبد المطلب سادات و مهتران و بزرگان
اهل بهشتند من و علی و جعفر و پسر ابوطالب و حمزه و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام اگر
گویند مراد آنست که ایشان بهترند از جماعتی از اهل بهشت که در آن وقت در سن کهولت
بوده اند با آنکه بسیار بعید است نفعی با ایشان نمی‌بخشد زیرا که دلالت نمی‌کند بر تفضیل ایشان

برجمعی که در آن وقت در سن شباب با طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلام
و مثل اینست آن حدیث که در برابر انا مدینة العلم و علی بابها وضع کرده اند و الحاق کرده اند
که و عمر سقفها غافل از اینکه شهر سقف نمیدارد و ایضا حدیث طول دادن سجود برای آن
بزرگوار دلالت بر نهایت قرب و منزلت او میکند نزدیک مرد کار که آنحضرت ترک آداب
و سنن جماعت کرده در آن تخفیف مطلوبست نماید از برای اینکه خواهش او بعمل آید و مبادا
خاطرش بار کشتن برنجد و اگر هریک از اینها برای اثبات امامت کافی نباشد شک نیست که از
مجموع اینها معلوم میشود مرتبه از فضیلت که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان
در آن شریک نبوده اند پس احق و اولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل
مفضول عقلا قبیح است طریق سیم عصمت است و بیانش آنست که براهین عقلیه و
نقلیه وجوب عصمت امام را اثبات کرده دیگر و هیچ فرقه سوای اثنا عشریه قایل بوجوب عصمت
امام را اثبات کرده دیگر و هیچ فرقه سوای اثنا عشریه قایل بوجوب عصمت امام و عصمت همه ائمه
که خود دعوی میکنند نیستند پس همه آن مذاهب باطل و مذهب اثنا عشریه حق است طریق
چهارم معجزه است و از هریک از ائمه ما صلوات الله علیهم معجزات بحد و احصا صادر شده
و در میان شیعه ایشان متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی
در مطالب السئول و ابن صباغ مکی مالکی در فصول مهمه و ملا جامی در شواهد النبوة و دیگران
از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و آنها را کرامات نام کرده اند حتی بر دست نواب
و سفرای حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه معجزات عظیمه جاری میشد که بآن سفارت و

نیابت

نیابت ایشان را میدانستند طریق پنجم اجماع است و بیانش آنست که همه امت متفق اند
در اینکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان است و آن مذاهب دیگر را باطل
کرده بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت باتفاق زیرا که اکثر از
طوایف قایل باین امور مذکوره در همه ائمه که خود دعوی امامت ایشان میکنند نیستند و طوایف بعضی
که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت با اثنا عشریه شریکند پس اصل
امامتشان باجماع همه ثابتست و دعوای وقف و غیبت و حیات که مخصوص ایشانست نصوص
متواتره ثابته در وجوب عدد اثنا عشر در خصوص ایشان و بثبوت موت ایشان باطل است
و طرق دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که کسی که اندک انصافی داشته باشد و خود را
از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در آنها تامل کند البته هدایت می یابد اول علوم
که از ایشان در جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومی که هریک از مشاهیر علما بیک علم از آنها
ممتازند جمیع آنها در ائمه ما علیهم السلام جمع شده است چنانچه سابقا مذکور شد که جمیع علما
همه حقیقت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اند و همه از آنحضرت اخذ کرده اند و خود را منسوب
باو میگردانند و در جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب و
حکم و وصایا و آداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر آنها و همه از آنحضرت
نقل کرده اند و کلام او را متبع دانسته اند و راه اعتراضی بر آنها نگشوده اند با آن عداوتی که
اکثر فوق از برای اغراض باطله باو داشتند و همچنین جمیع این علوم را از ائمه در حدیث او اخذ
کرده اند و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو درجه ایشان شک نکرده است و در زمان

حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و
کفر عالم را گرفته بود و تقیه شدید بود و مردم را بخود راه نمیداد اکر سایر علوم کمتر از آنحضرت
منقول کردیده ادعیه که از آنحضرت منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه شبیه است
و مملو است که بالهام الهی بر زبان معجز بیان او جاری کردیده و باین سبب آنرا انجیل اهل بیت
و زبور آل محمد ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته چندین برابر صحیفه از ادعیه آن
حضرت جمع کرده ام و حقا که اکر آنها نمی بود مردم طریق مناجات با قاضی الحاجات را نمی
دانستند و آداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیده آنحضرت که کتب خاصه و عامه از آنها
زینت یافته برای ارباب حال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال شرشتی است که بآن اکتفا می نمایند
نمود و چون در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که اواخر زمان
بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود و از آن دو بزرکوار آنقدر از مسایل حلال و حرام و علم تفسیر و کلام
و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها از غرایب علوم منتشر کردید که عالم را فرو کرفت
و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر کردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق
غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند و اکثر ایشان
صاحب تصانیف بودند و چهار صد اصل در میان شیعه بهم رسید که اصحاب باقر و صادق و کاظم صلوات الله
علیهم روایت کرده اند و ایشان را دیگر هیچ حکم احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان
بودند و ابوحنیفه و سایر علما و قضاة ایشان هرکاه در مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم
و امثال او از اصحاب آنحضرت می نمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در طاق المحامل

کوفه

کوفه دکانی داشت آنقدر علما ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که آن ملاعین او را
شیطان الطاق می گفتند و شیعیان او را مؤمن الطاق می نامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن
سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان در فنون علوم و خصوص هشامین در علم کلام چند
ماهر کردیده بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه
غالب بودند و حضرت امام موسی علیه السلام نیز در نشر علوم دایم تر بود تا آنکه هرون ملعون او را
حبس کرد و حضرت امام رضا صلوات الله علیه در مدت قلیلی که در خراسان بود آنقدر علوم و آثار
از آنحضرت منتشر شد که کتابهای مفرد در این باب جمع کرده اند و مأمون علمای جمیع ملل را جمع کرد
که با آنحضرت مناظره کنند تا شاید عجز آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آنحضرت
کردند و بدین حق در آمدند و حضرت امام محمد تقی علیه السلام در سن نه سالکی امام شد و در سال اول امامت
بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف بحج آمدند که بخدمت آنحضرت برسند و اکثر ایشان فضلای مشهور
بودند در سه روز از ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آن از او پرسیدند و حق جواب فرمود که همه حیران شدند
و در مجلس مأمون با یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و
امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما بسبب محبوس بودن
ایشان در سر من رای اکرچه مردم کم بخدمت ایشان می توانستند رسید و احادیث از ایشان کمتر
روایت شده است اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را می نوشتند
و مسایلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و قول ایشان را بر اقوال سایر فقهای خود ترجیح
میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین یا از راویان ایشان اخذ کرده اند

زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده باشند و ایضا علوم
ایشان میان علوم دیگران و مخصوص ایشانست و همه عالم محتاج بایشان بودند در علم و ایشان
محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنی است که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده
و حق تعالی ایشانرا مخصوص بآن کردانیده که مفزع و پناه امت باشند و این از معجز ایشان کردانید چنانچه
معجز جد ایشان حضرت رسالت این بود که علوم اولین و آخرین و قصص انبیا و مرسلین را بدون آنکه
کتاب بخواند یا از احدی بشنود آورد **دوم** آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان
و هیچکس قدرت نکرده که قدحی در احدی از ایشان بکند یا فسقی و عیبی با ایشان نسبت دهد با آنکه
دشمنان ایشان از خلفا و امرا و خاندان ایشان در حط مرتبه ایشان می بودند و هرکه اظهار عداوت
ایشان میکرد مقرب خود می کردانیدند و کسی را که کمان ولایت و محبت ایشان باو میبردند دور میکردند
و محروم میکردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال او بر می آمدند زیرا که میدیدند که اکثر خلق اعتقاد
بامامتی که تالی رتبه نبوتست نسبت بایشان دادند و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر کردیده اند
و دعوای صدور معجزات و عصمت از معاصی و دلالات از برای ایشان میکنند حتی آنکه غالبان باعتقاد
احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری
و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان کردند و با اینهمه اسباب با وفور اعدا و حساد نتوانستند افترا زدند
حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی و خطائی بایشان بدهند با آنکه میبینیم که عادت چنین جاری شده
که کسی که اندک منزلتی و رتبه در میان مردم بهم رسانید در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمی ماند
و البته عیبی چند از برای او اثبات میکنند و امری چند در حق او افترا می کنند که قدر او را پست کنند و اولا

از مرتبه

از مرتبه خود بیندازند پس این از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی دست و زبان دشمنانرا [illegible]
و رتبه ایشانرا در میان دوست و دشمن برتبه ظاهر کردانیده است که کسی یارای تهمتی و افترائی در حق
ایشان ندارد **سیوم** آنکه جمیع فرق اسلام خواه آنها که ایشانرا امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند
همه اتفاق نموده اند بر فضیلت و عدالت و طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان
که از فرق اسلام خارج اند و همه قول ایشانرا حجت میدانند و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود
ایشانرا بانهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و در آن نیز شکی نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب
حضرت باقر و صادق و سایر ائمه صلوات الله علیهم بوده اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس
و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید و هشامان و حمران و بکیر و مومن الطاق
و ابان بن تغلب و معاویه بن عمار و جماعت بسیار که احصا نمیتوان نمود و در کتب رجال و فهرستهای
علمای شیعه مسطورند و ایشان رؤسا و شیعه بوده اند در فقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده
و مسایل را جمع نموده اند و هر یک از ایشان اتباع و شاکردان بسیار داشته اند و پیوسته بخدمت
ائمه علیهم السلام آمده اند و احادیث می شنیده اند و بعراق و سایر بلاد بر میکشته اند و در کتب خود
ثبت میکرده اند و از ایشان روایت می نموده اند و معجزات از ایشان منتشر میکردانیده اند و اختصاص
ایشان بائمه علیهم السلام معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و شاکردان ابوحنیفه باو و اختصاص
شاکردان شافعی باو بر همه کس معلوم است و شک نیست که ائمه علیهم السلام باقوال و احوال ایشان
مطلع بوده اند پس خالی از دو شق نیست یا این جماعت در آنچه نسبت بآنحضرت میدهند از مذاهب
شیعه راست میکویند و محق اند یا دروغ میکویند و مبطل اند اکر صادق اند در آنچه نسبت بائمه خود

میدهند از دعوای امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان اخبار
بیشمار از ائمه حق و ثابتست و اگر دروغ می‌گویند چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال ایشان تبرّی
از ایشان نفرمودند و کذب و بطلان ایشانرا اظهار نکردند همچنانکه تبرّی از مذاهب باطله ابو الخطاب
و مغیرة بن شعبه و سایر غلات و اهل ضلال نمودند و اگر از ایشان اغماض کردند و تصویب اقوال
و افعال و مذاهب باطله ایشان نمودند دیگر و العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی
بآنها بودند و زکوات و اخماس ایشانرا قبول می‌نمودند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمیدهد
و ایشانرا چنین نمیداند چهارم آنکه حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و
تبجیل ایشان ساخته حتی خلفا و جور و امرای ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند تعظیم
و توقیر ایشان می‌نمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمی‌نمودند چنانچه خلفای ثلاثه که غصب
حق امیر المؤمنین علیه السلام نموده بودند در ایام امامت خود ظاهرا در اعزاز و اکرام آنحضرت
و حسنین علیهم السلام نهایت مبالغه می‌نمودند و همچنین آنها که نکث بیعت آنحضرت کردند
با آنکه در مقام مقاتله و مجادله در آمدند باز انکار فضیلت آنحضرت نمیکردند و همچنین معاویه
با آنکه بنای همه کارش بر فساد و عناد بود باز انکار فضیلت و مناقب آنحضرت نمی‌نمود و بغیر
در قتل عثمان فسقی بآنحضرت نسبت نمیداد و بهمین قانع بود که حضرت امارت او را ابقا
او باقی گذارد و او اقرار کند بخلافت آنحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضایل آنحضرت را
در حضور او مذکور میساختند و انکار نمیکرد و یزید پلید با آن قبایح اعمال باز انکار فضل سید
الشهدا نمیکرد و حضرت امام زین العابدین ع را تعظیم می‌نمود و در واقعه حره مسلم بن عقبه لعین

سفارش

سفارش کرد که حرمت آنحضرت و اهل بیت او را مرعی دارد و بنی مروان نیز آنحضرت را نهایت
اکرام و اعظام می‌نمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی العباس هر یک که ائمه را که در زمان
ایشان بودند زیاده از همه کس بظاهر رعایت میکردند حتی متوکل با آن عداوت و عناد
و عصبیت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه را نهایت تعظیم می‌نمود و با آنکه ائمه محبوس
ایشان و در زیر دست ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین تسخیر
قلب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و تبجیل می‌نمودند و قدرت بر تحقیر
و اهانت نداشتند و مؤید اینست آنچه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای طوایف مختلفه خلق را
بزیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد مشرفه ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده با وجود اخطار
شدیده متوجه زیارت ایشان می‌شوند و حوائج عظیمه نزد ضرایح مطهره ایشان طلب می‌نمایند
و اکثر اجابت میدانند و بر آورده میشود و در شداید خطیره پناه بروضات مقدسه ایشان
میبرند و امان می‌یابند و مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد دارند بعمل نمی
آورند و پناه باین ضرایح می‌آورند و ایضا خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان
بود و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان
ائمه ما بودند قبور ایشان مندرس و متروک شد و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفون شدند
و نادری که معلوم است کسی رغبت بزیارت ایشان نمی‌کند و بعضی از سادات که نسبت ایشان
بحضرت رسول در مرتبه ایشان یا نزدیک باند و ظاهرا نیز علم و زهد و ورع و عبادت دنیا
داشته‌اند در حیات و ممات ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان از برای آنها

نمیکردم واکر قبور بعضی از ایشانرا فی الجمله تعظیمی و عنایتی کنند باعتبار انتساب بایشانست مثل قبر حضرت
معصومه و عبد العظیم پس این از جملهٔ معجزات ایشانست که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر
تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از وفات نموده با آنکه دواعی و جهات دنیویه با ایشان نبوده
و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان متضرر میشدند باز ترک تعظیم و اکرام ایشان
نمی نمودند و خلفای جور سعیهای بسیار کردند که مردم ترک زیارت ایشان بکنند خصوصا
حضرت امام حسین صلوات الله علیه و اکثر متوکل خواست که جای قبور آنحضرت و سایر شهدا
را شخم و زراعت کند که موضع قبر مقدس منظم شود و نتوانست و گاوها که بشخم بسته بودند چون
بحایر میرسیدند داخل نمیشدند و گاو بسیاری را کشتند و داخل نشدند پس جمعی را فرستاد که
به بیل و کلنک اثر قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که همه شناختند ایشانرا و مانع
شدند سر کردهٔ ایشان گفت که ایشانرا تیرباران کنید هر گاه تیری با نجانب انداختند بر گشت
و صاحبش را کشت پس فرمود که آب بر آن صحرا رها کنند چون آب بحایر رسید از جهات اطراف
بلند شد و داخل حایر نشد و بعضی گفته اند سبب تسمیهٔ حایر اینست پس جمعی را مقرر کرد که سر راهها
نگاه دارند و هر که بزیارت رود او را بکشند و خانه اش را غارت کنند باز مردم ترک زیارت نکردند
و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این بغیر از آن نیست که حق تعالی خواسته که قدر ایشانرا عظیم
کرداند و رفعت درجهٔ ایشانرا ظاهر سازد قطع نظر از معجزاتی که در مشاهد مطهرهٔ ایشان ظاهر
میگردد در اکثر سنوات خصوصا از ضریح سید شهدا از کور روشن شدن و از بلاهای
و مرضها شفا یافتن که مخالف و مؤالف همه اقرار بآنها دارند و فقیر در بحار الانوار و حیات القلوب

وجلاء العیون

وجلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده ام و بطرق معتبرهٔ بسیار منقولست که قتاده بصری
که از مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود که توئی فقیه
اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی آفریده است که ایشانرا
حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان علم الهی اند
برگزیده ایشانرا پیش از آنکه خلق را بیافریند نوری چند از جانب راست عرش او پس قتاده
مدتی ساکت ماند که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش فقها و خلفا
و پادشاهان و ابن عباس نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب
شده است حضرت فرمود میدانی در کجائی و در پیش خانه ابادهٔ نشسته که حق تعالی در شان
ایشان فرموده است که فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه تا آخر آیه پس تو
مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بآن مثل زده است در خانه چند افروخته شده که حق تعالی
رخصت داده و مقدر فرموده که بیوت رفیع و بلند آواز باشند و مذکور شود در آنها
نام خدا و تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آن خانها در بامداد و پسین مردانی چند که غافل نمیکرد
ایشانرا تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از بپا داشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که
تو اکنون نزد آن خانها نشسته و ما اهل آن خانها ایم قتاده گفت راست گفتی والله خدا
مرا فدای تو گرداند بخدا سوگند که آن خانها خانهٔ سنگ و گل نیست بلکه خانهٔ ابادهٔ نبوت
و امامت و علم و حکمت است و ایضا در روایات معتبره دیگر وارد شده است که در سالی
که هشام بن عبد الملک بحج رفته بود و در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام

هجوم آورده‌اند و از امور دین خود سؤال میکنند عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید
که کیست اینکه نور حلم از جبین او ساطع است میروم که او را خجل کنم چون بنزدیک حضرت
آمد و ایستاد لرزه براندام او افتاد و مضطرب شد و گفت یا ابن رسول الله من در مجالس بسیار
نزد ابن عباس و دیگران نشسته‌ام و این حالت مرا عارض نشده حضرت همان جواب با او فرمود
پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت آنست که حق تعالی محبت ایشان را در دلهای دوستان
و مهابت ایشان را در دلهای دشمنان می‌افکند که طوعا و کرها در حیات و ممات تعظیم ایشان
می‌نمایند و در حوایج دین و دنیا پناه بایشان میبرند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم **مقصد هشتم** در اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آن
حضرت است صلوات الله علیه بدانکه احادیث خروج مهدی علیه السلام عامه بطرق متواتره
روایت کرده‌اند چنانکه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی از ابوهریره
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بحق خداوندی که جان من در دست
قدرت اوست که نزدیکست که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپای نصاری را
بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام قبول نکند و چندان
مال را فراوان کرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهید
بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی ع و از صحیح مسلم
از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق
خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرود خواهد آمد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان

خواهد

خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای اکرامی که خدا این امت را
کرامی داشته است و از مسند ابوداود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز البته حق تعالی آن روز را طولانی میکرداند تا آنکه بر
انگیزد در آن روز مردی از امت من یا اهل بیت مرا که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را
از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت دیگر فرمود منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب
شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابوهریره روایت کرده‌اند که اگر باقی
نماند از دنیا مگر یک روز خدا طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق
باشد نام او با نام من و از سنن ابی داود روایت کرده است از علی ع که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله گفت اگر از دهر روزی باقی نماند مگر یک روز البته بر انگیزد مردی را از اهل بیت من
که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابوداود از ام سلمه
روایت کرده است از ابوسعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من
گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت چنانچه مملو شده باشد
از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده‌اند که ابوسعید گفت ما می‌ترسیم که
بعد از پیغمبر بدعتها بهم رسد پس سؤال کردیم از آنحضرت حضرت فرمود در امت من مهدی خواهد
بود بیرون خواهد آمد و پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی نزد او
خواهد آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن حضرت آنقدر در دامنش بریزد که دامنش پر
شود و از سنن ترمذی از ابواسحق روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع بفرزندی نظر کرد به حسن

حسین ع پس گفت این پسر من سید و مهتر قوم است چنانچه حضرت رسول او را سید نام کرده و
از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما دارد و شبیه است باو در خلقت و شبیه
نیست باو در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محدثان مشهور علما
است چهل حدیث از صحاح ایشان روایت کرده است که مشتمل اند بر صفات و احوال و اسم و نسب
آنحضرت و از جمله آنها از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله در حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه علیها السلام
نزد آنحضرت نشسته بود و میگریست چون صدای گریه آن حضرت بلند شد حضرت رسول سر بجانب
او برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه ع گفت میترسم که بعد از تو
امت تو مرا ضایع گذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که
خدا مطلع شد بر اهل دنیا و اختیار کرد از آن پدر ترا پس او را مبعوث گردانید برسالت خود پس بار دیگر
مطلع گردید و برگزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من که ترا باو نکاح کنم ای فاطمه حق تعالی عطا
کرده است هفت خصلت را که باحدی پیش از ما نداده است و باحدی بعد از ما نخواهد داد
منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی حق تعالی و من پدر توام
و وصی من که بهترین اوصیاست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا او شوهر تست و شهید ما بهترین
شهدا انست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و آن حمزه عم پدر و شوهر تست و از ماست آنکه
دو بال خدا باو داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو و
برادر شوهر تست و از ماست دو سبط این امت و آنها دو پسر تو اند حسن و حسین و ایشان بهترین

جوانان بهشت اند و پدر ایشان بحق خدائی که مرا بحق فرستاده است بهتر است از ایشان ای فاطمه
بحق خداوندی که مرا بحق و راستی به پیغمبری فرستاده است که از حسن و حسین هم خواهد رسید
مهدی این امت و ظاهر خواهد شد در وقتی که دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر گردد و راهها
بسته شود و غارت آورند مردم بعضی بر بعضی نه بزرگی رحم کند بر کودکی نه کودکی تعظیم کند بزرگی را
خدا برانگیزد در آن وقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعهای ضلالت را و دلهائی را
که غافل از حق باشند و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانکه من قیام نمودم و پر کند زمین را
از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک مباش و گریه مکن که خدا عز و جل رحیم تر
و مهربان تر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی که از تو در دل من است و خدا
ترا تزویج کرده است بر کسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی تر است و رحیم ترین
مردم است بر رعیت و عادل ترین مردم است در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی
و من از خدا سوال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوند و علی ع فرمود که فاطمه
نماند بعد از حضرت رسول مگر هفتاد و پنج روز که به پدر خود ملحق گردید **مؤلف گوید** که رسول خدا
حضرت مهدی را بحسن و حسین علیهما السلام هر دو نسبت دادند برای آنکه از جهت مادر از نسل
حضرت امام حسن ع است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر دختر امام حسن بود علیهما السلام
و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین ع است و دار قطنی که از محدثین مشهور
علما است همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری روایت کرده است و در آخرش گفته است که
حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد بر دوش

حسین ع وفرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضاً ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه
باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشانست و بر جانب راست روی مبارکش
خال سیاهی هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف دندانهایش گشاده است و بروایت عبد الله
بن عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی است و خلیفه
خداست پیرو او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله و ابو سعید عیسی ع پشت سر مهدی
نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علماء عامه است کتابی نوشته
است در باب ظهور مهدی ع و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است
که من همه را از غیر طرق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از
کتب مشهوره معتبره عامه است نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن
نوشته است در آن پنج حدیث در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن
مسعود فراء در مصابیح که الحال میان عامه متداول است پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است
و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده است
و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث روایت شده است و در ولادت حضرت مهدی ع و
غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و نسل امام حسن عسکری علیه السلام و اکثر آن احادیث
مقرون باعجاز است زیرا که خبر داده اند بترتیب ائمه علیهم السلام تا امام دوازدهم و خفای ولادت
آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو غیبت خواهد بود ثانی دراز تر از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد
خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شد و کتبی که مشتمل اند بر این اخبار معلوم است

کسانیکه

کسانیکه پیش از ظهور این مراتب مصنف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر از چندین جهت
دیگر افادهٔ علم می نمایند و ایضاً ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیر بر آن ولادت با سعادت
و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری
و بعد از آن نیز معلوم و در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است چنانچه بعد از این مذکور خواهد
شد انشاء الله و صاحب فصول مهمه و مطالب السؤال و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری
از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را با اکثر خصوصیاتی که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند
پس چنانکه ولادت آبای طاهرین آنحضرت معلوم است ولادت آنحضرت نیز معلوم است و استبعادی
که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت آنحضرت و طول عمر شریف آنحضرت فایده نمی کند
در اموری که ببراهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آنها نمی توان نمود چنانچه کفار
قریش انکار معاد می نمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک شده چگونه زنده می تواند
شد با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است
که آنچه در امم سابقه واقع شده مثل آن در این امت واقع میشود از جمله خفای حضرت ابراهیم ع چون
منجمان نمرود را خبر داده بودند که شخصی در این زمان بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را بر هم
زند و نمرود امر کرده بود که مردان و زنان از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابراهیم ع در پنهان
با مادر او مقاربت کرد حضرت مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی ع نیز
چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد
حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی مخفی واقع شد چنانچه مشهور است

خفای ولادت امام

اطلاع بعضی از تولد امام

بعد از آنکه از فرعون که غیبت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با آن سلطنت و استیلا بر مکان
او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام نه روز فاصله بود و یوسف پادشاه
بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی میخواست ثواب او را عظیم کند سالها بر وجود فرزند خود و احوال
او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و ائمه صلوات الله علیهم خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت
خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلمه را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور
او میکشند و ایشان سعی در اطفای این نور میکردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات
الله علیهما در سر من رای محبوس کرده بودند و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور خبر میگرفتند
و در مقام تضییع آن گوهر بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده حمل مادر آن حضرت را
مستور گردانید و ولادت با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانید او را بحفظ و حمایت
خود از شر ظالمان دور کرده باشد چنانچه ولادت آن بزرگوار از مستور ساخته بود و بر شیعیان
و موالیان و مخالفان باثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر
عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسمای ایشان معروفست بر ولادت با سعادت آنحضرت
مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت
تا وفات حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند
و معجزاتی که در وقت ولادت آنحضرت و در نرجس خاتون مادر آنحضرت ظاهر شد زیاده از حد
و احصاست و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و در رسایل دیگر ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ

ولادت

دو غیبت

سفراء اربعه

ولادت شریف آنحضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد و جمعی دویست
و پنجاه و شش گفته اند و بعضی دویست و پنجاه و هشت نیز گفته اند و بنا بر مشهور میان عامه و خاصه
وفات حضرت امام حسن عسکری ع در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف آنحضرت
در وقت امامت بنا بر قول اول تقریبا پنج سال بوده و بنا بر قول دویم چهار سال و بنا بر قول
سیم دو سال و مع ذلک آن معجزات و غرایب حالات از آنحضرت بظهور می آمد و آنحضرت را
دو غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغرای آنحضرت جمعی از سفرای و نواب
داشت که مردم عرایض بایشان میدادند و مسایل میپرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت
بیرون می آمد و خمس و نذرها که می بردند ایشان می گرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند
و حضرت میفرمود که بسادات و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیر هر سال از موطف بودند
و بر دست و زبان سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد که مردم یقین میداشتند که ایشان از جانب
آنحضرت منسوبند چنانچه مقدار مال را میگفتند و نام کسی که مال را فرستاده میبردند و آنچه بر
ایشان در راه گذشته خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال آینده ایشان میفرمودند و بهمان
نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می آمد و در این غیبت صغری جماعت بسیار از
سفرا بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار
بودند اما سفرای معروف که همیشه شیعیان ایشان را می شناختند و بایشان رجوع میکردند چهار نفر
بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات
الله علیهما نص بر عدالت و امانت او نموده بودند و بشیعیان گفته بودند که آنچه او میگوید حق

وازجانب ما میگوید و بعد از انکه او برحمت خدا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بعد
حضرت امام حسن عسکری و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب و حضرت صاحب بعد از
وفات عثمان بمحمد نامه نوشتند که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم
بقضای او پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمید و حسنه پس خدا رحمت کند او را و ملحق کرداند
او را باولیا و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود در آنچه موجب
قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی حق تعالی روی او را منور کرداند و لغزشهای او را
و حق تعالی ثواب ترا عظیم کرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید مصیبت او بتو و بما هر دو رسیده آنست
و مفارقت او ترا و ما را نیز بوحشت افکنده است پس خدا او را شاد کرداند در بازگشت او با حق
و از جمله کمال سعادت تو آنست که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او
باشد بعد از او و قایم مقام او باشد بامر او و ترحم کند بر او و میگوییم که الحمد لله که نفوس را
ببرکات تو بآنچه خدا در تو و نزد تو مقرر کردانیده است خدا ترا یاری کند و تقویت کند و اغانت
نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع رفیع از ناحیه مقدسه
مشتمل بر سعادت او برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد
شد و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها در فقه تصنیف
کرد مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب ع و از پدر خود شنیده بود و ابن
بابویه از او روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر علیه السلام هر سال در موسم
حج در مکه و مشاعر حاضر میشود و مردم را می بیند و می شناسد و مردم او را می بینند و نمی شناسند

وازاو

وازاو پرسیدند که تو صاحب این امر را دیده گفت بلی در این نزدیکی دیدم که پردهای کعبه را چسبیده
بود در مستجار و میگفت خداوندا انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران
رحمة الله علیهم روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان
رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات قرآنی بر آن
نقش میکند و اسمای ائمه علیهم السلام را بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته
چیست گفت این برای قبر خود میسازم که بر روی آن مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر
بگذارند که مرا بر آن تکیه بدهند و قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو
قرآن در آنجا میخوانم و بیرون می آیم چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال شود
من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت
او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن
ماه و سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام
کلثوم دختر او و دیگران نیز بهمین نحو روایت کرده اند و روایت کرده اند که در سال
سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب ع
او را امر کرد که ابو القاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کند و جعفر بن احمد مثیل نهایت
اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را باو میفرمود و اکثر مردم را گمان آن
بود که او را نایب خود خواهد کرد جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان بر بالین او نشسته
بودم و با او سخن می گفتم و سؤالها میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود پس محمد

متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را نایب کردانم

پس من برخاستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بجای خود نشاندم و خود رفتم نزد

پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت حسین می بود و بخدمات او قیام می نمود

جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد

اکابر شیعه را طلبید و بهمه گفت که اگر مرا مرگ در یابد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین

بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب الامر مامور شده ام که او را نایب کنم بعد از من

در امور خود باو رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند و زیاده از بیست و یک سال او بشغل

سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که سنیان اکثر او را از خود میدانستند

و نهایت محبت باو داشتند تا آنکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض جنت

ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب الامر شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود کرد و امر

سفارت و نیابت باو متعلق شد و سه سال امر نیابت باو بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد

و بیست و نه برحمت حق واصل گردید و این سال تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این

سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدا غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهر منقطع گردید و ثقة

الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا

ارتحال نمودند و احمد بن ابرهیم گفته است که ما با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری و

حاضر شدیم او ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن حسین بابویه قمی را که در این ساعت برحمت الهی

واصل شد پس مشایخ تاریخ آن روز را نوشتند بعد از آن بهفده روز یا هجده روز خبر رسید

که علی

احوال حسین بن روح نوبختی

نایب چهارم علی بن محمد سمری

توقیع رفیع

که علی رحمة الله در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این خبر

را بهمین نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسن بن

احمد مکتب که گفت ما در بغداد بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از

فوتش بخدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب بیرون آورد که مضمونش این بود که

بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم کرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش

روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را وصی و قایم مقام

خود مکردان بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نخواهم شد از برای احدی

مگر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول

انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد از این جمعی از شیعیان دعوای

مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی او

دروغگو و افترا کننده است لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت که ما از نسخه

این فرمان نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم او را در حال

احتضار یافتیم کسی باو گفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود گفت خدا را امری و حکمتی هست

که آن بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم اعلا ارتحال نمود که

جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند در آن وقت

نشناخته اند و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکن است که در این حدیث مراد آن باشد که کسی

دعوی کند که در آن وقت دیده ام و شناخته ام دروغ می گوید یا اگر با دعوای مشاهده دعوای

نیابت و سفارت کنند دروغ می‌گویند و اما معجزاتی که بر دست و زبان سفرا جاری شده زیاده
از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا
ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم اینجا و شمشه شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم
در راه یك شمش کم شد و یکشمش بوزن آن خریدم و با آنها ضم کردم و بنزد حسین بردم چون
آنها را گشودم از میان آنها اشاره کرد بآن شمشی که خریده بودم گفت بردار آن شمشی را که
عوض کم شده خریده زیرا که کم شده بما رسید و دست دراز کرد و شمش کم شده را بمن نمود و شناختم
و ابو علی گفت زنی را در بغداد دیدم که می‌پرسید وکیل حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان
او را بحسین بن روح نشان داد آن زن آمد بنزد حسین و گفت بگو که چه چیز آورده‌ام تا
تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بینداز میان دجله تا بگویم که چه چیز آورده پس آن زن رفت
و آنچه آورده بود در دجله انداخت و برگشت بنزد حسین چون داخل شد حسین بخادم خود
گفت حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد حسین گفت این حقه ایست که آورده بودی و
در دجله انداختی و در این حقه یکدست دستبرنجن طلا است و حلقه بزرگی که در آن دانه منقوش است
و در حلقه کوچك که دانه دارد و دو انگشتر که یکی نگینش عقیق است و دیگری فیروزه پس
حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن حقه بود چون زن آنها را مشاهده کرد بیهوش شد و
جمع دیگر از سفرا بودند غیر این چهار نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند
حکیمه خاتون عمه حضرت که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز و شاه محمد
بن ابرهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا که مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفات

باعجاز

باعجاز حضرت صاحب بینا شد و حضرت خبر وفات او را باو نوشت و کفن از برای او
فرستاد و از آذربایجان و جمع دیگر بودند که بعضی خود نادرا بخدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی
بتوسط سفرای اربعه نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی رحمة الله علیهم روایت کرده
اند از زهری که گفت حضرت صاحب علیه السلام را طلب بسیار کردم و مال جزیلی صرف کردم
و باین سعادت فایز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از نواب آنحضرت بود رفتم
و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون
تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون بنزد او رفتم دیدم که او می‌آید و جوان خوش
روی خوشبوئی با او همراه است بهیئت تجار و متاعی در آستین دارد پس عمروی اشاره کرد بسوی
آن جوان که اوست آنکه میخواهی پس بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سوال کردم و جواب فرمود پس بدر
خانه رسید که معروف نبود و اعتنائی بآن نداشتیم خواست داخل آن خانه شود عمروی گفت
اگر سوالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم سوال کردم گوش نداد و داخل خانه شد
و فرمود ملعونست ملعونست کسی که نماز مغرب را تاخیر کند تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شود
ملعونست ملعونست کسی که نماز بامداد را تاخیر کند تا ستارها برطرف شود یعنی از برای طلب
فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند از مردی از اهل مداین
که گفت با رفیقی بحج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته بود و
ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را صد و پنجاه دینار می‌ارزیدند و نعل زردی
در پا داشت و اثر سفر بر او ظاهر نبود پس سائلی از ما سوال کرد او را رد کردیم نزدیک آن

طلا شدن سنگ ریزه

جوان رفت و از او سؤال کرد آن جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد سایل او را دعا
بسیار کرد جوان برخاست و از ما غایب شد نزد سایل رفتیم و پرسیدیم که آن جوان چه چیز
بتو داد که او را اینقدر دعا کردی بما نمود سنگ ریزهٔ طلائی که مانند ریگ دندانه‌ها داشت
چون وزن کرد بیست مثقال بود برفیق خود گفتیم که امام ما و مولای ما نزد ما بود
و ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز او سنگ ریزه طلا شد پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم
او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که این مرد کی بود گفتند

نقل حاکم قم ملاقات امام عصر

جوانیست علوی که هر سال پیاده بحج می‌آید و قطب راوندی در خرایج از حسن مسترق روایت
کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان ناصر الدوله بودم در آنجا سخن
ناحیهٔ حضرت صاحب و غیبت آنحضرت مذکور شد و من استهزا میکردم بر این سخنان در اینحال
عموی من حسین داخل مجلس شد و من باز همان سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد
ترا داشتم در این باب تا آنکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده
بودند و هر حاکمی که میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند و بسوی
قم فرستادند چون بناحیهٔ طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی او رفتم
و بسیار دور رفتم تا بنهری رسیدم و در میان نهر روان شدم و هر چند میرفتم وسعت نهر
بیشتر میشد و در این حال سواری پیدا شد بر اسب اشهب سوار و عمامهٔ خز سبزی بر سر داشت
و بغیر چشمهایش در زیر آن نمی‌نمود و دو موزهٔ سرخ در پا داشت بمن گفت ای حسین و مرا امیر
نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت چرا عیب میکنی و سبک

میشماری

بشماری ناحیه را و چرا خمس مالت را باصحاب و نواب ما نمیدهی و من مردی صاحب وقار و شجاع
بودم که از چیزی نمی‌ترسیدم از سخن او بلرزیدم و ترسیدم و گفتم میکنم ای سید من آنچه
فرمودی گفت هر گاه برسی بآن موضعی که متوجه آن گردیدهٔ و بآسانی بدون مشقت و قتال
و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آنرا بمستحقش برسان گفتم شنیدم و
اطاعت میکنم پس گفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب خود را گردانید و روانه شد و از نظر من
غایب گردید و ندانستم بکجا رفت و از جانب راست و چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم ترس
و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از
خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد و اهل قم بسوی من
بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب بسوی ما می‌آمد ما با او محاربه میکردیم
و چون تو از مائی و بسوی ما آمدی میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر هر چه
بخواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای
خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل
کردند و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانهٔ خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانهٔ خود برگشتم و مردم
بدیدن من می‌آمدند در این حال محمد بن عثمان عمروی آمد و از همهٔ مردم گذشت و بر روی مسند
من نشست و بر پشتی من تکیه داد مرا از این حرکت او بسیار بخشم آمد و پیوسته مردم می‌آمدند و میرفتند
و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی شد
بنزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب اشهب و نهر میگوید

سخنان محمد ابن عثمان با حاکم قم

کما وفا بوعدهٔ خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد ولرزیدم وگفتم می شنوم واطاعت میکنم
وبجان منت میدارم پس برخواستم ودستش را گرفتم وباندرون بردم ودر خزینهای خود را
کشودم وخمس هر را تسلیم کردم وبعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد
وخمسش را گرفت وبعد از آن من در امر حضرت صاحب شک نکردم پس حسن ناصر الدوله گفت
من نیز تا این قصه را از عم خود شنیدم شک از دل من زایل شد ویقین کردم امر آن حضرت را
وشیخ طوسی رحمه الله ودیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضه بخدمت حضرت صاحب
نوشت وبحسین بن روح داد وسوال کرده بود ودر آن عریضه که حضرت دعا کند از برای او
که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو وحق تعالی ترا
در این زودی دو فرزند ذکر نیکوکردار روزی خواهد کرد پس در آن زودی از کنیزی خدا
او را دو فرزند داد یکی محمد ودیگری حسین واز محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله آنها
کتاب من لا یحضره الفقیه است واز حسین نسل بسیار از محمد ثانی وفضلا بهم رسیدند و محمد
فخر میکرد که من بدعای حضرت قایم عم بهم رسیده ام واو استادان او او را تحسین ومدح
میکردند ومی گفتند که سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد چنین باشد
وشیخ صدوق محمد بن بابویه بسند صحیح از احمد بن اسحاق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت
حضرت امام حسن عسکری عم ومیخواستم از آنحضرت سوال کنم که امام بعد از او کی خواهد بود
پیش از آنکه سوال کنم فرمود که ای احمد خدای عز وجل از روزی که آدم عم را خلق کرده است تا حال
زمین را خالی از حجت نکرده وتا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق

وبرکت

وبرکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین وبسبب او باران از آسمان بفرستد وبرکتهای زمین را
برویاند گفتم یا ابن رسول الله پس کی خواهد بود امام وخلیفه بعد از تو حضرت برخواست وداخل
خانه شد وبیرون آمد وکودکی بر دوش بود مانند شب چهارده وسه ساله می بود گفت ای
احمد اینست امام بعد از من واگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا وحجتهای او ایرا بتو نمی نمودم
این فرزند نام وکنیت او موافق نام وکنیت حضرت رسولست وزمین را پر از عدالت خواهد
کرد بعد از آنکه پر از جور وظلم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر ومثل ذو القرنین
است بخدا سوگند که غایب خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک
شدن وگمراه گردیدن مگر کسی که خدا او را ثابت بدارد بر قول بامامت او وتوفیق دهد خدا
او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم آیا معجزه وعلامتی ظاهر میتواند شد که خاطر من مطمئن
گردد پس آن کودک بسخن آمد وبلغت عربی فصیح گفت منم بقیة خدا در زمین وانتقام کشنده از
دشمنان او وبعد از دیدن دیگر طلب خبر مکن احمد گفت که شاد وخوشحال از خدمت آنحضرت
بیرون آمدم در روز دیگر بخدمت حضرت رفتم وگفتم یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من
بآنچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر وذو القرنین که در آن حجت خواهد بود چیست
حضرت فرمود که آن سنت طول وغیبت است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله غیبت او بطول
خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردگار من آنقدر بطول خواهد انجامید که برگردند از دین اکثر
آنها که قایل بامامت او باشند وباقی نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد وولایت ما را در
روز میثاق از او گرفته باشد ودر دل او نقش ایمان را نوشته باشد واو را موید بروح ایمان

کردانیده باشد ای احمد این امور غریب از امور خداست و رازیست از رازهای پنهان او و غیبت از غیبهای او
پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکر کنندگان باش تا در قیامت در علیین
رفیق ما باشی و ایضاً از یعقوب بن منقوش روایت کرده است که گفت روزی بخدمت حضرت
عسکری رفتم بر روی تختی نشسته بودند و از جانب راست آن حجره بود که پرده بر درگاه
آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار
چون برداشتم کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود و تقریباً مینمایست هشت ساله باشد
یا ده ساله با جبین گشاده و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای قوی و زانوهای
پیچیده و بر خد راست او خالی بود و کاکلی بر سر داشت آمد و بر ران پدر بزرگوار خود نشست
حضرت فرمود اینست امام شما پس آن کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو تا
وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس باو نظر میکردم تا داخل حجره شد پس حضرت
فرمود ای یعقوب نظر کن که در این حجره است داخل شدم و گردیدم هیچکس را در آن حجره ندیدم
و ایضاً بسند صحیح از محمد بن معاویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است
که همه گفتند که حضرت امام حسن علیه السلام پسر خلف خود حضرت صاحب علیه السلام را بما نمود و ما در منزل آن
حضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت اینست امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما اطاعت او بکنید و
پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید
دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت عسکری علیه السلام از دنیا
مفارقت نمود و ایضاً روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب نزاع کرد در

میراث

کاکل

میراث برادر خود امام حسن علیه السلام حضرت صاحب علیه السلام از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا
متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غایب گردید بعد از آن جعفر تفحص
بسیار کرد و اثری از آنحضرت نیافت تا آنکه جده مادر حضرت امام حسن برحمت خدا واصل شد و وصیت
کرده بود که او را در آن خانه دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه
منست در آنجا دفن مکنید حضرت ظاهر شد و گفت ای جعفر این خانه تست و غایب شد و دیگر او را
ندیدند و شیخ طوسی علیه الرحمه از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت
صاحب علیه السلام در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابو القاسم بود و وصیت
کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسم او اسم منست و کنیت او کنیت منست و لقب او مهدی است
و او است حجت و منتظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
در مرضی که از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود و نزد او نشستم در آن حال عقید خادم خود را گفت که
آب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب قدح را آورد و بدست آنحضرت داد چون
خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح را از دست گذاشت
و عقید را گفت داخل این خانه شو و کودکی که در سجده است نزد من بیاور عقید گفت چون
داخل خانه شدم دیدم کودکی در سجده است و انگشت سبابه را بسوی آسمان بلند کرده است
چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر میکند
که نزد او بیائید پس مادر حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت او را برد چون داخل شد بر پدر
خود سلام کرد و آن طفل بزرگوار رنگش درخشان بود و مویهایش پیچیده بود و دندانهایش گشاده

بود چون نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای سید اهل بیت خود آب بده که من بسوی پروردگار
خود میروم آن طفل قدح آب مصطکی را بر داشت و لبهای خود را بحرکت داد و آب را بپدر بزرگوار
خود داد چون آب را بیاشامید فرمود که برای نماز مهیا کنید پس دستمالی در دامان حضرت انداختند
و حضرت صاحب علیه السلام آنحضرت را وضو داد یکمرتبه دیگر سر و پاهای آنحضرت را مسح کرد پس آنحضرت
صاحب گفت ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی مهدی و توئی حجت خدا در زمین
و تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شدهٔ و توئی م ح م د بن حسن و تو فرزند حضرت رسولی
و تو خاتم امامان طاهر و پاکیزه و رسول خدا بشارت داد بتو امت را و نام و کنیت ترا بیان
کرد و این عهدیست از پدر و پدران من که بمن رسیده است و در آن ساعت آنحضرت بریاض
جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که چون آقای ما حضرت صاحب علیه السلام
متولد شد حضرت امام حسن عسکری ع پدرم را طلبید و فرمود که ده هزار رطل که قریب بهزار من
باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری برای
عقیقه بکشد و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری ع روایت کرده اند که چون حضرت قائم
متولد شد بزانو نشست و انگشتان شهادت را بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و فرمود
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا
برطرف خواهد شد اگر ما را رخصت گفتن بدهد خدا شکی نخواهد ماند و ایضا نسیم روایت
کرده است که یکشب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود که یرحمک
الله مرا بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواهی بشارت دهم ترا در عطسه گفتم بلی فرمود امانست

از مرگ تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریهٔ عسکری ع روایت کرده است که چون حضرت قائم
متولد شد نوری دیدم از آنحضرت که ساطع گردید و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید
دیدم از آسمان بزیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک آنحضرت میمالیدند
و پرواز میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت عسکری ع نقل کردم حضرت خندید
و فرمود که اینها ملایکهٔ آسمانند فرود آمده اند که تبرک بجویند باآنحضرت و اینها یاوران او
خواهند بود در وقتی که خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویهٔ قمی و شیخ طوسی رحمة الله
علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از
فرزندان ابو ایوب انصاری بوده و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات
الله علیهما و همسایهٔ ایشان بوده در شهر سر من رای گفت روزی کافور خادم حضرت امام
علی نقی ع بنزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از
فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت
رسول ص تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که
بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری و ولایت ما و ترا بر رازی پنهان مطلع میگردانم و بخریدن
کنیزی میفرستم پس نامهٔ پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند
و کیسهٔ زردی بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود فرمودند که بگیر این نامه را
و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران
بساحل رسد جمعی از کنیزان را در آن کشتیها خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دو

نظر کن ببرده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا اوصاف طیبان فرموده و جامه حریر
کنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن
ایشان بر او و خواهی شنید که از پس پرده صدایی رومی از او ظاهر میشود پس بدانکه بزبان
رومی میگوید که وای پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی
میدهم بقیمت این کنیز و عفت او مرا در خریدن آن راغب تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی
بآن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت سلیمن بن داود ع ظاهر شوی و پادشاهی او را
بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت من مده پس آن برده فروش
گوید که من برای تو چه چاره کنم که بهیچ مشتری راضی نمیشوی و آخر از فروختن تو چاره نیست
پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل میکنی و البته باید مشتریی بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد
بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در اینوقت تو برو بنزد صاحب کنیز و بگو که نامه با من هست
که یکی از اشراف بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم
و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر
صاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم
بشیر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر داده بودند واقع شد و آنچه فرموده بودند بعمل آوردم پس
چون کنیز در آن نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش
و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفت
گوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی ع بمن داده بودند پس زر را

دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد در حجره که در بغداد گرفته بودم و تا
بحجره رسید نامه امام ع را بیرون آورد و می بوسید و بر دیده ها می چسبانید و بر رو می گذاشت
و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم که می بوسی نامه را که صاحبش را نمی شناسی کنیز گفت
ای عاجز کم معرفت ببزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود بمن سپار و دل برای شنیدن
سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر
پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیهما
السلام است ترا خبر دهم بامری عجب بدانکه جدم قیصر خواست که بعقد فرزند برادر خود در آورد
و در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی ع از علمای
نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و
سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر
ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن تخت را بر روی
چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای
تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی رو
بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد
و بیهوش شد پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان
بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت
میکند بر اینکه دین مسیحی بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و

که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجاهای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر آن
برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت این برادر دفع نحوست
آن برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن
انجیل کردند همان حالت اولی روی نمود و نحوست این برادر برابر نحوست آن برادر بود و سرّ این
کار را ندانستند که این از سعادت سروری است نه از نحوست دو برادر پس مردم متفرق شدند و
جدم غمناک بحرمسرا بازگشت و پردهای خجالت را آویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم در
خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور
نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی می‌نمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را
گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه محمد ص با وصی و دامادش علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه
و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خود منور ساختند پس حضرت
مسیح بقدم ادب باز روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیاء شتافت و دست
در گردن مبارک آنحضرت درآورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله آمده‌ام که ملیکه
فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره نمود بماه برج امامت
و خلافت امام حسن عسکری ع فرزند آنکسی که تو نامه‌اش را بمن دادی پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی
حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهانی بتو روی آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله
علیهم اجمعین شمعون گفت کردم پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسالت ع خطبه انشا فرمود
و با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری ع عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه

شدند

شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود
نقل کردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز
بروز در کانون سینه‌ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرارم را بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن
و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق نهانی
در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر
کرد و از دوای درد من از او سؤال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد من مایوس
گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوی در دنیا هست که برای تو عمل
آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می‌بینم اگر شکنجه و آزار را از اسیران
مسلمانان که در زندان تواند دفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد
کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی ببخشند پس چون چنین کرد اندک صحتی از
خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را
عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه
زهرا علیها السلام بدیدن من آمد و حضرت مریم ع را با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت
آنحضرت بودند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان مادر شوهر تست امام حسن ع پس من
بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن ع بمن جفا میکند و
از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا
شرک میآوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا

از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیهما السلام از تو خوشنود گردند و حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمهٔ طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینهٔ خود
چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو
میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمهٔ طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت
میبردم چون شب آینده در آمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست
من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود کردهٔ چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود
که دیر آمدن بنزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد
تو خواهم بود تا آن زمانیکه حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال
مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال
دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت
امام حسن عسکری در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد
فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز
بهیأتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعهٔ لشکر
مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار مرا این بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو
ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت من بحصهٔ او افتادم از نام من
سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزانست بشر گفت که این عجب است که تو از اهل فرنگی

وزبان

زبان عربی را نیک میدانی گفت که بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا
بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد زنی مترجمه را که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود
که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی بمن می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که
چون او را بسرمن رای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم حضرت
بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری را
و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او علیهم السلام را و گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای
فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام
یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی بدهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت
بشرف را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب
عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت که این فرزند
از که بهم خواهد آمد فرمود که از آن کسی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترا از برای
او خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که در آوردند گفت بعقد
فرزند تو امام حسن عسکری حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت که مگر از آن شبی که بدست بهترین
زنان مسلمان شده ام شبی گذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید
و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این
آن کنیز است که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت
فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانهٔ خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت

امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما است و مشایخ عظام
ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر
ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها
که روزی حضرت امام حسن عسکری ع بخانه ٔ من تشریف آورده بودند و نگاه تندی بنرجس خاتون
کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما فرستم فرمود که ای عمه این نگاه
از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزندی بزرگواری بیرون آورد
که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را بنزد شما
فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه گوید که جامهای خود را پوشیدم
و بخانه ٔ برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم چون سلام کردم و نشستم بی آنکه من سخنی بگویم
حضرت ارباب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای
سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده ام که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای
بزرگوار صاحب برکت خدا میخواست که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره ٔ عظیم از خیر
و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطه چنین امری گردانید حکیمه گفت که بزودی بخانه ٔ
خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانه ٔ خود واقع ساختم و بعد از
چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره ٔ منظر بخانه ٔ خورشید انور یعنی والد مطهر او بردم و بعد از
چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت
امام حسن عسکری ع در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرر زمان پدر

بخدمت

زفاف نرجس خاتون

ولادت حضرت حجة

بخدمت امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن
که کفش از پایت بیرون کنم گفتم که توئی خاتون من و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از
پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا بخدمت میکنم و منت بر دیده ٔ خود می نهم چون حضرت
امام ع این سخن را از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آنحضرت
نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامهای مرا تا بروم حضرت
فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی بر خدا که حق تعالی
او زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت
گفتم از کی بهم میرسد ای سید من آن فرزند و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم فرمود که از نرجس
بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس
برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل
او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع
نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می شکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز
در این امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر آنست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران
در شکم نمی باشد در پهلو می باشد و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه از ران مادران فرود می آئیم زیرا که ما نورهای
حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که بنزد نرجس رفتم و این
احوال را با او گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود نمی یابم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و
نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت

حیرتم زیاده میشد و در این شب پیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخاستم و نماز شب را ادا کردم
و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد و چون
نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی پدید آید از وعده که حضرت
فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن ع از حجرهٔ خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است
در اینحال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت
آواز دادند که سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حالت
داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده پس چون من شروع کردم در خواندن سورهٔ انا
انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام
کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خردان ما را بحکمت
گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام ع
تمام شد نرجس از دیدهٔ من غایب شد گویا پردهٔ میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی حضرت
امام حسن ع فریاد کنان حضرت فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید چون
برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت
صاحب الامر ع را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند
کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین پس
امامان را شمرد تا بخودش رسید پس فرمود که اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت
وطأتی و املأ الارض بی عدلا و قسطا یعنی خداوندا وعدهٔ نصرت که بمن فرموده وفا کن و

خلافت

خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را
بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن ع مرا آواز داد که ای عمه فرزندم را در بر گیر
و بسوی من بیاور چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع
راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و
باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستی که باطل مضمحل شدنیست و ثبات و بقا ندارد پس حکیمه
گفت که چون آن فرزند سعادتمند را بنزدیک پدر بزرگوارش بردم چون نظرش بر پدر افتاد سلام کرد
حضرت او را گرفت و زبان مبارکش بر دو دیده اش مالید و بر دهان و هر دو گوشش زبان
گردانید و بکف دست چپ او را نشانید و دست مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت ای فرزند
سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب ع استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ
وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ
و این آیهٔ کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آنحضرت و آبای بزرگوار او نازل شده است
و ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین
ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین
و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنة و لشکرهای
ایشان از آن امامان آنچه را حذر میکردند برگشتیم بترجمهٔ حدیث پس حضرت صاحب الامر صلوات
الله علیه صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم الصلوة

والسلام فرستاد تا بعد برد که او را خود بگیرد در اینحال مرغان بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت
پیدا شدند و یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه
بنزد ما بیاور و مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او
پرواز کردند حضرت امام حسن عم فرمود که سپردم ترا بآن کسی که مادر موسی او سپرد موسی را
پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر خوردن از پستان تو نخواهد خورد
و بزودی او را بسوی تو بر میگردانند مانند حضرت موسی که بمادرش بر گردانیدند چنانچه حق تعالی
فرموده است که پس بر گردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش باو روشن گردد پس حکیمه
پرسید که این چه مرغ بود که صاحبت باو سپردند فرمود که روح القدس است که موکلست
با ئمه علیهم السلام ایشانرا موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشانرا بعلم
زینت میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم
که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود فرمود که
اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه
ایشان مانند یکساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت
پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشانرا میبرند و هر صبح و شام بر ایشان
نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم تا در زمان امام حسن عم تا
چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مردی کامل و او را نشناختم بفرزند
برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است

وخلیفه

وخلیفه من است بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را
اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری عم بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون
من حضرت صاحب الامر عم را هر صبح و شام ملازمت می نمایم و از هر چه سوال نمایم مرا خبر میدهد و گاه
هست که میخواهم سوالی بکنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبد الله مطهری روایت
کرده است که بعد از وفات حضرت عسکری عم رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سوال کردم از حجت
امام زمان و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون نشستم گفت
ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطق است و علانیه دعوای امامت میکند و یا
خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین عم امامت در دو برادر نمی باشد
و این فضیلتی است که حق تعالی حسنین علیهما السلام را بر سایر ائمه داده است و خدا فرزندان
حسین علیهم السلام را زیادتی داد بر فرزندان حسن و ایشانرا مخصوص گردانید بامامت چنانچه
فرزندان هرون را زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص گردانید ایشانرا به پیغمبری و وصایت
هر چند موسی بهتر بود از هرون و حجت بود بر او و فرزندان هرون همیشه فضیلت دارند بر
فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است این امت را از حیرتی که بآن افتند اهل باطل
و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران
و این حیرت بعد از وفات حضرت عسکری عم البته خواهد بود گفتم ای خاتون مرا آیا از حضرت
عسکری عم البته خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا از حضرت عسکری عم فرزندی ماند تبسم
کرد و گفت هرگاه فرزند نمانده باشد پس کی حجت خدا خواهد بود بعد از او من گفتم بتو که بعد -

حسنین علیهما السلام امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیده من مرا خبر ده که ولادت
آنحضرت و غیبت او چگونه خواهد بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث
گذشته مذکور شد بیان نمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت بعد
از سه روز از ولادت حضرت صاحب ع مشتاق لقای آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت
امام حسن ع و پرسیدم که مولای من کجا است فرمود که سپردیم او را بآنکسی که از ما و تو باو احق
و اولی بود چون روز هفتم شد بیا نزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم
مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر روی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت
آواز دادند که فرزندم را بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که
سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب ع شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر
ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن
علیه السلام فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبرانش فرستاده است پس
ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح
و صحف ابراهیم و توریة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات الله علیه
و علیهم اجمعین همه را خواند پس قصهای پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود
که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را بسراپردهای عرش رحمانی
بردند پس حق تعالی باو خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار
ربیت خود و تویی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که بطاعت تو ثواب

بر

میدهم

میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام
برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت من است او را از شر دشمنان حراست و محافظت
مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو بر پا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق را
برای من خالص باشد و جمعی از شیعیان در حال حیات حضرت عسکری و بعد از وفات
آنحضرت ع آنحضرت را دیده اند و معجزات از آنحضرت را مشاهده نموده اند از آنجمله شیخ جلیل محمد
بن بابویه قمی رحمة الله علیه روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام
حسن عسکری ع میکردم و نامهای آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در آن از
بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده
روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند
ابو الادیان گفت که ای سید هرگاه این واقعه هایله روی دهد امر امامت با کیست فرمود که هر که
جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من
نماز کند او جانشین من است گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او
امام شما است مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامها را
باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل
سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود و چون بدر خانه
آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او بر آمده اند و او را تعزیت
بوفات برادر و تهنیت بامامت خود میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است

ابو الادیان

بر امامت نوع دیگر شده است این فاسق که اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را می‌شناختم
که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و
هیچ سوال از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت
را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند چون بصحن خانه
رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری علیه الصلوة والسلام را کفن کرده بر روی نعش
گذاشته اند جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی
گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت
ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر
شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی
دفن کرد و متوجه من شد و فرمود که ای بصری بده جواب نامها را که با تست پس تسلیم کردم و در خاطر
خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن ع فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است
و بیرون آمدم پس حاجز وشا بجعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست که کی
بود آن طفل جعفر گفت که والله من هرگز او را ندیده بودم و نمی‌شناختم پس در این حال جماعتی
از اهل قم آمدند و سوال کردند از احوال حضرت امام حسن ع چون دانستند که وفات
یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند
و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامها و مالی چند هست بگو که نامها از چه جماعتست و مالها
چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در آن حال

خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر ع و گفت با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان
هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را
روکش نموده اند آن جماعت نامها را و مالها را تسلیم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که نامها
و مالها را بگیری او امام زمانست و مراد حضرت امام حسن ع همین همیان بود پس جعفر کذاب
رفت بنزد معتمد که خلیفه بناحق آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را
فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن ع را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده او انکار کرد و
از برای دفع مظنه ایشان گفت حملی دارم از آنحضرت باین سبب او را بابن ابی الشوارب قاضی
سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه عبیدالله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب
الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود در ماندند و کنیزک از خانه قاضی بخانه خود باز
گشت و شیخ طوسی علیه الرحمه بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه
فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را
سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانه حضرت امام
حسن عسکری ع را بما نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر در نشسته است
پس داخل خانه شوید و هر که در آن خانه بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بخانه حضرت
رسیدیم در دهلیز خانه غلامی سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می‌بافت
پرسیدیم که کی در این خانه است گفت صاحبش و هیچ گونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروائی
نکرد پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز

حکایت [illegible]

ازآن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کار دیگر بدر آمده است و در خانه هیچکس نبود
چون پرده را بر داشتیم حجرهٔ بزرگی بنظر آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده است
و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است
نیکوترین مردم بحسب هیئت و مشغول نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد
بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار
کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد
پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بدان منوال گذشت پس من متحیر ماندم زبان
بعذر خواهی گشودم و گفتم معذرت می طلبم از خدا و از توای مقرب درگاه خدا و الله که ندانستم
که نزد کی می آیم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس هیچ
متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد
انتظار ما می کشید و بدربانان سفارش کرده بود که در هر وقت که برگردیم ما را بنزد او برند
پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من
با دیگری ملاقات کردید و با کسی حرفی گفتید گفتم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم
که یک کلمه از این واقعه بدیگری نقل کرده اید هر آینه همه را گردن بزنم و ما این حکایت را
نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی ره روایت کرده است از یکی از
لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیماء غلام خلیفه بسر من رای آمد و در خانهٔ حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر صلوات الله

علیه

حکایت [illegible] خادم [illegible]

علیه از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست مبارک داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانه من
سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب می گفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تست
ما بر میگردیم پس از خانه بیرون آمدیم علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه
حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست است گفت
کی ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نمی ماند و شیخ ابن بابویه و دیگران
روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری ع بود سعد بن عبدالله
که از ثقات اصحاب است با خود برد بخدمت آنحضرت که از مسئله چند میخواست سؤال کند سعد بن
عبدالله گفت که چون بدر دولت سرای آنحضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای من و خود
طلبید و داخل شدیم احمد با خود همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان
مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بود چون بسعادت ملاقات رسیدیم در دامن آنحضرت
طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت
گویی از طلا بود بشکل انار که به نگینهای زیبا و جواهر گران بها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر
بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابتی میفرمود چون
آن طفل مانع میشد آن گوی را می انداخت که طفل از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود و چون
احمد همیان را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفهای
شیعیان تست بگشا و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب ع گفت ای مولای من آیا جایز است
که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری ع فرمود ای پسر اسحق

روایت سعد بن عبدالله [illegible]

بیرون آورد آنچه در کیسها است تا حضرت صاحب حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک
کیسه را بیرون آورد حضرت فرمود که این از فلانست که در فلان محله قم می باشد و شصت و دو
اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکی است که از پدر باو میراث رسیده بود و
فروخته است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار
حضرت امام حسن ع فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در میان اینها حرام است
تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند و
تاریخش بر آن نقش است و نصف نقشش محو شده است و یکدینار مقراض شده ناقص است
که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است و وجه حرمت آنست که صاحب
این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یک من و نیم
ریسمان بود و مدتی بر این گذشت و دزد آنرا دزدید و آن مرد چون گفت که آنرا دزد برد تصدیق
نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بود بهمان وزن و داد که آنرا بافتند
و فروخت و این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار
بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر علیه السلام فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود
پس صره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب ع فرمود که این مال فلانست و در فلان محله قم
میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که
این اشرفیها قیمت گندمیست که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرده گرفت
و مال ایشان در آن میانست حضرت امام حسن ع فرمود که راست گفتی ای فرزند پس احمد گفت

کراین

که این کیسها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است آنگاه
همه را تمیز فرمود و چون سعد بن عبد الله خواست مسایل خود را بپرسد حضرت عسکری ع فرمود
که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب الامر ع فرمود پس جمیع مسایل مشکله را
پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سؤالها که از خاطرش محو شده بود حضرت او را
باعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولانی است و در سایر کتب ایراد نموده ام و کلینی
و ابن بابویه و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت
من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست
پادشاه آن ملک بر کرسیها می نشستیم و همه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده
بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشانرا دانا میکردانیدیم در دین خود و فتوی میدادیم
ایشانرا در حلال و حرام ایشان و همه مردم رجوع بما میکردند و پادشاه و غیر او روزی نام
حضرت رسول صلی الله علیه و آله مذکور ساختیم و گفتیم آن پیغمبری که در کتابها نام او مذکور است
امر او بر ما مخفی است و واجبست بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم پس رای همه
بر آن قرار گرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون
آمدم و مال بسیار با خود برداشتم پس دوازده ماه گردیدم تا نزدیک بکابل رسیدم جماعتی
از ترکان بر خوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند حاکم کابل چون بر احوال من
مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس والی بلخ بود چون خبر من باو رسید
که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمده ام و لغت فارسی آموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها

[illegible]

ومتکلمین کرده ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند من گفتم از
شهر خود بیرون آمده ام که طلب غایبی و تفحص کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود
خوانده ایم گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند او پیغمبر ما است که تو او را طلب مینمائی من
شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند که با ایشان گفتم میدانم که محمد پیغمبر است
اما نمیدانم که آنکه شما میگوئید آنست که من طلب میکنم یا نه بگوئید و در کجا میباشد تا بروم نزد
او و سؤال کنم از او علامتها و دلالتها که نزد من هست و در کتب خوانده ام اگر آن باشد که من
طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه او کیست گفتند ابوبکر
گفتند نام او را بگوئید این کنیت او است گفتند نامش عبدالله پسر عثمان است و نسب او را بقریش
ذکر کردند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که من طلب او
میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفه او برادر او است در دین و پسر عم او است در نسب و شوهر
دختر او و پدر فرزندان او است و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین بغیر فرزندان این مردی
که خلیفه او است چون فقهای ایشان این سخنان از من شنیدند بر جستند و گفتند ای امیر این مرد
از شرک بدر آمده است و داخل کفر شده است و خونش حلال است من گفتم ای قوم من
دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قوی تر از آن که دارم بیابم
من صفات آن پیغمبر را خوانده ام در کتابهائی که خدا بر پیغمبران فرستاده است و من از بلاد
هند بیرون آمده ام و دست برداشته ام از عزتی که در آنجا داشتم از برای طلب او و چون تفحص
کردم امر پیغمبر شما را آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب آلهی خوانده ام دست از

برداید

برداید بکر و والی بلخ فرستاد و حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت عسکری ع بود طلبید و
گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند و ایشان
ابصر و اعلم اند بمناظره او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با
او مدارا کن و خوب خاطر نشان او کن پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را باو گفتم و بر
مطلب من مطلع گردید گفت آن پیغمبری که طلب میکنی همانست که ایشان گفتند اما خلیفه او را
غلط گفته اند آن پیغمبر محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است و وصی او علی پسر ابوطالب پسر عبدالمطلب
است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است که دو دختر زاده محمد اند غانم گفت
من گفتم همین است آنکه من میخواستم و طلب میکردم پس رفتم بخانه داود والی بلخ و گفتم ای امیر
یافتم آنچه طلب میکردم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس والی نیکی و احسان
بسیار بمن کرد و با حسین گفت تفقد احوال او بکن و با خبر باش پس رفتم بخانه او و با او انس گرفتم
و مسائلی که بآن محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم
من بحسین گفتم ما در کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست
و امامت بعد از او بوصی و وارث و خلیفه او است و بعد از او با وصی و خلیفه او است و پیوسته
امر خلافت خدا جاریست در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی وصی محمد
گفت امام حسن و بعد از او امام حسین دو پسر محمد و همچنین شمرد تا حضرت صاحب الامر صلوات الله
علیه و بیان کرد آنچه حادث شد از غایب شدن آنحضرت پس همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه
مقدسه آنحضرت کنم شاید بخدمت او توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت

در سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند
که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوشم نیامد بعضی از اخلاق آن رفیق از
او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد عباس با وارد قریه عباسیه
شدم و نماز کردم و متفکر بودم در آن امری که در طلب او سعی میکنم ناگاه مردی بنزد من آمد و گفت
تو فلانی و نامی خواند که در هند داشتم و کسی بر آن اطلاع نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای
خود را که ترا میطلبد پس با او روانه شدم و مرا از راههای غیر معروف برد تا داخل خانه و بستانی شدم
دیدم مولای من نشسته است و بلغت هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه
گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد و احوال هر یک را
پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام هندی میفرمود و گفت
میخواهی بحج بروی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود با ایشان بحج مرو و در این سال برگرد
و در سال آینده برو پس بسوی من انداخت صره زری که نزد او گذاشته بود و فرمود این را خرج خود
کن و در بغداد بخانه فلان شخص مرو و او را بر هیچ امر مطلع مگردان راوی گفت بعد از آن
غانم برگشت و بحج نرفت بعد از آن قاصدها آمدند و خبر آوردند که حاجیان در آن سال از عقبه
برگشتند و معلوم شد که حضرت او را برای این منع فرموده بود از رفتن بسوی حج در آن سال دیگر
بجانب خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان برگشت و هدیه برای ما از خراسان فرستاد
و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه استاد
شیخ مفید رحمة الله علیهم روایت کرده است که چون قرامطه اعنی اسمعیلیه ملاحده کعبه را خراب

کردند

کردند و حجر الاسود را بکوفه آورده در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و سی و هفت که اوایل
غیبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند من بامید ملاقات
حضرت صاحب علیه السلام در آن سال اراده حج کردم زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را کسی
بغیر معصوم و امام زمان نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول آنرا نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را بر سر عبدالله
بن زبیر خراب کرد چون خواستند بنا کنند هر که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت تا آنکه حضرت
امام زین العابدین علیه السلام آنرا بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در آن سال متوجه حج شدم
و چون ببغداد رسیدم علت صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس
نایب خود گردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام میگفتند و عریضه بخدمت حضرت
نوشتم و سرش را مهر کردم و در آن عریضه سؤال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود
و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را گفتم مقصود من آنست که این رقعه را بدهی
بدست کسی که حجر را بجای خود بگذارد و جوابش را بگیری و ترا از برای همین کار میفرستم ابن هشام
گفت که چون داخل مکه معظمه شدم مبلغی بخدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا محافظت
کنند که درست توانم دید که کی حجر را بجای خود میگذارد و ازدحام مردم مانع دیدن من نشود
چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من کردند و من
نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوانی خوشروی
گندم گونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت درست ایستاد و حرکت

نکرد پس خروش از مردم بر آمد و صدا بلند کردند و روانه شد و از در مسجد بیرون رفت
من از عقب او بسرعت روانه شدم و مردم را می شکافتم و از جانب چپ و راست دور میکردم
و میدویدم و مردم گمان کردند که من دیوانه شده ام و چشم را از او بر نمیداشتم که مبادا
از نظر من غایب شود تا آنکه از میان من بیرون رفت و او در نهایت آهستگی و طمأنینت
میرفت هر چند میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجائی رسید که بغیر از من و او کسی نبود
ایستاد و بسوی من ملتفت شد و فرمود بده آنچه با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشود
و فرمود باو بگو بر تو خوفی نیست درین علت و عافیت می یابی و اجل محتوم تو بعد از سی
سال دیگر خواهد بود چون اینحالت را مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم خوف
بر من مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد چون اینخبر با بن قولویه رسید یقین او زیاده
شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت از هجرت در آن سال اندک آزاری بهم
رسانید و مینت کرد و تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت را گرفت و اهتمام تمام در
امور میکرد مردم باو گفتند از این آزار بسیار دیگر نداری اینقدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی گفت این
همان سالست که مولای من مرا وعده داده است پس در همان علت بدار البقا رحلت
نمود الحمد لله بموالینا الاطهار فی دار القرار و سید علی بن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است
که من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذی القعده سال ششصد و سی و هشت صدای حضرت
صاحب صلوات الله علیه را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا میکرد و از آن جمله فرمود
که زنده کردان یا باقی بدار ایشان را در عزت ما و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما و شیع

ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت من وارد شهر همدان شدم و همه را سنی
یافتم بغیر یک محله که ایشانرا بنی راشد می گفتند و همه شیعه امامی بودند از سبب تشیع ایشان
سوال کردم مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع ما آنست
که جد اعلای ما که همه باو منسوبیم بحج رفته بود گفت در وقت مراجعت پیاده می آمدم چند منزل
که آمدیم در بادیه روزی در اول قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب
رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود بتوکل
روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز خرم پر گل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده
بودم چون داخل آن بستان شدم قصر عالی بنظر من آمد بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر
رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند سلام کردم جواب نیکوئی گفتند بنشین که خدا
خیر عظیمی نسبت بتو خواسته که ترا باین موضع آورده است پس یکی از آن خادمها داخل قصر شد
و بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده
کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده بر در خانه آویخته بود پرده را
برداشت و گفت داخل شو داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر
درازی محاذی سر او از سقف آویخته است که نزدیکست که سر شمشیر ماس سر او شود و آن
جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم و با نهایت ملاطفت
و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی من کیستم گفتم نه والله گفت منم قایم آل محمد منم
آنکه در آخر الزمان باین شمشیر خروج خواهم کرد و ایشانرا بآن شمشیر کرد و زمین را از ستم

وعدالت خواهم کرد بعد از آنکه پر از ظلم وجور شده باشد پس برو و افتادم و رو را بر زمین
مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو فلان مردی از مدینه از بلاد جبل که او را همدان میگویند
گفتم راست گفتی ای آقای من و مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم
بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل خود بروم و بشارت دهم ایشانرا باین سعادت که مرا روزی
شد پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان
بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها و درختها و مناره مسجدی پیدا
شد گفت می شناسی این شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که آنرا اسدآباد میگویند
گفت همانست برو با رشد و صلاح اینرا گفت و ناپیدا شد من داخل اسدآباد شدم و در
کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت
دادم ایشانرا بآن سعادتها که حق تعالی برای من میسر کرد و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا آن
اشرفیها در میان ما هست و شیخ صدوق و شیخ طوسی و طبری و دیگران بسندهای
صحیح از محمد بن ابرهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابرهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت
بیست حج کردم بقصد آنکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر ع برسم و میسر نشد شبی در
میان رختخواب خود خوابیده بودم و صدای شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بیا بحج
که بخدمت امام زمان خواهی رسید پس بیدار شدم و فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول
عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیقی چند
بهم رسانیدم و متوجه شدم چون داخل کوفه شدم و تفحص بسیار کردم و اثری و خبری از آنحضرت

یافتم

نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه طیبه شدم تجسس بسیار نمودم و خبری بمن
نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امید و ناامیدی
متردد و متفکر بودم تا آنکه در شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور کعبه معظمه
خلوت شود و مشغول طواف شوم و بتضرع و ابتهال از بخشنده بی زوال سوال کنم که مرا بکعبه
مقصود خویش راهنمائی کند چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوان با ملاحت
خوشروی خوشبوئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده بود یکی بر کمر بسته و دیگری را
بر دوش افکنده و طرف ردا را بدوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من
التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخطیب را می شناسی گفتم او برحمت
الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند روزها روزه میداشت و شبها بعبادت می ایستاد
و تلاوت قرآن بسیار می نمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را میشناسی
گفتم من آنم گفت خوش آمدی ای ابو الحسن گفت چه کردی آن علامتی را که در میان تو و حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام بود گفتم با من است گفت بیرون آور بسوی من پس بیرون
آوردم انگشتر نیکوئی را که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند بروایت دیگر یا الله یا محمد یا علی
نقش آن بود چون نظرش بر آن افتاد آنقدر گریست که جامهایش تر شد و گفت خدا رحمت
کند ترا ای ابو محمد بتحقیق که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی
حق تعالی ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند پس گفت بعد از حج چه مطلب داری
گفتم فرزند امام حسن عسکری ع را طلب میکنم گفت مطلب خوبی رسیده و او مرا بسوی تو

فرستاده است برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار و چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی
شعب بنی عامر که مطلب خود می یابی ابن مهزیار گفت بخانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث
شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را
ایستاده دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشا حال تو که ترا رخصت ملاقات دادند پس
همراه او روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت و چون بپائین عقبه طایف رسیدیم گفت ای
ابو الحسن پیاده شو و تهیه نماز بگیر پس با او نافله شب را بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز
صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز بسجده رفت و رو بر خاک مالید و سوار شد
و من سوار شدم تا ببالای عقبه رفتیم گفت نظر کن بالا آیا هیچ چیزی می بینی چون نظر کردم
خیمه از مو دیدم که نور آن تمام وادی را روشن کرده بود گفت منتهای آرزوها در آنجا است
دیده ات روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل
می شود چون از مرکب بزیر آمدیم گفت دست از مهار ناقه بردار و آن را رها کن گفتم ناقه را بکه
بگذارم گفت این حرمیست که داخل آن نمیشود مگر ولی خدا و بیرون نمی رود از آن مگر ولی
خدا پس در خدمت او رفتم تا بنزدیک خیمه منوره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم
بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشا حال تو ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم
دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده اند و بر بالشی از پوست
تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام مرا جواب فرمود در روی او مشاهده کردم مانند پاره ماه
از طیش و سفاهت مبرا نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول مایل کشیده پیشانی با ابروهای

باریک

باریک
و بیکدیگر پیوسته و چشمهای گشاده و بینی کشیده و گونهای هموار و بر نیامده در نهایت
حسن و جمال بر گونه راستش خالی بود مانند فتات مشکی که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی
سیاهی بر سرش بود نزدیک بنرمه گوشش آویخته از پیشانی نورانیش نوری ساطع بود مانند ستاره
درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید
عرض کردم که ایشان در دولت بنی العباس در نهایت مذلت و خواری زندگانی میکنند فرمود
روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود
پدرم صلوات الله علیه از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جائی که پنهان
تر و دورترین جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان جهال تا هنگامی
که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و با من گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را
خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا باو بر خلق تمام باشد ای فرزند
گویا تو آنی که خدا مهیا کرده است ترا برای نشر حق و بر انداختن باطل و اعلای دین و اطفاء نائره
مضلین که خدا پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود
ترا از تنهائی و بدان که دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان که
بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چند اند که بظاهر در دست مخالفان ذلیل اند نزد
حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعتند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده اند و استنباط
دین از آثار ایشان می نمایند و مجاهده بحجت با اعدای دین می کنند و حق تعالی ایشان را مخصوص
گردانیده است بآنکه صبر نمایند بر مذلتها که از مخالفان در می کشند تا آنکه در دار قرار عزت

ابدی غایب کردند ای فرزند صبر کن بر قضا در موارد امور خود تا انکه حق تعالی اسباب دولت ترا میسر
گرداند و علمهای زرد و رایات سفید در میان حطیم و زمزم بر سر تو بجولان درآید و فوج فوج از اهل
اخلاص و صفا نزدیک حجر الاسود بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجر الاسود و
ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد
از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متصلب باشند در دفع فتنهای
منافقین و در آن وقت حدایق ملت و دین بیاراید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و
طغیان را از زمین براندازد و بهجت امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان تربیه
شرایع دین مبین باشیانهای خود برگردند و امطار فتح و ظفر ریاض ملت را سرسبز و شاداب
گرداند پس حضرت فرمود که باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار ننمائی مگر بجمعی
که از اهل صدق و وفا و امانت باشند و ابن مهزیار گفت چند روز در خدمت آنحضرت
ماندم و مسایل مشکل خود را از آن جناب سؤال نمودم انگاه مرا رخصت فرمود که باهل خود معاودت
نمایم در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم بهدیه بخدمت آنحضرت بردم
والتماس بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود استعانت بجو باین مال در برگشتن
بسوی وطن خود که راه درازی در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم و حکایات
و اخبار در این باب بسیار است و این رساله مختصره گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن بابویه
از محمد بن ابی عبد الله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده است عدد انجماعتی را که بخدمت
آنحضرت رسیده اند یا معجزات آنحضرت برایشان ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلا و

ایشان این جماعتند عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه
عاصمی و از اهواز محمد بن ابرهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحاق و از اهل همدان محمد
بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبد الله اسدی و از اهل آذربایجان قاسم بن
علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابو القاسم بن
ابی حابس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی و هرون قزاز و نیلی و ابو القاسم بن
دوبیس و ابو عبد الله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده امام علی نقی و احمد بن حسن و برادرش
محمد و اسحاق کاتب از بنی نوبخت و صاحب پوستینها و صاحب صره سر بمهر و از همدان محمد بن
کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد پسر برادر
او و ابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد
و علی بن محمد بن اسحاق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او
و ابو محمد بن هرون و صاحب سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوکر
و از قزوین مرداسی و علی بن احمد و از قابس دو مرد و از شهرزور پسر خال او و از فارس مجروح و از
مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن
صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب
مولودین و صاحب مال بمکه و ابو رجا و از نصیبین محمد بن وجنا و از اهواز حصینی و اینها
در کتب معجزات مذکور اند زیاده از هفتاد نفر میشوند و چیزی را که این عدد از جماعت مختلف
نقل کنند البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است

که قایم ما را غیبتی خواهد بود که غیبت او بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا ابن رسول الله فرمود
که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در این امت جاری خواهد کرد و ناچار است
که حضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را حق تعالی فرماید لترکبن طبقا عن طبق
یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است و ایضا از عبد الله
بن الفضل روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود
که هر سست ایمانی شک کند گفتم چرا ای حضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که علتش را
بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران
سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت
چنانچه حضرت خضر ع بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن دیوار را
مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امر امریست از امور غریبه خدا و سریست از
اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم
بانکه افعال او همه منوط بحکمت است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی رحمه الله روایت
کرده است که اسحاق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب ع و بمحمد بن عثمان داد
و بخدمت آنحضرت فرستاد و سوال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آن
حضرت در حال غیبت آنحضرت در جواب نوشتند اما علت غیبت پس حق تعالی میفرماید که
یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروهی که ایمان
آورده اید سوال مکنید از چیزی چند که ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستی که نبود احدی

از پدران

از پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من
در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد
و اما آنچه سوال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع بآفتابست
در وقتی که غایب کرده باشد آنرا ابر از دیدها و بدرستی که من امان اهل زمینم از عذاب
الهی چنانچه ستارها امان اهل آسمانند پس ببندید درهای سوال را از چیزی که نفعی بشما ندارد
و تکلیف مکنید دانستن امری را که شما را تکلیف دانستن آن نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی برای
ما را فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس متابعت هدایت کند
و ابن بابویه بسند خود از جابر انصاری روایت کرده است که او سوال کرد از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که آیا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قایم ع در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی
که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی می یابند بنور ولایت او در غیبت او
مانند انتفاع مردم بآفتاب هر چند ابر آنرا پوشانیده باشد مؤلف گوید که تشبیه بآفتاب
زیرا اشاره است بچند چیز اول آنکه بمدلول اخبار معتبره نور وجود و علم و هدایت
و سایر فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت
ایشان و شفاعت ایشان و توسل با ایشان حقایق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد
و بلاها و فتنها از ایشان رفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است که و ما کان الله لیعذبهم
و انت فیهم و عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا که اهل بیت من امانند
اهل زمین چنانچه ستارها امان اهل آسمانند و هر که دیده دلش اندکی بنور ایمان منور شده

باشنیده اند که هرگاه ابواب فرج بر کسی بسته شود و گردد و چاره کار خود نداند یا مطلب
دقیقی یا مسئله مشکلی بر او مشتبه گردد همین که متوسل بارواح مقدسه ایشان شود بقدر
توسل البته ابواب رحمت و هدایت بر او مفتوح میگردد دوم آنکه همچنانچه آفتاب که با بر
محجوب باشد با وجود انتفاع خلق بضوء او آنا فانا منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند
همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مأیوس نمیگردند و
ثوابهای عظیم میبرند سیم آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور آثار
آنجناب مانند منکر وجود آفتابست هرگاه محجوب بسحاب باشد چهارم آنکه چنانچه مستور
بودن آفتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد غیبت آنحضرت
از برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان با ثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت بوجوه
شتی که ذکر آنها موجب تطویل است پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب اکثر دیدها را ممکن نیست
و بسا باشد که باعث کوری چشم نظر کننده شود همچنین دیدن شمس جمال آنحضرت بسا باشد
که باعث کوری بصیرت ایشان گردد چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیا علیهم السلام
ایمان بایشان می آوردند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهود
مدینه و دور نیست که اکثر شیعیان در این زمان غیبت چنین باشند ششم آنکه در
روز ابر بعضی از مردم آفتاب را از فرجها می بینند و بعضی نمی بینند همچنین در ایام غیبت ممکن است
که بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت رسند و بعضی نرسند چنانکه حضرت صادق علیه السلام
فرمود که حضرت قایم ما را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز و در غیبت اول

خواهد

نخواهد دانست جای او را مگر خواص شیعیان او و در غیبت دوم نخواهد دانست مکان
او را مگر مخصوصان موالی او و در روایت دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان
آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند بود یعنی هر یک که بمیرند دیگری بجای او
خواهد آمد هفتم آنکه آنحضرت و آبای اطهار او علیهم السلام مانند آفتابند در عموم
نفع و کسی بغیر کور بی بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق آن کور باطنان فرموده است
مَنْ کَانَ فِی هٰذِهِ اَعْمٰی فَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَاَضَلُّ سَبِیلًا و وجوه دیگر بسیار است
که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود
حضرت قایم ع قایم شده باشد انکار آن کردن محض استبعاد از طول حیات آنحضرت سخیف و رکیک است
با آنکه مثل آنرا جمهور عامه در وجود حضرت خضر ع قایل شده اند و در عمر حضرت نوح ع
زیاده از هزار سال قایلند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است
و عمر لقمن بن عاد را سه هزار سال قایل شده اند و عمر دجال و ابن الصاید را از زمان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا نزول حضرت عیسی ع از آسمان قایل شده اند و
عمر حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام قایلند پس چرا استبعاد دارند
که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج او
داند و او را امر بخروج فرماید و آنچه میگویند که در وجود امام غایب چه فایده هست
این سوال لغو و بیجا است زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بروایات مسلمه
بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا ص مدتها در شعب ابی طالب و در غار و در طایف

تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود و غیبت
آنها بود در وجود و غیبت آنحضرت می تواند بود و اکر فایده بغیر آن نباشد که شیعیان را
در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت بردن ثوابهای غیر
متناهی حاصل میشود کافی است چنانچه منقولست که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
پرسیدند که کدام عمل محبوب تر است نزد خدا حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت
امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند منقولست که فرمود غیبت امام دوازدهم ممتد
خواهد شد و اهل زمان غیبت او که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت
کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر
بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزلهٔ مشاهده کردیده است و خدای
عز و جل ایشان را در آن زمان بمنزلهٔ جماعتی کردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا
بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما اند براستی و دعوت کنندکانند خلق را بسوی
دین خدا در پنهان و آشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از نزدیکترین فرجها است
و ایضا از آنحضرت منقولست که هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند
حق تعالی باو ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار از حضرت
صادق ع منقولست که هر که انتظار ظهور حضرت قایم علیه السلام کشد و بمیرد بمنزلهٔ
کسی است که در زیر خیمهٔ حضرت قایم ع با آنحضرت باشد بلکه مثل کسی است که در پیش روی
آنحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزلهٔ کسی است که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه

وآن

وآله شهید شود و از حضرت صادق ع منقولست که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب
شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال آنها که ثابت بمانند بر امر ما در آن زمان
کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند باری تعالی ایشان را که ای بندکان من
ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از
جانب من بدرستیکه شمائید بندکان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادات را و پس از
شما عفو میکنم کناه را و از غیر شما و شما را می آمرزم و پس و ببرکت شما باران میفرستم از برای
بندکان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان اکر شما نمی بودید عذاب خود را بر ایشان
میفرستادم راوی کفت یا ابن رسول الله چه چیز است بهترین کاری که مردم در آن زمان
کنند فرمود زبان نکاه داشتن و ملازم خانها بودن و احادیث در این باب زیاده
از حد و احصا است با آنکه از کجا معلوم است که منافع آنحضرت ظاهرا بمردم نمیرسد بر وجهی که
او را نشناسند چنانچه وارد شده است که آنحضرت هر سال بحج می آید مردم را می شناسد
و مردم او را نمی شناسند و چون آنحضرت ظاهر شود کویند که ما او را می دیدیم و نمی شناختیم
و از حضرت صادق ع منقولست که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف ع این امت
اشباه خوکند چرا انکار می کنند این را برادران حضرت یوسف ع عقلا و دانایان و اسباط
پیغمبران بودند و رفتند نزد آنحضرت و با او سخن کفتند و سودا کردند و برادران او بودند
و او را نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار می کنند این امت که حق
تعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان

نزد کند و در بازارهای ایشان راه رود و بر روی فرشهای ایشان که از دور ایشان او را
نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند چنانچه یوسف ع را
رخصت داد که خود را ببرادران خود بشناساند و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجب است
که حجت را نصب کند زیرا که لطف بر او واجب است و اگر مردم او را خایف کرده اند و غایب
کرده اند تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب
تقصیری نداشته باشند بثوابهای عظیم فایز خواهند گردید خصوصا در وقتی که از برکات
ائمه صلوات الله علیهم آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل دین را برای شیعیان
بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده باشند و مردم را
امر برجوع بایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حیرتی
برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق ع فرمود که حق تعالی در هر عصری
عادلی چند از راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام مقرر گردانیده است که نفی میکنند
از این دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبطلان را و تاویل کردن
جاهلان را و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب صلوات الله علیه بشیعیان رسید
که در ایام غیبت ما رجوع کنید براویان احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من
حجت خدایم بر همه بر ایشان و آن دلایل و نصوصی که ما بر امامت آنحضرت اقامت نمودیم
احتیاج باین سخنان ندارد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

مقصد نهم

در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه

محقه

محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قایم ع جمعی از نیکان بسیار
نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود دیده های
ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای
عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمیخواستند باهل بیت رسالت
علیهم السلام برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند
تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در
رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود
میگذارند و اکثر علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه
در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاوس و غیر
ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته در اعصار ماضیه میان
علمای شیعه و مخالفین در این مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین
شیعه رسایل مفرده در این مسئله تالیف نموده اند چنانکه ارباب رجال ذکر نموده اند
و شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت
صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را
حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث از زیاده از
چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام
هر که را شکی باشد بآن کتاب رجوع کند و آیاتی که در تفسیر آنها برجعت شده است بسیار است

اول حق تعالی فرموده است وَیَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیَاتِنَا یعنی و روزیکه
مبعوث کردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت
صادق ع منقولست که این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت
آنست که فرموده است وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا یعنی محشور کردانیم ایشانرا پس ترک نکنیم
احدی از ایشانرا که زنده نکنیم و فرموده که مراد بآیات امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند دویم
حق تعالی فرموده است وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ اَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ
اِنَّ النَّاسَ کَانُوا بِآیَاتِنَا لَا یُوقِنُونَ یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان یا که
وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین
که سخن کوید با ایشان بدرستی که مردم بودند که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار
وارد شده است که مراد از این دابه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که نزدیک
قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انکشتر سلیمان علیهما السلام با او خواهد بود
و عصا را میان دو دیده مومن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مومن است حقا و
انکشتر را در میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد کرفت که او کافر است حقا و
عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند
صاحب کشاف روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی
و انکشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مومن خواهد زد یا در میان دو دیده اش
پس نکته سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره

درختان

درختان یا آنکه در میان دو چشمش نوشته میشود که مومن و انکشتر را بر بینی کافر میزند و
سیاه میشود و جمیع رویش را تیره می کند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود که کافر است و کفته
بعضی از قرا تکلمهم بی تشدید خوانده اند یعنی جراحت می کند ایشانرا و در احادیث عامه
و خاصه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر در خطبها میفرمود که منم
صاحب عصا و میسم یعنی چیزیکه بآن داغ می کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن
نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمه روایت کرده است از اصبغ بن نباته
که کفت معاویه مرا خطاب کرد و کفت شما کروه شیعیان کمان میکنید که دابة الارض علی
علیه السلام است من کفتم ما تنها نمیکوییم یهود نیز چنین میکویند معاویه فرستاد و علمای
علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتابهای خود ذکر دابة الارض را می یابید کفتند بلی
معاویه کفت چه چیز است کفتند مردیست معاویه کفت میدانی چه نام دارد کفتند الیا معاویه
کفت الیا چه نزدیکست بعلی سیوم قول حق تعالی اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ
لَرَادُّکَ اِلَی مَعَادٍ یعنی بدرستیکه آنکه بر تو واجب کردانیده قرآنرا هر آینه ترا
برمیکرداند بسوی محل خود احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله است بسوی دنیا در رجعت چهارم قول حق تعالی وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ
فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَوْ مُتُّمْ لَاِلَی اللّٰهِ یعنی البته اگر کشته شوید یا بمیرید در سبیل خدا هر آینه
بسوی خدا محشور می شوید منقولست بطرق بسیار که این آیه در رجعت است و سبیل الله

را ولایت علی و ذریت او است علیهم السلام هر که ایمان باین امیر داشته باشد و او را کشته
شدنی و مرگی هست اگر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت برمیگردد تا در راه
ایشان کشته شود و ایضا فرمود در تفسیر قول حق تعالی کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر که
کشته شود مرگ را نچشیده است والبته در رجعت بدنیا برمیگردد تا مرگ را بچشید
پنجم قول خدای عز و جل وَاِذْ اَخَذَ اللهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ لَمَا آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتَابٍ
وَحِکْمَةٍ ثُمَّ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَاَقْرَرْتُمْ
وَاَخَذْتُمْ عَلَی ذَلِکُمْ اِصْرِی قَالُوا اَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَاَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشَّاهِدِینَ ه
یعنی یاد آور وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران را که هر آینه آنچه داده ام شما را از کتاب
و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان بیاورید باو
پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار
کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار
وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانچه سعد بن عبد الله در کتاب
بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که یعنی ایمان
برسول خدا خواهند آورد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را یاری خواهند کرد در
رجعت پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که
بعد از اوست جمیع ایشان را برمیگرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر

ازکتاب

از کتاب واحده از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فرمود که بدرستی که خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی مثل و بی نظیر است و منفرد
بود در یگانگی و کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمه پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور
محمد صلی الله علیه و آله را آفرید و ما را و ذریت ما را نیز از آن نور خلق کرد پس تکلم بکلمه دیگر نمود
و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را در بدنهای ما
ساکن گردانید پس ماییم روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است
و ما حجت خود را بر خلق تمام کرد و ما پیش از خلق اشیا در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتی که
نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه
و تقدیس و تسبیح او میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند و چون ارواح
پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که بما ایمان بیاورند و ما را یاری
کنند پس حضرت این آیه را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی او را
و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستی که خدا تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان
محمد را که یاری یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او
و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بآنچه گرفته است بر من از میثاق و پیمان و
نصرت و یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد
از این در رجعت یاری من خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهند
بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است

ودر پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زندها و مردها که زنده شده باشند از جن و انس
وچه بسیار عجیب است وچگونه تعجب نکنم از مردهای که خدا ایشان را زنده کرده اند و گروه گروه
از قبرها لبیك گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که لبیك لبیك یا داعی الله و در
میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند و بر
سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند و از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی
وفا کند بوعده که ایشان را داده است در قرآن که وَعَدَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ تا آخر آیه یعنی خدا
وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند تا از شما و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشان را
خلیفه گرداند در زمین چنانچه خلیفه گردانیده بود آنها را که پیش از ایشان بودند و البته ممکن
گرداند از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان
بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریك من نگردانند حضرت فرمود
که یعنی عبادت کنند مرا در خالق که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج
نباشند بتقیه کردن از کسی و بدرستی که مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی
خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب حملها و انتقام کشیدنها و دولتهای
عجیب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن
علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط
خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و منم اسمای حسنای خدا و امثال علیای
او و آیات کبری او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میگردانم اهل بهشت را در بهشت

واهل

واهل جهنم را در جهنم و با من است تزویج اهل بهشت و باختیار من است عذاب اهل جهنم و باز
گشت خلق بسوی من است و حساب خلق با من است و منم اذان گوینده در اعراف که نزد
قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر
جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر
اوصیای پیغمبران و وارث انبیا و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی
عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که در مابین آنهاست و منم آنکه
خدا باو حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا و منم
آنکه نزد من است علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و
میدانم نسبتهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم
صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها را و رعد و برق و تاریکی
و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستارها و آفتاب و ماه را و منم فاروق
این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده است
و بآن رازها که مخفی پیغمبر را وحی کرده است و آن رازها را پیغمبر پنهان بمن گفته است
و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن
عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا ترا گواه
میگیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
ششم وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

یعنی البته می‌چشانیم ایشانرا از عذاب نزدیکتر بایست ترپیش از عذاب بزرگتر شاید ایشان
برگردند حضرت صادق علیه السلام فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر
ایشانرا عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن زنده شدن
در رجعت است هفتم رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ یعنی ای پروردگار
ما میرانیدی ما را دوبار و زنده کردانیدی ما را دوبار در احادیث وارد شده است که یک
زنده کردانیدن در رجعت است و دیگری در قیامت و یک میرانیدن در دنیا است و دیگری
در رجعت هشتم إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ
یعنی بدرستی که ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند در زندگی
دنیا در روزی که می ایستند گواهان برای گواهی دادن بر مردمان در دنیا و آخرت هر دو
یاری میکنیم ایشانرا علی ابن ابرهیم و سعد بن عبد الله روایت کرده اند که حضرت صادق
علیه السلام فرمود که یاری دنیا در رجعت است مگر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری
کرده نشدند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی که تاویل
برجعت فرموده اند بسیار است در این رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور
خواهد شد انشا الله تعالی و سعد بن عبد الله در بصایر از حضرت صادق ع روایت
کرده است که شیطان از خدا سوال کرد که او را مهلت دهد تا روز دیگر مردم زنده می شوند
در قیامت حق تعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر
شود شیطان لعنة الله با جمیع اتباعش از روز دیگر خدا آدم را خلق کرده است تا آن روز

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برگردد و این آخر برگشتنهای آن حضرت است راوی گفت
که رجعتهای بسیار خواهد بود فرمود بلی و هر امامی که در قرنی بوده است نیکوکاران و
بدکاران زمان او با او برمیگردند تا حق تعالی مؤمنانرا بر کافران غالب گرداند و مؤمنان
از ایشان انتقام بکشند پس چون آن روز شود حضرت امیرالمؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان
بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس جنگی واقع
شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیرالمؤمنین را که صد قدم
از پشت برگردند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان
که پر باشد از ملائکه و رسول خدا ص حربه از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون
نظر شیطان بر آنحضرت افتد از عقب برگردد و اصحابش باو گویند اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید
من می بینم آنچه شما نمی بینید من می ترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول باو برسد و حربه را در
میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه باو هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیکانگی
بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نکردانند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چهل و چهار هزار
سال پادشاهی کند تا آنکه یکمرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود هر سال یکی
بکمرزند پس در آن وقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره رحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه
بهم رسد و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که صاحب خلایق با حضرت
امام حسین صلوات الله علیه خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بچندین سند از
حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت حضرت

امام حسین صلوات الله علیه خواهد بود و آن مقدار پادشاهی کند که از پیری ابروهای او بر روی
دیده اش آویخته شود و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که بر کردند در رجعت
ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفا کنند
هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشان را بخشم آورده باشد
او را بخشم آورند و اگر کشته باشد بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی
کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت بر کردند و دشمنان ببدترین عذابهای
جهنم بر کردند و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر قول
حق تعالی وَجَعَلَ كُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا یعنی کردانید شما را پیغمبران و کردانید
شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذریت اویند و پادشاهان
ائمه اند علیهم السلام راوی کفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی
رجعت و علی ابن ابرهیم در تفسیر روایت کرده است از شهر بن حوشب که کفت حجاج با من
کفت در قرآن آیه هست که تفسیر آن مرا عاجز کرده است و نمی فهمم و آن آیه اینست وَإِنْ مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست احدی از اهل کتاب مکر آنکه
ایمان می آورند بحضرت عیسی ع پیش از مردن او و بخدا سوکند که من امر میکنم که کردن یهودی
و نصرانی را میزنند و نظر میکنم که لب او حرکت نمیکند تا میمیرد و من کفتم ای امیر آن معنی مراد نیست
که شما فهمیده اید کفت پس چه معنی دارد کفتم حضرت عیسی پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد
آمد پس نمی ماند هیچ یهودی و غیر آن که ایمان بحضرت عیسی می آورند پیش از مردن حضرت عیسی

ونماز

و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی علیه السلام حجاج کفت وای بر تو این را از کجا آورده
و از که شنیده کفتم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیده ام کفت بخدا سوکند که از چشمه
صافی بر داشته و ایضا روایت کرده است او و دیگران در تاویل قول حق تعالی بَلْ كَذَّبُوا
بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه تکذیب می کنند با آنچه احاطه نکرده اند
بعلم آن و هنوز تاویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرمود که این آیه در باب رجعت
و امثال آن است که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب آنها می نمایند و میکویند
نخواهد بود و بسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک
ایشان عذره انسان خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است إِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا
علی ابن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که هر قومی را که حق تعالی بعذاب
هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند کشت چنانچه حق تعالی فرموده است وَحَرَامٌ
عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ و در اخبار معتبره وارد شده است در تاویل
این آیه وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ
نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا
مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ که این مثلی است که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول
خدا که موجب تسلی آن حضرت کرده زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی
اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را می کشتند نظیر ایشان در این امت ابوبکر و عمر و عثمان
و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و دفع اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله

حق تعالی وعده داده است پیغمبر ترا که همچنانچه ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون
غایب گردانیدم و بعد از آن او را ظاهر ساختم و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدم و همه را
بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت قایم را ولادتش را پنهان خواهم کرد و از فراعنه
زمان خود او را مستور خواهم گردانید و در رجعت ایشانرا بر دشمنان ایشان غالب
خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیات چنین است و میخواهیم که منت
گذاریم بر آنها که ایشانرا ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالت اند و
بگردانیم ایشانرا امامان و بگردانیم ایشانرا وارثان زمین که پادشاهی روی زمین
برای ایشان مسلم گردد و تمکین و اقتدار بدهیم ایشانرا در زمین که باطل را بر اندازند
و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم بفرعون یعنی ابوبکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان
و اینها که غصب حق آل محمد کردند ستم یعنی از آل محمد آنچه حذر میکردند از کشتن و
عذاب و همچنین حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشندگان ایشان
را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر
از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسین صلوات الله علیه و آله
بمن گفت که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد در زمین که پیغمبران و اوصیای ایشان در
آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا می گویند و در آنجا شهید
خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم در بدن آهن بایشان
نخواهد رسید و چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابراهیم علیه السلام برد و سلام گردانید

همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید
که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که
زمین شکافته می شود و از زمین بیرون می آید من خواهم بود و بیرون آمدن من
موافق می افتد با بیرون آمدن امیر المؤمنین و قیام قایم ما پس نازل میشوند بر من
گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین نیامده اند با جبرئیل و میکائیل و
اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود می آیند با محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا
بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا سوار شده بر اسبان خدائی ابلق از نور که
هیچ مخلوقی پیشتر از آنها سوار نشده است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله علم
خود بدست میگیرد و حرکت میدهد و با شمشیر خود بدست قایم ما میدهد پس بعد از این
آنچه خدا خواهد میمانیم پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه
از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شمشیر حضرت
رسول را بمن دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش
را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه بزمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم
و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیر المؤمنین و گویند راست
گفتند خدا و رسول و در وعده ها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد که آنها را
فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو بر روی زمین
نباشد و جزیه را بر طرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر

هر که مسلمان شود بر او منت گذارد و هر که اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ مرد از
شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و
زنان و منزل او را در بهشت باو نماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا ببرکت ما
اهل بیت آن بلا را از او دفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین بفرستد بمرتبه که
شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه
زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند
و پرهیزکاری کردندی هر آینه بگشائیم برایشان برکتها از آسمان و زمین و لیکن تکذیب
کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشانرا بآنچه کسب کردند و ببخشد خدا بشیعیان ما
کرامتی که مخفی نماند برایشان هیچ چیز از زمین و از آنچه کسب کردند در زمین است
حتی آنکه کسی خواهد احوال اهل خانه خود را بداند خدا او را الهام کند بآنچه ایشان میکنند
و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مأمون از حضرت امام
رضا علیه السلام پرسید که چه میگوئی در رجعت حضرت فرمود که رجعت حق است و در
امم سابقه بوده است و قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که می باشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده مانند دو تای نعل که در برابر یکدیگر موافقند
و مانند پرهای تیر که با یکدیگر مساویند و حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان من
بیرون آید عیسی از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت صادق ع
روایت کرده است که فرمود خلفاء جور نامی بر خود گذاشته اند و خود را امیر المؤمنین میگویند

و این نام

و این نام مخصوص علی ابن ابی طالب است و هنوز تأویل این نام و معنی آن بر مردم ظاهر نشده است
راوی گفت تأویل آن کی خواهد آمد فرمود که آن وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش
روی او پیغمبران و مؤمنان را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است و از اخذ الله
میثاق النبیین تا آخر آیه که گذشت پس در آن روز رسول خدا علم را بعلی بن
ابی طالب ع دهد پس او امیر جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آن حضرت خواهند
بود و او امیر جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آن حضرت خواهند بود و او
امیر و پادشاه همه خواهد بود و این است تأویل امیر المؤمنین و معنی آن و در کتاب سلیم بن
قیس هلالی روایت کرده است ابان بن ابی عیاش که گفت رفتم بخانه ابی الطفیل و او حدیث
رجعت را از برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب
و ابو الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی ابن ابی طالب ع در کوفه
پس گفت این علم خاصی است که باید امت بدانند و رد کنند علم خصوصیات آن را بخدا
پس آنچه از آنها شنیده بودم بآن حضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و آیات بسیار
از قرآن تفسیر کرد برجعت تفسیر شافی واضحی تا آنکه چنان شدم که یقین من بقیامت زیاده
نیست از یقین من برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا خواهد بود یا در آخرت
فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که کی مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود بدست
خود خواهم کرد دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه بر خواهم گردانید
پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم

فرمود آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند
گفتم یا امیر المؤمنین او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد
گفتم یا امیر المؤمنین بگو او کیست فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی
و ذو القرنین این امت است باز گفتم بیان فرما که کیست فرمود آنست که خدا در شان
او گفته است وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و گفته است الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و گفته است
وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ و او تصدیق کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند
گفتم یا امیر المؤمنین نام شریف او بگو فرمود گفتم ای ابو الطفیل بخدا سوگند که اگر عامه شیعیان
مرا نزد من بیاوری که اقرار بطاعت من می کنند و مرا امیر المؤمنین می نامند و جهاد مخالفان
مرا حلال میدانند پس حدیث کنم ببعض آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده
بر محمد صلی الله علیه و آله هر آینه همه متفرق و پراکنده شوند مگر طایفه قلیلی از اهل حق
بدرستی که امر ما صعب است و اذعان باحادیث ما دشوار است و نمی شناسند آنها را
و اقرار بآنها نمی کنند مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا بنده مومن نجیبی که خدا امتحان کرده
باشد دل او را برای ایمان ای ابو الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه مرتد و
گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشانرا ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصایر
از سعد بن عبد الله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت صادق علیه السلام که علی
را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین علیه السلام با علم خود خواهد آمد تا انتقام
بکشد از بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی

یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم که با ایشان ملاقات کنند
در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشند و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا
ایشانرا ببرد بسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیر المؤمنین رجوع
کند با رسول خدا صلوات الله علیهما و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه علیهم السلام
عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکارا کرده شود چنانکه پیشتر
پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی پیغمبرش خواهد
داد بقدر پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزیکه خدا خلق کرده است دنیا را تا روزیکه
دولتهای دیگران برطرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند
او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که اول کسی که بدنیا بر میگردد حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او
و یزید پلید و اصحاب او خواهند بود که همه ایشانرا بکشند مثل آنکه ایشانرا کشته اند
چنانچه حق تعالی فرموده است ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ
بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر
ایشان را و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای شما را زیاده از
لشکرهای آنها و شیخ و شیخ مفید رحمة الله علیهما در ارشاد و در مجالس بسندهای
بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب هست و بخدا سوگند

که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانچه از برای ایوب اولاد او را زنده کرده
جمع کرد و بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب علیه السلام اولاد او را جمع کرد و ایضا
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود من سوال کردم از خدا
که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد ولیکن او منزلت دیگر حق تعالی بمن عطا کرده که
اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب او که یکی از آنها عبد الله بن
شریک عامری باشد و او علمدار او خواهد بود و از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که گویا می بینم عبد الله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در
میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا میرود در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس
که در رجعت زنده شده اند و صدا بتکبیر بلند کرده اند و ایضا روایت کرده است
از داود رقی که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من پیر شده ام
و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم اعمالم بآن باشد که در راه شما کشته
شوم حضرت فرمود که چاره از این نیست اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد
و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المؤمنین ع خطبه طولانی از آن حضرت
روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود ضبط نمیکند احادیث ما را مگر
قلعهاء حصین یا سینهای امین یا عقلهای متین در بین کس فرمود ای عجب و کل عجب
از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمیدی و رجب کس مردی از شرطه خمیس
پرسید که اینچه تعجبست که مکرر میفرمائید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه

مرده

مرده چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زندها خواهند زد و بحق خداوند یکه جبرئیل
شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است گویا می بینم ایشان را که در میان بازار
های کوفه راه میروند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و میزنند بر سر دشمنان
خدا و رسول و مؤمنان و این است معنی آنچه خدا فرموده است یا ایها الذین آمنوا
لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار
من اصحاب القبور یعنی ای گروه مؤمنان دوستی میکنید با قومی که خدا غضب
کرده است بر ایشان بتحقیق که نا امید گردیده اند از آخرت چنانچه نا امید کرده اند
کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت
باقر علیه السلام که چون قایم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا بر او حد بزند و
بر او حد بزنند و انتقام فاطمه ع را از او بکشند و شیخ مفید در ارشاد از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون وقت قیام قایم علیه السلام شود
در ماه جمیدی الآخره و ده روز از ماه رجب باران بیارد که خلایق مثل آن
ندیده باشند پس برویاند خدا بآن باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان را در
قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از جانب قبیله و خاک قبر را از
سرهای خود افشانند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که بیرون می آید با قایم
علیه السلام از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی ع
از آنها که حق تعالی گفته است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر

اصحاب کهف و جمعی از صحابه

اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر در
در پیش روی آن حضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز
این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت باقر ع که چون
قایم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بملایکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد
و بعد از او علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که از
علامات ظهور حضرت قایم علیه السلام آن است که بدنی برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر
خواهد شد و منادی ندا کند که این امیر المؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند
و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که چون حضرت قایم ع
خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر
شده است اگر میخواهی باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت الهی باشی همانجا
باش بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت جامعه مشهوره و اکثر زیارات
منقوله خصوصا زیارات حضرت امام حسین ع ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بآن مذکور است
و در منهج و مصباح الزایر و سایر کتب از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که
دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قایم علیه السلام باشد و اگر پیش از
ظهور آن حضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد و در عهد
مذبور مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم
و لازم گردانیده پس بیرون آور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر خود بسته باشم و شمشیر

دعای عهد

ونیزه

و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم دعوت کسی را که جمیع خلایق را بسوی یاری او دعوت
مینماید و شیخ در مصباح از حضرت صادق علیه السلام زیارت بعید حضرت رسول و ائمه
علیهم السلام را روایت کرده است و در آن روایت مشهور است که من قایلم بفضل شما
و اقرار دارم برجعت شما انکار الزیاره از حضرت صادق علیه السلام زیارتی از برای
حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است
که یاری از برای شما مهیا است تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود
نه با دشمن شما من از آنهایم که ایمان دارند برجعت شما انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را
و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم که چیزی را که خدا خواهد نمی تواند بود و بسند
صحیح در زیارت دیگر همین مضمون روایت کرده است و ایضا بسند معتبر زیارت دیگر
از برای حضرت امام حسین و جمیع ائمه علیهم السلام روایت کرده اند و در آن زیارت
مذکور است که خداوندا او را مبعوث گردان در مقام پسندیده که انتقام بکشی باو از
برای دین خود و بکشی باو دشمن خود را بدرستی که تو او را وعده کرده و تو بر وعده کاری
که خلف وعده نمیکنی و در کلینی در صفت قبض روح مؤمن از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود پس روح مؤمن زیارت می کند آل محمد را
در بهشتهای رضوی و میخورد با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قایم
ما اهل بیت پس خدا زنده میکرداند ایشان را پس با او می آیند تلبیه گویان فوج فوج پس
در آن وقت بشک می افتند اهل بطلان و مضمحل میشوند مخالفان و از این جهت بود که

که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که وعده گاه ما و تو وادی السلام است یعنی
نجف اشرف و در دعائی که در سرداب غیبت حضرت صاحب ع باید خواند مذکور است
که پروردگارا توفیق ده مرا که با طاعت قایم علیه السلام قیام نمایم و در خدمت او باشم
و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من
از آنجماعتی که بر میگردند در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و تمکن میکنند
در ایام او و در زیر علم سعادت شیم او می باشند و محشور میشوند و در زمرهٔ او و روشن
میشود دیدهٔ ایشان برویت او و در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیع
از حضرت صاحب ع بیرون آمد بسوی ابی القاسم بن العلا که روز سیم ماه شعبان که روز
ولادت حضرت امام حسین علیه السلام است این دعا را باید بخوانند و دعا را فرمود تا آنجا
که ترجمه اش اینست که در مدح حضرت امام حسین علیه السلام میفرماید که سید قتیلان است
و اعانت کرده شده است بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که امامان
از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگار کردند مردم با و در برگشتن او و بر
او برگشتن اوصیا از عترت او و بعد از قایم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند
و خداوند جبار را راضی گردانند و در آخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او می آوریم و انتظار
برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید ابن طاوس رحمة الله علیهم بسندهای
خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر
قول حق تعالی وَاَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ اَیْمانِهِمْ لا یَبْعَثُ اللهُ مَنْ یَمُوتُ یعنی و قسم میخورند

بخدا

بخدا یمینهای غلیظ تمام که خدا زنده نمیکرداند آنها را که مرده اند بلکه زنده میکرداند و عدهٔ لازم
است بر خدا ولیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که سنیان چه میگویند یا ابو
چه میگوئی در این آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مردها را در
قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود که هلاک و زیان کار باد کسی که این سخن را میگوید
بپرس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود یا بلات و عزی ابو بصیر گفت فدایت
شوم بفرما معنی آیه را حضرت فرمود که چون قایم ما ظاهر شود حق تعالی جماعتی از شیعیان
ما را برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیاری آنحضرت بیایند
چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند فلان و فلان
از قبرها مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قایمند جمعی از سنیان بایشان گویند
که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما این زمان دولت شما است و هر دروغی
که میخواهید میگوئید نه والله زنده نشدند آنها و تا قیامت زنده نخواهند شد و حق تعالی
در این حکایت قول ایشان را فرموده است و ایضاً کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است در تأویل قول حق تعالی وَقَضَیْنا اِلی بَنی اِسْرائیلَ فِی الْکِتابِ لَتُفْسِدُنَّ
فِی الْاَرْضِ مَرَّتَیْنِ یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که اول افساد خواهید
کرد در زمین دو مرتبه حضرت فرمود که اشاره است بقتل امیر المؤمنین و خنجر زدن بر
حضرت امام حسن علیهما السلام وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً کَبیراً و طغیان خواهید کرد طغیان
بزرگی حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امام حسین صلوات الله علیه فاذا

جاء وعد اولیهما پس هر گاه بیاید وعده انتقام اول ایشان فرمود که هر گاه بیاید انتقام
خون حسین علیه السلام بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال
الدیار یعنی فرستادیم بر شما بندگی را از ما که صاحب بأس و قوت عظیم بودند در جنگ
پس گردیدند در میان خانها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که ایشان آن
جماعتی که خدا ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قایم علیه السلام
پس نخواهند گذاشت کسی را که احدی از آل محمد را کشته باشد مگر آنکه او را خواهند کشت
و کان وعدا مفعولا و بود وعده کرده شده فرمود که ایشان بقیام قایم علیه السلام است
ثم رددنا لکم الکرة علیهم ایشان است بخروج حضرت امام حسین علیه السلام با
هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو داشته
باشد بمردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در او نکنند
و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت قایم در آنوقت در میان ایشان باشد پس
چون معرفت حضرت امام حسین در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قایم عم از دنیا
برود و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را
در لحد بگذارد زیرا که امور وصی را بغیر از وصی مرتکب نمی شود مؤلف گوید که اگر کسی
گوید حضرت امام حسین علیه السلام را که غسل خواهد داد جواب گویم که چون آنحضرت
در این نشاه شهید معرکه بود احتیاج بغسل نداشت یا ایمه بعد از آن حضرت که بدنیا برگردند
آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا بنفخ صور منتهی شود و این آیات اگر چه بحسب

در شان

خروج مختار

در شان بنی اسرائیل نازل شده است اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه
شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود حق تعالی آن قصص را از برای تنبیه این امت
ذکر کرده است که اشاره است باو قایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید
و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که بخدا
سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی کند خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه
سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قایم از دنیا برود گفتم
قایم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود شانزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج
و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد
که حضرت امام حسین علیه السلام است و طلب خون خود و اصحاب خود خواهد کرد و
آنقدر بکشد و اسیر بکند که مردم بگویند که این از ذریت پیغمبران بود اینقدر آدم نمی کشت
پس بعد از آن حضرت سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و کلینی
و صفار بسندهای بسیار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر
المؤمنین عم فرمود خدا بمن شش خبر داده دانستن مرگها و بلاها و حکم بحق میان خلایق یعنی
و منم صاحب رجعتها و دولت صاحب دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم دابة که با
مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از حضرت صادق عم که در
روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مردها را زنده کند و زنده ها را بمیراند و حق را با
باهلش برگرداند و برپا دارد دینی که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی ابن ابراهیم

سفاح

روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی خبر داد رسول خدا را و بشارت
داد او را بامام حسین پیش از آنکه فاطمه باو حامله شود و آنکه امامت در فرزندان او
خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را بآنچه بامام حسین خواهد رسید از
کشته شدن و مصیبتها در خودش و در فرزندانش پس عوض داد او را از شهادت بآنکه
امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا
بر خواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین
گرداند چنانچه در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف
گردانیده اند در زمین و بگردانیم ایشانرا امامان و بگردانیم ایشانرا وارثان زمین
و فرموده است که بتحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول که زمین را بمیراث
خواهند برد بندگان شایسته ما پس خدا بشارت داد پیغمبر خود را که اهل بیت تو مالک زمین
خواهند شد و بسوی زمین بر خواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی
بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است که از حضرت صادق ع سوال
کردند از رجعت آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که رجعت خواهد کرد کی خواهد
بود فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود که بعد از حضرت قایم علیه السلام
بیرون خواهد آمد با اصحابش که باو شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه
با حضرت موسی ع مبعوث شدند پس حضرت قایم انگشتر خود را باو خواهد داد چنانچه
با حضرت موسی ع مبعوث شدند و از دنیا خواهند رفت و حضرت امام حسین ع

غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و او را در قبر پنهان خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن
شاذان روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون حضرت قایم علیه السلام
ظاهر شود و داخل کوفه شود حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث
گرداند که در میان اصحاب او از یاوران او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند
معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از
اسمعیل بن حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی او را مبعوث گردانید بسوی قومش پس
تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و
سطاطائیل ملک عذاب را بنزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است
که قوم ترا عذاب کنم بسخت ترین عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت مرا احتیاجی باین نیست
حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان
گرفتی از برای خود بپروردگاری و از برای محمد بپیغمبری و از برای اوصیای او بولایت و
امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت او نسبت بحسین ع خواهند کرد بعد از
پیغمبر ایشان و وعده داده حسین را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام کشد از آنها که این
ستم نسبت باو کردند پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار من آنست که مرا برگردانی
بسوی دنیا تا خود انتقام بکشیم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانچه حسین را
بر خواهی گردانید پس حق تعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده داده که چنین کند لهذا او
با حضرت امام حسین علیهم السلام بدنیا بر خواهد گشت و ایضا از حریز روایت

کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار
کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیک است اجلهای شما با یکدیگر با
احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود هر یک از ما صحیفه دارد که در آن
نوشته است آنچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیات خود چون آنها منقضی شود میدانیم
که وقت اجل ما رسیده است و در آن وقت حضرت رسول ص می آید و خبر وفات ما را
بما میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی را بما بشارت میدهد و حضرت امام حسین صلوات الله
علیه صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بودند آنچه در حال حیات خود کند و آنچه
باقی ماند که بعد از آن خواهد کرد که رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال شهید شد
و از جمله اموری که باقی مانده بود آن بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند
که بیاری او بیایند چون بزمین رسیدند حضرت شهید شده بود حق تعالی وحی کرد
بسوی ایشان که ملازم قبر او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید
پس گریه کنید بر او و آنچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص کرده اید
بیاری او و گریستن بر او پس آن ملائکه بر او میگریند و چون بیرون آید از یاوران او
خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان
بن جبرئیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند در تاویل حق تعالی یوم ترجف
الراجفة تتبعها الرادفة یعنی روزی که می لرزند حرکت کنندها و متحرک میکرد
آنها که ساکن بودند و از پی آن می آید آنچه ردیف آنست فرمود که راجفه حسین بن
علی

علی است و رادفه علی بن ابی طالب است و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون می آید حسین بن
علی است با هفتاد و پنج هزار کس و آن است تاویل قول حق تعالی انا لننصر رسلنا تا آخر و گذشت
و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت صادق ع م که کلا سوف
تعلمون یعنی در رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر
از حضرت باقر ع م روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ان نشأ ننزل علیهم من السماء
آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان از آسمان آیتی پس
میگردد گردنهای ایشان برای آن آیت ذلیل حضرت فرمود گردنهای بنی امیه برای آن آیت خاضع
و ذلیل میگردد و آیت آنست که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در هنگام زوال شمس ظاهر
میگردد و نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسب پس بنی امیه را بکشد
حتی اینکه بنی امیه مردی خود را در پهلوی درختی پنهان کند درخت بسخن آید و فریاد کند که
این مردیست از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب
ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت
صادق علیه السلام سوال کردم از تفسیر قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک
الی معاد فرمود دنیا آخر نمیشود تا جمع شود رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما
در ثویه که موضعی است از کوفه و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و
ایضا از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است از حمران که مجموع عمر دنیا صد
هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت آل

محمد صلوات الله علیهم خواهد بود و سید ابن طاوس که نقل کرده است در کتاب طهر بن عبد الله

این روایت را از ابن مبسوط تر دیده ام و در کامل الزیاره از مفضل از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده است که فرمود گویا می بینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبه

از یاقوت سرخ مکلل بسایر جواهر و حضرت امام حسین صلوات الله علیه بر آن کرسی

بنشیند و بر دور او نود هزار قبه سبز بوده باشد و مومنان آیند و آنحضرت را زیارت

کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند ایشان را که ای دوستان من آنچه خواهید

از من سوال کنید بسیار آزار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای

دنیا و آخرت که از من سوال کنید بر می آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان

از بهشت باشد اینست والله کرامت و بزرگواری عظیم **مؤلف گوید** که حاجتهای دنیا

که در این حدیث مذکور است دلالت میکند بر آنکه اینحالت در رجعت خواهد بود

و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه زیارتی بیرون آمد بسوی محمد

بن عبد الله بن جعفر حمیری و در آن مذکور است که شهادت میدهم که تو حجت خدائی

و شمائید اول و آخر و آنکه رجعت شما حق است و در آن شکی نیست و در روز دیگر نفع نمیدهد

نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کند در ایمان خود خیری را و ابن بابویه

رحمه الله در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که

هر که اقرار بهفت چیز بکند مومن است و از جمله آنها ایمان برجعت را ذکر کرده است و ایضا

از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند

برجعت و بمتعه زنان و بحج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و بسوال در قبر و حوض کوثر و شفاعت

و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مومن است

بحق و راستی و او از شیعه ما اهل بیت است و احادیث دیگر در این باب بسیار است که

اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست در آنکه اصل رجعت فی الجمله متواتر

باین معنی است و کسی که در آن شک کند ظاهرش آنست که حشر قیامت را نیز منکر باشد و

امریکه بنصوص متواتره ثابت شده باشد محض بی دینی است و بعضی از خصوصیات که در بعضی

از روایات شاذه وارد شده است جزم نمی توان کرد و اختلاف در خصوصیات حشر بهشت

و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث آن

نمیشود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه اش آن است که رجعت

بعضی از مومنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب

خروج از دین تشیع است و نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

و حضرت امام حسین علیه السلام نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول نیز متواتر است

یا قریب بتواتر و در سایر ائمه علیهم السلام نیز احادیث صحیحه معتبره بسیار وارد شده است

و اگر متواتر نباشد بمرتبه شهرت رسیده است که اذعان باید کرد اما خصوصیات معلوم نیست

که آیا ظهور حضرت در یک زمان خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود و از

بعضی احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن

بن سلیمان رحمه الله قایل شده است بانکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی

بودنی دارد و حضرت صاحب الامر علیه السلام اول که ظاهر میشود زمان امامت او است و بعد از
رجعت آبای کرام خود باز آن حضرت رجعت خواهد فرمود و باین وجه تاویل کرده است آن
حدیث را که از ما دوازده امام و دوازده مهدی است و این قول اگرچه بعید از صواب
نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است و ابن بابویه
علیه الرحمة در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حق است
و حق تعالی فرموده است الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت
فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان
هر سال طاعون واقع میشد و اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف
بودند در محل خود میماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس یکسال همه
اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند
و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندایی از جانب
حق تعالی بایشان رسید که بمیرید پس همه مردند و مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع
کردند و سالها بر اینحال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که
او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای
ترا آبادان کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان سایر
عبادت کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد که میخواهی ایشان را زنده کنم از برای تو گفت
بلی پس خدا همه ایشان را زنده گردانید بدعای آن پیغمبر و باو رفتند پس اینجماعت مردند و بدنیا

برگشتند

برگشتند پس باجلهای خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه حضرت عزیر وارد شده آنست
که حق تعالی او را میراند و بعد از صد سال زنده گردانید و بعد از آن سالها زنده ماند
و باجل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی از
قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمی کنیم
تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان و گفتار بد ایشان صاعقه بایشان رسید
و همه مردند پس موسی علیه السلام گفت پروردگارا چه گویم با بنی اسرائیل چون برگردم و
ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند
و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس باجلهای خود مردند حق تعالی
بحضرت عیسی علیه السلام خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را بامر من
و جمیع مردهها را که او زنده میکرد باذن خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن
باجلهای خود مردند و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا
برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است
و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که می باشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع
شده است مانند موافقت دو تای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید که در این امت
نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند که چون حضرت مهدی ع بیرون آید
عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او بر زمین زنده شدن
بعد از مرگ است زیرا که حق تعالی فرموده است انی متوفیک و رافعک الی و بعد از آن

بعضی از آیات سابقه را که دلالت بر رجعت میکند ایراد نموده و آنچه در باب نوبت حضرت
عیسی و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر محل تامل است و در حیات القلوب و بحار الانوار تحقیق
آنها مذکور است و ختم مینمایم این بحث را بایراد حدیث مشهور مفضل شیخ حسن بن سلیمان
در کتاب منتخب البصایر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از
حضرت جعفر صادق علیه الصلوة و السلام که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و
امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام وقت معلوم معینی برای
خروج آن حضرت هست فرمود که حق تعالی ابا نموده از اینکه از برای ظهور آنحضرت وقتی
تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت
در قرآن مجید فرموده است همه در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر که برای
ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است
و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای
ظهور آنحضرت فرمود که بیخبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان
منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخت او بر خلق تمام شود بآن حجتی که ما بر
خلق لازم ساخته ایم و قصه‌ها و احوالش بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر
کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب
او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده
داده است که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی حق تعالی فرستاد

پیغمبرش را

پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته
باشند آنها که بخدا شریک می آورند و در آیه دیگر فرموده است که وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ
فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ که یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر
نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل بر دارد از جمیع
ملتها و دینها اختلاف را و همه دین یک دین حق گردد و از هیچکس بغیر دین حق قبول نکند
چنانکه حق تعالی فرموده است که وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ
فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکند
و او در آخرت از زیان کاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با کی مخاطبه
خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش
بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیانش برسانند والله
ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل شود و برد حضرت رسالت پناه ص را در بر و عمامه
زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت رسول و در دستش عصای
آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و باین هیأت
بیاید بنزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیده‌ها بخواب رود جبرئیل و
میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو
مقبول است و امر تو جاری است پس حضرت صاحب الامر ع دست بر روی مبارک کشد
و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را

بما میراث داد که هر جا خواهیم قرار گیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا پس باشد
میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه نقبا و خاصان و مخصوصان
من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی
زمین بیایید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند با ایشان در هر جای
عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند پس بشنوند همه یك
آواز و همگی متوجه خدمت آن حضرت شوند و بیك چشم زدن همه حاضر شوند نزد آن
حضرت در ما بین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر
مومن که بر روی زمین باشد از آن نور روشنی یابد و آن نور در میان خانهای مومنان
در آید و خانهای ایشان بآن فرح یابد اما ندانند که قایم آل محمد ظاهر گردیده است
پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت
حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید
و مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند
چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت
کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند
پس سیصد و سیزده تن نقبا بمتابعت سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست این
شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با اویند پس بعضی گویند
که همان صاحب بزها است که داخل مکه شد گویند که هیچیك از اصحابش را میشناسید گویند
که نمی شناسیم

که نمی شناسیم
هیچیك از اصحابش مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب
می شناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص
آفتاب منادی بآواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این
مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن پدرش
امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی علیهما السلام با او بیعت
نمایند تا هدایت بیابند و مخالفت امر او منمایند که گمراه میشوید پس اول کسی که آن ندا را
لبیك میگویند و اجابت میکنند ملائکه اند پس مومنان جن پس سیصد و سیزده تن
که نقبای آنحضرتند میگویند که شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق
نمیماند مگر آنکه آن صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها
و بیابانها پس چون نزدیك غروب آفتاب شود از مغرب شیطان ندا کند که پروردگار
شما در وادی الیابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معویه
علیهم اللعنه با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت میکنید که گمراه شوید پس
ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطانست و گویند شنیدیم
اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود
و در تمام آن روز حضرت صاحب پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند با آدم
و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر
کند بمن که علم و کمال همه با من است و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه

از ذریت حسین علیهم السلام بمن نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سوال کند که علم همه نزد من است
و آنچه از آنها مصلحت ندانستم و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را
میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند آدم و شیث
گویند این است والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته است و خواند بر ما
از آن صحف آنچه میدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابرهیم و توریة موسی و انجیل
عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که این است
آن کتابها نسخه که از آسمان نازل شده است و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده
بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را که حق تعالی بر حضرت رسول نازل
ساخت بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنها دیگر شده پس از این حال شخصی
بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من
منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن
لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید
که من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد
و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را درهم شکستیم و استرهای ما
در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار
کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس چون بصحرای
بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد

که ای بیدا

که ای بیدا هلاک کن این گروه ستمکار را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را
با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بروی زمین نماند بغیر از من و برادرم پس
ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را بر پشت گردانید چنانچه می بینی پس با برادرم گفت که ای نذیر
برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد علیهم السلام
و خبر ده او را که لشکرش را در بیدا هلاک گردانید و با من گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی
در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که توبه ترا قبول
میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد و بحالت اولی برگردد و با حضرت بیعت
کند و در لشکر آنحضرت بماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم
ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانچه مرد با اهل
و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود که بلی والله
ای مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد
اصحاب در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر
و چهل هزار از جن و خدا بآن لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل
مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس چون
اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه
طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنائی که حضرت
ابرهیم و اسمعیل علیهما السلام گذاشته بودند بنا کند و از نو میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و

مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس اولش بنا می کند
و قصر کوفه را خراب میکند که هر که آن بنا را نهاده ملعونست مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت
خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون
از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت
نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی
آل محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت
بترسانند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند انگاه
یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان بر گرداند که با ایشان بگویید که برگردند بحق دیگر
هر که ایمان بیاورد او را ببخشید و هر که ایمان نیاورد بقتل رسانید پس چون عسکر فیروزی
اثر بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک ایمان نیاورد
مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود
فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود
و مجلس جمیع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف
اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله
هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد
و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن
زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه

بکربلای معلی متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی کرده اند که پیوسته
محل آمد شد ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را آنچنان بلند مرتبه کرده اند و
چندان از برکتها و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه
یک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشید
و فرمودند که ای مفضل بدرستی که بقعهای زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه
بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه
آن بقعه مبارکه ایست که در آنجا ندای انی انا الله از بقعه مبارکه بموسی رسید و آن
همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای داد و در موضعی که سر مبارک حضرت
امام حسین صلوات الله علیه را بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت
مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین
بقعه ایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بسیار
برای شیعیان ما در آنجا مهیا است تا ظاهر شدن حضرت قایم عم مفضل گفت که ای سید
پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه
و آله و چون وارد مدینه شود امر عجیب از او بظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری
کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون نزد قبر جد بزرگوار خود
رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله است گویند بلی ای
مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب و دو همخوابه او

ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسید که کیست ابوبکر و کیست
عمر و بچه سبب ایشانرا از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و کاه باشد که دیگری باشد که
در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون
نیست ایشانرا برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول بودند و پدر زنان آنحضرت
بودند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر ببیند ایشانرا بشناسد گویند بلی ما بصفت می شناسیم
باز فرماید که آیا کسی دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفون اند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید
که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو را با بدن تازه بدر آورند بهمان
صورت که داشته اند پس فرماید که کفنها را از ایشان بگشایند و ایشانرا بحلق کشند بر درخت
خشکی پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ برآورد و شاخهایش بلند شود
پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند گویند که این است والله شرف و بزرگی و ما رستگار
شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد هر کرا در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته
باشد حاضر شود پس منادی از جانب صاحب ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو همخوابه
حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و بیک جانب بایستد پس خلق
دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده ایشان پس حضرت فرماید بر دوستان
ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و گرنه بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که
ای مهدی آل رسول ما پیش از انکه بدانیم که ایشانرا نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان
بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال انکه کرامات بسیار از ایشان بر ما

ظاهر شد

ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم و هر که ایمان بتو آورده است و از
هر که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشانرا باین خواری بدر آورده و بردار کشید پس حضرت
مهدی صلوات الله علیه امر فرماید بادسیاهی را که بر ایشان وزد و همگی را هلاک گرداند پس
پس امر فرماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشانرا بقدرت الهی زنده گرداند و
امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را
بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه امیر المؤمنین و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن
امام حسین و اطفال و پسر عمان و یاران او علیهم السلام و اسیر کردن ذریت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق
ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلم
و جوری که واقع شده تا قیام قایم آل محمد همه بر ایشان بشمارد که از شما و ایشان اعتراف نمایند
زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از
برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نماید پس ایشانرا امر فرماید بر درخت بکشند
و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید
که خاکستر ایشانرا بدریاها پاشد مفضل گفت که ای سید این آخر عذاب ایشان خواهد بود
فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صدیق
اکبر امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی همگی زنده

خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده همه زنده خواهند شد
و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه
ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا هر جا که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند دیگر
از آنجا حضرت مهدی ع متوجه کوفه شود در ما بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش
هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که دو
بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و
وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و علمهای مغرب و از علمهای که از نزدیک
و دور متوجه آن میگردد و الله که در آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته
نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد
و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود و الله که یک وقتی چنان
آبادان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانها و قصرهای او بهشت است
و دختران او حور العین اند و پسرانش ولدان بهشت اند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را
قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از افترا بر خدا و رسول و حکم
بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن
آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد خدا خراب کند آنرا با فتنها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی
گذر کند نشان دهند که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوان خوشروی حسنی از جانب
دیلم و قزوین و با آواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری

میطلبد

میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره نه از طلا بلکه مردی
چند مانند پارهای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار همه مکمل
و مسلح پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک
کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش نزدیک کوفه رسیده اند
پس با اصحاب خود میگوید میگوید بیایید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد و الله که خود
میداند که مهدی از آل محمد است ع اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آن
حضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی می ایستد و میگوید که اگر راست میگوئی که تو
مهدی آل محمدی کجا است عصای جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و انگشتری او
و برد و زره او که آنرا فاضل می نامیدند و عمامه اش که سحاب می گفتند و اسبش که یربوع نام
داشت و ناقه اش که عضبا می گفتند و استرش که دلدل می گفتند و حمارش که یعفور می نامیدند
و براق و کو مصحف امیر المؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی حاضر
گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل
و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتری سلیمان و
تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را
بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه
آن باشند پس حسنی گوید که الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند
رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند

بغیر از چهل هزار نفر زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها
گویند که اینها سحر بزرگی بود پس حضرت مهدی علیه السلام هر چند ایشان را پند دهد و
معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که
پس دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها را بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند
در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین صلوات الله
علیه ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در
کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین علی
بن ابیطالب صلوات الله علیه و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش
در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم
قندیلها و چراغهای آنرا که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه
پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله ص با هر که ایمان آورده است با آنحضرت از
مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده
میکند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت او یا رد گفته او
می نمودند و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید
و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را بجزای خود میرسانند و همچنین میکرد بر
یک یک از ائمه تا صاحب الامر علیهم السلام و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که
آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب دنیا مبتلا گردند و در آن وقت ظاهر شود

تاویل

تاویل آن آیه کریمه که ترجمه اش گذشت وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ
تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد
ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین با حضرت صاحب الامر علیهم السلام
خواهند بود فرمود بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را
و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان ببینند
و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان
نزد جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما
واقع شد از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد
گفتهای ما و دشنام دادند و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای
جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس گردانیدن ما
پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گریان شود و بفرماید که ای فرزندان نازل
شده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله
علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنة که فدک را از من گرفتند و چند آنکه حجتها بر
ایشان اقامت کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی در باب فدک عمر گرفت
در حضور مهاجران و انصار و آب دهان نجس خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی
قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان
دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیر المؤمنین علیه السلام غصب کردند پس چون آمدند

که او را به بیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانهٔ ما جمع کردند که اهل رسالت را بسوزانند پس
من صدا زدم که ای عمر این چه جرأتست که بر خدا و رسول او مینمائی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین
براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند
علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش می‌اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم
خداوندا بتو شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب
میکنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانهٔ زنان را بگذار خدا پیغمبری و امامت هر دو را بشما
نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه
از من سقط شد و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو می‌نامند
و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید می‌کنند و خواستم که گیسو بگشایم امیرالمؤمنین دوید
و مرا به سینهٔ خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند
میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر بآسمان بلند نکنی والله که اگر بکنی خدا یک جنبنده در
زمین و یک پرنده در هوا نگذارد پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانهٔ مهاجر و انصار رفتم از ایشان
که تو مکرر بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعدهٔ یاری
کردند و چون صبح شد هیچیک نصرت من نیامدند و بی‌مختها از ایشان کشیدم و قصهٔ
من مثل قصهٔ هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت ای فرزند مادر من بدرستی که
قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار چند

کشیدم

کشیدم که هیچ وصی پیغمبر مثل آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند پس عبد الرحمن بن
ملجم پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخیزد و گوید که ای جد چون خبر شهادت
پدرم بمعاویه علیه اللعنه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب
کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه
و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه
خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشانرا بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب
من نگفت من رو بآسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشانرا دعوت کردم و
از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری
من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم
و ایشانرا گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معاویه
لشکرها بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانانرا غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگناه را
کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان
فرستادم و گفتم که بنزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر
خواهید کرد که با معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشانرا خبر داده بودم پس برخیزد امام
معصوم مظلوم شهید حسین بن علی صلوات الله علیه با خون خود خضاب کرده با جمیع
شهدائی که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول الله نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل
آسمانها و زمین بگریهٔ آن حضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد و

وحضرت امیر المؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول صلعم بایستند و حضرت
فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول او را بسینهٔ
خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیدهٔ تو روشن باد و از جانب راست حضرت
امام حسین علیه السلام حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را
حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین برداشته بیاورند فریاد کنان حضرت
فاطمه صلوات الله علیها این آیه تلاوت فرماید که این است ترجمهٔ ظاهر لفظش این است
آن روز شما که شما را وعده میدادند امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر
کردانیده باشد و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او و آن کار در شب
فاصلهٔ دوری باشد پس حضرت صادق ع بسیار گریست و گفت ای مولای من چه ثواب
دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر
چه ثواب خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها برخیزد و بگوید خدایا
وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و
مرا زدند و بجزع آوردند بستمهایی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند بر او ملائکهٔ
آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا و هر که در تحت الثری است همگی خروش
بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای
ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی
از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز

زنده

زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را
که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ
دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فرمود که عذاب تراست عذاب رجعت است و عذاب
بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما
تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما بر گردد و مهدی ما پادشاه
شود وای بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا بما بر گردد و پادشاهی
نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما
در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیهٔ کریمه را وَنُرِيدُ
أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیهٔ کریمه که ترجمه اش گذشت
والله که تنزیل این بر بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون
و هامان ابو بکر و عمر اند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم
امام محمد باقر علیه السلام پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه از
ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانیقی
بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام و شکایت کند بجدش از هرون
الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد امام
محمد تقی و شکایت کند از مامون و غیر او پس برخیزد امام علی نقی ع و شکایت کند از متوکل
پس برخیزد امام حسن عسکری ع و شکایت کند از معتز پس برخیزد مهدی آخر الزمان

هم نام جدش حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روزی که پیشانی نورانیش را در جنگ احد
مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند بخون آلوده شد و ملائکه بر دور وی گرد او باشند
تا بایستند نزد جد امجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب
و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و
گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر می بود این قدر
غایب نمی ماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا
الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گوید که آمد فتح و
یاری الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی و هو الذی ارسل رسوله و دین الحق
لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک
فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک
و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید که چه گناه داشت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی
آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت صادق
فرمود که ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد که خداوند گناهان شیعیان
برادرم علی بن ابی طالب ع و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و آینده
ایشان را تا روز قیامت بر ما بار کن و مرا در میان پیغمبران به سبب گناه شیعیان رسوا مکن پس

حق تعالی

حق تعالی جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و همه را از برای حضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست
و گفت ای سید من اینها فضل خداست بر ما به برکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای
مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص ما و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی
که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت می کنند و ترک
عبادت می کنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمی توانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید
که شفاعت نمی کنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شیعیان از خشیت الهی ترسانند
مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهند خواند که لیظهره
علی الدین کله مگر آنحضرت بر همه دینها غالب نشده فرمود که ای مفضل اگر بر همه غالب
شده می بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل
در زمین نمی ماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد و قاتلوهم حتی لا تکون
فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که
پس برگردد حضرت مهدی علیه السلام بسوی کوفه و حق تعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا
برایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب ع بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین
را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران
مومن در ذمت او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول امر که حضرت مهدی
علیه السلام ندا میفرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید

و بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک کلمه سیر و یکدانه خردل و این حدیث از این طولانی تر است
و ما باین قدر که مناسب این مقام است اکتفا کردیم **باب ششم** در اثبات معاد است
و بیان مقدمات آن از وقت مرگ تا انقضای وقت عالم و در آن چند فصل است **فصل**
اول در اثبات معاد جسمانیست و در آن تمهید مقدمه ضرور است بدانکه آنچه در قرآن
مجید و احادیث معتبره وارد شده است و وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات
و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال الخلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و در آنها
نباید کنود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تأویل است و عمده اسباب
ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام
منقول است که هر چه از ما بشما برسد اذعان و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد و
بظاهرش اقرار نمائید و در رد او انکار مکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما
تکذیب و رد بر خداوند عرش اعلی است و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصلی
عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف بر آنست بدانکه معاد در لغت به معنی
آمده است **اول** عود و رجوع بجائی یا بجائی و از آن منتقل شده باشد **دوم** مکان عود
سیم زمان عود و مراد در اینجا عود روح است بحیات برای یافتن جزای اعمالی که در
مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر سه یک چیز بر میگردد
و آن روحانی و جسمانی می باشد و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن
و اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده مبتهج و مسرور باشد و اگر

از اشقیا

از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشأه کسب کرده معذب و مغموم
باشد و فلاسفه بهمین معاد قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تأویل باین دو
حالت میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها در قیامت عود کنند و باو دیگر ارواح
بایشان متعلق گردد و اگر از اهل ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از
اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و بآتش جسمانی معذب شوند و این از ضروریات
دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز قایلند و اکثر کتابهای
الهی باین معنی ناطق است خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریح است
و قابل تأویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده
در آورد بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو
میگوئی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود بلی و ترا
زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ
خَلْقَهُ چنانچه بعد از این ان شاء الله تفسیرش ذکر کرده خواهد شد و شک نیست در انکه
انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه
هدی علیهم السلام همه هست چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آنست که ممکن نیست
جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما
انکار این معاد نموده اند باعتبار انکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه
چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد و در آنها تأمل کند میداند که محض

شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این مدعا عاجز شده اند در حیز
مسئله غامضه که محل انظار و افکار جمیع عقلا است دعوای بداهت کرده اند که کسی که باعتبار
چنین شبهه نیست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی صلوات
الله علیهم بر دارد معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد با انکه معاد
حشر جسمانی توقف بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیان خواهد شد ان شا
الله و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه هر دو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت
بدن باقی است و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو دارد و در قیامت که ارواح
با بدن بر میگردد و به بهشت یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو را
دارند و اشقیا در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو دارند و محقق دوانی در شرح عقاید
گفته است که بدانکه معاد جسمانی از جمله اموریست که واجب است اعتقاد بان و منکر آن
کافر است اما معاد روحانی اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تالم او بلذات و
آلامهای عقلی بتکلیف تعلق نگرفته است باعتقاد آن و منکر آن کافر نیست اما منعی نیست
شرعا و عقلا از اثبات آن و فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قایلون بمعاد
جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلالت
کرده است بر انکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت او است و سعادت اجساد در
ادراک محسوسات است و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست
زیرا که آدمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی

بچیزی

چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانی نیز ممکن نیست او را
که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیف اند و در وقت مفارقت
کردند از بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوی ایشان را بهم میرسد که جمع میان
این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در انکه این حالت اعلای درجات کمالات و اقصای مراتب
سعادات است و دوانی گفته است که قول هر دو نه محض جمع بین الرأیین است بلکه بر هر دو برهان
قایم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب معاد نفی حشر
جسمانی کرده است **مؤلف گوید** که این مذهب اولی مذاهب است و منافاتی میان لذات
جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز دلالت بر این دارد چنانچه عیاشی و غیر او از امام زین
العابدین علیه السلام روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و داخل شوند در بستان
خدا در مساکن و منازل خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور
او بایستند و میوها آویخته باشد بر سر او و چشمها بر دور او بجوش آید و از زیر قصر او نهرها
جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاهای متعدد برای او بگذارند و هر چه خواهش
کند خدمتکاران برای او حاضر کنند پیش از انکه از ایشان بطلبد و حوریان سیاه چشم از
باغستانها بسوی او بخرامند و در این نعمتها بمانند آنچه خدا خواهد خداوند جبار ایشان را ندا کند
که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم
شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد
از این نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها در دار کرم

جوار رحمت خداوند کریم خود هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خشنودی من از شما و محبت من
نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار رضای تو از ما
و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما بآن شادتر است پس حضرت این آیه
را خواند که مضمونش اینست که وعده داده است خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را باغستانها
و بهشتها که جاری میشود در زیر آنها نهرها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها و منزلهای
خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها این
است فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق من تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستی که بآن تنعم
خواهید کرد در آخرت و ظاهرش آنست که باصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه
بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب او است
و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که هر که شبی را
بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنت الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای
او باشد آنچه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد و آنچه بخاطری خطور نکرده باشد سوای
آنچه مهیا کردانیده است از برای او از کرامت و مزید قرب و در جمع ایشان احادیث بسیار
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست
که حوریان برای ایشان خوانندگی میکنند بحسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه در
مزمار شیطان بلکه به تسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و بروایت دیگر فرمود که در بهشت درختی

هست

هست که حق تعالی بآن درخت وحی میکند که بشنوان به بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت
من و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس صدای بلند شود از آن
درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه رحمة الله
علیه در رساله عقاید گفته است اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم میکنند بتقدیس
و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و آشامیدن
میوه‌ها و نعمتها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس
و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت می‌برد بآنچه میخواهد و همتش بآن متعلق است و
باو داده میشود آنچه خدا را بآن عبادت کرده است و حضرت صادق علیه السلام بدرستی که
مردم حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنف صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را بامید
ثواب پس این عبادت خدمتکاران است و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از برای
محبت او پس این عبادت بزرگواران و کریمان است و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح این
کلام گفته است که ثواب اهل بهشت ابتدال بمآکل و مشارب و مناظر و مناکح است و آنچه
ادراک میکند حواس ایشان از چیزها که مطبوع اند بر میل جبلی آنها و ادراک میکنند مرادهای خود را
بظفر یافتن بآنها و نیست در بهشت از بشر کسی که لذت بیابد بغیر آنها و کسی که در بهشت
بشر نیست هست که لذت می‌یابد بتسبیح و تقدیس و خوردن و آشامیدن قولیست که شاذ است
از دین اسلام و آن ماخوذ است از دین نصاری که میگویند که آنها که در دنیا اطاعت
حق تعالی کرده اند در بهشت ملائکه میشوند نمی‌خورند و نمی‌آشامند و جماع نمیکنند و حق تعالی

تکذیب قول ایشان کرده است با آنکه ترغیب نموده است عاملان را بر عمل بوعده اکل و شرب
و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و اجماع
برخلاف آن منعقد است مگر آنکه در این باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز
نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد **مؤلف گوید** که کلام مفید علیه الرحمة متین است
و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا
از لذات جسمانی ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آورده است دلالت
بر مدعای او نمیکند زیرا که از آنکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد
لازم نمی آید که از نعیم بهشت ملتذ نشوند همچنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان
نمی باشد و مع هذا از نعمتهای آن لذت می یابند بلی ممکن است که لذت جسمانی و روحانی
هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانکه تحقیق کردیم یا آنکه ممکن است که ایشان را در ضمن
التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب و
درجات میدارد بحسب اختلاف احوال بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت بچرند و
مثل حیوانات نعمتهای آنرا صرف می نمایند چنانچه در دنیا لذت می یافتند بی آنکه از قرب و وصال
و محبت کامل بهره داشته باشند و بعضی هستند که بهشت را از این جهت میخواهند که دار
کرامت خدا و محل دوستان او است و لذت از نعمتهای بهشت از آن جهت می یابند که علامت
کرامت حق تعالی است و محبوب ایشان مهیا گردانیده است پس هر گل و ریحان بوی لطف
خداوند رحمان استشمام می نمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم رحمت بی غایت او را می یابند و همچنین

سایر

سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت دامی یابد پس بهشت دو بهشت
است روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانی است همچنانکه صورت عبادات
در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر مکملات عبادتست پس کسی که در دنیا فاقد
محبت و معرفت و اخلاص و سایر مکملات بجسد بی روحی از عبادت قناعت کرده در
بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی لذتی نمی یابد و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده است
و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگی را یافته و
با اخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت
جسمانی بجز لذات روحانی نمی یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیوة
و کتاب بحار ایراد نموده ام و ذلک مما افاض الله علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در
باب اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیه می نماید که باعتقاد متکلمین صریحترین آیات است
قال سبحانه و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد و
فخر رازی گفته است که در این آیات غرایب بسیار هست بقدر امکان ذکر می کنیم پس میگوییم
آنها که منکر حشر اند بعضی مطلقا متمسک بدلائلی بلکه بشبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض
استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اکثر چنین اند و بسیاری از آیات بر این دلالت
دارد مثل این آیه قال من یحیی العظام و هی رمیم یعنی گفت کی زنده میکند این
استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده شده باشد پس این انکار بمحض استبعاد بود و
حق تعالی اول ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان که فرمود و نسی خلقه یعنی با فراموش

کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفهٔ متشابهة الاجزا از سر تا قدم اعضای مختلفه
از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین نکردیم بلکه در این اعضا آلتی
چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه که بسبب
اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات ممتاز کردیده اکر بمحض استبعاد اکتفا می کنند چرا
استبعاد از بر کشتن نطق و عقل بمحل خود نمی کنند که غریب تر است و تخصیص ایشان استخوان
را بذکر از برای آن بود که از حیات دورتر است و وصف کردند آنرا به پوسیده شدن و
ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق کردیدن اجزای موجب زیادتی استبعاد است
و حق تعالی دفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت آن خداوندی که ایشانرا بر میکرداند
پس فرمود که از برای ما مثل میزنند باستخوان یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود کمان کرده
و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفریدن غریب خود را در اول خلق او پس کفت بکو
زنده میکند آنها را آن خداوندی که آنها را از کتم عدم بوجود آورد در اول بار و او
بهر خلق علیم و دانا است و هیچ امری برو مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند
اکرچه آخر شبهه باز باستبعاد بر میکردد و آن بر دو وجه است اول آنکه بعد از عدم چیزی
باقی نمیماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر آن کردن و حق تعالی اشاره بجواب
این شبهه کرده است بآنکه در اول خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود و او را آفرید
همچنین او را بر میکرداند هر چند معدوم شده باشد و شبهه دوم آنست که میکویند که کسی که
اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها در بدن درندکان

داخل

داخل شده باشد و بعضی جزو لجزها و کوزها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و
از این بعیدتر آنکه اکر آدمی آدم دیکر را بخورد و اجزای ماکول جزو بدن آکل بشود اکر در
حشر بر کردانند اکر آن اجزا در بدن آکل داخل شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد
و اکر در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد و اکر در بدن ماکول داخل
شود آکل از چه چیز پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ
و وجهش آنست که در آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده و اجزای فضلیه هست
که از غذا بهم میرسد و در ماکول نیز هر دو قسم هست پس اکر انسانی انسانی را بخورد
اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنها است که پیش از
خوردن انسان جزو بدن او بوده است و حق تعالی بهمه چیز عالم است میداند که اجزای
اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع می کند اجزای اصلی آکل را و روح در آن میدمد
و جمع میکند اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح در آن می کند و همچنین اجزای که در بقاع و
اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کاملهٔ خود جمع می کند پس حق تعالی
رفع استبعاد ایشان بوجه دیکر فرمود الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا یعنی آن
خداوندی که از درخت تر که میان آتش و میرانندهٔ آنست آتش سوزنده بیرون می آورد
و آن شان است بآنکه دو درخت در بادیه می باشد که یکی را مرخ و دیکری را عفار می کویند
چون میخواهند که آتش بکیرند شاخ یکی از این دو درخت را بدیکری میسایند از آنها
آتش ظاهر میشود و از درختان دیکر نیز بعمل می آید مکر درخت عناب اما از این دو درخت

هتر بعمل می آید فَاِذَا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوْقِدُوْنَ یعنی ناگاه شما از آن آتش می افروزید اَوَ
لَیْسَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ بِقَادِرٍ عَلٰی اَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلٰی وَهُوَ الْخَلَّاقُ
الْعَلِیْمُ یعنی آیا نیست آن کسی که آفریده است آسمانها و زمین را قادر بر آنکه خلق کند
مثل ایشان را بلی قادر هست و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا رازی گفته است
که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکبست از بدنی که دیده میشود و جانی که در
اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاریست اگر
استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت و حیات را در او پس استبعاد مکنید زیرا که بودن
آتش در درخت سبزی که آب از آن میچکد عجیب تر و غریب تر است و اگر استبعاد می کنید
خلق جسم را پس خلق آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما و هو الخلاق
اشاره است بآنکه قدرتش کامل است و العلیم اشاره است بآنکه علم او شامل است
مؤلف گوید که جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی
و روحانی این آیه شریفه است اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثًا وَاَنَّکُمْ اِلَیْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ
یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد
این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه شک در آن نیست برهان قاطعی است بر
اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب
مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت
و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای

حکمتی

حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید
گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکانست
پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشاه دیگر نباشد و منحصر باشد
در این نشاه فائده منافع این نشاه که مخلوط است باضعاف آن از کدورات جسمانی
و روحانی و مصایب و محن و امراض و فتن و تلف و غضب اموال و بیماری و موت
اولاد و احبا و سایر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای آن خلق کند و این
شبیه است بآنکه کریمی شخصی را بضیافت برد در خانه که مملو باشد از انواع درندگان
و موذیات از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون وارد شود
طعامی نزد او حاضر سازند و هر لقمه که بردارد چندین زنبور بر دستش و دهانش
بزنند و شمشیر داران در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعت بر او حمله آورند
و بیش از آنکه آنچه متوقع اوست بعمل آید و را گردن بزنند هیچ عاقل ضیافت چنین را
نمی پسندد و مدح نمی کند بخلاف آنکه خدمات شاقه باو بفرماید و او را وعده کند
چون این کارها بکنی ترا بمناصب عظیمه سرافرازی کنم و انعامات جزیله بتو میدهم
و چندروزی آن کارها بکشد و بعد از آن مدتها بسیار در حکومت و رفاهیت خواهد
بود همه عقلا او را ستایش می کنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و
مدت راحت و نعمت غیر متناهی **فصل دوم** در دفع شبهه های معاد جسمانی است
و آن موقوف است بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح

انسان خلاف بسیار هست و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل
کرده ام و بعضی گفته اند چهل قول در این باب هست و آنچه اکثر محققین قایل شده اند
آن است که انسان مرکب است از روح و بدن و ایند و جوهرند و حقیقت اند که
میان ایشان با غایت آشنائی نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از طینت
ملائکه و عالم علویت و خلق دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است
و هر کدام را اثر و عملیست که آن دیگر را نیست آثار و افعال بدن دیدن و شنیدن
و بوئیدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینها است با این اعضا و قوای
ظاهره و لذت و المی که در حصول و عدم اینها است و صفات و ملکات و فهم
و علم و اعتقادات کار روح است بدن را نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و
مومن است بلکه آن افعال جزئی حتی که از بدن و اعضای آن صادر میشود و مثل
دیدن و شنیدن همه کار روح است و بدن و اعضا برای آنها آلتی چند اند
چنانچه میگوئی من دیدم بچشم و من شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس من عبارت
از روح و ذات تو همانست و این افعال فعل او است و این اعضا و قوی همه آلات
اویند مثل کاتب که قلم می نویسد و در حقیقت نویسنده دیگری هست و بعضی
گفته اند از جملهٔ آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است
بی همه اعضای ظاهر چنانکه از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوی آنهمه بیکار اند
و بدن در جای خود در خوابست و روح برای خود می آید و میرود و شهر شهر سیر میکند

و میگوید

و میگوید و می شنود و همه کار میکند اما در این کلام سخنی هست پس معلوم شد که در
در انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزلهٔ آلت او است و بعضی گفته اند روح
در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور و روشنی همه از چراغ است و فانوس
پرده ظلمت است اگر چراغ را پرده مشاهده نمائی ضیاء جمالش را توانی دانست و اگر
روح را در بدن ملاحظه نمائی قدر کمالش را توانی شناخت و آن وقت میدانی
که فانوس نقص و عیب چراغ است نه زینت جمالش چراغ تا گرفتار ضعیف و ناتوانست
از هبوب ریاح محتاج بفانوس و پنهان است و بیمار تا نحیف و رنجور است بحجاب
و پوشش او راضی و راست مشعل و آفتاب را فانوس در کار نیست و صحیح محتاج
پرهیز از نسیم بهار نیست و در کتاب بصایر الدرجات از حضرت صادق ع
روایت کرده است که روح موفر و بدنش مثل جوهریست در صندوق جوهر را
که برداشتند صندوق را بجا انداختند و اعتنا بشان آن نمی کنند و در کتاب معراج
الیقین روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیست که
کسی در شهری میخوابد و خود را در شهر دیگر بخواب می بیند فرمود روح مثل آفتاب است
که مرکزش در آسمان است و شعاعش در جهان پهن است و ایضا در بصایر از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روح ممزوج ببدن و داخل بدن
نمی شود بلکه مثل سرپوش است بر بدن که محیط است بآن و حاصل خلاف در روح
باین بر میگردد که روح آیا جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است

وبعضی آنها که جسم میدانند متکلمان بدو قول قایل شده اند یکی آنکه عبارتست از این هیکل محسوس
ودویم آنکه در بدن اجزای اصلیه هست که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه میباشد که زیاد
وکم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است بانا و نحن آن اجزای اصلیه هست و مدار
حشر و ثواب و عقاب بر آنست و بعضی از متکلمین امامیه باین قایل شده اند و بر این قول بعضی از
اخبار دلالت میکند نه باین معنی که روح آنست بلکه آن اجزا از بدن انسان در حال حیات و در قبر
باقی میماند و در قیامت محشور میشود و آن اجزا است چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد
و آنها که جسم نمیدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال سقیمه دارند که قابل نقل نیست و آنها که مجرد
میدانند اکثر فلاسفه حکمایند و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از
علمای امامیه اگرچه بعضی گفته اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین
علیه الرحمه و بعضی از متاخرین گفته اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود و تقریر
حدیث صریحی در این باب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری یا ایهامی باین معنی داشته
باشد بمحض آنها جزم باین قول نمی توان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته اند اگرچه تمام نیست اما اخبار
بسیار که در باب تنزیه حق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات مختصه
حق تعالی است و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن بنزد اهل خود و مشغول
شدن بوادی السلام و امثال آنها دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند از تجسد مثالی و همچنین
احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن آنها بر دور عرش و امثال آنها دلالت بر جسمیت میکند
مگر آنکه تاویل کنند آنها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است

بر نفی

بر نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی
فهمیده اند که همچنانچه خدا را نمی توان شناخت و حضرت رسول صلعم فرمود ساکت شوید از آنچه
خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که تکلف مکنید دانستن چیزرا
که تکلیف علم آن بشما نکرده اند که بسا باشد بر خلاف حق قایل شوید و معذور نباشید نزد
خدا و آنچه اکثر گفته اند که قول ببقای روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف
بر قول بتجرد است بیوجه است و ممکن است بر وجهی باشد که صاحب صحایف الالهیه و جماعت
دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم سموات و از خطا بر قدر و
جامع انس و در این بدن از باب چراغ است در غرفه اثر ضوء و نورش میرسد بجمیع اجزای بدن
و موتش بیرون آمدن آنست از بدن و مفارقت او از آن و جسم او مانند جسم ملائکه و سایر
اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت بقدرت الهی محفوظ میماند چنانچه شیخ ابو طالب
طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام   کرد بعد از مجاب
شدن شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی آن چه میشود
حضرت فرمود میرود و بر نمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن
که روح مفارقت کند و بر نگردد حضرت فرمود قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام
پنهانست و اجسام بالعیان قایمند مانند سنگ و آهن پس هر گاه یکی از آنها را بر دیگری زنند
آتش در میان آنها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند و چراغ می افروزند پس آتش در آنجاها
ثابت است و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر آن قالب کثیفی پوشانده اند

وازبابت چراغ نیست که تو گفتی بدرستی که آن خداوندی که خلق کرده است چنین را در رحم از
آب صافی و مرکب گردانیده است در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و موها و استخوانها
وغیر آنها و بعد از موت زنده می کند و بعد از فنای آن برمیگرداند گفت پس روح در کجا است
فرمود در زیر زمین در جائی که بدن در آنجا است تا وقتی مبعوث شود گفت کسی که بر دار
کنند روح او در کجا است فرمود که در دست ملکی است که آنرا قبض کرده است تا او را بزمین
بسپارند گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب در آمد پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود که
بلکه آن باقی است تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت همه اشیا فانی و باطل میشوند
پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس برمیگرداند اشیا را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن
در مقدار چهارصد سال است که خلق در آن معدوم ماندند و آن در مابین نفخ اولی است
تا نفخ دویم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروریه دین اسلام است و آیات متکاثره
و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد
و اگر در آسمان باشد چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود ممکن است که تعلق گیرد بروح
حیوانی که در بدن ساریست و از قلب منبعث میشود بخروج روح حیوانی تعلق او از بدن
برطرف شود و بعود بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد
مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج بالتی هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن
تعلق بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتن در آن بدن باشد
بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیات نیز هست و آن بمنزله این بدن

ودر بیان

ودر بیان آن با خارج از آن است و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند
در حال حیات و در بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقش ببدن
مثالی بیشتر می شود و بآن بدن عروج بسموات میکند و بر الواح سماویه مطلع میگردد
و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور می شوند و الهامات
بایشان باو میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور میشوند و بمقتضای وان
الشیاطین لیوحون الی اولیائهم وحیهای شیطانی بایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش
ببدن مثالی زیاده می شود و اکثر ثواب و عقابش با آن است بلکه محتمل است که نفوس
قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا علیهم السلام تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چند
هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میان اخبار باسانی
می تواند شد و بنابر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرورتر است و بدون آن فهمیدن
آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت اشکال است و آنکه جمعی توهم کرده اند که قول باین
مستلزم قول بتناسخ است بی وجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافرند که انکار حشر
و ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد و از بدن زید
ببدن عمرو منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق میگیرد در این نشاه و نشاه دیگر نیست
و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قایل نیستند
و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافرند
نه بسبب تناسخ نیست و بسند معتبر از [illegible] منقول است که شخصی در خدمت حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله علیه بصحرای نجف رفتم که از آن وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستاده
چنانچه گویا با جماعتی صحبت میدارند من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که
دلگیر شدم و برخواستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین می ترسم
که از بسیاری ایستادن آزار بکشید اندک استراحتی بفرمایید فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم
و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان
صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر از برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه
نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان
فرمود که روح های ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد و در بقعه از بقعهای زمین مگر آنکه
روحش را میگویند ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر
از ابو ولاد منقول است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چنین
روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبزند که در دور عرش میباشند فرمود
نه مؤمن از آن عزیزتر و گرامی تر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند ولیکن روح ایشان
در بدنی نیست مثل این بدنها که داشتند و ایضا ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است
که ارواح مثل اجساد بر درختی از بهشت نشسته یکدیگر را می شناسند و از یکدیگر احوال
میپرسند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح مؤمنان سؤال نمودند که
در بهشت میباشند بصورت ابدان شان که اگر ببینی میشناسی و میگویی فلان است که
دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا

ودر بعضی

ودر بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا ودر بعضی
بدنی مثل بدن دنیا می باشند اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن بدانکه علما
را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت
جسمی و صورت نوعی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند که صورت
جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند و در صورت جسمی و نوعی دیگر
بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی خواجه نصیر رحمه الله و بعضی از حکما بهیولی قایل
نیستند جسم بغیر صورت جسمی نیست و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقی است
و چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی از آن که اتصال باشد برطرف
میشود و انفصال عارض آن میشود و بر عکس و این قول بسیار متین است اما رفع شبهه
استحاله اعاده معدوم بمحض این مشکل است و اکثر متکلمین خاصه و عامه از برای دفع این
شبهه و غیر آن بجزو لا یتجزی قایل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در
تفرق اجزا جزئی از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود هرگاه بر این اقوال مطلع شدی
دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب آنها معلوم شد و
عمده شبهه ایشان که حکما متشبث بآن شده اند امتناع اعاده معدوم است و بنا بر
قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی تر است زیرا که بنا بر مذهب ایشان صورت جسمی
و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که بجمیع اجزا عود کند بدون
اعاده معدوم نمی شود و اصحاب قول دویم و سیم گمان کرده اند که باختیار این دو قول

نقضی بر این اشکال نموده‌اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخص را بسوزانند
و خاکسترش را بباد دهند تشخص زید باقی نمی‌ماند و هر چند صورت و اجزا باقی نماند در عود شخص بعینه
ناچار است از عود تشخص او بعد از انعدام آن تشخص مگر بنابر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخص
قایم است باجزاء اصلیه او که مخلوط است از منی و آن اجزا باقی است در مدت حیات شخص و بعد از
مرگ او و تفرق اجزای او پس تشخص معدوم نمیشود و بنابر این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم
شود و غیر آنها بجای آنها برگردد قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از
رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که همه چیز فرزند آدم می‌پوسد و کهنه میشود مگر
استخوان منتهای صلب که بمتصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش می‌پوسد فرمود بلی و باقی نمی‌ماند
گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است که آن نمی‌پوسد باقی میماند در قبر مستدیره
تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر
عدم قول بامتناع اعاده معدوم بنابر آنکه دانستی که دلیل بر آن قایم نشده است و دعوای بداهت
ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصاً بنابر قول بانعدام جمیع اشیا که از
قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله و اگر کسی قایل بامتناع باشد
نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بآنکه گوییم که در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین
بس است که از آن ماده بعینها مخلوق شود خصوصاً وقتی که شبیه باشد بآن شخص در صفات
و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی میگویی که او فلان است زیرا که مدرک لذات و آلام

روح است اگر چه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند آدمی را از وقتی که روح بر او دمیده میشود
تا هنگام پیری که همان شخص است هر چند که متبدل شود صورت و هیئات و اجزای او و تحلیل
میرود و بدل آنها می‌آید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعاً و عرفاً که همان
شخص است و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از و صادر شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر عملی
در جوانی کاهی کرده باشد و او را در پیری دست از او بیابد و او را تادیب کند نمی‌گویند که بر او
ستم کرده است و اینها یا بابقا بقاء اجزاء اصلیه است یا باعتبار این است که مدار بر روح است
و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز بر تعذیب او میکند و ظلم نمی‌شمارد و
همچنین بعد از موت زیرا که روح بنابر مشهور بعینه باقی است و نصوص دلالت میکند بر
آنکه آن شخص بر میگردد بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص است همچنانکه حکم می‌کنند
بر یک آب هرگاه که در دو ظرف بریزند که این همان آب است که در یک ظرف بود بحسب شرع و
عرف هر چند قایل بهیولی باشند و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق
حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یکقطره آب دیگر بر
و در بعضی از آیات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ یعنی آیا نیست آنکسی که آسمانها و زمین را خلق
کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم كُلَّمَا
نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ یعنی هر چند بریان میشود
پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در اینجا

غائبه و خاصه وارد شده است که محشور میشوند منکران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان
کافران مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی و بدن و ساق و سرمه کشیده خواهند بود
و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ ابوطالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی علیهما الرحمه روایت
کرده اند که ابن ابی العوجاء ملحد از حضرت صادق ع سوال کرد از آیه بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا
و گفت گناه آن پوست دیگر چیست که آنرا عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این همان
پوست است و هم غیر آنست ابن ابی العوجا گفت مثل آنرا از امور دنیا بیان فرما فرمود که آن
آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و باز دیگر در همان قالب بریزند میتوان گفت همان
و می توان گفت که غیر آنست گفت بلی خدا متمتع کرداند مردم را بوجود تو و باین مراتب اعتقاد
و اولی آنست که تصدیق نمایند آنچه را در نصوص متکاثره (متواتره) وارد شده است از خصوصیات آن
و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند بتفکر و نظر در آنها که مبادا
ادعائی نمایند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند چنانچه سابقا مذکور شد

فصل نهم در اقرار بحقیت مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلب است **اول** آنکه اقرار
باید کرد که هر زنده بغیر حق تعالی البته او را مرگ می باشد چنانچه حق تعالی فرموده است کُلُّ نَفْسٍ
ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و هیچ ممکن را حیات ابدی نمی باشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است
از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت را تعزیه
بگوییم باسمعیل فرزند او پس ترحم کرد برو و بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت فرزند شریف را
باو داد و فرمود إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد و فرمود

کل نفس

کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد
ماند پس اهل آسمان می میرند تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر ملک موت و حاملان عرش
و جبرئیل و میکائیل پس ملک موت می آید و نزد حق تعالی می ایستد پس خدا از او میپرسد و
حال آنکه خود بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک موت
و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند دیگر
ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند فرماید که من مقدر و مقرر
کرده ام بر هر نفسی که در او روح بوده باشد مرگ را پس ملک موت بیاید و نزد حق تعالی
بایستد و از او سوال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک موت
و حمله عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه
بجانب بالا نکند پس از او پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نماند (نمانده)
پس گوید بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود
بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند و کجایند آنها که با من خدای
دیگر قرار میدادند و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل را بقبض ارواح موکل
گردانیده است و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو میسپارند
و در این باب ظواهر آیات اندک منافاتی دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را بخود
نسبت داده و در بعضی نسبت بملک موت داده و در بعضی نسبت بملائکه داده است اکثر
جمع میان اینها باین نحو کرده اند که بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان

با و میدهند و او همه را بحق تعالی عرض می نماید و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است
که جناب اقدس الهی از آن عظیم تر است که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه
او بامر او می کنند فعل او است زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفرا
میان خود و میان خلق خود چنانچه فرموده است خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از
مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل
معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت
و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل او است و هر چه ایشان بعمل می آورند
منسوب باو است پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه
اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد
و از خلق خود موکل میکند بهر که میخواهد بهر امر که میخواهد و ملک موت را موکل میگرداند
بخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد و همچنین نیست که صاحب علم هر علم را برای
همه مردم تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم
طاقت فهم آن دارند و بعضی را ندارند مگر کسی که خدا اسهل و آسان کند از برای او حمل آنرا
و اعانت کند او را بر فهم آن دارند و بعضی را ندارند از خاصان اولیای او و ترا همین
بس است که بدانی که خدای عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستهای
هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان **مؤلف گوید** که در این حدیث شریف اشعاری هست
بانکه آنحضرت با سایر ائمه علیهم السلام نیز قبض بعضی از ارواح می نمایند یا مدخلی در آن دارند

بامر الهی

و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بان ننمود همچنانچه در بعضی از خطب غیر مشهور
فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضا دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور ایمان اجمالی
کافی است و تفحص از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقول است در جمع
میان این آیات که ملک موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که دیاولان داشته باشد
و بهر جا و بی هر کار که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند و او از ایشان
قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک خود قبض نموده از او قبض می نماید و در احادیث
معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملک موت را
در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یکساعت و حال آنکه
بعضی در مشرق اند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشان را و اجابت من میکنند و بروایت دیگر
فرمود که جمیع دنیا نزد من از بابت کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشد و از هر طرف
آن که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من از بابت درهمی است که در دست
یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافی است
تفحص این تفاصیل ضرور نیست اما نفی ملک موت نمودن و تاویل کردن آن بقوای بدنی
یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکما میکنند کفر است و بدانکه خلاف است که آیا ارواح
حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چون نص صریحی بنظر نرسیده تفکر
در آن ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بقدرت حق تعالی است
و او محیی و ممیت همه است و می تواند بود که ملک موت قبض کند یا ملائکه دیگر و خدا را

کارکنان بسیار است و ظاهر آیات و اخبار حشر وحوش آن است که ارواح آنها نیز محفوظ میماند
تا روز حشر چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی دوم آنکه باید اقرار نمود بآنچه در
اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات مرگ و شدائد آن و کیفیات آن و حاضر شدن رسول
خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم در وقت قبض روح هر شخص مؤمنان
را از برای بشارت دادن و آسان کردن مرگ بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را از
برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار ایشان بعذاب و نکال ابدی و تفکر در
کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و دیدن میت ایشان را بچه نحو
و حضور ایشان در جسد اصلیست یا در جسد مثالیست چنانچه سابقا اشعاری بآن شد زیرا که
تفکر در آنها موجب استیلای شیطان و وساوس او میگردد و احادیث در این باب متواتر
و شعر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بحارث همدانی خطاب کرده نزدیک بتواتر
یا حار همدان من یمت یرنی : من مؤمن او منافق قبلا : یعنی ای حارث همدانی که بمیرد
مرا معاینه می بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و در احادیث معتبره بسیار از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باد برای او میفرستد یکی
منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر او فراموش میگرداند و مسخیه او را جوانمرد و
سخی میگرداند بجان دادن و چون ملک موت می آید که قبض روح او بکند باو میگوید ای دوست خدا
جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد را بحق فرستاده است من مهربان تر و مشفق ترم نسبت بتو از
پدر مهربان بگشا دیدههای خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و

و حسن و حسین و امامان از ذریت ایشان صلوات الله علیهم پس با او میگویند اینها اند
رسول خدا و امامان تو که تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را می بیند
و منادی او را ندا میکند از جانب رب العزت که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت فرمود یعنی ای نفس
که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی
بولایت ائمه خود مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد
و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من پس در آن وقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه
روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی او در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفسی نمیمیرد هرگز
تا رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را نبیند راوی پرسید که چون ایشان را دید بدنیا
بر میگردد و فرمود نه چون ایشان را دید میرود بسوی آخرت و هر دو می آیند و رسول خدا نزد
سر او می نشیند و علی علیه السلام نزدیک پای او می نشیند پس حضرت رسول سر را نزدیک گوش او
می برد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا
پس حضرت امیر علیه السلام بر میخیزد و سر را نزد او میبرد و میگوید ای ولی خدا شاد باش منم
علی بن ابی طالب ع که او را دوست داشتی و در این وقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در
کتاب خدا هست الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی
الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی آنها که ایمان آورده اند
و پرهیزکار بوده اند از برای ایشانست بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و آن آیت

فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند می شود رسول خدا و امیر المؤمنین
حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر در دست چپ او و حضرت
رسول صلعم باو میفرماید آنچه امید داشتی در پیش روی تست و آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی
پس در بهشت را برای او میکشایند و میگوید این منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا بر میگردانیم
بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهم گوید مرا حاجتی نیست بدنیا پس در آن وقت رنگش
سفید میشود و جبینش عرق می کند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و
آب از دیده اش روان میگردد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را براو عرض
می کنند و او اختیار آخرت می کند پس روح با او است و او را غسل میدهد با آنها که غسل
میدهند و میگردانند بدن او را با آنها که میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند
و جنازه را برداشتند روح در پیش آن جماعت میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند
و بر او سلام می کنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم
بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را باو بر میگردانند از سر او تا کمر او و از او سوال می کنند
از آنچه میداند از اعتقادات حق چون جواب گفت در بهشت را بر روی او میکشایند پس داخل
میشود بر او در قبر از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضا بسند معتبر از آنحضرت علیه السلام
منقول است که خطاب بشیعیان نمود و فرمود که بخدا سوگند که خدا اعمال را از شما قبول می کند
پس شما را می آمرزد و پس جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند آنچه موجب
روشنی چشم او است و چون محتضر میشود حاضر میگردد نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل

و ملک موت علیهم السلام پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک می آید و میگوید یا
رسول الله این شخص دوست ما و اهل بیت ما بود او را دوست بدار و رسول خدا بجبرئیل
میگوید که این خدا و رسول و اهل بیت را دوست میداشت پس او را دوست بدار و جبرئیل
بملک موت میگوید که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را
دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزد او آید و گوید ای بنده خدا آیا
گرفتی چیزی را که بآن گردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی
بآن از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری در زندگانی دنیا گوید بلی پرسد که آن
کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن ابی طالب است ملک موت گوید راست گفتی از آنچه می ترسیدی
خدا ترا امان داد از آن و آنچه امید داشتی یافتی پس [illegible] باد ترا برفاقت سلف صالح
رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا
و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود
و حله زردی از حلهای بهشت بر او بپوشانند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت
بر او بکشایند و باو گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس باو گویند بشارت
باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت می کنند
آل محمد را در باغستانهای رضوی و با ایشان میخورد از طعام ایشان و می آشامد از شراب
ایشان و با ایشان سخن می گوید در مجالس ایشان تا وقتی که قایم ما ظاهر شود و چون
آنحضرت ظاهر شود حق تعالی ایشان را مبعوث گرداند و با او تلبیه گویان و چون کافر را مرگ

در رسد با در رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی ع
نزدیک آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار و رسول خدا
و اهل بیت رسول بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید که این دشمن خدا و رسول
و اهل بیت او بود و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت نزد او رود و گوید
ای بنده خدا آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی که خود را از کرده عذاب خدا بدر آوری و گرفته
برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شده بعصمت کبری گوید نه ملک موت گوید
بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم آنچه از آن میترسیدی
بآن رسیدی پس جان او را بنهایت عنف و دشواری از بدن او میکشند و موکل میگردانند
بروح او سیصد شیطان که همه آب دهان بر روی او می اندازند و از روح او متاذی میباشند
و چون او را در قبر میگذارند دری از درهای جهنم بر قبر او میگشایند که داخل میشود بر او
از زبانه و بوی بد جهنم و احادیث در این باب بسیار است باید محمد و بهمه اینها اقرار نمایند
و در مقام تفحص تفاصیل آنها نباشند **فصل چهارم** در احوال عالم برزخ است باید تصدیق
کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه
مذکور شد و بسؤال قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ ما بین موت را می گویند تا قیامت
و چون میت را در قبر گذارند دو ملک می آیند از برای سؤال و حق تعالی روح باو بر میگرداند
از سر تا کمر او را می نشانند و از او سؤال میکنند و جمعی که از ایشان سؤال میکنند بعضی
از ایشان بعد از سؤال در راحت و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و ضغطه

وفشار

و فشار قبر در این بدن است و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند
فائده بیان میشود **فایده اولی** در بیان بقاء روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در
باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن در آیات متکاثره و اخبار متواتره مذکور است
حق تعالی میفرماید که گمان مکن که آنها که کشته شده اند در راه خدا مرده اند بلکه زنده اند نزد
پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند و شادند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است
از فضل خود و شادی میباشند از برای مؤمنان که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشانند
بآنکه خوفی برایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار یا منع کنندگان
زکوة فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا بر میگردانید
مرا بدنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرموده
کلا نمی توانند شد این برگشتن که این کلمه ایست که او میگوید و فایده نمی بخشد و در عقب
ایشان برزخی هست تا روز دیگر که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق
خاصه و عامه مشهور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد به بدن لطیفی
مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و بآن بدن حرکت میکند و پرواز
میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است
که گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان
بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصله مرغان سبز می باشند گفت سبحان الله مؤمن
گرامی تر است بر خدا از این چون وقت مرگ او میشود و می آید نزد او رسول خدا و علی و فاطمه

وحسن وحسین صلوات الله علیهم وبا ایشان ملائکهٔ مقربان خدا هستند اکر کویا کرد خدا زبان
او را بشهادت از برای خدا بتوحید و از برای پیغمبر بنبوت و از برای اهل بیت بولایت کواهی
میدهد بر این رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ملائکهٔ مقربان با ایشان
و اکر زبان بسته شد حق تعالی مبعوث میکرداند پیغمبر را بعلم آنچه در دل او است از این عقاید
پس آنحضرت شهادت میدهد باین و شهادت میدهند بشهادت رسول صلی الله علیه و آله و علی
و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و هر که با ایشان است از ملائکه و چون حق تعالی
قبض روح او نمودی برد این روح را ببوی بهشت در صورتی مثل آن صورت که در دنیا داشت
و میخورند و می آشامند پس مرده تا آنکه نبیند ایشان میروند می شناسند ایشان را بآن صورتی که
در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که آنحضرت در شب معراج کذشت بر مرد پیری که در زیر درختی نشسته بود و کودکان بسیار
بر دور او بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این مرد پیر کیست کفت این پدر تو ابراهیم است
فرمود این اطفال چه کسانند کفت که اینها اطفال مؤمنانند ایشان را غذا میدهد
و علی بن ابراهیم از حضرت صادق عم روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان
تربیت می کنند فاطمه صلوات الله علیها مؤلف کوید که این سه حدیث احتمال تجسم
روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات
ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن حضرت امیر المؤمنین رسول خدا را با ابو بکر
در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر را علیهما السلام با اصحاب خود دیدن

حضرت امیر

حضرت امیر علیه السلام حضرت یوشع علیه السلام را و سخن کفتن با او و ملاقات کردن
حضرت صادق علیه السلام حضرت باقر علیه السلام را و امثال اینها که در کتاب بصایر
الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با این دو احتمال احتمال جسد اصلی
نیز دارند چنانچه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قایلند که بعد از سفر دنیا
حق تعالی ارواح مقدسهٔ انبیا و اوصیا بجسدهای اصلی معاودت مینماید و ایشان را باسمان
میبرند و دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله انبیا و اوصیا علیهم السلام را در شب
معراج بر این حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال را
دارد اما در بعضی از آنها جسد اصلی ظاهرتر است و از صحایف الابرار فضل بن شاذان
روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در صحرای نجف بر روی سنکریزه
خوابید قنبر کفت من جامهٔ خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نیست مکر تربت
مؤمنی یا مزاحمت نمودن در مجلس مؤمنی و با او همنشینی کردن اصبغ بن نباته کفت تربت مؤمن
را دانستم که بوده و خواهد بود مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود ای پسر
نباته در این صحرا ارواح هر مؤمن و مؤمنه هست در قالبها از نور بر منبرها از نور و حسن بن
سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب قایم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است
و در آخرش زیادی کرده است که ای پسر نباته اکر پرده برداشته شود هر آینه خواهید دید ارواح
مؤمنان را که حلقها نشسته اند و بدیدن یکدیکر میروند و با یکدیکر صحبت میدارند و روح
هر مؤمن در این وادیست و روح هر کافر در وادی برهوت یمن است و ایضا از کتاب شفا

و جلا روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که میگویند روح مومن را
در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا برگردانیم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه میکنم
بلا و زیان کاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است
که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد راوی پرسید سبب
حدوث آن چه بود حضرت فرمود که خدای عز و جل رسولی فرستاد بسوی اهل زمان
او و ایشانرا خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او گفتند اگر اینرا بکنیم از برای ما چه خواهد
بود تو مالت از ما بیشتر نیست و عشیرات از ما عزیزتر نیست گفت اگر اطاعت من
میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من کنید خدا شما را داخل جهنم میکند
گفتند بهشت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی بآنجا میرویم گفت
بعد از مردن گفتند ما می بینیم مردهای خود را که استخوان شده اند و پوسیده اند پس
تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان بآن حضرت بیشتر شد پس حق تعالی در ایشان
خواب دیدن را احداث کرد آنها آمدند بنزد پیغمبر و خبر دادند بآنچه دیده بودند و تعجب که
در این باب داشتند پیغمبر گفت که خدا خواست که حجت بر شما تمام کند اینها آنست که بر شما وارد
کرده و بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هرچند بدنهای شما پوسیده باشد روحهای
شما باین نحو معذب خواهد بود تا وقتی که بدنهای شما مبعوث گردد و در بصائر بسند صحیح
از حضرت صادق ع روایت کرده است که گفت با ابو بصیر که هر که از شما با اعتقاد ولایت ما
بمیرد شهید است هرچند در میان رختخواب خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی

میخورد

میخورد و در احادیث بسیار وارد شده است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران
مومن میروید مطلع میشوند و انس میگیرند بشما و چون برمیگردید وحشت بهم میرسانند
و کلینی بسند کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که مومن بزیارت اهل خود
می آید و می بیند چیزی را که دوست میدارد و از او می پوشانند چیزی را که کراهت دارد و
کافر بزیارت اهل خود می آید و می بیند آنچه را نمیخواهد و می پوشانند از او آنچه را میخواهد
و بعضی در هر جمعه می آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و بروایت معتبر دیگر
فرمود که هیچ مومن و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می آید اگر
مومن می بیند که اهل او اعمال صالحه میکنند خدا را حمد میکند بر این و اگر کافر می بیند
که اهل ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و در بسند کالموثق از اسحاق
بن عمار منقول است که گفت بحضرت کاظم ع عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود می آید
فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هر هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم
بچه صورت می آید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف
میشود اگر ایشانرا بخیر و خوبی می بیند شادی میشود و اگر بشر و پریشانی بیند محزون و غمگین
میشود و بروایت دیگر فرمود که می آیند بقدر فضایل خود بعضی هر روز و بعضی در هر دو روز
و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس با مثل آن بصورت گنجشک
یا کوچکتر و با او ملکی می آید و باو می نماید آنچه باعث سرور او ست و از او می پوشانند آنچه
باعث اندوه او است و برمیگردد با شادی و خوشحالی و ایضا از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده است که از پروردگار خود مرخص میشود و حق تعالی دو ملک را با او میفرستد
و بصورت بعضی از مرغان می آید و بر خانهٔ خود می نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن
ایشان را می شنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرآت العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار
در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقول است که ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کرد از ارواح مؤمنان فرمود در حجره چند اند در بهشت میخورند از طعام آن و می آشامند
از شراب آن و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده کرده
عطا کن و ملحق کن آخر ما را باول ما و ارواح مشرکان در آتش معذبند میگویند پروردگارا
برپا مدار از برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ما را بعمل میاور و ملحق مگردان آخر ما را
باول ما پس از این حدیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقی است و مثاب
و معاقب می باشد فی الجمله **فایدهٔ ثانیه** در بیان سؤال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است
بدانکه اجماعی مسلمانانست که در قبر سؤال می باشد و روح را از برای سؤال ببدن برمیگردانند
بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند شیعهٔ ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت
و همین آمدن دو ملک از برای سؤال متواتر و ضروریست و در اکثر اخبار وارد است که یکی
منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشر
و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب
می آیند و بشارت میدهند ایشان را بثوابهای و نعیم بی انتها و از برای کافران و مخالفان

بصورتهای

بصورتهای مهیبی می آیند و ایشان را وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه
آنست که سؤال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر محض است و مستضعفان
و اطفال و مجانین را سؤال نیست و همچنین کسی را بعد از گذاشتن میت در قبر تلقین
کنند دو ملک با یکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید علیه الرحمه
گفته است سؤال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از عامه
در کتب خود روایت کرده اند از ابو امامهٔ باهلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزید پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان
پسر فلانه و نام او و مادرش را بگوید او می شنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او در
می نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا ترا رحمت کند پس بگوید بیاد آور آن اعتقادی را
که با آن از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد و بانکه پسندیدی خدا را
از برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن را امام خود پس
منکر و نکیر بیرون میروند و میگویند ما چرا اینجا نشسته ایم حجت او کردند و فرمود که اگر
نام مادرش را نداند بحوا نسبت دهد و خلاف کرده اند در آنکه آیا انبیا و اوصیا علیهم السلام
سؤال قبر می باشد یا نه و تفکر در این مسئله ضرور نیست اگرچه عدم سؤال اظهر است و در
سؤال اطفال عامه نیز خلاف کرده اند و اظهر عدم سؤال است و شیخ مفید رضی الله
عنه در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوع اند
بعضی منتقل بثواب و عقاب می شوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقابی نمی یابند

حضرت صادق ع پرسیدند از کسی که می‌میرد در دار دنیا روح او در کجا می‌باشد حضرت فرمود
که هر که بمیرد و او محض ایمان باشد محضا یا محض کفر باشد محضا منتقل میشود روح او از
هیکلی که دارد بمثل آن در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و چون حق تعالی
اراده نماید که ایشان را محشور گرداند در قیامت انشا میکند جسم و بدن او را و بر میگرداند روح او را
به بدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را وافی و کامل بدهد پس مؤمن بعد از
موت منتقل میشود و از جسد بجسدی مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتی از
جنتهای دنیا می‌برند و متنعم می‌باشد در آنجا تا روز قیامت و کافر منتقل میشود روح او از جسد
او بجسدی مثل آن بعینه و می‌برند او را بسوی آتشی که معذب باشد بآن تا روز قیامت و شاهد
این در مؤمن آنست که حق تعالی فرموده است در باب مؤمن آل یسین با او گفته شد که داخل شو
در بهشت گفت ای کاشکی قوم من علم بهم میرسانیدند بآمرزیدن پروردگار من مرا و بانکه او
گردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافر آنکه در باب فرعون و اصحاب او
فرموده است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند
داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر آنست که سؤال و عذاب و ثواب
ایشان را نمی‌باشد و در احادیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که سؤال
قبر و رجعت مخصوص کسی است که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سؤال قبر
نمی‌باشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه صلوات الله علیهم ارواح ایشان
با بدنهای ایشان از زمین بآسمان میروند و تنعم ایشان در بدنهای اصلیست که در دنیا داشته‌اند

واین

واین مخصوص ایشانست و در غیر ایشان نمی‌باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که تصدق فرستد بر من نزد قبر من می‌شنوم آنرا و هر که صلوات فرستد بر من از دور بمن میرسد
و فرمود که هر که صلوات فرستد بر من یکمرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات
فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات بسیار فرستد
و هر که خواهد کم بفرستد پس بیان کرد آن حضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او را
می‌شنود و این نمیشود مگر بانکه نزد حق تعالی زنده باشد و همچنین ائمه هدی صلوات الله علیهم
سلام هر که کند بر ایشان را از نزدیک می‌شنوند و از دور بایشان میرسد و آثار صحیحه از ایشان
بر این مضمون وارد شده است و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند و روزی
بایشان میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر چاه
بدر و خطاب کرد مشرکانی را که در آن روز کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود
بتحقیق که شما همسایه بدی بودید از برای رسول خدا او را از خانه او بیرون کردید و از دیار خود
راندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعده پروردگار خود را حق
یافتم پس عمر با آنحضرت گفت یا رسول الله خطاب تو چیست با مردهائی که جان ایشان رفت
حضرت فرمود پس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر نیستی از آنها و نیست میان ایشان
و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را بگرزهای آهنی مگر آنکه من رو بگردانم از ایشان و
منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره
کعب را که او را نصب کرده بودند در فتنه بصره مصحفی بگردن آن انداخته بود و با اهل و فرزندان بجنگ آن

حضرت آمده بود و هم کشته شدند چون حضرت او را در میان کشتگان دید فرمود که او را
بنشانید چون نشاندند فرمود که ای کعب من وعدهٔ خدای خود را یافتم که حق بود آیا تو وعدهٔ
خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانید او را و چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد
پس مردی از اصحاب آن حضرت گفت چه فایده دارد سخن با او و کشته شده که سخن ترا نمی شنود
فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانکه اهل قلیب بدر سخن حضرت
رسول را می شنیدند و اینها از جملهٔ اخبار حیات که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مردها بر
میگردد بسوی او روح او از برای تنعم ایشان و یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر کس که
بمیرد بلکه با آن تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام شیخ مفید رحمه الله و کلینی قدس سره احادیث
بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سؤال کرده نمیشود در قبر مگر
کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما
جماعت دیگر از ایشان غافل اند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت
روایت کرده است که سؤال از کسی میشود که صغطه بر او واقع می شود و ایضا بسند معتبر
از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک می آیند که ایشان را منکر و نکیر بسوی میت در
وقتی که مدفون شد صدای ایشان مانند رعد قاصف است و دیدهای ایشان مثل برق
خاطف زمین را می شکافند بدندانهای خود و مویهای ایشان آویخته که در میان آنها راه
میروند و سؤال میکنند از میت که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مؤمن است میگوید
خدا پروردگار منست و دین من اسلام است پس از و میپرسند که چه میگوئی در حق این مرد

کردر میان

که در میان شما بیرون آمد گوید که از محمد رسول خدا از من می پرسید گویند شهادت میدهی که
او رسول خداست گوید گواهی میدهم که او رسول خداست پس او را گویند بخواب خوابی که در آن خواب
پریشان نباشد و قبر او را از ذرع گشاد میکنند و از برای او دری بسوی بهشت می گشایند و
جای خود را در بهشت می بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک با آن هیئت بر او داخل می شوند
و شیطان را در پیش او باز میدارند که دیدهای او از مس سرخ است چون آن سؤالها را از او
میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند مسلط میکردانند بر او در قبرش نود و نه
اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و دری از برای او در
قبرش بسوی جهنم میگشایند و جای خود را در آنجا می بیند و ایضا از ابو بکر حضرمی روایت
کرده است که گفتم بحضرت صادق علیه السلام که کیستند آنها که در قبر از ایشان سؤال میکنند
فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر را خالص داشته باشد گفتم دیگر باقی این خلق
چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را وا میگذارند و اعتنا بشان ایشان نمی کنند گفتم
از چه چیز سؤال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان شما است پس از مؤمن میپرسند که
چه میگوئی در حق فلان پسر فلان میگوید او امام منست چون این را گفت میگویند بخواب خدا
در دیده ات خواب استراحت بگذارد و دری از بهشت برای او میگشایند و پیوسته نسیم بهشت
تحفه باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سؤال میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی
امام زمان گوید شنیدهام او را و نمیدانم کیست آن پس میگویند هرگز ندانی و دری از جهنم
برای او میگشایند و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت

کاظم علیه السلام روایت کرده است که سؤال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو میگوید
خدا میگوید چیست دین تو میگوید اسلام کیست پیغمبر تو میگوید محمد ص کیست امام تو میگوید
فلان میگویند چه گونه دانستی این را میگوید امری بود که خدا مرا هدایت کرد بآن و مرا ثابت
داشت بآن میگویند بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن نباشد مانند خواب نو داماد
پس دری از بهشت برای او میگشایند که از شمیم بهشت و گلهای آن باو میرسد پس میگوید
پروردگارا زود قیامت را قایم گردان شاید باهل و مال خود برگردم و اگر از کافر میپرسند
پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد ص میگویند دین تو
چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم میگفتند من گفتم
پس گرزی براو میزنند که اگر جن و انس همه جمع شوند تا آنرا برداشته باشند پس میگدازد
چنانچه قلعی میگدازند پس روح را باو بر میگردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش میگذارند
پس میگوید پروردگارا قیامت را دور گردان مؤلف گوید که این حدیث دلالت
میکند برانکه ایمان شیعیان بخدا و رسول باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان
ظنی و تقلیدی و بی ثبات است چنانچه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان بن
خالد منقول است که گفت از حضرت صادق ع پرسیدم از آنچه ملاقات میکند آنرا
صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشانرا منکر و نکیر میگویند می آیند بنزد صاحب قبر
و از او سؤال میکنند از رسول خدا که آیا حق بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم شنیدم
که مردم میگفتند رسول خداست نمیدانم که حق بود یا دروغ بود پس براو ضربتی میزنند

کاهل

که اهل سموات و اهل زمین می شنوند مگر مکلفان و اگر صاحب یقین است نمی ترسد و میگوید
شهادت میدهم که او رسول خدا بود آمد بهدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می بیند
و قبر او را فراخ میگردانند و میگویند بخواب مثل خواب در نهایت استراحت و نیکوئی و ابن بابویه
از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که چون مؤمن میمیرد مشایعت میکنند
او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را می نشانند
و میگویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خدا است
و محمد پیغمبر من است و اسلام دین من است پس میگشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند و
طعام از بهشت برای او می آورند و داخل میگردانند بر او نسیم و گل بهشت را و این است معنی
قول حق تعالی فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ یعنی در قبر وَجَنَّتُ نَعِيمٍ
یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت می کنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر
او را و سوگند میدهد حاملان جنازه خود را که او را برگردانند بصدائی که همه چیز می شنوند
بغیر جن و انس که مکلفند و میگوید کاش مرا بازگشتنی بود بدنیا پس از مؤمنان می شدم و
میگوید مرا برگردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام پس زبانیه جواب او
میگویند کلا این سخنی است که تو میگوئی و ملکی ایشانرا ندا میکند که دروغ میگوید اگر
برگردد عود خواهد کرد بآنچه او را نهی کرده اند از او و چون او را داخل قبر کنند و مردم از
او مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها و او را بنشانند و سؤال کنند
از او از رب او و دین او و کتاب او و پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی

از عذاب الهی براو بزنند که همه چیز از او بترسند پس باز از او سؤال کنند که چه میدانی گوید هرگز
ندانی وهدایت نیابی و رستگار نشوی پس دری از برای او بسوی جهنم میکشایند و بعوض
نزل که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می آورند و اینست مراد از قول حق تعالی
وَاَمّا اِن کانَ مِنَ المُکَذِّبینَ الضّالّینَ فَنُزُلٌ مِن حَمیمٍ یعنی در قبر وَتَصلِیَةُ جَحیمٍ یعنی
در آخرت واما آنچه در قبر از او سؤال میکنند معلوم است که سؤال از عقاید ایمانی میکنند
خصوصاً امامت ائمه صلوات الله علیهم و احادیث از طرق عامه و خاصه متواتر است که در
قبر از ولایت علی بن ابی طالب عم سؤال میکنند چنانچه شیخ کلینی بسند معتبر از یونس بن یعقوب
روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم فرمود که علی بن ابی حمزه
مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند از او از امام بعد از پدرم گفت بعد از او امامی
نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و بروایت دیگر فرمود که او را نشاندند در
قبرش پس سؤال کردند از ائمه علیهم السلام نام همه را گفت تا آنکه بنام من رسید پرسیدند
توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در بصائر الدرجات از زید
حسن روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر
میکنند دو ملک نزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی که سؤال می کنند
از پروردگار او است پس از پیغمبر پس از ولی و امام او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز
شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت اگر کسی پیغمبر پروردگار و پیغمبر خود را شناخت و ولی
خود را نشناخت چون است حال او فرمود مذبذب است نه از اینها است و نه از اونها و هر که را

خدا گمراه کرده نمی یابی هرگز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند برسول خدا که یا نبی الله کیست
ولی فرمود ولی شما در این زمان علی است و بعد از او وصی او و از برای هر زمان عالمی میباشد
که خدا باو حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند چنانکه گمراهان پیش از ایشان گفتند در وقتی که
انبیای ایشان رفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی پیش تا متابعت کنیم آیات ترا
پیش از آنکه مذلت و خواری بما برسد و ضلالت ایشان آن بود که آیات که اوصیا باشند
ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید
پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت
یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که می گفتند در کار نیست ما را طلب شناختن
اوصیا تا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرد ایشان را باین و اصحاب صراط اوصیا
علیهم السلام اند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمی شود مگر کسی که ایشان را شناسد و
ایشان را بامامت شناسد زیرا که ایشان عرفای الهیند که مردم را بایشان شناسانید
و گواه گرفت بر ایشان در وقتی که پیمانها از ارواح گرفت در روز میثاق و وصف کرده
ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است وَعَلَی الاَعرافِ رِجالٌ یَعرِفونَ کُلّاً
بِسیماهُم یعنی بر اعراف ما بین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که می شناسند همه را
بسیمای ایشان و ایشانند گواهان بر موالات دوستان خود و رسول خدا صلی الله علیه
و آله گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت
ایشان بکنند و رسول خدا نیز پیمان گرفته از مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی

فرموده است فَکَیفَ اِذا جِئنا مِن کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهیدٍ تا آخر دو آیه یعنی پس چه گونه خواهد بود
حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی را و بیاوریم ترا گواه بر این گواهان در آن
روز خواهند خواست و آرزو خواهند کرد آنها که کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند
در اطاعت اوصیا و در بسیاری امور که کاش ما با زمین یکسان و هموار می شدیم و کتمان
نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان میکردند سخنی را از خدا در دنیا و شاذان بن
جبرئیل در فضایل و غیر او روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین
علیهما السلام بعالم اعلی ارتحال نمود حضرت امیر گریان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیده های ترا نگریاند گفت والده ام فوت شد
حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است او اولاد خود را گرسنه میداشت
و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا روغن میمالید و الله که در خانه
ابوطالب یک درخت خرما بود سبقت میکرد در بامداد و از برای من می چید و از
پسر عمان من پنهان میکرد از برای من پس حضرت برخاست و متوجه تجهیز او شد
و پیراهن مبارک خود را داد که او را در آن کفن کردند در حالت تشییع جنازه او قدم را
آهسته میگذاشت و بتأنی میرفت و قدم برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر گفت
و در قبر او خوابید بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین
او کرد و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند برگردند سر در قبر گفت پسر تو نه جعفر و
نه عقیل پسر تو علی بن ابی طالب ع چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه

کاری چند

کاری چند کردی که در جنازه های دیگر نمیکردی فرمود اما بتأنی رفتن من از برای کثرت
ازدحام ملایکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملایکه بر او نماز
کردند و اما آنکه در لحدش خوابیدم که زمین او را نفشارد و اما آنکه کفن کردم او را بپیراهن
خود از برای آن بود که روزی در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور
خواهند شد گفت و اسوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده محشور گردد و اما آنکه
گفتم با او ابنک ابنک از برای آن بود که دو ملک آمدند و از او سؤال کردند از پروردگار
گفت خدا پروردگار من است و گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد پیغمبر من است و گفتند
کیست ولی پیغمبر تو و امام تو شرم کرد از آنکه بگوید فرزند من پس با او گفتم بگو فرزند تو علی بن
ابی طالب ع پس خدا دیده او را روشن کرد **مؤلف گوید** که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سؤال میکنند و باید مخصوص کسی باشد
که علم بامامت او بهم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت
فاطمه باشد از برای لطفها و جلالت او چنانکه آخر حدیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میت مؤمن را چون از خانه اش بیرون
می آورند مشایعت می کنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند بر او تا او را بقبرش
میرسانند و چون بقبرش رسید زمین با او میگوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی
بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود خواهی دید که با تو چه خواهم
کرد پس قبر او را میگشایند بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل میشوند بر او دو ملک قبر

منکر و نکیر و سؤال میکنند از او که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو
میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان پس
منادی از آسمان ندا کند که راست گفت بندهٔ من از فرشهای بهشت در قبرش بگسترانید و دری
از بهشت بسوی قبرش بگشایید و از جامهای بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد
ماست از برای او بهتر است پس با او بگویند بخواب مانند خواب نوداماد بخواب خوابیدنی که
در آن خواب پریشان نباشد و اگر کافر باشد ملایکه مشایعت او کنند تا قبر او و زمین با او گوید
لا مرحبا بجای بدی آمدی والله که من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود البته
خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ میگیرد و میفشارد او را تا استخوانهای پهلویش
بیکدیگر می چسبند پس منکر و نکیر بر او داخل میشوند بغیر آن صورت که بر مومن داخل شدند
و او را مینشانند و روح را باو میگردانند و میگویند پروردگار تو کیست پس او مضطرب
میشود و میگوید می شنیدم مردم می گفتند میگویند هرگز ندانی و همچنین از پیغمبر و امام می پرسند
و همین جواب را میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بندهٔ من فرش کنید قبرش را از آتش
و بپوشانید او را جامهای آتش و بگشایید از برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه
نزد ما بدتر است از برای او و از این حالت پس سه مرتبه گرزی از آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از
قبرش پرواز میکند و اگر آن ضربت را بر کوههای تهامه بزنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط
میگرداند خدا بر او در قبرش مارها که او را نهش میکنند و میگزند و شیطان او را بغم و اندوه
می آورد و صدای عذاب او را میشنود و صدای کفشهای مشایعت کنندگان خود را و صدای بر هم

زدن دستهای ایشان را و این است معنی قول حق تعالی وَیُثَبِّتُ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا تا آخر آیه که
تفسیر ظاهرش آنست که ثابت میدارد حق تعالی آنها که ایمان آورده اند بقول و اعتقاد ثابت
در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه میکند و بجود وا میگذارد ظالمانرا و میکند خدا آنچه میخواهد
و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ موضع قبری نیست مگر آنکه هر روز
سه مرتبه میگوید منم خانهٔ خاک منم خانهٔ بلا و منم خانهٔ کرم و بروایت دیگر میگوید منم خانهٔ غربت منم
خانهٔ وحشت منم خانهٔ کرم منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس در حدیث او که فرمود
که چون داخل آن میشود بندهٔ مومن میگوید خوش آمدی و نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث
سابق گذشت تا آنکه فرمود که از برای او دری می گشایند که جای خود را در بهشت می بیند پس
از آن در مردی بیرون آید که دیدهای او از او نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مومن گوید ای
بندهٔ خدا کهای از تو نیکوتر چیزی ندیده ام گوید من اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل صالحی که تو
میکردی پس بگیرند روحش را و در آن جائی که در بهشت باو نموده بودند بگذارند و بگویند بخواب
با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او میرسد که لذت و خوشبوئی آنرا بیابد تا مبعوث
گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا پس او را فشاری بدهد که استخوانهای او را
رهیم کند و باز بحال اول برگرداند و دری از برای او بسوی آتش بگشایند و از آن در مردی بیرون
آید که هرگز بآن بدصورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید من آن عمل بدم که میکردی و آن
اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را در همانجا که باو نموده بودند در آتش بگذارند و پیوسته
نفحهٔ از آتش بدنش رسد و الم و حرارت آنرا در جسد خود یابد تا روز دیگر مبعوث شود و مسلط

کرده اند بر روح او شگفت و نماز عظیم که او را کنند و کوشش دارند که اگر یکی از آن نمازها
بر روی زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و بعضی از عامه از ابوهریره روایت کرده اند در
تفسیر قول حق تعالی یُثَبِّتُ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ که قول ثابت شهادتین است و فی
الآخرة در قبر است دو ملک داخل میشوند و سوال میکنند از رب او و نبی او و از قبله و از امام او و امام
علی علیه السلام است وَیُضِلُّ اللهُ الظَّالِمِینَ یعنی در قبر گمراه میکند خدا ظالمان را از ولایت
علی که جواب نمیگویند در وقتی از امام سوال میکنند و ایضاً از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله روایت کرده اند که خدا را دو ملک هست که ایشان را ناکر و نکیر میگویند نازل میشوند
بر میت در قبر و سوال میکنند از او از پروردگار او و پیغمبر او و دین او و امام او و اگر بحق جواب
گفت او را بملائکهٔ نعیم تسلیم می کنند و اگر عاجز شد از جواب او را بملائکهٔ عذاب تسلیم میکنند و
از بعضی از روایات ظاهر میشود که از بعضی اعمال نیز سوال میکنند چنانچه کلینی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که سوال کرده میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش و
زکوتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر با آن چهار دیگر
که هر نقصی که در شما باشد بر من است که تمام کنم و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که چون
میت مومن داخل قبر می شود نماز از جانب راست می آید و زکوة از جانب چپ و بر
بر او مشرف میشود و صبر بکناری میرود و چون ملک داخل میشود که سوال کند صبر میگوید با نماز
و زکوة که در کار باشید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و در تفسیر امام حسن
عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هر که تقویت کند

شیعه

شیعهٔ ضعیفی را که حجت بر نواصب نتواند تمام کرد و حجت او را بر ناصبی تمام کند حق تعالی در وقتی که
او را داخل قبر میکنند تلقین او می کند که بگوید خدا پروردگار من است و محمد پیغمبر من است و
علی ولی امام منست و کعبه قبلهٔ من است و قرآن سرور و شادی من و ذخیرهٔ آخرت من است
و مردان و زنان مؤمن و مؤمنه برادران و خواهران من اند پس حق تعالی میفرماید که حجت خود را
القا کردی و واجب شد از برای تو اعالی درجات بهشت پس در آن وقت قبرش بهترین باغستانهای
بهشت میگردد و در محاسن بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون مومن میمیرد و
با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوشروتر و خوش هیئت تر و خوشبوتر
و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی از جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی
در پیش رو و یکی در پائین پا و آنکه خوش صورت تر است از بالای سر پس سوال یا عذاب از هر جهت
که می آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت تر است بسایر
صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست گوید
من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکوتم آنکه در پیش رو است گوید من روزه ام آنکه در
عقب است گوید من حج و عمره ام و آنکه در پائین پا است گوید من بر و احسان به برادران مومنم
پس آنها گویند با او تو کیستی که از همه ما بهتر و خوشروتر و خوشبوتری گوید من ولایت آل محمد
صلوات الله علیهم و ابن بابویه رحمة الله علیه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول مردم را موعظه میکرد و از جملهٔ آن
موعظه این بود ای فرزند آدم اجل تو سریعترین چیزها است بسوی تو و نزدیکست که ترا دریابد

وملک قبض کند روح ترا و برویی بسوی منزل تنهائی برگردانند بسوی تو روح را و بیایند بسوی
تو منکر و نکیر از برای سؤال تو و امتحان شدید تو و بدرستی که اول چیزی که از تو سؤال میکنند از
دینیست که بآن اعتقاد داشته و از کتابیست که تلاوت میکرده و از امامیست که ولایت
او را اختیار کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب
کرده و در چه چیز تلف کرده پس حذر خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سؤال
اگر مؤمن و پرهیزکار و عارفی بدین خود و متابعت ائمه صادقین کرده و موالات با اولیا
و دوستان خدا کرده خدا حجت ترا تلقین تو می کند و زبانت را گویا میگرداند بثواب بهتر
جواب را نیکو میگوئی و بشارت میدهند ترا ببهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکوروی
خوشخو و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود
و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا باتش و استقبال می کنند
ترا ملائکه بمنزل جهنم و سوختن جحیم و اما ضغطه قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع
مسلمانانست چنانچه سابقا مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطه قبر در
بدن اصلی است و عام نیست و تابع سؤال قبر است و کسی را که سؤال نکنند او را ضغطه نمی باشد
و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیه وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ برزخ
امر بین امرین است و آن ثواب و عقاب در میان دنیا و آخرت است و این رد میکند قول
کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت می کند و حضرت صادق علیه السلام
فرموده بخدا سوگند که نمیترسم بر شما مگر برزخ را اما در وقتی که در قیامت کار با ما باشد

ما اولایم

ما اولایم بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق ع روایت کرده است
که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
امر فرمود که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه اش برداشتند حضرت
بی کفش و ردا با جنازه او روان شد و گاه بجانب راست جنازه را میگرفت و گاه جانب
چپ را و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد
گذاشت و خشت بر او درست چید و فرجها را بگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد
فرمود که میدانم که او در قبر می پوسد و لیکن خدا دوست میدارد که کسی که کاری کند محکم
بکند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن
بر پروردگار خود بدرستی که بسعد فشاری در قبر رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله
از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی گفت چون ملائکه بی کفش و ردا
در جنازه او میرفتند من تاسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا را که او
میگرفت من میگرفتم گفتند با آنچه نسبت باو بعمل آوردی فرمود که ضغطه باو رسید
فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب
حسین بن سعید از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت
رسول خطاب باو کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفت با سعد خبر
میکند چون از آنحالت سؤال کردند فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه فشاری در قبر
او را می باشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون

دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بزجر و ضرب عثمان علیه اللعنة بعالم بقا رحلت نمود
حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در کنار قبر ایستاده بود و آب
از دیده مبارکش در قبر میریخت و حضرت آب دیده او را بجامه خود میگرفت و دعا میکرد
پس فرمود که من ضعف او را دانستم از خدا سوال کردم که او را از ضغطه قبر امان دهد
و ایضاً بسند معتبر صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا علیه السلام سوال کرد
از کسی که او را بردار کشیده باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را
امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت فرمود پروردگار زمین و پروردگار هوا یکی است وحی میکند خدا بهوا پس میفشارد
او را بدتر از ضغطه قبر و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عیسی ع گذشت بقبری که صاحبش را عذاب
میکردند پس سال دیگر بر همان قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سوال کرد از
سبب این وحی کرد که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد
و بر علیت کرد من او را آمرزیدم بکرده فرزندش و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که هر که
بمیرد مابین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مومنان خدا او را پناه دهد
از فشار قبر و عذاب قبر از او دور کرده و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح روایت کرده است
از حضرت صادق ع که چون از کافر سوال کنند در قبر و گوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند
که هر که خدا خلق کرده است بشنود غیر انسان و مسلط کردانند بر او شیطان را و دیدهای او

مانند

مانند مس سرخ باشد و گوید باو که من برادر تو ام و مسلط کردانند بر او مارها و عقربها را
و قبرش بر او تاریک شود و او را افشاری بدهند که دندانهای او هر طرف در دندانهای دیگر
داخل شود و در روایت دیگر فرموده که اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب نگوید بر او ضربتی
بزنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن و انس پس یکی از برای او بسوی جهنم
بگشایند و باو گویند بخواب ببدترین احوال پس جا بر او چنان تنگ شود مانند تنگی سر نیزه
در میان آهن حتی آنکه مغز او از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط کرداند بر او مارها و عقربهای
زمین را که او را بگزند تا وقتی که خدا او را مبعوث کرداند و از بدی حالش آرزوی قیامت
کند و کلینی رحمة الله از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند چرانیده و من نیز
گوسفند چرانیدم قبل از نبوت و نظر کردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در
غایت امنیت میچریدند و در اطراف ایشان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورد ناگاه همه می ترسیدند
و سر از چرا بر میداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل علیه السلام مرا
خبر داد که در قبر کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای آنرا میشنوند و می ترسند
پس در آن وقت دانستم که سبب فزع و خوف آنها آن بوده است پس پناه برید بخدا از عذاب
قبر و راوندی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل آورد
وحشت قبر بر او داخل نشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی
از برای غیبت است و ثلثی از برای سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است

و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عمده عذاب قبر
در بول است و در علل الشرایع بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان
علمای بنی اسرائیل را در قبر نشانیدند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت
طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیک تازیانه رسید باز
گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند از
برای آنکه یکروز نماز بی وضو کردی و بر ضعیف مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک
تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است
که گفت از حضرت صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات می یابد
فرمود که پناه میبرم بخدا از آن چه بسیار کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستی که رقیه
رضی الله عنها را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا بر قبر او ایستاد و سر بسوی آسمان
بلند کرد و آب از دیده های حق بینش ریخت و بمردم گفت بیاد آمد آنچه از آن بر او واقع شد
و رقت کردم از برای او و از خداوند رحیم سؤال کردم که او را بمن ببخشد و فشار قبر بر او
نرسد پس گفت خداوندا رقیه را بمن ببخش از ضغطه قبر پس خدا آن مظلومه شهیده را بآن
حضرت بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک
تشییع جنازه او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعد کسی را
ضغطه واقع میشود و ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ایم که ضغطه از برای آن بود که استخفاف
ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه نبود مگر برای آنکه

بااهلش

با اهلش خلق بدی سلوک کرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد ای سعد ترا بهشت
رسول فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب نجات یافته است و ایضا بسند
صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که عمر بن یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد که
من از شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند گناه کرده باشند
حضرت فرمود که راست گفتم بتو والله که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیاری
از گناهان کبیره است حضرت فرمود تا در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد
بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او ولیکن والله میترسم بر شما در برزخ
گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزیکه میمیرد تا روز قیامت **مؤلف گوید** که از
بسیاری اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نمی باشد چنانچه کلینی از ابو بصیر روایت
کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح را با عالی بدن او بر میگردانند و سؤال
میکنند از او از آنچه میداند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی قبر او میگشایند
که داخل میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجا است ضغطه
قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی
او راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمن راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و
چون داخل قبر میشود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت
من راه میرفتی اکنون که کار تو با من است میدانم با تو چه کنم پس گشاده میشود از برای او بقدر
آنکه دیده کار کند و جمع میان این اخبار در غایت اشکال است و مؤمن را حمل بر مؤمن کامل

اگر گوییم کاملتر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را
حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان خواهد که دعا بعمل آمده باشد و گوییم که مراد از مؤمن
معصوم است و کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکن است
که احادیث عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده و منافات با ضغطه خفیفه
معاذ نداشته باشد و در اخبار ضغطه سعد اشعاری بعلت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم
ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت
گردد چنانچه ابتلای او ببلاهای دنیا نیز از این جهت است یا آنکه گوییم در صدر اسلام چنین
بود که از برای غیر معصومین علیهم السلام بر وجه عموم بود و بعد از آن بشفاعت رسول خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم از مؤمنان دفع شد و این وجه غریب است اگرچه در بعضی
از اخبار بعیدی دارد و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقول است که گفت از حضرت باقر ع
پرسیدم که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای آنکه عذاب و حساب از میت دور میشود
مادام که تر است و همه عذاب در یکروز و یکساعت می‌باشد قدر آنکه میت را داخل قبر کنند
و قوم بر میگردند و دو جریده را از برای این قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکند و هرگاه
در آن وقت خشک شد انشاء الله بعد از خشک شدن هم نمی‌شود مؤلف گوید که در توجیه
این حدیث دو احتمال هست اول آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول میباشد دوم آنکه ابتدای
عذاب در ساعت اول می‌باشد هرگاه حق تعالی در آن وقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد از خشک
شدن انشاء الله عذاب نمیکند و این ظاهرتر است فایده ثالثه در بیان محل روح است

وجمد

وجمد شالی ذکر علما برفخ کلینی رحمة الله از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در بقعه‌ای از بقعه‌ها میگویند روح او را که ملحق شو بوادی
السلام که صحرای نجف اشرف است و بدرستی که آن بقعه‌ایست از جنت عدن و ایضاً روایت
کرده است که شخصی بحضرت صادق ع عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم که در آنجا
بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هر جا خواهد بمیرد هیچ مؤمن در مشرق و مغرب زمین نمی‌میرد
مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجا است وادی السلام فرمود
بیرون کوفه است گویا می‌بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار
وارد شده است که ارواح مؤمنان در درختی میباشند در بهشت بر صفتهای بدن یکدیگر
را می‌شناسند و از یکدیگر سؤال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میآشامند و میگویند
ای پروردگار ما قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده داده عطا کن و آخر ما را باول
ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح بر ایشان وارد شود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند
پس بعضی میگویند که بگذارید الحال او را که از هول عظیمی رها شده است و چون اطمینانی
بهم میرساند از هر یک از یاران و اصحاب خود سؤال میکنند اگر میگویند که زنده است امیدوار
میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن بایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند
رفت بپایین و بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذبند و بروایت دیگر عرض میکنند ایشان را
بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا مدار و وعده ما را بعمل میاور و آخر ما را
باول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت



کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال کردم که مردم میگویند که فرات
ما از بهشت بیرون می آید و این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب می آید
و چشمها و رودها در آن میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که آن را خلق کرده است
در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت بیرون میروند ارواح
مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوهای آن میخورند و تنعم می کنند و
بیکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را می شناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون
می آیند و در هوا ما بین آسمان و زمین پرواز میکنند و می آیند و میروند و چون آفتاب
طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات
می کنند و با هم آشنائی میکنند و یکدیگر را می شناسند و فرمود خدا را آتشی هست در مشرق
خلق کرده است آنرا برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و میخورند از زقوم آن
و می آشامند از حمیم آن در شب و چون صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادی که در یمن است
و آنرا برهوت می نامند و از جمیع آبهای دنیا گرمتر است و در آنجا می باشند و با یکدیگر ملاقات
میکنند و یکدیگر را می شناسند و چون شام میشود باز بآتش بر میگردانند ایشان را و حال ایشان
چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا
و رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله قایلند از مسلمانان گناهکاری چند که می میرند
و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که ایشان در قبرهای
خود هستند و بیرون نمی آیند و هر که از ایشان عمل شایسته داشته باشد و از او عداوتی

ظاهر

ظاهر شود از قبرهای ایشان راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و
نسیمی بر او داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب میکند یا
ببهشت می برد ایشان را یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند بامر خدا و همین معامله می کنند
با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما
ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطله خود تعصب دارند پس نقبی میگشایند از قبرهای
ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود و فوران حمیم آن
آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است در آتش
میسوزند پس بایشان میگویند کجا است آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجا است امامی که شما
او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که گردانیده است خدا او را امام از برای مردم
و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم از جنات ارم حضرت فرمود که
باغی بود از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات
آخرت می بود هرگز از آن بیرون نمی آمد و علی بن ابرهیم روایت کرده است در تفسیر
قول حق تعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی از برای ایشان هست روزی
ایشان در بامداد و پسین فرمود که در بهشتهای دنیا است پیش از قیامت که ارواح مومنان
را بآنجا میبرند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمی باشد و ایضا روایت
کرده است در تفسیر قول حق تعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ
شَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی اما آنها که شقی و بدعاقبت اند

بکردار آتش‌اند و ایشان را در آن ناله و فغان و فریادی هست و همیشه در آن خواهند بود مادام که
بوده باشد آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیا است پیش از قیامت و باز فرموده است
و اما آنها که سعادتمندند که در بهشت‌اند و همیشه در آن خواهند بود تا دایم باشد آسمانها و زمین
فرمود که در بهشتهای دنیا است که ارواح مؤمنان را با آنجا می‌برند عطاءً غیر مجذوذ یعنی این
عطائی است که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنست که در
آخرت آسمانها و زمین متبدل و برطرف میشود پس باید که در بهشت و آتش دنیا باشد و باز
روایت کرده است که مردی از حضرت صادق عم پرسید از تفسیر این آیه که در حق فرعون
و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده میشوند بر او در بامداد و پسین حضرت فرمود
که سنیان در این باب چه میگویند راوی گفت که میگویند این در آتش خلد است و بعد از
مردن تا قیامت ایشان را عذابی نمی‌باشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند
بود گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در دنیا است که بامداد و پسین در او
میباشد و قرینه دیگر بر این آنکه بعد از این میفرماید که روزی که قیامت قایم میشود می‌گویند
داخل کنید آل فرعون را در سخت‌ترین عذابها و ایضاً از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
روایت کرده است که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد صخره بیت المقدس
در قیامت حشر خلایق نیز در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع می‌شوند در
حضرموت یمن و کلینی بچندین سند روایت کرده است از حضرت صادق عم که حضرت
امیر المؤمنین و حضرت رسول صلوات الله علیهما فرمودند که بدترین آبها بر روی زمین

آب



آب برهوت است و آن وادی است در حضرموت که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکنند
و ایضاً از حضرت صادق عم روایت کرده است که از عقب یمن وادی هست که آنرا وادی
برهوت میگویند و در آن وادی نمی‌باشد مگر مارهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و
در آن وادی چاهی هست که آنرا بلهوت میگویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را
بآنجا میبرند و از آب صدید در حلق ایشان میکنند و ایضاً بسند موثق روایت کرده است
که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود از کجا آمده‌ای
ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا وادی دیدم تاریک که قعرش را نمی‌توان
دید و بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست گفت
نه والله نمیدانم فرمود برهوت است که روح هر کافری در آنجا است و علی بن ابرهیم
بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که مردی آمد بخدمت رسول خدا صلعم و گفت
یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف
کردند آبی را از چاه احقاف که مردم از برای شفا برمیدارند در برهوت پس مهیا شدم
و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان
هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و میگفت که ای مرد مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم چون
سر بلند کردم که قدح آب باو بدهم دیدم که مردیست و زنجیر در گردن اوست چون خواستم
قدح را باو بدهم او را کشید تا نزدیک قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم بار دیگر
آمد و می‌گفت العطش العطش مرا آب بده که در این ساعت میمیرم چون قدح را بلند کردم

بازکشیده شد بقرص آفتاب سرش تیر چنین شد و من سرشک داشتم و باو آب نداد مر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت که آن قابیل پسر حضرت آدم است که برادر خود را کشت و
عذاب او مستتادو روز قیامت و در بصایر الدرجات از عبدالله بن سنان روایت کرده است
که گفت از حضرت صادق عم سؤال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از ما بین بصری تا
شام است تا صنعای یمن میخواهی اثر آبرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت
و از مدینه بیرون برد پس پا را بر زمین زد نهری پیدا شد که دو طرف آن را نمی توان دید مگر
موضعی که من و آن حضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و نهری در نظر من آمد
که یک طرف آن آبی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر
و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت و هرگز ندیده بودم چیزی
نیکوتر و خوش نماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا
بیرون می آید و مجرای آن کجا است حضرت فرمود که اینها آن چشمهها است که حق تعالی
در قرآن فرموده است که در بهشت می باشند چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب
در این نهر جاری میشود و در دو کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی
حوریه و موها بر سر آنها آویخته بود که هرگز به آن خوبی موی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا
نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بدهد دیدم که آن حوریه
خم شد که از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرد و بحضرت داد و
حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم هرگز شرابی با آن نرمی و لطافت و لذت نچشیده

بودم

بودم و از آنجا آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون از شراب در آن بود
گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی
می تواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا کرده است
مؤمن چون از دنیا میرود روحش را بسوی این نهر می آورند و در باغستانهای آن میچرد
و از شرابهای آن می آشامد و دشمن ما چون وفات می یابد روحش را میبرند بوادی برهوت
و در عذاب آن همیشه می باشد و از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن در حلقش میکنند
پناه برید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیارة از عبدالله بکر روایت کرده است
که با حضرت امام جعفر صادق عم رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا
عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه موحشی از جانب چپ راه گفتم یا ابن رسول الله
چه بسیار وحشت دارد این کوه در این راه کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای
پسر بکر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهیست که آنرا کمد میگویند و آن بر وادی
از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه میباشند قاتلان پدرم حسین صلوات الله
علیه خدا ایشانرا در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از
غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون می آید از جب حزن و از فلق و از آثام و از طینة
خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این
کوه نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را می بینم که استغاثه می کنند بسوی من و نظر میکنم بسوی
قاتلان پدرم پس بابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب آن بود که شما گذاشتید

چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب
کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را
پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود
فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجا است و حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستارهای آسمان
و قطرهای باران و ذرهای خاک و هر ملکی موکل است بامری که از آن مفارقت نمی کند و زید
نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود چون روز جمعه و روزهای
عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مؤمنان
و ایشان در عرصهای بهشتها ساکنند که خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی
و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را که از برای هر
روحی ناقه از ناقهای بهشت بیاورد که بر آن قبه از زبرجد سبز بسته باشد که پرده آن از یاقوت
زرد تر باشد و بر ناقها حلها و برقعها از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس ارواح
می شوند بر آن ناقها با زینت تمام حلهای بهشت در بر و تاجها از مروارید تر بر سر که آن تاجها
در سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستارها که در آسمان از نزدیک و دور میدرخشند
پس ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع شوند که خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه
آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان ایشان را استقبال کنند و تا آسمان
پایین تر ایشان را مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن صحرائیست در پشت کوفه
یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریها تا زیارت کنند اهالی خود را

که در کرداب دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بگردانند روهای ایشان را
از آنچه نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند بعضی امور بدی که موجب اندوه ایشان میکردد و
بدن آنها از ایشان پنهان میکردانند و امور دیگر موجب سرور ایشانست با ایشان مینمایند
و بزیارت قبرها که بدنهای اصلی ایشان در آنها است میروند و چون مردم از نماز جمعه و عید
فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفهای بهشت برین پس برمیگردند
چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای مؤمن است
حال کافر چون است فرمود بدنهای ملعونی چند اند در زیر خاک و روحهای خبیث چند اند
که ساکن گردانیده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معذبند بعقوبتهای
و هولهای آنها میرسد ببدنهای ملعون خبیث ایشان در زیر خاک بمنزله کسی که در خواب
باشد و خوابهای هولناک ببیند و بسوزاند آن بدنها خایف و ترسانند و روحها معذبند
بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوس اند و روحی و راحتی نمی یابند تا آنکه قائم
ما علیه السلام ظاهر شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان بر میگردانند
حضرت قایم گردن ایشان را میزند و میروند بسوی آتش و در قیامت بجهنم میروند و ابد
الاباد در آنجا معذب خواهند بود **مؤلف گوید** که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح
مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلدند که در آسمان است و از احادیث سابق ظاهر
میشود که در بهشت زمین میباشند و این احادیث بیشتر و معتبرتر است و ممکن است
که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب و آنچه باید اعتقاد

کرد و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود آن است که نفس بعد از موت باقی
است و اگر محض ایمان دارد منعم است و اگر محض کفر دارد معذب است و اگر مستضعف است
که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کما ینبغی بر او تمام نشده است مانند جمعی که در اقصای
بلاد کفر یا بلاد تسنن می باشند و بر اختلاف مذاهب اطلاع ندارند یا اگر اطلاع دارند نمی توانند ببلاد دیگر
آمد که تفحص دین حق کنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند
و با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام را بخصوص نشناسند و اطفال
و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ سوالی و عذابی و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان
موقوف است تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سایر
مردم را روح با ایشان بر میگردد در قبر یا بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قدرت بر فهم
خطاب و سوال و جواب داشته باشند و از ایشان سوال میکنند از بعضی عقاید و از
بعضی اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حق است
و سوال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی از
مومنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود بعد از آن
روح تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیفی مانند اجساد جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در
صورت و تنعم و عذاب او در آن بدن می باشد و ممکن است که روح را المی حاصل شود
بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع شود باعتبار تعلقی که سابق با آن داشته است
و میداند با آن عود خواهد کرد چنانکه از بعضی از اخبار ظاهر میشود و باین وجه اکثر اخبار

که در باب

والطلاهی



که در باب ثواب و عذاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و
آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلام بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای
ایشان یا عذاب و سایر آنچه در این باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف
ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار آن مکانی است که روح در آن می باشد برزخ
و اگر چه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار یا قول بتجسم روح بدون اجساد مثالیه اما چون
اجساد مثالیه در احادیث معتبره بسیار وارد شده است و مانعی شرعا و عقلا از قول
بآن نیست البته قایل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می آید باطل است چنانچه
دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان آن و معلوم است
که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قایم شده است و چگونه داخل
در آن باشد و حال آنکه قایل بآن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید
و غیر او از متکلمین و محدثین شیخ مفید علیه الرحمة در جواب مسایل سرویه گفته است که
از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه
معذب میشود کسی که محض کفر داشته باشد و منعم نمیشود هر میتی بلکه منعم میشود کسی که
محض ایمان داشته باشد بغیر این دو صنف بحال خود میگذارند و همچنین روایت شده است
که سوال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانچه در اخبار وارد شده است و اما عذاب
کافر در قبر و نعیم مومن در آن پس خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مومن را
در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و منعم میدارد او را تا روز قیامت

پس چون در صور بدمند انشا میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است
پس میگرداند روح را بهمان بدن و حشر میکند او را بسوی موقف و امر میکند که او را
بجنت خلد میبرند و ابد الاباد در آن متنعم میباشد اما آن جسدیکه بآن برمیگردد ترکیب
جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طباع آن مینماید و صورتش را نیکو میگرداند که هرگز پیر
نمیشود بآن تعدیل طباع و تعب ماندگی و سستی او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را
در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب میشود بآن و آتشی که
معذب بو میگردد بآن تا قیامت پس خدا انشا میکند جسدیرا که مفارقت کرده است از آن
در قبر و بر میگرداند روح را بآن و بآن بدن معذب میگردد همیشه در آخرت و جسدش
بنحوی ترکیب میکند که فانی نشود **فصل پنجم** در بیان بعضی از شرایط و علامات
قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده آنها چند چیز است اول خروج یأجوج
و مأجوج است که قرآن مجید بآن ناطق است و در قصه ذو القرنین فرموده است که
چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یأجوج و مأجوج است گفت پس هر گاه
بیاید وعده پروردگار من که حق است سد را با زمین هموار میگرداند و وعده پروردگار
من حق است و در جای دیگر فرموده است که تا وقتی که گشوده شوند یأجوج و مأجوج یعنی
سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بزیر آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت
و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یأجوج
امتی است و مأجوج امتی است و هر یک چهار صد امت اند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار

فرزند

فرزند از صلب خود می بیند و ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختهای بلند اند
و صنفی از ایشان طول و عرض شان مساوی است و این صنفند که هیچ کوه و آهنی در
پیش ایشان نمی ایستد و صنف دیگر یک گوش خود را فراش خود می کنند و دیگری را لحاف
خود می کنند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و
هر که از ایشان میمیرد او را میخورند مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان
در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر میکنند و چون خصوصیات
ایشان و ذکر احادیث معتبره وارد نشده است بهمین اکتفا کردیم و مجملاً ایمان
بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد ذو القرنین چنانچه در نص قرآن
مجید وارد شده است باید آورد و گوش بنجز ملاحده و شبهه های ایشان نباید داد
و تفحص خصوصیات آنها ضرور نیست دوم دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور
شد سیم بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است
که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر
ایمان نیاورده باشد یا کسب کند در ایمان او چیزی و طاعتی و عامه از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آیات طلوع آفتاب است از مغرب و
دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت صادق ع
روایت کرده است که آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة
الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند

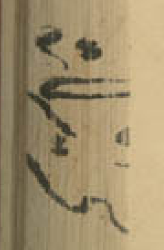
که چون آفتاب از مغرب طالع شود همه کس ایمان می آورند و ایمان بایشان نفعی نمی بخشد
و علی بن ابرهیم نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان
آورد ایمان او نفعی نمیدهد چهارم دخان است که در سابق احادیث مذکور شده و آن
اشاره است بانکه حق تعالی فرموده است يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ
هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی روز دیگر بپا ورد آسمان دود هویدائی را که فرا گیرد مردم را و گویند
این عذابی است دردآورنده پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستی که ما ایمان می آوریم
بعد از آن فرموده است ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستی که شما باز خواهید
گردید بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی است از اشراط قیامت که مردم را
فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند
کله بریان شود و بهر مؤمنی از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در ان آتش
افروخته باشند و چهل روز بماند بعد از ان برطرف شود این را از ابن عباس و حسن بصری
و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام مجمل وارد شده آنچه
و این تفاصیل در آنها بنظر نرسیده است بهمین نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند
که دخان اشاره است بقحطی که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد مخالف
احادیث معتبر است از عامه و خاصه و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان
در رجعت ظاهر خواهد شد **فصل ششم** در بیان نفخ صور است و فناء اشیا بدانکه
آیات بسیار دلالت بر نفخ صور میکند و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است

که حق تعالی

که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده و با او صور عظیمی آفرید یعنی بوقی که یک طرف آن در مشرق است و
طرف دیگر در مغرب و از روز دیگر او خلق شده است آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است
که هرگاه فرمان حق تعالی برسد در صور بدمد چنانکه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه
در صحیفه کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده ها گشاده و انتظار میکشد از جانب
تو رخصت دمیدن صور را و حلول امر قیامت را که آن آگاه میسازد و زنده میگرداند بدمیدن
در صور مرده ها را که در قبرها در گرو اعمال خودند و حق تعالی در سوره کهف فرموده است و نفخ
کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه فرموده است و روزی که بدمند در صور
و حشر کنیم مجرمان را با دیده های کبود و در سوره مؤمنین فرموده است پس هرگاه بدمند در صور
پس نسبها در میان ایشان نخواهد بود و در آن روز در سوره نمل فرموده است و روزی که بدمند
در صور پس بفزع آیند هر که در آسمانها و زمین است و گفته اند که از شدت خوف بمیرند مگر
کسی که خدا خواهد که نمیرد و گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند که در نفخ صور
نمی میرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک صدای عظیمی را که ایشان را
بگیرد و در حالتی که در عین مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد نفخه اولی است که بآن میمیرند
مفسران روایت کرده اند که قیامت برپا شود در وقتی که مردم جامها گشوده باشند که خرید و
فروش کنند هنوز جامها را نپیچیده باشند که قیامت برپا شود و مردی لقمه برداشته باشد
هنوز بدهان نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و
نه بسوی اهل خود و خانهای خود بر گردند علی بن ابرهیم روایت کرده است که این در آخر

الزمانست صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس
همه بمیرند در جای خود و احدی از ایشان بمنزل خود بر نمیگردد و وصیت نمیکند پس حق تعالی نفخه
دویم را فرمود که نفخ کرده شود در صور پس ایشان بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرض او و محل
حکم او بسرعت روند و گویند ای وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور کرد از جای خواب ما
اینست آنچه وعده داد خداوند رحمن و راست گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدا پس ناگاه همه در
یک موضع نزد ما حاضر شدند و در سوره ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را
و دیگر بر نمیگردند بدنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود
هر که در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده
اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که با ایشان چه خواهند کرد و در سوره قاف فرموده است
که دمیده میشود در صور آن روزیست که وعیدهای خدا بعمل می آید و فرموده است که
گوش بده و بشنو روزی که ندا میکند ندا کننده از مکانی نزدیک روزی که میشنوند صیحه را
بحق و راستی آن روزیست که بیرون می آیند مردم از قبرها بدرستی که مائیم که زنده میکنیم و
میمیرانیم و بسوی ماست بازگشت همه روزی که شکافته میشود زمین و بیرون می آیند بشتاب
این حشریست که بر ما آسانست و در مدثر فرموده است پس هرگاه بدمند در ناقور یعنی در
بوق پس آن روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد
که دو نفخ در صور البته میباشد یکی دمیدن اول که بآن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها
بمیرند یکدفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن که بآن دمیدن همه خلایق یکدفعه زنده

میشوند



میشوند و بعضی از مفسران گفته اند که سه مرتبه میدمند نفخه اول نفخه فزع است که می ترسند
و نفخه دویم نفخه صعق است که میمیرند و نفخه سیوم نفخه قیام است که زنده می شوند و از قبرها
بیرون می آیند و این قول نادر است و در احادیث معتبره بغیر از دو نفخه نیست و تاویلی که
بعضی کرده اند که صور جمع صورت است و مراد دمیدن ارواح است در بدنها و قیامت
بیوجه است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنها است و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی
بن ابرهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین
ع سؤال کردند که فاصله میان نفخه اول و دویم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود
آنچه خدا خواهد پرسیدند که یا بن رسول الله چگونه میدمند در صور فرمود اما نفخه اولی
پس بدرستی که خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود می آید با صور و صور یک سر دارد
و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر مابین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را
می بینند که با صور در زمین می آید میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین
و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می آید بحظیره بیت المقدس و رو بکعبه میکند پس چون اهل
زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن
صور میدمد و صدا بیرون می آید از طرفی که بجانب زمین است پس در زمین صاحب
روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می آید از طرفی که بجانب آسمانها است در آسمانها
صاحب روحی نمیماند مگر میمیرد مگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید با اسرافیل که ای اسرافیل بمیر
پس او نیز میمیرد و برین حالت میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را

که بحرکت و موج می آیند و امر میکند کوه ها را که روان میشوند و بحرکت می آیند و هبا میشوند
و بر طرف میشوند و حضرت فرمود یعنی هموار میشوند و پهن میشوند و بدل میشوند زمین
بغیر زمین یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارز و نمودار باشد و نباتی و کوهی
و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی
آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال او بعظمت و قدرت خدا
خواهد شد پس در آن وقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که باطراف
آسمانها و زمین برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نیست که جواب
بگوید جواب میفرماید از برای خدای یگانه قهار است و من قهر کردم خلایق همه را و
میراندم ایشان را منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و من
آفریدم خلق را بدست قدرت خود و من میراندم ایشان را بمشیت خود و من زنده می کنم
ایشان را بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا
از طرفیکه بجانب آسمانها است پس در آسمانها احدی نماند مگر زنده شود و برخیزد چنانچه
بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از
برای حساب پس حضرت بسیار گریست در اینوقت و در تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب زید
نرسی از عبید بن زراره روایت کرده اند که حضرت صادق ع شنیدم میگفت که چون بمیراند
حق تعالی اهل آن را تاخیر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را و مثل آنکه میرانده است ایشان را
و اضعاف این زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را بر این حال میکند از مثل آنچه خلق کرده است

خلق را

خلق را و مثل آنچه میرانده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آن را پس میمیراند
اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها تاخیر میفرماید پس میمیراند اهل آسمان
سیوم را و همچنین میراند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته تاخیر مینماید و اضعاف آن تا آنکه
آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تاخیر مینماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس
میمیراند میکائیل را باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را
و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تاخیر مینماید پس میمیراند جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف
زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیراند اسرافیل را و باز مثل اضعاف جمیع زمانها تاخیر
میفرماید پس میمیراند ملک موت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید
پس میفرماید از کیست پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانه قهار است
کجایند جباران کجایند آنها که با من خدائی دعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق را
بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت من عرض کردم که چنین چیزی می باشد بسیار طولانی
شمرد این زمانها را حضرت فرمود زمانها پیش از آفریدن خلایق دراز تر است آیا بر آنها
مطلع شدی بر اینها نیز مطلع نخواهی شد **مؤلف گوید** که این حدیث بحسب ظاهر منافی
ظواهر آیات و اخبار سابق است که دلالت میکردند بر آنکه اهل آسمانها بیکدفعه میمیرند
صور هلاک میشوند و این خبر چون راوی آن مجهول است دارد معارض این آیات و اخبار
نمی تواند بود و ظاهرش آنست که ارواح و اجساد خلایق بعد از این معدوم مطلق گردند چنانکه
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و استبعادی که جمعی میکنند که هرگاه همه خلایق معدوم

باشد خطاب لمن الملك بیفایده است صورتی ندارد زیرا که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد
البته متضمن حکمتی هست هرچند بر ما مخفی باشد و ممکن است در آن لطفی باشد نسبت
بمکلفین که چون مخبر صادق این خبر را قبل از وقوع بایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا در
نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بعزتهای و دولتهای آن نگردند و علم ایشان بقدرت
حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت در آن شکی نیست
که جمیع زنده ها بغیر حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند اما خلاف است
در آنکه آیا اجسام یا ارواح و اجساد و هرچه غیر جناب مقدس الهی است معدوم بالمره میشوند
یا ارواح باقیند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند
و باز حق تعالی ایشان را بر میگرداند یا هیچکس از آنها معدوم بالمره نمیشود و اجزای آنها متفرق
و پراکنده میشود و حق تعالی بقدرت خود اجزای اصلیه یا همه اجزا را جمع میکند و روح را
بآنها بر میگرداند متکلمان عامه را در این باب اقوال بسیار هست که در ذکر آنها
چندان فایده نیست و هر یك بر مذهب خود از آیات و اخبار استدلال کرده اند و قایلان
بفنا استدلال کرده اند از قول حق تعالی هُوَ الْاَوَّلُ وَالْآخِرُ کُلُّ شَیْءٍ هالِكٌ اِلّا وَجْهَهُ
کَما بَدَأْنا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعیدُهُ کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ وَیَبْقی وَجْهُ رَبِّكَ و قایلان بعدم فنا
استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکند بر آنکه حشر بجمیع اجزای متفرقه است
مانند قصه ابرهیم و غیر او علیهم السلام و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل
عقلیه از جانبین مدخول است و جزم بیکطرف از طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین عامه

در ارواح آنست که معدوم میشوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که ارواح و اجساد
مکلفین معدوم نمیشوند چنانکه خواجه نصیر علیه الرحمة در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت
بر فنای اجسام کرده است و تأویل میکند در دلالت مکلف بتفریق اجزا چنانکه در قصه
حضرت ابراهیم علیه السلام وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبر صریح است
در فنا و انعدام بالکلیه چنانکه گذشت که حضرت صادق علیه السلام در جواب زندیق
فرمود که روح باقی است تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت باطل میشوند اشیا و
فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میگرداند اشیا را چنانچه ابتدا کرده است
مدبر آنها و آن چهارصد سال است که خلق قطع میشوند در آنها و این در میان دو نفخ
صور است و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثر آنها را متواتر میدانند مذکور است
که او است فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردد مثل مفقود
آنها و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن آنها عجبتر از بوجود آوردن آنها
از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان
و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث
کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی ایجاد آن نیابند و هر آینه حیران گردد
عقلهای ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد قوتهای ایشان و برگردند و مانده
و اعتراف کننده بآنکه مقهورند و اقرار کنند بعجز از انشای پشه و اذعان کنند بضعف
از فانی کردن آن و بدرستی که حق تعالی بر میگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست

چنانکه پیش از آفریدن آنها چنین بود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه چیزی
و نه زمانی معدوم میگردد که در آن وقت اجلها و وقتها و زایل میگردد سالها و ساعتها که هیچ
چیز نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که باز گشت جمیع امور با اوست در وقتی که آنها را
ایجاد کرد قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی کرد آنها را امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت
بر امتناع داشتند هر آینه دایمی بود بقاء آنها در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای تقویت
پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت
و تنهائی که با ایشان انس بگیرد بیافرید و بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملالی
نیست که از تصرف و تدبیر آنها بهم رسانیده باشد یا بر او سنگین و دشوار بوده باشد بقای
آنها و باز بر میگرداند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی به آنها داشته باشد یا
استعانت و یاری با آنها بجوید و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها و بنابراین چاره
نیست از قول بجواز اعاده معدوم و وجهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم
گفته اند فایده نمی بخشد و اظهر جواز اعاده معدوم است عقلاً و شرعاً و هر که چیزی را از
کتم عدم بوجود تواند آورد چرا بعد از اعدامش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد امکان
بدر نرفته است و اگر کسی بر جوازش دعوای بداهت کند رواست اما اخبار در فنای مطلق عدم
نرسیده است که افاده قطع کند پس رد اخبار نباید کرد و در مرتبه احتمال ملحوظ باید کرد

فصل هفتم در بیان سایر احوالی است که حق تعالی خبر داده است که پیش از قیامت
واقع خواهد شد باید بهمه آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان

آورد بسبب استبعادات ملاحده و شبهه های فلاسفه را تاویل در آنها نباید داد چنانکه
فرموده است روزی که بر هم پیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامها و فرموده است هرگاه شق
شود آسمان و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که منشق شود آسمان پس در آن
روز سست باشد و فرموده است که وقتی که آسمان را از جای خود دور کند و باز فرموده است
که آسمان شکافته شود و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نورشان برطرف
شود و از آسمان فرو ریزند و نور آفتاب و ماه برطرف شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند
و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند و مانند ذرهها بهوا
روند و باز زمین هموار شوند و زلزله عظیمی در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلند
از زمین برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود و فرموده است
و سوال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس
میگرداند زمین را بیابانی مستوی که نه بینی در آن نه پستی و نه بلندی و علی بن
ابرهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند که منادی ندا
کند پس همه انس و جن را در یک چشم زدن در یک مکان جمع کنند پس آسمان اول را بزیر
آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دویم را بزیر آورد که دو برابر آسمان اول است
و باین ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد و محیط گرداند بمردم پس ابری بزیر آید با
گروهی از ملائکه و منادی ندا کند باین آیه یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان

تَنْفُذُوا مِنْ اَقْطَارِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ اِلَّا بِسُلْطَانٍ یعنی ای
گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید
نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت کرده است داوی پرسید که در این وقت رسول خدا
و امیر المؤمنین و شیعیان او در کجا اند فرمود ایشان بر روی تلی چند اند از مشک خوشبو بر منبرها
از نور مردم محزون می باشند و ایشان محزون نیستند و مردم می ترسند و ایشان نمی ترسند پس آیه
خواند که مضمونش این است هر که بیاورد حسنه پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز
ایمن اند پس فرمود بخدا سوگند که حسنه در این آیه ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است و علی بن
ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همه بندگان
را در یک بقعه زمین و وحی نماید باسمان اول که فرود بیا با هر که در تو هست پس فرود می آید
آسمان اول با دو برابر هر که در زمین است و آسمان دویم فرود می آید با دو برابر جمیع آنچه در زمین
و اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمان بزیر می آیند با دو برابر سابق پس جن و انس در هفت سرا
پرده اند از ملایکه پس منادی ایشان را ندا میکند بان آیه که گذشت پس نظر می کنند که هفت طوق
از ملایکه بایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمی توانند رفت **فصل هشتم** در بیان
حشر وحوش است حق تعالی فرموده است وَاِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ یعنی هرگاه وحشیان محشور شوند
و فرموده است مَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَلَا طَائِرٍ یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ اِلَّا اُمَمٌ اَمْثَالُکُمْ مَا
فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْءٍ ثُمَّ اِلٰی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی
زمین و نه مرغی که ببال خود پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما در آنکه حق تعالی ایشان را

خلق کرده

خلق کرده است و حفظ می نماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قرآن
مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور می شوند و
مشهور میان مفسرین آنست که مراد از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند
مراد مردن ایشان است در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور میشوند
قتاده از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور می شوند حتی مگس تا آنکه تقاص و تدارک مظالم
ایشان بکند و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت تا عوض
المهائی که بایشان رسیده است در دنیا بمردن و کشته شدن و غیر آن بیابند و چون عوض
آن المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد فانی می کند
ایشان را اخبار نیز در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر
میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوانی شاخ دار را برای ستمی که بر حیوان بی شاخ کرده است
در دنیا آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته است
که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان برساند آنچه مستحق اند ایشان او را از عوضها بر
المهائی که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان
آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دایم است میگویند که ایشان
منعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند که عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را
دایم میدارد از برای ایشان تفضلاً و عامه روایت کرده اند از ابو هریره که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت از بهایم و دواب و پرندگان

وهر چیز باشد پس عدالت خدا بمرتبه میرسد در آن روز که حق بی شاخ را از شاخدار میگیرد پس
میگوید خاک شوید همه خاک میشوند و از بعضی است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و
آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت
روزی من بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند حضرت
فرمود میدانید و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه فرمود ایها الناس گناهان سه
گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش
داریم و بر او میترسیم اوّل گناه بنده ایست که حق تعالی در دنیا او را بر آن گناه عقاب کرده باشد
پس خدا از آن حکیم تر و کریم تر است که بنده خود را دو بار عقاب کند دوم تظلم بندگان است بعضی
بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خودم
سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم کننده اگرچه دستی بر دستی بزند یا مسح بکفی بکند و اگرچه
شاخ زدن حیوان شاخدار حیوان بی شاخ را باشد پس اختصاص میکند و حقوق بعضی را از
بعضی میگیرد تا آنکه از برای احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشانرا می برد بسوی حساب سیم گناهی
که خدا آنرا پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس او خاشع و گریان است
برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را پس ما نیز برای او چنانیم که او از برای
خود امیدوار است از برای او رحمت را و می ترسیم برای او عقاب را مؤلف گوید که گویا این قسم
در گناه مؤمنان است زیرا که کافر را در دنیا و آخرت هر دو عقاب مینماید و خوف سیم و خوف

برا و باعتبار

بی سبب انها یکدیگر شاخ زدند تعجب کشند حضرت فرمود و لیکن خدا میداند



برا و باعتبار احتمال الاخلال بشرایط توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه واجب است بسبب
وعده که فرموده است و در کل احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقول است از رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم
صالح بر ناقه خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه غضبای من و علی بن ابی طالب بر ناقه
از ناقهای بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عمم من سید الشهدا بر ناقه غضبا ذکر
اخبار مانع الزکوة وارد شده است که هر که زکوة را انعام ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرای
محشور گرداند که هر صاحب نیشی به نیش خود او را بگزد و هر صاحب سمی بر روی او را میگرد د
و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ناقه را
دید که پایش را بسته اند و بار بر پشت آنست حضرت فرمود کجا است صاحب این ناقه بگوئید
مهیا باشد که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق ع
روایت کرده است که هر شتری که سه حج و بروایت دیگر هفت حج بر آن بکنند آنرا
از چهارپایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب شما خواهند بود بر صراط و ایضا مرویست
که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشانند در بهشت و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که از بهایم در بهشت نمی باشد مگر حمار و بلعم بن باعورا و ناقه صالح و گرگ
یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب اخبار بسیار است پس ظواهر آیات و اخبار
مستفاد می شود که وحوش محشور می شوند و تدارک ظلمها که بر ایشان واقع شده است می کند

و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند ناقه صالح و آنها که
مذکور شد داخل بهشت می شوند و آنها بثواب مکلفان بر میگردند و محشور شدن جمیع حیوانات
و عاقبت آنها که محشور می شوند از اخبار معتبره ظاهر نمیشود لهذا اکثر متکلمین شیعه مجمل گفته اند
و متعرض تفاصیل نگردیده اند اما سایر مکلفین از ملایکه و جن و شیاطین خلافی نیست که
محشور می شوند و ملایکه داخل بهشت می شوند و شیاطین داخل جهنم می شوند مگر نادری
از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی روایات وارد شده است و عاصیان جن
داخل جهنم میشوند و مومنان ایشان متصف بایمان و اعمال صالحه اما خلاف است که داخل
بهشت می شوند و درجات ایشان پست تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب
ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است که از سید عالم علیه السلام پرسیدند
از مومنان جن آیا داخل بهشت میشوند فرمودند ولیکن خدا را حظیرها هست در میان بهشت
و جهنم که مومنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و بمحض این روایت اینمعنا ثابت
نمیشود و مجمل باید دانست که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب اعمال ایشانرا البته عطا مینماید
و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصاً آیات سوره رحمن که امتنان
نعیم بهشت بر انس و جان هر دو کرده است و این روایت دلالت می کند بر خلاف آن و بعضی از
مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان یعنی جماع نکرده است
حوریان ایشانرا پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت می کند بر آنکه ایشانرا ثواب بهشت و
زنان از حوریان دادند و بعضی گفته اند معنی آیه آنست که حوریان که خدا بانس میدهد انسی

با او مقاربت نکرده است و آنچه بجنی میدهد جنی با او مقاربت نکرده و این استدلال
ضعیف است و توقف در این باب اولی است **فصل نهم** در بیان احوال اطفال و مجانین
و اشباه ایشان است بدانکه خلافی نیست میان اصحاب ما در آنکه اطفال مومنان با پدران
خود به بهشت میروند چنانکه حق تعالی فرموده است و الذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان
الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء یعنی آنها که ایمان آوردند و از
پی ایشان رفتند ذریت ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم بایشان ذریت ایشانرا
و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران باین سبب چیزیرا و احادیث بسیار وارد شده است که این
آیه در باب اطفال مومنان نازل شده است که ایشانرا با پدران خود به بهشت میبرند و بعضی
گفته اند مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران برسند حق تعالی ایشانرا
بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران و ایضا از ابن عباس روایت
کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخل است و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت
کرده اند از حضرت امیر المومنین ع که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مومنان و
اولاد ایشان در بهشت اند پس این آیه را خواند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت
کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه صلوات الله علیها تربیت میکند و هدیه
میدهند به پدران ایشان در قیامت و کلینی رحمه الله از حضرت صادق ع روایت کرده است
که قاصر بودند فرزندان از عمل پدران ملحق میگرداند ایشانرا به پدران تا دیده های ایشان
روشن شود و در نوادر راوندی از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که تزویج مکنید

ذریتهم

زن خوش بوی را که فرزند بیاورد و بدرستی که من مباهات میکنم بشما با امتها در روز قیامت
مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمان می باشند و استغفار میکنند از برای پدران خود
و محافظت می کنند ایشانرا ابرهیم و تربیت می کند ایشانرا ساره در کوهی از مشک و عنبر
و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون
طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد
اگر یکی از پدر و مادر و یا خویشان مؤمن ایشان مرده است باو میدهند که او را غذا بدهد
و الا بحضرت فاطمه صلوات الله علیها میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر
اهل بیت مؤمن او بمیرند پس حضرت فاطمه بایشان میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت
روایت کرده است که حق تعالی اطفال مؤمنانرا بحضرت ابرهیم و ساره علیهم السلام میدهد
که غذا میدهند ایشانرا از درختی در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو در
قصری از مروارید چون روز قیامت شود ایشانرا جامهای خوب بپوشانند و خوشبو
کنند و بهدیه پدران ایشان برند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و
این است معنی قول حق تعالی که آن آیه را خواندیم که گذشت و ایضا در بعضی از کتب
معتبره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در
شب معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبرانرا در آن جا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم
ابرهیم گفتند او با اطفال شیعیان علی است چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابرهیم
در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفالی چند از آن پستانها

میکند

میمکند و چون پستانی از دهن طفل بیرون می آید حضرت ابرهیم برمیخیزد و پستانرا بدهان
او برمیگرداند پس سلام کرد بر حضرت رسول و از احوال علی بن ابی طالب سوال کرد گفت او را
در میان امت خود گذاشتم گفت نیکو خلیفه گذاشتی حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه
واجب گردانیده است و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سوال کردم که ایشانرا بمن
بسپارد که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که یکی از ایشان می مکد طعم جمیع میوها و نهرهای
بهشت را در آن یابد مؤلف گوید که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه دهند و بعضی را
بابرهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و آنحضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلاف است
بعضی گفته اند تابع پدرانند در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند به بهشت میروند
و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند اگر میداند که ایشان اگر میماندند
از اهل سعادت بودند ایشانرا به بهشت میبرد و اگر میداند که اگر میماندند از اهل شقاوت
می بودند ایشانرا بجهنم میبرد و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت
خواهند بود و خلافی نیست میان متکلمین شیعه در آنکه ایشان داخل جهنم نمیشوند و بعضی
گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق
گفته اند و اکثر گفته اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه رحمة الله علیهما
و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد آنست که حق تعالی در قیامت ایشانرا تکلیف دیگر خواهد کرد
و بحسب آن تکلیف ایشانرا مثاب و معاقب خواهد گردانید موافق احادیث بسیار که
در این باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت

کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چون روز قیامت شود خدا حجت
تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعث پیغمبر سابق مدتها
گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث
نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشد
معذور خواهند بود و کسی که در ابتدای بعث نفهمد و هنوز حجت بر او قایم نشده باشد
و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ نفهمد و مکلف
نباشد و کر و گنگ و مادرزاد پس بر هر یک از ایشان خدا حجت تمام میکند و پیغمبری
بر ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید با ایشان که
پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید و هر که داخل شود بر او برد و سلام
خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار
بسند صحیح دیگر از زراره روایت کرده اند که چون روز قیامت شود اطفال را و مرد پیر خرفی را
که سن او را در یافته باشد و چیزی نفهمد و کسی که در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه
و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میگیرند که بر ما حجت تمام نشده بود و
حق تعالی بر ایشان حجت تمام میکند باینکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا آخر آنچه در حدیث
سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق
علیه السلام سوال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و
دیوانه حضرت فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی می افروزد و میگوید که داخل شوید

پس هر که

پس هر که داخل شد بر او برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی میفرماید من شما را
تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا باین سند مثل اینرا روایت کرده است در باب کودک و کر
و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در
روز قیامت خدا ایشانرا جمع میکند و آتشی می افروزد و امر میکند ایشانرا که خود را در آن
آتش بیندازند پس هر که خدا داند که او از اهل سعادت است خود را در آن آتش می اندازد
و بر او برد و سلام خواهد بود و هر که خدا داند که او شقی و بد عاقبت است امتناع میکند
و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشانرا بآتش برند ایشان گویند پروردگارا ما را امر
میکنی که بآتش برند و هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار میفرماید که من
مشافهة شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هر گاه پیغمبر
بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است
از طرق عامه از عبد الله بن سلام که گفت سوال کردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم که آیا عذاب میکند خدا خلق را بحقی حضرت فرمود معاذ الله عبد الله گفت پس
اولاد مشرکین در بهشتند یا در جهنم فرمود که خدا اولی است بایشان چون روز قیامت
شود خدا امر میکند آتشی را که آنرا فلق می نامند و بدترین آتشهای جهنم است در عذاب
پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا آنرا امر میفرماید
که بدمد بر روی خلایق دمیدنی که از شدت دمیدن آن آسمان پاره پاره میشود و
نور ستارها بر طرف میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها بر طرف می شوند و دیدهها

ودیده‌ها نادمی شوند وزنان حامله فرزند می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت
پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که در علم خدا
گذشته است که او سعادتمند است خود را در آن می اندازد و برد و سلام میشود چنانچه بر
ابرهیم علیه السلام شد و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را
در آتش نمی افکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را برباید از برای آنکه ترک امر خدا کرده و امتناع
نمود از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهد بود در جهنم و احادیث دیگر در این باب
بسیار است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه رحمة الله علیه گفته است که جماعتی از اصحاب
کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمی باشد و جواب گفته است که در
دار جزای مؤمنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر جنت
و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مؤلف گوید که چه استبعاد دارد که قیامت
از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی علیه الرحمة
در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق ع فرمود که سزاوار و لازم است
بر خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدای تو شوم این
چگونه میشود فرمود که امام ناطق می میرد و امام بعد از او از روی تقیه خاموش است و ظاهر
دعوای امامت نمی کند پس هر که در این زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تاویل الآیات
باهره از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی در وصف اهل بهشت
یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشوار در گوش

باهمیشه

باهمیشه ساده و مقبول که حضرت فرمود پسران اهل دنیا اند که حسنات نداشتند که ایشان را ثواب
دهند و گناهان نداشتند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکار اهل بهشت گردانیدند
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکار
اهل بهشتند بر صورت پسران آفریده می شوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این
دو حدیث را در تاویل این آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده
که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم که چه میفرمائی در اطفالی که پیش از بلوغ
بمیرند فرمود سوال کردند از احوال ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا داناتر
است بآنچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب
ایشان سخنی مگوئید و علم ایشان را بخدا بگذارید مؤلف گوید اصل در این باب آنست که
مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حق تعالی عادلست
جور و ظلم نمیکند و در باب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان
تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد ایشان را بدون
حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس یا تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و
ثواب و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد کرد چنانچه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است
و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محی الدین عربی نیز از صوفیه اهل سنت باین قایل شده است چنانکه
بخاطر می آید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را در اعراف جا میدهند یا به بهشت میبرند
و درجه پستی از بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود یا بعضی

در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است علم ایشانرا
بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای عدالت است حق تعالی با ایشان سلوک میکند و
ظلم و جور نسبت بایشان نمی کند و بدون اتمام حجت ایشانرا عذاب نمی کند و اگر خدمت اهل بهشت
کنند بجوری نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه ملتذ خواهند بود از آن چنانکه ملائکه
علیهم السلام لذت می یابند از خدمات مرجوعه بایشان و الله یعلم **فصل دهم** در بیان
میزان است و حساب و سوال و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیت میزان
و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید وَالْوَزْنُ
يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ یعنی وزن و سنجیدن
اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوهای او پس ایشانند رستگاران
و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بانچه
بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره مؤمنان نیز نزدیک باین مضمون فرموده است
و در باب کافران فرموده است در سوره کهف پس برپا نمیداریم از برای ایشان وزنی را
و در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت
پس ظلم کرده نمیشود نفسی هیچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آن را
می آوریم در میزان عدل او و ما کافیم از برای حساب کردن و در سوره قارعه نیز
خفت و ثقل موازین را فرموده است پس در میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه

کفر است



کفر است اما در معنی آن خلاف است اکثر مفسران و متکلمان عامه و خاصه بر ظاهر حمل
کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازوئی نصب می نماید که زبانه دارد و دو کفه
عظیم و اعمال عباد را در آن می سنجد و حسنات در یک کفه میگذارد و سیئات را در کفه دیگر
و این جماعت نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرضی چند اند و وزن
نمیدارند و قایم بنفس نمی باشند پس بعضی گفته اند صحایف اعمال را می کشند و عامه از
ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال کردند از آنچه وزن
میکنند در روز قیامت فرمود صحیفها را وزن میکنند و بنا بر این باید حق تعالی صحیفها را
در خور اعمال وزن قرار دهند و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور می شوند بصورتهای
نورانی نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک سیاه و آنها را با یکدیگر وزن
میکنند و بعضی بتجسم اعمال قایلند و میگویند باعتبار اختلاف نشأت انقلاب حقایق
جایز است چنانچه علم و معرفت در عالم رؤیا بآب و شیر مصور میشود و این سخن از طور
عقل بسیار دور است و با معادی که اهل اسلام قایلند موافقت ندارد زیرا که ایشان
بعود همین بدن قایلند و باختلاف نشأه قایل نیستند و با ابطال القول بانقلاب حقایق
سفسطه است و اقرب بعقل آنست که حق تعالی مناسب آن اقوال و افعال و اخلاق از جواهر
چیزی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و معاین گردد بلی با مذهب
کسی موافق است که معاد را در عالم مثال و خیال و اجساد مثالیه قایل باشد و ایضا خلاف
بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازو است یا آنکه ترازوئی هر کس

جداست و بر تقدیر جدا بودن هر کس را یک ترازو است یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق
و انواع اعمال ترازوهای متعدده است و چون خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان
اجمالی در این ابواب کافی است و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قایل شده اند بآنکه میزان کنایه
از عدالت است و موازنه میان مقادیر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر
آن شخص اقرار بعدالت حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن و ترازو است و اگر اعتقاد ندارد
باین کشیدن کی باور میکند و می تواند گفت که خود جسمی چند را آوردی و بجهتی این
رجحان را ظاهر کردی من چه دانم که این بر وجه عدالت است پس فایده در این کشیدن
نیست و مؤید اینست آنکه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی
سوال کرد از حضرت صادق علیه السلام از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند
که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد اشیا را
نداند و ثقل و خفت آنرا نداند و خدا هیچ چیز بر او مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد
میزان فرمود که مراد عدل است پرسید که چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود
موازین او فرمود یعنی هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن
سالم روایت کرده اند که از حضرت صادق ع پرسید از معنی قول حق تعالی وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ
الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید علیه الرحمة
گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار
دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و آن معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت

ترازوها

ترازوها هست مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آنجا
بگذارند زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وزن نمی توان کرد و موصوف بخفت و ثقل
می شوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر چه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق
ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش
استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین
و ائمه ذریت او علیهم السلام موازین اند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و
حکم میکنند در آن باب بعدل و ثواب و در محاورات میگویند فلان نزد من در میزان
فلان است و مراد آنست که ایشان تعدیل نظیر او است و آنچه حق تعالی در کتاب خود
از آن فرموده است مراد آنست که او را بر اعمالش باز دارند و هر که را چنین کنند از تبعات
آنها خلاص نمیشود و هر که را خدا عفو کند از او فایز میشود بنجات و کسی که سنگین باشد
موازین او که استحقاق ثواب و زیاد باشد ایشان رستگار اند و هر که سبک باشد
موازینش یا آنکه طاعتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکارند جانهای خود
و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت عرب نازل شده است و حقیقت و مجازی
که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه
دست از ظواهر آیات برداشتن مشکل است اما چون روایات در این باب متعارض است
باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آنرا بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است
و اما حساب و سوال و حکم در مظالم عباد آیات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان

بآنها مجملا واجب است و روایات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب است
و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای ایشان است سوء حساب و شدة
حساب و فرموده است بسوی ما است بازگشت ایشان و بر ما است حساب ایشان و
فرموده است که سوال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین
سوال میکنیم و در روایات وارد شده است که حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم
زدن و بروایت دیگر بقدر دوشیدن گوسفند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقول است که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیگرداند
او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله عقاید
گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنست که آنها حق اند بعضی را خود متوجه میشود و
بعضی را بحجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا و ائمه علیهم السلام را خود می کند و هر پیغمبری
حساب اوصیای خود را می کند و حساب اوصیا متولی امتها می شوند و حق تعالی گواه است
بر انبیا و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است
تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است پس
چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر آنها
و فرموده است وَیَتلُوهُ شَاهِدٌ مِنهُ و شاهد امیر المؤمنین علیه السلام است و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و بعضی از خلق بی حساب
به بهشت میروند و سوال بر همه خلایق وارد میشود زیرا که فرموده است فَلَنَسئَلَنَّ الَّذِینَ

اُرسِلَ اِلَیهِم وَلَنَسئَلَنَّ المُرسَلِینَ یعنی از دین سوال میکند و اما غیر دین پس سوال
نمیکند مگر از کسی که او را حساب کند زیرا که حق تعالی میفرماید فَیَومَئِذٍ لَا یُسئَلُ عَن
ذَنبِهِ اِنسٌ وَلَا جَانٌّ یعنی پس در آن روز سوال کرده نمیشود از گناه او و از انسی و نه جنی
از شیعه نبی و ائمه علیهم السلام نه غیر ایشان همچنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است
و هر که را حساب می کند او معذب است اگرچه بطول باز داشتن در موقف قیامت
باشد و نجات نمی یابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدا و حق تعالی خطاب
میکند بندگان را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان بیک خطاب و بیک دفعه
که هر یک حساب عمل خود را می شنود و از دیگری را نمی شنود و گمان می کند که او مخاطب است
و بس نه دیگری و مشغول نمیگرداند او را مخاطبه از مخاطبه و فارغ می شود از حساب اولین
و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون می آورد از برای هر کس نامه که
آن را ملاقات می کند گشوده شده که جمیع اعمال او در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و
کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس حساب کننده نفس خود میگرداند و حاکم
بر خود میگرداند و باو میگوید بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز از برای حساب
بر تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی میدهند دستها و پاهای او
جمیع جوارح ایشان بر کردهای ایشان و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا گواهی
دادید بر ما گویند بسخن آورد ما را آن خداوندی که هر چیز را بسخن آورده است و خلق
کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او است بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمیع

بیان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است
که از برای اهل شرک نصب ترازوها نمی‌شود و دیوانها گشوده نمی‌شود ایشان را فوج فوج بجانب
جهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام می‌باشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه
و شیخ طوسی رحمة الله علیهم بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که دو قدم
بنده از پیش حق تعالی حرکت از جای خود نمی‌کند تا سؤال کند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه
چیز فانی کرده است و از جسد او و یا جوانی او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او که از کجا کسب
کرده است و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب
باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید
پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن نداده بودی
که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد
و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا
کافی است و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست میگوید بنده من بگذارید تا
داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آنقدر عرق جاری شود از او که اگر چهل شتر بیاشامند
کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود آن فقیر گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب تو
چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا می‌بخشید تا آنکه مرا برحمت خود فرو گرفت و ملحق
گردانید بتوبه کاران پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر

داده است

داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت
حضرت باقر علیه السلام آمد و گفت یا ابن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خداست و بر آن
احدی از مخلوقین مطلع نشده است و بر من گران است و ترا از آن جلیل تر میدانم که آنرا بتو
عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بنده مؤمن خود بکند او را
بر یک یک از گناهان او مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی را
و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را از او نیز مستور دارد که موجب زیادتی خجلت او نگردد
پس گوید بسیئات او که حسنات شوید این است معنی قول حق تعالی اولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی ایشان بدل می‌کند خدا گناهای ایشان را
بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت شیخ طوسی فرمود که مؤمن گناه کار را می‌آورند
در روز قیامت و در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع
نمیگرداند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را براو میخواند چون اقرار بهمه گناهان خود
کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را از حسنات و ظاهر گردانید
آنها را از برای مردم چون ببینند مردم میگویند که این بنده یک گناه نداشته است پس امر
میکند که او را به بهشت میبرند و این است تاویل این آیه و این در گناه کاران شیعیان ماست
پس در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
حق تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد که او را بی‌حساب
بجهنم میفرستد و ایضا بسندهای بسیار روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله علیه با محمد بن ابی بکر با اهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا
اجر او را حق تعالی در آخرت با او عطا میفرماید و مهمات او را در هر دو جهان کفایت می کند و
حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود
از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند در این دنیا نعمت حسن است و زمین خدا واسع است و داده
میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بی حساب پس آنچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب
نمیکند ایشان را بآن در آخرت حق تعالی میفرماید لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ٥
یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیاده برای جزای حسنی بهشت است و
زیاده در دنیا است و از حضرت صادق ع منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را
بر او حجتی هست یا در گناهی که کسب کرده است آنرا یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر
آن و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که باز میدارند بنده را در قیامت
نزد حق تعالی پس میفرماید که مقایسه کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا فرو
میگیرد اعمال او را حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا باو بخشید و مقایسه کنید میان خیر و شر
او و اگر مساوی باشند عملهای او حق تعالی شر را بخیر برطرف می کند و او را داخل بهشت
میگرداند و اگر خیر زیادتی کند حق تعالی بآن زیادتی او را ثواب مضاعف میدهد و اگر اعمال
شر زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی شیعه است و عقاید درست
خدا او را می آمرزد برحمت خود اگر خواهد و تفضل میکند بر او بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت
صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل کرداند بحساب

شیعیان ما پس آنچه از خداست از خدا سوال میکنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشان است
و آنچه حق ما است بایشان می بخشیم پس حضرت این آیه را خواندند إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ
عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ و در بصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا می آیم در قیامت پس می آید نزد من
کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سوال میکند از امت من که چه کردید در کتاب
من و اهل بیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر
این آیه إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا فرمود یعنی
گوش را سوال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد
کرده است و کلینی و برقی بسندهای صحیح از آنحضرت روایت کرده است که سه چیز است که
بنده مؤمن را بر آنها حساب نمی کنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را
معاونت نماید و فرج خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است
که آنحضرت علیه السلام فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر بودند
گفت که حق تعالی میفرماید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی پس سوال کرده میشوید
در روز قیامت از نعیم و آب سرد مراد است و آن از نعمت دنیا است حضرت بصدای
بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خلافها کرده اید بعضی گفته اند آب سرد است
و بعضی گفته اند طعام خوشبوی نیکو است و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا
پدرم که این اقوال نزد جدم حضرت صادق ع مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود

خدا سؤال نمیکند بندگان خود را از چیزی که بر ایشان تفضل کرده باشد و منت نمیگذارد
بر ایشان بآن و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عز و جل توان
نسبت داد چیزی را که از برای مخلوقین نپسندیده است و ایشان را نهی از آن کرده است
ولیکن نعیم محبت اهل بیت ما است و موالات و اعتقادات بامامت ما است که
خدا بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میکند و آن را نعیم گفته است زیرا که بنده هر گاه
وفا بآن بکند او را میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از
پدران بزرگوار خود از حضرت امیر المؤمنین ع که رسول خدا ص گفت یا علی بدرستی که اول
چیزی که سؤال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگ شهادت بوحدانیت خداست و آنکه
محمد رسول او است و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مؤمنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده است
از امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید
اینها را میرود بسوی نعیمی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی
مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پا برهنه و بی ختنه و بی عیب بروشی که در روز اول
خلق شده بود در یک صحرا و براند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبه محشر و ازدحام بر آورند
و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد و عرق
ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولی است از اهوال روز
قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس صداهای

ایشان

ایشان پست شود و دیدهای ایشان خاشع گردد و بندهای بدن ایشان بلرزد و دلهای
ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آن آواز پس خداوند جبار ندا کند ایشان را
که منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و حاکم و عادلم و ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت
حکم میکنم و بر بخشیدنهای مظلمها ثواب میدهم و نمیگذارد از این عقبه امروز ظالمی که نزد او
مظلمه بوده باشد مگر مظلمه که صاحبش ببخشد و مرا او را ثواب بدهم پس بچسبید بر یکدیگر و
مظلمهای خود را طلب کنید از هر ستمی که بر شما کرده باشند در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان
و بس است گواهی من پس مظلومان میگردند و ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمهای خود از
ایشان بکنند و مدتها بر این حال میمانند پس حال ایشان شدید تر میشود و عرق ایشان بیشتر
میشود و بروایت دیگر عرق تا دهانهای ایشان می آید و فریاد و فغان ایشان بسیار میشود و اکثر
ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود بگذرند و از این غصه نجات یابند پس منادی ندا کند
ایشان را که خاموش شوید و ندای پروردگار خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که
حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلمها را بیکدیگر ببخشید و از این عقبه خلاص شوید و اگر
نمی بخشید مظلمهای شما را میگیرم پس اکثر ایشان شاد میگردند و مظلمها را می بخشند بامید آنکه
از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمهای ما بزرگتر از آنست
که ببخشیم پس ندا میرسد پس رضوان خازن بهشت که قصری از نقره از قصرهای جنة الفردوس را بیاید
با نواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلامان در نظر ایشان جلوه دهد پس منادی ندا
میکند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصر را مشاهده نمائید چون نظر کنند

هر یک آرزو کند که آن قصر از و باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کیست که عفو کند مظلمه مؤمن را
پس اکثر آنها را عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی بمانند که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل بهشت
نمی شود کسی که مظلمه احدی از مسلمانان نزد او باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند
ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان را بگشایند که بعرصه حساب در آیند نزد عرش الهی و
دیوانها گشوده میشود و میزانها بر پا میشود و پیغمبران و ائمه که شهدا و گواهان بر خلق اند و هر امامی
گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا
خوانده است پس مردی از قریش گفت یا ابن رسول الله هرگاه از برای مرد مؤمن نزد کافر مظلمه بوده
باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که می اندازند از
گناهان مسلمانان بقدر آنچه از او بر کافر هست پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با عذابی که
بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمانان نزد او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه مسلمانی نزد مسلمانی
باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و می افزایند
بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناهان مظلوم
بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم می افزایند و در علل الشرایع روایت کرده است که در روز
قیامت صاحب قرض می آید و شکایت می کند از آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای
صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند مؤلف گوید
که از آیات و اخبار معلوم شد که حقیقت اصل حسنات و سوال در قیامت معلوم است
و خصوصیات آنها که آنکه سوال و حساب میکنند و کی را بی حساب به بهشت یا بجهنم میبرند

معلوم نیست

معلوم نیست و ایضا معلوم نیست که از چه چیز سوال میکنند و حساب می نمایند جمعی را اعتقاد آنست
که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سوال می کنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که
از برای حلال دنیا حساب است و از برای حرامش عقاب است و در احادیث سابقه گذشت که مؤمن را
بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی گذشت که در ماکول و ملبوس و منکوح حساب نمی باشد و در
ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است که عامل بآن بی حساب به بهشت میرود پس آنچه در باب
بی حساب به بهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص عمومات حساب خواهد بود و حساب
نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه می توان کرد اول آنکه
حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمؤمنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دویم آنکه
حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر امور
ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروعه یا
زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است
در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن و در بعضی روایات وارد شده است که
عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بر آن دلالت داشت و در احادیث معتبره
وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردهای خود را که با آنها محشور خواهند شد و ممکن است که
اول در باب غیر مؤمنان مطلقا یا غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کاملان ایشان
باشد و در باب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت از برای مزید اطمینان باشد

فصل یازدهم

در بیان سوال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامها بدست راست و چپ و بعضی از احوال

و احوال قیامت است حق تعالی میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و فرماید که چه بود آنچه
اجابت شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را تو ئی بسیار دانندهٔ غیبها و فرموده است
که پس ما البته سوال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته سوال خواهیم
کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردهای ایشان و فرموده است
چگونه خواهد بود حال امتها در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان گواه
و فرموده است که روز دیگر برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از انفس ایشان و بیاوریم ترا
گواه بر ایشان و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه شما و بوده باشید گواهان بر مردم
و فرموده است از برای ایشانست عذابی عظیم روز دیگر گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان
و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند و دادن نامهٔ سعدا بدست راست و اشقیا بدست
چپ در آیات بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه منقول است که در تفسیر قول حق تعالی ماذا
اجبتم یعنی از رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای شما ایشان
در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با اوصیاء ما و علی بن ابرهیم بسند
کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی
هذا یوم ینفع الصادقین یعنی این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستگوئی
ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند
بر اهوال روز قیامت و بعرصهٔ حساب نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را
نزد عرش حق تعالی باز دارند و حق تعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی را که بطلبند ندائی که

جمیع

جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبدالله پیغمبر قرشی عربی را بطلبند و او را از جانب راست عرش الهی باز
دارند پس صاحب امام شما علی بن ابی طالب را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول خدا صلی الله علیه و آله
بایستد پس ائمه از ذریت آنحضرت را با سایر امت بطلبند و از جانب چپ آنحضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام باز دارند پس هر پیغمبری را با امتش از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان
بطلبند و از جانب چپ عرش باز دارند پس اول کسی را که از برای سوال کردن بطلبند قلم باشد
بیاید و در برابر عرش الهی بایستد در صورت آدمیان پس حق تعالی از او سوال کند که تو نوشتی
در لوح آنچه ترا الهام بامر آن نموده بودیم از وحیها قلم گوید بلی ای پروردگار من تو
میدانی که من نوشتم آنچه مرا الهام و امر بنوشتن آن کرده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید
که گواهی میدهد از برای تو باین گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع
می تواند شد حق تعالی فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند و بیاید
بصورت آدمیان تا با قلم بایستد پس حق تعالی باو میفرماید که آیا قلم در تو رقم کرد آنچه را
که من او را الهام کرده بودم و امر باو نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا و آنرا رسانیدم
باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی
فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم
آنرا بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند و بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید
که آیا اسرافیل بتو رسانید آنچه باو رسیده بود گوید بلی پروردگار من و رسانیدم آنرا بجمیع
پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان جمیع آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادای رسالات تو

بهر پیغمبری و رسولی بود مر و جمیع و حجتها و حکمتها و کتابهای ترا با ایشان رسانیدم و آخر کسی که
رسالت و وصی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبد الله عربی قرشی حرمی بود
که حبیب تست حضرت باری تعالی فرمود که پس اول کسی را که میخوانند از فرزندان آدم از برای سوال کردن
محمد بن عبد الله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد و هیچکس در آن روز قرب و منزلت
او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب می کند که آیا جبرئیل تو را رسانید
آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من
و آیا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید بلی ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل جمیع آنچه
وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را بآن از کتاب تو و حکمت و علم تو و حجتها را
آورد بسوی من پس حق تعالی فرماید بمحمد صلی الله علیه و آله که آیا رسانیدی بامت خود آنچه تو
رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم حضرت رسول گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت
خود آنچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس
حق تعالی گوید بمحمد که کی شهادت میدهد از برای تو باین آنحضرت گوید پروردگارا تو شاهدی
از برای من به تبلیغ رسالت و ملایکه تو و نیکان از امت من و شهادت تو کافی است برای من
پس ملایکه را بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد
بطلبند و سوال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم او و تعلیم
شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس
خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین خود کردانید که

که در میان

که در میان ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفصیل کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند
از برای ایشان اموری را که در آنها اختلاف کنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین
پس محمد گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابی طالب را که برادر
من و وزیر من و وصی من بود و بهترین امت من بود و نصب کردم من او را از برای ایشان
در حیات خود که نشانه راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و او را خلیفه
خود کردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او کنند امت من تا روز
قیامت پس علی بن ابی طالب را بطلبند و از او بپرسند که آیا محمد صلی الله علیه و آله وصیت
کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب نمود در حیات خود که نشانه راه هدایت
باشی و آیا بعد از او قایم مقام او گردیدی حضرت گوید بلی ای پروردگار محمد صلی الله علیه
و آله وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه کردانید در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی
انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند
و مقدم بر من داشتند کسی را که مؤخر کردانیده بودی و مؤخر کردانیده بودی کسی را که مقدم
داشته بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت امر مرا نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده تو
تا آنکه مرا کشتند پس با علی علیه السلام گویند که آیا بعد از خود در امت محمد حجتی و خلیفه در
میان ایشان گذاشتی که دعوت کنند بندگان ترا بسوی دین تو و راه رضای تو علی گوید بلی ای پروردگار
در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر ترا پس حضرت امام حسن را
بطلبند و همان سوال که از علی بن ابی طالب کردند از او بکنند و همچنین هر امامی را بعد از امامی

بطلبند و حجت او را بر اهل زمان او تمام کند پس حق تعالی عذر ایشانرا قبول نفرماید و اجازه عذر خواستن
ایشان نکند و در این وقت حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع می بخشد راست گویانرا راستی
ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود
خداوند عالم همه خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح علیه السلام باشد پس از او
پرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند که گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن
عبد الله پس نوح ع بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید بنزد محمد صلی الله علیه و آله و
او بر روی تلی باشد از مشک و علی علیه السلام با او باشد و اینست معنی قول حق تعالی
فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی چون بینند او را صاحب
قرب و منزلت نزد حق تعالی بد و متغیر گردد روهای کافران پس نوح گوید یا محمد حق تعالی
از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت حضرت رسول ص گوید ای جعفر و ای حمزه بروید و گواهی
بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق ع فرمود پس جعفر طیار و حمزه
عم رسول گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی ع
در آن وقت در کجا است حضرت فرمود شان و منزلت علی علیه السلام از آن بزرگترست
که او را برای گواهی بفرستند مؤلف گوید که شاید اول بودن نوح نسبت بسایر پیغمبران
باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اوصیای او صلوات الله علیهم
و عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین ع که حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند ترازوها را و حاضر گردانند پیغمبران و شهدا را

و شهدا ائمه اند علیهم السلام شهادت میدهند هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است در
میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشانرا بسوی راه خدا و کلینی روایت کرده است
از حضرت صادق ع در تفسیر قول حق تعالی فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ حضرت
فرمود که در امت محمد نازل شده است و پس در هر قرنی از این امت امامی از ما هست که
گواه است بر ایشان و محمد ص شاهد است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است که امام
هر زمانی را با اهل زمانش می آورند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات یابد
و منکران و مخالفان او را بشهادت او بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است
که از حضرت صادق ع سوال کردند از تفسیر قول الهی قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ یعنی بگو
پس خدا را حجت کامل بر خلق هست حضرت فرمود که حق تعالی به بنده خود میگوید در روز
قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید
چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود اینست حجت بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند
معتبر روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که مردی از شما یعنی صلحا و یا علمای شیعه
در محله می باشد خدا حجت میکند او را بر همسایگان او پس با ایشان میگوید که آیا فلان در میان
شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید آیا صدای گریه او را در شب نمی شنیدید پس او حجت خدا است
بر ایشان و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ یعنی وقتی که
صحیفه ها منتشر و پهن شود علی ابن ابراهیم گفته است که مراد صحیفه های اعمال مردم است و عیاشی
از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس نامه او را بدهند و

گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر می آورد و جمیع کردهای او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم
برداشتن و غیر اینها را بنحوی که گویا الحال کرده است پس میگوید ای وای بر ما چه میشود این نامه را
که ترک نکرده است نه صغیره را و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آنرا و علی بن ابرهیم روایت
کرده است در تفسیر قول حق تعالی حَتّى إِذا ما جاءُوها شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصارُهُمْ
وَجُلُودُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ یعنی تا آنکه هر گاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهد بر ایشان
گوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بآنچه میکرده اند علی بن ابرهیم روایت
کرده است از حضرت صادق علیه السلام که مراد از پوستها فرجهای ایشانست و این آیه نازل
شده است در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشان را پس ایشان انکار میکنند
و میگویند ما هیچ یک از اینها را کار نکرده ایم پس گواهی میدهند بر ایشان ملایکه که نوشته
اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت فرمود پس کافران میگویند پروردگارا اینها فرشتگان
تواند شهادت میدهند از برای تو و بحق تعالی سوگند یاد می کنند که ما اینها را نکرده ایم
حق تعالی فرموده است روز دیگر خدا مبعوث کرداند همه ایشانرا پس سوگند یاد می کنند
از برای شما و اینها جماعتی اند که غصب حق امیرالمؤمنین کردند پس در اینوقت حق تعالی مهر
میزند بر زبانهای ایشان و اعضا و جوارح ایشان بسخن می آیند پس گواهی میدهد گوش بآنچه
شنیده است از چیزهای که خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بآنچه گرفته اند و
پاها شهادت میدهند بآنچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب
شده است از حرام پس حق تعالی زبان ایشانرا گویا می کند و میگویند بفرجهای خود چرا گواهی

دادید

دادید بر ما آنها در جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندیکه چیزها را گویا کرده است
و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او بر میگردید و نمی توانستید که پنهان کنند
از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوش شما و نه دیدهای شما و نه فرجهای شما ولیکن گمان کردید
که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها را که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده است که خوارج بر مؤمن گواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی میدهد
که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و دعوای تناقض در آیات قرآن مجید میکرد از آن
جمله گفت در یک موضع فرموده است که سخن نمیگویند مگر کسی که رخصت دهد او را
خداوند رحمن و حرف حقی بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا
سوگند که ما مشرک نبودیم و ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را
و لعن می کنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر مخاصمه و مجادله اهل جهنم را میفرماید
و در جای دیگر میفرماید مهر بر دهنهای ایشان میگذاریم و دستها و پاهای ایشان گواهی
میدهند اینها همه نقیض یکدیگراند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست که نقیض
یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سال است
پس حق تعالی جمع می کند ایشانرا در یک موطن که یکدیگر را می شناسند و استغفار میکنند بعضی
از ایشان از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت از رسولان
و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت می کنند اهل معاصی

یکدیگر را و آنها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت
کرده اند بر ظلم و عدوان و متکبران و ظالمان لعنت می کنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر
یکدیگر میکنند و در مواطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانکه فرموده است که روزی که
آدمی را از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و پسران خود بگریزد اگر معاونت
بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند اگر
آن صداها ظاهر کردد از برای اهل دنیا هر آینه غافل کرداند جمیع خلایق را از معاش خود
و کوهها را بشکافد مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند تا آنکه خون بگریند پس جمع
میشوند در موطن دیگر و در آنجا ایشان بسخن می آورند پس میگویند بخدا سوگند ای پروردگار
ما ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بکردهای خود پس مهر میکذارند بر دلهای ایشان و بسخن
در می آورند دستها و پاها و پوستهای ایشانرا و شهادت می دهند بهر معصیتی که از ایشان
ظاهر شده است پس مهر را از زبانهای ایشان بر میدارند پس میگویند بپوستها و دستها
و پاها که چرا گواهی دادید بر ما میگویند گویا کرد ما را خداوندی که هر چیز را گویا
کردانیده است پس جمع می شوند در موطنی که بسخن در می آورند در آن جمیع خلایق را
پس سخن نمی گوید در آنجا احدی مگر کسی که او را خداوند رخصت دهد و سخن حق بگوید
پس رسولان را باز میدارند و از ایشان سوال میکنند چنانکه فرموده است فَکَیْفَ اِذَا
جِئْنَا مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِکَ عَلَی هٰؤُلَاءِ شَهِیدًا و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند و جمع میشوند در موطن دیگر

ودر آنجا

و در آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت
حق تعالی است و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کنند در حساب مشغول شود هر کس
بحال خود و بد یکری نپردازد سوال میکنیم از خدا برکت آن روز را و در علل الشرایع روایت
کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یک موضع بکند
بهتر است یا در موضع متفرقه حضرت فرمود که در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت
میدهند برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آن حضرت روایت کرده است که چون بنده
توبه نصوح بکند حق تعالی او را دوست دارد پس مستور کرداند گناهان او را در دنیا و آخرت
راوی پرسید که چگونه مستور میکرداند فرمود که فراموش میکرداند از خاطر آن دو ملک
که بر او موکلند آنچه را بر او نوشته اند از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانند بر او
گناهان او را و وحی می نماید بسوی بقعه های زمین که کتمان کنید بر او و آنچه کرده است بر روی شما
از گناهان پس چون بمقام حساب در آید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث
بسیار هست که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای کسی
که او را تلاوت نموده و عمل بآن کرده تا آنکه او را باعلای درجات بهشت میرساند و ابن بابویه
از آنحضرت روایت کرده است که مائیم گواهان بر شیعیان ما و شیعیان ما گواهانند بر مردم
و بشهادت شیعیان ما ایشان را جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد
شده است که هر روز که می آید ندا میکند آدمی را که ای فرزند آدم منم روزی تازه و بر تو گواهم
پس در من سخن خیری بگوی و کار خیری بکن تا گواهی بدهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا

نخواهی دید و شب نیز این ندا می کند و ایضاً از آنحضرت منقول است که مؤمن را در روز قیامت
نامهٔ گشوده میدهند که در آن نوشته است که این کتاب خداوند عزیز حکیم است فلان را داخل
بهشت گردانید و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود که چنانچه خدای عزوجل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و
مالهای خود که گواهان عدول بر خود بگیرند و همچنین احتیاط کرده است بر بندگان و از برای
ایشان بانیکه گواهان از برای ایشان بانیکه گرفته است و ملایکه چند بر هر یک ایشان موکل
گردانیده است که حفظ و ضبط می کند آنچه از او صادر میشود از اعمال او و اقوال او و نگاه
کردنهای او و همچنین بقعهای زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت میکند گواهانند از
برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند بر او و از برای او و سایر بندگان مؤمن
خدا گواهانند بر او و از برای او و کاتبان اعمال او گواهانند بر او و از برای او و بجه دنیا
کسی در قیامت سعادتمند شوند بگواهی اینها از برای او و بجه دنیا کسی در قیامت شقی و
معذب گردند بگواهی اینها بر او بدرستی که حق تعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند همه
بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه که دید در همه نفوذ میکند و صدای داعی را
همه میشنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعهای زمین را پس کسی که
عمل صالحی کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعهای زمین
و ما فیها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای آن پس نصیب او می گردد
سعادت ابدی و کسی که عمل بدی کرده باشد اینها همه بر او گواهی میدهند و شقی میشود

بتفاوت

بتفاوت ابدی پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن روز بعد
حضرت فضیلت ماههای مبارک و شعبان و رمضان را و فضیلت روزه اینها و اعمال کردن
در اینها و گواهی دادن اینها را از برای او بیان فرمود و حسین بن سعید در کتاب زهد
از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب کند نامهٔ او را
بدست راست او بدهد و میان خود و او او را حساب کند که دیگری مطلع نشود و گوید ای
بندهٔ من فلان کار و فلان کار کردی او گوید بلی ای پروردگار من کرده ام پس خداوند
فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله
این بنده یک گناه نداشته است و این است معنی قول حق تعالی پس هر که نامهٔ او بدست راست
او داده شود پس بعد از این حساب خواهند کرد او را حساب آسان و بر میگردد بسوی اهل خود
مسرور و خوشحال راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته است اهل او
در بهشت اگر مؤمن باشند پس فرمود اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب می کند
او را علانیه در حضور خلایق و حجت را بر او تمام می کند و نامه اش را بدست چپ او میدهد چنانچه
حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت سر او میدهند پس وا ثبوراه خواهد گفت
و آتش افروخته جهنم خواهد گردید بدرستی که در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا و گمان میکرد که
باخرت بر نخواهد گشت و این اشاره است بآنکه دستهای کافران و منافقان را در گردن
غل میکنند و نامه ایشان را از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره
شده است در دعاهای وضو در هنگام شستن دستها که خداوندا نامهٔ مرا بدست راست

ونامهٔ مخلد بودن مرا در بهشت بدست چپ من و حساب کن مرا حسابی آسان و خداوندا بده
نامهٔ مرا بدست چپ من ونه از پشت سر من و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من و بدانکه
خلاف کرده اند در گواهی دادن اعضای آدمی که چه معنی دارد بعضی گفته اند حق تعالی احداث
صوتی در آنها میکند و بعضی گفته اند ایشانرا حالت شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند
صفتی در آنها احداث مینماید که دلالت بر صدور گناه از آنها میکند و سخن گفتن مجازاست
و همچنین در گواهی دادن زمانها و بقعهای زمین و درهای آسمان که اعمال مؤمنان از آنها بالا
میرود خلاف کرده اند و بعضی گفته اند مراد گواهی دادن ملایکه ایست که بآنها موکلند و در آنها
ساکن اند و بعضی گفته اند این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت
ایشانرا عقل و شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند مثالی از برای ایشان خلق میکند و
اولی و احوط آنست که بآنها همه مجملاً ایمان بیاورند و تفکر در حقیقت و کیفیت آنها ننمایند
زیرا که اگر ضرور می بود بیان میفرمودند و بعقل ناقص ما نمیگذاشتند والله یحق الحق
وهو یهدی السبیل

فصل دوازدهم

در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر
منازل حضرت رسالت و اهل بیتش صلوات الله علیهم است در قیامت بدانکه احادیث
عامه و خاصه در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین اند و ایمان بآنها واجب است
خصوصاً کوثر و شفاعت اکبر و قلیلی از اخبار را در این رساله ذکر مینمایم و اکثر آنها در کتاب
حیات القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابرهیم و سایر محدثین بسندهای
صحیح و معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

فرمود که هرگاه از خدا کنید از برای من وسیله را سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود
آن درجهٔ منست در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه یکماه راه است بدویدن اسب نجیب
عربی و پایهای بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر و بعضی از
طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند
آنرا در روز قیامت و نصب کنند با درجهٔ سایر پیغمبران و آن در میان آنها ممتاز باشد
مانند ماه در میان ستارها پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه
گوید خوشا حال کسی که این درجهٔ اوست پس ندا کند که جمیع فرزندان و صدیقان و شهدا
و مؤمنان بشنوند که این درجهٔ محمد است صلی الله علیه و آله پس حضرت رسول فرمود
که من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته
باشم و علی بن ابی طالب ع در پیش روی من برود و لوا و علم من در دست او باشد و آن لوای
حمد است و بر آن لوا نوشته باشند لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله
پس چون بگذریم بر پیغمبران گویند اینها دو ملک اند که ما اینها را نمی شناسیم و چون بملایکه بگذریم
گویند اینها دو رسول اند تا من بر منبر بالا روم و علی از پی من آید چون باعلای درجات منبر
برآیم علی یک پایه از من پست تر بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها
بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرمند نزد خداوند
عالمیان پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب منست
محمد ص و این ولی منست علی بن ابی طالب ع خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسی

که او را دشمن دارد و دروغ باو بربندد پس حضرت رسول فرمود که نمی‌ماند در آن روز مشهد قیامت
احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند
احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو در آمده باشد یا انکار حق امامت تو
کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهاش بلرزد پس در اینحال دو ملک بیایند از جانب
رب اعلی سوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من
آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک
خوشبوی خوش روی گرامی نزد پروردگار خود تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده است
مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد من گویم قبول کردم این را
از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه انعام کرده است بر من بده آنها را ببرادرم علی بن
ابی طالب ع پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد و بر میگردد پس نزدیک من می‌آید خازن مالک
جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من میگویم و علیک السلام ای ملک چه بسیار منکر است
دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار من
که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم پس من گویم قبول کردم از پروردگار خود و او راست حمد و
ستایش بر آنچه بآن انعام کرده است بر من و تفضیل داده است مرا بآن بر دیگران بده آنها را
ببرادرم علی بن ابی طالب پس مالک کلیدها را بعلی ع دهد و بر گردد پس علی آید با کلیدهای
بهشت و جهنم تا بنشیند بر آخر جهنم و مهارش را بدست بگیرد در وقتی که صدای زبانه‌اش بلند
شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که

یا علی از من بگذر که نور تو شعلهٔ زبانهٔ مرا فرو نشانید علی ع گوید قرار گیر که امروز ترا اطاعت من می‌باید
کرد پس فوج فوج از مردم آیند و آنحضرت گوید که این را بگذار که دوست من است و این را بگیر
که دشمن من است پس بدرستی که جهنم در آن روز اطاعتش از برای علی بیشتر است از اطاعت
غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد آنرا بجانب راست ببرد اگر خواهد بجانب چپ
زیرا که او قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ است در آن روز و ایضاً علی بن ابرهیم از حضرت
صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد صلی الله علیه و آله را بطلبند
و حلهٔ گلرنگی براو بپوشانند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس حضرت ابرهیم ع
را بطلبند و حلهٔ سفیدی براو بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول باز دارند پس حضرت
اسمعیل را بطلبند و حلهٔ سفیدی بپوشانند و در جانب حضرت ابرهیم باز دارند پس حضرت
امام حسن ع را بطلبند و حلهٔ گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امیر المؤمنین ع
باز دارند پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه را بطلبند و حلهٔ گلرنگی بپوشانند و
از جانب راست حضرت امام حسن باز دارند و همچنین سایر ائمه علیهم السلام را بطلبند و حله‌های
گلرنگ بپوشانند و هر یکی از جانب راست دیگری باز دارند پس شیعیان ایشان را بطلبند و در
برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها را و زنان او را از فرزندان او
و شیعیان او پس همه داخل بهشت شوند بی‌حساب پس منادی ندا کند از میان عرش از جانب
رب العزت و افق اعلی که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم ع است و خوب
برادریست برادر تو و او علی بن ابی طالب است و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین

ونیکو جبین است جبین تو که در شکم حضرت فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان
هدایت کنند کانند ذریت تو که فلان و فلان و فلان‌اند و جمیع ایمه‌اند تا حضرت قایم علیهم السلام
ظلم ببرد و خوب شیعه‌اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستی که محمد و وصی او و دو سبط
او و امامان از ذریت او ایشانند فایز و رستکاران پس امر کند که همه را به بهشت برند
چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت
پس فایز گردیده است بسعادت ابدی و در بصایر الدرجات از حضرت صادق ع روایت
کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق او را ببینند و حضرت
امیر المؤمنین ع بر آن منبر بالا رود از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق
این علی ابن ابی طالب است داخل بهشت می کند هر کرا میخواهد و از جانب چپ او ملکی باشد
ندا کند که ای گروه خلایق این علی ابن ابی طالب است که داخل جهنم می کند هر کرا خواهد و
عیاشی روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند
که بیست و چهار پایه داشته باشد و علی ابن ابی طالب بیاید و لوای حمد در دست او باشد
و بر آن منبر بالا رود و خلایق را بر او عرض کنند هر کرا بشناسد که شیعه او است داخل بهشت کند
و هر کرا شیعه خود نداند داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب خدا هست میفرماید بگو عمل کنید
پس زود باشد که ببیند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان و مؤمنان علی ابن ابی طالب است
و امامان آن ذریت او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قول
حق تعالی اَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ که خطاب با محمد و علی است صلوات الله علیهما

یعنی

یعنی بیفکنید در جهنم بسیار کفران کننده معاند را و از اعمش و حسن بن صالح و دیگران
روایت کرده اند که آیه چنین نازل شده است یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در
تفسیر فرات بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده عسی
اَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامی
که همگی او را ستایش کنند و وفا خواهد کرد از برای من آن وعده که پروردگار چون روز قیامت
بیاید از برای من منبری نصب کند که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم
پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد و گوید این مقام محمودیست که خدا ترا
وعده کرده است پس علی را بالای منبر بطلبم و یک درجه از من پست تر بایستد و لوای حمد را
بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید این آن مقام
محمودیست که خدا ترا وعده داده است پس کلیدها را بدامن علی بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید
و بگوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده داده بود داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریت
خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را در دامن علی ابن ابی طالب بگذارم پس اطاعت
بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد شوهر خود را این است معنی قول حق تعالی
اَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ یعنی بیفکنید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در
جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که احدی پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر انبیای
صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملایکه او و ثنا کنند بر من پیغمبران او

ورسولان او وثنا کنند بر من انتهای ثنا پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق
بپوشانید دیده های خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بخرامد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد
دو حلهٔ سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حوریه بر دور او روند چون بدر قصر خود رسد حضرت
امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین بی سر ایستاده باشد پس بحضرت امام حسن گوید که
این کیست گوید این برادر من است که امت پدر تو او را کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب
از جانب حق تعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این بتو نموده ام آنچه امت پدر تو نسبت
بجگر گوشهٔ تو کرده اند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که نظر نکنم در محاسبهٔ بندگان
تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت بشما کرده باشد
از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبهٔ عباد شود
و این است معنی قول حق تعالی که در حق ایشان فرموده است لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ
هُمْ فِیمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ ۵ یعنی ایشان را اندوه نمی آورد ترس بزرگتر روز
قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارند نفسهای ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون
الرضا ع از آنحضرت از آبای طاهرین او علیهم السلام روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود
یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من در دست تو خواهد بود و آن لواء
حمد است و آن هفتاد هزار شقه است که هر شقه از آن بزرگتر از آفتاب و ماه خواهد بود و در
علل الشرایع روایت کرده است از امام زین العابدین از آبای طاهرین علیهم السلام که رسول خدا
بعلی صلوات الله علیهما گفت که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود حضرت امیر گفت

یا رسول الله

یا رسول الله من پیش از تو داخل میشوم گفت بلی از برای آنکه تو علمدار منی در آخرت چنانکه علمدار
منی در دنیا و علمدار مقدم می باشد پس گفت یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو
باشد و آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از اوست از پیغمبران و اوصیا در زیر آن علم باشند
و در امالی و خصال بچند سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که جبرئیل
بنزد من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلا ترا و علی را سلام میرساند و میگوید
محمد پیغمبر رحمت من است و علی برپا دارندهٔ حجت من است عذاب نمی کنم کسی را که با علی موالات
و دوستی کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمی کنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هر چند
اطاعت من کند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت بنزد من خواهد آمد
با لوای حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع تر از آفتاب و ماه است و من بر کرسی از
کرسیهای رضوان و خوشنودی خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم
آن علم را و بدهم بدست علی بن ابی طالب ع پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت
برداشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماه است حضرت در غضب
شد و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل و از
نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای
داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل صوت او میداد و علی
اول کسی است که از چشمهٔ سلسبیل و زنجبیل می آشامد و علی و شیعیان او را نزد خدا منزلتی هست
که آرزو میکنند آنرا پیشینیان و آیندگان و برقی و عیاشی و کلینی و دیگران بسندهای بسیار

روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روز دیگر بخوانیم
هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر المؤمنین را با
اصحابش و امام حسن را با اصحابش و هر امام را با اهل زمانش بطلبند پس هر که از ایشان امام
خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامه او را بدست راست او دهند و ببوی بهشت
برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در آن وقت آنها که اتباع ائمه ضلالت بوده اند
از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند
و سید ابن طاوس رحمة الله و دیگران بطرق متعدده از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که امت من در حوض کوثر بر من وارد می شوند بپنج
رایت اول آنها رایت عجل است یعنی ابوبکر پس برخیزم و دستش را بگیرم چون دستم بدست
او برسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب شود و هر که با او شریک باشد
حالشان چنین باشد پس گویم چگونه خلافت من کردید در دو چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم
گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قرآن مجید تکذیبش کردیم و پاره کردیم و بر کوچکتر که اهل بیت پیغمبر
بودند ظلم کردیم و حقش را غصب کردیم گویم با ایشان که بروید بجانب چپ پس ایشان را برند
تشنه لب و بدحال بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است با روهای سیاه و یک قطره
از کوثر نچشند پس وارد شود بر من رایت فرعون امت من یعنی عمر و اکثر امت من از این رایت
باشند و ایشانند مبهرج چون ابوذر گفت راه کم کرده اند فرمود بلکه دین را فاسد کردند
و حق را و کتاب را باطل کردند و ایشان گروهی اند که غضب می کنند از برای دنیا و راضی میشوند

ازبرای

از برای دنیا و سخط و عداوت ایشان از برای محض دنیا است چون دست صاحب ایشان را بگیرم باز
رنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش بطپیدن آید و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان
پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را نسبت بدروغ دادیم و پاره کردیم و با کوچک خلاف
کردیم و ایشان را کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران خود بروید پس ایشان را تشنه و آب
برنداشته با روهای سیاه برگردند و یک قطره آب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان و او
امام پنجاه هزار کس از امت من باشند و احوال ایشان و سؤال و جواب بهمان نحو باشد که گذشت
پس رایت مخدج بیاید یعنی سرکرده خوارج و او پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال ایشان
نیز چنین شود پس وارد شود بر من امیر مؤمنان و قاید روسفیدان و دستش با سفیدان و چون برخیزم
و دستش را بگیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان پرسم که با ثقلین بعد از من
چه کرده اید گویند بزرگ تر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچکتر را معاونت و یاری کردیم
و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیائید و بیاشامید پس شربتی از آن آب بخورند که هرگز تشنه
نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان مانند ماه شب بدر
باشد و بعضی مانند ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیر المؤمنین و
مقداد علیهم السلام گواهی دادند که رسول خدا چنین فرموده و حق تعالی فرموده است انا اعطینا
ک الکوثر یعنی بدرستی که ما بتو عطا کردیم کوثر را و مفسران خلاف کرده اند در معنی کوثر و
بعضی گفته اند پیغمبری و کتاب است و بعضی گفته اند خیر کثیر است و بعضی گفته اند کثرت
اصحاب و اشیاع و امت است و بعضی گفته اند بسیاری فرزندانست از نسل فاطمه علیها السلام

وبعضی گفته‌اند شفاعت است و مشهور میان مفسرین آنست که مراد حوض کوثر است و اخبار
متواتره از طرق خاصه و عامه بر این مضمون وارد شده است و عامه از عایشه و ابن عمر روایت
کرده‌اند که کوثر نهریست در بهشت و از ابن عباس روایت کرده‌اند که چون این سوره نازل
شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر بر آمد و بر مردم خواند چون از منبر بزیر آمد
گفتند یا رسول الله کوثر که خدا عطا کرده است چیست فرمود که نهریست در بهشت از
شیر سفیدتر و از تیر راست‌تر و در کنارش قبه‌ها هست از مروارید و یاقوت و وارد شوند
بر آن نهر مرغان سبزی چند که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی
گفتند یا رسول الله چه بسیار نیکوست آن مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر
از آنها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد فایز
گردد بخوشنودی حق تعالی و از حضرت صادق عم روایت کرده‌اند که آن نهریست در بهشت
که حق تعالی به پیغمبر خود داد عوض پسرش ابرهیم و از انس روایت کرده‌اند که حضرت رسول
صم فرمود که نهریست که وعده کرده پروردگار من مرا آن نهر خیر بسیار دارد و آن حوض منست
وارد میشوند بر آن نهر امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد ستاره‌های آسمانست
پس جماعتی از ایشان را از پیش من بربایند من گویم پروردگارا ایشان از امت منند
گویند تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه بدعتها کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت
کرده است و در مجالس شیخ و مفید و تفسیر علی بن ابرهیم و بشارت المصطفی از حضرت
باقر عم روایت کرده‌اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و

آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس بازدارند ایشان را در راه محشر تا عرق شدید کنند
و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتها بر این حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است و خشعت
شود صداها از برای خداوند رحمان پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی از
پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس مردم گویند نامش را بگو پس ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت
محمد بن عبدالله پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخیزد و در پیش روی مردم همه روان شود تا
منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله بصره و صنعای یمن باشد پس حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه را بطلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند
بعضی گذارند که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول ص ببیند که بعضی از دوستان
ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان دور میکنند بگرید و مکرر بگوید پروردگارا اینها از
شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سوال کند که یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت
گوید چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که من می بینم که ایشان را بجانب
اهل جهنم می برند و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس حق تعالی فرماید که
ایشان را بتو بخشیدم و از گناهان ایشان در گذشتم و ملحق کردم ایشان را بموالیان
ذریت تو و ایشان را در زمره تو قرار دادم و بر حوض تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول کردم
شفاعت ترا در ایشان و گرامی داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر عم فرمود که چه
بسیار مردی و زنی که در آن روز گریان شوند و ندای یا محمداه بلند کنند پس در آن روز هر که
اعتقاد بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و با ما

بر حوض کوثر ما وارد شود و جمیع این مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده اند که
حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول صلی الله علیهما سؤال کرد از کوثر فرمود نهریست که جاری
میشود از زیر عرش الهی آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از
مسکه سنگریزه اش زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران است و خاکش از مشک
خوشبوتر است و پایهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام زد و گفت یا علی آن نهر از من است و از تو و از دوستان تو بعد از من و از ابن
عباس روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی بمن عطا
کرده است نهری که در آسمان که مجرای آن در زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر است خشتی
از طلا و خشتی از نقره گیاهش از زعفران است و سنگریزه اش مروارید و یاقوت است
و زمینش مشک سفید است و این بهتر است از برای من و امت من از همه چیز و اشاره باین است
قول حق تعالی انا اعطیناک الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام
رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد
خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من ندارد خدا شفاعت مرا
بآن نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت
و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن
دارد مرا دشمن داشته است و ایضا از حضرت صادق ع منقول است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد که خلاص شود از اهوال روز قیامت پس مولات

کند با ولی

کند با ولی من و متابعت کند وصی مرا و خلیفه مرا بعد از من علی ابن ابی طالب ع بدرستی که
او ساقی حوض من است دور میکند از آن دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را
و هر که را آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد بود و هر که را یک شربت
از آن بدهد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقول است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که در قیامت من با حضرت رسول ص خواهم بود
و با من خواهد بود عترت من بر حوض کوثر پس کسی که اراده داشته باشد که با ما باشد باید که
اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی خواهد بود و از
برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید و سبقت نمائید بر یکدیگر بر ملاقات
کردن ما نزد حوض بدرستی که ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن دوستان
و شیعیان خود را و هر که یک شربت از آن بیاشامد هرگز بعد از آن تشنه نمیشود و حوض ما
مملو است و در آن دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمه تسلیم و دیگری از چشمه معین و بر کنارهای آن
زعفران روئیده است و سنگریزه اش مروارید و یاقوت است و آن حوض کوثر است
و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که
فرمود بهمین دو دست کوتاه خود دور میکنیم از حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله که
دشمنان ما را و وارد خواهند شد بر آن دوستان ما و بسند دیگر از طرق عامه از ابو ایوب
انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر حوض مگر احدی از امت من مگر آنها که
پاک باشد دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشد تنهای ایشان و

انقیاد کنند کافر باشند و وصی مرا بعد از من که علی بن ابی طالب است آنها که آنچه باید
داد بآسانی میدهند و آنچه باید ایشان گرفت بدشواری میگیرند و علی دور میکند از حوض
کسی را که از شیعیان او نیست چنانکه عرب شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود
بدر میکند و ابن بابویه رحمة الله علیه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که من بهتر و سید انبیا و مرسلینم و بهترم از ملایکهٔ مقربین و اوصیای من بهترین اوصیاء
پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقهٔ من رفته اند باشند بهترین اصحاب انبیا و
مرسلین اند و دختر من فاطمه سیدهٔ زنان عالمیان است و طاهرات از زنان من مادرهای
مؤمنانند و امت من بهترین امتهایند و من از همهٔ پیغمبران اتباعم بیشتر اند در روز قیامت
و مرا حوضی هست که عرض آن ما بین بصرای شام و صنعای یمن است و در آن ابریقهای هست
بعدد ستارهای آسمان و خلیفهٔ من بر حوض در آن روز خلیفهٔ من است در دنیا گفتند
او کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین و امیر المؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من
علی بن ابی طالب ع دوستان خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن
میراند چنانکه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود که هر که علی را دوست دارد و
اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من وارد میشود فرمود او با من خواهد بود در درجهٔ
من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دار دنیا و نافرمانی او کند در قیامت او را نه بینم
و او مرا نه بیند و او را از پیش من برباینند و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم
که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت

رسول فرمود که خدا کوثر را بمن عطا کرده است و آن نهریست در بهشت که عرض و طولش
از ما بین مشرق و مغرب است و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هر که از آن دست و رو بشوید
هرگز ژولیده نمیشود و نمی آشامد از آن کسی که پیمان مرا بشکند و نه کسی که اهل بیت مرا بکشد
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که علی هر که از شیعیان او نیست
از آن دور کند و احمد بن حنبل در فضایل نیز این مضمون را روایت کرده است و ابن قولویه در
کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که کسی که
دل او بدرد آید از برای مصیبت ما فرحناک می شود در وقت مردن خود فرحی که هرگز از دل
او بدر نمیرود تا در حوض کوثر بر من وارد شود و کوثر فرح می کند بدوست ما چون بر او وارد
شود حتی آنکه باو میچشاند از لذت انواع خود دینها که نمی خواهد از آنجا بجای دیگر رود ای
مسمع هر که از آن یک شربت بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد هرگز
و آن بسردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر است و از مسکه
نرم تر است و از آب دیده صاف تر است و از عنبر خوشبو تر است و از چشمهٔ تسنیم بهشت
بیرون می آید و بر نهرهای بهشت همه میگذرد و بر روی سنگریزهٔ مروارید و یاقوت
جاری میشود و در دور آن قدحها زیاده از ستارهای آسمان هست و بوی خوش آن
از هزار ساله راه احساس کرده می شود و قدحهای آن از طلا و نقره و انواع جواهر است
و کسی که از آن می آشامد بر روی او هر بوی خوشی میکشاید تا آنکه میگوید چه بودی اگر مرا
در همین موضع می گذاشتند من بدل این چیز دیگر نمیخواهم اگر دین تو از آنها خواهد بود که

از آن حوض سیراب می شوند و هر دیده که در مصیبت ما بگرید البته خوشحال و شاد گردد و نظر کند
بکوثر و آب میدهند از آن همه دوستان ما را اما بقدر محبت و متابعت ما از آن لذت می برد
و هر که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیر المؤمنین حیدر موکل است
و در دست او عصای خواهد بود از چوب درخت عوسج و بروایت دیگر از درخت طوبی و
در هم می شکند دشمنان ما را بآن عصا پس یکی از ایشان گوید من اقرار بشهادتین داشتم حضرت
فرماید برو بسوی امامت ابو بکر یا عمر یا عثمان علیهم اللعنة و از او سوال کن که از برای تو شفاعت
کند او گوید امامی که میگوئی از من بیزاری نمود حضرت فرماید که برو بسوی آنکسی که او را
امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سوال کن که ترا شفاعت کند چون بهترین
خلق بود نزد تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمیشود گوید هلاک شدم از تشنگی فرماید که خدا
تشنگی ترا زیاد کرداند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک حوض بیاید
و حال آنکه دیگران نزدیک نمی توانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع می نموده است از
بسیاری از اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او مذکور میشدیم ناسزای نمی گفت و ترک
می نمود چیزی چند را که غیر او بر آنها جرات مینمودند از گستاخی نسبت بما اما اینها از برای
محبت ما نبود و نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی و دعا
باطل خود و دین داری خود و از برای آنچه مشغول کرده است نفس خود را بآن و زیاد کردن
مردم اما دلش منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت اهل بیت است و متابعت
دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابو بکر و عمر بر همه کس پس باین اسباب نزدیک حوض می آید
و محروم

و محروم بر میگردد و در این باب احادیث بسیار است و باینقدر اکتفا نمودیم و
اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان و ضروری دین اسلام است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه جمیع
امتها خواهد بود و خلافی که هست در آن است که آیا شفاعت از برای طلب
زیادتی منافع است از برای مؤمنانی که مستحق ثواب باشند و پس یا از برای
اسقاط عقاب از گناه کاران امت نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد آن است
که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب و در اسقاط عقاب نمی باشد
و میگویند همچنانکه بر خدا واجب است که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت از برای
اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامیه که شفاعت از برای دفع
عقاب فساق شیعه می باشد هر چند از اصحاب کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت
رسالت نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی صلوات الله علیهم برخصت آنحضرت
شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما و صلحای
شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا صلعم روایت کرده اند که
حضرت فرمود ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود و در خصال
بطرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که هر پیغمبری دعائی کرد
و مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را در قیامت
و ایضا از حضرت صادق عم روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که سه کس اند

که شفاعت می کنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علما پس شهدا
و از حضرت امام رضا ع منقول است که رسول خدا ص فرمود که هر که ایمان بشفاعت
من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای
اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت
باشند راوی گفت بحضرت امام رضا ع گفتم پس چه معنی دارد قول خدای عز و جل
وَلَا یَشْفَعُونَ اِلَّا لِمَنِ ارْتَضی فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا
دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت است
از برای رسول خدا و اصحاب برگزیده او که بر طریقه او باشند و از برای ائمه از اهل بیت
طاهرین او و از برای صالحین مؤمنان و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری
از گناهکاران را مؤید است آنچه در روایات اصحاب از حضرت رسول ص روایت
کرده اند که حضرت فرمود که من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت
من خواهند کرد و علی علیه السلام شفاعت خواهد کرد و قبول خواهد شد و کسی که
از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد
کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت کند مخصوص
کفار است و بتهای ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سوره مریم حق تعالی
فرموده است که مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و
اکثر مفسرین گفته اند مراد ایمان است و بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمی کند مگر کسی که

خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیا اند و اوصیا و شهدا و علما و مؤمنان
چنانچه در اخبار وارد شده و در حدیث صحیح وارد شده است که مراد وصیتی است که در
وقت مردن بعقاید حقه خود بکند بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده
وارد شده است که کسی که شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا و بر رد قول بت پرستان
که میگفتند که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و
ابن بابویه از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول
خدا صلوات الله علیهما که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را فرمود در روز
موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با من باشد
و شفاعت کنم از برای امت خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر اگر در آنجا ترا نیابم
در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را آب دهم گفت ای پدر اگر در آنجا
ترا نیابم فرمود نزد صراط که من ایستاده باشم و گویم پروردگارا سلامت بگذران امت مرا
گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر در آنجا
ترا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتی که منع کنم شراره و زبانه آنرا از امت
خود پس فاطمه ع شاد شد و علی بن ابرهیم بسند موثق روایت کرده است از سماعه که گفت
سوال کردم از حضرت صادق ع از شفاعت حضرت رسول ص در روز قیامت حضرت
فرمود که در روز قیامت لجام مردم را عرق یعنی عرق بدهان ایشان برسد و عارض شود
ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیائید برویم نزد حضرت آدم ع که او ما را شفاعت کند

پس بیایند بنزد ایشان و بگویند که شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود او گوید مرا
گناهی و خطیه هست و روی شفاعت ندارم بروید بنزد نوح علیه السلام پس چون بنزد نوح آیند
ایشانرا بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری بنزد پیغمبر دیگر کند تا بحضرت
عیسی ع رسد او گوید بروید بنزد محمد ص و علی و جمیع الانبیا چون بنزد آن حضرت روند
گوید با من بیائید و ببرد ایشانرا بسوی دروازه بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده درآید
و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو رسد که سر بردار و شفاعت کن تا
شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی بطلب تا عطا کنم و اینست معنی آنچه خدا فرموده آیت
عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و بشارت المصطفی از حضرت صادق ع
روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک
زمین پس تاریک و ظلمت شدیدی ایشانرا فرا گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند
پروردگارا بگشا از ما این ظلمت را پس بمحشر آورند گروهی که نور از پیش روی ایشان
آید و زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدایند از جانب
حق تعالی ندا رسد که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که اینها ملایکه اند ندا رسد
که ملایکه نیستند باز پرسند که ایشان شهیدانند ندا رسد که شهیدان نیستند گویند
پس کیستند آیا ایشان ندا رسد که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که ایشان کیستند اهل محشر
جمع گویند که کیستید شما گویند ماییم علویان ماییم ذریت محمد رسول الله ماییم اولاد علی
ولی خدا ماییم مخصوصان بکرامت خدا ماییم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق عز و جل

بیاید

باایشان

با ایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود و شیعیان خود پس ایشان
شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا کرده و در علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او برمیگردند بخدا
سوگند که شما بما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت می کنیم و قبول می شود بخدا
سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچیک از شما نیست مگر آنکه از
برای او ظاهر خواهد شد آتشی از جانب چپ او و بهشتی از جانب راست او پس دوستان
خدا را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده اند که هر که انکار کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج
و سوال قبر را و شفاعت را و علی ابن ابرهیم بسند کالصحیح از آنحضرت و پدران بزرگوار
روایت کرده است که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد
تا آنکه چون دشمنان ما اینحالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است
که مضمونش این است پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش
ما را بازگشتی بدنیا می بود پس می بودیم از مومنان و ایضا بسند معتبر روایت
کرده است که از ابو ایمن بخدمت حضرت امام محمد باقر ع و گفت ای ابو جعفر مردم را
فریب میدهید و مغرور میگردانید و میگوئید شفاعت محمد حضرت
بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا ترا مغرور
کرده است آنکه شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج

خواهی شد بشفاعت محمد صلعم وای بر تو اما شفاعت نمی باشد مگر از برای کسی که مستوجب
جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج
خواهد بود بشفاعت محمد صلعم در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و
شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و مؤمنی می باشد که شفاعت کند در مثل
ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود میگوید
پروردگارا او حق خدمت بر من دارد و مرا از گرما و سرما نگاه میداشت و ابن بابویه
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بهشت هشت در دارد یکدر از آن پیغمبران
و صدیقان داخل میشوند و از یکدر شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و
محبان ما داخل میشوند پیوسته من در کنار صراط ایستاده باشم دعا کنم و گویم پروردگارا
سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران مرا و هر که در دنیا ولایت و
محبت مرا داشته است پس ناگاه ندا از میان عرش رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت
ترا در شیعیان تو قبول کردم و شفاعت کند در شیعیان تو قبول کردم و شفاعت کند
هر مرد از شیعیان من و کسی که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان
من جنگ کرده باشد بکردار یا بگفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود
و یکدر دیگر سایر مسلمانان از آن داخل شوند از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت
دهند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت

کرده است

کرده است که مؤمنی از شما بیند مردی را که با او آشنائی داشته است در دنیا و امر کرده اند
که او را بجهنم برند چون برو بگذرد گوید ای فلان من نیکی در دنیا بتو میکردم و حاجت ترا
بر می آوردم یا امروز مکافاتی از برای من نزد تو هست پس مؤمن گوید بملکی که موکل
باو گردیده است که دست از او بردار پس خدا امر کند ملک را که امان آن مؤمن را اجازه
کند و او را رها کند و ایضا بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که مؤمن شفاعت
میکند از برای دوست و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملایکه مقربین و
پیغمبران مرسل شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع
از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون
ایشان نزد حق تعالی باز دارند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت
کن مردم را بتادیب نیکی که ایشان را کردی و بروایت دیگر عابد را میگویند که تو نیک
مردی بودی اما همت تو مقصود بر خود بود برو بسوی بهشت و عالم را گویند که
تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده است او را
شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است
که جابر بحضرت باقر ع گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت
جده خود حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که هرگاه بشیعیان نقل کنیم شاد شوند
حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول فرمود که چون روز قیامت شود
نصب کنند از برای انبیا و رسل علیهم السلام منبرها از نور و منبر من بلندتر از همه منبرها

باشد در روز قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا
و رسل مثل آنرا نشنیده باشد پس از برای اوصیا منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من
علی ابن ابی طالب منبری از نور بگذارند و منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای آنها باشد پس
حق تعالی فرماید آنحضرت را امر کند که خطبه بخوان پس خطبه بخواند که هیچیک از اوصیا مثل
آنرا نشنیده باشد پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند
از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزندزاده
امر و دو گل بوستان من در ایام حیات من منبری از نور و با ایشان بگویند خطبه بخوانید پس
دو خطبه بخوانند که از احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنرا نشنیده باشند پس جبرئیل
ندا کند که کجا است فاطمه دختر محمد کجا است خدیجه دختر خویلد و کجا است مریم دختر عمران
و کجا است آسیه دختر مزاحم کجا است ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حق تعالی فرماید
که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و حسن و حسین گویند که امروز بزرگواری
از خداوند یگانه قهار است پس حق تعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی
و حسن و حسین و فاطمه علیهما السلام قرار دادم ای اهل محشر سرها را بزیر اندازید و دیدها
بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل ناقه بیاورد از ناقهای بهشت که دیبا بر او
پوشانیده باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس آنرا بخوابانند
در پیش روی آنحضرت و بر آن سوار شود و حق تعالی صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست
و صد هزار ملک که از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر بالهای خود بردارند

تا او را

تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت رسد التفاتی بعقب فرماید حق تعالی فرماید
که ای دختر حبیب من سبب التفات چیست گوید پروردگارا میخواستم قدر من در مثل این
روز دانسته شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن
هر کس را در دل او محبت تو و یا محبت ذریت تو بوده باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن
پس حضرت باقر ع فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در آن روز برچیند از محشر
شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا میکند پس چون شیعیان
آنحضرت بدر بهشت رسند حق تعالی بدل ایشان افکند که رو بعقب کرداند حق جل و علا
فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع
کردانیدم در باب شما گویند پروردگارا میخواستم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود
پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید هر که شما را دوست دارد از برای
محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد
شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا غیبت کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت آنحضرت
دست او را بگیرید و داخل بهشت کردانید پس حضرت فرمود والله که باقی نماند در محشر
مگر شک کنندگان یا کافری یا منافقی پس چون بمیان طبقات جهنم در آیند ندا کنند چنانچه
خدا فرموده است وما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم پس میگویند کاش
بدنیا برمیگشتیم پس می بودیم از مؤمنین حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب
کردند هرگز نخواهد شد و دروغ میگویند اگر بدنیا بر گردند عود خواهند کرد با عمالی

که ایشان را از آن نهی کرده اند و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید وابشی روایت کرده است
که گفت عرض کردم بخدمت حضرت امام محمد باقر ع که من همسایه دارم و همه محرمات
را بعمل آورد حتی نماز را ترک می کند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود سبحان الله
و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود که میخواهی خبر دهم ترا بکسی که از این بدتر است گفتم بلی
فرمود کسی که نصب عداوت از برای ما کند از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور
شوند اهل بیت رسول و او رقت کند از برای ذکر ایشان ملایکه دست بر پشت او بمالند
و همه گناهان او آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و
شفاعت ما مقبول است و از برای ناصبی مقبول نمیشود و مومن شفاعت میکند از برای
همسایه اش که هیچ حسنه ندارد میگوید پروردگارا همسایه من آزار خود را از من باز میداشت
و شفاعت می کند از برای او پس حق تعالی میفرماید که من پروردگار تو ام و سزاوارترم
که مکافات دهم از جانب تو پس خدا آن همسایه را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه
ندارد و کمتر مومنان از جهت شفاعتی سی نفر شفاعت میکند و احادیث شفاعت زیاده
از آن است که این رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار آنها داشته باشد

فصل سیزدهم

در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات دین که ایمان بآن باید آورد صراط است
و آن جسری است که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نشود و در
روایات عامه و خاصه وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرم
تر است و مومنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی

بدشواری

بدشواری میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات می یابند و بعضی
از عقبات آن بجهنم می افتند و آن در آخرت نمونه صراط مستقیم دنیا است که دین حق و
ولایت و متابعت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و حضرت ائمه معصومین
از ذریت او است صلوات الله علیهم و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است
در گفتار یا کردار از همان عقبه از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و صراط مستقیم
محمد و ایشان هر دو است و ابن بابویه رحمة الله در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در
صراط آنست که آن حق است و آن جسر جهنم است و بر آن مرور جمیع خلق واقع میشود حق
تعالی فرموده است وَاِن مِنكُم اِلّا وارِدُها کانَ عَلی رَبِّكَ حَتماً مَقضِیّاً . یعنی احدی از
شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو حتم و لازم و قضا شده است و صراط
در وجه دیگر حجتهای خدایند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد
خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول ص بعلی ع
گفت یا علی چون قیامت شود بنشینم من و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد بر صراط مگر کسی
که برات بولایت تو با او باشد و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که صراط بمعنی طریق است و بای
سبب ولایت امیر المؤمنین ع و ائمه از ذریت او را صراط میگویند که راه نجات است و در
خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسری است که مردم بر آن میگذرند
و آن است صراطی که رسول خدا از جانب راست آن می ایستد و امیر المؤمنین از جانب چپ آن
و ندا از جانب خدا بهر دو می آید که بیندازید در جهنم هر کفار و معاندی را و در امالی بسند معتبر

از حضرت صادق ع روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چندین طبقه یعنی چندین
قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب
و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی را از بدن ایشان
آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی ابن ابرهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر ع روایت
کرده اند که چون این آیه نازل شد وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یعنی و بیاورند در آن روز جهنم را
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد
که چون حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند آن را
صد هزار ملک در نهایت غلظت و شدت و جهنم را صدایی در هم شکستن و خروشی و غضب
عظیم بوده باشد یعنی نفسی بکشد و صدایی از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را
تاخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس گردنی از زبانه از آن بیرون آید
که احاطه کند بر نیکوکاران و بدکرداران پس نماند هیچ بنده از بندگان خداوند ملکی و نه پیغمبری مگر
آنکه فریاد کند که رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا جان مرا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی
که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذارند که از مو باریکتر و از شمشیر
تیزتر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم بر دویم نماز باشد و بر سیم
عدل الله پروردگار عالمیان یعنی حکم در مظلمهای بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط
بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشان را نگاه میدارد اگر قطع رحم و خیانت در اموال
مردم کرده باشند از این عقبه نمیگذرند تا از عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و اگر از این عقبه

نجات یافتند نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر از این نجات یافتند عدالت الهی بر آن مظالم عباد
ایشان را نگاه میدارد و اشاره باین است آنچه حق تعالی فرموده است إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ
یعنی بدرستی که پروردگار تو بر سر راه است یا در کمین گاه است و مردم بر صراط میروند بعضی
بدست چسبیده اند و بعضی یکپا بند لغزیده بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملایکه بر دور ایشان
ایستاده و ندا و دعا می کنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن و عود کن بفضل خود و سالم
بدار و بسلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسی که برحمت خدا
نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و بنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند
حسنات و حمد میکنم خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم بمنت
و فضل خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده و شکر کننده است عملهای بندگان خود را
مؤلف گوید که می تواند بود که امانت در اموال باشد و عدل الهی در ظلمهای دیگر یا اول
در حق الله باشد و ثانی در حق الناس و دور نیست که مراد از صله رحم رعایت رحم آل محمد ص
و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است
و عقبه ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوییم اینها نسبت بمؤمنین است
و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط یا پیش از ورود صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار
منقول است که از حضرت صادق ع پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بسوی معرفت
خدا است و دو صراط می باشد صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامی است که طاعت او فرض
و واجب است هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر

حضرت امام حسن عسکری ع در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم
دنیا آن است که غلو نکند در حق ائمه علیهم السلام و تقصیر نکند در حق امامت ایشان و مستقیم
باشد در دین حق و میل بباطل نکند و در آخرت راه مؤمنان است بسوی بهشت که عدول
نمی کند بسوی جهنم و غیر آن و ایضاً در معانی الاخبار از آنحضرت ع در تفسیر مرصاد روایت
کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن بامظلمه احدی عبور نمیکند و در مناقب
از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود در
تفسیر قول حق تعالی فلا اقتحم العقبة ط که بر بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که
طولش سه هزار سال است که هزار سال بزیر میروند و هزار سال بر خار خسک و مارها
و عقربها راه میروند و هزار سال بالا میروند من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کند
و دوم علی بن ابی طالب ع خواهد بود و هیچکس آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد و
اهل بیت او و ایضاً در تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه یوم
لا یخزی الله النبی یعنی عذاب نمیکند محمد را والذین آمنوا معه یعنی عذاب
نمیکند آنها را که با او ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر صلوات الله
علیهم یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم ط یعنی روشنی دهد بر صراط از برای
علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد برابر نور ایشان از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان
از عقب آن شتابند پس اهل محمد و آل او بیکدسته و گروهی بر صراط بگذرند مانند برق جهنده پس
گروهی دیگر مانند باد بگذرند و گروهی دیگر مثل دویدن اسب و گروهی دیگر مثل رفتار پیاده و گروهی

دیگر بچهار دست و پا و گروهی دیگر مانند اطفال خود را بر زمین کشند و خدا صراط را از برای
مؤمنان عریض میگرداند و از برای گناهکاران باریک میگرداند یقولون ربنا اتمم
لنا نورنا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام گردان از برای ما نورهای ما را تا بگذریم بر
صراط پس حضرت امیر المؤمنین میگذرد در میان هودجی از زمرد سبز و فاطمه علیها السلام
با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حوریه روند مانند
برق تند و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود
که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن کسی که نامه رخصتی
داشته باشد که در آن ولایت علی ابن ابی طالب ع بوده باشد و اشاره باین است قول
حق تعالی وقفوهم انهم مسئولون ه یعنی باز دارید ایشان را بدرستی که ایشان
سوال کرده شده اند یعنی از ولایت علی ابن ابی طالب ع و در تفسیر امام ع از رسول خدا
روایت کرده است که چون حق تعالی جمیع خلایق را مبعوث گرداند منادی پروردگار ما
از زیر عرش خدا ندا کند که ای گروه خلایق بپوشید دیده های خود را تا فاطمه دختر محمد ص
که سیده نساء عالمیان است از صراط بگذرد پس همه خلایق دیده های خود را بر هم گذارند پس
محمد و علی و حسن و حسین و طاهرون از اولاد ایشان که محرم آن حضرت اند و چون داخل
بهشت شود جامه آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط یک طرفش در دست آنحضرت باشد
در بهشت و یکطرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ما ندا کند
که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ زنید در ریشه از ریشهای جامه سیده زنان عالمیان

پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه بچسبد بتاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از سه
هزار قیام چنگ زنند در آن جامه که هر فنامی هزار هزار نفر باشند و همه نجات یابند ببرکت
آنحضرت از آتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود
حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه
موقف است و در هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میمانند چنانچه حق تعالی
فرموده است که در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است و ابن بابویه رضوان الله
علیه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقباتی که در راه محشر است آن است
که هر عقبه اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس بهر عقبه که برسد مسمی باسم واجبی
اگر تقصیری در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب
حق خدا در آن واجب از آن می کند اگر بیرون آمد از عهده آن بعمل صالحی که پیش فرستاده
باشد یا برحمتی از خدا او را دریابد نجات می یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته
او را از عقبه بعقبه دیگر می برند و نزد هر عقبه سوال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن
عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا پس
حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمی باشد و سعادتی می یابد که هرگز شقاوت و تعب
با او نمی باشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا
و صالحان از بندگان خدا و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که
تقصیر در آن کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و

دیر نیابد



در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی میلغزد قدمش از آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه
میبریم از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت است همه خلایق
را نزد آن عقبه باز میدارند و سوال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین ع و ائمه بعد از او
علیهم السلام اگر اتیان بآن کرده است نجات می یابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو
میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ و اهم عقبات
مرصاد است وَإِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند
یاد میکنم از من نگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت است
و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی یا امر یا نهی عقبه هست که بنده را نزد آن عقبه
باز میدارند و از آن فرض سوال میکنند **فصل چهاردهم** در حقیت و حقیقت
بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان بهشت و دوزخ جسمانی است بنحویکه در صریح
آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقا بهشت
و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تاویل کند آنها را مانند فلاسفه بی شک کافر است
و فلاسفه در این باب دو طایفه اند اول اشراقیانند که قایلند بعالم مثال و ایشان بظاهر قایلند
ببهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها اما در این بدن جسمانی و
نه آنکه بهشت و دوزخ جسمی چند اند از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالمی است متوسط میان
عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوریکه در آب و آینه دیده میشود پس ثواب
و عقاب مانند خوابهای خوب و خواب پریشان خواهد بود و این مخالف صریح آیات و

عقاب مانند خوابهای خوب و خواب پریشان خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار
بیشمارست و تلاعب بدین مبین است و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ
بمثال قایل شده اند جواب گوییم که در فرق هست او انکه آنچه ایشان قایل شده اند مستلزم
انکار عود بدن نهانیست در محشر و مستلزم رد روایات و اخبار صریحه در حشر جسمانی نیست دویم انکه
عالم مثالی که ایشان قایلند غیر این مثال است و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند
اجسام ملایکه و جن و روح در عالم برزخ بآن جسم تعلق میگیرد و تاویل بعالم خواب و خیال
نمی کنند و دویم مشائیان اند که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم
بهشت و حور و قصور تاویل میکنند بلذاتی که روح را می باشد بعد از آن مفارقت بدن بکمالات
و معلومات خود که در این نشاه تحصیل کرده اند در الم و حسرتند از فقد این علوم و شقاوت
و عقاب و جهنم ایشان همین است و در این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بود در کدورات
عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک آن لذات و این الم کما ینبغی نمیکرد بعد از مفارقت بدن
اینها بر او ظاهر میگردد و چون اکثر ایشان ام عالم بودند و چیزی از لذات و آلام روحانی نداشتند
در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه و آلام بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان
بطاعات و خیرات و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیآت و بر سبیل استعاره و مجاز
تعبیر از آن لذات روحانیه بحضور و قصور نموده و انهار و امثال آنها و از آلام روحانیه بر قوم
وضریع و حمیم و نار و اشباه آنها نموده اند چنانچه شیخ ابو علی در رساله مبدا و معاد تصریح باین
مراتب نموده و از شفا از ترس علماء اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و

کی؟

ادراک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان می کند
میداند که اکثر آنها با ایمان بشرایع انبیا علیهم السلام جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد باصول
ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر لفظی
چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف آنها را قایلند یقولون
بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم و گاهی بر سبیل استهزا اظهار بعضی از اصول دین می کنند و چون
بشاگردان و خواص خود خلوت می کنند میگویند انا معکم انما نحن مستهزؤن و بایمان ظاهری
قناعت کرده اند یرضونکم بافواههم و تابی قلوبهم و اکثرهم فاسقون و ایشان بسیاری
عقاید باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قایل شده اند در این باب منحرف اند زیرا که
قایل باشد که واحد صادر نمیشود از او مگر واحد و گوید هر حادثی مسبوق است بماده و گوید
آنچه قدمش ثابت شد عدمش محال است و عقول و افلاک و هیولای عناصر را قدیم دانند
انواع متوالد را قدیم دانند و اعاده معدوم را محال دانند و افلاک را متصل بیکدیگر دانند
و فاصله در میان آنها قایل نباشد و خرق و التیام را در فلکیات محال دانند و عنصریات
را در افلاک محال دانند و امثال این عقاید باطله را قایل باشد چگونه اذعان می تواند کرد
عالم و آدم حادثند و بحشر جسمانی و انکه بهشت در آسمان است و مشتمل است بر حور و قصور
و انهار و مساکن و اشجار و انهار و انکه آسمانها شق میشوند و بحیره میشوند و کواکب بی نور
میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و انکه ملایکه اجسام اند و بالها دارند و آسمانها
مملواند از ایشان و بزمین می آیند و بالا میروند و انکه حضرت رسول صلعم بمعراج رفت و

عليه

وادریس علیهما السلام باسمان رفتند و همچنین بسیاری از معجزات انبیا و اوصیا صلوات
الله علیهم از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و طلوع آن از مغرب و خسوف و کسوف در
غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ کوچک و فرو بردن عصا خروارهای
چوب و ریسمان را و امثال آنها پس معلوم شد که اعتقاد باصول کلی یا اعتقاد باکثر
ضروریات دین جمع نمیشود پس یا منکر نبوت انبیا باید شوند یا ایشان را والعیاذ بالله
از بابت ارباب حیل و معمیات دانند که در تمام عمر مدار شان بر این بوده که مردم را ابله
و جهل مرکب اندازند و باطل را در لباس حق بمردم نمایند و هدایت ایشان نزد این فرقه
ضلال کرده باشد و از همه غریب تر آنست که جمعی که خود را از اهل شرع می‌شمارند و
اهتمام عظیم در باب ایشان با داب و مستحبات می‌نمایند این کتب ضلالت را از روی اعتقاد
درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات ایشان در آیند
و کسی که رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات ایشان در آیند بر عوام القا
میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود توانند نمود و طعن می‌کنند بر کسی که بر ابطال
این عقاید لعن کند و فخر می‌کنند که ما از جمله لاعنین نیستیم یُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ
بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ پس در اصل بهشت و دوزخ
جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند کافر است اما متکلمان عامه خلاف کرده اند در اینکه
بهشت و دوزخ آیا بالفعل موجودند یا در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را
اعتقاد آن است که موجودند بالفعل و در ابتدای خلق عالم آنها را خلق کرده اند و قلیلی

از معتزله

از معتزله قایل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که
احدی از امامیه باین مذهب سخیف قایل شده باشند و این قول را نسبت بسید
رضی الله عنه داده اند و از و بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها
در حال نزول قرآن مجید میکند مثل أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا أُعِدَّتْ
لِلْكَافِرِينَ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ۝ و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شد و جهنم را با آن حضرت نمودند و اکثر متکلمین و
مفسرین بهشت حضرت آدم را بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت
هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که یا بن
رسول الله مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی
و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که آنحضرت را باسمان بردند عرض
کردم که جماعتی میگویند که امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود
ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب
حضرت رسول کرده است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم
خواهد بود و حق تعالی میفرماید هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا
وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ ۝ یعنی اینست آن جهنمی که تکذیب می‌نمایند بآن مجرمان میگردند میان
آتش و میان حمیم که در حرارت بنهایت رسیده است گاه بآتش میسوزند و گاه حمیم در
حلق ایشان میکنند و رسول خدا فرمود که چون مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا

گرفت وداخل بهشت کرد واز رطب بهشت بمن داد خوردم پس آن نطفه شد در صلب من
چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم وحامله شد بفاطمه پس فاطمه در حسن ونیکوی صفات
واخلاق حوریه است وبنظام انسیه است هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم دخترم فاطمه را
می بویم وعلی ابن ابرهیم روایت کرده است که دلیل برانکه بهشت وجهنم مخلوق شده اند
آن است که میفرماید عندها جنة المأوی یعنی نزد سدرة المنتهی است جنتی که مأوای
مؤمنانست وسدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجا است ودلیل برانکه
بهشتها در آسمان است آن است که در حق کفار فرموده است که گشوده نمی شود از برای ایشان
درهای آسمان وداخل بهشت نمیشوند ودلیل برانکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرمود
پس بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشانرا وشیاطین را پس حاضر میکنیم ایشانرا بر دور جهنم
بزانو در آمده ومعنی حول جهنم دریائیست که محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد چنانچه
فرموده است واذا البحار سجرت پس فرموده است ونذر الظالمین فیها جثیا یعنی
در زمین میگذاریم ایشانرا در وقتی که آتش شود ودر خصال از ابن عباس روایت کرده است
که دو یهودی آمدند واز حضرت امیر المؤمنین ع سوالی چند کردند از جمله آنها پرسیدند
که بهشت در کجا است فرمود بهشت در آسمانست وجهنم در زمین است پرسیدند که سبعه
چیست فرمود هفت در جهنم است که موافق یکدیگر پرسیدند که ثمانیه کدام است فرمود
که هشت در بهشت است ودر رجال کشی بسند معتبر از محمد بن علی قمی روایت کرده است
که بحضرت امام رضا ع عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود

دروغ

دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم ع وباز همین مضمونرا بسند معتبر دیگر از آنحضرت
روایت کرده است وابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق ع روایت کرده است
که از شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول ص وسوال قبر وخلق بهشت ودوزخ
وشفاعت واز حضرت امام رضا ع روایت کرده است که کسی که اقرار کند برجعت ومتعه وحج تمتع
وایمان بیاورد بمعراج وسوال قبر وحوض وشفاعت وخلق بهشت وجهنم وصراط ومیزان و
بعث ونشور وجزا وحساب او مؤمن است حقا واز شیعه ما اهل بیت است وابن بابویه رحمة الله
علیه گفته است که اعتقاد ما در بهشت ودوزخ آن است که مخلوقند ورسول خدا ص داخل
بهشت شد وجهنم را دید در شب معراج واعتقاد ما آنست که بیرون نمیرود احدی از دنیا
تا مکان خود را در بهشت یا جهنم ببیند ومؤمن از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او
جلوه دهند بهتر از آنچه دیده بوده است ومکان اورا در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر می کنند
واو اختیار آخرت می کند پس در آن وقت قبض روح او میکنند واما جنت آدم پس آن باغی بوده است
از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع وغروب میکند وجنت خلد نبود واگر جنت خلد بود
هرگز بیرون نمی آمد ومکان بهشت باید دانست که در جهت آسمانست ومشهور آنست
که در بالای آسمان هفتم است ودر آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت آسمانها وزمین است
وخلافست در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمانها وزمینها طبقه طبقه بکنند که هریک
از این طبقها سطحی باشد مؤلف از اجزای لایتجزی وبعضی را ببعضی وصل کنند که یک سطح
شود هر آینه مثل عرض بهشت خواهد بود وبعضی گفته اند از برای هر شخصی اینقدر خواهد بود

و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در
آسمان میگنجد و جواب گفته اند که ما میگوییم بالای آسمانهای هفتگانه است پس می تواند بود
که بزرگتر از آسمانها باشد چنانکه در حدیث وارد شده است که در وصف بهشت که سقفش
آن عرش رحمن است و روایت کرده است که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت
رسالت پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در
کجا است حضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب در کجا است و در معنی این حدیث
گفته اند که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگراند چون روز در جهت اعلا باشد شب
در جهت اسفل است همچنین بهشت در فوق سموات است و جهنم در تحت ارضین و
عامه روایت کرده اند که از انس بن مالك پرسیدند که بهشت در زمین است یا در
آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند پس کجا است گفت بالای
آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش و اگر گویند هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد
و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین پس چگونه صراط را بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور
میکنند بسوی جنت جواب گوییم تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی
بآنچه انبیا علیهم السلام خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها که موجب تطرق
شبهات شیطانی است نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسده حکما بر دارد و بآیات
و اخبار اذعان نماید همه با یکدیگر منطبق می تواند شد زیرا که هرگاه کواکب فرو ریزد
و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش بزیر آید بهشت نیز بزیر خواهد آمد و عرش سقف

آن خواهد

آن خواهد بود و می تواند بود وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ اشاره باین باشد و جهنم را بلند
میگردانند و ظاهر میسازند چنانکه فرموده است وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ و چنانکه علی بن
ابراهیم روایت کرده است که دریاها و زمین همه آتش میشوند و اضافه جهنم میشوند و صراط را
بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از آنها گذشتند منتهی
میشود به بهشت و عرش الهی که سقف آن است و جزوی از عرش متصل بمحشر خواهد بود که محل
حضور انبیا و اوصیا و مومنان خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا را در آنجا خواهند گذاشت
و عرش را بر روی آن چنانکه حکما گفته اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمی است اعظم از همه اجسام
و مربع است و قوایم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سال است با اینها موافق است
و مکان امری است موهوم و تابع متمکن است و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از
خلق اجسام مکان بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکان آنها بهم میرسد
و آن مکانها برطرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرسانند و استحاله این نوع از خلا معلوم
نیست و بر تقدیر یکه محال باشد ممکن است حق تعالی جسم دیگر در آنجا خلق کند و بالجمله کسی که
دست از قواعد و اصول فاسده حکما که مبتنی بر شبهات واهیه است بر دارد همه اینها با یکدیگر
موافق میشود با آنکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافی است و
الله الموفق للخیر و الصواب و الیه المرجع و المآب **فصل یازدهم** در بیان صفتی
چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد بآنها لازم است
باید دانست که بهشت دار بقا و سلامت است و در آن مرگ نمی باشد باجماع امت و الامو

الاولی اگر نقل کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود
نه مرگ در بهشت چنانکه بعضی توهم کرده بودند در عصر سابق و جمعی تکفیر ایشان باین سبب
میکردند و همچنین در آیه دیگر که فرموده است که نمی چشند در آن مرگ را مگر مرگ اول مراد مرگ
دنیا است و ایضاً در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم
نمی باشد و ایضاً در آن فقر و احتیاج و وا ماندگی نیست و هرچه نفس خواهش کند و دیده از آن
لذت برد از برای آدمی حاصل است و دار خلود است هر که از آن بیرون نمیرود و منزل پاکان
و نیکان است در آن بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدال نمی باشد و هر کس با آنچه حق تعالی
با و عطا کرده است راضی است و از روی مرتبه دیگری غم نکند و بعضی گفته اند اهل مرتبه اعلی
بدیدن اهل مرتبه ادنی می آیند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا مرتبه ایشان در نظر
ایشان پست شود و عیش ایشان منغص گردد و این ضرور نیست زیرا که ممکن است که حق
تعالی ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه دیگری نکند و ایضاً چنانکه
در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و در جانب
خسیسه و اشتغال باطل را بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن است در آن نشاء نیز هر یک
مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران داند و بآن راضی و مشعوف باشد و لهذا فرموده است
و لهم فیها ما تشتهیه الانفس یعنی آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و
خواهشهای انفس مختلف می باشد و اما در روایت معتبری وارد شده است که اهل بهشت
منافذ بدن بحجب عالیه نمیروند دیگر آنکه ایشان را بول و غایط و کثافات نمی باشد و بعنوان



عرق خوشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشان را نیز از حوریان و آدمیان حیض و نفاس
و استحاضه و ولادت و بول و غایط و رشک و حسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت
زنان است نمی باشد و ازواج مطهره را باین تفسیر کرده اند و روشنی بهشت از آفتاب
و ماه و ستارگان نیست و پیوسته مانند هوای مابین طلوع صبح تا طلوع آفتاب است
و ظل ممدود را باین تفسیر کرده اند و شراب دنیا مستی و صداع و بول و قی و تلخی و تهوع
میدهد و لغو و فحش و دشنام با آن می باشد و شراب بهشت هیچیک از اینها را ندارد و
لذت شراب دنیا را باضعاف غیر متناهی دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات
احباب لذیذتر می باشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوری طلعتان زنان
خوشتر می نماید در وصف مجلس بهشت آیتی ایشان فرموده است که بر کرسیهای بافته از
مفتول طلا و مزین بمروارید و جواهر نشسته باشند تکیه بر آنها داده روبروی یکدیگر کرده اند
بر ایشان غلامان و امردان گوشوار در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جامها
و کاسه ها از شراب معین که از نوش کردن آنها صداع بهم نرسانند و عقل شان زایل نگردد
و میوه ها از برای مزه هر میوه را که اختیار کنند و گوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند
و مصاحبت حوریان سیم اندامان سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف
بیرون آمده و نشنوند در آن شراب خوردن نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحشی یا گناهی
باشد مگر سلام و تحیت که یکدیگر را با آن نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند کبیر را
که با این ذرهای و بندهای بی سر و پا تقصیر چه مهربانی سلوک کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت

وبندکی مجلس عیش ایشان را بچه شادمانی و آبانی بنان فرموده و بعوض عمل ناقص که بلطف
و توفیق و اسباب و آلات و ادوات آفریده او و در ایام قلیل فانیه دنیا از بندکان ضعیف
او بفعل آمده و جزین بهای جسمانی و روحانی بهشت جاودانی از برای این غلامان سرکشته
جانی فانی مرتب داشته فله الملک وله الحمد وهو الرحیم الغفور ○ و ایضاً باید
دانست که منازل بهشت اکثر غرفها زیرا که التذاذ از سیر نهرها و کلها و سبزیها در غرفه
بیشتر می باشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج بنزول است و دشواری آن و اهل بهشت را
احتیاج بنزول نیست و اگر خواهند باسانی فرود می توانند آمد و مرویست که نهرهای
بهشت بی نهر که در زمین بکنند بلند می شوند بقدر آنچه میخواهند در میان منازل
و در زیر غرفها و درختان ایشان جاری میشوند و ابن بابویه رحمة الله علیه در فقیه و امالی
از عبدالله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال مؤذن رسول خدا
رسیدم و از وصف بنای بهشت از او پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا ص که خشت
بهشت یک خشت از طلا است و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل مشک
ناب بکار برده اند و کنگرهای آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای
آن از چه چیز است گفت درهای آن مختلف است باب الرحمة از یاقوت سرخ است گفتم
حلقه اش چیست گفتم باب الصبر در کوچکیست و یک لنگه است این دو مصراع یا نصف
راه است و از آن خروشی و ناله هست و میگوید خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم
آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن می آورد و اما باب



بلاء از یاقوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار کم است کسی که از این در داخل
شود و اما در بزرگتر پس داخل میشوند از آن بندگان شایسته خدا که از اهل زهد و
ورع اند و رغبت کنند که انعام بسوی خدا و انس گیرند که انس باو و چون داخل بهشت شدند
در کشتیها می نشینند و سیر میکنند در دو نهر از آب صاف و کشتیها از یاقوت است و آنچه
کشتی را بان حرکت میدهند از مروارید است و در آن کشتیها ملایکه از نور هستند که
جامهای سبز بسیار سبز پوشیده اند گفتم آیا از نور سبز می باشد گفت جامهای سبز اند و در
آنها نوری هست از نور پروردگار عالمیان و ایشان بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم
اسم آن نهر چیست گفت جنة الماوی گفتم آیا در وسط این بهشت دیگر هست
گفت بلی جنت عدن و آن وسط بهشتها است و حصارش از یاقوت سرخ است و
سنگریزه اش از مروارید است گفتم در میان بهشت دیگر هست فرمود بلی جنت الفردوس
و حصارش از نور است و غرفهایش از نور پروردگار عالمیان است و حق تعالی میفرماید
در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقها و خوب رویها و بعضی گفته اند ایشان
دنیا اند و بهتر اند از حوریان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را
میگیرند و غنا و خوانندگی میکنند بصدائی چند که خلایق مثل آن را نشنیده باشند گویند
ماییم راضیات که بخشم نیاییم ماییم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نکنیم ماییم خیرات
حسان دوستان شوهران کرام چون حوریان این سخنان را بگویند زنان دنیا در جواب ایشان
گویند ماییم نماز کزارندگان و شما نماز نکرده اید و ماییم روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید

وما ئيم كه وضو ساخته ايم وشما نساخته ايد وما ئيم كه تصديق كرده ايم وشما نكرده ايد پس كه
بر ايشان غالب مي شوند و عياشي روايت كرده است كه از حضرت صادق ع پرسيدند كه
هر گاه مرد مؤمني زن مؤمنه داشته باشد وهر دو بميرند وداخل بهشت شوند آيا در بهشت
زن وشوهر يكديگر خواهند بود حضرت فرمود كه حق تعالى حاكم عادل است اگر مرد افضل است
از زن مرد را مخير مى كند اگر اختيار او كرد از زنان او خواهد بود واگر نخواست زن او نخواهد
بود واگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخير ميكند اگر آن شوهر را اختيار كرد شوهر او خواهد
بود واگر نخواست شوهر او نخواهد بود وحضرت فرمود كه مگوييد كه بهشت يك بهشت است
حق تعالى ميفرمايد وكه ما بين ثريا نزديكتر از آن دو بهشت دو بهشت ديگر هست و
مگوييد بهشت يك درجه است بلكه درجه‌ها است بعضي بالاي بعضي وزيادتي مردم در درجات
باعمال مي باشد راوي گفت دو مؤمن داخل بهشت ميشوند ويكي مكانش بلندتر است از ديگري
ميخواهند ملاقات كنند ديگري را آيا مي تواند فرمود آنكه بالاتر است پائين مي تواند آمد كه ديگري
را ببيند وآنكه پست تر است بدرجه بالا نمي تواند رفت زيرا كه آن بالا از مرتبه او است
وليكن اگر خواهند يكديگر را ملاقات خواهند كند بر روي كرسيها كه نشسته اند در مرتبهاي
خود يكديگر را ملاقات ميكنند وايضا روايت كرده است كه علاء بن سيابه بآن حضرت
عرض كرد كه مردم تعجب ميكنند از ما هر گاه ميگوئيم كه جمعي از جهنم بيرون مي آيند وداخل بهشت
ميشوند وميگويند چون ميشود كه ايشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود
كه خدا ميفرمايد ومن دونهما جنتان نه والله ايشان با دوستان خدا در يك مكان ودر يك

بهشت

بهشت نخواهند بود راوي گفت ايشان كافر بودند فرمودند والله اگر كافر ميبودند داخل
بهشت نميشدند گفت مؤمن بودند فرمودند والله اگر مؤمن مي بودند داخل جهنم نميشدند
وليكن واسطه اند ميان مؤمن وكافر وابن بابويه بسند معتبر از ابن عباس روايت
كرده است كه حلقه دروازه بهشت از ياقوت سرخ و بر صفحهاي طلا آويخته است چون
آن حلقه بر صفحه ميخورد صدا ميكند كه يا علي و علي بن ابراهيم روايت كرده است كه نصراني شام
از حضرت امام محمد باقر ع سوال كرد از اهل بهشت كه طعام ميخورند وفضله ندارند نظير ايشان
در دنيا چنين است در شكم مادر شير ميخورد آنچه مادرش ميخورد وغايط ندارد وايضا بسند
صحيح از حضرت صادق ع روايت كرده است كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم
در شب معراج داخل بهشت شد ديد ملكى چند عمارت ميسازند كه يك خشت آن از طلا است
ويك خشت آن از نقره است وگاهي دست باز ميدارند پرسيد كه چه سبب دارد كه گاهي
ميسازيد وگاهي دست باز ميداريد گفتند انتظار خرجي ميكشيم پرسيد كه خرج شما چيست
گفتند گفتن مؤمن است سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَكبَر هر گاه كه گويد
ما ميسازيم وهر گاه دست برميدارد ما دست برميداريم وابن بابويه وعياشي وديگران
بسندهاى معتبر از حضرت امير المؤمنين ع روايت كرده اند كه طوبى درختى است در بهشت
كه اصل آن در خانه حضرت رسول است ص وهيچ مؤمني نيست مگر آنكه در خانه او شاخي از آن
درخت هست وخواهش چيزي در خاطر آن خطور نميكند مگر آنكه آن شاخ آنرا از براي او
حاضر مي كند واگر سواري تند روي در سايه آن صد سال بتازد از آن بيرون نميرود واگر

کلاغی از پائین آن پرواز کند تا از پیری تمام آن سفید شود به بالای آن درخت نرسد و ایضاً
ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای آن حلّه‌ها بیرون
می‌آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بال‌دار بیرون می‌آید که سرگین و بول نمی‌دارد و
دوستان خدا بر آنها سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند دیگر
جمعی که از ایشان پست‌ترند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث این شده است که این
بندگان تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل فرماید که ایشان در شبها بعبادت می‌ایستادند
و خواب نمیکردند و در روزها روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند و با دشمنان من جهاد
میکردند و نمی‌ترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمی‌ورزیدند و ایضاً از حضرت صادق ع
روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که در بهشت غرفه‌ چند هست که از بیرون
آنها دیده میشود اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت
من کسی در آنها ساکن میشود که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام
کند و نماز کند و شب در هنگامی که مردم در خواب باشند و ایضاً از حضرت امام موسی ع
روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول ص پرسید که زنی است دو شوهر کرده است
و همه داخل بهشت می‌شوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت
فرمود که ای ام سلمه آن زن را بآن شوهری میدهند که خوش خلق‌تر باشد و سلوکش با اهلش
بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی ابن ابرهیم روایت
کرده است از حضرت صادق ع بسند کالصحیح که طوبی درختیست در بهشت و اصلش

درخانهٔ

در خانه حضرت امیرالمؤمنین ع است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست
و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول ص حضرت فاطمه ع را
بسیار می‌بوسید عایشه را بد آمد و گفت زن شوهردار را اینقدر می‌بوسی حضرت
فرمود که ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا بنزد درخت طوبی برد
و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا آن را آبی کرد در پشت من چون بزمین
آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که او را می‌بوسم بوی درخت
طوبی از او استشمام میکنم و ایضاً بسند کالصحیح از ابوبصیر روایت کرده است که گفت
بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق
گردان ببوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای
دنیا احساس میشود و پست‌ترین اهل بهشت بحسب منزل آن است که اگر جمیع جن و
انس مهمان او شوند هر آینه از طعام و شراب آن مقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد
و از نعمتهای دنیا که نزد اوست چیزی کم نشود و کمترین اهل بهشت بحسب مرتبه و منزلت
چون داخل بهشت شود سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقه پست‌تر شود از آن
مقدار از زنان و خدمتکاران و میوه‌ها و نهرها در نظر او جلوه نماید که دیده اش روشن
و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا
نظر کن چون حدیقه دوم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند ببیند که در حدیقه اول
ندیده باشد گوید پروردگارا این را نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید اینرا که بتو دهم

باز دیکری را خواهش نمائی کوید همین بس است مرا و دیکر آرزو نمیکنم چون داخل آن حدیقه
شود مسرت و شادی او مضاعف شود و شکر حق تعالی ادا کند پس در بنجاله دری از جنت
الخلد بر روی او بکشایند و اضعاف آنچه پیشتر دیده بود در آنجا مشاهده نماید و کوید
تراست حمد ای پروردکار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت کذاشتی بر من
بر نعمتهای بی پایان چنان ابو بصیر کریست و کفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده کردان
حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنارهای آن دختران روئیده است کاه
مومن یکی از آنها بکذرد و او را خوش آید او را بکیرد و حق تعالی بجای آن دیکری برویاند
کفت فدای تو شوم باز زیاده کن فرمود هر مومن هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن
ثیب بدهند و دو زن از حور العین کفت فدای تو شوم هشتصد باکره فرمود بلی هر وقت
که نزد ایشان برود باکره باشند کفت فدای تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین
فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن او از زیر هفتاد حله درخشان باشد و بیرون
دیکر مغز استخوان ساقهای او از زیر هفتاد حله نماید جکر او آئینه مومن باشد که روی خود را
در آن بیند و جکر مومن آئینه او باشد کفت فدای تو شوم ایا ایشان را سخنی هست که
بآن تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که با نهایت حلاوت و غنج و دلال خوانند که کسی بدان
دلربائی که خلایق مثل آنرا نشنیده باشند کویند مائیم خالدات که هرکز نمیریم مائیم
نرم و ناعم که هرکز آزرده نشویم و مائیم اقامت کنندکان که هرکز از بهشت بدر نرویم
مائیم خوشنودان که هرکز بخشم نیائیم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده باشد و خوشا

خال

خال کسی که از برای او خلق شده ایم مائیم آنها که اکر کیسوی یکی از ما را در میان آسمان و زمین بیاو
نور آن دیدها را خیره کند و بروایت دیکر اکر یکی از ما را در میان آسمان بازدارند هر آینه
مستغنی کرداند ایشان را از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت
صادق ع که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده است مکر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم
خانه مقرر کرده است که چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی
ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم
از برای ایشان مقرر کرده بودند بلند کنند و با ایشان بنمایند و بکویند اینها منازل
شما است که اکر معصیت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اکر کسی از فرح
و شادی میمرد بایست اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از
ایشان دفع شده است پس ندا کند که ای کروه اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی
منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند با ایشان بنمایند منازل ایشان را و نعمتهای را
که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند و کویند اینها منازل شما است که اکر اطاعت خدا
میکردید داخل این منازل می شدید پس اکر کسی از حزن و اندوه میمرد بایست در آن روز
اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل اهل جهنم را باهل بهشت بمیراث میدهند و منازل
اهل بهشت در جهنم باهل جهنم بمیراث میدهند و این است معنی قول حق تعالی اولئک
هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. یعنی ایشانند
وارثان که بمیراث میبرند فردوس را و با ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و علی بن ابرهیم

بسند کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا
از برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر از نماز شب که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان
نفرموده است و گفته است که پس نمیدانند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از
چیزها که موجب روشنی چشم ایشانست از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود بدرستی که
خدا را کرامتی هست در بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی
بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعت حله چون ملک بدر دروازه بهشت مؤمن رسد بگوید از برای
من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس دربانان بنزد مؤمن بروند و بگویند رسول
پروردگار تو در دروازه ایستاده و رخصت میطلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود مصلحت
کند ایشان گویند ای آقای ما بحق آن خداوندی که بهشت را از برای تو مباح گردانیده است
چیزی از برای تو نیکوتر از این نمیدانم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس
یکی از آن حلهها را بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و بر هر چیز که گذرد از نور آن حله روشن
شود تا بوعده گاه لقای الهی برسد چون در آنجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه
کند و بسجده بیفتند حق تعالی فرماید که ای بندگان من سر بردارید این روز سجده و عبادت
نیست جمیع مشقتها را از شما برداشتم ایشان گویند چه چیز بهتر می تواند بود از آنچه بما
عطا کرده پس از جانب حق بایشان ندا میرسد که مضاعف گردانیدم آنچه را بشما عطا
کرده بودم هفتاد در برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف
میگردد و این است معنی آنکه حق تعالی فرموده است وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ و بدرستی که شب جمعه

شبی است

شبی است نورانی و روزش روزیست روشن پس در آن شب و روز بسیار بگویید
تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنا بر خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون مؤمن
بر گردد بهر چیز بگذرد از نور او روشن شود تا بنزد زنان خود برسد پس گویند بحق خداوندی که
مباح گردانیده است برای ما بهشت را هرگز ترا به نیکوئی این ساعت ندیده ایم از این سبب
است که نظر کرده ام بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر نمی برند و حیض
نمی شوند و تکبر و خودستائی نمی کنند راوی گفت فدای تو شوم میخواهم سؤال کنم از تو چیزی که
شرم میکنم از آن فرمود سؤال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرودی باشد فرمود بدرستی که
در بهشت درختی هست امر میکند خدای تعالی بادهای بهشت را که بوزند پس از آن درخت
صدای چند ظاهر میشود که هرگز خلایق بآن خوشی سازی و نغمه نشنیده باشند پس حضرت
فرمود این عوض است از برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی
گفت گفتم زیاده بفرما فرمود حق تعالی بهشتی بدست خود خلق کرده است که دیده آنرا
مشاهده ننموده است و مخلوق بر آن مطلع نگردیده است پس گشاید پروردگار آن را
در هر صباح و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را آن است که حق تعالی میفرماید
فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ و کلینی
بسند معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده است که از حضرت رسول ص سؤال کردند از
تفسیر قول حق تعالی يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا ۝ یعنی روزی که محشور گردانیم
متقیان پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمن گروهی حضرت فرمود یا علی این گروه نیستند

مکر سواران و ایشان مردانی چند اند که از معاصی خدا پرهیز کردند پس خدا دوست داشت
ایشانرا و مخصوص خود کردانید و اعمال ایشانرا پسندید و ایشانرا متقیان نام کرد پس فرمود
یا علی بحق خداوندیکه جبرئیل دا شکافته و کیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده ایشانرا از قبرها
بیرون می آیند و ملایکه استقبال ایشان می کنند بناقه چند از ناقهای عزت که بر آنها رحلها
های طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای آنها از استبرق و سندس بهشت
باشد و زمامها از ارغوانی و پرواز کنند آن ناقهها با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملك
روند از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ و ایشانرا بسرعت تمام برند تا در بزرك
بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر برکی از آن هزار کس را سایه کند و در جانب راست
درخت چشمه هست پاك کننده و پاکیزه کننده هر یك از ایشان یك شربت از آن بیاشامند
پس پاك کند حق تعالی بآن دلهای ایشانرا از حسد و بریزد بآن موهارا از بدنهای ایشان
و این است معنی قول حق تعالی وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا یعنی بیاشامانند
بایشان شرابی پاك کننده از آن چشمه پاك کننده پس میروند بسوی چشمه دیکر از جانب چپ
ان درخت پس غسل میکنند در آن و آنرا عین الحیوة میکویند یعنی چشمه زندکانی پس نمیمیرند هر کز
پس ایشانرا بازمیدارند در پیش روی عرش و حال انکه سالم کردیده اند از آفتها و بیماریها و
دردها از سرما و کرما که هر کز بآنها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملایکه که با
ایشانند که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشانرا با خلایق باز مدارید که سبقت
کرفته است رضای من از ایشان و واجب کردیده است رحمت من از برای ایشان و چکونه

خوام



خوام ایشانرا با اصحاب حسنات و سیآت باز دارم پس میبرند ایشانرا ملایکه بسوی بهشت
چون بدر وازه بزرك بهشت رسند ملایکه حلقه را بر در زنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود
که جمیع حوریان که کریم منان برای دوستان خود در قصرهای جنان مهیا کردانیده آن صدا را
بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیکر را بآمدن ایشان و کویند آمدند بسوی ما
دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان بکشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند
بر ایشان زنان ایشان از حوریان و آدمیان و کویند مرحبا بشما و خوش آمدید چه بسیار شد
بود شوق ما بملاقات شما و دوستان نیز با ایشان چنین کویند پس علی ع از رسول خدا ص
سوال کرد از تفسیر قول حق تعالی لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ یعنی ایشانراست غرفها هست
و از بالای آنها غرفها هست پرسید که از برای که بنا کرده اند این غرفها را یا رسول الله ص
حضرت فرمود که یا علی خدا این غرفها را بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید و
یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلا است و منقش کرده اند بنقره و غرفه هزار در دارد
از طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفها فرشها بلند کردانیده باشند بعضی را
بر بالای بعضی افکنده از حریر و دیبا برنکهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشند از
مشك و عنبر و کافور و این است معنی قول حق تعالی وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ چون داخل شود
مومن بسوی منازل خود در بهشت و بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بکذارند و بپوشانند
بر او حلهای طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بپوشانند
بر او هفتاد حله برنکهای کوناکون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت

سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است که زیور میکنند ایشانرا بدستبندها از طلا و مروارید
و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مومن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت
آید از شادی و چون قرار بگیرد ولی خدا در منازل خود در بهشت رخصت طلبد برای او
ملکی که موکل است بر بهشتهای او که تهنیت و مبارکباد گوید او را بکرامتهای خدا پس گویند
با او خدمتکاران مومن از کنیزان و غلامان که باش در جای خود که ولی خدا تکیه کرده است
بر تخت خود و زوجه حوریه سیاه چشم او مهیا مراجعت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا
از شغل خود فارغ گردد پس زوجه حوریه او از خیمه بیرون خرامد و بجانب او روان گردد
و کنیزان او بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد که بیاقوت و
زبرجد و مروارید بافته باشند و بمشك و عنبر رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت
گذاشته باشند و در پاهایش دو نعل طلا بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید و بندهای آن
نعلها از یاقوت سرخ باشد پس چون نزدیك شود بولی خدا و خواهد که برخیزد ببوی او
از روی شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برخیز من از تو
امروز و تو از منی پس بمقدار پانصد سال از سالهای دنیا با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یك
از دیگری ملول نشوند پس مومن نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ
بیند و در میانش لوحی باشد که بر آن نوشته باشد توائی ولی خدا حبیب منی و منم
حوریه حبیبه تو شوق من ببوی تو بنهایت رسیده است و شوق تو ببوی من بنهایت
رسیده است پس خداوند کریم هزار ملك بفرستد برای تهنیت مومن و تزویج کردن

حوریه با او

حوریه با او و چون باول دری از درهای بهشتهای او برسند گویند بملکی که موکل است
بر آن در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خدا بدرستی که خداوند رحیم ما را بمبارکباد
و تهنیت او فرستاده است ملك گوید باینان باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا
اعلام کند و میان ملك و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد رو بنزد حاجب و او را
اعلام کند که هزار ملك را پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا
و از او رخصت دخول میطلبند حاجب گوید بر من دشوار است که از برای احدی بر ولی
خدا رخصت بطلبم و او با زوجه خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا
دو باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیم و او را اعلام کند و قیم رود بنزد خدمتکاران
مخصوص و ایشانرا اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده اند و ایشان
هزار ملك اند که برای تهنیت ولی خدا آمده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده
اند و انتظار رخصت میکشند چون خدمتکاران بولی خدا عرض کنند و رخصت دهند
ایشان داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری موکل باشد ملکی پس دربانان
درها را بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر یك رسالت خداوند
جبار را برسانند و اینست معنی قول حق تعالی والملائکة یدخلون علیهم من کل
باب ٥ یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای غرفه و میگویند سلام علیکم
بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها از برای
شما است بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو آخر خانه است این خانه شما حضرت فرموده که

ایشان باین است قول خدا وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا یعنی اگر ببینی
آنجا خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود که این آیه ایشان است با آنچه ولی
خدا در آن هست از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت میطلبند
از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غرفه او و فرمود که نهرها جاری میشود از زیر
قصرهای ایشان و میوه‌ها نزدیک است بایشان چنانچه حق تعالی فرموده است وَدَانِيَةً
عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا یعنی و نزدیک باشد بایشان سایه
درختان آن بهشتها و آسان کرده باشند چیدن میوه آن درختها را آسان کردنی چنانکه
گفته اند که اگر برخیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند شاخها بزیر
آورند تا دستش بآنها برسد و اگر بخوابد فرو ترآیند حضرت فرمود که چنان آسان شود چیدن
میوه‌ها برایشان که از بس که نزدیک باشند بایشان مؤمن از هر نوعی از میوه‌ها که خواهش
کند بدهان خود بچیدن در وقتی که تکیه کرده باشند و انواع میوه‌ها با او خطاب کنند
که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه آنرا بخوری و فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را
جنتهای بسیار هست بعضی را دربست کرده و بعضی را دربست نکرده و نهرها دارد از
شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت
طلبد آنچه نفس او در آن وقت خواهش میکند برای او حاضر میسازند بدون آنکه خواهش
خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران مؤمن خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم
میکنند در ظل ممدود یعنی در هوائی که مانند ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن

نیکوتر و بهتر و اقلا هر مؤمنی هفتاد زوجه از حوریان دارد و چهار زن از آدمیان و مؤمن
یکساعت با حوریه می باشد و یکساعت با آدمیه و یکساعت با خود خلوت میکند بر تختهای
خود تکیه کرده و نظر میکند بیکدیگر و گاهی که تکیه بر تخت خود کرده باشد شعاعی از نوری
او را فرو گیرد و گوید بخدمتکاران خود که این چه شعاع بود که مرا فرو گرفت شاید جناب
مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار جلال او باشد خدمتکاران با او
گویند که جناب مقدس از آن مقدس‌تر است که این انوار شبیه انوار او باشد بلکه این نور
حوریه ایست که از زنان تو که هنوز نزد تو نیامده است مشرف شد بر تو از خیمه خود از
روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو بر او غالب گردیده است چون ترا دید که بر تخت
خود تکیه کرده تبسمی کرد بسوی تو از شوق تو و آن شعاعی که دیدی و نوری که بتو احاطه کرد
از سفیدی و لقا و صفا و ضیای دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت دهید
او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او هزار غلامان و هزار کنیز برای آنکه او را
بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته است پس از خیمه خود بزیر آید و هفتاد حله پوشیده
باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردانیده شده
بمشک و زعفران و عنبر و مغز ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش
هفتاد ذراع باشد و عرض ما بین دوشهای او ده ذراع و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال
نمایند خدمتکاران او را با طبقهای طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و بر او نثار
کنند پس با هم یکدیگر معانقه کنند که هیچیک را ملال حاصل نشود پس حضرت امام

محمد باقر ع فرمود که بهشتها که در قرآن مذکور است جنة عدن است و جنة الفردوس و جنة
المأوی و خدا را بهشتهای دیگر هست که محفوفند باین بهشتها و از برای مؤمن میباشد از
بهشتها آنچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در آنها بهر نحو که خواهد و هرگاه اراده
کند مؤمن چیزی را طلبش آنست که بگوید سبحانک اللهم چون این را بگوید مبادرت کنند
بسوی او با آنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر بآن بکند و اشاره باین است آنچه
حق تعالی فرموده است دَعْوٰیهُمْ فیها سُبْحانَکَ اللّٰهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فیها سَلامٌ یعنی
تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان سلام میکنند وَآخِرُ دَعْوٰیهُمْ
اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ فرمود که یعنی هرگاه از لذات خود فارغ میشوند از جماع
کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند و میگویند الحمد لله رب العالمین و
اما قول حق تعالی اُولٰئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ یعنی خدمتکاران میدانند آنچه ایشان
میخواهند و می آورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سؤال کنند فَواکِهُ وَهُمْ
مُکْرَمُونَ یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند بآن
و ابن بابویه در خصال بطرق مخالفین از جابر روایت کرده است که حضرت رسول ص
فرمود که بر در بهشت نوشته است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار
سال لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا از حضرت صادق
روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که چون حق تعالی بهشت را خلق کرد خشتی از آن را
از طلا و خشتی از آن را از نقره قرار داد و دیوارهایش از یاقوت گردانید و سقفش را از

زبرجد و سنگریزه اش از مروارید و خاکش از زعفران و مشک ناب پس با او گفت سخن بگو
گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز ترا مرگ نمی باشد و قیامی که همه چیز بتو قایم است
و تو بچیزی قایم نیستی سعادتمند کسیست که داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال
فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود
کسی که مداومت بر شراب کند و پیوسته مست باشد که از غیر شراب باشد و نه سخن چین
و نه دیوث و نه [illegible] و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار
قضا و قدر حق تعالی کند یا کسی که بجبر قایل باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا از حضرت
امام محمد باقر ع روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از
ارواح مؤمنان از روزی که حق تعالی خلق کرده است آنرا و خالی نبوده است جهنم از
ارواح کافران و عاصیان از روزی که آفریده است آنرا مؤلف گوید که این حدیث
منافات ندارد با آنکه ارواح مؤمنان در جنت برزخ در بهشت دنیا می باشد و ارواح
کافران در آتش دنیا زیرا که مراد بمؤمنین و کافرین در این حدیث اعم از بنی آدم و غیر
بنی آدم است از خلقی که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند چنانکه بعد از این خواهد
آمد و ایضا ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشد و حق تعالی میفرماید روز دیگر بگو
جهنم را که آیا پر شدی گوید آیا زیادتی هست علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت
کرده اند که حق تعالی جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران
و عاصیان پر شود حق تعالی بر سبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل ادعا گوید

که آیا جائی زیادتی هست یعنی پر شده ام پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را
که پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و او را پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس حق تعالی در آن روز
خلقی بیافریند که پر کند با ایشان بهشت را پس حضرت صادق ع فرمود که خوشا حال ایشان
که غمها و کدورتهای دنیا را ندیده اند و ایضا علی ابن ابرهیم روایت کرده است که حضرت
امام زین العابدین و علی ابائه السلام فرمود بر تو باد بقرآن زیرا که حق تعالی خلق کرد بهشت
را بدست قدرت خود از خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها را از
مشک کرد و خاکش زعفران و ریگش مروارید است و درجات آنرا بعدد آیات قرآن
گردانید پس کسی که قرآن بخواند بگویند باو که بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس بلندتر
خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده
که زندیقی که ببرکت حضرت ع مسلمان شد و از آنحضرت پرسید که میگویند اهل بهشت
اگر شخصی از ایشان میوه را جدا کرده تناول نماید همان میوه بعینه در درخت بر می گردد
حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا چراغ است اگر صد هزار از آن روشن
کند از روشنی او چیزی کم نمیشود گفت شما میگوئید که ایشان میخورند و می آشامند
و محتاج بقضای حاجت نمی شوند فرمود بلی از برای آنکه غذای ایشان رقیق و لطیف است
و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع می شود گفت چون می شود که حوری
هر چند شوهر او به نزد او میرود او را باکره می یابد فرمود زیرا که او از طینت طیب خلق
شده است و عاهتی عارض او نمیشود و آفتی با جسمش مخلوق نمیشود و در سوراخش

چیزی

چیزی بغیر آلت شوهر داخل نمیشود و بحیض و امثال آن از نجاسات آلوده نمیشود و رحم
پیوسته بهم چسبیده است زیرا که بغیر احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود در آن و بیرون نمیرود
گفت میگویند که او هفتاد حله می پوشد و شوهر او مغز ساقش را از عقب آن حلها و پوست
و گوشت و استخوان می بیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در ته آب صاف می بیند
هر چند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل بهشت بنعیم آن و حال
آنکه هیچیک از ایشان نیست که فرزند یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان خود را در بهشت
نبیند و چون در بهشت او را نبیند شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه
گوارا می شود نعیم بهشت بر کسی که دوست او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی
از اهل علم گفته اند که خدا چنین می کند که ایشان فراموش میکنند اینها را و بعضی گفته اند
انتظار قدوم ایشان میکشند و امید وارند که آنها در اعراف باشند **مؤلف گوید** که نزد حقیر
در جواب شاید قصور فهم سایل باشد و قطع نظر از روایت متواتر بود که در آن نشاه که اعراض
فاسده دنیوی برطرف شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد از دشمنان خدا
تبری کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب آنها ملتذ شوند همچنانکه در دنیا
نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و
بدست خود ایشانرا می کشتند و لذت از آن میبردند و حق تعالی فرموده است نمی یابی قومی
را که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا و رسول او هر چند بوده
باشند پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان و از کریمه

یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه فی الجملة شهادت بر این مدعا
میدهند و می تواند بود که وجه اهل باشد و حضرت از برای قصور فهم سایل ذکر نکرده باشند
و آن دو وجه را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشند والله یعلم و علی بن
ابرهیم روایت کرده است که آنحضرت رسول ص فرمود در بهشت قصری و منزلی نیست
مگر آنکه در آنجا شاخی از آن هست و اعلای آن سدرها است مملو از حلهای بهشت از
سندس و استبرق از برای هر بنده مومنی هزار هزار سبد هست و در هر سبدی صد هزار
حله که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامهای اهل بهشت است و وسط
آن درخت سایه ایست کشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض آن جمیع آسمانها و
زمین است مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او و سواره
تند رود در سایه آن صد سال بتازد و آن را قطع نمیکند این است که حق تعالی فرموده
وظل ممدود پایینش میوه های اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانهای ایشان
آویخته است و در هر نوع که صد رنگ و صد نوع از میوه ها باشد آنچه دیده اید در دنیا
و از آنچه ندیده اید و از آنچه شنیده اید و از آنچه نشنیده اید و هر میوه را که بچینند بجای
آن مثل آن بروید چنانکه فرموده است لا مقطوعة و لا ممنوعة و جاری شود نهری
در زیر آن درخت که منفجر شود از آن نهرهای چهارگونه نهرها از آب که متغیر نشده باشد
و نهرها از شیر که طعم آنها متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لذة للشاربین و نهرها
از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف

حضرت

حضرت فاطمه صلوات الله علیها جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت
و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حلها و سندس و استبرق و مروارید
و زمرد و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی طوبی را در مهر حضرت فاطمه و آن را در خانه علی ع
قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق ع
عرض کردم که فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکار است و منقاد
اهل بیت علیهم السلام است و نماز بسیار میکند و با این حال مبتلا شده است بمحبت لهو
و باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که آیا این حالت او را مانع میشود از آنکه نماز
ها را در اوقات فضیلت بجا آورد و از روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور
جنازهای مومنان و زیارت برادران مومن گفت نه مانع نمیشود و این حالت او را
از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود که این از وسوسهای شیطانست و انشاء الله آمرزیده
میشود از برای او پس فرمود که طایفه از ملائکه عیب کردند فرزندان آدم را در متابعت
لذات و شهوات نفسانی در حلال نه در حرام پس حق تعالی را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه
فرزندان آدم را و در طبع این صنف از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند
بر مومنان چون این حالت را در خود مشاهده کردند فریاد بدرگاه خدا بر آوردند و گفتند
ای پروردگار ما عفو کن و از ما و در گذر از تقصیر ما و برگردان ما را با آن حالتی که ما را
از برای آن خلق کرده و ما را مجبور بر آن ساخته که می ترسیم ببلاهای عظیم مبتلا شویم
پس حق تعالی این حالت را از ایشان برداشت چون روز قیامت شود و اهل بهشت داخل

بهشت شوند آن ملائکه رخصت بطلبند از اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند و
چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و گویند سلام علیکم بما صبرتم
یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید
ابن طاوس بسند موثق از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت
شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر و نگذشته
اند گوید کیستید شما و از کجا داخل شده اید گویند بما کاری مدار گویند ما گروهی بودیم
که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی بر آن مطلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان از
داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که بدرستی که در
بهشت نهری هست که آنرا جعفر میگویند در کنارش در جانب راست دری سفیدی هست
که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای محمد و آل محمد صلوات
علیهم و در جانب چپش دری زردی هست که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر
هست از برای ابرهیم و آل ابرهیم علیهم السلام و ایضا بسند حسن کالصحیح روایت
کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت ع از تفسیر قول حق تعالی فیهن خیرات
حسان فرمود اینها زنان شیعه صالحه اند گفتم حور مقصورات فی الخیام فرمود که
حوریان مخدره مستوره اند که در خیمهای در و یاقوت و مرجان می باشند و هر خیمه چهار
در دارد و بر هر دری هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند که دربانان ایشانند و در هر
روز کرامتی از خدا عز و جل ذکر با ایشان میرسد تا بشارت دهد خدا با ایشان مومنان با

وایضا

ایضا روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه مردم بیکدیگر میگویند
خدا جزا دهد ترا خیر حضرت فرمود که خیر اسم نهریست در بهشت که از کوثر جدا می شود و
کوثر از ساق عرش بیرون می آید و بر آن نهر است منزلهای اوصیا علیهم السلام و شیعیان
ایشان و در هر دو کنار آن نهر دختران هستند که از زمین روئیده اند که هر یک را که بکنند
دیگری بجای آن میروید و آن دختران باسم آن نهر مسمی شده اند و خیرات حسان ایشانند
پس هر گاه شخصی بدیگری گوید جزاک الله خیرا مراد آن منزلهاست که خدا مهیا کرده است
آنها را از برای برگزیدهای خلق خود و فرات بن ابرهیم از سلمان فارسی رضی الله عنه
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین از رسول خدا صلوات الله علیهما سوال کرد
از صفت قصرهای خدا که بشما اکرامت میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها
خشتی از طلا و خشتی از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریگستان در و
یاقوت است و خاکستان زعفران است و تلهای آنها از کافور است و در صحن هر قصری
از این قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از آب
و نهرها محفوفند بدرختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از این نهرها خیمها هست از
یک قطعه در سفید که در آن درزی و قطعی و فصلی نیست حق تعالی گفته است باشید بهم
رسیده اند و از اندرون شان بیرون می نماید و از بیرون آنها اندرون می نماید در هر
خیمه کرسی باشد که دانه نشان کرده باشند بیاقوت سرخ و پایهایش از زبرجد سبز باشد و
بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حله سبز و هفتاد حله زرد بوده باشد

اثنت

و مغز ساقهایش از پشت استخوان و پوست و حلی و حلها چنان نماید که شراب صافی در شیشه
سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد هر گیسوی بدست کنیزی و در دست دیگر مجمره
داشته باشد هر گیسوی بدست کنیزی و در دست دیگر مجمره داشته باشد که آن گیسو را
بآن بخور کند و از آن مجمره بخار خوشبو ساطع شود بی نار ولیکن بقدرت خداوند جبار
و ابن بابویه در ثواب تهلیلات دهه ذی الحجه روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این
تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید و یاقوت
ما بین هر دو درجه بقدر سیصد سال راه باشد برفتار سوار تندرو و در هر درجه شهری
و در آن شهر قصری باشد از یک جوهر که در آن فصلی نباشد و در شهری از آن شهرها از خانها
و قصرها و غرفها و حجرها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و متکاها و مسندها
و خوبها و خدمتکاران و انهار و اشجار و زیورها و حلها آنقدر باشد که مخلوقی وصف
آنها نتواند کرد و چون از قبر بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند
او را هفتاد هزار ملک که روند از پیش روی او و از جانب راست او و از جانب چپ او تا منتهی
شود به بهشت چون داخل بهشت شود ملایکه از عقب او روند و او در پیش ایشان رود
تا بشهری رسند که بیرونش یاقوت سرخ باشد و اندرونش از زبرجد سبز و در آن اصناف
آنچه خدا خلق کرده است که در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی آن شهر گویند ای
ولی خدا میدانی این شهر چیست گوید نه شما کیستید گویند ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر
بودیم در دنیا در روزی که آن تهلیلات را میخواندی و این شهر و آنچه در آن هست ثواب

ثواب

ثواب آن تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی
بصیر روایت کرده اند که گفت روزی در خدمت امام رضا ع بودیم فضیلت روز غدیر
مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که
روز غدیر در آسمان مشهورتر است از آن در زمین و بدرستی که خدا را در فردوس اعلی
قصری هست که یک خشت آن از نقره است و یک خشت آن از طلا و در آن صد هزار
قبه هست از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکش از مشک و عنبر است
و در آن چهار نهر هست نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل
و در آن قصر درختان هست از انواع میوها و بر آن قصر با بر درختان مرغان هستند
که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع
صداهای خوش و چون روز غدیر شود وارد شوند بسوی آن قصر اهل آسمانها و
تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب
فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس چون ملایکه جمع شوند پرواز کنند و
در آن عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه را که درخت
طوبی بر ایشان افشانند بیکدیگر بهدیه فرستند و چون آخر آن روز شود ندا از جانب
حق تعالی بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبهای خود بتحقیق که ایمن گردیدند از خطا
و لغزش تا سال آینده در مثل آن روز از برای کرامت محمد و علی صلوات الله علیهما
و کلینی از حضرت رسول صلعـ روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس

نماید از برای او و درختی در بهشت از یاقوت سرخ که مشیتان آن در مشک سفید باشد
شیرین تر از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک و در آن درخت میوه‌ها باشد
مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها که شکافته شود هفتاد حله از میانش بیرون
آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که جبرئیل
علیه السلام در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت
نشانید و بهی بدست من داد آن به بدو نیم شد و از میان آن حوریه بیرون آمد که مژگان
دیده‌های او در سیاهی مانند سینهٔ کرکس بود پس گفت السلام علیک یا احمد السلام
علیک یا رسول الله السلام علیک یا محمد من گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت
منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است
و اعلای من از کافور است و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده اند از آب زندگانی
پس خداوند جبار گفت باش پس بهم رسیدم آفریده شده ام از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر
تو علی ابن ابی طالب ع و در کتاب اختصاص از حضرت باقر ع روایت کرده است که حق تعالی
میفرماید داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید
بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت خودم سوگند که شما را نازل میگردانم در خانه
خلود و دار کرامت و چون داخل شوید بر طول حضرت آدم خواهید بود شصت ذراع
و بر جوانی حضرت عیسی سی و سه سال و بر زبان محمد لغت عربی و بصورت حضرت یوسف
در حسن و جمال و نور از روهای شما ساطع باشد و بر دل حضرت ایوب در سلامتی از

کینه و حسد



از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که
بهشتها چهار است زیرا که کریم منان فرموده است و لمن خاف مقام ربه جنتان
یعنی از برای کسی که بترسد از قیام حق تعالی بمحاسبه و مجازات بندگان دو بهشت هست
حضرت فرمود که مراد کسی است که او را عارض شود شهوتی از شهوتهای دنیا که حرام باشد
پس بخاطر آورد مقام پروردگار خود را بحساب و ثواب و عقاب و ترک کند آن را از ترس خدا
پس این آیه در شان او است پس اینها دو بهشت اند از برای مومنان و سابقین پس فرموده است
و من دونهما جنتان حضرت فرمود که یعنی پست تر از این دو بهشت که مذکور شد
دو بهشت دیگر هست که پست تر اند از آنها در فضیلت نه بحسب نزدیکی مکان و اینها
از برای اصحاب یمین اند که جنت النعیم است و دیگری جنت الماوی و در این چهار بهشت
نعمتها هست در بسیاری مانند برگ درختان و ستاره‌های آسمان و بر این چهار بهشت حصاری
هست که احاطه کرده است بهمه طولش پانصد ساله راه هست و خشتی از آن از طلا است
و خشتی از آن از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفران
و کنگره‌های آن از نور است که میدرخشند و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را در دیوار آن
می بیند و در آن حصار هشت در هست و هر دری دو مصراع دارد که عرض آنها یکساله راه است
بدویدن اسب نجیب و ایضا فرمود که زمین بهشت بجای سنگ نقره است و بجای خاک
ورس و زعفران و آنچه جاروب کنند مشک است و سنگریزه اش در و یاقوت است و کرسیهای
آن از مروارید و یاقوت است و آنچه حق تعالی فرموده است علی سرر موضونة یعنی بر کرسیهای

بافته نشسته باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها را بجای نی که می بافند از مروارید و یاقوت
بافته باشند و حجلها را بر روی آن کرسیها زده باشند و حجلها را از مروارید و یاقوت باشد
اما از پر سبکتر و از حریر نرمتر و بر آن کرسیها از فروش بقدر صد غرفه از غرفهای دنیا باشد
بعضی بالای بعضی و این است معنی قول حق تعالی وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و انکه فرموده است عَلَى
الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ حضرت فرمود که مراد با رایك آن کرسیهای بافته است که حجلها را بر آن
نصب کرده اند و فرمود که رسول خدا صلعم فرمود که نهرهای بهشت بدون انکه رخنه در زمین
بهم رسند و بر روی زمین جاری میشود و از برف سفیدتر است و از عسل شیرین تر است
و از مسکه نرمتر و گل نهر مشك بسیار خوشبو است و ریگش از در و یاقوت و جاری میشوند
در چشمها و نهرها هر جا و بهر سمت که دوست خدا خواهد در بهشتهای خود و اگر ضیافت کند
جمیع ابنا را که در دنیا بوده اند از جن و انس هر آینه فرا گیرند همه را در خوردنی و آشامیدنی
و در زیورها و حلها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا از حضرت رسول صلعم روایت
کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگره هایش از زبرجد
سبز است و خوشهایش از مروارید سفید بعضی از حلهای سبز و رطبش سفیدتر از نقره و شیرین تر
از عسل و نرمتر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع بوده باشد
و از بالای ترکها تا پایین خرماها متصل بیکدیگر بافته باشد و آنچه از آن بگیرند در ساعت
عوضش بروید چنانکه بود و اشاره باین است قول حق تعالی لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ و هر
رطبی در بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد و موز و انارش بقدر دلوهای بزرگ و حلهای

ایشان



ایشان از طلا باشد و مجمرهای ایشان از در و مروارید و ایضا از حضرت باقر عم روایت
کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در بدن ایشان نیست و مخلوق می شوند سرمه
کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوق در گردن و دست برنج و انگشتر در دست و نوم و ناعم
و لطیف و محبوب و مکرم و بهر یك از ایشان قوت صد مرد بدهند در خوردن و آشامیدن
و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور قدیر بر
روهای ایشان نور دهد و بدنهای ایشان حریر بپوشاند سفید رنگ و زرد زیور و سبز جامه نو
باشند زنده باشند هرگز نمیرند و بیداری باشند که هرگز نخوابند و بی نیازی باشند که هرگز
فقیر نشوند و فرحناك باشند و هرگز محزون نگردند و خندان باشند و هرگز نگریند و
پیوسته گرامی باشند و هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند و هرگز ترش نکنند و پیوسته
متنعم و شاد باشند و بلذات خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند
و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند و سلام
کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره و ظرفهای
طلا پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و بر کرسیها تکیه داده نظر
کنند بسوی آنها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملك علام با ایشان رسد بدانکه آیات
و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعم آن از حیز تحریر و تقریر بیرون است و
آنچه در این رساله ایراد نمودم از برای اهل سعادت و ایمان کافی است و اکثر در کتاب
بحار الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب عین الحیوة و در رساله جنت و نار ایراد

نموده امرد رزقنا الله وسایر المؤمنین الوصول الیها والی النبیین محمد وآله الطاهرین

فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات وخصوصیات جهنم وعقوبات آن اعاذ
نا الله وسایر المؤمنین منها بمحمد وآله شفعاء یوم الدین حق تعالی فرموده است
بترسید و بپرهیزید از آتشی که آتش افروزان مردمان است وسنگ اکثر مفسران گفته اند
مراد سنگ کبریت است وبعضی گفته اند مراد بتها است که با عابدان آن بجهنم میبرند و آیات
در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است وفرموده است بدرستی که آنها که کافر باشند
وبمیرند در حالت کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملایکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند
بود و تخفیف نمی یابد از ایشان عذاب و مهلت نمی یابند ودر مواضع متعدده فرموده است
که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری جویند وفرموده است هر که مرتد شود از شما
از دین خود وبمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشوند اعمال ایشان در دنیا و آخرت
و ایشان اصحاب آتش اند ودر آن همیشه خواهند بود وفرموده است آنها که مال های
یتیمان را میخورند بظلم نمی خورند در شکم خود مگر آتش را وبزودی خواهند افروخت آتشی را
واز حضرت باقر منقول است که رسول خدا فرمود که مبعوث می شوند گروهی از
قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهانهای ایشان مشتعل باشد پس گفتند یا
رسول الله کیستند اینها حضرت این آیه را خواند یعنی خورندگان مال های یتیمان وفرموده است
هر که بکشد مومنی را عمدا پس جزاء او جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهند بود وفرموده است
بدرستی که منافقان در درک پایین تر آتش اند مفسران گفته اند جهنم طبقات و درکات

چنانچه

چنانچه بهشت درجات است ومنافق در پست ترین طبقات جهنم است وفرموده است که آنها
که کافر شده اند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل آنرا نیز با آن داشته باشند
و فدای خود بدهند از برای دفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای
ایشانست عذاب دردآورنده میخواهند که بیرون روند از آتش و بیرون نخواهند رفت
از آن واز برای ایشانست عذاب مقیم و دایم وفرموده است از برای ایشانست شرابی از
آب جوشیده جهنم وعذابی دردآورنده بسبب کفر ایشان وفرموده است بتحقیق که ما
خلق کرده ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را وفرموده است بدرستی که از برای کافرانست
عذاب آتش وفرموده است آنها که گنج میگذارند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا
پس بشارت ده ایشانرا بعذاب الیم در روزی که سرخ می کنند آنها را در آتش جهنم پس داغ می کنند
بآنها پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشانرا و بایشان می گویند این است
آنچه گنج گذاشتید از برای نفسهای خود پس بچشید مزه آنچه را گنج گذاشتید وفرموده است
وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافرانرا آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن
این بس است ایشانرا و لعنت کرده است ایشانرا خدا و از برای ایشانست عذابی مقیم وفرموده است
پس بگویید آنها را که ستم کرده اند بچشید عذاب دایمی را یا جزا داده می شوید مگر بآنچه کسب
کرده اید وفرموده است و خایب و نا امید است هر جبار معاندی و از عقب او است جهنم و باو
می آشامانند از آب صدید یعنی چرک و ریم جرعه جرعه می آشامد بجبر و نمی تواند فرو برد و آید
مرگ از هر مکان و هر جهت بسوی او می آید و نمی میرد که از این شدتها خلاص شود و از عقب او

عذاب غلیظی بدتر از این هست حضرت صادق ع فرمود که صدید خون و چرکیست که از
فرجهای زنان زناکار در جهنم جاری میشود و گفته اند که چرکش رنگ آبست و نرم اثر نیز پلید
و از حضرت رسول صلعم و از حضرت صادق ع روایت کرده اند که آنرا نزدیک او می آورند و
او کراهت دارد و چون پیش روی او می آورند و او کراهت دارد چون پیش روی او می آورند
رویش بریان شود و پوست سر و رویش در آن بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعاء او را پاره
کند تا از دبرش بدر رود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مانند رودی از چرک
و ریم از هر یک بیرون آید و آنقدر بگریند که جدولها و نهرها در روی ایشان پیدا شود
پس آب دیده بطرف شود و خون جاری گردد و آن مقدار بگریند که کشتیها از آب دیده
ایشان جاری توان کرد و فرموده است جهنم وعده گاه ایشانست همه و او را هفت درست
و از برای هر دری از ایشان جزو قسمت شده هست از حضرت امیر المؤمنین ع روایت
کرده اند که جهنم را هفت درکه هست یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای
دیگری گذاشت و فرمود همچنین و گفت خدا بهشتها را بر عرض گذاشته است و آتشها را بعضی
بر بالای بعضی و پایین تر همه جهنم است و بالای آن لظی و بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای
آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و بعضی گفته اند پایین تر همه هاویه است و بالای
همه جهنم است و از ابن عباس روایت کرده اند که درکه اول جهنم است و دوم سعیر و سیوم
سقر و چهارم جحیم و پنجم لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی گفته اند آتش هفت درکه دارد
و آن درکهاست بعضی بر بالای بعضی درکه بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند

در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون می آورند ایشانرا و دوم محل یهود است و سیم
محل نصاری و چهارم محل صابیون و پنجم مجوس و ششم مشرکان عرب و هفتم که درک
اسفل است محل منافقان است و فرموده است آنجماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را
از راه خدا زیاد کردیم ایشانرا عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند بعضی
گفته اند افعیها و عقربها را زیاده می کنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از ابن
عباس روایت کرده اند که مراد نهرهای چند است از مس گداخته که ایشانرا بآن عذاب می کنند
و بعضی گفته اند زیاد می کنند از برای ایشان مارها را مانند فیلها و شتران و عقربها مانند
استرهای سیاه و فرموده است پس بحق پروردگار تو محشور میگردانیم ایشانرا و شیاطین را
پس حاضر میگردانیم ایشانرا در دور جهنم بدو زانو در آمده پس جدا می کنیم از هر طایفه هر یک
که بر خداوند رحمان طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم بآنها که سزاوارترند
بسوختن در جهنم و هیچیک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود بر پروردگار تو حتم و لازم است
پس نجات میدهیم آنها را که پرهیزکار بوده اند و میگذاریم ظالمانرا بدو زانو در آمده در
جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم و بعضی گفته اند مراد از
ورود وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن چنانکه در جای
دیگر فرموده است پس حاضر میکنیم ایشانرا دور جهنم بدو زانو در آمده و بعضی گفته اند مراد
داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم می شوند و بر مؤمنان برد و سلام است چنانکه
بر ابرهیم شد و از برای کافران عذاب لازم است و این مضمون را از ابن عباس و جابر روایت

کرده اند و فرموده است هرچند اشتعال جهنم کم میشود ما افروختن آنرا زیاده میکردانیم
و فرموده است که ما مهیا میکرده ام از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است با ایشان
سرادقات آن یعنی سراپردهای آن بعضی گفته اند سرادق دیواریست از آتش که احاطه کرده آتش
با ایشان یا دود زبانه آتش است که پیش از دخول جهنم با ایشان میرسد یا کنایه است از احاطه
آتش از همه جانب با ایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریادرسی ایشان
میکنند بآبی مانند مهل یعنی مس گداخته یا مانند زیت یا چرک و ریم و خون که روهای
ایشانرا بریان میکند بد شرابیست مهل از برای ایشان و بد تکائیست جهنم از برای ایشان
و فرموده است پس ایشان که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامها از آتش
گفته اند از برای ایشان جامها از مس گداخته سرخ باشد مانند آتش میاندازند و میریزند از
بالای سر ایشان آب جوشان که گداخته میشود بآن آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای
ایشان و از برای ایشان گرزها هست از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش بسبب
غم و گرفتگی نفس برگردانند ایشانرا بسوی آتش و گویند بایشان بچشید عذاب آتش
سوزنده را و روایت کرده اند از رسول خدا صلعم که گرزی چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی
از آنها را بر روی زمین بیاورند و جن و انس خواهند آنرا از زمین بردارند نتوانند برداشت
و ایضا روایت کرده اند که آتش برآید خود ایشانرا ببالا افکند چون ببالای طبقهای
جهنم رسند گرزهای بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو برند و یکساعت ایشان
قرار نداشته باشند و در روایت دیگر از حضرت صادق ع منقولست که این آیات

در شان

در شان بنی امیه است که آتش ایشانرا فرو گیرد چنانکه جامه آدمی را فرو میگیرد پس لب پایین
ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد
و چون خواهند بیرون آیند عمودهای آهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برگردند
و فرموده است آنها که سبک است ترازوهای اعمال ایشان پس ایشانند که زیانکار نفس
خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود و زبانه آتش بروی ایشان میزند و روهای
ایشان قبیح گردیده گفته اند مانند کله که بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا و پایین
درهم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان گشوده شده باشد و بایشان گویند آیا
آیات ما بر شما خوانده نمی شد پس شما بآنها تکذیب میکردید گویند پروردگارا بر ما غالب
شد شقاوت ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما بیرون آور ما را از این آتش
پس اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس ما ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس حق تعالی
گوید دور شوید و با من سخن مگوئید و فرموده است و مهیا کرده ام از برای کسی که تکذیب
کند بقیامت آتشی افروخته که هرگاه ببیند ایشانرا از مکان دوری شنوند از برای او صدای
خشم آنرا و ناله اهلش را با خروش آنرا و هرگاه بیندازند ایشانرا در مکان تنگی دستها در
گردن بسته یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند واثبوراه و واویلاه ملائکه
بایشان گویند این ندای شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد شما
نخواهد رسید و از حضرت صادق ع منقولست که یکساله راه خروش جهنم را خواهند
شنید و گفته اند تنگی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است و لیکن

لازم شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان هر دو و فرموده است
آنها که کافر شدند از برای ایشانست آتش جهنم مرگ با ایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب
خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود که از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان
فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردگارا ما را بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته
بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند با ایشان که آیا عمر ندادیم شما را آن قدر که متذکر شود و تفکر
کند در عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق ع فرمود که این سرزنش
از برای هجده ساله است چه جای بیشتر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید
عذاب را که ظالمان را یاوری نیست و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را
برای مؤمنان ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم که گردانیدیم
آنرا امتحانی از برای ستمکاران آن درختی است که بیرون می آید از اصل جهنم و بیخ آن
شکوفه اش مانند سرهای شیاطین است پس بدرستی که کافران میخورند از آن پس
پر میکنند شکمهای خود را از آن پس از برای ایشان بر روی آن شرابی از حمیم که جهنم
هست که بر روی آن می آشامند پس بازگشت بعد از این طعام و شراب بسوی جحیم است
که ماوای ایشانست مفسران گفته اند زقوم درختی است در آتش که میوه دارد در نهایت
تلخی و خشونت و بدبوئی و چون ابوجهل و سایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت
در میان آتش چون میروید حق تعالی فرمود که آنرا امتحانی گردانیدیم از برای ستمکاران
و رؤس شیاطین و بعضی گفته اند میوه تلخ بدبو نیست در بادیه و بعضی گفته اند شیطان

جنی از

جنی از ثمار است میوه را تشبیه بسران مار کرده اند و بعضی گفته اند میان عرب مشهور است
که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بسر شیطان میکنند و روایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم چنان
غالب میشود که عذاب آتش را فراموش میکنند و استغاثه میکنند بمالک پس ایشان را بسوی
آن درخت میبرد و ابوجهل در میان ایشانست پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود
و بجوش می آید در شکم ایشان مانند دیگی که در جوش باشد پس آب میطلبند مالک از حمیمی که
از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می آورد چون نزد
ایشان میرسد روهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هر چه در شکم
ایشانست میگدازد و فرموده است که شراب ایشان حمیم است و غساق بعضی گفته اند غساق
آب بسیار سردیست که از سردی ایشان را میسوزاند و بعضی گفته اند چشمه ایست در جهنم که زهر
هر صاحب نیشی در آن جاری میشود و بعضی گفته اند آب و چرک و ریم بدن ایشانست که در جهنمیان
میکند و بعضی گفته اند عذابی است که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از
عذاب هست که شبیه باینهاست و فرموده است از برای ایشان سقفها از آتش هست از بالای
ایشان و از زیر ایشان و فرموده است و گویند آنها که در آتش اند بخازنان جهنم که بخوانید
پروردگار خود را که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب خازنان گویند آیا نیامدند رسولان
شما بسوی شما با معجزات و دلایل و براهین واضحات گویند بلی آمدند پس هر چه خواهید دعا و استغاثه
کنید فایده نمی بخشد شما را و نیست دعای کافران مگر بی فایده و فرموده است تخفیف نمیدهند
از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود نا امید از نجات و فرموده است که ندا کنند که ای مالک

بیم کنند ما را بروزگار تو گویند در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را
مرگ نخواهد آمد ابن عباس گوید بعد از هزار سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را
خواهند شنید و فرموده است شجرة الزقوم طعام الاثیم آن گناهکار است که ابوجهل لعین باشد
مانند مس گداخته غلیان کند در شکمهای ایشان مانند جوشیدن آب گرم در دیگ
جوشید گویند بزبانیه جهنم که بگیرید او را و ببرید و بکشید بمیان جحیم پس بریزید بالای سرش از
عذاب حمیم و گویند باو بچش بدرستی که تو آن میکردی عزیز و کریمی در قوم خود و ترا عذاب
نخواهند کرد و فرموده است گوید باو قرین او یعنی ملکی که متوکل بوده است باعمال او و آنچه
این است و آنچه نزد من است از نامه اعمال تو حاضر است القیا فی جهنم کل کفار عنید
در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب بحضرت رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات
الله علیهما است که بیندازید در جهنم که بسیار کفران کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را
داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته اند خطاب با دو ملک است
که موکلند بکافر و فرموده است که شناخته شوند مجرمان و کافران برویهای سیاه ایشان
بگیرند با پیشانی ایشان را با پایهای ایشان غل میکنند و در جهنم می افکنند و گویند ملائکه با ایشان
این است آن جهنمی که باور نمیکردند کافران گاه با آتش ایشان را عذاب کنند و گاه با آب
جوشیده و فرموده است گاه ایشان را ببینند از دور جهنم صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود و
جوش و خروش باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی را که بیندازند
در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند گویند

بلی آمدند

بلی آمدند آزار کنند و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می شنیدیم
و ما می فهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمی شدیم و فرموده است نزد ما زنجیرها و غلهای گران
هست و طعام خار داری که در گلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است
که برودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمیگذارد و چیزی از گوشت و
پوست و استخوان ایشان را و هیچ نوعی از عذاب را نمی گذارد که با ایشان نرساند و تغییر دهنده است
پوستهای ایشان را و موکلند بر آن نوزده ملک که خازنان جهنم اند گفته اند دیدهای ایشان
مانند برق رباینده است و دندانهای ایشان مانند شاخهای گاو و دنبالهای آتش از دهانهای
ایشان بیرون می آید ما بین دو دوش هر یک هزار ساله راه است و در هر کف دست
ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند تواند گنجید و رحم در دل ایشان برداشته
شده است هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را بر میدارد و بهر جائی که جهنم خواهد می افکند و
بعضی گفته اند بر خصوص سقر نوزده ملک موکلند و از برای درکات دیگر خزنه داران دیگر
هستند و روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد ابوجهل لعین با قریش گفت محمد میگوید
که خازنان جهنم نوزده نفر اند و شما همه شجاعانید آیا نمی توانید هر یک از شما یکی از خازنان
جهنم را بگیرید یکی از ایشان گفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو تا را کفایت کنید
در اینوقت این آیه نازل شد که ما نگردانیده ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم
نیستند که شما از عهده ایشان برآئید و نگردانیدیم عدد ایشان را مگر امتحانی از برای کافران
و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند بروید بسوی آتشی که انکار میکردید آن را

در دنیا برویند بوی آتشی سیاه که تیره است و سه شعبه دارد یا دودی که از جهنم بیرون می آید و سه
شعبهٔ آن بکافران احاطه میکند از بالای سر و از جانب راست و از جانب چپ که نفسهای ایشان را می گیرد
و بعضی گفته اند زبانه ای از آتش بیرون می آید و احاطه می کند بکافران مانند سراپرده و سه شعبه میشود و
در آن هستند تا از حساب فارغ شوند و بعضی گفته اند سایهٔ دود جهنم است و چون داخل آن
میشوند فایده بایشان نمی بخشد و از ضرر زبانهٔ آتش مانع ایشان نمی شود و شرارهٔ چند بیرون
می افکند آتش مانند قصر در بزرگی مانند شتران زرد یا سیاه می نماید و فرموده است جهنم بر سر
راه عاصیانست و طاغیان و کافران را مآب و مرجع ایشانست مکث خواهند کرد در آن
حقب بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند چهل و سه حقب است
و هر حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است
و هر روزی هزار سال است و از حضرت باقر ع روایت کرده اند بچندین سند معتبر که این آیه
در شان جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون می آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق ع
روایت کرده است که هشت حقب است و هر حقبی هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت
روز است و هر روزی هزار سال از سالهای که شما می شمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که رسول
خدا ص فرمود که بیرون نمی آید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن بماند و هر حقبی زیاده
از شصت سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی بقدر هزار سال است
از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آنکه آخر از جهنم بیرون خواهم آمد و نمی چشند در آن برودتی و نه
شرابی را ابن عباس گفته است برد خوابست و بعضی گفته اند نه هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق

وفرموده است

و فرموده است مالک کافر را نفخ میدهد و البته می اندازد او را در حطمه و چه میدانی که حطمه
چیست آتش خداست که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و درهای آنرا بر روی ایشان
می بندند و در عمودها کشیده شده گفته اند که درهای جهنم را بر ایشان می بندند و محکم می کنند
آنها را بمیخهای آهنی از آتش تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل
نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد
و اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما فایده بشما نبخشد و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن
جهنم پس پروردگار عالمیان حمیت کند از برای مسلمانان و ملایکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان
شفاعت کنند آنقدر که خدا خواهد پس فرماید بپیغمبران که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند
هر که را خدا خواهد پس حق تعالی فرماید من از همه رحم کنندگان رحیم ترم بیرون آیید برحمت من
پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران که نزد آتش جمع می شوند پس حضرت فرمود
که بعد از این عمودها را می کشند و درها را بر ایشان می بندند و بخدا سوگند که آنها باقی مانده اند
همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت
صادق ع عرض کردم که یا ابن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود که مهیا
شو از برای زندگی دراز بدرستیکه جبرئیل آمد بنزد رسول خدا ص و رو ترش کرده بود و پیشتر که
می آمد متبسم بود حضرت از سبب این حال پرسید جبرئیل گفت امروز دمهای که بر آتش جهنم میدمیدند
از دست گذاشتند فرمودند که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که
هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد و اکنون سیاه هست و تاریک و اگر قطره از ضریع

که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض
آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزد هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر
یک حلقه از زنجیر که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن
تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل
دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جبرئیل
هر دو بگریه در آمدند پس حق تعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را
و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از اینکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس
بعد از آن هر گاه که جبرئیل بخدمت آنحضرت می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق ع
فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت
و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را بالای
جهنم میرسانند چون بکنار جهنم رسیدند ملایکه گرزهای آهنی را بر کله ایشان میکوبند تا بقعر
جهنم بر میگردند پس پوستهای ایشانرا تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان می پوشانند
که عذاب در ایشان بیشتر تاثیر کند پس حضرت بابو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافی است گفت
بس است مرا و کافی است و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقول است که حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند
از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک
نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و رویهای
ایشان

ایشان سیاه شده باشد محروم و نادم و دشمنان و غضب کرده پروردگار خود رحم برایشان
نکند و عذاب ایشانرا تخفیف ندهند و آتش برایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض
آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای آتش بدنهای ایشانرا درند و
گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند و ملایکه بسیار غلیظ بسیار شدید در شکنجه ایشان را
دارند و برایشان رحم نکنند و بر روی ایشانرا در آتش میکشند و با شیاطین ایشانرا در زنجیر
میکنند و در غلها و بندها ایشانرا مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب
نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود و اینست حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت
امام جعفر صادق ع منقول است که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان
و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یک در بنی امیه داخل
میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان شریک نیست و یک در دیگر باب لظی است
و یک در دیگر باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر باب هاویه است
که هر که از آن در داخل شود هفتاد سال در جهنم فرو میروند پس جهنم جوشی میزند و ایشان
را بطبقه بالای جهنم می افکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابد الآباد در جهنم حال
ایشان این است و یک در دیگر هست که از آن دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که
یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این بزرگترین درها است و گرمی و شدت از
همه بیشتر است و بسند معتبر منقول است که از حضرت صادق ع پرسیدند از معنی فلق
فرمود که دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است

و در حجره هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است
و جمیع اهل جهنم برین درکات می افتند و در حدیثی دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا
هست یک جزو هست از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آن را به آب خاموش کرده اند
و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و بدرستی که
جهنم را در روز قیامت در صحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند و جهنم
فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملایکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم آن بزانوی استغاثه در آیند
و در حدیث دیگر منقول است که غساق وادی است در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است
و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماری هست و در شکم
هر ماری سیصد و سی عقرب است و نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن
عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است و در حدیثی دیگر
منقول است و در پیش هر عقربی که درکات جهنم هفت است مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را
بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش آید و مرتبه دوم لظی است که حق تعالی
در وصف آن میفرماید که بسیار کننده است دست و پای مشرکان را با پوست سر ایشان و آنجا
خود میکشد کسی را که پشت کرده بحق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای
دنیا را و حفظ کرده است و حقوق الهی را از آن ادا نکرده مرتبه سیوم سقر است که حق تعالی در وصف
آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را
بلکه همه را میسوزاند و باز حق تعالی آن اجزا را باز میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند

و آتش است

و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران از ایشان ظاهر و هویداست برای ایشان و بر آن موکلند
نوزده ملک یا نوزده نوع از ملایکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شراره ها جدا میشود مانند
کوشک عظیم که گویا شتران زردند که بر هوا میروند و هر که را در آن افکنند او را در هم میشکند
و میکوبد مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمی نماید و چون مانند سرمه ریزه شدند حق تعالی
ایشان را بحالت اول بر میگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که
ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش پر میکرده که مملو است
از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و با ایشان میخورانند و چون
بنزدیک روی ایشان می آورند پوست و گوشت روی شان در آن میریزد از شدت حرارت
آن چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند با ایشان سرا
پردهای آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد
که چون پیش دهانهای ایشان برند بریان کند روهای ایشان را بد شرابی است مهل از برای
ایشان و هر که در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد
و حق تعالی بدل آن پوست دیگری بر بدنش برویاند و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد
سراپرده از آتش است و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از
آتش است و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست
و کندها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید
که ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجا است

و آن چاهیست در جهنم که چون در آنرا میگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات
دوزخ است و صعود کوهی است از مس در میان جهنم و اثام ماری دود خانه است از مس گداخته که بر
آن کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقات است و از حضرت امام موسی کاظم ع
منقول است که در جهنم وادی هست که آنرا سقر مینامند که از آن روز که خدا آنرا خلق کرده آ
نفس نکشیده است و اگر خدا آنرا رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه
در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میگیرند از حرارت و گند و بدبوی و کثافت
آن وادی و آنچه خدا در آنها برای اهلش مهیا فرموده از عذاب خود و در آن وادی کوهیست
که جمیع اهل آن وادی پناه میگیرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عقابها که خدا در آنجا
برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه دره هست که اهل آن کوه بخدا استعاذه می‌نمایند از گرمی
و گند و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهی هست که اهل آن دره از گرمی و تعفن
و قذارت و عذاب شدید آن چاه بخدا پناه می‌برند و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آن
چاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن مقرر فرموده است بخدا
استعاذه می‌نمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که آنها جای پنج کس از امتهای گذشته
و دو کس از این امت اما آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با
ابرهیم مناظره کرد و گفت من میمیرانم و زنده میگردانم و فرعون است که دعوای خدائی کرده
و یهود است که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که
ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقول است که فرمود که برا

اهل

اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای
ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبه‌ها
از آتش برای ایشان بریده بر ایشان بسته اند در میان عذابی گرفتار اند که گرمیش بنهایت رسیده
و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمی‌گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان
داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب
ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می‌آید بمالک استعاذه میکنند
از پروردگار خود بطلبد که ما را بمیراند و در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود
و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که در جهنم جائی است که اهل جهنم از آن استعاذه
می‌نمایند و آن جای هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز
قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد علیهم السلام داشته باشد و فرمود که کسی که در
جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریائی از آتش باشد و دو نعل از آتش در
پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش
باشد و گمان نکند که از اهل جهنم عذابش سخت‌تر است و حال آنکه عذاب او از همه سهل‌تر
باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت
حرارت آن استعاذه می‌نمایند و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع اهل
جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقیست از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن
صندوق استعاذه می‌نمایند و آن تابوتیست که در آن تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس

از پیغمبران جادادند اما شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم ع را
در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آنکس که یهود را بعد از
پیغمبر ایشان گمراه کرد و آنکس که نصاری را بعد از پیغمبر شان گمراه کرد و اما شش کس آخر ابوبکر است
و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم علیه اللعنة و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل
جهنم نفس بکشد و اثر آن بایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در آنست بسوزد و فرمود در جهنم
مارها هست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان که میگزد کسی را چهل قرآن یا چهل سال
در آن می نماید و عقربها هست بدرستی استر که اثر گزیدن اینها نیز اینقدر از مدت میماند
و از عبدالله بن عباس منقول است که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوه است
و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد
هزار شکاف است و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است
که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای آن مارها بمثابه نخلهای طولانی است می آید بنزد
فرزند آدم و میگیرد پلک چشمان و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت را از استخوانهای او نثر
میکند پس چون میگریزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم میافتد که چهل سال یا چهل قرآن
در آن نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقول است که چون اهل بهشت داخل
بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی از جانب رب العزت ندا کند که ای
اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید خواهید شناخت آنرا گویند

پس بیاورند

پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند
و بایشان بگویند که ببینید این مرگ است پس حق تعالی امر فرماید که آنرا ذبح نمایند و فرماید
که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در
جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و این روز است که خداوند عالمیان فرموده است
که بترسان ایشانرا از روز حسرت در روزیکه کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده
باشد و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود که مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت
و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشانرا نباشد که در آن روز
اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال از
حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که چهار کس اند که اهل جهنم
با آن آزاری که دارند که حمیم در حلق ایشان می کنند و در میان حمیم واویلاه و واثبوراه می گویند
از عذاب این چهار نفر متاذی میشوند و بایکدیگر میگویند چه حال است که اینها دارند که باین
آزاری که ما داریم از اینها در آزاریم اول مردیست که آویخته است در تابوتی از آتش و دیگری
امعاء روده های خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک و خون جاریست و دیگری گوشت
خود را میخورد پس گویند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب او ما را آزار
میکند گویند که او مرده و در گردنش اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او بکند
و آنکه امعای خود را می کشید پروا نمیکرد از بول بهر جای بدنش میرسید و آنکه چرک و خون از دهانش
جاری بود تتبع و تفحص میکرد سخنان بد مردم را و نقل میکرد و آنکه گوشت خود را میخورد گوشت

مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در میان مردم عداوت می افکند و علی بن ابراهیم بسند
کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در
شب معراج صدای شنیدم که مرا بفزع و خوف آورد جبرئیل گفت این صدای سنگی است که
هفتاد سال است که از کنار جهنم انداخته ام امروز در ته جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از
دنیا مفارقت نمود پس فرمود جبرئیل بالا رفت و من باو رفتم تا داخل آسمان اول شدم و هر
ملکی که مرا میدید میخندید و شاد میشد تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملایکه را که از و عظیم‌تر
خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم از روی او ظاهر بود پس مثل سایر ملک مرا
سلام کرد و دعا کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملایکه مرا سلام کرد و دعا کرد
مشاهده کردم از او ندیدم گفتم یا جبرئیل این کیست که من از او ترسیدم گفت سزاوار است
که از او بترسی همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از روزی که
خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاده
میکرد و خدا باین انتقام خواهد کشید از ایشان و اگر بروی احدی پیش از تو خندیده بود هر آینه
بروی تو میخندید پس سلام کردم باو و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم
بجبرئیل بسبب منزلتی و شوکتی که در آسمانها دارد و همه اطاعت او مینمایند چنانکه حق تعالی فرموده است
مطاع ثم امین که آیا امر نمیکنی او را که جهنم را بنماید جبرئیل باو گفت که ای مالک بنما بمحمد
آتش را مالک یک پرده را گشود و یک در از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی
آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو

که پرده را

که پرده را بر گرداند مالک خطاب کرد آتش را که برگرد پس برگردید و ابن بابویه نیز مضمون
اخیر را بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است و در آخرش فرمود که بعد از آن
تا از دنیا رفت لب آنحضرت بخنده گشوده نشد و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت
کرده است که رسول خدا ص فرمود که آتش جهنم در روز قیامت با سه کس سخن میگوید با
امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید که ای آنکسی که خدا بتو سلطنت و امارت
داده بود و عدالت نکردی پس او را میرباید چنانکه مرغ دانه کنجد را میرباید و فرو میبرد و
بقاری میگوید ای آنکسی که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی
در حضور پس او را فرو میبرد و میگوید بمالدار که ای آنکسی که خدا دنیای بسیار گشاده فراوان بتو
داد و اندک چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آنرا بتو عوض بدهد و بخل ورزیدی
پس او را برباید و فرو برد و از حضرت صادق ع روایت کرده است که آتش جهنم بر کافران
عذابست و بر خازنان جهنم رحمت است یعنی از آن لذت می یابند و ایشان را نمی سوزاند و
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در نامه اهل مصر در وصف جهنم فرموده است
قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه است و جدید
و مقامع و گرزهایش از حدید است عذابش سست نمیشود و ساکنش را مرگ نمی باشد
خانه ایست که در آن رحمت نمی باشد و دعای اهلش شنیده نمیشود و حق تعالی فرموده است
اصحاب بهشت در روز قیامت بهتر است قرارگاه ایشان و نیکوتر است محل قیلوله و استراحت
ایشان حضرت باقر ع فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل

آتش شوند بودی از جهنم باستقبال ایشان آید با ایشان گویند ملایکه که داخل شوید در این سلسله
که سی شعبه دارد و گمان کنند که آن بهشت است چون داخل آن شوند بجهنم منتهی شود و فوج فوج را
داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای
اهل بهشت در آن وقت تحفها از بهشت بیاورند و ایشان را داخل منازل خود کنند در وسط
روز و این است معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتر است و فرموده در قول حق تعالی مقرنین
فی الاصفاد یعنی ایشان را با یکدیگر بسته باشند بزنجیرها سرابیلهم من قطران فرموده یعنی
پیراهنهای ایشان از ادزیر که اخذ است چون آنها را بر ایشان بپوشانند فرو گیرد روی ایشان را
آتش و فرموده است در باب زناکار و من یفعل ذلک یلق اثاما حضرت باقر ع فرمود که
اثام رودیست از ادزیر گداخته و در پیش آن رود سنگ تابی است از آتش و آنها جای کسهاست
که غیر خدا را پرستیده اند یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران نیز در آنجا خواهند بود و
از حضرت امام زین العابدین ع منقول است که در جهنم وادی هست که آن را سعیر مینامند
چون آتش جهنم گرمی شود آن را می گشایند که جهنم بآن افروخته میشود و این است معنی قول خدا
کلما زدناهم سعیرا و علی بن ابرهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد
سال راه بزیر میروند چون بپائین جهنم رسند جهنم نفسی بکشد و ایشان را بالا اندازد دیگر گرزهای
آهنی بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند
موثق کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق ع که در جهنم وادی هست از برای متکبران
که آن را سقر میگویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سوال کرد که نفسی بکشد چون

رخصت یافت و نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از
حضرت صادق علیه السلام سوال کرد که آیا آتش بس نبود که حق تعالی بآن عذاب کند خلق را
که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت فرمود که خداوند جبار بآن عقرب و مار گروهی
عذاب میکند که می گفتند آنها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق برای خدا قایل میشدند
تا آنکه بچشانند بایشان عذاب آن چیز را که آفریده خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت
باقر ع روایت کرده است که در جهنم کوهی هست که آن را صعود میگویند و در صعود وادی
هست که آن را سقر مینامند و در سقر چاهی هست که آن را هبهب میگویند هر گاه پرده از
روی آن چاه برمیگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند و آن چاه منزل جباران و خلفای
جورات و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که در بنی اسرائیل
مرد مومنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت بآن مومن میکرد
و چون آن کافر مرد حق تعالی خانه از گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاه
دارد و روزی او از جای دیگر باو میرسید و میگویند باو که اینها همه بسبب مدارا و نیکی است
که نسبت بفلان مومن همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که مومنی در مملکت پادشاه جباری بود و در مقام آزار آن مومن بود
از او گریخت و ببلاد مشرکین رفت مردی از اهل شرک او را جا داد و برفق و مدارا با او بود
و او را ضیافت کرد چون وقت مرگ آن مشرک شد وحی کرد باو که بعزت و جلال خودم
سوگند که اگر ترا در بهشت من مسکنی می بود ترا در آن ساکن می کردم و لیکن بهشت حرام است

بر کسی که با آتش نزدیک بمیرد و لیکن ای آتش او را از جا ببر او را دور بترسان اما از آدمی با او مرسان و فرو کیر
او را در دو طرف دو زنبا در زند راوی پرسید که از بهشت حضرت فی بود که از هر جا که خدا خواهد
موصل کوید که این دو حدیث منافات ندارد با آیاتی که گذشت که دلالت میکردند بر آنکه
کافران همه معذبند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمی یابد زیرا که بودن در جهنم عذاب
ایشانست هر چند آزار بایشان نرسانند و در حدیث دویم تخویف و از علاج آتش ظاهرست
که عذاب ایشانست و اینها از ایشان تخفیف نمی یابد و ممکن است که این احادیث مخصوص
آن آیات بوده باشند و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حق تعالی امر کند
مردم را که بر صراط بگذرند مؤمنان باسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند پس حق تعالی
گوید ای مالک استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید
و ندا کند ایشان را که ای گروه منافقان باینجا بیایید و بالا آیید از جهنم بسوی بهشت پس
شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند بیرون
روند در را برروی ایشان ببندند و از موضع دیگر دری بگشاید و از این در بخوانید بسوی
بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای آتش شنا کنند و چون بآن در رسند
باز برروی ایشان ببندد و همیشه با ایشان چنین کند چنانچه در دنیا ایشان پیوسته استهزا
بمؤمنان میکردند و می گفتند انما نحن مستهزؤن و اینست معنی قول حق تعالی الله
یستهزئ بهم یعنی حق تعالی در آخرت استهزا خواهد کرد با ایشان و حضرت امام حسن
عسکری صلوات الله علیه در تفسیر این آیه فرموده است که اما استهزای خدا با ایشان در

آخرت

آخرت آنست که حق تعالی هرگاه مستقر کرداند منافقان معاندان علی صلوات الله علیه را در جهنم
جهنم که در لعنت و مذلت است و عذاب کند ایشان را بانواع عجیبه تعذیب عقوبت و قرار
دهد مؤمنانی را که منافقان با ایشان استهزا میکردند در دنیا و در روضات جنان بحضور محمد
برگزیده ملک دیان ایشان را مشرف کرداند بر آنها که استهزا میکردند با ایشان در دنیا تا
مشاهده نمایند آنچه آن منافقان گرفتار اند در آنها از عجایب لعنتها و بدایع عقوبتها پس
لذت و شادی ایشان بتماشی که بر منافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشانست بتنعم
ایشان در بهشتهای پر سرور کاه ایشان پس مؤمنان آن کافران را بنامهای ایشان و صفات
ایشان می شناسند و ایشان بر چند صنفند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم اند که نیشو
ایشان را و بعضی در میان چنگال درندگانند که بازی می کنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی
در زیر تازیانه زبانیه اند و عمودها و گرزهای ایشان که بر ایشان میکوبند و عذاب و نکال ایشان را
شدید میکرداند و بعضی در دریای حمیم غرق شده اند و برروی می کشند ایشان را در میان آنها
و بعضی را زبانیه زجر میکنند و غسلین و غساق جهنم را در گلوی ایشان میریزند و بعضی که سایر
اصناف عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و می خندند مؤمنانی را که در دنیا با ایشان سخریه
و استهزا میکردند بسبب آنکه ایشان بموالات محمد و علی و آل ایشان علیهم السلام اعتقاد کرده بودند
و بعضی در فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی از انواع میوه‌های بهشت تنعم می نمایند و بعضی
در غرفات و بساطین و منزهات آن سیر میکنند و حوریان و غلامان و کنیزان و پسران و در
در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند و بانواع خدمات ایشان قیام می نمایند

وملیکه خداوند عزیز جلیل می آیند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان بانواع عطاها و
کرامتها و عجایب تحف و هدایا و میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند
آن مؤمنان که مشرف گردیده اند بر این کافران و منافقان ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان تا آخر
همه را بنامهای ایشان ندا کنند چرا در مواقف خزی و خواری خود مانده اید بیائید بسوی ما تا درهای
بهشت را برای شما بگشائیم تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند
وای بر ما کی ما را این نعمت میسر میشود مؤمنان گویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند
و درهای بهشت را گشاده بینند گمان کنند که این درها بسوی جهنم گشوده است و می توانند
بآن درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای حمیم جهنم و از پیش روی زبانیه روند
و گریزند و آنها از پی ایشان دوند و بایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانها بر سر ایشان
زنند و پیوسته باین نحو دوند و انواع این عقوبات را کشند تا وقتی که گمان کنند که بآن درها
رسیده اند بینند که درها بر روی ایشان بسته است و زبانیه عمودها بر ایشان زنند و سرنگون
بمیان جحیم افکنند و مؤمنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزا و سخریه بر ایشان
کنند و اشاره باین است الله یستهزئ بهم و ایضا فرموده است فالیوم الذین آمنوا من
الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی پس در آن روز آنها که ایمان آورده اند
از احوال کافران بخندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حق تعالی فرموده است
واذا النفوس زوجت حضرت باقر ع فرمود اما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکند با زنان
حسان و اما اهل جهنم هریک از ایشان جفت می کند با شیطانی که او را اکراه کرده است و

حق سبحانه

حق سبحانه و تعالی فرموده است فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب
و تولی یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته است و زبانه میکشد ملازم آن آتش
نیست مگر شقی ترین مردم آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت کرد اند بر حق علی بن ابرهیم از حضرت
صادق ع روایت کرده است در تفسیر این آیات که در جهنم وادی هست که در آن وادی آتشی
هست که نمی سوزد بآن آتش و ملازم آن نمی باشد مگر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد
رسول خدا را در ولایت علی و پشت کرد از ولایت او و قبول نکرد و بعد از آن فرمود که آتشها
بعضی از بعضی پست تر است و آتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهل بیت است و مؤید
این است آنکه شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب اختصاص از حضرت صادق ع روایت کرده است که
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که روزی بیرون رفتم بر پشت کوفه و قنبر در پیش
روی من میرفت ناگاه ابلیس پیدا شد گفتم بد پیری هستی تو گفت چرا این را میگوئی یا امیر المؤمنین
بخدا سوگند که ترا حدیثی نقل کنم از خودم از خدای عز و جل و در میان ما تا ثالثی نبود بدرستیکه
چون مرا بزمین فرستاد خدا بسبب آن خطائی که کردم چون بآسمان چهارم رسیدم ندا کردم که
الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی من که بلکه
آفریده ام خلقی را که از تو شقی تر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت او را و جای او را
بتو بنماید رفتم بسوی مالک و گفتم خداوند سلام ترا میرساند و میفرماید که بمن نمای کسی را
که از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم برداشت آتش سیاه بیرون
آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک بآن گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا

برد بطبقهٔ دویم آتش بیرون آمد از آن سیاه‌تر و گرم‌تر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین
بهر طبقه که می‌برد از مرتبهٔ سابق تیره‌تر و گرم‌تر بود تا بطبقهٔ هفتم برد آتشی از آن بیرون آمد
که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیده‌های
خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن آن را که سرد و ساکن شود و الا من میمیرم مالک گفت تو نخواهی
مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را
بجانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند
و بر سر ایشان میزدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت نخواندی آنچه در ساق عرش نوشته بودند
و من خوانده بودم که حق تعالی بر ساق عرش دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را یا آدم را خلق کند
لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشان و دو ستم کننده
بر ایشانند یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنة و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق ع
روایت کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جملهٔ آنها کفر جحود است و آن آنست
که انکار کنند پروردگار خود را و گویند پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی نیست و این قول
دو طایفه از زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند و سید ابن طاوس رضی الله عنه از کتاب
زهد النبی روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین ع که حضرت رسالت ص فرمود بحق آن
خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست اگر یک قطره از زقوم را بر کوههای زمین بریزند
هر آینه فرو روند تا طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آن را نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که
آن طعام او باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست اگر یک قطره از غسلین

بر کوه‌ها

بر کوه‌های زمین بریزند هر آینه فرو رود تا زیر طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آن را نیاورند پس چگونه
خواهد بود حال کسی که آن آشامیدنی او باشد و بحق آن خدایی که جانم در دست قدرت اوست اگر یکی از مقامع
که خدا ذکر در قرآن فرموده است بر کوه‌های زمین بگذارند هر آینه فرو رود تا پایین طبقهٔ هفتم زمین
و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال کسی که اینها را بر او گویند در جهنم و
ایضا از آن کتاب مذکور روایت کرده است که چون این آیه نازل شد که بدرستی که جهنم وعده
گاه جمیع ایشانست از برای آن هفت در است و از برای هر دری از آنها حصهٔ مقرری از
کافران و عاصیان هست حضرت رسول ص گریست گریستن شدیدی و اصحاب آنحضرت از برای
گریهٔ او گریستند و ندانستند که جبرئیل چه چیز آورده است و نتوانستند از آنحضرت سؤال کرد
و آنحضرت چون فاطمه را میدید شاد میگردید بعضی از صحابه رفت بخانهٔ فاطمه ع که آنرا آباد
دید که آرد جو در پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی و بر
سلام کرد بر آنحضرت و حال حضرت رسول و گریستن او را نقل کرد حضرت فاطمه ع برخاست
و چادر کهنه بر خود پیچید که دوازده موضع آن را بلیف خرما پینه کرده بود چون نظر سلمان
بر آن چادر افتاد گریست که گفت وا حزناه قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس
و حریر می‌پوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه می‌پوشد چون فاطمه ع
بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من بحق
آن خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است پنج سال است که نیست من و علی را مگر پوست
گوسفندی که شترمان در روز بر روی آن علف میخورد و چون شب می‌شود آن را در زیر خود می‌اندازیم

و بالش زیر سر ما از پوست است که لیف خرما در میانش پر کرده ایم پس حضرت رسول فرمود ای
سلمان دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس به بهشت میروند پس فاطمه گفت ای
پدر فدای تو شوم چه چیز باعث گریه تو شد حضرت فرمود که جبرئیل این دو آیه را آورد حضرت
فاطمه چون این دو آیه را شنید برو افتاد و وای وای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان
گفت کاش گوسفندی می بودم و مرا می کشتند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمی شنیدم
ابوذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمی زائید و یاد جهنم را نمی شنیدم و عمار گفت ای کاش مرغ
بودم و در صحرا با تنهائی پرواز میکردم و بر من حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را نمی شنیدم پس حضرت
امیر دست بر سر گذاشت و میگریست و می گفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت
در میان آتش میگردند و بقلابهای آتش گوشت ایشان را میدرند بیماری چند اند که کسی عیادت
ایشان نمیرود و مجروحی چند اند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند و اسیری چند اند که کسی
سعی در گشودن ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می آشامند و در میان طبقات جهنم
میگردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامهای آتش می پوشند و بعد از معانقه زنان
با شیاطین مقرون میگردند احادیث و آیات اوصاف جهنم و شداید عقوبات آن
بسیار است بهمین قدر درین رساله اکتفا نمودیم و اکثر را در کتاب بحار ایراد کرده ام
حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار و از بیهوشی ضلالت هوشیار گرداند
بمحمد و آله الطاهرین **فصل هفدهم** در بیان اعراف است حق تعالی فرموده است
و ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه ما را وعده داده بود از ثوابها

پروردگار

پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها
که حق بود گویند بلی پس اذان بگوید مؤذنی یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که همه
گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمانی که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج
می نمودند بمردم و ایشان بآخرت و قیامت کافر بودند در احادیث متواتره از طرق عامه
و خاصه وارد شده است که مؤذنی که در قیامت این ندا را خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام خواهد بود و ابن عباس روایت کرده اند که گفت علی را در کتاب خدا نامها هست
که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که در این آیه وارد شده است او ندا خواهد کرد که لعنت خدا
بر ستمکاران است که تکذیب کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من
پس فرموده است و میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود گفته اند که آن اعراف است
که حصاریست میان بهشت و دوزخ و فرموده است بر اعراف مردانی چند هستند که
می شناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل
بهشت نشده اند هنوز و ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان گردیده
می شود پس اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا
کنند اصحاب اعراف مردانی چند را که شناسند ایشان را بسیماهای ایشان و گویند فایده نبخشید
بشما جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبری که از قبول حق و بر اهل حق میکردید
آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا باینها نخواهد رسید پس باینها گویند داخل
شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد این است ترجمه ظاهر لفظ

آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف در حالی که در آن هستند و مشهور آن است
که اعراف حصاریست در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده است که در میان
ایشان سوری و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهرش در آن رحمتست که جانب بهشت
باشد و باطنش از قبل آن عذابست که طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند اعراف کنگرها و بالای
آن حصار است و بعضی گفته اند صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضاً خلاف است در
مردانی که در اعراف می باشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان برابر است
حسنات ایشان مانع است از آنکه ایشان بجهنم روند و گناهان ایشان مانع شده است
میان ایشان و بهشت پس ایشانرا در این موضع گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان
بآنچه خواهد پس ایشانرا داخل بهشت می کند و بعضی گفته اند ملایکه اند بصورت مردان
که اهل بهشت و جهنم را می شناسند و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان
اعمال اند که گواه اند در آخرت بر مردم و بعضی گفته اند نیکان و بهترین مؤمنانند و ثعلبی
از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست بر صراط که علی و جعفر و حمزه
و عباس در آنجا می باشند و دوستان خود را می شناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را
بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است که ماییم
اصحاب اعراف که می شناسیم هر کس را بسیمای او و هر که ما را می شناسد و ما او را می شناسیم
او را داخل بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست ما او را نمی شناسیم داخل جهنم می کنیم و
در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون

لامر الله

لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و مقتضای
جمع بین الاخبار آن است که اصحاب اعراف که خدا کرده در اعراف اند رسول خدا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت میکردانند
و از صراط میگذرانند و دشمنان خود را و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی
از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله اهل اعراف اند
که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت
او صلوات الله علیهم داخل بهشت می شوند یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل
بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند هر دو محتملست چنانکه ابن بابویه رحمه الله
علیه در رسالة العقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف آن است که حصاریست در میان بهشت
و جهنم و بر آن مردانی چند هستند که می شناسند هر کس را بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا
و اوصیای او اند علیهم السلام که داخل بهشت نمی شود مگر کسی که ایشانرا شناسد و ایشان
او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشانرا نشناسد و ایشان او را نشناسند و
مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشانرا یا توبه خواهد کرد
بر ایشان یعنی گناه ایشانرا خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید قدس الله
روحه گفته است اعراف کوهی است در میان بهشت و دوزخ بعضی گفته اند حصاریست در میان
آنها و مجمل سخن در این باب آنست که مکانی است که نه از بهشت است و نه از جهنم و احادیث در این
باب آنست که وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا و امیر المؤمنین

و امامان از ذریت آن حضرت صلوات الله علیهم و ایشانند آنها که خدا فرموده است و علی
الاعراف رجال و حق تعالی ایشان می‌شناسانند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند
که در سیمای ایشان ظاهر میکرداند چنانچه فرموده است یعرفون کلا بسیماهم و ایضا
فرموده است یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران
بسیمای ایشان و فرموده است ان فی ذلک لآیات للمتوسمین یعنی خبر داده است که
در میان خلق او طایفه هستند که توهم می‌کنند خلق را و علامات ایشان را ملاحظه می‌نمایند
و بسیمای آنها ایشان را می‌شناسند و حضرت امیر المؤمنین عم فرمودند منم صاحب عطا و میم مراد
علم آن حضرت است باحوال مردم بفراست و از حضرت امیر المؤمنین عم منقول است که ماییم متوسمین
که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است که حق تعالی ساکن می‌کرداند در اعراف طایفه
از خلق را که مستحق شده اند باعمال حسنه خود ثواب بی عقاب را و مستحق خلود در جهنم نیز
شده است و ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده است و از برای ایشان شفاعت
می‌باشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشان را که داخل بهشت شوند بشفاعت
حضرت رسول و امیر المؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفه
چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشان را
در این مکان ساکن میکرداند و عوض میدهد ایشان را بر المها که در دنیا بایشان رسیده است
بنعمتی چند که پست تر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند در بهشت با آنها
میرسند و اینها که ذکر کردیم عقل ابا ندارد از آنها و اخبار در این باب وارد شده است و حق تعالی

حقیقت

حقیقت حال را بهتر میداند و آنچه متیقن است آنست که اعراف مکانی است میان بهشت و جهنم
و بایستند در آنجا حجت خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله
در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد شد تا اینجا کلام
شیخ مفید بود رحمه الله و شیخ طبرسی رحمة الله علیه روایت کرده است از حضرت صادق عم که
اعراف تلی چند است میان جنت و نار در آنجا باز میدارند هر پیغمبری و هر خلیفه پیغمبری را با
گناهکاران اهل زمان خود همچنانکه می‌ایستد سر کرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را
محافظت می‌نماید و نیکوکاران پیشتر به بهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید
بگناهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر
به بهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید بگناهکاران که با او ایستاده اند که نظر
کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر به بهشت رفته اند پس سلام میکنند گناه
کاران بر ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم
پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند و لیکن طمع دارند و امیدوارند
که داخل شوند فرموده است و هم یطمعون یعنی این گناهکاران داخل بهشت نشده اند
و طمع دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام علیهما السلام
و نظر میکند این گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه
ستمکاران پس ندا می‌کنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشان اند بامری که از جانب خدا
بایشان می‌شود داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد و ایضا

وشیخ طبرسی وصفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که گفت روزی در خدمت
حضرت امیر المؤمنین ع بودم عبد الله بن کوا آمد و از آنحضرت از تفسیر این آیه سؤال کرد حضرت
فرمود که وای بر تو ای پسر کوا ما را در روز قیامت باز میدارند در میان جنت و نار هر که
ایمان بما آورده و یاری ما کرده است می شناسیم او را بسیمای او و او را داخل جنت میکنیم یعرفون
کلا بسیماهم یعنی آن مردانی که بر اعراف موکلند که ما اهل بیتیم میشناسند جمیع خلایق را
بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای عاصیان و علی ابن ابرهیم بسند کالصحیح از حضرت
صادق ع روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست میان جنت و نار و رجال
ائمه اند علیهم السلام می ایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان خود در وقتی که مؤمنان کامل
بی حساب به بهشت رفته اند پس میگویند ائمه باین شیعیان خود که گناهکارانند که نظر کنید
بسوی برادران مؤمن خود که بی حساب داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و
امید وارانند که بشفاعت ائمه ملحق گردند پس ائمه بایشان میگویند که نظر کنید بسوی دشمنان
در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را با ایشان ملحق مگردان پس ندا کنند
ائمه علیهم السلام آن جماعتی را که ایشان را بسیمای ایشان می شناسند از دشمنان خود که در جهنم اند
و گویند فایده نبخشید بشما آنچه جمع کردید در دنیا از اموال و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق
ما کردید پس گویند بآنها که اینها شیعیان و برادران منند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که
رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان گناهکار خود که داخل
شوید در بهشت بر شما خوفی و اندوهی نیست پس حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب

بهشت میکنیم هر کرد شمن ما است میشناسیم او را بسیمایش و او را داخل جهنم

اتش

اتش اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آب یا از آنچه خدا روزی کرده است شما را اهل بهشت
گویند بدرستی که خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه
گرفته اند و مغرور کرده ایشان را زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشان را چنانچه ایشان
فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند

فصل هیجدهم

در بیان جماعتی است که داخل جهنم می شوند و جمعی که در آن مخلد خواهند بود و جمعی که در آن
مخلد نمی باشند بدانکه خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود و هر که
داخل بهشت شود خواه بدون عذاب و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد آمد و
خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد
مخلدند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان هرگز سبک نخواهد شد و آیات بسیار در این
باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته داخل جهنم نمی شوند و گذشت که یا داخل بهشت
میشوند یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد شد و جمعی از
ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص
دین حق نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانند کرد یا در زمان
جاهلیت و فطرت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و
احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست در آنکه کسی که منکر یکی از ضروریات
دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست که بدیهی
شده باشد در دین اسلام و هر که صاحب آن دین باشد آنرا داند مگر نادری مثل کسی که تازه

مسلمان شده باشد و هنوز نزد آن ضروری نشده باشد مانند نماز و روزهٔ ماه مبارک
رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست و کسی که حلال داند ترک
اینها را کافر است و مستحق قتل است و همچنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف بدین
یا حرمات الهی باشد عمداً مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لگد بران بزند
یا حق تعالی را یا ملایکه را یا یکی از انبیا یا ائمه علیهم السلام را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن
استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبهٔ معظمه را بیجهتی خراب کند یا عمداً در آن بول
یا غایط بکند و همچنین نسبت بروضات مقدسهٔ حضرت رسول و ائمهٔ هدی علیهم السلام
استخفافی کند بقولی یا بفعلی یا تربت شریفهٔ حضرت امام حسین صلوات الله علیه را استخفاف
کند قولاً یا فعلاً مثل آنکه و العیاذ بالله بآن استنجا نماید یا نسبت بکتب حدیث شیعه استخفاف
کند و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند یا یکی از عبادات که ضروری دین است
استهزا و استخفاف نماید یا بت و غیر بت را معبود خود قرار دهد و از انقصد عبادت سجده
کند یا شعار کفر را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر کرده اند مثل آنکه زنار ببندد باین قصد یا
پیشانی خود را بروش هنود ذرد کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات
دین مذکور خواهد شد انشا الله و اما غیر شیعهٔ امامیه از سنیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه
و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفان اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند اینها
نیز کافر و نجس و مخلد در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و ناسزا
نسبت بائمه علیهم السلام میگویند مانند خارجیان عمان یا غلات که ائمه علیهم السلام را

خدا دانند

خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را خالق
عالم دانند بنابر بعضی احادیث و نواصب که عداوت با همه ائمه علیهم یا بعضی از ایشان داشته
باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که غسل مکن از چاهی که در ان جمع میشود غساله حمام زیرا که در آن غساله ولد
الزنا می باشد و غساله ناصبی می باشد و آن بدتر است از ولد الزنا و بدرستی که حق تعالی
خلقی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و مجسمه که خدا را
جسم میدانند از بلور یا بصورت پسر ساده میدانند ایشان نیز کافر و مخلد در آتش اند و
غیر اینها از فرق مخالفان دو قسمند اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان تمام شده است
و علم ببطلان مذهب خود دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق می نمایند یا
باعتبار متابعت آبا و اسلاف بدین باطل قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل
دارند و تفحص دین نمیکنند و خود را از اغراض باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود
و تفحص دین حق نمیکنند با آنکه قدرت بر آن دارند و دویم جماعتی چند اند که ضعیف
العقل اند و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین اند و
قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فطرت و جاهلیت اند و اهل باطل
غالب اند و اهل حق از خوف پنهان اند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان نجا
اشان با اینها باشد اما جماعت دویم مشهور میان علما آنست که ایشان داخل مرجون
لامر الله اند و نه حکم بکفر ایشان می توان کرد و نه حکم بایمان ایشان در آخرت خالد

ایشان معلوم میشود چنانکه حق تعالی فرموده است مگر مستضعفان از مردان و زنان و
پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمی یابند راهی را پس این جماعت شاید خدا
عفو کند از ایشان و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیهٔ
کریمه وارد شده است که مراد جماعتی چند اند که حیله بسوی کفر نمی یابند و ایشان اطفال اند و
آنها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکانست و بعضی گفته اند مستضعف
کسی است که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمی کند و
در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذاهب را دانست و فهمید او
مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعت دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم
ایشانرا امر خدا در باب ایشان معلوم شود که یا عذاب می کند ایشانرا یا توبهٔ ایشانرا قبول
میکند و ایشانرا یا توبهٔ ایشانرا قبول می کند و ایشانرا مرجون لامر الله میگویند و در
احادیث واقع شده است که مراد گروهی چند اند که از شرک و بت پرستی در آمدند و
ایمان را بدل خود نشناختند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل جهنم شوند
و در محاسن از زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق عم پرسیدند
از قول حق تعالی که هر که حسنه بیاورد از برای او است ده برابر آن آیا این در باب کسی
هست که شیعه باشد فرمود که نه مخصوص مؤمنانست گفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد
و اجتناب محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود که خدا
ایشانرا داخل بهشت می کند برحمت خود و شیخ طوسی علیه الرحمة در کتاب غیبت روایت

کرده است

کرده است از کامل بن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری عم رفتم و در خاطر
داشتم که سؤال کنم که آیا داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را مثل آنکه من می شناسم نشناسد
و شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم و نشستم نزدیک درگاهی که پرده بر آن آویخته بود
بادی آمد و گوشهٔ پرده را بر داشت جوانی بنظر من آمد مانند پارهٔ ماهی و نزدیک بچهار سال
می بایست داشته باشد ندا کرد که ای کامل بن ابراهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم گفتم لبیک
ای سید من گفت آمدهٔ بسوی ولی خدا و حجت او و باب او که سؤال کنی که داخل بهشت
میشود مگر کسی که مثل تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی والله از برای این آمده ام فرمود
که چنین باشد که کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت خواهند شد
که ایشانرا حقیه میگویند گفتم ای سید من کیستند آنها فرمود آنها گروهی اند که بسبب محبتی که
بعلی عم دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمیدانند چیست حق او و فضل او و اما جماعت اول که
متعصبان مخالفانند در باب ایشان خلافست بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت
هر دو حکم کافر دارند و نجس اند و در آخرت مخلد در جهنم اند سید مرتضی رضی الله عنه و جمعی
بر این قایلند و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست
و در آخرت مخلد در جهنم اند و بعضی گفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بدر می آیند اما داخل
بهشت نمیشوند و در اعراف خواهند بود و نادری قایل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل
بهشت می شوند و این قول نادر و ضعیف است و علامهٔ حلی رحمه الله در شرح یاقوت گفته
اما آنها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر المؤمنین عم نشده است اکثر اصحاب ما

قایلند که ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان فاسقند و آنها که قایلند که ایشان فاسقند
خلاف کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلدند در جهنم و بعضی گفته اند
که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت می شوند و این قول شاذ و نادر است نزد مصنف
و او قایل شده است که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمی شوند و دلایلی که دلالت
بر کفر مخالفین می کند و آنکه ایشان مخلد در نار اند و اعمال ایشان مقبول نیست از طریق
عامه و خاصه متواتر است و قول باینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت میشوند
قولیست در نهایت ندرت و قایل بآن معلوم نیست و آنچه در میان متاخرین متکلمین مشهور است
که خبری از اخبار و آثار و اقوال قدمای اجله نرسیده و ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله
عقاید گفته است که هر که دعوای امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعونست و هر که امامت
در غیر اهلش قایل شود ظالم و ملعونست و حضرت رسول ص فرموده است که هر که انکار
کند امامت علی را بعد از من انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند
انکار پروردگاری خدا کرده است و گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیر المؤمنین
و امامان بعد از او کند بمنزله کسی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما
در باب کسی که اقرار کند بامامت امیر المؤمنین و انکار کند یکی از امامان بعد از او را
کسی است که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد را صلی الله علیه و آله و فرموده که
امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است و آخر
ایشان قایم است علیهم السلام اطاعت ایشان اطاعت من است و معصیت ایشان معصیت

من است

من است هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق ع فرموده
که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها
که با علی علیه السلام جنگ کرده اند مثل فرموده پیغمبر است ص که هر که با علی قتال کند با من
قتال کرده است و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با
خدا جنگ کرده است و سخن آنحضرت در حق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که من
جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در برائت
آن است که باید بیزاری جویند از بتهای چهارگونه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و از زنان
چهارگونه عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان
بدترین خلق خدایند و آنکه تمام نمیشود و اقرار بخدا و رسول و ائمه مگر به بیزاری از دشمنان
ایشان و شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب المسایل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه
هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب گردانیده است
از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و گمراه است و مستحق خلود در جهنم است و در موضع
دیگر گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازم
است که ایشان را توبه بفرماید در وقتی که متمکن باشد بعد از آنکه ایشان را بدین حق بخواند
و حجتها بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند قبول کند
و الا ایشان را بکشد از برای آنکه مرتد اند از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب او
از اهل جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص رضی الله عنهما گفته اند که در

ما امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با امیر المؤمنین کافر است و دلیل برین اجماع فرقهٔ محقهٔ
امامیه است برین و اجماع ایشان حجت است و ایضا میدانیم که هر که با آن حضرت جنگ کند
منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است همچنانکه انکار نبوت کفر است
زیرا که مدخلیت هر دو در دین یکی است و بسیاری استدلال کرده اند باحادیث بسیار
درین باب و شیخ زین الدین علیه الرحمه در رسالهٔ حقایق الایمان نیز سخن بسیار درین
باب گفته است و معلوم می شود که کفر واقعی ایشان را اجماعی میدانند و آنچه از مجموع و اخبار
درین باب ظاهر میشود آن است که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت حکم کفار
دارند و از جهنم هرگز بیرون نمی آیند و در دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون حق تعالی میدانست
که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور حضرت قایم ع غالب خواهد گردید و شیعیان
را معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفان ضرور خواهد شد درین دولتهای باطل
اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری کرده اند که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد
و حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحهٔ ایشان را حلال دانند و دختر از ایشان بخواهند و
میراث با ایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند
تا بر شیعیان کار تنگ نشود و در دولت ایشان و چون حضرت صاحب ع ظاهر شود
حکم بت پرستان را بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ
مفید و شهید ثانی رحمة الله علیهما باین تصریح کرده اند و باین وجه جمع میان همه احادیث
میشود و ایضا ممکن است بگوئیم که چون درین زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم

اسلام

اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت قایم ع چون حق ظاهر صریح را
که بمعجزات باهرات ظاهر شده است انکار میکنند حکم سایر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت
بر کفر ایشان می کند حدیث متواتر است که عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا ص که
هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت صادق
علیه السلام پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بر کفر و نفاق و گمراهی مرده است
و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه کس اند که حق تعالی نظر رحمت نمیکند
بر ایشان در قیامت و عمل ایشان را قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود
کسی که دعوای امامت کند و منصوب از جانب خدا نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از
جانب خدا منصوب شده است و کسی که گمان کند که این دو کس را از اسلام بهره هست و در احادیث
بسیار تاویل آیاتی که در عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است باهل سنت و مخالفان
کرده اند و ایضا در اخبار بیشمار وارد شده است که هر ناصبی هر چند سعی بسیار در عبادت کند
داخل این آیات است عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة یعنی عمل کننده و تعب کشنده است
یا ناصبی است و ملازم آتش خواهد بود که گرم و سوزنده و در احادیث معتبر در علل و ثواب
الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت ما اهل بیت داشته باشد که هیچ کس
نیست که بگوید که من دشمن محمد و آل محمدام ولیکن ناصبی کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند
و داند که شما شیعهٔ مائید و ولایت ما دارید و تبری از دشمنان ما می کنید و ابن ادریس رحمه الله
در کتاب سرایر از کتاب مسایل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت

امام علی نقی ع سؤال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بزیاده از این که ابوبکر و
عمر را تقدیم کند بر امیر المؤمنین و اعتقاد بر امامت آنها داشته باشد حضرت در جواب نوشت
که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج چون مرا بآسمان بردند حق تعالی
بمن وحی کرد در باب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم گفت ای محمد اگر بنده
مرا عبادت کند آنقدر که مانند مشک پوسیده بشود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت
امامت ایشان بکند او را در بهشت خود ساکن نکردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در تفسیر
حضرت امام حسن عسکری ع فرمود در تفسیر این آیه بلی من کسب سیئة و احاطت
به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را
و احاطه کند باو خطای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود و حضرت
فرمود که گناهی که احاطه باو کند آن است که او را بیرون کند از جمله دین خدا و نزع کند او را
از ولایت و دوستی خدا و ایمن کرداند او را از غضب خدا و آن شرک بخدا است و کفر باو
و کفر بنبوت محمد ص و کفر بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و خلفاء او و هر یک از اینها
سیئه ایست که باو احاطه کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کنندکان باین سیئه
احاطه کننده اصحاب نار اند و همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر ع روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه که هر که انکار کند امامت
امیر المؤمنین علیه السلام را پس از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی

از حضرت صادق ع روایت کرده است که دشمنان علی ع که در جهنم خواهند بود ابد الآباد
هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابرهیم از حضرت باقر ع روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چون روز قیامت شود ندا کند منادی از آسمان که کجا است
علی بن ابی طالب ع من که برخیزم پس بمن گویند توئی علی گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث
او پس بمن گویند راست گفتی داخل بهشت شو امرزیده خدا ترا و شیعه ترا و امامان
بخشیده ترا و ایشان را از فزع اکبر قیامت داخل بهشت شوید ایمنان ترسی بر شما نیست
امروز و اندوهناک نخواهید شد هرگز و در علل از حضرت امام موسی ع روایت کرده است
که در وقت هر نماز که این خلق می کنند خدا ایشان را لعنت میکند گفتند چرا فرمود برای انکه
انکار حق ما کردند و تکذیب ما می کنند در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت
کرده است که حضرت صادق ع گفت بحمران که ریسمان دین حق را و ولایت اهل بیت را
بکش میان خود و میان اهل عالم هر که مخالف تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت
زندیق است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که
هر که مخالفت شما کند از ریسمان ولایت بدر رود از او بیزاری بجوئید هر چند از نسل علی
و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی علی ع را نشانه
میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت او کند مؤمن است
و هر که انکار او کند کافر است و هر که شرک کند در او مشرک است و ایضا از آنحضرت روایت
کرده است که اگر انکار امیر المؤمنین ع کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند

و داخل جهنم کند و ایضاً در کمال الدین از حضرت کاظم ع روایت کرده است که هر که شک
کند در معرفت امام هر زمان بشخص او و نعت او کافر شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است
و در کتاب اختصاص از حضرت صادق ع روایت کرده است که ائمه بعد از پیغمبر دوازده
نجیب‌اند که ملک با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را کم کند یا زیاد کند از دین خدا
بدر میرود و بهره از ولایت ندارد و صاحب تقریب المعارف روایت کرده است که آزاد
کرده حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از آن حضرت در خلوت پرسید که مرا بر تو حق
خدمتی هست مرا خبر ده از حال ابوبکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشان را
دوست دارد کافر است و ایضاً روایت کرده است که ابوحمزه ثمالی از آنحضرت از حال
ابوبکر و عمر سوال کرد فرمود که کافرند و هر که ولایت ایشان داشته باشد کافر است و در
این باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث متفرق است و اکثر در کتاب بحار مذکور است
و اما اصحاب کبایر از شیعه امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند
خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان در جهنم مخلد نخواهند بود و شفاعت رسول خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم البته باکثر ایشان ملحق خواهند شد چنانکه گذشت و اما
آنکه آیا بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق نگردد یا آنکه
بفضل خدا هیچیک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان یا در دنیا است یا در وقت مردن یا در قبر
یا در محشر احادیث در این باب اختلاف و ابهام بسیار دارد و گویا سبب این اختلاف و ابهام
آنست که شیعه جرأت بر ارتکاب کبایر در جهنم مخلد خواهند بود و احادیث و اخبار بر نفی

این قول

این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم ع روایت
کرده است که مخلد در جهنم نخواهد بود احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک
و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از مومنان او را از گناهان صغیره سوال
نمیکنند حق تعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر
میکنیم و می آمرزیم گناهان شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوئی که امی راوی
گفت یا ابن رسول الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب می شود از مومنان فرمود
که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی علیهم السلام که گفت شنیدم از رسول خدا ص که
شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راه
اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل
کبایر می باشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت
نمیکنند شفاعت کنندگان مگر برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبایر می شود
پسندیده نیست حضرت فرمود هیچ مومنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدش می آید
او را آن فعل و پشیمان می شود از آن و حضرت رسول ص فرمود که بس است پشیمانی از برای
توبه و فرمود که هر که شاد کند او را حسنه او و آزرده کند او را گناه او پس او مومن است پس
کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب آن میگردد پس او مومن نیست و از برای او شفاعت
واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت
ظالمان را دوستی و نه شفیعی که سخن او را شنوند و اطاعت کنند راوی گفت یا ابن رسول الله

بچه جهت مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب آن گردد حضرت فرمود زیرا که
هر که مرتکب شود کبیره از گناهان را و داند بعلم یقین که او را وعید عقاب کرده اند البته
پشیمان می شود بر آنچه کرده است و هرگاه پشیمان شود تایب خواهد بود و مستحق شفاعت
خواهد گردید و هرگاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر آمرزیده نمیشود برای آنکه
مؤمن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت
میداشت البته پشیمان می شد و رسول خدا فرموده که کبیره نیست با استغفار و صغیره
نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده وَلَا یَشْفَعُونَ اِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی یعنی شفاعت نمی کنند
مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و دین اقرار بجزا است بر حسنات و سیئات
یعنی هر که دین داخل است و کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان می شود بر آنچه
مرتکب شده است از گناهان چون بداند عاقبت آنرا در قیامت و در تفسیر عسکری
صلوات الله مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ولایت علی حسنه
ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنکه باهلش میرسد از
تطهیر از گناهان بمحنتهای دنیا و بعضی از عذاب در آخرت تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت
موالی طیبین او و ولایت و محبت اضداد علی و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمی کند با
آن هیچ چیز مگر آنچه منتفع می شوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت و صحت و فراخی روزی
و چون وارد آخرت می شوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود که
انکار ولایت و امامت علی بکند بچشم خود هرگز بهشت را نخواهد دید مگر در وقتی که

از برای

از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو مینمایند که اگر مؤمن می بودی و موالات میداشتی
جای تو اینجا می بود و کسی که ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان
او و انقیاد نماید دوستان او را آتش را بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در
جهنم باو می نمایند و میگویند که اگر شیعه و موالی علی نبودی جای تو اینجا می بود و مگر آنکه اگر
گناه بسیار کرده باشد او را در جهنم عذاب کنند آنقدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه
آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم
بدر آید پس حضرت رسول فرمود که از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از
شما فوت نمیشود هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات
و عبادات در زیادتی و رفعت درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم می شود احدی از
محبان تو و محبان علی فرمود کسی که چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب
محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد
شرایعی را که برای او مقرر کرده باشند بیاید در روز قیامت کثیف و چرک آلوده و نجس پس
گویند باو محمد و علی صلوات الله علیهما که تو چرکین و نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و
معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان نداری مگر آنکه ترا پاک کنند از این کثافات
پس او را داخل میکنند در طبقه بالای جهنم و بعضی از گناهان او را عذاب میکنند و بعضی
از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شداید بایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان
ایشان پس ائمه او علیهم السلام بعضی از برگزیدگان و شیعیان خود را میفرستند که بر می چینند

دمی یابند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه را برمی چیند و داخل بهشت می کردانند و
بعضی کناهان ایشان کمتر است پس پاک می کنند ایشان را بشدایدی و نوایب که از پادشاهان
و غیر ایشان بایشان میرسد و با هر کاه که در دنیا بایدند نهای ایشان میرسد تا انکه او را در قبر کنند
طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرک ایشان می شود و کناهی بر ایشان مانده است
جان کندن را بر ایشان سخت می کنند تا کفارهٔ ایشان باشد و اکر کناهی مانده باشد (بعد) لتی که
از مرک بایشان برسد کفاره میشود و اکر باز بماند بشداید عرصات قیامت و اکر بیشتر و
عظیم تر باشد در طبقهٔ اعلای جهنم عذاب می کنند و ایشان از سایر محبان ما عذاب ایشان
شدیدتر است و کناه شان عظیم تر است و این جماعت را شیعهٔ ما نمی نامند و دوست
دوستان ما و دشمن دشمنان ما میکویند و نیست شیعهٔ ما مکر کسی که پیروی و مشایعت
ما کند و متابعت آثار ما نماید و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت
امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود که بخدا سوکند که دو تای شما را در جهنم
نخواهند دید و بخدا سوکند که یکی را نخواهند دید راوی پرسید این در کجای قرآن است
فرمود در سورهٔ رحمن که میفرماید لا یسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان یعنی سوال
کرده نمیشود از کناه او از شما شیعیان نه آدمی و نه جنی راوی کفت منکم در مصحف نیست
حضرت فرمود که بخدا سوکند که بود و عثمان انداخت و اکر نباشد باید عقاب خلق از همه خلق
برطرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که کفت بخدمت حضرت صادق ع
رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند کفتم ما نزد سنیان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس

و بت پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون اینرا کفتم درست نشست فرمود چه کفتی
من اعاده کردم فرمود بخدا سوکند که ده نفر شما داخل جهنم نمی شوند نه و الله یکی نیز داخل نمیشود
و الله که شما یید اهل این آیه که مضمونش اینست چه میشود ما را چرا نمی بینیم مردانی چند را که
ایشان را از اشرار و بدترین مردم می شمردیم پس فرمود که سنیان شما را در جهنم طلب می کنند
و یکی از شما را در آنجا نمی یابند و این مضمون را کلینی و دیکران بسندهای بسیار روایت
کرده اند و فرات بن ابرهیم روایت کرده است از حضرت صادق ع که رسول خدا ص
فرمود یا علی در قیامت تو بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو
و شیعیان تو بنور ذریت تو پس بکجا خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت
شوید و با زنان خود در منازل خود قرار کیرید حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بکشا
درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان
پس بکشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم شمیم بهشت را یابند
کویند ای مالک آیا طمع دادی از برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب را از ما ما نیز می یابیم
مالک کوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بکشایم تا نظر کنند اهل بهشت بسوی
شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا
تو کرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیکری بدیکری کوید که آیا تو عریان نبودی و ترا جامه دادم
باندیکری دیکری را خطاب کند آیا تو نمی ترسیدی و من ترا پناه دادم و دیکری بدیکری کوید
که آیا آشکار ترا من پنهان میکردم و همچنین هرکه از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد

یاد کند و او تصدیق نماید پس همه گویند با آنها که پس ما را از خدا طلبید که شما بخشد و
داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان گویند پس ایشان
گویند با آنها که شفاعت ایشان کردند و تمام دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود نجات داد
پس دعا کنید که این نام را از ما بردارد و در بهشت جای ما بدهد ایشان دعا کنند حق تعالی
بادی را امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و ماوائی در بهشت از
برای ایشان قرار کند و حسین بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت
کرده است که گفت سوال کردم از حضرت صادق ع از جهنمیان فرمود که پدرم می گفت که از جهنم
بیرون می آیند پس ایشان را می آورند بسوی چشمه نزد دروازه بهشت که آنرا عین الحیوة میگویند
پس آب از آن چشمه بر ایشان میریزند پس بروئیدن چنانکه گیاه میروید و بسند صحیح دیگر روایت
کرده است از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق ع سوال کردم از حال کسی که داخل جهنم
میشود پس او را بیرون می آورند و داخل بهشت می کنند حضرت فرمود اگر خواهی ترا خبر
دهم بآنچه پدرم در این باب می گفت میفرمود که مردی چند را بیرون می آورند از جهنم بعد از آنکه
زغال سوخته شده باشند پس میبرند ایشان را بسوی نهری نزد دروازه بهشت که آنرا حیوان
میگویند و از آن آب بر ایشان می ریزند پس گوشتها و موها و خونهای ایشان میروید و
ایضاً بسند موثق از حضرت باقر ع روایت کرده است که جماعتی را می سوزانند در آتش تا
وقتی که مانند زغال میشوند شفاعت ایشان را در می یابد پس می برند ایشان را بسوی نهری که
از عرق اهل بهشت بیرون می آید پس غسل می کنند در آن پس میروید گوشتهای ایشان و خونهای

ایشان

ایشان و برطرف می شود از ایشان کثافت و اثر سوختگی آتش و داخل بهشت می شوند پس
در بهشت ایشان را جهنمیان می گویند پس همه صدا بلند می کنند خداوندا از ما بردار این نام
را پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در جهنم خواهند
بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از حمران روایت کرده اند
که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که سنیان میگویند تعجب نمی کنید از جماعتی که دعوی
می کنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب
بهشت خواهد گرداند حضرت فرمود که آیا نمی خوانند قول حق تعالی را و من دونهما
جنتان در بهشت جنتی پست تر از جنتی می باشد و در جهنم آتشی پست تر از آتشی می باشد
آنها با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود و بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ
نیز منزلتی می باشد و نمی توانم از ترس مخالفان سخن بگویم وقتی که قایم علیه السلام ظاهر می شود
و پیش از کفار ابتدا بمنافقان خواهد کرد و با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع
البیان نیز مضمون اول این حدیث را از آن حضرت روایت کرده است و ایضاً در کتاب
زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام ع در باب جهنمیان گفت که داخل
جهنم میشوند بگناهان خود و بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که آخر کسی که از جهنم بیرون می آید مردیست که او را همام می گویند
و در جهنم عمری ندا خواهد کرد خدا را که یا حنان و یا منان **مؤلف گوید** که اینجماعت کرده اند
احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم بیرون میروند و داخل بهشت می شوند محتمل است که

که فساق شیعه در اینها داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده باشند
و ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است که آنچه حضرت امام رضا ع از برای مامون
نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمی کند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده
بهشت کرده است و بیرون نمی کند از جهنم کافر را و حال آنکه او را وعید آتش فرموده است و
مخلد بودن در آن و گناه کاران اهل توحید داخل آتش میشوند و بیرون می آیند از آن و شفاعت
از برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق ع نیز این را روایت
کرده است و در کتاب فضایل الشیعه از حضرت صادق ع روایت کرده است که با شیعیان
خود فرمود که خانهای شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از
برای بهشت خلق شده اید و باز گشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر
از آن حضرت روایت کرده است که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که
چه میگوید و اعتقادهای شما را نمیداند و خدا او را داخل بهشت می کند و مردی شما را دشمن
میدارد و نمیداند چه میگوید و چه اعتقاد دارید و خدا او را داخل جهنم می کند و کلینی و
عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم
که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار میشود تعجب من از گروهی چند که ولایت شما ندارند
و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستی و وفا هست و از گروهی چند
که ولایت شما دارند و آن امانت و وفا و راستی را ندارند پس حضرت درست نشستند
و رو بمن آوردند مانند غضبناک پس فرمود که دینی نیست برای کسی که عبادت کند خدا

با ولایت

با ولایت امام جابری که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی و عقوبتی نیست برای کسی که
عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد گفتم آنها را دینی نیست
و برای اینها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی را الله ولی الذین آمنوا
یخرجهم من الظلمات الی النور فرمود یعنی خدا دوست و یاور آنها است که ایمان آوردند
و بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش از برای آنکه
اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است
والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی
آنها که کافر شدند دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطل اند بیرون می برند ایشان را
از نور بسوی ظلمتها و تاریکیها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار
کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان
از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران
پس ایشان اصحاب نار اند و همیشه در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را در
اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام جابری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت
در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و البته عفو می کنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کند
بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند آن رعیت در انفس خود ستمکار و بد
کردار باشند و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که بدرستی که

خدا شرم نمی کند از انکه عذاب کند امتی را اگر اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هرچند
در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و بدرستی که خدا البته شرم می کند از انکه عذاب
کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هرچند در اعمال خود ستمکار و بدکردار
باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که رسول
خدا صلعم فرمود چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود هر که مظلمه
او میان او و خدا باشد حکم می کنیم در آن و خدا اجابت ما می کند و هر که مظلمه او میان
او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم از آنها و می بخشند بما هر که مظلمه او میان او و ما باشد
و ما سزاوارتریم بانکه عفو کنیم و درگذریم و ایضا از انحضرت روایت کرده است که
حضرت رسول صلعم بعلی علیهما السلام گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان
در روز قیامت در وقتی که نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید
و شیخ طوسی رحمة الله علیهما روایت شده است از حضرت سید الشهدا عم که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود دست از مودت ما اهل بیت برمدارید که هر که در قیامت
خدا را ملاقات کند و ما دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندی که
جانم در دست قدرت او است که نفع نمی بخشد بنده را عمل او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس
روایت کرده است که از حضرت امام علی نقی عم که رسول خدا صلعم گفت یا علی خدا آمرزید ترا
و شیعیان ترا و دوستان شیعیان ترا و دوستان دوستان شیعیان ترا و ایضا از حضرت
امام رضا عم روایت کرده است که رسول خدا صلعم گفت که خدای عز و جل میفرماید که هر که ایمان

آورد

آورد بمن و به پیغمبر من و بولی من که او را داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته باشد و در محاسن بسند
معتبر از حضرت باقر عم روایت کرده است که نمیخورد آتش کسی را که اعتقاد بدین حق ما داشته باشد
و ایضا از حضرت صادق عم روایت کرده است که وصف میکند بنده این امر را یعنی امامت
ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت که در میان ایشان کسی هست که گناهان بسیار می کند حضرت
فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا می کند او را در بدنش و اگر این کفاره گناهانش نشد در روزی
او را تنگ می کند و اگر این کفاره گناهانش نشد جان کندن را براو سخت می کند تا آنکه
چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر از حضرت
صادق عم روایت کرده است که مومن دو مومن است اول مومنی است که وفا کرده است
از برای خدا بشرطهایی که براو شرط کرده است و اعمال ایمانی را همه بجا آورده است چنانکه
فرموده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و باو نمیرسد احوال دنیا و اهوال
آخرت که او در آخرت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان خواهد بود و نیکو رفیقانند
ایشان از برای او و او در آخرت شفاعت می کند دیگرانرا و احتیاج بشفاعت دیگر
ندارد دوم مومنی است که پای او میلغزد و بگناهان مرتکب می شود پس او مانند گیاه
ضعیفی است که از زمین روید گاهی کج شود و گاهی راست ایستد و بهر طرف که باد او را
بگرداند گردد و آن است که اهوال دنیا و اهوال آخرت باو میرسد و محتاج است بشفاعت
و عاقبت او بخیر است و عیاشی از حضرت صادق عم روایت کرده است که فرمود چه
مانع است شما را از انکه گواهی دهید برای کسی که بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است

بدرستی که حق تعالی میفرماید بر من لازم است که نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس
از حضرت صادق عم روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلعم در سفری سوار بود ناگاه
فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سؤال کردند فرمود جبرئیل
نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود سجده کردم برای شکر حق تعالی چون
سر برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای شکر الهی چون سر
برداشتم گفت حسن و حسین بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم چون سر برداشتم
گفت هر که دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده
کردم و در بشارات المصطفی روایت کرده است که از حذیفة بن منصور که گفت در
خدمت حضرت صادق عم بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری
دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که
عظیم است اینکه دوست ما باین حال باشد و لیکن ترا خبر میدهم بکسی که بدتر از این
مرد است و آن کسی است که نصب عداوت ما کند و پست ترین مؤمنان و حال
آنکه در میان ایشان پستی نمی باشد شفاعت او را قبول می کنند و در دوستی کسی اگر
اهل آسمانهای هفتگانه و اهل زمین های هفتگانه و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند
در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و آن برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود
تا توبه کند یا مبتلا کند خدا او را ببلائی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا اگر
چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد بدرستی که شیعیان ما بر راه راست اند

و در خبر است

و در خبر است پدرم بسیار می گفت که دوست دار دوست دار آل محمد را هر چند بدکردار باشد
و دشمن دار دشمن آل محمد را هر چند روزه دار باشد و شبها بعبادت بایستد و ایضا
از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان
ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناه و عیبی که داشته باشند و رویهای ایشان
درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای
ایشان پوشیده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم ترسند و ایشان نترسند
و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سوار بر ناقها
که بالهای آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای
آنها از یاقوت سرخ باشد نرمتر از حریر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند و بروایت
دیگر جامههای سفید پوشیده باشند مانند شیر و نعلها از طلا در پا داشته باشند که بند
آنها از زمرد باشد که درخشد و آن ناقها از نور باشند و جهاز آنها طلا باشد
مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از
عبید بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق عم و گفتم فدای تو شوم شخصی
دوست میدارد آیا با شما خواهد بود فرمود بلی گفتم هر چند زنا کند و هر چند دزدی
کند بسر اشاره کرد که بلی و ایضا روایت کرده است از عمرو بن الیاس که گفت داخل شدم
بر ابو بکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقت وقتی نیست که کسی دروغ بگوید

نبی امیه را آیا با او
خواهد شد فرمود
مردی شما را داد
میدارد ه
۲

گواهی میدهم بر جعفر بن محمد ع که من از او شنیدم که میفرمود که مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در
وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که گفت
داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر
معارض این احادیث بسیار است که دلالت می کند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله
بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده است
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود ای جابر آیا اکتفا می کند کسی که دعوای تشیع کند
بهمین که قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسی که بپرهیزد از معاصی
خدا و اطاعت او بکند ای جابر نمی شناختند پیشتر شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع
و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با مادر و پدر و تعهد نمودن احوال همسایگان
از فقرا و مساکینان و قرض داران و یتیمان و راست گوئی حدیث و تلاوت قرآن و زبان
نگاه داشتن از سخن مردم مگر بنیکی و امینان خویشان و قبیله خود باشند در همه چیز
پس جابر گفت یا ابن رسول الله من احدی از شیعه را با این صفات نمی بینم حضرت فرمود
ای جابر براه های باطل مرو مگر بس است مرد را که بگوید دوست میدارم حضرت رسول را
و حال آنکه رسول خدا بهتر است از علی و عمل رسول خدا را بجا نیاورد و متابعت سنت او
نکند از محبت با و فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل
ثوابها که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوب ترین
بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد از برای خدا

وعمل

و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمی توان جست بسوی خدا مگر
بطاعت او و با ما برات بیزاری از آتش نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست
او ولی ماست و هر که عاصی خداست دشمن ماست و بولایت ما نمی توان رسید مگر بپرهیزکاری
و عمل و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسی که
عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در طاعت و عمل را خالص
گرداند از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی
ببینی ایشان شیعه جعفر اند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده اند که
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در شب ماهی از مسجد بیرون آمد و متوجه قبرستان
شد جماعتی با آنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان
تو ایم یا امیر المؤمنین پس از روی فراست نظر کرد در روهای ایشان و فرمود چرا نمی بینم بر شما
سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد رویان از بیداری شب کور چشمان از
بسیاری گریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت شکمهای ایشان فرو
رفته از بسیاری روزه لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان
نشسته و از حضرت باقر ع منقول است که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت خدا کند و ابن
ادریس در کتاب سرایر از حضرت صادق ع روایت کرده است که نیست شیعه ما کسی که بزبان
دعوای تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما ولیکن شیعه ما کسی است که
موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینها اند شیعیان ما

ودر کافی بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی
وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی هر که حکمت باو داده شود پس باو
داده شده است خیر بسیاری حضرت فرمود حکمت شناختن امام است و اجتناب کبایری
که وعید آتش جهنم بر آنها کرده است و ایضاً بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است
که گفت از حضرت کاظم ع پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود
که بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر میبرد حضرت رسول ص فرمود که زنا کننده در وقتی
که زنا می کند مؤمن نیست و دزد در وقتی که دزدی کند مؤمن نیست و ایضاً بسند صحیح از عبدالله
بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم که هر که مرتکب کبیره از کبایر
میشود و می میرد آیا او را از اسلام بیرون می برد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل مشرکان
و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذابش را مدتی و انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود
که هر که مرتکب شود کبیره از کبایر را و آنرا حلال داند بیرون می برد او را از اسلام و عذاب
می کند او را شدیدترین عذابها و اگر معترف باشد بانکه آن گناه که کرده است حرام است و برآن
حال بمیرد او را از ایمان بیرون می برد و از اسلام بیرون نمی برد و عذابش سبکتر از عذاب
آن مرد اول خواهد بود و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول
خدا ص فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد آن منافق است هر چند روزه و نماز کند
و دعوای اسلام کند کسی که چون او را بر امری امین کنند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ
گوید و چون وعده کند خلف وعده نماید و بدانکه احادیث در باب صفات شیعه و صفات

مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون می برد اخبار بسیار است
و در این اختلافات و ابهامات مصالح بسیار است و از جمله آنها آنست که ارباب شهوات
مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته مردد میان خوف و رجا بوده باشند که
اعظم صفات اهل ایمان این است و رجای غالب منتهی میشود بنا امید شدن از رحمت خداوند
کریم و آن نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلق اند
دوای هر دو را بدست تو داده اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوا کنی مرض خود را
بآیات خوف و بانکه پروردگار تو فرموده است که مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ یعنی چه چیز
غافل گردانید و مغرور ساخت ترا به پروردگار کریم تو که ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده
به بهترین صورتها ترا مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمتها خالی نبوده و تفکر کنی در
آیات و اخباری که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت
رسول خدا و ائمه هدی که شفعای روز جزا اند میکنی تفکر کنی که اگر باعث ایمنی میگردد
چرا آن شفعا خود در شبها و روزها از خوف حق تعالی میلرزیده اند و پیوسته آه جهان سوز
از سینه حقیقت دفینه برمیکشیده اند و نهرها از آب دیده حق بین بر رخسارهای مبارک جاری
میگردانیده اند و ایضاً شفاعت فرع ایمان است و ایمان فرع یقین است و یقین از کثرت
احمرنا باب تراست و ایضاً چه میدانی که این ایمان ناقص ترا وساوس شیطان بر طرف نخواهد
و طاعات و عبادات الهی حصارها اند که برای حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر
کرده اند و جواهر عقاید ایمانیه را در صندوق سینه و حجره دل تو گذاشته اند و فرایض و ترک کبایر

حصنها و قفلهای آن صندوق و حصار اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه او و ترک مکروهات
و ازاله اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوق اند و دزد ایمان که شیطانست در کمین تو
نشسته است که اگر رخنه بیابد خود را بدرون سینه رساند و آنچه تواند از جواهر حقایق ایمانی
برباید یا باتش شک و دود شبهه همه را باطل کرداند و تو یک یک از پاسبانان را بدر میکنی
که اینها ضرور نیست و قفلها و در بندها را میکشائی که شفاعت شفیعان مرا کافی است و بخواب
غفلت رفته و مست شهوات و لذات فانیه گردیده و وسواس خناس را در سینه خود جا داده
و ملایکه رحمت را که نگهبانان دین اند از خود دور ساخته و شب و روز آن دزدان ایمان و تقوی
مشغول بر بودن ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات شیطانند و وقت جان کندن
شیاطین چه یاری با و رایشان میکردند و تو چه جزع می شوی و از خواب غفلت و مستی جهالت
و ضلالت بیدار و هوشیار میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه
مسدود شده باشد و ملایکه غلاظ شداد بر سرت ایستاده باشند و هر چند رب ارجعون
لعلی اعمل صالحا کوئی فایده نکند و شفعای خصمای تو باشند و آرزوهای باطل تو همه بر
طرف شده باشد و از غرور باطل بغیر حسرات ابدی ثمره نداشته باشی نعوذ بالله من ذلک و هو
الخسران المبین پس چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو
باقی خواهند ماند حضرت صادق ع فرموده است که حق تعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین
نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حق تعالی که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد
اذ هدیتنا یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از انکه ما را هدایت

کرده

کرده حضرت فرمود این را برای این می کنند که می دانند که بعضی از دلها بعد از هدایت
میل بباطل میکند و ایضا آیات و احادیث که دلالت می کنند بر انکه مؤمن را شیعه بجهنم نمیبرند و
چگونه با اینها مغرور می شوی و حال انکه شیعه و مؤمن و محب معانی بسیار دارد چنانکه بعد از این
انشاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث به چه معنی وارد شده است و این
معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضا مگر حسرت و زیان کاری آخرت منحصر در عذاب و
عقوبت است حرمان از الطاف خاصه الهی و درجات عالیه نامتناهی و مهجوری از قرب و رضای
سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع بهشت چریدن بس نیست
از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفی است که ترا
باعث بر عمل میشود و زاجر از مناهی میگردد آن بهترین احوال است و اگر خوفی که موجب سوء ظن
بحق تعالی و کرم او گردد و آدمی را در دعا و در عمل سست گرداند از جمله گناهان کبیره است و اگر
چنین حالتی ترا عارض گردد در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نمائی در وقت احتضار و
نزدیک بان غلبه رجا بر خوف بهتر است فصل نوزدهم در بیان معنای اسلام و ایمان و کفر و ارتداد
و احکام آنها بدانکه خلافست در معنی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین انست که ایمان
در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند و خلاصه سخن
در این باب آنست که ایمان یا از افعال قلوب است و یا از افعال جوارح است و یا از هر دو است
اول آنکه اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمع کثیر از شیعه امامیه و خواجه نصیر علیه الرحمه
در فصول باین قایل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند از اصحاب ما گفته اند که علم

واشاعره گفته‌اند بستن قلب است بر آنچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و آن امر کسبی است که ثابت
میشود باختیار و کسب حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته‌اند که مقصود
آنست که باختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده پس اگر آن علم در دل تو بیفتد بی اختیار
تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب
لازم می آید که اکثر کفار که علم بحقیقت رسول ص داشتند و انکار میکردند بسبب ظلم مؤمن باشند
و این مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون آمد بسوی
ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادو هست هویدا و نیز فرموده است و
جحدوا بها واستیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده بود بآن
نفسهای ایشان و ایضا فرموده است پس چون آمد بسوی ایشان آنچه را امید انستند کافر
شدند بآن پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه
مشروطست بآنکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در
قاذورات و امثال آن چنانچه دانستی یا آنکه گوییم مراد از تصدیق آنست که باور دارد و دین
خود را اقرار دهد و عازم بر اظهار آن باشد در غیر حالت ضرورت و اگر دوم باشد که فعل
جوارح تنها باشد یا تلفظ بشهادتین تنها است و آن مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند
هر که شهادتین را بگوید او مؤمن است هر چند در دل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب
میکند و اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده‌ایم بگو یا محمد که
ایمان نیاورده‌اید ولیکن بگوئید مسلمان شده‌ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای

شما بالمراد

شما با مراد جمیع افعال جوارح است از طاعات واجبه و مستحبه همه و این مذهب خوارج
علیهم اللعنه و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قایل شده‌اند یا عبارتست از جمیع
افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و آن مذهب ابی علی جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزله
بصره است و اگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارتست از اعتقاد
و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثانست و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و
خاصه این دلالت می کند و از بعضی آیات که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد
میشود و ایشان میگویند که ایمان تصدیق بدل است و اقرار بزبان و عمل باعضا و جوارح و بر
خصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید رحمه الله باین قایل شده است یا
عبارتست از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر علیه الرحمه است در تجرید پس در این
باب هفت مذهب است و سه مذهب که علمای امامیه بآنها قایل شده‌اند و بعضی از آیات و اخبار
دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز میکند و
جمع میان آنها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول آنکه قایل شویم بآنکه ایمان را در لسان شرع بر چند
معنی اطلاق میکنند اول عقاید حق است یا ترک کبایر و فعل فرایضی که ترک آنها داخل گناهان
کبیره است مانند زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره
ظاهر میشود دوم عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر
میشود سیم عقاید حقه یقینیه بعقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات
و مکروهات چهارم محض عقاید ضروریه با عدم انکار آنها یا اقرار بآنها یا عدم تقیه چنانچه سابقا

مذکور شد و اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکند چنانکه از حضرت امام رضا ع منقولست
که اصحاب کبایر مؤمن اند نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانند و در احادیث بسیار وارد
شده است که تارک الصلوة کافر است و مانع الزکوة کافر است و تارک حج کافر است و زانی
در وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مؤمن نیست و دزد در وقت
دزدی مؤمن نیست و آنکه روح ایمان در وقت زنا از او مفارقت میکند و چون فارغ میشود
یا توبه میکند باو عود میکند و ثمره که بر این ایمان مترتب می شود و عدم استحقاق مذلت و
اهانت است و عقوبت و عذاب است در دنیا و آخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبایر
گناهان صغیره او مکفر و مغفور است بنص قرآن دویم عقاید حق است با فعل جمیع واجبات و
ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب
غیر کبیره باشند از گناهان یا تارک غیر فریضه باشند از واجبات و ثمره این ایمان ملحق
شدن بمقربان و حشر با صدیقانست با تضاعف مثوبات و رفع درجات سیم عقاید
حق است با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات
و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در اخبار صفات مؤمن
و صفات شیعیان و آیات سوره مؤمنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان مخصوص
انبیا و اوصیا علیهم السلام است چنانکه در اخبار بسیار در تفسیر مؤمن و مؤمنین بامیر المؤمنین
و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی و ما یؤمن
اکثرهم بالله الا وهم مشرکون یعنی ایمان نمی آورند اکثر ایشان بخدا مگر آنکه

ایشان

ایشان مشرک اند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب مقدس
الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از
انگشت و ثمره این ایمان آنها است که از برای انبیا و اوصیا وارد شده است از درجات کمال
و قرب نزد ذی الجلال و شفاعت کبری و الهامات حق تعالی و مراتبی که عقل از ادراک آنها
قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا و ثمره که بر آن مترتب میشود در دنیا
امان یافتن است در جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت
و مذلت مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن یا سنگسار کردن یا حد یا تعزیر کردن و در آخرت
اگر اعمال صحیح باشد فی الجمله گویند بعضی قبول نمیشود و او را از عذاب نجات دهد که مستحق ثواب
نباشد یا مستحق ثواب باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و
بنا بر یک قول مطلقا داخل جهنم نشود که در برزخ و قیامت عقوبتها بر او وارد شود و بنا بر اختلاف
قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین
امامیه ایمان را باین معنی اطلاق میکنند یا باقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد چنانچه
دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروط است بآنکه فعلی که موجب ارتداد او باشد از او صادر
نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمانست داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله
از کفار و مشرکین و منافقان و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه
و هر که غیر شیعه اثنی عشریست زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانکه سابقا مذکور شد پنجم آنکه کلمه
بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد ظاهرا نکند و فعلی که مستلزم استخفاف

بدین اسلام باشد از او صادر نشود که در دل اعتقاد بایشان نداشته باشد و هر چند اعتقاد بهمه
ائمه علیهم السلام نداشته باشد و اظهار آن هم نکند و ثمرهٔ این ایمان بنا بر مشهور آنست که
خون و مالش محفوظ باشد و او را نکاح توان کرد و مستحق میراث از مسلمانان باشد و سایر
احکام ظاهرهٔ مسلمانان بر او جاری باشد بنا بر مشهور و اما در آخرت هیچ بهره ندارد و هیچ عمل
از اعمال او مقبول نیست و مثل سایر کفار است بلکه از بعضی از آنها بدتر است و منافقان
نیز در این ایمان داخلند و باین وجه جمع میان جمیع آیات و اخبار میتواند شد و در هر
مقام مناسب آن مقام بر یکی از آن معانی محمول خواهد شد وجه دویم آنست که ایمان عبارتست
از اصل عقاید حق باشد اما مشروط باشد باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار
میتواند شد اما بدون انضمام با وجه اول چندان فایده نمی بخشد وجه سیم آنست که ایمان
محض عقاید حق باشد و آنچه در اخبار واقع شده است که دلالت بر دخول اعمال یا اشتراط اعمال
و ترک مناهی و اخلاق میکند محمول بر کمال الایمان باشد و مراتب کمال الایمان بسیار است و آیات
و اخبار مختلفه محمول بر آن مراتب است و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم باین وجه میان
آیات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگر چه نزدیکست بوجه اول اما حمل بر وجه اول انسب و
الیق است وجه چهارم آنست که گوئیم ایمان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در ترقی
می باشد و باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبهٔ یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار
میدارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات
دارد مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید که شیری متوجه است و باین خانه

می آید

می آید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتنا نمیکند اگر دیگری بیاید و همین
سخن را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند و هر چند خبر باو بیشتر میرسد و قرائن
بر او بیشتر ظاهر میشود و خوف و هراس او بیشتر میشود و بتدبیر دفع او بیشتر بر می آید تا آنکه
بجائی میرسد که شیر را از دور می بیند در این وقت بی تابانه بر میجهد و میگریزد بلکه از بامهای
بلند خود را بزیر می افکند همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر میشود
شوقش باموری که موجب ثوابست و حذرش از اموری که موجب عقابست زیاده میگردد
پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمانند چنانکه از حضرت صادق ع منقول است که
حضرت رسول ص فرمود که ایمان بآراستن خود و آرزوها درست نمی شود ایمان آنست که
خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کند و گواهی بر حصول آن در دل بدهند
و بدانکه چنانکه حیات بدنی آدمی بقلب است حیات ایمانی و روحانی نیز بقلب است و چنانچه
بینائی و شنوائی ظاهری آدمی بچشم و گوش سر است بینائی و شنوائی روحانی آدمی بچشم و گوش
دل است و کسی که حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدتر است چنانچه حق تعالی در
شان کافران فرموده است که ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است در حق
ایشان که کراند و لالاند و کوراند پس نمی بینند و تعقل نمی کنند غیر را و فرموده است
که دیده های سر ایشان کور نیست و لیکن دیده های دلهای که در سینه های ایشانست کور است
و این بسبب آنست که حیات عبارتست از امریست که منشاء علم و قدرت باشد و آثار مترتب
شود و حیات ظاهری منشاء علوم محسوسه می شود و در دورهٔ دنیای فانی بکار او می آید و حیات

که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الاباد باقی است و آثار آن معنوی است و موجب معرفت
و قرب الهی است و چشم و گوش دل را می‌گشاید و الهامات ربانی بگوش جان او میرسد و اشیا را
بنور خدائی می‌بیند که المؤمن ینظر بنور الله إنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ و پیوسته املاک
ربانی همراز است و در میان مقربان حق تعالی همراز است و این بدن بمنزله خانه ایست که روزنها
دارد و از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نور آن از جمیع روزنها ساطع
میگردد و هر چند آن چراغ افروخته‌تر و پر نورتر میشود انوار و آثار آن از درها و روزنها
بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب را بدو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی
چپ است و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیات بدن آدمی بروح حیوانی است و
روح حیوانی بخار لطیفی است که حامل آن خون است و منبعش قلب است و از قلب بدماغ متصاعد
میشود و از آنجا لطیفی است که حامل آن خون است و منبعش بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح
سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعداد و ترقیات آن موقوف بر بدن و آلات
است و باین جهت با آنکه از عالم قدس است تعلقی باین و آلت بدن کثیف بهم میرساند و اول
چیزیکه باعث حیات بدن است و منشاء ادراک خبر ایست که روح حیوانی است تعلق میگیرد
و چون منبع آن قلب است بقلب زیاده از اعضای دیگر علاقه دارد و لهذا تعبیر از نفس در اکثر
آیات و اخبار بقلب و دل شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که
در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند
و چندانکه آن صفت در نفس کاملتر میشود اثر آن در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح

بدنی

بدنی هر چند ساده است در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر
میشود مانند چشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها
معمورتر میباشد و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و چند اول چشمه
از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدنی روان میشود و قسام حقیقی و بخشنده روزیهای جسمانی و
روحانی در خور قابلیت هر یک بر آنها قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریاهای فیض
نامتناهی پیوسته جاریست اما بنده را ضرور است که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها
زایل گرداند و خس و خاشاک مواد فاسده جسمانی را که از اخلاط بدنی بهم میرسد و گل و لای شبهات
شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه آنها زایل گرداند تا آن دو عین الحیوة جسمانی و روحانی
بر وفق مدعا بتائید حق تعالی جاری گردند چنانکه از رسول خدا صلعم منقولست که در آدمی پاره
گوشتی هست که هر گاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هر گاه آن بیمار و فاسد باشد تمام
بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است و بروایت دیگر فرمود که هر گاه دل پاکیزه است جمیع
بدن پاکیزه است و هر گاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و از حضرت باقر ع منقولست
که دلها بر سه قسم اند یکدل سرنگون است که هیچ خیری در آن جا نمیکند و آن دل کافر است و
یکدل آنست که خیر و شر هر دو در آن در می‌آید هر یک که قوی تر است بر دل غالب میگردد و یک
دل هست که گشاده است و در آن چراغی از انوار الهی روشن است که پیوسته نور از آن ساطع است
و هرگز نور آن بر طرف نمیشود و آن دل مؤمن است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که منزلت قلب از بدن آدمی بمنزله امام است نسبت بسایر خلق نمی‌بینی که جمیع اعضا و جوارح بدن

لشکرهای دل‌اند و همه از جانب او متحرک کنند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هر چیز دل اراده
میکند فرمان او را قبول میکنند همچنین امام بمنزلهٔ جان عالم است و باین نحو می باید او را
اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین ع فرمود که بنده را چهار چشم
می باشد دو چشم در سر او است که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل او است که
امور آخرت خود را بآنها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد چشم دل او را بینا میگرداند که
امور غایبه را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها میداند و اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم
دلش کور میشود و حضرت صادق ع فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوش
خیرات و طاعات را امید دهد و شیطان در گوش دیگر بدیها و شبهها و شرور را تلقین مینماید
پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت صادق ع فرمود که پدرم میفرمود که
هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستی که دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بر آن
غالب میشود و آن را سرنگون میکند که چیزی در آن قرار نمیگیرد و ایضاً از آنحضرت منقول است
که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب
قساوت و سنگینی دل است و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که آب
دیده خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی و قساوت قلب نمی باشد مگر به بسیاری گناهان و در
این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد پس باین تحقیق معلوم
شد که اصل ایمان امری است قلبی و از اعمال دل است و مراتب مختلفه میدارد و بر هر مرتبه قدری
از اعمال و اخلاق حسنه مترتب میشود و اینها آثار آن ایمان و شواهد حصول آنند و باین وجه

جمع

جمع میان جمیع آیات و اخبار می توان نمود و در این مقام بیان چند معنی دیگر ضرور است اول
آنکه خلافست که آیا ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبارت
از یقین بعقاید ایمانیست و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را فرع
خلاف دیگر در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است
در بنا بر مذهب ایشان بزیادتی اعمال و بکمی اعمال کم می شود و آنها که ایمان را اعتقاد بحت
میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخباری که دلالت بر زیادتی
نقصان میکند تأویل کرده اند که مراد زیادتی ایمان و نقصان کمال آنست و بنا بر تحقیقی که سابقاً
مذکور شد می تواند بود که در اصل یقین و ایمان زیادتی نقصان بهم رسد چنانکه حق تعالی
در قصهٔ حضرت ابرهیم ع گفته است که سؤال کرد از حق تعالی که پروردگارا بمن بنما که چگونه
زنده میکنی مردها را حق تعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت بلکه دارم ولیکن میخواهم
دل من مطمئن گردد و ایضاً در وصف مؤمنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان
آیات ما زیاده میگردد ایمان ایشان و باز فرموده است زیاد شد ایشان را ایمان با ایمان
ایشان و از این باب دلایل در آیات و اخبار بسیار است و ایضاً معلوم است که ایمان
و یقین امثال ما مثل یقین رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم نیست و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود اگر پرده گشوده شود یقین من زیاد نخواهد شد
و معلوم است که این معنی مخصوص آنحضرت و امثال او است و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که رسول خدا ص در مسجد نماز صبح گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را خا

بن مالك مى گفتند ديدند كه سرش از بسيارى بيخوابى بزير مى آيد و رنگش زرد شده است
و بدنش نحيف گشته و چشمهايش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسيد كه بر چه حال صبح كردى
و چه حال دارى اى حارث گفت صبح كرده ام يا رسول الله با يقين حضرت فرمود كه بر هر چيز
دعوى كنند حقيقتى و علامتى و گواهى هست حقيقت يقين تو چيست گفت حقيقت يقين
من يا رسول الله اينست كه پيوسته مرا محزون و غمگين دارد و شبها مرا بيدار ميدارد و روز
هاى گرم مرا روزه ميدارد و دل مرا از دنيا كردانيده و آنچه در دنيا است مكروه دل من
كرديده و يقين من بمرتبه رسيده است كه گويا مى بينم اهل بهشت را كه متنعم مى نمايند در
بهشت و بر كرسيها نشسته تكيه كرده اند و با يكديگر مصاحبت مى كنند و گويا مى بينم اهل
جهنم را كه در ميان جهنم معذب اند و استغاثه و فرياد مى كنند و گويا نفير و آواز جهنم در
گوش من است پس حضرت با اصحاب خود خطاب فرمود كه اين بنده ايست كه خدا دل او را
بنور ايمان منور كردانيده است پس بحارث خطاب فرمود كه براين حال كه دارى ثابت باش
حارث گفت يا رسول الله دعا كن كه خدا شهادت را روزى من كرداند حضرت دعا نمود
بعد از چند روز حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بجانب موته و بعد از نه نفر او شهيد شد
و آيات و اخبار كه دلالت بر اين مطلب مى كند بسيار است دويم در بيان اجزاى ايمان
قلبى است خواجه نصير عليه الرحمة در رساله قواعد العقايد گفته است كه اصول ايمان نزد
شيعه سه چيز است تصديق بوحدانيت خدا در ذات و تصديق بعدل در او و تصديق
بپيغمبرى پيغمبران عليهم السلام و تصديق بامامت ائمه معصومين عليهم السلام بعد از پيغمبران

واز این

و از اين كلام ظاهر ميشود كه تصديق بضروريات دين اسلام در ايمان معتبر نيست مطلقا
الا آنكه اجماعى ايشانست كه انكار ضرورى دين موجب كفر است مگر آنكه آنرا داخل تصديق نبوت
دانند زيرا كه انكار آن مستلزم انكار نبوت است همچنانكه استخفاف بكعبه و قرآن مجيد و
امثال اينها را از اين جهت كفر ميدانند و حق اينست كه آنچه از ضروريات دين اسلام باشد
ايمان بآن واجب است و انكار آن كفر است مگر آنكه كسى باشد كه تازه مسلمان شده
باشد و هنوز اطلاع بر ضروريات دين اسلام بهم نرسانيده باشد و شهيد ثانى قدس سره
فرموده است كه معارفى كه بآنها ايمان حاصل ميشود پنج اصل است اول معرفت حق جل
و علا است و مراد بآن تصديق جازم ثابت است بآنكه خداوند عالميان موجود است
و ازلى و ابديست و واجب الوجود بالذاتست يعنى وجود او مقتضاى ذات قديم اوست
بى آنكه محتاج بعلتى بوده باشد و آنكه تصديق نمايد بصفات كماليه ثبوتيه او و منزه داند او را
از آنچه لايق عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممكنات و در عدد صفات
كماليه الهى اختلاف كرده اند خواجه نصير در تجريد گفته است هشت صفت است قدرت
و علم و حيات و اراده و ادراك و كلام و صدق و سرمدى بودن و بعضى ادراك و صدق
را انداخته اند و بجاى آنها بسميع و بصير بودن را اضافه كرده اند و بجاى سرمديت بقا
گفته اند و علامه رحمه الله در باب حادى از كتب كلاميش گفته است و قدرت است و علم
و حيات و اراده و كراهت و ادراك و ازلى بودن و ابدى بودن و كلام و صدق و تم
تصديق بعدل و حكمت خداست و عدل آنست كه ظلم نميكند و امرى كه در نظر عقلا

قبیح است از او صادر نمیشود و اخلال نمیکند بوعده و یا اموری که بر خود واجب کرده آن
و حکمت آنست که فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است
سیم تصدیق بنبوت محمد است ص بجمیع آنچه آن حضرت آورده است تفصیلا در آنچه معلوم
باشد تفصیلا و اجمالا در آنچه اجمالا معلوم باشد و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی
بجمیع آنچه آن حضرت آورده است کافی باشد در تحقق ایمان و اگر مکلف قادر باشد بر علم بآنها
تفصیلا واجب است علم بتفصیل آنچه آورده است از شرایع از برای عمل بآن و اما تفصیل آنچه
خبر داده است بآن از احوال مبدأ و معاد مثل تکلیف بعبادات و سؤال قبر و عذاب آن و
معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان و پرواز کردن نامه های اعمال و سایر
اموری که بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول ص خبر داده است بآنها آیا تصدیق بتفاصیل
آنها معتبر است در تحقیق ایمان و جمعی از علما تصریح کرده اند بآنکه تصدیق بآنها مفصلا
معتبر است در تحقیق ایمان پس گفته است ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالا کافی باشد باین
معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هرچه پیغمبر آن خبر داده است حق است بحیثیتی که هر وقت نزد
او ثابت شود جزئی از جزئیات آنها تفصیلا تصدیق نماید بآن تفصیل مؤمن است هرچند هنوز
بتفاصیل آن جزئیات مطلع نشده باشد و مؤید اینست آنکه اکثر مردم در صدر اول در
اول حال عالم باین تفاصیل نبودند بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند بلکه از اول حال
تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتی که بر همه آنها مطلع شوند حکم بایمان ایشان
میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست همچنانکه مشاهد است از احوال مردم

پس اکر

پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می آید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر
روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها از مکملات ایمان است
و گاه هست که واجب میشود علم بآنها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان و دوری
از شبهات گمراه کنندگان و داخل نکردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این سبب دیگر است
از برای وجوب آن نه از اینجهت که ایمان موقوفست بر آن و آیا معتبر است در تحقق ایمان تصدیق
بعصمت حضرت رسول ص و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نیست و
غیر اینها از احکام پیغمبری و شرایط آن از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر نیست و ورود
که تصدیق اجمالی کافی باشد مؤلف گوید که اگرچه ظاهر تر آنست که در حکم بایمان کسی غیر
ایمان باصول خمسه تفصیلا و بسایر ما جاء به النبی اجمالا کافی باشد اما شرط است که منکر
ضروری از ضروریات دین اسلام نشود زیرا اگر کسی که در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد
نمی شود که بر اینها مطلع نشده باشد مثل نماز و روزه ماه رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حد
او جهل باینها ممکن باشد حکم بکفر او نمی کند و بعد از القا بر او اگر قبول نکند مرتد خواهد بود
چنانچه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام ص
است و بعد از حضرت رسول صلوات الله علیهم و این اصل مخصوص فرقه امامیه است و از
ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از
اصول و شرط است که تصدیق کنند بآنکه ایشان امامانند که هدایت می کنند مردم را بحق و
انقیاد ایشان در اوامر و نواهی بر همه واجب است زیرا که غرض از حکیم بامامت ایشان همین است

واما تصدیق بآنکه ایشان معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و آنکه ایشان بنص خدا
منصوبند نه باختیار مردم و آنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسول‌اند و عالمند بآنچه صلاح امت
در آنست از امور معاش ایشان و معاد ایشان و آنکه علم ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بنو
یقین است که اخذ کرده اند از کسی که بهوای خواهش نفس سخن نمیگفت و آنچه میگفت وحی الهی بود
و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است یا بنفسهای قدسی که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود
که از جانب حق تعالی برایشان فایض میشد یا بالهامات دیگر که موجب یقین ایشان میگردید چنانکه
در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هرچه را بآن
محتاج میشدند ملک بایشان القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش میشد و آنکه هیچ عصری خالی
از یکی از ایشان نمی باشد و الا زمین با اهلش فرو میرود و آنکه دنیا بتمام شدن ایشان تمام میشود
و زیاده بر ایشان نمی باشد و آخر ایشان مهدی صاحب الزمان است ع و او زنده است و بیرون
از جانب حق تعالی مرخص شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرط است
یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان کافی است آن دو وجه که در نبوت گفتیم
در اینجا نیز جاری نیست و می توان ترجیح داد قول اول را بآنکه آنچه دلالت بر امامت ایشان میکند
دلالت بر جمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است و بعید
نیست قول دیگر که اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت و وجوب اطاعت چنانکه از احادیث بسیار
ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت
ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علماء نیکوکار میدانسته اند چنانکه از رجال کشی ظاهر میشود

ومع ذلك

ومع ذلك ائمه علیهم السلام حکم بایمان بلکه عدالت ایشان میکرده اند و آیا کافی است هرشیعی
که امامان گذشته را تا امام زمان خود بداند هرچند امامت باقی ائمه را نداند و ظاهر آنست
که کافی باشد و در بسیاری از کتب احادیث و رجال روایات هست که دلالت بر این میکند
و وجوب اعتقاد بدوازده امام نسبت بجمعی است که بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشند
مثل مردم زمان غیبت **مؤلف گوید** که حکم عامی که شیخ زین العابدین قدس سره فرموده اند
در مسئله اولی از هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما آنکه اعتقاد بامامت و وجوب
اطاعت کافی است بی وجه است زیرا که بسیاری از صفات ائمه علیهم السلام هست که از
ضروریات دین شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه علیهم السلام
آنرا فرموده اند و این نیز ضروری دین امامیه است که آنچه ایشان میفرمایند حق است و از
جانب خدا و رسول میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک را بنص دیگری چگونه اثبات
میکنند پس همچنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسولست و آدمی را از اسلام
بیرون میبرد همچنین انکار ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است و آدمی را
از دین تشیع بدر میبرد پس کسی که انکار حلال بودن متعه کند چون ضروری دین شیعه است
از تشیع بدر میرود و لهذا وارد شده است که شیعه ما نیست کسی که متعه را حلال نداند
و همچنین عصمت ائمه علیهم السلام و آنکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود و آنکه حضرت قائم ع
زنده است و ظاهر خواهد شد و اینکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نمی باشد و آنکه عالمند
بجمیع علوم که امت بآنها محتاج اند و امثال اینها معلوم است که ضروری دین شیعه است

پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که بر علما و متتبعان
اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار آنها موجب خروج
از دین نیست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان و نزول ملایک و روح در شب
قدر بر ایشان و بردن جسد ایشان بعد از موت باسمان و امثال اینها و آنچه فرموده است
که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه علیهم السلام بعصمت ایشان قایل نبوده اند
اولا ممکن است که در آن وقت ضروری دین نشده باشد و ایضا اگر آنها را میگوید که در باب
جماعتی وارد شده است که اجماع عصابه بر جلالت ایشان شده است مثل زراره و ابو بصیر علما
آنها را اکثر تاویل کرده اند و قدح در سندهای آنها کرده اند و اگر صحیح باشد چون معصوم
نیستند ممکن است لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد و مقرون بتوبه و عفو گردیده
باشد و اگر آنها را می گوید که در حق غیر امثال اینجماعت وارد شده است ایمان و عدالت
ایشان ممنوع است و ائمه علیهم السلام با نیک و بد مردم از برای مصالح ضروریه سلوک نیکو
میکرده اند و آنچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اعتقاد فقیر در اینجا تفصیل است بحکم
اگر امامت دوازده امام را یا بعضی از ائمه بعد را از معصوم شنیده است یا بسند متواتر با
رسیده است واجب است که اعتقاد کند و الا اعتقاد بائمه بعد بر او لازم نخواهد بود و در
قبر سوال کردن از فاطمه بنت اسد رضی الله عنها از امامت امیر المؤمنین علیه السلام محمول بر
اینست چنین فرموده است اصل پنجم اعتقاد بمعاد جسمانی است و اتفاق کرده اند مسلمانان بر
اثبات آن و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده اند بمعاد روحانی قایل

شده اند

شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد گفته است و اما عذاب قبر و
آنچه از توابع معاد است که دلایل سمعیه بر آن دلالت کرده است از صراط و میزان و تطایر
کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مؤمن در بهشت پس شکی نیست در انکه واجب است
تصدیق بانها اجمالا برای انکه امت اتفاق دارند بر آنها و اخبار متواتر بر آنها وارد شده
پس منکر آنها از ایمان بدر میرود و اما تصدیق بتفاصیل آنها مثل انکه حساب بچه نحو خواهد بود
و صراط بچه صفت خواهد بود و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر
اینها از تفاصیلی که باخبار آحاد رسیده است پس ظاهر آنست که جهل بآنها مخل بایمان نباشد
و همچنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و امثال اینها سیم در
معنی اسلام خلاف است بعضی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان هر دو یک معنی دارند و بعضی
گفته اند که اسلام اقرار بشهادتین است یا اعتقاد بآنها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین
اسلام و این در دنیا نفع می بخشد و در آخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه
نیاورد که عمده آنها اقرار بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و بعضی گفته اند که اظهار
کلمتین است که اعتقاد بآنها هم نداشته باشد پس منافقان نیز در آن داخلند و احکام ظاهره
اسلام بر ایشان نیز جاری میشود و بر اکثر معانی ایمان که سابقا مذکور شد اسلام را اطلاق
می کنند حتی بر آن معنی که اعلای مراتب ایمان است اسلام اطلاق می کنند که اسلام بمعنی انقیاد در
جمیع اوامر و نواهی باشد و ثمرات شان اینها است که در معانی ایمان مذکور شد اما هر گاه اسلام را
مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از این دو معنی که در این مقام ذکر کردیم مراد است چهارم خلاف است

در انکه آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرط است یا ظن قوی کافی است و ایضاً خلاف است
در انکه آیا می باید ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید در آن جایز است و این دو خلاف نزدیک اند
بیکدیگر و ظاهر کلام علامه رحمه الله و اکثر علما آنست که بدلیل و برهان می باید حاصل شود
بلکه بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار که دلالت می کند بر
نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فرع در آنها داخل نباشد اصول دین داخل است
و ایضاً در بسیاری از آیات مذمت تقلید واقع شده است و ایضاً حق تعالی فرموده است
نیستند مومنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول او پس ارتیاب و شک نکرده اند و خواجه
نصیر علیه الرحمه در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان و قایلان باکتفای ظن و تقلید
استدلال کرده اند بانکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال القای دلایل و براهین
بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین می نموده اند و ایضاً
لازم می آید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین
نیستند و باندک تشکیکی متزلزل میشوند و دور نیست که اینجماعت نیز داخل مستضعفین
و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند ضرور نیست که همه مردم معارف
ایمانیه را بدلایل تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد و بر دفع شبهات کفار و
مخالفان قادر باشند بلکه واجب کفائیست که در میان مومنان جمعی باشند از علما که رفع
و دفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین قدر است که بدلایل اجمالیه
اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی در قرآن مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول

دین را

دین را بانحو الفاظ فرموده و روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم از اعرابی پرسید که خدا را
چگونه شناختی و بچه دلیل دانستی گفت پشکل شتر را که می بینم استدلال میکنم که شتری که از این
راه رفته است و پی پا را که می بینم که آدمی از اینجا عبور کرده است آیا آسمان با این ستارهای
روشن و زمین با این دریاها و کوهها دلالت نمی کند بر خداوند خبیر لطیف حضرت فرمود
بر شما باد بدین اعرابی و این مذهب در نهایت قوتست و کسی که رجوع می کند باثار سلف و
اخبار صدر اسلام میداند که هر که را مسلمان میکردند او را تکلیف باظهار عقاید میکردند و از
برای اثبات نبوت معجزه می نمودند و ایشانرا بطاعات و عبادات امر می نمودند و بتدریج
ایمان ایشان کامل میشد باستماع حجات و استعمال طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و
بدلیل دور و تسلسل که ماده تشکیک و تعطل است ایشانرا نمی بستند و لهذا می بینیم که بعضی از علما
و زهاد که ممارست این علوم ظاهره نکرده اند یقین ایشان کاملتر است از اکثر مدققین علما که
اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند و آثار ایمان و یقین در اعمال آنها ظاهر است
از ایشان و هر چند ممارست ایشان در این علوم بیشتر میشود آثار علم و لوازم آن از خشیت و غیر
آن که آیات کریمه دلالت می کند بر انکه آنها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر
مشاهده میشود پس معلوم میشود که علم حقیقی آن نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی
از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و خلاف است
در انکه مومن بعد از انکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر شده باشد آیا ممکن است که کافر شود یا نه
اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد آنست که ممکن است که قایل شود بلکه واقع است و ظواهر

بسیاری از آیات دلالت بر آن دارد چنانکه فرموده است آنها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس
زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبهٔ ایشان و ایشانند گمراهان و ایضاً فرموده است ای گروهی
که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فرقه‌ای از آنها را که کتاب بایشان داده شده است بر میگردانند
شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا
تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ و باز فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ تا آخر آیه و از این باب آیات بسیار است و نسبت داده اند بسید مرتضی رضی الله
عنه و جمعی از متکلمین شیعه داده اند که ایمان حقیقی زایل نمی تواند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده
میشود کاشف از آنست که پیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان محض ظن
بوده است و بمرتبهٔ یقین نرسیده بوده است و آیاتی که دلالت می کند بر امکان یا وقوع کفر بعد از
ایمان حمل کرده اند بر ایمان زبانی نه بر ایمان قلبی چنانکه حق تعالی در شأن بعضی گفته است که ایمان
آورده اند بدهانهای خود و ایمان نیاورده است دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد
واقع شده است از برای کسیست که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد و دلالت نمیکند بر آنکه
در نفس الامر مرتد شده است گاه باشد که در اصل کافر بوده باشد و ما بحسب ظاهر باقرار او
حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد او کنیم و ممکنست که در اصل مومن
بوده باشد و نزد خدا ایمان خود باقی بوده باشد و چون مصلحت شرع کرده است از برای
عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که نوامیس محفوظ بماند و کسی جرأت بر این امور
نکند چنین گفته اند بعضی از محققین متاخرین از جانب سید رضی الله عنه و این بسیار بعید است

وظواهر آیات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تاویل نمودن صورتی ندارد
و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه زوالش ممکن است و اگر یقین را در
حصول ایمان شرط دانند باز ممکن است که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم
رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع آنها نداشته باشد زایل گردد و بطریان
ضد آن که شک باشد یا ظن بنقیض آن و بعضی از جانب سید گفته اند اگر کسی گوید که اگر تسلیم
کنیم که زوال یقین واقعی ممکن نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب
کفر است مانند سجدهٔ بت و استخفاف بحرمات الهی جواب گوئیم که مسلم نداریم امکان صدور
این افعال را از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن باشد
پس اگر این افعال از او صادر شود دلیل بر آنست که با آن یقین متصف نبوده و در دعوی خود
کاذب بوده و حق آنست که اگر یقین کاملی باشد که مخصوص مقربانست که بمرتبهٔ حق الیقین رسیده
باشد هم زوال آن یقین محال است و هم صدور این افعال از او محال است و اگر محض عدم تجویز
احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلی که بر آن قایم شده باشد زوال آن بشبهه و صدور آن افعال هر دو
از او ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی فَمُسْتَقَرٌّ
وَمُسْتَوْدَعٌ که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانی است که مستقر و ثابت است و گونهای زایل
میشود و آن زایل نمیشود و ایمانی هست که بودیعه و عاریه سپرده اند اگر خدا خواهد تمام
میکند و اگر خواهد سلب میکند و کلینی بسند صحیح از حسن بن نعیم روایت کرده است که بخدمت
حضرت صادق عرض کردم که چرا چنین نمی تواند بود که مردی نزد خدا مومن باشد و ایمان او

نزد خدا ثابت باشد پس نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود خدا عادل است
و نخوانده است مردم را مگر بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمیخواهد احدی را بسوی کفر پس هر که ایمان
آورد بخدا پس ثابت شد از برای او ایمان نزد خدا انتقال نمیفرماید او را خدای عز و جل بعد از آن
از ایمان بسوی کفر گفتم پس مردی کافر میباشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است او را نقل میفرماید
از کفر بسوی ایمان فرمود بدرستی که خلق کرده است حق تعالی مردم را بر فطرتی که مفطور کرده است
ایشانرا بر آن نمیدانستند ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولانرا که
بخوانند مردم را بسوی ایمان و بایشان بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را خدا هدایت نکرد مولف
گوید که گویا مراد بفطرت آنست که قابل ایمان و کفر هر دو بودند و حاصل جواب آنست
که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت داشته
باشد قابلیات و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامت
براهین و حجج و هیچکس را در قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند
بر کفر نه بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر در هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق هدایات
خاصه از جانب حق و فیاض مطلق گردیده اند و ایشانرا موید بایمان او میگردند و بعضی بسوی اختیار
و اعمال و اخلاق خود مستحق این هدایات نگردیده اند و کافر شده اند و مع ذلک باز مجبور
و مجبور بر کفر نیستند و این معنی امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره بان شد و محتمل است
که مراد بان در فقره آخر حدیث آن باشد که پس بعضی بان هدایت خاصه هدایت یافتند و این
بطریق متکلمین انسب است و معنی اول بسیار اظهار و فوق است و ایضا بسند صحیح از حضرت

باقر

یا صادق علیهما السلام روایت کرده است که حق تعالی آفریده است خلقی را برای ایمان که
هرگز زایل نمیگردد و آفریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و خلقی را
در میان این دو حالت آفریده است و بر بعضی از ایشان ایمان را سپرده است و اگر خواهد که
تمام کند برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد که سلب کند از ایشان سلب میکند و بسند حسن از
حضرت صادق ع روایت کرده است که بنده هست که در صبح مومن است و در شام کافر و در
صبح کافر است و در شام مومن و گروهی هستند که ایمانرا بایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب
می کنند و ایشانرا معارین می نامند و ایضا از عیسی قمی روایت کرده است که گفت من در دولت
سرای حضرت صادق ع نشسته بودم حضرت موسی ع کودکی بود و بره با خود داشت و با او بازی
میکرد من بآنحضرت گفتم ای کودک نمی بینی پدرت با ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از آن
نهی میکند از آن ما را امر میکرد که ابو الخطاب را دوست داریم و الحال امر میکند ما را که او را
لعنت کنیم و بیزاری جوئیم از او حضرت در آن کودکی فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را
برای ایمان که هرگز زایل نمیشود و خلقی را آفریده است در این میان که عاریه داده است بایشان
ایمانرا و ایشانرا معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمانرا از ایشان سلب میکند و ابو
الخطاب از آنها بود که ایمانرا باو عاریه داده بودند عیسی گفت چون بخدمت حضرت صادق ع
رفتم آن سوال و جواب را بخدمت حضرت عرض کردم فرمود او چشمه علم نبوت و پیغمبریست
و بسند دیگر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حق تعالی مجبول گردانیده است
پیغمبرانرا بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمی شوند و بر نمیگردند و مجبول کرده است اوصیای پیغمبران

وا بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمی شوند و برغیر کردند و مجبول کرده است بعضی از مؤمنان را
بر ایمان پس هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را عاریه داده است اگر دعا و الحاح در دعا بکند
بر ایمان خواهد مرد و نبستند مستقر و دیگر روایت کرده است که آنحضرت فرمود بدرستی که حسرت
و ندامت و وبال و تمام و ویل و عذاب برای کسی است که منتفع نشود با آنچه دیده و دانسته است
و عمل نکند بعلم خود بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود را و نفع و ضرر آن را پرسیدند چه چیز
می توان دانست که کی نجات خواهد یافت از این جماعت که دعوای تشیع می کنند فرمود که هر که گفتارش
موافق باشد با کردار او پس گواهی داده شده است از برای او بنجات و هر که فعلش با قولش موافق
نباشد دین او عاریه است و با او امانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده است
دلهای مؤمنان را مبهمه بر ایمان چون حق تعالی خواهد جوذاند آنچه در آن پنهان است از ایمان
و ظاهر و نمای کرداند میریزد بر آن باران حکمت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننده آن
و دهقان آن پروردگار عالمیان است و بروایت دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب می باشد
در میان سینه و حنجره او تا آنکه ایمان بر آن بسته شود و در آن وقت قرار میگیرد و از تزلزل و
اضطراب بیرون می آید چنانچه حق تعالی فرموده است و من یؤمن بالله یهد قلبه و در قراءت
اهل بیت علیهم السلام چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میگرداند دل او را از شک
و شبهه و اضطراب مؤلف گوید که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده است و در ادعیه
کثیره استعاذه از زوال ایمان بمضلات فتن وارد شده است و حق آنست که اگر ایمان بمرتبه
یقین کامل و عین الیقین برسد زوال آن بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باینحد نادر است

و آن

و آن مخصوص انبیا و اوصیا و کمل مؤمنانست چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باینحد
بسیار نادر است و تکلیف عامه خلق بآن حرج است بلکه از قبیل تکلیف بمحالست و ظاهر آنست که
در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن گردد کافی باشد و زوال مثل این ایمان شک نیست
که ممکن است و درجات ایمان بسیار است چنانکه دانستی و در بعضی ممکن است که زایل گردد بشک
بلکه بانکار برگردد و آن ایمان معار است و در بعضی زوالش ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد مانند
جمعی از کفره که علم بصدق رسول ص داشتند اما از برای اغراض باطله دنیویه انکار میکردند اشد انکار
مانند ابوجهل و اضراب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص بر خلافت امیرالمؤمنین ع را در
روز غدیر و سایر مواطن بسیار دیده و شنیده بودند و از برای حب دنیا انکار میکردند پس بر تقدیر اشتراط
یقین و جزم در ایمان شکی نیست در آنکه مشروطست بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تعالی در حق
جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بآن داشت پس ممکن است
ارتداد و زوال الایمان بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر فرموده است نزد
آن فعل مثل سجده بت و قتل پیغمبر یا امام و القای مصحف در قاذورات و استخفاف بکعبه و
امثال آن **ششم** در بیان معنی کفر و ارتداد است نعوذ بالله منهما بدانکه اکثر متکلمین گفته اند
که کفر عدم ایمان است از کسی که شأنش آن باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام
و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر یک از آنها معنی کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمان
خواهد بود پس بنا بر مشهور که ایمان اصل عقاید حقه شیعه امامیه است و ثمره اش بنا بر مشهور
عدم خلود در جهنم کفر باخلال بیکی از آن عقاید حاصل میشود خواه شک کند در آنها یا باعتقاد

خلاف آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطرشان خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان
بعقاید خمسه مشروط است یا آنکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام که بلکه ضروریات
دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنی عشریه است نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین
باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه معظمه یا سجده بت یا صلیب یا بستن
زنار برای اظهار شعار کفر زیرا که بفعل اینها نیز کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از گفتن
کلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران
گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را باقرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی از
انواع کفر خواه باظهار مذهبی باشد که اهلش را بر آن میگذارند مانند یهود و نصاری و مجوس
یا نه مانند بت پرستی یا بانکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری
دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن از برای آفتاب یا بت و
انداختن مصحف کریم در نجاسات عمدا یا انداختن نجاسات بر کعبه مشرفه عمدا یا خراب کردن
کعبه مشرفه عمدا یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بآن و اما حکم مرتد مشهور میان علما
آنست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی فطری آنست که متولد بر اسلام باشد یا آنکه منعقد شده
باشد نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست که اسلام او مقبول نیست
اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا میشود و عده وفات میدارد و مالش را میان
وارثان او قسمت می کنند این حکم او است ظاهرا و در این خلافی نیست میان جمعی که ارتداد را دو
نوع میدانند اما خلاف است در آنکه میان او و خدا آیا توبه مقبول است یا نه اکثر محققین را

اعتقاد

اعتقاد آنست که توبه او مقبول است زیرا که شکی نیست که او مکلف باسلام هست و هرگاه توبه
او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود پس بنابراین اگر کسی مطلع نشود بر
ارتداد او یا مطلع شوند و قادر بر قتل او نباشند توبه اش میان او و خدا مقبول است و
عبادات و معاملاتش صحیح است اما مال او و زن او با دیگری نمیگردد و اما بعد از عده
گفته اند که آن زن را بعقد دیگری میتواند خواست و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز میتواند
خواست و این مسئله خالی از اشکالی نیست و بعضی گفته اند میان او و خدا نیز توبه او
مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این محال است که خود بر خود لازم آورده است
و مرتد ملی آنست که بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود بعد از آن مرتد شود این را
موافق مشهور جبر بر توبه میکنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر دو
مقبول است و اگر توبه نکند او را می کشند و در مدت تکلیف توبه او خلاف است بعضی
گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است و بعضی گفته است حدی ندارد تا
احتمال میدهند که او برگردد او را میزنند و جبر میکنند و بعد از آنکه مایوس شوند او را
میکشند و این احکام در باب مرد است و زن را بعد از مرتد شدن حبس موبد میکنند و نمی
کشند هر چند مسلمان زاده باشد و در وقت هر نماز او را میزنند که مسلمان شود و ابن جنید
از علمای ما قایل شده است که مرتد یک قسم است خواه ملی باشد و خواه فطری او را تکلیف
توبه می کنند اگر توبه کند قبول می کنند و الا او را میکشند و اکثر سنیان باین قایلند و خالی
از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است

و حصری نکرده اند آنها را و متفرقاً در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین است یا
ضروریات که بعضی در این مقام مذکور شود بدانکه ضروری دین امریرا میگویند که وضوح آن در آن دین
بمرتبه رسیده باشد که هر که داخل آن دین داخل باشد مگر نادری که تازه بآن دین در آمده باشد
یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن
پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه
بر تکبیر احرام و قیام و قراءت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت بنا بر قول اظهر هر چند در بعضی
از صور خفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت
و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غایط و ریح وضو را بنا بر اظهر و واجب بودن یا راجح
بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان مجملاً و واجب
بودن زکوة فی الجمله و روزه ماه مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب و معتاد بطریق
معتاد و جماع در قبل زن روزه دار و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن آن بر طواف
بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی
و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه مجملاً اعم از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری
و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمالی و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق
بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راستگوئی که ضرر نرساند و بدی دروغ
که نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواط بلکه بوسیدن زنی و پسری از روی شهوت بنا بر
اظهر و حرام بودن شراب انگوری بوده و شرابهائی که از غیر انگور مسکر ند که حرمت آنها ضروری

دین اسلام

دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی حلال میدانند اما دور نیست که ضروری مذهب شیعه باشد
و حرمت خوردن گوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران
و دختران و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و عمها و خالها بلکه مادر زن و جمع میان
دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت سود و قرض فی الجمله و حرمت ظلم و خوردن مال مردم بیجهت
شرعی و حرمت کشتن مسلمان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بیجهتی با مسلمانان
و زدن و تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمالی و رجحان سلام
و جواب آن بنا بر احتمال اقوی و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان
بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنا بر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و انکه وارث اولی است بمال
میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا بر احتمالی و انکه تصدقات و خیرات بمیت نفع
میبخشد بنا بر اظهر و انکه روزه مجملاً رجحان دارد و انکه نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق
فی الجمله باعث تفریق میشود و انکه بدن را از نامحرم باید پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر
بعورت اجانب و مرجوحیت وطی حیوانات و انکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث
انتقال میشود بنا بر اظهر و انکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت ذری
وداه زنی مسلمانان و حقیقت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجز بودن آن
بنا بر اظهر و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان لهذا نواصب و خوارج کافرند که
انکار ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر دین در عرض این رساله سابقاً مذکور شد و غیر
آنها از امور یکه متواتر و معلوم شد نزد عامه مسلمانان و سابقاً مذکور شد که بعضی از امور

هست که نزد شیعهٔ امامیه ضروریست ونزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت
ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم وکمال علم وفضل ایشان بنا بر اظهر ومنصوص بودن ایشان از
جانب خدا ورسول بنا بر اظهر وانکه امام زیاده از دوازده نیست وامام دوازدهم موجود است
وظاهر خواهد شد وبر ادیان باطله غالب خواهد شد ووجوب بیزاری از ابوبکر وعمر وعثمان
ومعاویه ویزید وجمیع خلفاء بنی امیه وبنی العباس که دعوای امامت وخلافت بناحق کرده اند
بلکه خلفاء اسمعیلیه وائمهٔ متاخرین زیدیه که صریحا دعوای امامت کرده اند ولعن وبرائت از
طلحه وزبیر وعایشه وابن ملجم وشمر علیه اللعنة وعبید الله بن زیاد وعمر بن سعد وسنان بن انس علیهما اللعنة
وهرکه با امیر المؤمنین وامام حسن وامام حسین صلوات الله علیهم اجمعین جنگ کرده وتوبهٔ
او معلوم نشده است وتبری از جمیع اعدای ایشان عموما واعتقاد بخوبی سلمان وابوذر و
مقداد وعمار خصوصا وخواص ائمه علیهم السلام ومتعه بودن حج تمتع وگفتن حی علی خیر العمل در اذان
واقامت ومسح پاها در وضو ورجحان از بالا بپائین شستن اعضا وضو بنا بر اظهر وعدم استحباب دست
بستن وآمین گفتن در نماز وعدم استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان ورجحان جلسهٔ استراحت بعد از
سجدهٔ دوم بنا بر احتمالی واستحباب سجدهٔ شکر بعد از نماز واستحباب زیارت قبور رسول خدا وائمهٔ
هدی صلوات الله علیهم وتعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور صالحان شیعه وخویشان ورفقا
مؤمنین مطلقا بنا بر اظهر وحرمت گوشت حسک بلکه سایر سباع وحشرات مانند کرم ومار
وموش وامثال اینها بنا بر احتمال اظهر وحرمت وطی مخادم بالفعل که بجبر بر احتمالی بلکه عدم قول بجبر مطلق
وعدم ساقط شدن عبادات وایضا از جملهٔ ضروریات دین اسلام می توان شمرد ومجملا هر چه ظهور

دردین

در دین ایمان ومذهب ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم بمرتبهٔ رسیده باشد که هرکه در این دین داخل
باشد آن را داند واز ضروریات دین ایمان خواهد بود وانکار آن مستلزم انکار صاحب آن دین است
واگرچه در کلام اکثر علما تصریح باین نیست اما از دلیل ایشان لازم می آید ودر احادیث بسیار وارد
شده است که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد ومتعهٔ ما را حلال نداند ودر باب
برائت از ابوبکر وعمر واضراب ایشان وسایر اعدا ومخالفان با ایشان احادیث متواتر وارد
شده است که هرکه بیزاری از ایشان نجوید شیعهٔ ما نیست بلکه دشمن ما است ودر کتاب نفحات
اللاهوت احادیث متواتره از طرق خاصه وعامه در این باب ایراد نموده ودر کتاب بحار الانوار
زیاده بر آن ایراد نموده ام وحضرت امام رضا صلوات الله علیه در رسالهٔ دین که از برای مأمون
لعین نوشته است فرموده است که محض وخالص اسلام آنست که گواهی بدهی که خدا یگانه است
وشریک ندارد واحد حقیقی است اعضا واجزا ندارد وهمه خالق باو محتاج اند واو قایم بذات
خود است وهمه چیز باو قایم است وشنوا وبینا است وقادر است بر همه چیز وهمیشه بوده است و
همیشه خواهد بود وعالمی است که هیچ چیز حاصل نمیباشد وقادریست که هرگز عاجز نمیشود وبی نیاز
که هرگز محتاج نمیشود وعادلیست که هرگز جور نمیکند وآفرینندهٔ همه چیز است ومثل او چیزی نیست
وشبیه ندارد وکفوی ندارد واو است مقصود خلق در عبادت ودعا وامید داشتن وترسیدن و
محمد صلی الله علیه وآله بندهٔ او ورسول او وامین او وبرگزیدهٔ او است از خلق او وبهترین
مرسلان است وخاتم پیغمبران است وبهترین عالمیان است وپیغمبری بعد از او نیست وبدل کننده نیست
ملت او را وتغییر دهنده نیست شریعت او را وهر چه از جانب خدا آورده است حق است وا

تصدیق باو و بجمیع هر که پیش از او بوده است از رسولان و پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق
بکتاب او که صادق است و از هیچ طرف باطل باو راه ندارد و فرستاده شده است از جانب خداوند
حکیم حمید و گواه است و بر همه کتابهای خدا و حواست از فاتحه تا خاتمه اش باید ایمان بیاوری بمحکم
آن و متشابه آن و خواص آن و عام آن و وعد آن و وعید آن و ناسخ آن و منسوخ آن و قصهای
آن و خبرهای آن و بآنکه قادر نیست احدی از مخلوقین که مثل آن را بیاورد و گواهی دهی که دلیل
و راهنما بعد از او و حجت بر مؤمنان و قیام نماینده بر مسلمانان و سخن گوینده از قرآن و عالم
باحکام آن برادر او است و وصی او و خلیفه او و ولی او و که نسبت باو بمنزله هرون است از موسی
و او علی بن ابی طالب است علیه السلام که امیر مؤمنان است و امام متقیان است و کشاننده شیعیان
دست و پا سفید خود است بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولان است
پس بعد از او ائمه علیهم السلام یکیک را شمرد تا حضرت صاحب الامر عم و فرمود که نصها داده
از برای همه ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین خالی نمی باشد از حجت خدا بر خلق در هر
عصری و زمانی و آنکه ایشان عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا اند تا وقتی که همه خلق بمیرند
و زمین و هر چیز در زمین است بخدا میراث برسد و گواهی بده که هر که مخالفت ایشان کند گمراه
و گمراه کننده است و ترک کننده حق و هدایت است و آنکه ایشان بیان کننده قرآنند و سخن
گوینده اند از جانب حضرت رسول هر که بمیرد و ایشانرا نشناسد بمرگ جاهلیت و کفر مرده است
و آنکه از دین ایشانست ورع و عفت و راست گوئی و صلاح و استقامت بر حق و سعی در
عبادت و رد امانت کردن به نیکوکار و بدکردار و طول دادن سجده و روزه روز و عبادت شب

وترک

و ترک محرمات و انتظار بردن فرج آل محمد صلی الله علیه و آله بصبر و نیکو با مردم مصاحبت کردن پس
افعال وضو را فرمود تا مسح پاها هر یک یکی بس و آنکه نمی شکند وضو را مگر غایط یا بول یا باد یا خواب
یا جنابت و آنکه هر که مسح کند بر موزه ها مخالفت خدا و رسول کرده است و ترک فریضه و کتاب
خدا کرده است پس علامات واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجگانه و رکعت را و فرمود
و نماز در اول وقت افضل است و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز
نمی توان کرد پشت سر فاجر و اقتدا نمی توان کرد مگر با اهل ولایت یعنی شیعه امامی و نماز نمیتوان
کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است چون این را گفتی سلام گفته و قصر نماز در هشت فرسخ
و زیاده است و هر گاه قصر میکنی روزه را نیز می باید افطار کنی و کسی که در سفر روزه را افطار
نکند از او مجزی نیست و بر او قضا واجب است و قنوت سنت واجب است در نمازهای [illegible]
و نماز بر میت پنج تکبیر است و هر که کم کند مخالفت پیغمبر کرده است و میت را از پائین قبر
بنعش و هموار باید بقبر برند و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنت است
بعد از آن احکام زکوة مال و زکوة فطره را و احکام حایض و مستحاضه را فرمود و روزه ماه
رمضان فریضه است روزه را بنا بر دیدن ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن و هم در
افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست بجماعت بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی
ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرده
فرمود که جایز نیست حج مگر بعنوان تمتع و حج قران و افرادی که عامه می کنند نمی باشد مگر از برای

اهل مکه و جمعی که در آن حوالی باشند و بیش از میقات احرام نمی توان بست و جهاد واجب است
با امام عادل و هر که کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و تقیه در بلاد تقیه
واجب است و قسمی که کسی از برای تقیه بخورد از برای دفع ظلم از خود گناه و کفاره ندارد و طلاق
غیر سنت که سنیان می کنند و صحیح نیست و حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که زنهار نخواهید زنان را
که سنیان سه طلاق در یک مجلس میگویند که آنها شوهر دارند و زیاده از چهار زن آزاد را
بعقد دایم نمی توان خواست و صلوة بر حضرت رسول و آل او صلوات الله علیهم واجب است
در هر موطن که نام آنحضرت مذکور شود و در وقت عطسه کردن و دیدن بادها یا کشتن
حیوانات و غیر آنها و دوستی دوستان خدا واجب است و نیکی به پدر و مادر واجب است
هر چند بت پرست و کافر باشند و اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جایز
نیست زیرا که طاعتی نمی باشد مخلوق را در معصیت خالق و تزکیه حیوانی که در شکم حیوان دیگر
باشد بذبح کردن مادر آنست و حلال است اگر مو و پشم بر آورده باشد و واجب است حلال
دانستن متعه زنان و حج و عول و تعصیب که سنیان بگفته عمر در میراث می کنند بدعت است و
مخالف قرآن است و با فرزند و پدر و مادر احدی میراث نمی برد مگر زن و شوهر و کسی که
خدا در قرآن از برای او سهمی قرار کرده است اولی و احق است بمیراث از کسی که سهمی در قرآن
نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانکه عمر کرده است از دین خدا نیست و مولود خواه دختر
باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید گذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن
آن مو از طلا و نقره تصدق باید کرد و ختنه سنت واجب است از برای پسران و از برای دختران

باعث

باعث گرامی گردیدن ایشانست نزد شوهران و حق تعالی تکلیف نمی کند نفسی را مگر بقدر
وسع و افعال بندگان مخلوق خداست خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی که در علم خدا مقدر
شده است اما فعل خدا نیست فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کننده همه چیز است
و بجبر قایل نشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض قایل نشو که با ایشان
گذاشته و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا بیگناه را بعوض گناهکار عذاب نمیکند و فرزندان
را بگناه پدران عقاب نمیکند چنانکه فرموده است محتمل نمیشود گناه کاری گناه دیگری را
و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا راهست که عفو کند از گناه و تفضل
کند ثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است از آنکه جور کند یا ظلم کند و واجب نمیکرده است
خدا را اطاعت کسی را که داند که ایشان را اکراه میکند و معصیت می افکند و اختیار نمیکند
از برای پیغمبری و بر نمیگزیند از برای امامت کسی را که داند که کافر خواهد شد یا و اطاعت
شیطان خواهد کرد در معصیت او و حجت بر خلق خود نصب نمیکند مگر آنکه داند معصوم
باشد از گناهان و اسلام غیر ایمانست و هر مؤمن مسلمانست و هر مسلمان مؤمن نیست
و دزد مؤمن نیست در وقتی که دزدی می کند و زنا کننده مؤمن نیست در وقتی که زنا می کند
و آنها که گناهان کبیره می کنند که مستوجب حد می گردند مسلمانند و نه مؤمن اند و نه کافر و خدا
داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده بهشت داده است و از آتش بیرون نمی آورد
کافری را و حال آنکه او را وعید خلود در جهنم کرده است و نمی آمرزد شرک بخود را و می آمرزد
و هر چه کمتر از آن است از برای هر که خواهد و گناهکاران اهل توحید داخل جهنم می شوند و

وبیرون می آیند از جهنم و شفاعت جایزاست از برای ایشان وامروز دنیا دار تقیه است و
دار السلام است ودار ایمان نیست وامر بنیکیها ونهی از بدیها واجب است اکر ممکن باشد
وخوف بر جان نباشد وایمان ادای فرایض است که خدا در قرآن واجب کرده است واجتناب
از جمیع کناهان کبیره وآن معرفتیست بدل واقراریست بزبان وعملی است باعضا وجوارح
وباید که ایمان بیاوری بعذاب قبر وبمنکر ونکیر ومبعوث شدن بعد از مردن ومیزان
وصراط وبیزاری از آنها که ستم کردند بر آل محمد وقصد کردند که ایشانرا از خانه بیرون آورند
وبنای ستم بر ایشان کذاشتند وتغییر وسنت پیغمبر دادند وبیزاری از آنها که بیعت آنها را
شکستند مانند طلحه وزبیر واصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند وپرده حرمت رسول را
دریدند وزوجه آنحضرت را از خانه بیرون آوردند با امیر المؤمنین ع جنک کردند وشیعیان
او را کشتند واز آنها که بجور وظلم شمشیر بروی ایشان کشیدند مانند معاویه وعمرو بن
العاص واتباع ایشان وبیزاری از آنکه سکان صحابه را از مدینه بیرون کرد ولعنت کرده ها
وبیرون کرده های رسول را پناه داد ومالها را بر توانکران قسمت کرد وسفیهان مثل
معاویه وعمرو بن العاص را والی مسلمانان کرد وبیزاری از اتباع ایشان که با امیر المؤمنین ع
جنک کردند وانصار ومهاجران واهل فضل وصلاح از سابقین را کشتند وبیزاری از آنها که
بسر خود شدند مانند ابو موسی اشعری واهل ولایت او وخوارج که حق تعالی در شان ایشان
فرموده است آنها که کم وباطل شد سعی ایشان در زندکانی دنیا وایشان کمان می کنند که کار
خوبی کرده اند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردکار خود یعنی بولایت امیر المؤمنین وکافر

شدند

شدند بلقاء او یعنی خدا را ملاقات کردند واماما نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان پس بپا
نمیداریم از برای ایشان میزانی راحضرت فرمود که ایشان سکان اهل جهنم خواهند بود وباید
بیزاری نمود از انصاب وازلام که پیشوایان ضلالت وفاسدان جورند اول ایشان وآخر
ایشان یعنی هر که بغیر حق دعوای امامت کرده است وبیزاری از اشباه پی کنندکان ناقه
صالح از اشقیای اولین وآخرین وهر که ولایت ومحبت ایشانرا اختیار کرده است یعنی ابن
ملجم وسایر قاتلان ائمه علیهم السلام وواجب است ولایت ومحبت آنها که بر طریقه پیغمبر خود
رفته است وتغییر وتبدیل دین خدا نکرده اند مثل سلمان فارسی وابو ذر غفاری ومقداد بن
الاسود وعمار بن یاسر وحذیفه بن الیمان وابو الهیثم بن التیهان وسهل بن حنیف وعبادة
بن الصامت وابو ایوب انصاری وخزیمه بن ثابت ذو الشهادتین وابو سعید خدری
وامثال ایشان رضی الله عنهم وولایت اتباع ایشان وپیروان ایشان وآنها که بعد از
ایشان رفته اند رضوان الله علیهم وحرام بودن شراب انکور وهر شراب مست کننده
کمش وبسیارش وهر چه بسیارش مست میکند کمش نیز حرام است ومضطر شراب نیخورد
زیرا که او را می کشد وحرام بودن هر صاحب نیشی از درندکان وهر صاحب چنکالی از مرغان
وحرام بودن سپرز که آن خونست وحرام بودن مار ماهی وهر ماهی که فلس نداشته باشد
واجتناب کبایر که آن کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است وزنا ودزدی وشراب
خوردن وعقوق پدر ومادر وکریختن از جنک وخوردن مال یتیم بظلم وخوردن میته
وخون وکوشت خوک وآنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند وحرمت اینها در صورتیست که

مضطر نباشد آدمی و خوردن ربوا بعد از آنکه حرمت ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن
وکیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه و لواط و گواهی دروغ و نا امید شدن از رحمت الهی
در آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا یا ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل
بسوی ایشان و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر ادا و دروغ و
تکبر و اسراف و مال بعبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بی مهر تلخیر
کردن و جنگ کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب
خصال اکثر این مضامین را بچندین سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق
فرمود که اینها شرایع دین است از برای کسی که متمسک شود باینها و اراده کند خدا هدایت
او را و بعد از آن اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرموده
و زیاده بر آنها فرموده که نماز نکند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در
افتتاح نماز نگویند تعالی جدک و زنرا که بقبر برند از جانب لحد ببرند و قبر را مربع کنند
و خر بسته نکند و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجب است و بیزاری از دشمنان
ایشان واجب است و از آنها که ستم کردند بر آل محمد و هتک حجاب آنحضرت نمودند و از
فاطمه فدک را غصب کردند و منع کردند میراث او را و غصب کردند میراث او و او شوهر
او را و قصد کردند که خانه آنحضرت را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند و
تغییر سنتهای رسول دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معاویه و اصحاب ایشان و خوارج واجب
و بیزاری از قاتل امیر المؤمنین و جمیع قاتلان ائمه واجب است و از جمله مؤمنانی که ولایت

ایشان

ایشان واجب است جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن الصامت را نیز ذکر کرده است
و فرموده است اصحاب حدود فاسقانند نه مؤمنان اند و نه کافران و شفاعت جایز است
از برای ایشان و از برای مستضعفان هرگاه بر بینند دخدا دین ایشانرا و در کبایر اول
مرتبه شرک بخدا ذکر کرده است و چون این در حدیث معتبر السند از دو معصوم بزرگوار
صلوات الله علیهما در بیان شرایع دین حق وارد شده بود و این رساله ایراد نمودم هفتم
چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل
بمعارف را بدلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند که وقتی
مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرط است در تکلیف ذنبی که قادر
باشد بر آنچه مکلف آن شده است و تمیز میان آن و غیر آن بکند پس قبل از این حال تکلیف آن
محال است و بعد از آن مکلف میشود با آن خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده
باشد پس ممکن است چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکن است چند سال بعد از آن
نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته اند
وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بسایر عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق
بلوغ اول واجب است مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از ایشان باعمال و از شیخ طوسی
علیه الرحمه نقل کرده اند که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بحث
کرده اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است از صبی تا بالغ شود پس
می باید پیش از بلوغ مکلف نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که نا

با ضعف عقل ایشان بعد از سال نهم مکلف بمعرفت باشند و ذکور یا آنکه عقل ایشان اکمل
تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت باشند با خلاف کرده اند در آنکه مکلف در وقتی که مشغو
نظر و فکر است چون مشغول فحص نظر نیست آیا کافر است یا مؤمن سید مرتضی رضی الله عنه جزم
کرده است که کافر است و شیخ زین الدین قدس سره گفته است این بسیار مشکل است زیرا که لا
می آید که حکم کنیم بکفر همه کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفت است و باید که اگر
در آن وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت حق تعالی و وسعت ر
او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می آید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوئیم این نوع از کفر
صاحبش معذب نیست و گوئیم که اجماعی که کرده اند بر آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافری
که از روی اعتقاد اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که هر گاه از اهل جهنم نباشد باید که
داخل بهشت شود بر آنکه واسطه نیست میان ایند و شق پس میباید غیر مؤمن مخلد در بهشت
باشد و این خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمیشود جواب میگوئیم که ممکنست
داخل شدن او در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی
که مکلف بایمان باشد و مدتی بر او گذشته باشد و او تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد
و تحقیقش آنست که چنین کسی را نه حکم بایمان او می توان کرد و نه حکم بکفر او حقیقة در مدت
نظر و فکر بلکه بر تبعیت پدر و مادر حکم بایمان او می کنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمامی
برای او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود پس او باقیست بر آن حالت تا بر او
زمانی بگذرد که ممکن باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی رحمه الله

و نزد فقیر حق آنست چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی که خدا را بمرتبه از مراتب
ایمان مکلف است و حق تعالی میفرماید لا یکلف الله نفسا الا وسعها حق تعالی تکلیف نمیکند
نفسی را مگر آنچه قابلیت آن را باو داده است و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره
و حمران و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند که حضرت صادق ع فرمود که بنویسید
قول ما و اعتقاد ما آنست که حق تعالی حجت میکند بر بندگان بآنچه بایشان داده است و
شناسانده است که رسول بسوی ایشان فرستاده و کتاب بر او نازل گردانیده و در آن کتا
امر و نهی کرده امر کرده بنماز و روزه فرموده اگر بخواب روید بر شما حرجی نیست چون بیدار شو
قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید و بعد از صحت قضا کنید و همچنین در جمیع
تکالیف کار را بر ایشان آسان کرده است و در هر امری خدا را بر آدمی حجتی هست و خدا
در آن مشیتی هست و من نمیگویم که بایشان گذاشته است و هر چه خواهند می توانند
بلکه خدا هدایت می کند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود وا میگذارد و آنچه ایشان را
بآن تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشانست و هر چه بر ایشان دشوار بوده ا
از ایشان برداشته است ولیکن مردم در ایشان چیزی نیست که باین وسعت شریعت مخالفت
میکنند همچنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنها که
نمی یابند آنچه خرج کنند حرجی و تنگی نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا آمرزنده
و رحیم است و نه بر آنها که چون نزد تو می آیند که ایشان را سوار کنی تو می گوئی که من نمی یابم چیزی را
که شما را بر آن سوار کنم برمیگردند و آب از دیده های ایشان میریزد پس خدا از اینها همه تکلیف

برداشت چون حرجی یافتند بر ایشان دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
صادق ع روایت کرده اند که خدا حجت نمیگیرد بر مردم مگر بآنچه بایشان داده است و ایشانرا
شناسانیده است و ایضا بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حق تع
که فرموده است که خدا حکم نکند بگمراهی بعد از آنکه ایشانرا هدایت کرده باشد تا بیان کند
از برای ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود که یعنی بشناساند بایشان آنچه باعث
خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده است فألهمها فجورها
وتقویها حضرت فرمود یعنی بیان کرد از برای هر نفس آنچه باید بکند و آنچه باید ترک کند
و ایضا فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا حضرت فرمود
یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است اما قوم ثمود
هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ
نیست مگر آنکه حق برای او لازم میشود و نزد او ظاهر میگردد خواه قبول بکند و خواه نکند و کلینی
روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خداست و بندگانرا
در آن عمل و دخلی نیست و ایضا روایت کرده است که عبد الاعلی از آنحضرت پرسید که آیا
در مردم آلتی و حالتی قرار داده اند که بمعرفت بآن آلت توان رسید فرمود نه پرسید که آیا
ایشانرا تکلیف بمعرفت کرده اند فرمود بر خدا واجب است که بیان کند خدا تکلیف
نکرده است نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا
کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست

معرفت

معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا را نیست بر خلق
که بشناسانند و خلق را بر خدا هست که ایشانرا بشناساند و بعد از آن خدا بر خلق هست که بعد از
شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضا از آنحضرت پرسیدند که کسی چیزی را ندانند بر او چیزی
هست فرمود نه و روایت دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب کرده است بر
ایشان و در آن تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده است از
آنحضرت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که برداشته اند از امت من نه چیز را خطا
و فراموشی را و آنچه ایشانرا بر آن اکراه کنند و آنچه ندانند و آنچه طاقت آن نداشته باشند و
آنچه مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسها در احوال خلق مادام که بلب سخن
نگویند و از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی اینها نیز سخن بسیار است که در سایر کتب
خود ایراد نموده ام اما مجملا معلوم است که تا حق تعالی چیزی را بکسی نشناساند و در آن باب حجت
بر او تمام نکند او را بر ترک آن عقاب نمیکند و اتمام حجت انواع میدارد و یک قسم آنست که
کسی پدر و مادر او مسلمان اند در بلاد اسلام نشو و نما کرده است و مذهب حق در نفس او جا
کرده است در اول بلوغ اطمینانی دارد بدین حق و این نیز چند قسم است یکی آنکه بمحض حسن
ظن بپدر و مادر و خویشان و استاد از روی تقلید ظنی بهم رسانیده است و دور نیست
که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه مذکور شد دویم آنکه در سینه‌اش بعضی دلایل
اجمالیه بر گوش او خورده است و در اول بلوغ با علم یا ظن قریب بعلم از روی آن دلایل بهم
رسانیده است آن نیز بطریق اولی کافی است و اگر طالب یقین باشند هر دو بمطالعات و مبا

و تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته تضرع و ابتهال از کریم ذی الجلال طلب نمایند
معرفت بکنند و روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلای مدارج
یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیری در این ابواب بکنند اگر فتنه مضله ایشان را
عارض نشود که ایشان را از دین برگرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه
هدی خواهند بود و اگر والعیاذ بالله از دین برگردند بتقصیر خودشان خواهد بود اما جمعی که
در بلاد کفر یا بلاد اهل خلاف میباشند اگر تعصب را بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته حق تعالی بالطاف خفیه خود وسیله از برای
هدایت ایشان بر می انگیزد و ایشان را هدایت میکند و اگر نکند ایشان را معذور میدارد
چنانچه گذشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و کوشش بحق ندهند و راسخ در دین خود
بمانند مقصر خواهند بود معذور نیستند و بسا باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان وضوح
بهم نرسانیده باشند داخل مرجون لامر الله باشند و اما جمعی که مشغول نظر باشند و متفحص
دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود شک
نیست که ایشان معذورند و اگر به بهشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین
و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقا مذکور شد و مجملا باید دانست که حق تعالی بر احدی
از عباد ظلم نمیکند و تا حجت بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات
احوال ایشان ضرور نیست **فصل بیستم** در بیان انواع گناهان است و توبه از آنها
و در آن دو مرصد است **مرصد اول** در بیان گناهان صغیره و کبیره است بدانکه مشهور

میان

میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره دویم صغیره و آنچه شیخ طبرسی
رحمه الله و بعضی از علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که همه شریکند در مخالفت امر و نهی
و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق می کنند باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت آنست مثل بوسیدن
اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم بشهوت و این قول را شیخ
مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند بسیار بعید است و منافی آیات
و اخبار بسیار است چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر اجتناب میکنید از کبایر گناه و از نواهی
یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشد مکرلم اکثر گفته اند یعنی گناهان صغیره
و در احادیث وارد شده است که گناه کبیره آدمی را از عدالت بیرون میبرد و گناه صغیره اگر
اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمیبرد و دور نیست که مراد آنها از آنکه گناه صغیره نمیباشد
آن باشد که گناه را حقیر نمیباید شمرد و معصیت خداوند کبیر و صغیر و حقیر نمیباشد و نافرمانی
خداوند جلیل بزرگ و عظیم است بلی بعضی گناهان از بعضی بدتر اند و بعضی نسبت به بعضی خوردتر
مینماید پس حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را
از عدالت بیرون میبرد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی از معانی ایمان نیز بدر
میکند چنانچه سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون
نمیبرد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و حق تعالی بفضل خود
آنها را می بخشد و بر آنها بمقتضای وعده خود عقاب نمیفرماید و مشهور میان علما آنست که
اصرار بر گناه صغیره و کبیره است و در معنی اصرار خلاف کرده اند شهید علیه الرحمه گفته است که اصرار

یا فعلی است یا حکمی و اصرار فعلی مداومت است بر یک نوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس
صغایر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما کسی که
صغیره بکند و در خاطرش نگذرد و نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهر شد آنست که مصر نیست و شاید
اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است این کلام
شهید رحمه الله بود و بعضی گفته اند اگر بعد از صغیره عزم بر صغیره دیگر داشته باشد باز اصرار
بعمل می آید و بعضی گفته اند همین که صغیره بکند بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل می آید و بنا برین
فرق میان صغیره و کبیره نخواهد بود و بعضی گفته اند بسیار کردن یک نوع از صغیره است
و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیره است خواه از یک نوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قایل شده اند
که هر یک از اینها اصرار بعمل می آید و بعضی دعوای اجماع کرده اند بر آنکه بسیار کردن گناه هر چند
از یک نوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب او گناه را زیاده از اجتناب باشد و هر گاه که گناه او را میسر
شود بی توبه مرتکب شود البته قدح در عدالت او می کند و گمان فقیر آنست که محض عزم بر صغیره
بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار یا مداومت بر یک گناه و تکرار آنست بدون توبه یا
بسیار مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد به بی اعتنائی او بشرع و دین و در میان آن
ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علما و اخبار اختلاف بسیار در آن هست
بعضی گفته اند هر گناهی است که حق تعالی در قرآن مجید وعید عقاب بر آن کرده باشد و بعضی
گفته اند هر گناهیست که شارع حد بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب در آن شده
باشد و بعضی گفته اند هر گناهیست که کردن آن مشعر به بی اعتنائی فاعل آن باشد بدین و

بعضی

بعضی گفته اند هر گناهیست که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی آنست
که وعید شدید بر آن در قرآن یا در سنت شده باشد و بعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار معتبره
خاصه که آنها هفت است اول شرک بخداست و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد
دویم قتل آدمی است بناحق سیم فحش گفتن است بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن
بغیر حق پنجم زناست ششم گریختن از جنگ واجب است هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی
سیزده گناه دیگر براینها افزوده اند لواطه و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دروغ و
آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن
بعد از هجرت و نا امیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر اضافه
کرده اند خوردن میته و خون و گوشت خوک و خوردن گوشت حیوانی که بنام غیر خدا کشته باشند
و در غیر حال ضرورت و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان
بر ظلم و حبس حقوق با عدم پریشانی و اسراف در مال در حرام صرف کردن و خیانت در مال
مردم کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان
و در حدیث حضرت امام رضا ع نزدیک باینها گذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس
پرسیدند که کبایر هفت است گفت بهفتصد نزدیکتر است از هفت و آنچه از اکثر احادیث
معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بر آن
شده باشد یا تهدید عظیم بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد یا ترک فرایضی که وجوبش از
قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دویم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره

ويا تهديد عظيم كه مستلزم عقاب باشد بر آن شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش را نيز داخل
كرده اند و بعضی اعم از سنت متواتر كفته اند كه اكر در احاديث صحيحه نيز وعيد و تهديد شده
باشد داخل است و قول اول اظهر و قول اخير احوط است و در حديث صحيح عمرو بن عبيد اينها
بخصوص وارد شده است شرك نا اميدی از رحمت خدا ايمن بودن از عذاب خدا عقوق پدر
و مادر و كشتن نفسی كه خدا حرام كرده است و فحش كفتن و خوردن مال يتيم بغير حق و كريختن از
جنك و خوردن سود و جادو كردن و قسم دروغ و دزدی از مال غنيمت و ندادن زكوة واجب
و كواهی ناحق و پنهان كردن كواهی حق و شراب خوردن و ترك نماز واجب عمدا يا چيزهای ديكر
كه خدا در قرآن واجب كرده است و عهد خدا و امام را شكستن يا عهد مردم نيز داخل است
و قطع رحم كردن و از مجموع اخبار آنچه وعيد نار يا تهديد عظيم يا لعن در آن وارد شده است
قريب بهشتاد ميشود و والد فقير رحمة الله عليه در بعضی از تصانيف خود اينها را جمع كرده است
و آنها است كه در اين حديث صحيح مذكور شد و كهانت يعنی خبر دادن از جن و زنا و لواطه و
دزدی و افطار روزه ماه رمضان و تاخير حج از سال استطاعت بدون عذر و آشاميدن
هر مست كننده و بيعت امام را شكستن و باديه نشين شدن بعد از هجرت و شايد در اين
زمان رفتن بلادی باشد كه عالمی در آنجا نباشد و مسايل دين خود را اخذ نتوان كرد و دروغ
بستن بر خدا و رسول و ائمه صلوات الله عليهم و غيبت و بهتان و بعضی كفته اند ترك جميع
سنتها و منع كردن زيادتی آب مباح از مردم با احتياج ايشان و عدم احتياج او و عدم احتراز
از بول و كاری كردن كه دشنام بپدر و مادر اينكس بدهند و ضرر رسانيدن در وصيت بوارث

وبعضی

و بعضی كفته اند كراهت داشتن از قضای خدا و اعتراض كردن بر تقديرات خدا و تكبر و حسد
و عداوت مومنان و الحاد در حرم مكه و مدينه يعنی ظلم در آنها كردن و سخن چينی كه موجب
ضرر باشد و قطع عضو مومنی بغير حق و خوردن ميته و ساير نجاسات و قرمساقی در حرام و اصرار
بر كناهان صغيره و امر بديها و نهی از نيكيها و دروغ كفتن و خلف وعده بنا بر قولی و خيانت
و لعن كردن مومنان و دشنام دادن با ايشان و آزاد كردن و فروختن غلام و كنيز زياده بر
حدی كه مستحق آن باشند و منع آب مباح از كسی كه مستحق آن باشد و سد شارع مسلمانان
كردن و عيال خود را ضايع كذاشتن و تعصب كردن بغير حق و ظلم بر مسلمانان و خوردن
مسكر و دو زبان بودن و مومنان را حقير شمردن و تجسس عيبهای ايشان كردن و سرزنش
ايشان كردن و افترا بستن بر ايشان و دشنام دادن ايشان و ترسانيدن ايشان و ترك
امر بمعروف و نهی از منكر و نشستن در مجالس فسوق خصوصا مجلس شراب خمر يا ضرر رسانيدن و بدعت
در دين و با اهل بدعت همنشينی كردن و كناه را سهل شمردن و خوردن حرام از امر عنبر تا آخر
محل اشكال است كبيره بودن آنها و ايضا حرمت غنا معلوم است و در كبيره بودن آن خلاف است
و احاديث بسيار دلالت ميكند بر حرمت غنا و شنيدن آن و در بعضی از روايات مذكور است
كه كبيره است و غنا تكرير آواز است در حلق كه موجب سرور باشد و فرقی نيست ميان آنكه
در قرآن و دعا و ذكر باشد يا غير و اكثر علما استثنا كرده اند از غنای حرام حدی كه از برای
تند رفتن شتر عربان ميخوانند و بعضی مرثيهای حضرت امام حسين صلوات الله عليه را نيز
استثنا كرده اند و خالی از قوتی نيست اكر بروش نوحه بخوانند و بعضی نيز استثنا كرده اند

صدای زنی را که غنا کند در عروسیها برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضاً تجویز
کرده اند نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند و استثنای ایشان خالی از قوتی نیست چون
احادیث معتبره در اینها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما اینها را حرام میدانند و
ترک همه احوط است و احادیثی که در باب صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز
غنا ندارد زیرا که بسیار است که جوهر آواز کسی خوش آینده است هر چند تحریری در آن نباشد
و همچنین گاه هست که قرآن و دعا را بنحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود
و آن قصوری ندارد و احادیثی که در باب خواندن قرآن بحزن و بصوت حسن وارد شده است
ممکن است محمول بر این باشد و آنچه تصریح بترجیع و غنا در آن وارد شده است محمول بر تقیه است
زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال و مستحب میدانند
و خلافی نیست میان علماء شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور و عود و نای
و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلافست و کسی که غنا را کبیره داند اینها را
بطریق اولی کبیره میدانند و بعضی از علما دف و نی و صنج را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند
و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند
مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردکان بازی و هر چه در آن گرو بندی باشد مگر در شمشیر
بازی و نیزه بازی و اسب دوانی و استر دوانی و الاغ دوانی و شتر دوانی و فیل دوانی
و تیر اندازی و دیگر قمارها که نهی از آنها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و اربعه
عشر حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن آنها هر چند گرو نبندند و ظاهر همه آنست

کرکم

کرکم بازی و گردکان بازی و قاب بازی نیز چنین است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی
نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است
حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند باینها و در حدیث صحیح منقول است
از حضرت صادق ع که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را خوردن حرام است و نگاه داشتن
آن کفر است و بازی کردن بآن شرک است و سلام کردن بر کسی که بازی میکند معصیت و کبیره
هلاک کننده است و کسی که دست در میان آن کند او چنانست که دست در میان گوشت خوک
برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را نشوید و کسی که نظر بآن کند چنانست که در فرج
مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند بآن در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده
در آن حالت در گناه مساویند و کسی که بنشیند بقصد بازی جای خود را در جهنم مهیا داند و
این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار همنشینی مکن با کسی که مغرور است
باین بازی که آن از مجالسی است که اهل آنها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند و اما
گرو دویدن و سنگ بگرو انداختن و چیزهای سنگین را بگرو برداشتن و بلند کردن
در کشتی بگرو دوانیدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی و امثال اینها اگر با گرو بندی باشد
حرام است و اگر بی گرو باشد خلافست و حکم بحرمت مشکل است خصوصا هر گاه غرض و
ندش غلبه بر خصم باشد در جنگ و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که
دلالت بر جواز می کند بلکه بحدیث کشتی حسنین صلوات الله علیهما در حضور حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل علیهما السلام هر یک از ایشان را

یکی را استدلال بر استحباب آن نیز می توان کرد و علامه رحمه الله جزم کرده است بحرمت انگشتر
بازی و استعلام آنکه در کدام دست من جفت است یا طاق و چوگان بازی و تفنگ و کمان گلوله
بگرو انداختن و بیک پا ایستادن و مکث در زیر آب کردن خواه عوضی در گرو قرار کرده باشند
و خواه نه و در کشتی گرفتن و کبوتر بگرو بر راههای دور فرستادن و گرو دوانیدن اگر عوضی
قرار نداده باشند تردد و اشکال کرده است و نگاه داشتن کبوتر از برای انس جایز است بلکه
مستحب است و از برای فرستادن نامها جایز است و بگرو فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمت است
و اگر بدون عوض باشد خلاف است و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترک است و پرانیدن
از برای تفرج و سیر خلاف است اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتیست
که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانهای مسلمانان
و شکستن شیشها و ظروف همسایگان و امثال آنها باشد چنانکه در این زمانها شایع است
حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات را بگرو بجنگ انداختن خواه عوضی قرار
کنند و خواه نه و بعضی مطلقا آنها را تحریص بر جنگ یکدیگر کردن حرام دانسته اند و علامه گفته است
خلافی نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق مدح نباشد و همچنین تعریف حسن زن مؤمنه
که شناسند و تعریف حسن پسران ساده یا امرد مطلقا خواه معین و خواه غیر معین و خواه شناسند
و خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان حربیه را تجویز کرده اند و خلافی نیست
در حرمت سحر و آن کلامی است یا افسونیست یا نقشی است که تکلم کند یا بنویسند یا عملی بکند که تأثیری
بکند در بدن کسی یا دل او یا در عقل او بدون آنکه بظاهر مباشر آن گردد و بعضی از جمله سحر شمرده اند

خدمت

خدمت فرمودن ملکه و جن را و نازل گردانیدن شیاطین را از برای کشف امور غایبه و
علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن آنها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بزبان او و اگر بعضی
از اینها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید رحمه الله گفته است که از جمله سحر است
نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهرا کبیره است اما یاد
گرفتن آن بعضی تجویز کرده اند نه بقصد عمل کردن بلکه از برای آنکه احتراز از آن بکند و بسا باشد واجب
کفائی باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوای پیغمبری کند نه بیان فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ
بهاء الدین علیه الرحمه میگفته است که چون حضرت رسول صلعم انگشتها را گشود و آب از میان انگشتان
مبارکش جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتان را بیکدیگر بچسبانند و بگشایند احتمال سحر دارد
و حق آنست که معجزه انبیا علیهم السلام از آن واضح تر و ظاهرتر است که احتمال سحر در آنها رود و
بجادو و نهایتش آنست که چند قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا
هفتاد ذرع وار عصا و ریسمانها را بلع کند و بعد از حضرت رسالت معلوم است که پیغمبری نخواهد بود
و امر صاحب الامر عه انشاء الله بنحوی نخواهد بود که کسی را در آن شبهه تواند بود و روایتی وارد شده است
که حل مکن اما ببند و اکثر این حدیث را حمل بر آن کرده اند که بقرآن و ذکر و دعا حل کن و بر طرف کن
سحر را نه بسحر و کسی که حلال داند سحر را واجب است کشتن او و ایضا خلافی نیست در آنکه کهانت
حرام است و گفته اند که آن عملی است که موجب اطلاعات بعضی از جن گردد و آدمی را در چیزها از
برای او بیاورد و این نزدیکست بسحر و از حضرت صادق عم منقولست که هر که کهانت کند
یا کهانت کنند از برای او بیزار است از دین محمد صلعم و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده

سببش

وآن اعمال غریبه است که معرکه‌گیران میکنند که بجلد دستی کاری چند می‌کنند که غریب می‌نمایند و بخبر
بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلاف است که اصلی دارد یا نه اگر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس
و عمر و مال خود ضایع کردنست و فریب دادن مردم و همه اینها حرام است و اگر ممکن باشد که اصلی داشته
باشد ظن غالب آنست که در این زمانها کسی نمیداند و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام خواهد بود
و بر فرض محال که کسی داند در این اعصار حکم بحرمت مشکل است مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد
چنانچه شهید رحمه الله گفته است و احوط و اولی اجتناب از همه اینها است و ایضا خلافی نیست در حرمت
قیافت و آن مستند شدنست بعلامتی از شباهت و ترکیب و صورت که بسبب آن ملحق میکردانند
بعضی از مردم را به بعضی در نسب چنانکه در باب نسب اسامه سخنی مذکور شد و ارباب قیافه پاهای
او و پدر او را ملاحظه کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته‌اند وقتی حرام است
که جزم بآن بکند و امر حرامی بر آن مترتب سازند مثل آنکه نسبی را که شرعا ثابت باشد تغییر دهند
یا محرمی را نامحرمی یا نامحرمی را محرم کردانند و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیگر میباشد که حکم
میکنند از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا ردیه او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و
کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل اجماع کرده‌اند بر حرمت فروختن مسکر و شراب و گوشت خوک و سایر
مسکرات مانند بوزه و بنگ و فروختن سگ بغیر سگ شکاری و گله و زراعت و باغ و مشهور
آنست که فروختن عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرام است و در عذره و بول ماکول اللحم
خلافست و جایز بودن اقوی است و روغن که نجس شده باشد که جایز است از برای سوزانیدن و در
چراغ در زیر آسمان و ظاهر در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل صابون و امثال آن توان کرد

وحیوانات

وحیوانات را بآن چرب توان کرد و در دنبه و پیه که از میته اخذ کرده باشند مشهور آنست که
مطلقا استعمال نمی‌توان کرد و روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ می‌کند و دور
نیست که همه را در اموری که طهارت در آنها شرط نیست استعمال توان کرد و از جمله محرمات
فروختن و خریدن چیزی چند است که کافران آنها را عبادت و سجده میکنند مانند بت
و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی علیهما السلام و فروختن و خریدن آلتهای لهو مانند
عود و طنبور و کمانچه و نی و دف و نقاره و امثال اینها و آلات قمار مانند شطرنج و نرد
و کعبه که از برای استعمال حرام خرند و اگر انتفاع حلالی از آن متصور باشد بهمان هیئاتی
که هست و مشتری از برای آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده‌اند و بعضی قید کرده‌اند که
در صورتی حرام است که شکسته اش قیمتی نداشته باشد و اگر شکسته اش قیمتی داشته باشد و آنرا
شکسته بفروشند برای آنکه مشتری آنرا بشکند و در منفعت حلالی منتفع شود و اعتماد بر دیانت
مشتری داشته باشد می‌تواند فروخت و بعضی گفته‌اند تا آنرا از هیئات خود نیندازند نمیتواند
فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره نیز این خلاف هست و از جمله محرمات فروختن
اسلحه جنگ است بدشمنان دین در وقتی که جنگ داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان
و بعضی مطلقا حرام دانسته‌اند و همچنین مشهور میان علما آنست که حرام است فروختن
انگور از برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای این کار میگیرد و خواه در ضمن عقد
شرط کند خواه مقارن مذکور سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا آلات
قمار و اگر بکسی بفروشد که اینکار را کند و مذکور نشود که از برای این میخرد مشهور کراهت است

وبعضی حرام دانسته اند و احادیث جواز بسیار است و ایضاً خلاف است در اجاره دادن خانه
و دکان و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن سایر محرمات و ایضاً خلاف است
در فروختن مسوخات مانند میمون و فیل و درندگان مانند ببر و پلنگ و اشهر جواز است
خصوصاً حیوانات شکار کننده مانند یوز و باز و چرغ و عقاب و مشهور میان علما جواز
بیع کلب است و بعضی دعوای اجماع بر آن کرده اند و ایضاً مشهور جواز بیع پوست درندگان
است مانند پوست شیر و ببر و پلنگ و ابن البراج گفته است ثمن کلب را تصدق کرده و
تصرف دیگر نمیتوان کرد و مستندش مقبول نیست و ابن جنید گفته است ثمن حیوانات
غیر ماکول اللحم را مانند مسوخات و درندگان و خوردن و آشامیدن صرف نمیباید کرد
و مستند این سخن نیز معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورتها سایه دار است که
اگر روشنی بر یک طرف آن بتابد سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد و خواه جدا باشد
و ظاهر اخبار معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هر گاه مجسم و تنها
باشد بلکه صورتها که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی
روح را مطلقا حرام میدانند که سایه نداشته باشد و بعضی صورت غیر ذی روح را نیز مطلقا
حرام میدانند و این قول مخالف حدیث معتبر است اگر چه احوط است و فروختن مجسم نیز مشهور
حرمت است و کواکب را موثر تام دانستن چنانکه جمعی از علما قایلند کفر است و موثر ناقص دانستن نیز
بانکه اوضاع فلکی را تاثیر فی الجمله هست مانند تاثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت اکثر
علما فسق میدانند و اکثر موثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است بر آنکه چنین وضعی که

در فلك بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود یا آنکه حق تعالی نیز اعلام فرموده برای این امر
قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شهید رحمه الله مکروه و اکثر علما نظر و فکر در علم
نجوم و یاد دادن و آموختن آنرا حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بر این دلالت دارد
و ابن طاوس علیه الرحمه و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد بتاثیر نداشته باشد حرام نیست
و آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که اوضاع اینها علامت حدوث هستند
و کامل این مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است و این یکراه علم ایشانست بامور آینده
و غیر ایشان اخلاط نامربوط این عمل دارند و این سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع
کرده اند و سایر خلق را از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و
تعلیم و تعلم این علم را حرام کرده اند و نفی نموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند
ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق ع منجمی را فرمود که
کتابهای خود را بسوزان اما سعادت و نحوست کواکب آن نیز از احادیث ظاهر میشود
که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند و مردم در این باب نیز علم ناقصی دارند و حق تعالی
قادر است که بدعا و تصدق و توسل بجناب مقدس او نحوست اینها را مبدل بسعادت
گرداند و بترك اینها و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل
سعد آنها را نحس گرداند لهذا در دفع مخاوف و دفع بلایا امر بتصدق و توکل و تضرع و دعا
فرموده اند و نهی در رعایت ساعات نموده اند مگر در نکاح و زفاف و سفر و بعضی گفته اند
از امور که امر باحتراز از بودن قمر در عقرب در آنها نموده اند و گمان فقیر آنست که آن

نیز بر وفق اصطلاح منجمین نیست بلکه محاذات ستارهای عقرب مراد است چنانچه مدار عرب بر آن
بوده و هست و در میان منجمی و تقویمی شایع نبوده است و از عادت جمیله شارع معلوم است که
بنای عبادات و معاملات ایشان بر امور ظاهره گذاشته است که خواص و عوام در آن یکنسبت داشته
باشد و در این زمان اکثر ستارهای عقرب به برج قوس منتقل شده است اما علم هیئات
و کیفیت حرکات آنها مشهور آنست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث
اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت حق تعالی میشود و حق آنست که اهتمام زیاد در این موجب
تضییع عمر است و اکثر مبتنی بر اوهام و خیالی چند است که بعضی از حرکات محسوسه کواکب بر آنها
منطبق میشود و در بعضی حیران شده اند و آن را از مشکلات آن فن شمرده اند و ارصاد مختلفه
که بسته اند در اکثر امور با یکدیگر مخالفند و غیر خداوندی که آنها را خلق کرده است و انبیا و
اوصیا که بایشان وحی و الهام نموده است دیگری بر حقایق آنها اطلاعی نیست اما قلیلی از آن
که متمم مزید اطلاع بر قبله و اوقات صلوة و غیر ذلک بوده باشد خوب است و شهید رحمه الله
فرموده است که اما رمل و فال و مثل آنها حرام است یا اعتقاد بمطابقه آنها یا واقع زیرا که علم
غیب مخصوص خداست و اگر بر سبیل فال نیک شنود و گوید باکی نیست زیرا که روایت
کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت
داشت **مؤلف گوید** که احوط آنست که رجوع باین قسم مردم نکنند و سخن ایشان را
تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن و عراف وارد شده است
و این جماعت که خبر از آینده میدهند بظن و تخمین عرافند و آنکه میگویند که رمل از

حضرت

حضرت دانیال علیه السلام ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس در سرایر از کتاب مشیخه ابن
محبوب از هشیم روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که نزد ما در جزیره
مردی هست که بسیار است که خبر میدهد کسی را که مالی از او دزد برده است یا مانند آن
از خبرهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی
یا کذابی که تصدیق او کند در آنچه میگوید بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا
فرستاده است و گفته اند حرام است غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و
مشاطگی که از برای فریب مردم باشد و اکثر فقها گفته اند حرام است مردان را لباس
زنان پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند وسمه بر ابرو کشیدن
و لباس مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دست بند پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است
زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها
خالی از اشکالی نیست و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنان را به نیل و سرمه حرام دانسته
اند و این نیز خالی از اشکالی نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار
و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشانست زیرا که از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی
وحی کرد بسوی یکی از پیغمبران خود که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک
دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که خواهند بود چنانکه آنها دشمن من اند و
اکثر علما گفته اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات
و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است

بپیغمبری از

برانها و خالی از قوتی نیست و بر مستحبات گفته‌اند نیز دمی توان گرفت و همچنین اکثر گفته‌اند
حرام است اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و همچنین اجرت بر پیشنمازی جماعت
نیست و مشهور آنست که اجرت بر قضا و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده‌اند
روزی دادن موذن و پیشنماز و قاضی را از بیت المال و همچنین اگر وقفی بر اینجماعت کرده باشند
میتوانند گرفت و مشهور جایز است اجرت گرفتن بر صیغهٔ نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق
و جمعی از علما گفته‌اند جایز نیست فروختن و خریدن مصحف مجید و اگر فروشد باید که
جلد و کاغذ را بفروشد و بعضی مکروه دانسته‌اند و احوط آنست که جلد و غلاف را بفروشد
و بلوح را بر بخشد زیرا که احادیث بسیار بر نهی وارد شده است و از جملهٔ آنها روایت سماعه است
گفت از حضرت صادق ع شنیدم که فرمود که مصحفها را مفروشید که فروختن آنها حرامست
پرسیدم چه میفرمائی در خریدن آنها فرمود که جلد را و کاغذ و غلاف را بخر و مخر ورقی را
که بر آن قرآن نوشته‌اند که بر تو حرام خواهد بود و دلالت بر آنکه فروختن حرام است و در
حدیث صحیح از آنحضرت منقول است که فرمود که بخرم مصحف را دوست میدارم از آنکه بفروشم
و این حدیث دلالت بر کراهت میکند و در اجرت گرفتن بر کتابت مصحف مشهور کراهت
است و بعضی با شرط حرام دانسته‌اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط آنست که ابتدا
شرط نکند و بعد از نوشتن آنچه بدهد قبول کند یا اجرت را باذای غیر قرآن از آیهٔ عشر و خمس
و جزو و امثال آنها یا قیمت مرکب قرار کند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه
و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما آنست که قدری از قرآن مجید را که یاد گرفتن

آن واجب

آن واجب است اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرام است و زیاده بر آن اجرت گرفتن برای تعلیم
مکروه است و اگر اول شرط کنند کراهت آن اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته‌اند و
احوط آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسایل ضروریهٔ اصول دین و فروع
دین را حرام دانسته‌اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال جایز دانسته‌اند و
حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور آنست که جایز است
اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب آنرا از برای مرده یا زنده هدیه کند و در بعضی از
اخبار منع وارد شده است و حمل کرده‌اند بر آنکه شرط کرده باشد که کراهت شدید دارد و
احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع حرام است خواه از برای او حکم
کند یا از برای خصم او بلکه از جملهٔ کبایر است و از حضرت باقر ع منقول است که رشوه
گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرام است مگر آنکه محق باشد
و داند که بدون رشوه از برای او حکم نمیکند و حق او ضایع میشود در اینصورت بعضی تجویز
کرده‌اند و مرافعه کردن نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر
آنکه حاکم عدل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود
در اینصورت تجویز مرافعه بسوی آنها کرده‌اند و احوط آنست که تا ممکن باشد مرافعه بسوی ایشان
نکند و در حدیث وارد شده است که اگر بحق نیز از برای او حکم کند آنچه میگیرد برا او حرام است و مصحف را
بطلا و بغیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته‌اند آنرا و گفته‌اند مکروه است عشر آنرا
بطلا نوشتن چنانکه بکنند موثق از سماعه منقول است که پرسید از حضرت صادق ع که مکروه است

عشر مصحفها را بطلا می نویسد حضرت فرمود که صلاحیت ندارد و آمیزد گفت این معاش منست حضرت
فرمود که اگر از برای خدا ترک کنی خدا وسیله برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد وراق
منقولست که گفت عرض کردم بر حضرت صادق ع قرآنی را که ختم و عشرش را بطلا نقش کرده بودند
و در آخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز از آنرا مگر نوشتن قرآن را
بطلا و فرمود که خوشم نمی آید که قرآن را بنویسند مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشتند
یعنی نوشتن امیر المؤمنین ع و نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را
بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن قرآن را بطلا
حرام دانسته است و مشهور میان علما آنست که طلا کاری کردن مسجد حرام است و بعضی
مطلق نقاشی کردن را حرام دانسته اند و مستند هیچیک معلوم نیست و مسجد را داخل راه
یا خانه کردن حرام است و نجاست متعدیه را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدیه را
نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آنست
که حرام نیست مانند عمارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار
منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است که محمول بر مخالفان
مذهب باشد و حق تعالی فرموده است که میل مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس مس میکند
شما را آتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهند شد و رکون را
اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این آیه مشرکانند و بعضی گفته اند
مراد دخول با ایشانست در ظلم ایشان و اظهار راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان

بمحض

بمحض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که
رکون مودت و خیرخواهی و اطاعتست پس باید با فساق و ظالمان از جهة فسق و ظلم بد بود
و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت
ایشان یا رفع ضرر از مؤمنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند
و مشهور میان علما آنست که حرامست نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب
منسوخه مانند توریة و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتابهای سنیان و سایر
مخالفان و کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان
یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام بعلت
خراج از رعایا میگیرند از ایشان می توان خرید و قبول هبه کرد و جایزها و بخششهای ایشانرا
قبول میتوان کرد بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند که اگر اینکس را حواله کنند بر محل
باز جایز نیست گرفتن و در این شق اشکالی هست و پدر را اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از
مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و اگر نفقه او را ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت
احوط آنست که بدون مرافعه برندارد و اکثر گفته اند که زن نان و نان خورش را از خانه شوهر بدون
اذن او تصدق می تواند کرد و اگر او نهی نکند و زیاده نکند که ضرر باو رساند و اگر مالی را بکسی دهند
باشند که بفقرا و یا علما یا صلحا مثلا بدهد مشهور آنست که اگر خود موصوف بآن صفت باشد
از برای خود می تواند برداشت و بعضی قید کرده اند که بشرطیکه زیاده از دیگران برندارد و در
بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط آنست که تا نهایت اضطرار نداشته باشد برندارد

اما بیال خود می تواند داد اگر قادر بر نفقهٔ ایشان نباشد و مشهور میان علما آنست که خصی کردن
حیوانات غیر ایشان جایز است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی کان کالولها انداختن حرام دانسته
اند مطلقا و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است استخوان و دندان
فیل را فروختن و شانه و امثال آن از آن ساختن و بعضی مکروه دانسته اند و وجهی ندارد
بلکه استعمال شانهٔ آن مستحب است و از جملهٔ محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح بحرمت آن
کرده اند خواندن و شنیدن قصه هائیست که همه آنها دروغ است مانند قصهٔ حمزه و افسانهای
معلوم الکذب یا افسانها که بعضی از آنها معلوم الکذب باشد مثل روایات موضوعهٔ مخالفان
که مشتمل است بر تخطئهٔ انبیا و نسبت فسوق و معاصی با ایشان یا مدح خلفای جور یا اکرام ائمهٔ
مبتدعهٔ صوفیه یا افترا بر اکابر علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال
آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواند و شنیدن آنها چنانکه آیهٔ سماعون للکذب
بر آن دلالت دارد بنا بر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرام است دروغ
و از جملهٔ دروغ است صحبت داشتن شب بقصه های قصه خوانان که حکایتهای دروغ اختراعی را
نقل میکنند یا بر حکایتهای واقع چیزهای زیاد میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است
که حرام است شب نشینی کردن بذکر دروغ و قصه های اختراعی و قصه هائی که دروغ ها بر آنها
زیاده کرده اند و بقصه های دیگر مکروه هست برای آنکه مانع بیداری آخر شب میشود و ابن
بابویه رحمة الله علیه در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه خوانان در خدمت حضرت
صادق عم مذکور شدند فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع می کنند بر ما و گفته است

که باز

که باز از آنحضرت سوال کردند از قصه خوانان که آیا حلال است گوش دادن بسخن ایشان حضرت
فرمود که نه و فرمود که هر که گوش اندازد بسوی سخن گوئی پس تحقیق که او را پرستیده است پس
اگر آن سخن گو از جانب خدا سخن گوید او خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان
سخن گوید شیطان را پرستیده است و باز از آنحضرت پرسیدند از قول الله تعالی که شعرا
پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند و احوط آنست
که قصه های ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند هر چند راست باشد مگر از برای
مصلحتی و فایدهٔ دینی زیرا که حق تعالی فرموده است و من الناس من یشتری لهو الحدیث
لیضل عن سبیل الله تا آخر آیه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطلی را که مردم را
از یاد خدا غافل میگرداند از برای آنکه مردم را از راه خدا غافل گرداند و با آیات قرآن استهزا
کند اینها از برای ایشانست عذابی خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده اند
که این آیه در شان نضر بن الحارث نازل شده است که او تجارت میکرد و میرفت بطرف
فارس و اخبار پادشاهان عجم را میخرید و می آورد و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد صلعم
شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصه های رستم و اسفندیار
و اکاسره و پادشاهان عجم را پس خوش می آمد ایشان را شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن
قرآن را نیز از کلینی روایت کرده اند و کلینی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما بسند حسن
کالصحیح از حضرت صادق عم روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین عم قصه خوانی را
دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ ابن بابویه

بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که چون
بر هجده مرد پیر بیاد در روز جمعه که احادیث جاهلیت و ایام کفر را نقل میکند بزنید بر سرش
اگرچه بسنگ ریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغی و لغوی نباشد مجوز است و
بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است خصوصا در ماه مبارک رمضان و در شب
و روز جمعه و در مطلق شب و در حال احرام و در حرم هر چند شعر حق باشد و منقول است
که شکم که مملو چرك و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد و منقول است که کسی که
بیتی از شعر در روز جمعه میخواند بهره او در آن روز همانست و از حضرت رسول ص منقول است
که شعر از شیطانست اما از آنحضرت روایت کرده اند که از جمله شعر حکمت است و از حضرت
امیر المؤمنین و حضرت امام رضا و سایر ائمه صلوات الله علیهم شعر نقل کرده اند و مکرر
تمثل و استشهاد بآن میفرموده اند و احادیث بسیار در ثواب و فضل مدح رسول خدا
و ائمه صلوات الله علیهم و مراثی حضرت امام حسین ع وارد شده است و خلافی نیست
در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معین نامحرمی یا تعریف
حسن پسر مطلقا حرام است اگرچه در اخیر سخنی هست و گفته اند اگر تعریف حسن زن
خود یا کنیز خود در شعر یا غیر شعر بکند حرام نیست و بعضی گفته اند اگرچه حرام نیست اما
چون منافی مروتست از عدالت بیرون میبرد و لیکن اشتراط مروتی که فقها گفته اند
در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاده باشد که موهم کذبست اگر
حمل بر تجوز و مبالغه توان کرد و حرام نیست و اگر نتوان کرد و بعضی گفته اند که داخل

کذبست

کذبست و حرام است و بعضی گفته اند کذب از آن حیثیت حرام است که باعث آن میشود که مردم
خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه با انشا برمیگردد
و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلمه و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر
آنها باشد دور نیست که از اینجهت حرام باشد و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مؤمنانست
و اکثر علما اینها را حرام دانسته اند مطلقا اما چون اینها امور قلبیه اند تا اظهار نکند معلوم نمیشود
و خلاف عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار آنها معصیت است
و اصلش معصیت نیست و گمان فقیر اینست و همچنین گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرام
و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می آید و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترك
معاشرت مؤمنان نیز از جمله معاصی شمرده اند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت میکند اما
ظاهر محمول است بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترك معاشرت اسباب
بسیار میدارد و از جمله محرمات تجسس عیوب مؤمنان کردنست و آیات و اخبار بسیار در
مذمت آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانه مسلمان یا از رخنه ها و روزنها
نظر بحرم ایشان کردن حرام است و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود و چیزی بر وی زنند که منتهی
بقتل او شود خونش هدر است اما آنها باید که تا منع بکمتر ممکن باشد بزیاده تعدی نکنند و پوشیدن
حریر از برای مردان در غیر حال جنگ یا گفتا و حال ضرورت که جامه دیگر نداشته باشد و خوف
ضرر داشته باشد حرام است و اگر حریر خالص نباشد و ممزوج باشد با پنبه یا کتان یا پشم یا امثال
اینها قصور ندارد و مکر آنکه مستهلك باشد و بعضی ده یك و بعضی بیشتر گفته اند و احوط

آنست که بر وی نشینند و اگر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را
حرام است و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما شراب و مست کننده را با
ایشان آشامانیدن جایز نیست و خلافی نیست در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن در ظروف
طلا و نقره و مشهور آنست که مطلقاً استعمال آنها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه داشتن
خلافست و احوط ترک است و نقره که استعمال کنند مانند سر و دسته شمشیر و خنجر و حلقه نقره و
قطعه که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضی نقره باشد مشهور آنست که جایز است و اکثر
گفته اند که از موضع نقره اجتناب میباید کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف را
بطلا و نقره چنانکه روایت وارد شده است و احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در
حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره دار و کش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا
توان کرد سوار نشوند و در سرمه دان و ظرفهای کوچک که از برای غالیه و مثل آن میسازند خلاف است
و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد مشرفه را بقندیل طلا و نقره زینت
کردن خلاف است و همچنین خلافست در زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و در سر قلیانها
و میانها و نعلبکیهای طلا و نقره اشکالی هست و احوط اجتناب است خصوصاً از نعلبکی که در آن
احتمال حرمت بیشتر است و لولهای نقره و طلا دور نیست که تجویز باشد و در سرنی که بدهان
میگذارند اگر طلا و نقره نباشد احوط است و اینها و صندوقچه های ملبس بطلا و نقره محل اشکال است
و احوط اجتناب است از همه اینها و اگر ماکول و مشروب را از ظرف طلا و نقره بظرف دیگر بر
گردانند و بخورند آن طعام حرام نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف حکم

مردان

مردان دارند و از جمله محرمات نظر کردن مرد است از روی شهوت و تلذذ به پسران ساده بلکه لغیر
نیز در آن خلافی نیست ظاهر ایشان عملاً و ایضاً حرام است بوسیدن ایشان از روی شهوت و از
رسول خدا منقول است که زنهار حذر کنید از پسران ساده و اولاد اغنیا و پادشاهان که بدتر است از
فتنه دختران در پرده‌ها و فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی لجامی بر سر او کند و منقول است
که هر که پسری را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را ملایکه آسمان و زمین و ملایکه رحمت و ملایکه
غضب و مهیا کند خدا از برای او جهنم را و بد مصیر است جهنم برای او و اگر از روی شهوت و لذت
نباشد مرد بدن مرد را می‌تواند دید بغیر عورتین و زن نیز بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین
و مرد را حرام است نظر کردن بعورت مرد و زن را حرام است نظر کردن بعورت زن و واجب است
مرد و زن را که عورت خود را بپوشانند از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد و مراد بعورت در
مرد ذکر است و خصیتین و حلقه دبر و در زن فرج و پیش و دبر است و بعضی گفته اند عورت مرد و زن
از ناف است تا زانو و بعضی گفته اند از ناف است تا نصف ساق و قول مشهور اقوی است و بعضی گفته اند
زنان کافره نامحرمند نسبت بزنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت را و او
نیز بدن شوهر خود را میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید و
آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند
دید مادر و خواهر و بر عکس و محرمی که بشیر خوردن محرم شده باشد با ایشان حکم دارد و هر موضع را
که نظر میتواند کرد بغیر از شهوت لمس نیز میتواند کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نظر میتواند کرد
از زن محرم بسر او و دستها و سر و سینه او و ساقها و بازوها را زیرا که حق تعالی مواضع زینت را

اندام محرم حلال کرده است و اینها مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم را بغیر رو و دستهای
ایشان نمیتوان دید بضرورت خواه با شهوت باشد و خواه بدون شهوت و ایضا خلافی نیست در آنکه رو
و دستهای آنها را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با
کراهت و بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند یک نظر جایز است و اعاده نظر حرام است
و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار دلالت بر آن دارد و در نظر کردن غلام بالغ بموی مالکه
خود خلافست و مشهور حرمت است اگر خصی باشد و در خواجه سرایان که ذکر و خصیهای ایشانرا بریده باشند
خلافست بعضی گفته اند مالکه خود را میتواند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالکه را نیز
میتواند دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوط است اگرچه بعضی از اخبار دلالت بر آن دو
قول میکند خصوصا قول اول و از این حکم خنثی را استثنا کرده اند اول کسی که خواهد زنی را بخواهد
جایز است نظر کند برو و دستها و بعضی گفته اند بر مو و گردن او هم نظر میتواند کرد و روایات دارد
همچنین زن نیز میتواند نظر کند بدست و رو و مو و محاسن او و در سایر بدن غیر عورت خلافست
و احوط آنست که بدون تحلیل او نظر نکند سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بموی دست و رو
و موی کفار که در اینها مانند مادام که از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی جایز نمیدانند و اول اقوی است
چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتواند کرد چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده
که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک و زنان
پیر جایز است که مظنه شهوت و لذت نباشد علی المشهور والاقوی ششم در حالت ضرورت جایز است
نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت

کردن

کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از او پوشانیدن واجب نیست و در نابالغ ممیز خلافست
و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان نیز رو و دست خود را از او
بپوشانند و مشهور میان علما آنست که زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست
را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم زنان بمجالس مردان می آمده اند و بنمازها حاضر میشده اند و از برای حوائج خود ببازارها
میرفته اند و ایشانرا منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلافست و بعضی مطلقا
حرام دانسته اند و بعضی با لذت از خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت
سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست که زن که بمرد در آید درشت سخن بگوید و از روی عشوه و ناز و
صدای خوش آینده سخن نگوید و در وطی دبر زن خلافست بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است
و حرام است ذکر را بدست یا سایر بدن خود بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از
اعضای خود یا زن یا کنیز خود بازی کند تا او را منی بیاید جایز است و بمجرد دیگر جایز نیست و در
بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه یا کنیز خود بازی کند تا او را منی بیاید جایز است
و بمجرد دیگر جایز نیست و در آن تا منی بیاید خلافست و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز
خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اظهر و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست
در [illegible] مژدها و نثاری که در عروسیها میکنند جایز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور
آنست که خوردن از آن جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست و گفته اند برداشتن
از آن جایز نیست مگر آنکه صریحا رخصت بدهد که بردارند یا قرائن باشد که از برای برداشتن

برغسل اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل خلاف است
و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج زنی که او را بعقد دایم خواسته باشد و اذن نداده باشد بیرون
ریختن او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند که اگر چنین کند دیه نطفه را
ده اشرفی باید بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و حرام است بر مرد
وطی زنی که بعقد دایم در حباله او باشد زیاده از چهار ماه بیعذری مگر برخصت زن و حرام است
بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر از اولاد عمو و عمه و اولاد خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها
از مردان حرامند و مثل اینها از رضاع نیز حرام است وقتی که شرایط رضاع متحقق شود مانند مادر
رضاعی و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و عمه رضاعی و خاله رضاعی و دختر برادر او و دختر خواهر رضاعی
و کسی که وطی کند زنی را بعقد یا بملک حرام میشود برو وطی کردن مادر آن زن و مادر مادر او
و مادر پدر او هر چند بالا روند و دختران آن زن و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پایین
روند و اگر عقد کند زنی را و وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدر وطی کننده و اجداد او هر چند
بالا روند و فرزندان او هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و وطی نکند آن زن حرام میشود
بر پدر آن مرد و فرزندان او و دختر زن که حرام مؤبد نمیشود اما تا مادر در عقد اوست دختر را
نمیتواند خواست و اگر از مادر جدا شود دختر را میتواند خواست و در مادر زن بمحض عقد بدون
وطی خلافست و اشهر اقوی آنست که حرام است و مملوکه پدر بر فرزند و مملوکه فرزند بر پدر بدون
وطی حرام نمیشود و دو خواهر را در یکوقت بعقد خود نمیتواند داشت خواه خواهر پدری یا مادری
یا پدر و مادری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر عقد یک خواهر برطرف شود دیگری را میتواند

خواست

و بعد از عدّه رجعی و در عدّه باین در اثنای عدّه می تواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح
بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور آنست که دختر خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از
عقد آن زن نمیتواند خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و احتیاط اولی است
و فروع این مسئله بسیار است و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است و زنائی که بعد از عقد
واقع شود باعث حرمت نمیشود و مثل آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر
حرام نمیشود و در زنائی که پیش از عقد واقع شود خلافست اکثر گفته اند سبب حرمت میشود
و این احوط است و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمیشود و این اقوی نیست و بعضی گفته اند
اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر غیر آنها باشد نمیشود و مردی که کنیز را
مالک شود و دست بر او بمالد یا نظر کند بجائی از بدن او که غیر مالک نظر بآن نمی تواند کرد
بعضی گفته اند آن کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته اند و مشهور
آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان
و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم میرسد در این احکام حکم نسب دارند
و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان کرد که هر دو را وطی کند تا او
در ملک او هست وطی دیگری بر او حرام است و کسی که زنی را در عده عقد کند و عالم باشد
بعده و بآنکه عقد در عده حرام است آن زن بر او حرام مؤبد میشود و هر که بر او حلال نیست
و اگر عده نداند یا عده را داند و حرام بودن عقد در عده نداند یا هیچیک را نداند اگر
بعد از دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است و بعقد

دیگر او را میتواند خواست و در این احکام فرقی نیست میان عدهٔ رجعی و عدهٔ باین و عدهٔ وفات
و عدهٔ شبهه و میان عقد دایم و متعه و در مدت استبرای کنیز خلافست و اظهر آنست که در آن
جاری نیست و اکثر علما گفته‌اند که کسی که زن شوهر داری را عقد کند باز حکم عقد در عده دارد و در
جمیع احکامی که مذکور شد و روایات بسیار بر این دلالت میکند و چند حدیث دلالت میکند بر
آنکه حرام نمیشود و عمل اولی و احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر داشته باشد یا در عدهٔ
رجعیه باشد مشهور آنست که حرام موبد میشود آن زن بر زانی و بر دلیلش سخنی هست و در عدهٔ
باینه و عدهٔ وفات باعث حرمت نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد در عدهٔ رجعی نباشد
بر او حرام نمیشود و بعقد او را می‌تواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته‌اند تا توبه نکند آن زن
بر او حلال نیست و در روایت وارد شده است که توبه او را امتحان کند با نکه او را بخواند با آن
حرامی که پیشتر میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل
بر استحباب کرده‌اند و ایضاً خلافست در نکاح زنانی که مشهور بزنا و اشهر کراهتست و بعضی
حرام میدانند و احوط اجتنابست و اگر زن کسی والعیاذ بالله زنا کند مشهور آنست که حرام
نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته‌اند که اصرار او زن بر شوهر حرام میشود
و اگر کسی لواط کند با پسری که بعضی از ذکرش داخل دبر او بشود حرام میشود بر لواط کننده مادر و
خواهر و دختران پسر اگر آن فعل پیش از نکاح آنها باشد و اگر بعد از نکاح آنها بکند مشهور آنست که
این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد مثل مادر مادر پسر و مادر پدر او و همچنین هر چند
بالا روند و خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور آنست که در فاعل

ومفعول

ومفعول فرقی نیست میان آنکه صغیر باشند یا بالغ و مشهور آنست که بر مفعول چیزی حرام نمیشود
و بعضی گفته‌اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشوند و مستندی ندارد و مشهور
آنست که محرم هرگاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرامست زن بر او حرام موبد میشود
و بعضی گفته‌اند اگر جاهل بحرمت باشد نیز حرام میشود و بعضی گفته‌اند که عالم باشد مطلقا حرام
میشود خواه دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد دایم چهار زن
میتواند خواست و دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمی‌تواند خواست و دو کنیز و دو آزاد می‌تواند
خواست و زیاده بر چهار او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هر چند خواهد میتواند
گرفت و غلام بعقد دایم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه
هر چه خواهد و ملک یمین نیز بنا بر قولی که مالک شود و زن را اگر سه طلاق بگویند تا محلل در میان
نباشد حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام موبد میشود و از جمله احکام عدل میان زنانست
و از جمله آنها آنکه هر چهار شب یک شب نزد یکی از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقه
بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح
بسیار است و در این رساله احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن باین که او را تشبیه بظهر مادر و
خواهر و سایر محرمات بکند حرامست و احکامش بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلاست
که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه و احکام آن بسیار است و از جمله آنها لعانست
که نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و زن و شوهر نزد حاکم شرع بر
یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقق

لعان زن بر او حرام موبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد شود
و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند داشته باشد بسیار
و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها و تحقق
شرایط آنها مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت بسیار است و مخالفت آن حرام است
و حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز نیست و لقطه و ضالّه نیز احکام بسیار دارد و احکام
شوارع و مساجد و مدارس و قناطر و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات
ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار
هست از چهارده تا هفده اول خونی که از ذبیحه بیرون می آید نه آنچه در رگها میماند و آنچه در
میان دل و جگر میماند پاکست و در حلال بودن آن خلاف کرده اند دوم سپرز است
و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست سیم ذکر است و در آن هم خلافی معلوم نیست چهارم
خصیها است و آنرا نیز بی خلاف نقل کرده اند پنجم سرگین است و در این نیز خلافی نقل نکرده اند
باعتبار خباثت ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم مراره است یعنی زهره هشتم مشیمه
است و آن پرده ایست که فرزند در میان آن میباشد نهم فرج ماده است بیرون و
اندرون دهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم
علبا است و آن دو پی کنده است که از دو طرف فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت
دبر کشیده است دوازدهم غددها و گرهها است که در میان چربی گوشت میباشد سیزدهم
ذات الاشاجع است و آن پیه ها است که در پشت پاهای حیوانات میباشد چهاردهم

خرزه

خرزه دماغ است و آن غده ایست خاکستری رنگ که در میان مغز کله میباشد مانند کرمی تقریبا
بقدر نخودی هست پانزدهم حدقه است یعنی مردمك دیده که محل سیاهیست نه جمیع چشم
شانزدهم عروق است و گویا مراد ایشان رگهای بزرگ باشد چنانکه در بعضی احادیث بجای آن
اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها و احوط آنست که حلقوم را هم نخورند و اگر تمام رگها مراد باشد
باید جمیع گوشت را ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند بروشی که یهود میکنند هفدهم رگ گوشت
دلست و در غیر پنج چیز که اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصا
در عروق و گوشهای دل که اکثر علما مکروه میدانند و ابن بابویه گفته است که در بعضی از
روایات بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده است و این سبب بعضی از معاصرین کله و پاچه را
حرام میدانستند باعتبار آنکه اینها را غالبا با پوست میپزند و بچنین حدیث مرسلی با معارضه
عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت مشکل است با آنکه احادیث در مدح کله و پاچه وارد
شده است و در آیه کریمه وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهند داد از برای شما
گوشهای شما و دیدهای شما و جلودها و احادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجها است
و قلوه را گفته اند مکروه هست خوردن و نهی از آن وارد شده است و حیوانی که مدتی عذره آدمی
بخورد به تنهائی گوشت آن حرام میشود بنابر مشهور و بعضی گفته اند مکروه هست و در حدش خلاف
هست و بعضی گفته اند حدش آنست که گوشتش بد بو شود و یا استبرا از جلال بودن بدر
می آید که علف دیگر بآن بخورانند شتر را چهل روز و گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز
علی الخلاف و گوسفند را ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهارده روز و مرغ آبی و مرغ

خانگی را سه روز یا پنج روز و ماهی را یکشبانروز و احوط آنست که در این مدتها علف پاک
باو بخورانند و مشهور آنست که چهارپائی را که آدمی وطی کند گوشت آن را و نسلی که بعد از آن
بهم رساند حرام میشود و واجب است آنرا ذبح کنند و باتش بسوزانند اگر مقصود از آن گوشت
باشد و ایضا مشهور آنست که حیوانی که شیر خوکی را بهم بخورد اگر گوشتش بآن روئیده و
استخوانش بآن محکم شده است گوشت و شیر آن مکروه است و سنت است که هفت روز
آنرا استبرا کنند و اگر گوشتش بآن روئیده و استخوانش محکم شده است حرام میشود گوشت
آن حیوان و گوشت نسل آن که بعد از آن بهم رسانیده است و خوردن خاک و گل حرام است
غیر تربت حضرت امام حسین ع بقصد شفا و شیره انگور که بجوش آید حرام است تا دو
ثلث آن برود یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلاف است و اشهر و اظهر عدم حرمت است
و کشمش طعام حرام نیست و بدانکه تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز نیست مگر در دو
موضع اول خوردن در خانها آنها که حق تعالی در قرآن فرموده است و لا علی انفسکم ان
تأکلوا من بیوتکم یعنی حرجی و گناهی بر شما نیست اگر بخورید از خانهای خود بعضی گفته اند مراد
بخانهای خودشان خانه اولاد ایشانست زیرا که فرزند و اموال او تعلق به پدر دارد و بعضی از
ازواج را هم داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را ذکر نکرده اند برای آنکه بطریق اولی معلوم
بود و دور نیست که ذکر انفس از برای مبالغه در حلیت آنهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که
در خانه خود بیابد و نداند که از او است او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم یعنی یا خانهای
پدران شما یا خانهای مادران شما و خلافست در آنکه اجداد در پدران داخل است مثل

پدر پدر و پدر مادر و همچنین خلاف است در آنکه جدات در مادران داخلند مانند مادر مادر
و مادر پدر او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم یا خانهای برادران شما یا خانهای خواهران شما او
خواهراعم اند از آنکه پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری او بیوت اعمامکم او بیوت
عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم یعنی یا خانهای عموهای شما یا خانهای عمهای شما یا
خانهای خالوهای شما یا خانهای خالهای شما اینها نیز اعم اند از آنکه عموی و خالوی پدری باشند
یا مادری و ظاهر آنست که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل نباشند او ما ملکتم
مفاتحه یعنی آن خانه که مالک باشید شما کلیدهای آنرا بعضی گفته اند مراد خانه بندهٔ آدمی است زیرا
مال بنده از آقا است یا خانه کسی که آدمی را بر او ولایتی باشد مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر
معروف از مال ایشان میتواند خورد و بعضی گفته اند آنست که در خانه خود مالی نهاده بود و ندانسته
که از او است و از حضرت صادق ع منقول است که مراد از این مرد یست که وکیلی داشته باشد و در
مال او قیام نماید بدون اذن او از مال او بخورد او صدیقکم یعنی یا خانه دوست و یار شما و در
معنی صدیق خلافست بعضی گفته اند مراد دوستی است که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند
آنست که باطن او با باطن تو موافق باشد همچنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است و از حضرت صادق
منقول است که بخدا قسم که او مردیست که داخل شود در خانه صدیق و یار خود بی رخصت بخورد از طعام او
بدون رخصت و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از شما
دست خود را داخل میکند در آستین مصاحب خود یا جیب او که مال بردارد گفتند نه حضرت فرمود
که پس شما صدیق و دوست یکدیگر نیستید و ایضا از آنحضرت منقول است که از جمله عظیم بود در

حرمت صدیق آنست که حق تعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام کردانیده است بمنزلهٔ
نفس و پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق بزرکتر است از پدر و مادر که
اهل جهنم در وقتی که استغاثه کردند استغاثه بپدران و مادران نکردند بلکه کفتند نیست ما را
شفاعت کنندکان و نه صدیق مهربان لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا یعنی نیست
بر شما باکی و حرجی در آنکه بخورید باهم یا پراکنده و متفرق بدانکه ظاهر این آیه کریمه اینست که آدمی
از خانهٔ اینجماعت مطلقا چیزی میتواند خورد از مال ایشان و اکثر علما قید کرده اند اینحکم را بآنکه
علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اکر ظن قوی بعدم رضا داشته باشد خلاف کرده اند و
بعضی قید کرده اند بآنکه باذن ایشان داخل آنخانه شده باشد و بعضی کفته اند که جایز است خوردن
از چیزهایی که اکر نخورند خوف فساد آن چیزها باشد و این دو قید بی دلیل است و کویا از برای این
تحقیقات را کرده اند که بنای حکم را بر این کذاشته اند که در اینصورتها ظن برضای مالک حاصل است
و کفته اند که چون ظاهر حال در این خانها آنست که صاحب خانه راضی باشد بخوردن و این اقامهٔ مقام
اذن صریح کردانیده اند همچنانکه در صورتی که قرائن اذن را واضح است رخصت طلبیدن قبیح بیچ
مینماید مثل آنکه طعامی را نزد کسی حاضر کند و بکوید رخصت میدهید که از این طعام بخورم و بعضی
کفته اند اموال همه از خداست و او اعلم است بمصالح عباد و آیه مطلق است میشود که حق تعالی از
برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد و هر چند مالک نهی کند او تواند
خورد چنانچه در جامع الجوامع کفته است که از ائمهٔ هدی علیهم السلام منقول است که باکی نیست در خوردن
از خانهٔ اینجماعت بغیر اذن ایشان از برای رخصتی که هست که کرسنه باشد و داخل باغی شود از میوهٔ آن

بر حلیت بصاق و در مجمع البیان است که رخصت خوردن از آنجا بدون اذن ایشان
ع

بالغ

بالغ بخورد یا در سفر بکلهٔ کوسفندی برسد و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد و این توسعه ایست که حق تعالی
بر بندکان نشر کرده است و بعضی کفته اند این آیه دلالت میکند بر اباحهٔ اکل زوجه از خانهٔ زوج خود و اکل فرزند
از خانهٔ پدر و مادر و پدر و مادر از خانهٔ فرزندان چنانکه نفقهٔ او بر ایشان واجب باشد و شرایط متحقق باشد
احتیاج باذن نیست مکر آنکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند و یا عدم وجوب نفقه از اذن نخواست مکر اکر
علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این بغیر بسیار دور از کار است و اکر اجماع متحقق باشد بر عدم
جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقیید در آیه ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد
و در روایت زراره وارد شده است که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده آنکه
زن میتواند بخورد و تصدق کند از خانهٔ شوهر و صدیق میتواند بخورد از خانهٔ برادر مومن
و تصدق کند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال اینجماعت
که در آیه مذکور شده اند هر کاه که کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانهٔ ایشان و نماز بر فرشهای
ایشان و در جامهای ایشان و وضو ساختن بآب ایشان و سایر تصرفات در اموال ایشان اکرچه
روایت سابق دلالت بر جواز بر داشتن زر از آستین و جیب صدیق می نمود اما بمجرد آن دو روایت
تخصیص عمومات آیات و اخبار مشکل است بلی از احادیث معتبر ظاهر میشود که مردم را در نهرها
و قنوات حق خوردن و وضو و غسل و استنجا و سایر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته
باشد بوده باشد چنانچه منقولست که سه چیز است که همهٔ مردم در آن مساویند آب و آتش یعنی هیزم
از برای سوختن از کوهها و صحراها و کیاه یعنی آنچه در صحراهای مباح میروید و همچنین نماز کردن
در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از آنها چنانکه متواتر است از حضرت رسول

که خدا زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز کردانیده است و پاک کننده کردانیده است و
تجویز کرده اند که وصی و قیم مال ایتام اجرت المثل عمل خود را بر دارد یا احتیاج یا مطلقا و احوط آنست
که اقل الامرین از خرج ضروری و اجرت المثل را بر دارد دوم مشهور میان علما آنست که جایز است آدمی را
که بخورد از آنچه بر او میگذرد از میوه درخت خرما و سایر درختان میوه دار یا بوستان خربزه و امثال
اینها یا خوشه گندم و جو و اشباه اینها حتی آنکه شیخ طوسی بر این دعوی اجماع کرده است و احادیث
بر جواز دلالت میکند و بعضی جایز ندانسته اند باعتبار حدیث صحیح که بر منع وارد شده است و
آنها که تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد خوردن نرود و افساد نکند و با خود بدر نبرد و علم و ظن
بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا علم برضای مالک نباشد نخورد و مشهور میان
علما آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض محض لهو و سیر باشد حرام است و تمام
کردن برین ادای از خدا یا رسول یا ائمه هدی صلوات الله علیهم حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند
و حرام است زنان را در مصیبتها طپانچه بر رو زدن و رو خراشیدن و مو واکردن و بر بدن و ایضا
مشهور حرمت جامه چاک کردن مردان و زنان از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز
کرده اند که پسران چاک کردن بر پدر و برادر و روایات معتبره دارد و در بعضی از روایات تجویز جامه
دریدن زن را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از علما کراهت است و احوط آنست و مشهور
آنست که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرام است و طبیب حاذق را جایز است طبابت کردن
و همچنین حجامت کردن و بریدن عضوها اگر ظن تلف باشد و چشم دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن
و امثال اینها با آنها احتیاط و غیر حاذق را هیچیک از اینها جایز نیست و مشهور آنست که حرام است

که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند بی آنکه ثالثی با ایشان باشد و مضاجعه نامحرم مکر آنکه جامه
در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کند دستش را نفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف
برهنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر
محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحافی را
در میان ترک کنند و ابن بابویه از حضرت صادق عم روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا صلعم از بوسیدن
مردم در را و از آنکه دو مرد پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد بی ضرورتی و از حضرت
صادق عم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پسر و پسر را و پسر و دختر را
و دختر و دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند و از یکدیگر در خوابیدن و در یک رختخواب نخوابند
و گفته است و در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رختخواب ایشان را جدا کنند
و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم را که او را
ببوسد و در بر گیرد و احوط آنست که غسال را نیز نبوسد و در بر نگیرد در دامن ننشاند چنانکه در روایتی
وارد شده است و در اکثر احادیث نهی از بوسیدن و در بر گرفتن و در دامن نشاندن دختر شش ساله
وارد شده است و شاید در مابین پنج و شش مکروه باشد در داخل شدن خانه اجانب واجبست
رخصت طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهر اوجب این سلام واجب باشد چنانکه حق تعالی
فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید داخل شوید در خانها غیر خانهای خود تا آنکه خبر
کنید یا رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که تکلم کند
بگفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنحی بکند که خبردار کند اهل خانه را بر فرمود که سلام

کنید بر اهل آن خانه گفته اند یا آنکه سه مرتبه بگوید السلام علیکم داخل شوم اگر رخصت بدهند داخل
شود والا بر گردد پس فرمود این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر
شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آن خانها احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را
و اگر گویند شما را بر گردید پس بر گردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا بکردهای شما داناست
بر شما نیست باکی و گناهی که داخل شوید در خانهائی که محل سکنای مخصوص مردم نیست مانند رباطها
و کاروان سراها که در آنها متعی از برای شما هست یا متاعی برای فروختن گذاشته اند که هرگه خواهید
بروید و بخرید و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان میکنید و دور نیست که دیوان
خانهای اکثر مردم که قرینه اذن در دخول در آنها باشد این حکم داشته باشد و بسند معتبر از
حضرت صادق ع منقول است که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول را میشنوند و در دوم
حذر میکنند و در سیم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت نمیدهند پس آنکه
رخصت طلبیده بر میگردد و بسند صحیح از آنحضرت منقول است که استیناس که حق تعالی فرموده نعل
بر زمین زدن و سلام کردن است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر
مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامها است و کاروان سراها و آسیاها در آنها بی رخصت
داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر از حضرت رسول خدا ص از آنکه داخل شوند مردان بر
زنان نامحرم مگر برخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان بآنها است و ایضا بسند صحیح از حضرت
صادق ع روایت کرده است که میباید که رخصت بطلبد مرد چون داخل خانه پدر خود شود و پدر
هرگاه خواهد داخل خانه پسر شود در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند صحیح دیگر روایت کرده است

که پرسیدند

که پرسیدند از آنحضرت که مرد میباید رخصت بطلبد بر پدر فرمود که بلی من بر پدر رخصت
میطلبیدم و مادرم نزد او نبود و فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم و
رخصت میطلبیدم که مبادا با او پدرم خلوت کرده باشد و راضی برفتن من نباشند و اگر
سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضا بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت که میباید مرد رخصت
بطلبد بر دختر و خواهرش و اگر شوهر داشته باشند و در حدیث دیگر فرمود که کسی که بالغ شده باشد
داخل نشود در خانه مادرش و نه خواهرش و نه خاله اش و نه سایر مگر باذن ایشان و تا سلام نکند
رخصت نمیدهند و سلام طاعت خداست باز حق تعالی فرموده ای گروه مؤمنان باید که
رخصت بطلبند از شما آنها که بنده و ملک یمین شمایند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما
از آزاد آن سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامهای خود را میگذارید که
خواب قیلوله کنید و در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها سه وقت اند که مظنه آنست
که خود را نخواهید مستور دارید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند ایشان بر گرد شما
میگردند در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج دارید چنین
بیان میکند خدا از برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد
بلوغ یعنی آزادان پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانچه رخصت میطلبیدند آنها که پیشتر
از ایشان بودند از بالغان آزاد و در سایر اوقات این مضمون آیاتیست که در این باب وارد
شده است و احکام و فواید بسیار از اینها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده اند و حتی
بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ

نیستند و بعضی از فواید را باید مذکور ساخت اول آنکه حق تعالی امر کرده است ممالیک را که
در این اوقات رخصت بطلبند مراد از ممالیک که هست بعضی از مفسرین عامه گفته اند مراد کنیزانند
و احادیث ما نفی این میکند خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث داله
صریح است در آنکه مراد غلامانند و پسر کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان
هر دو داخلند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در این و ممکنست نسبت بکنیزان محمول
بر استحباب باشد بنا بر قیدی دویم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشند
الا فرق میان ایشان و آزاد باشد و موید قول جماعتی میشود که غلامان و خواجه سرایان را
محرم میدانند سیم آنکه تکلیف اطفال باستیذان با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد و بعضی
گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشانست که ایشان را امر کنند باین بکنند و آنکه فرموده است باکی بر شما
و بر ایشان نیست اشعاری باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحبابست و تکلیف استحبابی
نسبت بایشان میباشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و
بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست که هر یک
مظنه کشف عورت و اکثر بدنست اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتیست که از خواب بر میخیزند و
سر را میگشایند و تبدیل جامه شب بجامه روز میکنند و وقت ظهیره وقت قیلوله است و مضاجعت
با یکدیگر و انداختن بعضی از جامها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب
و مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از این
منع از دخول بدون اذن شده است و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که میباید

خادم تو بحد بلوغ برسد رخصت بطلبد در سه وقت عورت هر چند غلام او در میان خانه تو باشد
و خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و
خلوتند ثم طوافون علیکم تاکید و تعلیلی است از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن
ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را با ایشان احتیاج و ایشان را بشما رجوع هست اگر در همه
اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر شما و ایشان دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه حکم
سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها
یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها پس کنید شما نیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا
بدرستی که خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای بیان مفاد این آیه تحقیق چند
مطلب ضرور است اول خلاف در معنی تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر
کرده اند و بعضی گفته اند هر دعا و تحیتی داخل است و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل را
شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیر این آیت است و بعضی گفته اند مراد عطیه و
بخشش است یا باید آنرا پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است
و از اخبار معتبر ظاهر میشود که یا مراد خصوص سلام است یا هم سلام و دعا و اگر اعم باشد شامل آنست
چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که اگر یکی از شما عطسه کند بگوئید
یرحمکم الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند
و ابن شهرآشوب روایت کرده است که جاریه حضرت امام حسن ع یکدسته گلی از برای آنحضرت
آورد حضرت او را آزاد کرد از سبب آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب فرموده است

در این آیه و بهتر از آن کل آزاد کردن او بود و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده که
که رد جواب کتاب واجب است مانند رد سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن
عباس روایت کرده است که تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتیست
که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السلام علیکم در جواب بگوئی
و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته تحیت باحسن کرده و این منتهای سلام است و اگر کافر سلام کند
میگوئی و علیکم و بعضی گفته اند هر دو از برای مسلمانانست و روایت کرده اند که مردی نزد حضرت
رسول آمد و گفت السلام علیک حضرت گفت و علیک السلام و رحمة الله علیه و برکاته پس دیگری آمد
و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته حضرت گفت و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس دیگری
آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته حضرت گفت و علیک صحابه گفتند یا رسول الله از
برای اول و دویم زیاده کردی و از برای سیم زیاد نکردی حضرت فرمود که سیم چیزی از تحیت را
از برای من نگذاشت پس من مثل آنرا برا او رد کردم و بالجمله سلام البته داخل تحیت است و جوابش
واجب است و تحیتهای قولی دیگر احوط آنست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم نماز و تحیتهای
فعلی مذکور خواهد شد ان شاء الله دویم بعضی از اصحاب گفته اند اگر بگوید السلام علیک یا
علیکم السلام صحیح است و واجبست رد آن و علامه رحمه الله گفته است اگر علیکم السلام بگوید
جوابش واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤید اینست آنکه عامه روایت
کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول صلعم آمد و گفت علیک السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک
السلام تحیت مردها است چون سلام کنی بگو سلام علیک پس آنکه جواب تو گوید میگوید علیک السلام

وهمچنین

و همچنین خلاف کرده اند در سلام و سلاما و السلام و سلام علیک و سلام الله علیک و ظاهر ابن
ادریس آنست در همه یک از اینها و امثال اینها رد سلام واجب نیست و عموم آیه شامل اینها هست
و وجوب رد اظهر است سیم خلاف است در آنکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیک
السلام بتقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره اینست و اگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلام و اگر
او را جمیع اند و بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند و هر یک بر دیگری
سلام کند بر هر یک جواب سلام دیگری واجب است تا اینجا کلام علامه بود و ابن ادریس و جمعی از فقها
آنست که سلام علیکم در جواب کافی است و این اقوی و اظهر است چنانکه در حسنه ابرهیم بن هاشم از حضرت
صادق ع منقول است که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگویید علیک چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب
آنست که رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبره است و اخباری که دلالت میکند بر
آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد باحسن واجب است از طرق عامه است و محل اعتماد نیست پنجم علما
اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائیست یعنی بر یکی از دیگران ساقط میشود اما شرط است
که آنکه جواب میگوید داخل آنها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غرض سلام کننده شخص معینی باشد
او باید جواب بگوید و بجواب دیگران ساقط نمیشود دوم مکروه است کسی را که بر جمعی داخل شود مخصوص
گرداند بعضی را بسلام بلکه باید بر همه سلام کند و مقصودش سلام بر همه باشد و خلاف است در آنکه برد کردن
صبی ممیز از دیگران ساقط میشود یا نه و احوط آنست که اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد
جواب او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلاف است و ظاهر آیه وجوبست ششم مشهور آنست که وجوب
رد فوریست و کسی که تاخیر کند گناهکار است و بعضی گفته اند بر ذمه او میماند مانند سایر حقوق تا

ادا کند هفتم اکثر علما گفته‌اند واجبست جواب را بسلام کننده بشنوانند در غیر حال نماز تحقیقاً اگر
کر نباشد و تقدیراً اگر باشد یعنی چنان بگوید اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که در کر باید اشاره
یا حرکتی کند که بر او معلوم شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است
که چون سلام کنید باید بلند بگوید تا نگویید سلام کردم و بمن رد نکردند و شاید سلام کرده باشند
و ایشان نشنوانیده باشند و کسی که رد سلام میکند بلند بگوید تا نگویند سلام کننده که من سلام
کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا کند از پس دیواری یا پرده و بگوید
السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا
بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد بعضی از علما گفته‌اند واجبست جواب و بعد از آن ترجیح داده است
که اگر ندا را بشنود واجبست جواب و در صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او متین است
و بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده‌اند که در هنگام برخاستن از مجلس و مفارقت از
جمعی سلام میکنند آن دعا است نه تحیت و جواب آن واجب نیست سنت است **مؤلف گوید**
که از کلام علامه رحمه الله استظهار میشود که سلام هنگام مفارقت سنتی ندارد و حمیری در
قرب الاسناد از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید وداع کند برادران خود را بسلام اگر بعد از رفتن
او در حرف خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود و در ثواب آن و اگر در امر باطلی
شروع کنند گناهش بر آنها خواهد بود و بر او گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت
رسالت روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را

بسلام

بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه متأخرین اعتنا باینها نکرده است و ورود
نیست که از برای استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم آیه استدلال بر وجوب جواب
میتوان کرد هشتم بعضی گفته‌اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبی بنا بر آنکه صدای زن عورت است
و اکثر متأخرین در این باب توقف کرده‌اند بنا بر آنکه دانستی که حرمت شنیدن صدای زن بر
ثبوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن
بلکه صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده‌اند که رسول خدا ص سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب
میگفتند و حضرت امیر المؤمنین ع سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زن جوان سلام
کند و میفرمود میترسم خوش آید مرا صدای او و بر من داخل شود از گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنم
از اجر و ثواب و گویا حضرت اینرا از برای تعلیم دیگران میکرده‌اند و بنا بر قول جمعی که سلام بر
اجنبی را حرام میدانند خلاف است که اگر سلام کند جواب سلام او واجب است بر اجنبی یا نه و اگر
مرد اجنبی بر زن سلام کند باز خلاف است که جواب بر او واجب است یا نه و اظهر وجوب است
در جمیع این صورتها هم خلاف است که آیا ابتدای سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما
گفته‌اند جایز نیست و خلافی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بنهی وارد شده است اما
اگر اجماعی نباشد جزم بحرمت مشکل است و علی ای حال باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت
و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض
کردم بخدمت حضرت کاظم علیه السلام که مرا خبر ده اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او
سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود که بلی دعا بتو نفعی نمیرساند و ایضا بسند حسن

کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه رحمه الله گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه
ابتدا و اگر سلام کند بر او ذمی یعنی کافری که در امان باشد یا کسی او را نشناسد و بعد از سلام
معلوم شود که ذمی بوده است جواب او بگوید بغیر از سلام بلکه بگوید هداک الله یعنی هدایت
کند ترا خدا یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو گرداند صباح ترا یا اطال الله بقاءک یعنی
دراز گرداند خدا بقای ترا و اگر ذمی سلام بکند بگوید و علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن
کالصحیح از حضرت امام محمد باقر عم منقول است که رسول خدا صم فرمود که اگر مسلمانی بر شما
سلام کند بگوئید السلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک و بسند موثق از
حضرت صادق عم منقول است که حضرت امیر المؤمنین عم فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را
بتسلیم و اگر سلام کنند بر شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق عم منقول است
که اگر یهودی و نصرانی و مشرک بت پرست بر کسی سلام کند و او نشسته باشد بگوید علیکم
و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس از این احادیث معتبره معلوم شد که
کفار را مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر در این باب بسیار است مگر در
حال حاجت و ضرورت و در جواب ایشان باید گفت علیک یا و علیک یا علیکم یا و علیکم
با واو و بدون واو هر دو جایز است و بعضی از علما با واو تجویز کرده اند و آیا سلام تمام بر
ایشان میتوان کرد و بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است و آیا جواب ایشان
یکی از آن آنجا که مذکور شد واجب است خلافست و احوط آنست که ترک نکند و آن تحیات
غیر سلام که علامه رحمه الله گفته است و در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است

از حضرت

از حضرت امام رضا عم که بحضرت صادق عم گفتند چه گونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود
میگوئی بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو و از خالد
قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق عم عرض کردم که ملاقات میکنیم با ذمی و با من مصافحه
میکند فرمود دست خود را بخاک یا بدیوار بمال گفتم مصافحه میکند فرمود دست خود را بخاک یا
بدیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی و دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی
و در حدیث صحیح از حضرت باقر عم روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کند دست خود را
بشوید و وضو نسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از زیر جامه باو
مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما شستن را حمل کرده اند بر آنکه برطوبت باشد و بر
حال مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد و اخیر را حمل بر استحباب کرده اند دهم در سلام
و ابتدای بسلام فضیلت و ثواب بسیار وارد شده است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
و از حضرت صادق عم منقول است که ابتدا کننده بسلام اولی است بخدا و رسول او و از حضرت
امیر المؤمنین عم منقولست که در سلام هفتاد حسنه است شصت و نه حسنه از برای ابتدا
کننده است و یک حسنه از برای جواب گوینده و از حضرت رسول صم منقول است که بخیل ترین
مردم کسی است که بخل نماید بسلام و احادیث بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده است
و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که
افشای سلام آنست که بخل نورزد بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق عم منقول است
که از جمله تواضع آنست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

منقول است که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید
جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جملهٔ حق مسلمان بر مسلمان آنست که سلام
کند بر او هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر ع روایت کرده است که سلمان رضی الله
عنه میگفت افشا کنید سلام خدا را بدرستی که سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم
ترک سلام مکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی
وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق ع که حضرت امیر المؤمنین
کراهت داشت از رد سلام در حال خطبهٔ امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق ع روایت
کرده است که سه کسند که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی که پیاده بنماز
جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضاً از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که رسول
خدا ص نهی کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و بر کسی که صورتها
میسازد و بر کسی که نرد بازی میکند و بر کسی که بر تختهٔ چهارده خانه قمار میکند و من زیاد میکنم
پنجم را نهی میکنم از آنکه سلام کنید بر شطرنج باز و ایضاً روایت کرده است از حضرت صادق
از پدرانش علیهم السلام که شش کسند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی
و شخصی که بر غایط باشد و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که در شعر خود فحش
بزنان محصنهٔ عفیفه گوید و بر آنها که بفحش طیبت مادران یکدیگر را فحش میگویند و ایضاً از
حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که شش کسند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان
یهودی و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط و طنبور

می نوازند

می نوازند و آنها که بمادران یکدیگر دشنام میدهند و بازی شعرا و ایضاً از حضرت صادق ع از
پدرش ع روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نصاری و نه بر گبران و نه بر بت پرستان و نه
بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه بر شطرنج باز و نرد باز و نه بر مخنث و نه بر شاعری که فحش
بزنان محصنه میگوید و نه بر نماز کننده زیرا که نماز کننده نمی تواند رد سلام بکند و سلام او
مستحب است و جوابش واجبست و نه بر کسی که سود خورد و نه بر کسی که بر غایط نشسته باشد و نه بر
کسی که در حمام باشد و نه بر فاسقی که علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه
بسیار کرده است و در بعضی از روایات نهی در جواب سلام شارب الخمر وارد شده است و راویان
اکثر این احادیث عامی اند و علما از این باب احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی
را اعتقاد آنست که کسی که در بعضی از احوال سلام کند مثل حمام در وقت خطبه و در نماز جوابش
واجب نیست و باین احادیث تخصیص آیهٔ کریمه نمیتوان کرد و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجب است
و نهی از سلام بر اینجماعت ممکن است محمول بر کراهت باشد یا کراهت واقعی یا بمعنی اقل ثواب
چنانکه آخوند ملا احمد رحمه الله هر دو را احتمال داده است و کراهت سلام در حمام وارد شده است که
در صورتیست که لنگ نه بسته باشند و بعضی از ائمه علیهم السلام در حمام سلام کرده اند و مشهور آنست
که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلافی وارد و دور نیست که احادیث
نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که نرد و شطرنج
بازی کند و کسی که غنا و خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب کبوتر پراند و هر که مشغول
بفسق باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور نیست که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب

باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته‌اند که ساقط میشود رد سلام هر گاه در حال خطبه
باشد یا قراءت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب ساقط نمیشود بسبب
اشتغال بنده و بلی اقوی نزد من آنست که مکروه است که سلام بر اینها کنند زیرا که جنابا باشد
کاو را مشغول کرده‌اند از قیام بواجب اگر رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند و اینقول دو علت هر دو
ضعیف‌اند یازدهم در آداب سلام است سنت است که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه کلینی بسند
معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه کس‌اند که بر ایشان بصیغه جماعت رد میباید کرد
هر چند یکی باشد در وقتی که کسی عطسه کند میگوید یرحمکم الله هر چند با او غیر او نباشد و مردی
که بر مردی سلام کند میگوید سلام علیکم و مردی که دعا از برای مردی میکند میگوید عافاکم الله
هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی ملائکه کاتبان اعمال و غیر آنها هستند و
میباید قصد همه بکند میباید سایر مومنان را در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد
بانکه باید سلام بر زن نیز بخطاب مذکر واقع شود اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام
بعضی از اصحاب است و بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که کسی که بگوید السلام
علیکم آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است
و باید زیاد نکند سلام کننده و از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب نیز زیاده
از قدر مقرر نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه گذشت بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک
السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود تجاوز مکنید از برای ما از آنچه

ملائکه

ملائکه گفتند بپدر ما ابرهیم ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و مستحب است سلام
کند سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر بیشتر و خورد سال بر بزرگتر و اسب سوار بر استر
سوار و هر دو بر الاغ سوار و هر که داخل مجلسی شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از
اینها عکس کنند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت رسول ص سلام
میکرد بر اطفال دوازدهم حق تعالی فرموده است فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم
تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی هر گاه داخل شوید در خانه چند پس سلام
کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با برکت دنیا و آخرت
و طینت پاکیزه نفس شنونده بدانکه خلافست در تفسیر این آیه کریمه اول آنکه مراد اسلام بر اهل
آن خانه است که گویا ایشان بمنزله جان شمایند از باب لا تقتلوا انفسکم یعنی یکدیگر را مکشید
و تحیة من عند الله اشاره بفضیلت سلام خواهد بود یعنی بروش جاهلیت صباح الخیر و
مساء الخیر و انعم صباحا و امثال آنها مگوئید و سلام مکنید که آن تحیتی است که خدا برای شما
پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوبست چنانکه علی بن ابرهیم روایت کرده است
که اصحاب حضرت رسول ص چون بنزد آنحضرت می‌آمدند میگفتند انعم صباحا و انعم مساء و
این تحیت اهل جاهلیت بود پس حق تعالی فرستاد و اذا جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله
یعنی و هر گاه آیند بنزد تو تحیت میگویند ترا بآنچه تحیت نکرده است ترا بآن خدا پس حضرت
فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای ما اینرا بتحیتی که بهتر است از این و آن تحیت
اهل بهشت است بگوئید السلام علیکم دویم مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه

در معانی الاخبار از حضرت باقر ع روایت کرده است که مراد سلام کردنست بر اهل خانه در وقتی که
داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند اینست سلام بر انفس شما و در مجمع البیان اینمضمون را
از حضرت صادق ع روایت کرده است سیم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در
خانه نباشد بآنکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و علی بن ابرهیم در تفسیر روایت
کرده است که تفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه خود شود و اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند
بر ایشان و اگر کسی نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ چنین است که در
بعضی گفته اند اگر کسی را نبیند بگوید السلام علیکم و رحمة الله و قصد کند دو ملک را که با او میباشند
و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که هر گاه احدی از شما داخل
منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بگوید السلام علیکم و اگر او را اهلی نباشد بگوید السلام
علینا من ربنا و هر گاه برادر مؤمن تو بگوید حیاک الله بالسلم بگو حیاک الله بالسلم و احلک دار
المقام و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر گاه احدی از امت مرا
ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و هر گاه داخل خانه خود شوی سلام کن بر ایشان
تا خیر خانه تو بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد
شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر وجوه است و مؤید است باحادیث معتبره و
تکلف در انفسکم نباید کرد و بنا بر این دور نیست که مراد از آیه این باشد که سلام کنید بر خود از
خدا بآنکه بگوئید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر ع
سیزدهم خلافی نیست میان علمای امامیه که هر گاه کسی در نماز باشد دیگری بر او سلام کند

واجبست

واجبست بر او که تلفظ کند برد سلام و خلافست در آنکه اگر نکند نماز او باطل است یا نه
بعضی گفته اند مطلقا باطل است و بعضی گفته اند اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از رد بعمل
آورد باطل میشود و الا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته و در بحار ذکر کرده ام و حکم ببطلان
مشکل است و احوط اعاده است اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهر انست که در رد سلام معتبر است
آنست که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع
شود تمام کردن کلمه یا کلام منافات ندارد چهاردهم مشهور میان علما آنست که اگر سلام کند
کسی بر آدمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجب است که جواب بمثل آن باشد و جایز نیست جواب ب
علیکم السلام و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید خوبست و متابعت
مشهور اولی و احوط است و اگر بجای علیکم علیک بگوید در حصول رد تردد است و اگر سلام
کند و علیکم السلام بگوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا کند
و او مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب او واجبست
یا خلاف مستحبست و وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب اما متعین است سلام
علیکم یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است هر چند
معارض نیز دارند و قول بتخییر خالی از قوتی نیست پانزدهم اگر تحیات دیگر را بغیر سلام در حال
غیر صلوة بگوید مانند شب بخیر است و صباح الخیر و انعم صباحا و امثال اینها خلافست
که جواب واجبست یا نه و احوط بلکه اظهر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر بالام
نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب بگوید احوط آنست که تحیت گوینده جواب

سلام بکوید و باین سبب بغیر سلام جواب کفتن مفسد نماز است اکرچه متابعت سنت در آن
بیشتر است و اکر این عبارات را کسی بتخفیف بکوید که در نماز باشد اشکال عظیم تر میشود خصوصا
اکر بفارسی بکوید یا با لحن بکوید مثل سلاما الیک و سلام تعلیک و امثال اینها و ابن ادریس و محقق
کفته اند جایز نیست او را جواب کفتن و محقق رحمه الله کفته است اکر دعا کند برای او و مستحق
دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنم از آن و علامه قدس سره کفته است اکر سلام
کند سلام علیکم بکوید رد کند مثل آنرا و نکوید و علیک السلام از برای آنکه عکس قرآن آیت است
حضرت صادق ع در جواب کسی که فرمود پرسید از مردی که برا و سلام میکند در نماز فرمود که
سلام علیکم میکوید و میکوید و علیکم السلام از برای آنکه عمار بن حضرت رسول در نماز
سلام کرد و حضرت چنین جواب فرمود پس علامه کفته است اکر سلام کند برا و بغیر سلام
علیکم اکر نام تحیت که برده است جایز است رد بهمان لفظ و بسلام علیکم برای عموم آیه و
اکر نام تحیت نبرد جایز است در جواب او دعا کند از برای او اکر مستحق دعا باشد و قصد دعا
بکند نه رد سلام و در مختلف رد کردن را واجب دانسته اند و مسئله در غایت اشکال است و جواز
رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اکر جواب تحیت عربی سلام صحیح بکوید بقصد دعا بعید نیست
که جایز باشد و احوط آنست که اکر بچنین بلیه کرفتار شود اعاده نماز بکند خواه جواب بکوید
وخواه نکوید شانزدهم اکر بر کسی سلام کند در اثنای نماز مشهور آنست که جواب را بلند میباید
بکوید که باو بشنواند اکر ممکن باشد و ظاهر کلام محقق در معتبر آنست که شنوانیدن در نماز
واجب نیست و ظاهر اما ماند غیر نماز باید باو بشنواند یا اشاره بکند که او بفهمد که جواب او

کفته است

کفته است و اخباری که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد
چنانکه شهید رحمه الله در ذکری کفته است زیرا که مشهور میان عامه آنست که جواب واجب نیست
مطلقا و علامه در تذکره کفته است که اکر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد سلام را آهسته میان خود
و نفس خود که ثواب دعا داشته باشد و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد هفدهم اکر دیکری جواب
سلام را بکوید و او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب بکوید یا سنت است یا جایز نیست
بعضی کفته اند سنت است زیرا که امر آیه مطلق است و بعضی کفته اند جایز نیست مکر بقصد دعا

بعضی

چنانچه کذشت و دور نیست ترک احوط باشد و سخن را در این مسئله بطول دادیم از برای آنکه در اکثر
اوقات آدمی محتاج باحکام آن میباشد و اکثر علما متعرض آنها نشده اند و بنابر احتمالی که بعضی
از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل هدیه بوده باشد اکر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود
مناسب است بدانکه مشهور میان علما آنست که کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض از آن دادن واجب
نیست و از شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجبست عوض
از آن بدهند و ابو الصلاح حلبی قایل شده است که هبه پست تر نسبت به بلندتر مقتضی عوض هست
و میباید مطلقا اقلا مثل آنرا عوض بدهند و تا عوض ندهد تصرف در آن جایز نیست و این
دو قول بعید و نادر است و تفصیلش آنست که کسی چیزی می بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم
عوض میکند یا مطلق میکذارد اکر شرط عدم عوض میکند یا مطلق میکذارد و اکر شرط عدم عوض
کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اکر شرط عوض کرده باشند
باید بآن شرط عمل کنند پس اکر تعیین عوض کرده است لازم میشود پس اکر قبول کند و هبه آنچه

شرط شده است داد و واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ نمیتواند کرد و آیا لازم است
که قبول کند عوض را خلاف است و اظهر آنست که لازم نیست و میتواند قبول نکند و فسخ کند
هر چندی متهب عوض را دهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشند و تعیین نکرده باشند اگر بر
یکدیگر بر مبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهر آنست که بر متهب لازم
باشد مثل آنچه بخشیده یا قیمت آنرا اگر اراده لزوم هبه داشته باشند و آیا قیمت موهوب
در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن خلاف است و ایضا خلاف
که بر متهب واجب است و قابل شرط یا مخیر است در آن و در رد عین و فروع این مسئله بسیار
و مشهور میان علما آنست که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی
مکروه میدانند و ایضا حرام است جنب و حایض را مس کتابت قرآن و اکثر مس اسمای خدا و انبیا
و ائمه علیهم السلام را نیز حرام دانسته اند و حرام است ایشانرا خواندن چهار سوره که سجده واجب
دارند و ابعاض آنها و حرام است داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله مطلقا
و لبث کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که با جنابت و حیض
داخل مشاهد مشرفه رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم نشوند و در مس کتابت قرآن
برای محدث خلاف است و احوط آنست که مس کتابت قرآن و اسمای شریفه نکنند و غلام و کنیز
و زوجه را بدون جرمی و خیانتی زدن و آزار کردن جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از
قدر ضرورت و حاجت جایز نیست و بعضی گفته اند حرام است تادیب کودک و غلام و کنیز
زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان

پنج تازیانه

پنج تازیانه یا شش تازیانه است و در روایات دیگر در تادیب اطفال سه مرتبه وارد شده است و در
حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوکی را بمقدار حد بغیر آنکه موجب حد از او صادر شده
باشد زننده را کفاره نیست بغیر آزاد کردن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی رحمه الله آنست
که این را واجب میداند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام خود را تادیب میتواند کرد
تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است قبول میتوان کرد قول کودک را در هدیه
و در رخصت دخول خانه و از جمله محرمات صید حرم است که بر محل و محرم هر دو حرام است و صید
مطلقا بر محرم حرام است و هر   حرام است خواه بالاصاله بحر باشد یا بملاحظات بحری
شده باشد و هر معجونی و مرکبی که حرامی در آن داخل کرده باشند حرام است و فریاد رسی مظلومان
و رفع ظلم ظالمان کردن از ایشان با قدرت واجب است و اگر قادر بر یاری نباشد بعضی گفته اند
حاضر بودن در آن موضع حرام است و جایز نیست خواب دروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن جمعی که
راضی بشنیدن آن نباشند و در بعضی از روایات وارد شده است که زنی که در موضعی نشسته باشد
و گرم شده باشد تا سرد نشود مرد در آنجا نه نشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح حلبی
رحمه الله در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند مدح قبیح و نهی از حسن و سایر
منکرات از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کسی که مستحق مدح باشد
خواه بنظم و خواه بنثر و عمل آلات لهو و آلات قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابهای حرام و
آلات آنها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و نگاه داشتن درندگان و سایر موذیات
و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانی که در شرع ذبح آن وارد نشده است و آزار دادن

آنها بر وجهی که در شرع وارد نشده است و تعدی کردن از انتفاعاتی که شارع از آنها مباح
کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و بطلا زینت کردن
مساجد و مصاحف و ساختن معابد یهود و نصاری و آتشکده و غیر آنها از معابد اهل ضلال
و کمان گلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق از برای فجور و اعانت کردن فاعلان قبایح
و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق خواه پادشاهی بگفتار یا بکردار یا برای تدبیر و جمع کردن
و نوشتن کفر و شبهها که قدح در اصول ایمان میکند بدون آنکه جواب گویند و نقل آنها
کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات و
فتوی دادن بباطل یا بچیزی که حاکم و مفتی علم بآن نداشته باشد و یاد گرفتن و یاد دادن
اعمال محرمه و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن از امور واجبه و آنچه حرمتش ثابت شد
قیمت آن و مزد عمل آن و مزد یاد دادن و یاد گرفتن آن و حفظ کردن آن و جا کردن آن
و یاری بر آن بقول یا بفعل یا برای عوض گرفتن از آن همه حرام است و همچنین حرام است اجره
گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن بآنها و جاری کردن احکام
و تلقین قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل دادن مردها و تجهیز ایشان و برداشتن
ایشان و نماز کردن بر ایشان و دفن ایشان اجرت بر اینها همه حرام است و همچنین اجرت بر جهاد
کفائی و امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات و اجرت بر یاری کردن بر اینها همه حرام است
و حرام است لواطه با پسران و دست بر گرفتن ایشان و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن
در زیر یک لحاف و وطی جمیع بهایم و طلب منی کردن بدست و حرام است زنا و مقدمات آن

از دیدن

از دیدن و دست بر گرفتن و بوسیدن و سخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرام است
وطی حایض تا پاک شود و وطی مستحاضه تا خود را بشوید و زنی که ظهار کرده باشد تا کفاره دهد
و زنی را که عقد کرده باشد و بعد از زنا تا استبرای آن بکند و محرم تا محل شود و وطی کردن زن
محرمه تا او محل شود و روزه دار تا افطار کند و زن روزه دار تا افطار کند و کنیزی که خریده باشد
تا یک حیض او را استبرا کند و کنیز حامله تا وضع او بشود و زنی که لعان کرده باشد همیشه بر او
حرام است و همچنین زنی که فحش گفته باشد و آن زن کر یا گنگ باشد و بعد از آن محرمات
نسب و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است یا بعضی از مکروهات و چون اکثر را سابق
بر این ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم و آنچه در این ابواب ذکر کرده است بعضی موافق است
یا مشهور و بعضی مخالف و چون او زیاده از دیگران در این باب استقصا کرده است و عمل
بقول او غالبا باحتیاط اقرب است کلام او را در این مقام ایراد نمودیم و آنچه در باب محرمات
ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر و جزئی است از بسیار کثیر و تکالیف حق تعالی در هر حالی
و در هر بابی بسیار است و استقصای آنها از مجلدات بسیار میسر نمیشود مثلا
در صلوه با آنکه استقصا نکرده است هزار واجب ذکر کرده اند و ترک هر واجبی حرام است
و اگر موجب بطلان صلوه باشد کبیره ایست و قریب بسه هزار مسئله از مندوبات و
احکام صلوه تقریبا ایراد نموده اند با شرایط مقدمات آن هر واجبی را در محل خود بجا
آوردن واجب است و ترک آن حرام است و هر مستحبی را اگر آنها را باستحباب آن کند یا
بعنوان وجوب بعمل آورد بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکوة و اعتکاف و حج و جهاد

چندین هزار حکم باینها متعلق است که اخلال بآنها یا انکار آنها حرام است و همچنین تکالیفی که آدمی را
در کل احوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار
او را عارض میشود از نفقه و کسوه دادن پدر و مادر و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان بلند
حرف نزدن و اف برروی ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند و بزنند صبر کردن و معارضه نمودن
و امثال اینها و با فرزندان او نفقه و کسوه دادن و ضرر با ایشان نرسانیدن و باعث عقوق
ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن و تمرین نمودن بر فعل واجبات و ترک محرمات و تعلیم احکام
و آداب نمودن و احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه با ایشان بسیار است با زوجه او
نفقه و کسوه دادن و خدمات شاقه نفرمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و بعبث اذیت
با ایشان نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب یک شب و هر چهار ماه یکبار جماع
کردن و سایر حقوق که بتفصیل در اخبار مذکور است و اگر متعدد باشند عدالت در قسمت و سایر
امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا کردن و تکالیف شاقه با ایشان ننمودن و ایشان را گرسنه و
برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق سایر خدم و ملازمان و حق همسایگان
را رعایت کردن و گرسنه ایشان را سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرض نان
و خمیر مایه و نمک و امثال این ضروریات را از ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فرش در وقت
حاجت بایشان دادن اکثر اینها داخل ماعونست و حق تعالی میفرماید که وای و ویل از برای
از برای نمازگذارندگانی که از نماز خود غافلند آنها که در عبادت ریا میکنند و منع میکنند
ماعون را و از حضرت صادق ع منقول است که ماعون قرضیست که میدهی و معروف و نیکی است

که میکنی

که میکنی و متاع خانه خود را که بعاریه میدهی و از جمله ماعون است زکوة و راوی گفت ما همسایه‌ها
داریم که هرگاه عاریه میدهیم بایشان متاع را میشکنند و فاسد میکنند آیا بر ما باکی هست
که ندهیم بایشان حضرت فرمود که هرگاه چنین باشند باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حق
حیوانات است که در خانه نگاه میدارند واجب است کاه و آب بایشان بدهند و زیاده از طاقت
شان بار نکنند و بعبث نزنند و روایتی وارد شده است که حق تعالی زنی را عذاب کرد در باب
گربه که آنرا حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است و اکثر
واجبست و ببعضی اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن و کافر
و مسلمان و آشنا و بیگانه و مجالس و راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث آنها
در کتاب عشرت مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقا و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم
و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و عداوت و کینه مسلمانان و سخن چینی میان
ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن آنها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان
و گمان بد بردن بایشان و تعصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و تجبر و خیلا در
پوشش و رفتار و گفتار و دلتنگ شدن و سفاهت و بیخردی کردن و دشنام دادن و فحش گفتن
و بی جنب شرعی کسی را زدن و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار بباطل و گمراه کردن مردم و فتوی دادن
بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم
شدن و امثال اینها که بر هر یک تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف
و نهی از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا

وامر کردن اهل و اولاد خود بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار
و رعایت امانات ایشان کردن و عهد و امان از شکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین
جور و حکام و امرای ظلم کردن و خود را بهلکه نینداختن تا بجون نرسد و در کشتن تقیه نمیباشد
و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال اینها اگر داند که اگر نکند کشته خواهد شد و باین فعل
آن شخص کشته نمیشود خلاف هست و گواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی نشود
و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود از مؤمن دیگر جایز است و در هر دو تا ممکن باشد توریه
کند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد و ظالمی خواهد غصب کند او سوگند یاد کند که مال
او نزد من نیست و قصد کند که مالی که بتو باید داد نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر نیز
جایز است چنانچه عمار رضی الله عنه کرد و حق تعالی عذر او را در قرآن مجید فرستاد و همچنین در
سب حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که
تقیه در بیزاری از ایشان نمی باشد و از بعضی ظاهر میشود که میباشد و مقتضای جمع بین الاخبار
آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه نکند در ناسزا گفتن بایشان و کشتن را بر خود بگذارد چنانچه
پدر عمار کرد یا تقیه بکند چنانکه عمار کرد و استغفار باید کرد بحق تعالی که آدمی را باین بلیه مبتلا
نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و سایر مسکرات نمی باشد
و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمیباشد و مشهور جواز است در همه احادیث را تأویل
کرده اند و اگر دو امر منحصر باشد در حرام اکثر علما تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد
شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکال است و دروغی که در آن مصلحت عظیمی

باشد

باشد جایز است با توریه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهلی باشد مثل آنکه شغلی دارد و جمعی می آیند
و او را باز میدارند میگوید بگویید در خانه نیست و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکالی
نیست و اگر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که
هست از آن سؤال میکنند در قیامت مگر سه دروغ شخصی که در جنگ سخنی بگوید که مراد او معنی دیگر
باشد و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و بهر یک غیر آنچه دیگری گفته
بگوید و کسی که وعده با اهل خود بکند و وفا بآن نکند و همچنانکه دروغ از برای اصلاح خوبست دروغی
که متضمن افساد میان مؤمنان باشد جایز نیست گفتن و در خلف وعده مشهور میان علما آنست
که مکروه است مگر شرطیکه در ضمن عقد لازمی شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکند بر عدم
جواز مگر آنکه بعد از وعده ان شاء الله گفته باشد یا وفای آن ضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل
این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد نموده ام و از جمله امور واجبه بیزاری
از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه و باید که از ایشان دوری کند و تعظیم ایشان ننماید و با
ایشان هم نشینی نکند و استقصای واجبات و مناهی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در
هر حالی از احوال تکالیف بسیار بر آدمی هست و در گفتار و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون
و در معاشرت هر طایفه و صنفی از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و
ظالم و چنین نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است
و محرمات منحصر در زنا و اغلام و شراب است و امثال اینها پس آدمی باید همیشه متیقظ و آگاه باشد و متوجه
احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند و تا نداند موافق رضای الهی است بعمل نیاورد

واگر بغفلت از او خطائی صادر شود متوجه تدارک و تلافی آن نشود و توبه و انابه و استغفار نکند
و این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره به بعضی از آنها شد و در خصوص طریق معاشرت با
خلق بود و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند یا واجب یا حرام یا سنت یا
مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل بهمه اینها متعلق است و هر یک را بآن نحوی که هست باید دانستند
و بآن عمل نمایند لهذا حضرت امیر المؤمنین ع میفرماید ای گروه تجار اول مسئله بیاموزید و بعد از آن
متوجه تجارت شوید بدرستی که تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد
و حق بگیرد زیرا که بیع و شرا انواع دارند بعضی حلال اند و بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی مباح و
بعضی سنت و احکام بسیار متعلق بهر یک از آنها هست کسی که حلال آنها را حرام داند و حرام
آنها را حلال داند معاقب است و اگر محرمات آنها را بنادانی مرتکب شود و تقصیر کرده باشد معاقب است
و مشغول الذمه بحق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه
و امثال اینها در همه حلال و حرام و احکام بسیار میباشد و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان
و ظهار و ایلا که متعلق بفرج خود و تکالیف عظیمه الهی متعلق است باینها و بمخالفت اینها در زنا و
مقدمات آن می افتد و ایضا احکام ممالیک و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و
حلال و حرام خوردن و آشامیدن که آدمی را در هر حال ضرور میشود و احکام مواریث که اموال
میت را حق تعالی بعدالت در میان ورثه قسمت کرده است واجب است عمل بآن احکام و
کسی که مخالفت کند معصیت الهی کرده است و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده است و بدعت
در دین خدا کرده است چنانکه عمر علیه اللعنه از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب و

سایر بدع را تا روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص
و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیفند پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب
حدیث در بیان حلال و حرام خداوند علام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این
رساله احصای آنها نمیتوان کرد و غرض در اینمقام اشاره و تنبیهی بود بر بعضی از آنها تا بدانند
طالبان حق که اطاعت پروردگار عالم آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک
سبیل نجات دشوار است و بغیر استعانت بجناب مقدس الهی میسر نمیشود و پیوسته آدمی بتوفیق
و انابه محتاج است و مغرور باعمال ناقصه خود نباید شد حق تعالی میفرماید آنها که متقی و پرهیزکارند
هر گاه خیالی شیطانی ایشان را عارض شود متذکر و خبردار میشوند پس ایشان مبصر و بینا
میگردند و این احکام نسبت بانبیا و اوصیا صلوات الله علیهم آشکار شده است که باید
بهمه خلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری کرده اند و هر که مخالفت نماید بحدود
و تعزیرات تادیب کنند و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام متعلق است بعلما و راویان
اخبار که حافظان احکام دین و مبینان و راویان ائمه طاهرین علیهم السلام اند و بر همه خلق اطاعت
ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول حکم ایشان واجب است چنانکه در
احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هر که
حکم ما را رد کند حکم خدا را رد کرده است و آن در مرتبه شرک بخدا است **مقصد دویم** در بیان
وجوب توبه است و گناهانی که از آنها توبه باید کرد و وجوب قبول توبه و در آن چند مطلب است
اول در بیان وجوب توبه است و گناهانی که از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست

در وجوب توبه از گناهان فی الجمله خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجب است یا
از گناهانی که مکفر نشده باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از کبایر و صغایر مکفر است آیا
با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجب است یا نه اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست و این
قول اقوی است اما احوط و اولی آنست که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه و استغفار
باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولائی با الهها تضرع و زاری
استغفار و توبه و انابه میفرموده اند تا توبهٔ ایشان مقبول میشده است و ایضاً اکثر گناه نه
عقوبت آخرتست بلکه گناه دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب الهی دور میگرداند و از
استحقاق الطاف خاصهٔ الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از اینکس میکند و باعث
استیلای شیطان و جرأت بر کبایر میگردد و ایضاً سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد
و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای دنیوی گردد چنانکه حق تعالی
فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شماست و خدا از بسیاری عفو میکند و
حضرت صادق عم فرمود که بترسید از گناهان که حقیر می شمارند بدرستی که آنها آمرزیده نمیشود
پرسیدند که آنها کدام است فرمود که آنست که آدمی گناهی میکند و میگوید خوشا حال
من اگر غیر این گناه نداشته باشم و از حضرت باقر عم منقول است که اصرار بر گناه آنست
که گناهی بکند و استغفار و توبه از آن نکند و از حضرت صادق عم منقول است که هیچ چیز دل را
فاسد نمیگرداند مثل گناه بدرستی که کسی که مرتکب گناهی میگردد پیوسته در دل او اثر میکند
تا دل او را سرنگون میسازد که حق در آن قرار نگیرد و روی آن از خدا برگردد و متوجه دنیای

تا دل او را سرنگون میسازد که حق در آن قرار نگیرد و روی آن از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی
گردد و ایضاً فرمود که هیچ رگی نمی جهد و پای بسنگ نمی آید و سری بدرد نمی آید و بیماری عارض
نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضاً فرمود که گناه
آدمی را از روزی محروم میگرداند و فرمود که آدمی گناهی میکند و بسبب آن نماز شب محروم می شود
و فرمود که هیچ نعمتی خدا بکسی نمیدهد که از و سلب کند مگر گناهی که او بکند و از حضرت باقر عم
منقول است که هر بندهٔ مؤمنی در دل او نکتهٔ سفیدی و نوری از ایمان در دل او است چون
گناهی میکند نکتهٔ سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاد کرد زیاده
میشود تا آنکه تمام آن سفیدی را میگیرد و آنرا می پوشاند باین حد که رسید صاحبش هرگز بخیر و
خوبی بر نمیگردد و ایضاً خلاف است در آنکه گناهی را که از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن جست
یا نه خواجه نصیر و علامه رحمة الله علیهما قایل شده اند که توبه همیشه واجب است زیرا که ندامت بر
فعل قبیح همیشه واجب است و این سخن محل نظر است زیرا که آیات و اخبار دلالت میکند بر آنکه
بتوبهٔ اول عقاب از او ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست
و اینکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا اهل نیا و ری معفوات چنانچه بعد از این مذکور خواهد
شد و انشاء الله تعالی و ترک ندامت نیز دور نیست که از این باب باشد زیرا که غالباً از یکدیگر
منفک نمیشوند و بر تقدیری که عقابی بر آن مترتب شود یکجزو توبه خواهد بود و علی ای حال
در اینکه استحقاق عقاب بر اهل معصیت بر نمیگردد و شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست
باین قایل باشند دوم خلاف است میان متکلمین که آیا توبه متبعض صحیح نیست که از بعضی از

گناهان توبه کند دون بعضی یا آنکه میباید از همه گناهان توبه کند و توبه را از بعضی دون بعضی
صحیح نیست خواجه نصیر رحمه الله و بعضی از علما اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی قدس سره
و جمعی اختیار قول اول کرده اند و توبه متبعض را صحیح میدانند و حق اینست و الا لازم می آید
که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد
و مخلد در جهنم باشد و ایضا خلاف کرده اند در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کند که یکسال
گناهی را بکند و حق اینست که صحیح نیست زیرا که شرط است در توبه که عزم کند که هرگز آن گناه را
نکند و ایضا خلاف است که آیا توبه از گناهان مجملا صحیح است یا میباید بتفصیل گناهان را شمارد
و توبه کند و اقوی آنست که مجمل کافی است خصوصا وقتی بتفصیل بخاطر نداشته باشد **سیم** در بیان معنی
توبه است و شرایط آن بعضی گفته اند توبه پشیمانی از گناه است از آنجهت که گناه است پس اگر پشیمان
شود از شراب خوردن از آنجهت که ضرر باو میرساند توبه نیست باید در حال ترک کند و اکثر
شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب آنرا در آینده که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند این عزم لازم
ندامت و پشیمانی واقعیست و لهذا در احادیث بسیار وارد شده است که کافی است ندم و پشیمانی
از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر بسه چیز اول دانستن ضرر گناهان
و آنکه آنها حجاب اند میان بنده و محبوب او و زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر آنها میگردد پس
هرگاه اینرا دانست و یقین بهم رسانید حالت دیگر او را عارض میشود که متألم میشود از آنکه محبوب او
از او فوت شده است و تأسف میبرد از کردن گناهان و این تألم و تأسف را ندامت و پشیمانی
میگویند و از این حالت حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را یکی متعلق است بحال که

ترک

ترک میکند گناهی را که مرتکب آن بود و دوم متعلق است بآینده که تا آخر عمر عود بآن گناه نکند
سیم تعلق دارد بگذشته که تلافی کند آنچه را تلافی توان کرد که قضا کند عباداتی را که از او فوت
شده است و از مظالم مردم بیرون آید پس این سه امر که معرفت ضرر گناه است و پشیمانی از آن
و قصد کردن این امور بترتیب حاصل میشوند و گاه هست بر مجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و اکثر
بر ندامت تنها اطلاق میکنند و معرفت را مقدمه آن میدانند و آن قصد را ثمره آن میدانند
که بر آن مترتب میشود و گاه هست که بر مجموع ندامت و عزم توبه را اطلاق میکنند و چون توبه
نیز عبادتیست شرایط عبادات در آن معتبر است و عمده شرایط عبادات اخلاص است پس باید که
توبه از برای خدا باشد و شوب ریا نباشد و چون بعضی از علما طمع بهشت و خلاصی از جهنم را
منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته است اگر غرض از تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد
صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی که این معنی را فهمیده است میداند که
اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق اینست که یکی از این دو معنی منظور ایشان باشد بلکه
نسبت بعامه خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق است و در کافی دو
روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که شراب را از برای غیر خدا ترک
کند حق تعالی از شراب سر به مهر بهشت بکام او برساند و ممکن است این تفضلی باشد از حق تعالی
در خصوص ترک شراب هر چند توبه حقیقی نباشد **چهارم** بیان انواع گناهانیست که از آنها
توبه میکنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که گناه اگر متبع امر دیگری نباشد که از آن
باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود از آن و عزم کند

بر آنکه بعد از آن عود بآن نکند و اگر متبتع امر دیگر باشد از حقوق خدا یا حقوق مردم مالی
یا غیر مالی واجب است یا توبه که ایشان بآن بکند و بسا باشد که مخیر باشد میان آنکه ایشان بآن
امر بکند و میان اکتفای بتوبه از آن گناه پس حقوق مالیه خدا مانند بنده آزاد کردن در کفاره
واجب است یا قدرت بر آن که ایشان بآن بکند و حقوق غیر مالیه خدا یا حد است یا غیر حد
اگر حد است مخیر است میان آنکه اقرار بآن گناه بکند نزد امام عم یا نایب او که حد خدا بر او
اقامت کند و میان آنکه اکتفا کند بتوبه و اظهار آن گناه نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت
نشود حدی بر او نخواهد بود و بتوبه رفع گناه از او میشود و آیا با اقامت حد اگر توبه نکند
گناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکال است و ظاهر اکثر احادیث آنست که بحد گناه از او
ساقط میشود و حق تعالی از آن کریمتر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانچه بسند
حسن از حمران منقول است که گفت از حضرت باقر عم پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند
آیا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود که خدا کریمتر است از این و از حضرت امیر المؤمنین عم
منقول است که گناه سه قسم است گناهی که آمرزیده است و گناهی که آمرزیده نیست و گناهی که امید
برای صاحبش داریم و خوف بر او داریم گناه آمرزیده برای بنده ایست که خدا او را در دنیا بر
گناهش عقاب کرده باشد که خدا از آن حلیمتر است و کریمتر است که دو بار او را عقاب کند و گناهی
آمرزیده نمیشود و مظلمه بندگانست خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم
ظالمی از من نمیگذرد و گناه سیم گناهیست که خدا بر خلق خود پوشیده است و توبه روزی او
کرده است و از گناه خود میترسد و امید از پروردگار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت

داریم

داریم و از عقاب او میترسیم **مؤلف گوید** گویا خوف باعتبار احتمال الاخلال بشرایط
توبه است و اگر حق خدا غیر مالی باشد مثل قضای نمازها که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و
قضای روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند نماز عید از برای آن توبه کافی است و اما
حق الناس اگر مالی باشد واجب است که ذمه خود را بری گرداند از آن بقدر امکان و اگر صاحب حق
بمیرد ورثه او در هر طبقه قایم مقام اویند پس اگر آن شخص خود یا وارث او یا بیگانه که از جانب
او تبرع کند حق را برساند بصاحب حق یا بوارث وارث او بری الذمه میشود و اگر آن مال را ادا
نکردند بر ذمت او ماند تا روز قیامت خلافست که در قیامت طلب کننده او کی خواهد
بود اکثر گفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانچه روایت صحیحی از حضرت صادق عم در این
باب وارد شده است و بعضی گفته اند آخر وارث تنها طالب آن حق خواهد بود اگر چه بامام عم
منتهی شود و بعضی گفته اند حق خدا خواهد بود و اگر او و وارث او را نیابد باید که عازم باشد
که هر گاه صاحب حق یا وارث او را بیابد بدو رساند و اگر مایوس شود تصدق کند و اگر صاحبش
بهم رسد و بتصدق راضی نباشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد باید که
ارشاد بحق بکند و او را از آن اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی
از روایات وارد شده است که تا همه آنها را که ببدعت او گمراه شده اند بر نگرداند توبه او مقبول
نیست و اکثر حمل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد واجب است که تسلیم نفس خود باولیای
مقتول بکند مثل آنکه بگوید بورثه مقتول که من پدر شما را کشته ام اگر میخواهید مرا بکشید و اگر میخواهید
دیت بگیرید و اگر میخواهید عفو کنید و همچنین اگر عضوی از کسی بریده باشد نزد او یا وارث او برود

واعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند و اگر حد باشد مثل فحش یا و گفته است عالم باشد که این
فعل از او صادر شده است با نباید تمکین بکند که حد بزنند یا عفو کند و اگر نداند خلاف است
که آیا او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند حقیقت از شخص ساقط میگردد مگر با آنکه او ساقط
کند و خواجه نصیر و علامه رحمة الله علیهما و اکثر علما قایل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که
باعث تجدید اذیت او است و موجب عداوت و کینه میشود اگر مجملا ابراء ذمه از او تواند
طلبید بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد والعیاذ بالله با زوجه کسی آن نیز چون حق الناس
هست این حکم دارد و اگر غیبت کسی کرده باشد او نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق ع
روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که کفاره غیبت چیست
فرمود آنست که استغفار کنی برای آنکه غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند
این را بر آنکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر علیه الرحمة در تجرید گفته است واجب است که
عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه رحمه الله در شرح
تجرید گفته است که اگر غیبت بان شخص رسیده است باید که عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم را
باو رسانیده است باید تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از او طلبیدن
زیرا که المی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجب است که پشیمان شود از برای خدا و عزم
کند بر آنکه هرگز عود بان فعل نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق ع روایت کرده است
که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست بغیر آنکه از او حلیت بطلبد و اگر باو
نرسیده است طلب آمرزش کن از خدا از برای او و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که

در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده است یکی آنکه کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از
برای او و دیگری آنکه آدم هرگاه نزد کسی مظلمه بوده باشد در عرض او یا مال او باید که از او حلیت
بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند
و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند و وجه جمع میان این
دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه باو نرسیده باشد یا آنکه دستش باو نرسد
بآنکه از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد و دستش باو رسد
و بدانکه خلاف کرده اند در آنکه آیا این امور شرط است در تحقق توبه یا توبه بمحض ندامت و عزم بر
عدم عود بان گناه متحقق میشود و اینها واجبات دیگراند مشهور میان علما قول اخیر است که
شرط نیست بلکه از مکملات توبه اند که ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک اینها معاقب
خواهد بود و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط باشند و این احوط است بحث در بیان
وقت توبه است و خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوری است و بتاخیر آن اثم میگردد زیرا که گناهان
بمنزله سموم قاتل اند همچنانکه واجب است بر کسی که زهری خورده باشد مبادرت نماید بمعالجه آن
تا او را هلاک نکند همچنین واجب است بر کسی که گناه کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را
هلاک کند پس تاخیر توبه گناهی دیگر خواهد بود و از آن نیز باید توبه کند و اگر تاخیر کند دو گناه
دیگر برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا آنکه در قدر یک ساعت اگر
بشصت دقیقه قسمت کنیم آنقدر جمع میشود که محاسبان ماهر از حساب آن عاجز میشوند و چون
ذکر کردیم از دقیقه نیز توبه میتوان کردن اگر بر ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب

آنرا نمیتوان کرد چه جای آنکه گناهان غیر متناهی را باین خبث قسمت کنیم پس معلوم شد که
همچنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد و تقصیرات بنده را نیز احصا نمی توان کرد و بعضی از
محققین گفته اند که کسی که تسویف و تاخیر توبه میکند و از وقتی بوقت دیگر می اندازد و مردد داشت
میان دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند مشکل است که از دیگری سالم گردد اول آنکه اجل گریبان
جان او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و درگاه توبه مسدود گردد و برسد وقت آنکه حق تعالی
فرموده است وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ یعنی حایل شوند میان ایشان و میان آنچه
ایشان میخواستند و طلب مهلت یکروز و یکساعت کنند و با او گویند وقت مهلت گذشت
دیگر ترا مهلتی نیست چنانچه حق تعالی فرموده است یعنی از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس
گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند که
محتضر در هنگامی که پرده از پیش دیده او برداشته شود میگوید ای ملک موت تاخیر کن مرا یک
روز که عذر از پروردگار خود بخواهم و توبه کنم و توشه عمل صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای
عمر تو تمام شده است دیگر روزی نمانده است گوید یکساعت تاخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده
پس در توبه را بر روی او به بندند و غرغره در حلق او پیدا شود و جرعهای یأس و حسرت و ناامیدی
بنوشد بر ضایع کردن عمر خود در دنیا باشد که در این اهوال و اضطراب احوال شیطان ایمان از او
نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلک و خطر دوم آنست که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و
مجتمع گردد و بمرتبه طبع و رین برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیت که آدمی میکند تیرگی در دل
او بهم میرسد همچنانکه از نفس آدمی تیرگی در آئینه بهم میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد

دین میشود همچنانکه بخار نفس را اگر بر آئینه بدمند چرک میگیرد و چون مدتی بر این حالت بماند
و آنرا جلا ندهند در جرم او فرو میرود و آنرا فاسد میگرداند که دیگر قابل جلا نیست همچنین دل
آدمی چون اثر گناه بسیار در آن بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد
و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حق تعالی فرموده است طَبَعَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ و این دلها
قلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند چنانکه احادیث در این باب مذکور شد تا آنکه بجدی
میرسد که اوامر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمان
زایل میگردد اعاذنا الله و سایر المؤمنین من ذلک و بدانکه آخر وقت قبول توبه وقتیست که
جزم بمرگ بهم رساند و معاینه امور آخرت بکند بآنکه ملک موت را ببیند یا جای خود را در بهشت
یا جهنم باو بنمایند یا رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را که در وقت مرگ حاضر میشوند مشاهده
نماید در اینوقت اجماعیست که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است
که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان را حاضر میشود و میگوید
من توبه کردم و الحال و نه آنها که میمیرند بر حالت کفر ایشانرا مهیا کرده ایم از برای ایشان عذابی
درد آورنده و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مراد بحضور موت آنست که معاینه امور آخرت
بکند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که خدا توبه بنده را قبول میکند مادام
که غرغره نکند یعنی روح بگلو پیش برسد و غرغره در حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند
که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگان که در این کرده است قابض ارواح را که ابتدا
کند در نزع روح با انگشتان پاها و بتدریج و تأنی بالا آید تا بجنبه برسد و بعد از آن بحلق برسد

تا آنکه در این مهلت و مدت تواند روی دل خود را بسوی خداوند خود بگرداند و وصیت و توبه
و انابت بکند بعد از آنکه معاینه امور آخرت بکند و توبه اش مقبول نباشد و از مردم حلیت
بطلبد و یاد خدا بکند و هر وحشی که مفارقت کند یاد خدا و ذکر حق تعالی بر زبان او باشد فعا
نیکو کرده و خلاف کرده اند متکلمین در آنکه اگر عزم بر عدم عود بسوی گناه را در وقتی بکند که
قدرت بر عود بسوی آن گناه نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرده و بعد از آن ذکر او را ببرند
پس توبه کرده و عزم کرده که دیگر عود بر زنا نکند اگر قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبه او مقبول است
یا نه اکثر گفته اند که مقبول است و قول قادری هست مقبول نیست و بسوجات و همچنین اگر
مرض مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت بهم رساند خلاف است در قبول توبه و مشهور آنست
که توبه او مقبول است و از بعضی از آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب
توبه مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق
گفت ایمان آوردم که خدائی نیست مگر خدائی که ایمان آورده اند باو بنی اسرائیل باو گفتند
که الحال ایمان می آوری که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از
فساد کنندگان در زمین و باز فرموده است که چرا نبوده اند اهل قریه که ایمان بیاورند پس
نفع دهد ایشانرا ایمان مگر قوم یونس چون ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب
گشودیم و برداشتیم از ایشان عذاب خوار کننده را در زندگانی دنیا و بهره دار گردانیدیم
ایشانرا تا اجل مقدر ایشان و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت امام
رضا علیه السلام سوال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورده بود و اقرار

کرد

کرد بیگانگی آنحضرت فرمود از برای آنکه ایمان او در وقتی بود که عذاب را دید و ایمان در
وقت دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حق تعالی است که در گذشتگان و آیندگان حق تعالی
فرموده است فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده وکفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک
ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا به تنهائی
و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم پس نبود آنکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون
دیدند عذاب ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد
نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری را
و همچنین فرعون چون غرق او را دریافت اظهار ایمان کرد پس باو گفتند الحال ایمان می آوری
که فایده ندارد و پیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی کردی و افساد میکردی
در زمین بدعوی خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضا از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که البته در زمین امامی و حجتی از خدا میباشد که حلال و حرام
خدا را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند و منقطع نمیشود حجت از زمین مگر چهل روز پیش از
روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه بسته میشود و نفع نمی بخشد
ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد و آن گروه بدترین خلق خدا خواهند بود و ایشانند
آنها که قیامت بر ایشان قایم میشود و در تفسیر امام علیه السلام مذکور است که اعرابی آمد
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت قبول میشود حضرت
فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزندان آدم و بسته نمیشود تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعضی

آیات ربک پروردکار فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند آنست که آفتاب از مغرب
طلوع کند ششم در بیان انواع توبه است و اول مراتب توبه آنست که در ابتدا پشیمان شود از
کذشته و عزم کند بر عدم فعل در آینده و بالا میرود تا بجائیکه درجه پیغمبران و صدیقان است چنانکه
در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کفت
استغفر الله حضرت فرمود که مادرت بعزای تو نشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجه
علیین است و آن اسمی است که بر شش معنی واقع است میشود اول پشیمانی از کذشته است دوم
عزم بر آنکه هرکز عود بآن نکنی سیم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حقوق ایشانرا تا آنکه در وقت مردن
پاک باشی و حق کسی بر ذمت تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده
و ضایع کرده حق آنرا ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی آن کوشتی که در بدن تو بحرام روئیده است
آنرا بکدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان چسبد و کوشت تازه در میان آنها بروید
ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را آنقدر که باو چشانیده حلاوت معصیت را پس
بعد از آن بکوئی استغفر الله و از حضرت صادق ع منقولست که کسی که مقیم است بر کناه
و استغفار میکند از آن مانند کسی است که استهزا کند و کلینی و دیکران بسندهای معتبر
از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه ص فرمود که هر که توبه کند
پیش از مرکش بیک سال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود یک سال بسیار است بسا باشد
که توفیق آن نیابد هر که توبه کند پیش از مرکش بیک ماه خدا قبول کند توبه او را پس فرمود یک ماه
بسیار است هر که توبه کند پیش از مرکش بیک هفته خدا توبه او را قبول کند پس فرمود که یک

هفته

هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مرکش بیک روز خدا توبه او را قبول کند پس فرمود که یک روز
بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند خدا توبه او را قبول کند و اکثر علما
این حدیث را حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند باینکه نسخ پیش از فعل جایز است و کمان فقیر
آنست که این اشاره است باختلاف مراتب توبه و باینکه توبه کامل آنست که اقلا یک سال پیش از
توبه کند و در یک سال تدارک ما فات و اصلاح احوال خود بکند و اکر آن میسر نشود یکماه و همچنین
تا آنکه در آخر اقل مراتب اجزای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام
روایت شده است که توبه ریسمانی است که خدا برای بندکان آویخته است و وسیله ایست
میان خداوند و بنده و مدد عنایت الهی است و ناچار است بنده را از مداومت بر توبه در همه احوال
و هر فرقه از بندکان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبه
قرب و وصال و توبه اصفیا و برکزیدکان یعنی اوصیا از نفس کشیدن بغیر یاد خداست و توبه
اولیا و دوستان خدا از خطورهای مختلف است و توبه خاص از آن مشغول شدن بغیر خداست
و توبه عوام از کناهانست و هر یک از ایشانرا معرفتی و علمی است در اصل توبه ایشان و منتهای
امر آن و شرحش بطول می انجامد اما توبه عوام آنست که باطن خود را باب حسرت بشوید و بو
معترف بجنایت خود باشد و ندامت بر کذشته همیشه داشته باشد و بر بقیه عمر خود خایف و ترسان
باشد و کناه خود را صغیر نشمرد که موجب کسل و سستی او کردد و پیوسته کریان و متاسف باشد
بر آنچه فوت شده است از او از طاعت خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی
خدا که او را حفظ کند بر وفای توبه و نکاه دارد او را از عود بسوی کناهان کذشته و نفس کش

خود را هموار کند در میدان عبادت و آنچه از عبادات از او فوت شده است قضا کند
و مظالم مردم را بایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری اختیار کند و شبها بعبادت بیدار باشد
در روزها بسبب روزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدای عز و جل و علا یاری
بجوید و سوال کند که او را مستقیم بر جادهٔ حق بدارد و در شدت و رخا و ثابت بماند در محنت
و بلا اما اگر از درجهٔ توابین نیفتند زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهانست و موجب
زیادتی ثواب اعمال و رفعت درجاتست حق تعالی میفرماید که خدا میداند آنهارا که راست
گفتند و میداند دروغ گویانرا و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که توبه کننده
هرگاه اثر توبه بر او ظاهر نگردد او تایب نیست باید که خصمانرا راضی کند و نمازها را قضا کند و
تواضع و فروتنی کند و میان خلق و نفس خود را از شهوتها باز دارد و گردن خود را باریک کند
بر بسیاری روزه روزها و رنگ خود را زرد کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند
بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس جهنم و استخوانهای خود را بگدازد از شوق بهشت
و دلش نرم گردد از ترس ملک موت و پوستش خشک شود بر بدنش بتفکر در اجل اینست اثر
توبه و حضرت رسول ص پرسید که میدانید کیست تایب گفتند نه حضرت فرمود کسی که توبه کند
و خصمانرا راضی نکند تایب نیست کسی که توبه کند و عبادت را زیاد نکند تایب نیست کسی که توبه
کند و لباس خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تایب
نیست کسی که توبه کند و مجلس خود را و طعام خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند
و فراش خود را و بالش خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و خلق خود را تغییر ندهد

تایب نیست کسی که توبه کند و دل خود را نگشاید و کف خود را فراخ نگرداند تایب نیست کسی که
توبه کند و آرزوهای خود را کوتاه نگرداند و زبان خود را از لغو نگاه دارد تایب نیست کسی که
توبه کند و زیاده از قوت خود را باخرت نفرستد تایب نیست هرگاه بر این خصلتها مستقیم
بماند او توبه کار است و توبهٔ او مقبول است و حق تعالی فرموده است بگروهی که ایمان آورده اند
توبه کنید بسوی خدا توبهٔ نصوح و خلاف کرده اند در معنی توبهٔ نصوح از حضرت صادق ع
منقولست که توبهٔ نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در روایت دیگر فرمود که
آنست که توبه کند و عزم داشته باشد که هرگز مرتکب آن گناه نشود و در روایت دیگر فرمود که
آن توبه اینست که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود نمیکنیم حضرت
فرمود که آن توبه اینست که خدا دوست میدارد از بندگان کسی را که او را فتنها شود عارض و
گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است که گناه
مؤمن هرگاه توبه کرد آمرزیده است پس بعد از توبه کار را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمانست
راوی گفت اگر بعد از توبه و استغفار باز عود کرده در گناه و باز توبه کرد چونست فرمود که
گمان نداری که مؤمنی پشیمان شود بر گناه خود و استغفار کند از آن گناه و توبه کند خدا توبهٔ او را
قبول نمیکند راوی گفت اگر مکرر گناه کند و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت
فرمود هر چند عود کند مؤمن باستغفار و توبه خدا عود میکند بر او بآمرزش و خدا آمرزنده و رحیم است
قبول میکند توبه را و عفو میکند از سیئات زنهار که ناامید مکن مؤمنانرا از رحمت خدا و بعضی
گفته اند توبه اینست که دیگرانرا نصیحت کند که مثل آنرا بعمل آورند و بعضی گفته اند آنست که خالص

از برای خدا باشد و بعضی گفته‌اند که توبه آنست که در دینه خواهش شهوات را از دل زایل کرداند و
ظلمت گناهانرا که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که اثر گناه نه
محض استحقاق عقابست که بپشیمانی برطرف شود بلکه دل آدمی را تیره میکرداند و روح اینکرا
مکدر میسازد و ملایکه رحمت را ازیکس میرماند و آدمی را از رحمات خاصه سبحانی محروم میکرداند
و اگر دزدی بخانه در آید و مدتها آنخانه را بی معارض متصرف باشد یا مستی جبرای معمودی داخل
شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمنی مدتهای مدیدی در خانه آبادانی مشغول خرابی باشد
بمحض آنکه آن دزد یا آن مست یا آن دشمن را از خانه بدر کند عیلم آبادانی بعد نمی آید تا مدتها
در مقام اصلاح و تعمیر آن سرا بدر نیاید و خرابیها را باصلاح نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض
نگیرد بحالت اولی بر نمیکردد همچنین در که شهوات نفسانی و دشمنی مانند شیطان و مستی
خواهش گناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را دبا
و پیوسته در خرابی کوشند و صاحب خانه بیخبر در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند
خانه چند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف والات شکسته و خانهای مزین
بعود معاصی تیره کردیده بمجرد آنکه نادم و پشیمان کردد و بتیر و نیزه و شمشیر آه و ناله استغفار
و استغاثه بملک غفار ذو الغفار آنرا از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه در کمین نشیند
و منتظر فرصت باشد که این خانه ویران آبادان میکردد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند
و خانه را آبادان کند و متاعهای دزدیده و اعمال صالحه را عوض بگیرد و ترکهای معاصی را
از در و دیوار دل ازاله کند و رخنهای شیطان را از خانه ایمان مسدود کرداند آنوقت شاید

بحالت

بحالت اولی تواند بر کردید بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که پیشوایان دین
اند از برای ترک اولی چند کریها کرده‌اند حضرت آدم ع سیصد سال کریست
تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده بهم رسید تا توبه اش مقبول کردید حضرت داود ع آنقدر
کریست که کیاه از آب دیده اش میروئید و آه آتشبار میکشید که آن کیاه میسوخت توبه کامل
اینست و درین مقام سخن بسیار است و این رساله محل ذکر آنها نیست **هفتم** در بیان وجوب
قبول توبه است خلافی نیست میان علمای اسلام در آنکه ساقط میشود بتوبه و خلاف کرده‌اند در آنکه
آیا عقاب بر خدا واجب است حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه تفضلی است
که حق تعالی بکرم خود کرده است و رحمتیست که نسبت بعباد یا نسبت باین امت کرده است
و الحال بمقتضای وعده حق تعالی واجب است که عمل بوعده خود نماید معتزله باول قایل
شده‌اند و اشاعره بثانی قایل اند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی رحمة الله علیهم و اکثر متکلمین
امامیه بقول ثانی قایل شده‌اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید درین باب توقف کرده
و جزم باحد طرفین نکرده است و حق آنست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل
خداست بر این امت که بمحض ندامت و عزم بر عدم گناهان تمام عمر را باطل زنند و در امم سابقه
نیز چنین نبوده چنانکه در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان
مقبول نشد و نقل کرده‌اند که تا عضوی را که بآن گناه کرده اند نمی بریدند توبه ایشان مقبول
نمیشد و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه میفرماید که حمد میکنم
خداوندیرا که دلالت کرد ما را بر توبه که نمی یافتیم آنرا مگر از فضل او اگر نشماریم از فضلهای

مگر این توبه را هم آنحضرت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما
بزرگ خواهد بود چنین بود سنت و طریقه خدا در توبه از برای آنها که پیش از ما بوده‌اند و باز دعای دیگر
فرموده است یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمان من و انقدر فغان و ناله کنم که صدای
من قطع شود و یا بایستم بعبادت نزد تو تا پاره پاره شود پاهای من و رکوع کنم از برای تو تا فقرات
پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقهای من بدر آید و خاک زمین را بخورم در طول
عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود
پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم با این اعمال محو یک گناه از گناهان
خود را و اگر مرا خواهی آمرزید در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که
مستحق عفو تو گردم پس این هرگز نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه اهل آن خواهم شد بسبب آنکه
زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم بود و این مضامین در ادعیه و اخبار بسیار واردست

هشتم در بیان امور است که حق تعالی بر آنها مؤاخذه نمی‌فرماید و وعده عفو از آنها فرموده است
و اول چند چیز است اول وسوسه و حدیث نفس است که باختیار آدمی نباشد چنانکه کلینی رحمه الله
از محمد بن حمران روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت
فرمود که گناهی در آن نیست چون چنین شود بگوید لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است
که جمیل بن دراج با آنحضرت عرض کرد که در دلم امر عظیمی می‌افتد حضرت فرمود بگو لا اله الا الله
جمیل گفت هر وقت امری چنین در خاطر من خطور کرد و لا اله الا الله گفتم برطرف شد و ایضا بسند
معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر ع که مردی آمد بنزد حضرت رسول خدا ص

و گفت

و گفت یا رسول الله من منافق شدم حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق
شده بودی بنزد من نمی‌آمدی که اعلام کنی گمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است
بنزد تو و از تو پرسیده است که کی ترا خلق کرده است تو گفته که خدا مرا خلق کرده است پس
بتو گفته است که کی خدا را خلق کرده است آن مرد گفت آری بحق آن خداوندی که ترا بحق فرستاده
است چنین بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما آمد از راه اعمال و گناهان بر شما غالب
نشد از این راه آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هر گاه اینحالت رو دهد خدا را
بیگانگی یاد کند و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق ع همین حدیث را
روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود والله که
این محض ایمان است و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت
حضرت امام محمد تقی ع نوشت و شکایت کرد از چیزها که در خاطر او خطور میکند حضرت
در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت میدارد و شیطان را راهی و استیلائی
بر تو نمی‌دهد پس نوشتند که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا از امری چند که در خاطر
ایشان می‌آید که اگر باد ایشان را از جای بسیار بلندی بزیر افکند یا ایشان را پاره پاره کنند احب است
بسوی ایشان از آنکه تکلم بآن بکنند حضرت فرمود که آیا اینحالت را در نفس خود می‌یابید
گفتند بلی فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت او است این صریح و خالص ایمان است
پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بگوئید آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا
بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و قوتی بر طاعات نیست مگر بخدا

مؤلف گوید در آنکه این محض صریح ایمانست چند وجه گفته اند اول آنست که بسند معتبر
از حضرت صادق ع روایت کرده اند که مراد آنست که این خوفی که تو داری که چرا چنین امری بخاطر تو
خطور کرده است و میترسی که هلاک شده باشی از محض ایمانست اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از
خطور این و بدتر از این در خاطر تو دوم آنکه این از محض ایمانست که این احتمالات باطل را در خاطر
میکند از آنکه بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی سیم آنکه در حدیث سابق
گذشت که چون شیطان مأیوس شده است از آنکه شما را بکفر و معاصی بیند از دشما را باین وساوس
اذیت میرساند پس سبب اینحالت محض ایمانست و معنی اول که از امام ع منقولست بهترین معانی است
و در امر بتوحید از برای دفع اینحالت در باید که بزبان او بتوحید جاری شود تا آنکه باین کلمه طیبه از
دنیا برود دوم آنکه نفی میکند آنچه را در خاطر او فتاده است از آنکه الله را آلهه دیگر باشد و تصریح
میکند بآنکه آلهی جز او نیست سیم آنکه این کلمه طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسه او از گوینده آن
میکند و باینجهت باین کلمه تلقین میکند محتضر را چهارم آنکه افاده آن می افکند که سلسله ممکنات
باو منتهی میگردد که او را موجدی نباشد پنجم آنکه کسی که متصف بصفات کمال باشد متصف بمخلوقیت
و احتیاج نمیتواند بود دوم مضمونی است که آدمی امری اراده کند و بعمل نیاورد حق تعالی بفضل خود آنرا
عفو میفرماید چنانکه کلینی بسند کالصحیح از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده است
که حضرت آدم ع گفت پروردگارا مسلط گردانیدی بر من شیطان را و او را مانند خون در بدن
من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات توانم یافت حق تعالی وحی کرد که ای
آدم از برای تو قرار دادم اینرا که هر که از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او نوشته نمیشود و اگر بعمل آورد

یک گناه

یک گناه نوشته می شود و هر که قصد حسنه بکند اگر نکند یک حسنه برای او نوشته میشود و اگر بعمل آورد ده حسنه
برای او نوشته میشود گفت پروردگارا زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار
بکند گناه او را می آمرزم گفت پروردگارا زیاده کن فرمود توبه را برای ایشان بهن کردم تا جان بگلو
رسد گفت بس است پروردگارا و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که چهار خصلت حق
تعالی مقرر فرموده است که کسی با وجود اینها مستحق عذاب الهی شود مگر شقی محروم و آن
خصلتها اینها است کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد و اگر بعمل نیاورد به نیت نیک از خدا
یک حسنه برای او می نویسند و اگر بعمل آورد ده حسنه خدا از برای او می نویسد و اگر قصد کند که
سیئه را بعمل آورد اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نمیشود و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند
و ملکی که نویسنده حسناتست و در جانب راست اوست میگوید بملکی که نویسنده سیئاتست
و در جانب چپ اوست تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند و اینرا محو کند زیرا که
حق تعالی میفرماید بدرستی که حسنات برطرف میکند گناهانرا شاید استغفاری بکند اگر بگوید
استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو
الجلال والاکرام و اتوب الیه بر او گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه
بعد از آن نکند و استغفاری بعمل نیاورد صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید که بنویس
گناه را بر این شقی محروم **مؤلف گوید** که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار
باعتبار اکمل افراد مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از امامزاده عبدالله روایت کرده است
که از پدر بزرگوار خود امام ع سوال کرد که دو ملک که در جانب راست و چپ آدمی میباشند

آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا بفعل نیکو که بنده اراده فعل آنها مینماید حضرت فرمود که بوی کنیف
که محل ضرر است و بوی چیزهای خوشبو مثل یکدیگر است گفت نه فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه میکند
نفس خوشبو بیرون می آید ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که باش ترا باو کاری نیست
کار من است قصد حسنه کرد پس اگر آنرا بجا آورد زبان قلم اوست و آب دهان او مداد اوست
پس از برای او می نویسد و چون قصد گناهی کرد نفسش بدبو بیرون می آید پس ملک دست چپ
بملک دست راست میگوید باش که قصد گناهی کرد پس اگر آنرا بجا آورد زبانش قلم اوست
و آب دهانش مداد اوست پس برا او می نویسد و بدانکه حق تعالی فرموده است ان تبدوا
ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء والله علی کل
شیء قدیر یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای شما است یا پنهان کنید آنرا حساب میکند شما را
بآن خدا پس می آمرزد از برای هر که میخواهد و عذاب میکند هر کرا میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است
و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالفست با احادیث که در این مطلب و مطالب سابق گذشت زیرا که
دلالت میکند بر آنکه هر چه در نفس آدمی حاصل میشود خدا بر آن محاسبه میفرماید و اگر خواهد می آمرزد
و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل آن وسوسها و اراده گناه هست و ممکن است باین روش
جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص شیعه است و مراد بمن یشاء شیعه است یعنی از شیعیان عفو
میکند و غیر شیعه را مواخذه میکند اگر باز موافق قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که
بعمومها شامل خطورات هست که اختیار آدمی نیست و شیخ طبرسی رحمه الله گفته است که جمعی گفته اند
که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در این باب حدیثی

ضعیفی

ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت آدمی نباشد
جایز نیست و قبیح است عقلا پس چون می تواند بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از آن نسخ کند
پس باید مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و
اموری چند که از ما مستور است و اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسها که بی اختیار
آدمی خطور میکند داخل در آیه نیست بدلیل عقل و بگفته حضرت رسول صلعم که عفو کرده اند از
امت از آنچه در خاطر بگذرانند پس گفته است آنچه در خاطر خطور میکند از معاصی خدا بر آن
مواخذه نمیکند بر آنچه عزم میکند آدمی بر آن و عقد قلب خود بر آن میکند یا آنکه می تواند
خود را از آن نگاه دارد پس آن از جمله افعال قلب است و خدا جزا میدهد او را بر آن جزا
جزا میدهد بر افعال الجوارح اما جزای عزم را میدهد نه جزای فعل آن معصیت را که هنوز
نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که حق تعالی بر آن عزم جزای اصل طاعت را میدهد چنانچه
در اخبار آمده است که کسی که انتظار نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب را دارد مادام که انتظار
میکشد و این از لطایف نعمتهای خداست بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی رحمه الله و از
جمله آیاتی که دلالت میکند بر مواخذه بر افعال قلوب قول حق تعالی است و لا تقف ما لیس
لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی پیروی مکن چیزی را
که علم بآن نداری بدرستی که گوش و چشم و دل همه اینها سوال کرده میشوند و باز فرموده است
کتمان مکنید گواهی را و هر که کتمان کند آنرا گناهکار است دل او و باز فرموده است که مواخذه نمیکند
شما را خدا بسوگندهای لغو که بر زبان شما جاری شود و لیکن مواخذه میکند شما را بر آنچه عقد ک

بر آن کرده آید و در جای دیگر فرموده است ولیکن مؤاخذه میکند شما را با آنچه کسب کرده است
دلهای شما پس از این آیات و امثال اینها معلوم شد که بر فعل دلها مؤاخذه می باشد و باز فرموده است
و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت
رسول صلعم روایت کرده اند که اشاره بدل خود فرمود تقوی و پرهیزکاری در اینجا است و
حق تعالی تهدید فرموده است آنها را که دوست میدارند که امور قبیحه فاش شود در مؤمنان
و محبت کار دل است و ایضا کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب
و عقاب بر آنها شده است از افعال قلوب است پس چون می تواند بود که مؤاخذه بر آنها
نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع میان آیات و اخبار گفته اند و تحقیق آنست که افعال
قلوب بر چند قسم است اول آنست که محض خطور ببال باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد
و آن قسم اول است که مذکور شد و خلافی نیست در آنکه بر آن عقابی مترتب نمیشود و
محل تکلیف نیست دویم شهوت و خواهش معصیت است بدون آنکه اراده بآن ضم شود
و غالب اوقات آن نیز نسبت بعامه خلق اختیاری نیست مثل آنکه تخیل زنا یا لواطه میکند
و بی اختیار خواهشی در نفس او بهم میرسد اما اراده فعل آن ندارد یا نظر میکند بر پسر صبیحی
بدون قصد و عاشق او میشود اما اراده معصیتی ندارد و این نیز اختیاری نیست و محل
تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول از برای تست یعنی اگر بدون اختیار نظرت بر او
بیفتد و نظر ثانی بر تست بآنکه بار دیگر از روی قصد و شهوت نظر کند یا آن نظر را از روی
خواهش مستمر بدارد و اگر مبداء عشق اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در آخر

بی اختیاری

بی اختیاری باشد همچنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق عم سؤال کردند از عشق
حضرت فرمود دلی چند اند که از یاد خدای تعالی خالی شده اند حق تعالی محبت غیر خود را بآنها چشانیده است
سیم آنست که بعد از تصور معصیت و حصول شهوت قلب باعتبار تلوث بشهوات و غفلت از عقوبت
نفع عاجلی در آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید آن فعل بعمل آید پس اراده در نفس حادث
میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف دنیوی مانع او از فعل میگردد و حصول عزم گاه هست
بعد از ترددات و تفکرات بسیار میباشد و بعد از عزم و جزم و مصمم گردیدن اراده باز ممکن است
که فعل بعمل نیاید یا آنکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا عایقی بهم رسد که آن فعل بر او
متعذر شود پس بر اصل تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی
نمیباشد و اما حکم عقل ظاهر اخبار آنست که بر آن نیز عقابی نیست و بعضی گفته اند که با اختیار
باشد معاقب است و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اگر اراده و عزم بر فعل حاصل شود
و فعل آن را بعمل نیاورد از برای عایقی و مانعی باز ظاهر اخبار بسیار آنست که او را مؤاخذه بر آن
عزم نیست و بعضی از علما بتفصیل قایل شده اند که اگر از برای ترس خدا و عقوبت روز جزا
ترک فعل کند و نادم شود از آن قصدی که کرده بود حسنه از برای او نوشته میشود و آن
حسنه مکفر سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عایقی دیگر باشد و از ترس خدا نباشد
یک گناه بر او نوشته میشود و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال
کرده اند بروایتی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون بنده اراده معصیت
کند ملایکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی بکند حق تعالی فرماید که صبر کنید تا بعمل آورد

برا و بنویسند بمثل آن و اگر ترک کند حسنه بنویسید زیرا که ترک کرده است مگر از برای من و ایضا
از آنحضرت روایت کرده اند که محشور می شوند مردم مگر بر نیات خود و گفته اند ما میدانیم که کسی که
در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا بزنی کند و در آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است
و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب آنست که حضرت رسول فرمود که هرگاه دو
مسلمان شمشیر بر یکدیگر بکشند قاتل و مقتول با هر دو در آتش اند گفتند یا رسول الله مقتول چرا در
جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است **مولف گوید** که این اخبار از طرق عامه
وارد شده است و معارضه با آن اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول ممکن است
که نوشتن حسنه موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته
میشود نه حسنه و حدیث دوم مجمل است و صریح نیست و مثالی که گفته است اول بحث است و
ممنوع است و حدیث سیم ممکن است که مراد اراده با آن افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر
او ایستادن و معین بر قتل او شدن و آنها که قایل شده اند که معاقب میشود و میگویند بر سیئه
عزم معاقب می شوند نه بر اصل فعل مترتب میشود و چهارم افعال قلوبست از عقاید باطله و شک
در اصول عقاید و در آن شکی نیست که آنها معاقب است پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد
و عداوت مومنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها معصیت است نه اصل اینها و این از باب
بشریت سمحه و سهله و عدم حرج در دین و ظاهر شد آنست که عدم مواخذه بر اراده معصیت
مخصوص مومنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این
در جهنم مخلد اند که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند

و معصیت

و معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی بفضل خود بخشیده است و وعده مغفرت نموده است
چنانکه صغیره معصیت است و با اجتناب کبایر حق تعالی آنها را می آمرزد و شیخ اجل خواجه نصیر رحمه الله
در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح است منافات با عفو ندارد و در کلام ابو الصلاح علیه الرحمه
نیز مثل این گذشت و سید مرتضی رضی الله عنه در تاویل قول حق تعالی اذ همت طائفتان
منکم ان تفشلا والله ولیهما گفته است که مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرد
نه آنکه عزم بر آن کردند بعد از آن گفته است اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است و
جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است
و شیخ شهید قدس سره در قواعد گفته است تاثیر نمیکند نیت معصیت عقابی را و نه مذمتی را
مادام که مرتکب آن نشود و از جمله چیزها نیست که ثابت شده است در اخبار که حق تعالی عفو
از آنها کرده است پس گفته است اگر نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند
پس خلاف آن بر او ظاهر شود آیا این نیت اثر میکند محل نظر است از اینجهت که مصادق معصیت
نشده است پس بمنزله آنست که نیت معصیت کرده باشد و پس دیگر نیت معصیت بدون فعل
آن مواخذه نیست و از اینجهت که دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت شریعت کرده است و
جرات بر معاصی نموده است و حال آنکه بعضی از اصحاب ما گفته اند که اگر مباحی را بیاشامد بنحو
آشامیدن شراب مسکر و شبیه باین فعل حرام کرده خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد
بلکه انضمام فعل جوارح دخل داشته باشد و چند امر دیگر هست که محل نظر است اول آنکه زن
یا کنیز خود را در خانه دیگری بیابد و گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن معلوم

شود که زن وجه را انما و بوده است دویم آنست که زوجه خود را وطی کند و کمان کند که حایض است
پس ظاهر شود که طاهر است سیم انکه طعامی را در دست دیگری ببیند و نداند که ملک او است
و بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم انکه شخصی را بکشد و کمان کند
که معصوم الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شهید رحمه الله است
و شیخ بهاء الدین رحمة الله علیه گفته است که بعضی از جمله این صور شمرده اند انرا که نماز کند
در جامه بگمان انکه حریر است یا مغصوب است و عالم بحکم بوده باشد که نماز در آن باطل است
پس بعد از آن نماز معلوم شود که ممزوج و قصب است یا مباح است و تردد کرده است در
انکه نمازش باطل است یا صحیح است و اولی آنست که ترددی نیست در انکه نمازش باطل است
بی صحت نماز نزد کسی میتواند بود که نهی از عبادت را مستلزم فساد نداند سیم در بیان
سایر امور نیست که حق تعالی بر آنها مواخذه نمیفرماید بسندهای بسیار صحیح و معتبر از طرق
عامه و خاصه از رسول خدا ص منقول است که حق تعالی برداشته است از امت من چیزها را
خطا یعنی که بی اختیار و بغفلت از او صادر شود مثل انکه اراده کرد که تیری بجانب آهوئی
بیندازد بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی در مسئله یا حاکم شرع در حکمی
بکند و بذل جهد خود در آن کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا خطائی که طبیب در معالجه بیمار
بکند و تقصیری در آن نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست اما مواخذه دنیوی در
بعضی هست و در اول دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر در خواب کسی را بکشد گناهی بر او نیست
بلکه دیت لازم میشود در مال او و بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المال است بنابر مشهور

و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا ضامن دیت است در مال خود و بعضی گفته اند اگر آنکسی که معالجه
او میکند بری الذمه او بکند ضمان از او ساقط میشود دویم فراموشی است یعنی عقابی نیست بر کسی که
از روی فراموشی اعاده نماز بایدش کرد و در ترک بعضی از افعال یا فعل بعضی سجده سهو لازم
شود سیم آنچه ندانند و ظاهرش آنست که جاهل مطلقا معذور باشد و آیات و اخبار بر این
دلالت دارد و در بسیاری از امور و باین استدلال میتوان کرد و خواه جهل مسئله باشد یا
جهل بموضوع حکم اما اکثر علما در موارد خاصه باین قایل شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد بنجاست
جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور آنست که اعاده نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست
و همچنین کسی که جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه و در آن نماز کند یا کسی که جاهل باشد بوجوب
جهر و اخفات و در مواضع آنها ترک کند و نکاح در عده چنانکه سابقا مذکور شده و امثال آنها
که در مواضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مواخذه و عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد
ظاهرش عموم است در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار بر این دلالت دارد چهارم چیزی که طاقت
آن نداشته باشند چنانکه حق تعالی فرموده است ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای
پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقتش نیست ما را بآن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است
و هر چند بر خدا قبیح است و محال است که از حق تعالی واقع شود ممکنست دعا کردن بر سبیل
تعبد و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتها است که بر امم سابقه نازل میشد و حق تعالی برکت
حضرت رسالت از این امت برداشته است و اظهر آنست که مراد تکالیف شاقه ایست که در
امم سابقه بود و در این امت حق تعالی تخفیف داده و آسان گردانیده است و در این حدیث

ظاهر این معنی مراد باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشند بآن خواه اضطرار و آشامیدن شراب
در وقتی که لقمه در گلویش مانده باشد و مانعی دیگر حاضر نباشد و تداوی بحرام در وقتی که دوا
منحصر در آن شده باشد بنابر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی
بحرام خصوصاً شراب حتی بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکر بچشم
بکشد حق تعالی میلی از آتش بچشم او بکشد و در اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی در هیچ
حرامی دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی بمسکر را مطلقاً جایز نمیدانند بلکه سایر
محرمات را و اشهر جواز است خواه از قبل خودش باشد خواه از قبل غیر او مانند کسی که جراحتی بر خود
داده و ساز دیا دیگری او را مجروح کرده اند در ماه رمضان و مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند
که باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حق تعالی
فرموده است فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ یعنی پس هر که مضطر شود و باغی
و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلاف است و در بعضی از روایات
وارد شده است که باغی آنست که خروج بر امام کند و عادی کسی است که براه زنی رود و بر اینها
میته حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است
اگر اینها مضطر شوند بر اینها میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر
وارد شده است که باغی کسی است که برای لهو و بازی بشکار میرود نه از برای نفقه عیال و عادی
دزد است و اکثر گفته اند که بقدر سد رمق میخورد نه آنقدر که سیر شود ششم چیزیست که او را
اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهای که از اکراه حلال میشود هفتم قطع است و آن

طیره

عبارتست

عبارتست از تاثیر نفس بفال الهامی بر مثل آنکه در میان عرب تطیر میکرده اند در وقتی که بسفری
میرفته اند بمرغی یا شکاری که از جانب راست او پیدا شود و بفال خوب میگرفته اند و اگر از جانب
چپ بود تطیر ایشان بیاید و در میان عجم نیز شایع است که اگر بسوی سفری یا مقصدی روند
و جانوری کشته بر سر راه خود ببینند و بفال بد میدانند و آنکه در این حدیث وارد شده است
که طیره در این امت نمیباشد چند احتمال دارد اول آنکه مراد رفع مواخذه و عقاب باشد یعنی
اگر کسی را چنین امری بخاطر برسد چون اختیاری نیست و نمیشود که نفس از و متاثر نشود حق تعالی
بر آن مواخذه نمینماید و کفاره اش آنست که توکل کند بر خدا و امضای آن امر بکند چنانکه
در حدیث وارد شده است که چون تطیر کنی بکن و اعتنا مکن دوم آنست که مراد رفع تاثیر
آن باشد از این امت ببرکت آنچه با ایشان رسیده است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم اجمعین از عدم اعتنا بآن و توکل بر خدا و ادعیه و اذکاری که روایت کرده اند از برای
دفع ضرر آن سیم آنکه مراد رفع آن منع از آن باشد و عدم جواز آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر
عامه فهمیده اند و این معنی از این حدیث بسیار بعید است و معنی اول اظهر است و احادیث
در باب تاثیر طیره مختلف است و مقتضای جمع میان آنها آنست که اگر توکل آدمی ضعیف باشد
و نفس از آن متاثر شود ممکن است تاثیری بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بآن
او نکند اثر نمیکند هشتم وسوسه در تفکر در خلق است و در حدیث معتبر دیگر از حضرت
صادق منقول است که سه چیز است که نجات یافته است از آنها پیغمبری و هر که بعد از او
تفکر در وسوسه در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مومن بکار نمیفرماید حسد خود را و بر هم تغذیر

این فقره نیز چند احتمال دارد اول آنکه مراد وسوسه‌های شیطان باشد که حادث میشود بسبب
تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده میشود از احوال افعال ایشان
و حق تعالی بر آن مواخذه نمیفرماید زیرا که دفع آن از نفس غالبا ممکن نیست لیکن واجب است بر او
که بآن حکم نکند و اظهار ننماید و عمل بموجب آن نکند بآنکه قدح کند در ایشان و رد شهادت
ایشان بکند و در احادیث غائبه وارد شده است که هرگاه ظن و گمان کنی تحقیق و جزم مکن و
در حدیث دیگر وارد شده است زنهار حذر کنید از گمان بردن بدرستی که ظن بد بردن دروغ
ترین سخنها است دویم آنست که مراد تفکر در وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در مبدء خلق
اشیا و آنکه خدا را که آفریده است و کی ایجاد کرده است و در کجا است و مثل اینها از اموری که اگر
تکلم کند باینها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانچه در وسوسه گذشت سیم آنکه مراد تفکر کردن در
باشد در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات
و تمکین اشرار بر اضرار اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از امور
که کم کسی از اینها خالی میباشد و اینها همه معفو است هرگاه مستقر نگردد در نفس و بسبب آن
شکی در عقاید و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در روایت ابن بابویه این تتمه هست ما لم
ینطق بشفه یعنی ما دام که تکلم نکند بلب و در این مقام معنی اول ظاهرتر می‌نماید بهم حسد است
ما دام که ظاهر نکند بزبان یا بدست و از این حدیث ظاهر میشود که حسدی که اظهار نکند
داخل معاصی نیست یا معفو است و این خلاف مشهور است اما بوسعت رحمت الهی انسب است
زیرا که کم کسی است که خود را از این خالی تواند کرد و این تکلیف نسبت باکثر خلق موجب حرج است

وممکن است

و ممکن است که ما دام که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه دانستی و اکثر اینها
بنابر اکثر معانی چون بر حق تعالی قبیح است و صدور شر از آن محال است شاید مراد اختصاص مجموع
این خصال باشد باین امت پس منافات ندارد با آنکه بعضی مشترک باشد میان این امت و سایر
امم والله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا
اولی است بقبول عذر و قاصر را از برای مردم بیان نفرماید و در آن باب حجت بر ایشان تمام نکند
بر ترک آن ایشان را عذاب نمیکند و ایضا اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی برداشته است
قلم تکلیف از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود
و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول (ص) روایت کرده است که حق تعالی وحی میکند بحافظان
کرام که کاتبان اعمال عبادند منویسند گناهی بر بنده مومن در وقت دلتنگی و غم و در کافی
روایت کرده است بسند کالصحیح از علی بن حنظله که گفت در خدمت حضرت صادق (ع) بودم
مردی از آنحضرت سوال کرد از شخصی که از او امری صادر میشود در حد غضب یا آنکه او را مواخذه
میکند آنحضرت فرمود که خدا از آن کریمتر است که او را از جا بدر آورد و او را مواخذه نماید و ابن
بابویه رحمه الله در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی
تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند چنانچه فرموده است لا یکلف الله
نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر وسع و استطاعت او و وسع کمتر از
طاقت است و حضرت صادق (ع) فرمود که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر
کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر روز و شب پنج نماز و تکلیف کرده است

ایشانرا در یک سال سی روز روزه تکلیف کرده است ایشانرا در هر دویست درهم پنج درهم و تکلیف
کرده است ایشانرا در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از اینها هم دارند خاتمه در بیان خاتمه
احوال عالم است بعد از انقضای امر قیامت ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده اند
از امام محمد باقر که گفت بتحقیق که خدای عز و جل خلق کرده است در زمین از روزی که زمین را
خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشانرا از ادیم ارض یعنی
از روی زمین پس ساکن گردانید ایشانرا در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد پدر
این بشر را و خلق کرد ذریت او را از و نه والله خالی بوده است بهشت از ارواح مؤمنان از
روزی که بهشت را خلق کرده است و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از
روزی که جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود حق تعالی بدنهای
اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان
در جهنم ساکن گرداند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را
عبادت کنند و اعتقاد یگانگی او بکنند و تعظیم او نمایند چنین نیست بلکه خلق دیگر خواهد
آفرید که او را بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشانرا بردارد و آسمان دیگر
خواهد آفرید که بر ایشان سایه بیفکند آیا نشنیده که حق تعالی فرموده است روزی که بدل
شود زمین بغیر زمین و بدل شود آسمانها و فرموده است آیا ما مانده شدیم و به شک آمدیم
از خلق اول بلکه ایشان در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد این خلقیست که بعد از
قیامت خواهد شد و ایضا در خصال بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که در تفسیر

این آیه دویم

آیه دویم فرموده است که چون حق تعالی فانی میگرداند این خلق را و این عالم را و ساکن میگرداند
اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه میکند عالمی را بغیر این عالم و خلق تازه
ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را بیگانگی پرستند و از برای ایشان خلق میکند زمینی را
بغیر این زمین که ایشان بر روی آن باشند و آسمانی بغیر این آسمان که بر بالای سر ایشان باشد
شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا
سوگند که حق تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر این عالمها
و آدمهائی بدانکه این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده اند و متکلمان امامیه
متعرض این مطلب نفی و اثبات نشده اند و منافات با ادله عقلیه و اصول قطعیه ندارد اما
بحدی نرسیده است که موجب جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد شده است که امور غریبه
و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع کند مبادرت بر رد و انکار
ننمائید و تکذیب قایل آنها مکنید و تا ولیکن را بما رد کنید پس انکار اینها
نمیکنیم و جزم بوقوعش نمیکنیم و در مرتبه تجویز و احتمال میگذاریم تمام
شد رساله حق الیقین بتایید رب العالمین در چهاردهم شهر
جمادی الثانی سال هزار و یکصد و سی از هجرت مقدسه
از خط خام فقیر کثیر التقصیر محمد شفیع پسر محمد جعفر شیرازی
هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنهکارم

رحمه الله تعالی

یا فتاح

